

إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء

جلد دوم

نویسنده:

محدث ہند شاہ ولی اللہ دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

(۱۱۱۴-۱۱۷۶ھ)

تحقیق، حواشی، تخریج احادیث و تعلیقات:

سید جمال الدین ہروی

إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء

عنوان کتاب:

تالیف

عنوان اصلی:

محدث هند شاه ولی الله دهلوی

نویسنده:

سید جمال الدین هروی

محقق یا مصحح:

پاسخ به شبهات و نقد کتابها

موضوع:

دوم (دیجیتال)

نوبت انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، صفر ۱۴۳۶ هجری

تاریخ انتشار:

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فصل ششم.....	۳
فصل هفتم: در اقامت دلیل عقلی بر خلافت خلفاء.....	۳۱۰
مقصد اول.....	۳۱۰
مقصد ثانی.....	۳۳۳
فصل هشتم: در تفضیل شیخین.....	۴۱۱
مقصد اول.....	۴۱۱
مقصد دوم دلائل عقلیه بر افضلیت شیخین:.....	۵۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل ششم

در عمومات قرآن و تعریضات آن که دلالت می‌کنند بر صفات خلافت خاصه و بر خلافت خلفاء و فضائل و سوابق ایشان و آیاتی که موافقات خلفاء‌اند و آیاتی که سبب نزول آنها خلفاء علیهم‌السلام بوده‌اند.

علم حدیث به طبیعت خود منقسم می‌شود به پنج فن: اقوای همه به اعتبار اسناد فن سنن است مثل موطأ و جامع سفیان^۱، بعد از آن فن سیرت مثل کتاب محمد بن اسحق و کتاب موسی بن عقبه^۲ و ابواب شمائل نیز داخل در آنست، و فن تفسیر مانند تفسیر عبدالرزاق و تفسیر بخاری و ترمذی و ابن ماجه و حاکم و غیر ایشان، و فن زهد و رقائق مانند کتاب الزهد لابن المبارک در متقدمین و کتاب قووت القلوب و فروع آن در متأخرین و ابواب فتن و اشراف قیامت و بعث و بهشت و دوزخ نیز در

۱- سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ (۱۰۷ - ۱۹۸ هـ = ۷۲۵ - ۸۱۴ م):

سفیان بن عیینة بن میمون هلالی کوفی: محدث بزرگ حرم مکی. از موالی (آزادشدگان) بوده است. در کوفه تولد شده، و سپس در مکه مسکن اختیار کرد و هم در آنجا وفات نمود. حافظ ثقه و دارای علمی غزیر بود. از تألیفات او کتاب (الجامع) در حدیث، و کتابی در تفسیر می‌باشد. برای تفصیل زندگی او مراجعه شود به: تذکرة الحفاظ: ج ۱ / ص ۱۹۳، تألیف: شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز ذهبی (متوفی: ۷۴۸ هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة بیروت- لبنان، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۹ هـ / ۱۹۹۸ م.

۲- موسی بن عُقْبَةَ (متوفی ۱۴۱ هـ / ۷۵۸ م):

موسی بن عقبه بن اُبی عیاش از موالی آل زبیر: عالم به سیره نبوی، و از رجال ثقه حدیث. ساکن در مدینه که در این شهر تولد شده و هم در آن وفات یافت. از آثار او کتاب (المغازی) را می‌توان نام برد که امام احمد رحمه الله در مورد آن گفته: مغازی ابن عقبه را مطالعه کنید که وی ثقه و مورد اطمینان است. خلاصه‌ی این کتاب به نام (أحادیث منتخبة من مغازی ابن عقبه) در این اواخر به چاپ رسیده است. برای تفصیل زندگی او مراجعه شود به: تذکرة الحفاظ، حافظ ذهبی: ج ۱ / ص ۱۱۲.

رقائق داخل است، و فنّ معرفة الصحابة مثل استيعاب^۱، و مناقب صحابه نیز در آن فن داخل است اکثر احادیث مناسبت به دو فن یا سه فن دارد از این فنون در هر فنی میتوان تخریج کرد و بعض کتب مصنّف اند برای یک فن تنها و بعضی برای دو فن یا سه فن. غرض اصلی از وضع آنست که دلائل صفات خلافت خاصه و دلائل خلافت خلفاء و سوابق ایشان از احادیث و آثار مخرجه در علم تفسیر بیان کرده شود و آنچه از خلفاء در تفسیر قرآن و در مواعظ و غیر آن منقول شد در ذیل عمومات قرآن و تعریضات آن ذکر کرده آمد شرط استدلال به تعریض آن است که قرائن بسیار قالیه و حالیه جمع شود که مضطر گرداند تالی را به جزم بر آنکه اینجا شخصی هست کذا و کذا که اشاره سخن به جانب اوست اگر سخن بحسب عموم خود تمام باشد و قرائن حال شخص واحد به این مشابه مجتمع نشود استدلال از آن نتوان کرد لیکن گاهی با این همه مذکور می کنیم بقصد آنکه صاحب آن از صحابه یا تابعین بفضل خلفاء قائل است و اثر او منسلک است در سلک اجماع کل بر تعظیم و تبجیل خلفاء.

آیه سورة فاتحه:

«قال أبو العالية والحسن في تفسير قوله تعالى: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الفاتحة: ۶] رسول الله وصاحبه»^۲.

فقیر گوید عفی عنه: توجیه این کلام آن است که خدای تعالی در بیان صراط مستقیم می فرماید: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ [الفاتحة: ۷]. باز «الذين انعم عليهم» را جائی دیگر بیان می کند که: ﴿مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ

۱- کتاب الاستيعاب فی معرفة الأصحاب تألیف أبو عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر نمري قرطبي (متوفی: ۴۶۳ هـ) می باشد. برای تفصیل زندگی او مراجعه شود به: تذکره الحفاظ: ج ۳/ ص ۲۱۷.

۲- معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير البغوي): ج ۱/ ص ۷۶، تألیف: محيي السنة، حسين بن مسعود بغوي شافعي (متوفی: ۵۱۰ هـ)، تحقیق: عبد الرزاق المهدي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۰ هـ.

رَفِيقًا^۱﴾ [النساء: ۶۹]. باز آنحضرت ﷺ در حدیث مستفیض^۲ بیان فرمودند که ابوبکر صدیق است و عمر شهید^۳ باز آنجناب ﷺ اصل غرض را بیان فرمود که: «اقتدوا بالذین من بعدي أبی بکر وعمر»^۴. از این آیه می‌توان استدلال کرد که خدای تعالی عباد خود را تعلیم می‌فرماید که وقت مناجات از من طلب کنید هدایت بسوی صراط مستقیم. چون بعد اللتیا واللّتی منقح شد که صراط مستقیم طریقه شیخین است لازم آمد که شیخین خلیفه خاص باشند؛ زیرا که خلیفه خاص اوست که صراط مستقیم طریقه او باشد و مطلوب بود در شریعت توجه بسوی او.

آیات سوره بقره:

- ۱- ترجمه‌ی آیه‌ی کریمه: "از پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند!".
- ۲- حدیث مستفیض آنست که سه تن از صحابه‌ی کرام آن را از رسول خدا ﷺ روایت کرده باشند و در هر طبقه این سلسله جاری باشد، حدیث مستفیض عالی‌ترین نوع خبر واحد است. (ش)
- ۳- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ۹۵، حدیث شماره: ۱۳۴، مؤلف: ابن ماجه (أبو عبد الله محمد بن یزید قزوینی متوفی: ۲۷۳هـ)، محققین: شعيب الأرئوط - عادل مرشد - محمد کامل قره بللي - عبد اللطيف حرز الله، ناشر: دار الرسالة العالمية، چاپ نخست، سال: ۱۴۳۰ هـ / ۲۰۰۹ م. و سنن ابی داود: ج ۴/ ص ۲۱۱، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۴۸، و سنن ترمذی، حدیث شماره: ۴۰۹۰، و ترمذی گفته: این حدیث حسن صحیح است. و علامه آلبانی نیز این حدیث را صحیح دانسته است.
- و مسند امام احمد: ج ۳/ ص ۱۸۱، حدیث شماره: ۱۶۳۸. و متن حدیث چنان که در سنن ابن ماجه آمده این گونه است: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ هِلَالِ بْنِ يَسَافٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ظَالِمٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ: "اثْبُتْ حِرَاءُ، فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ، أَوْ صَدِيقٌ أَوْ شَهِيدٌ". وَعَدَهُمْ: رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، أَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، وَعَلِيٌّ، وَطَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، وَسَعْدٌ، وَابْنُ عَوْفٍ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ.
- ۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أبواب المناقب، باب، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره: ۲۳۲۴۵، و فضائل الصحابة: ج ۱/ ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، و صحیح ابن حبان: ج ۱۵/ ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعيب الأرئوط گفته: این حدیث صحیح است.

قال الله تعالى: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَأَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٧﴾﴾ [البقرة: ٢٤٧].

فقیر می‌گوید عفی عنه: خدای تعالی قصص پیشینیان بیان نه فرموده است الا برای آنکه عبرت باشد برای آیندگان، پس از این آیه مسئله چند از مسائل خلافت خاصه مفهوم می‌شود:

یکی آنکه چون غلبه کفار بر مسلمین پدید آمد در صورت وجوب جهاد دفعاً یا اجل موعود فتح در رسد در صورت وجوب جهاد ابتداءً و آنچه حاصل است از رئیس و مرعوس و عده و عده کفایت نمی‌کند در اتمام امر مقصود در قضای الهی لازم می‌شود حکم به ملک شخصی که در غیب فتح بنام او نوشته‌اند و چون نوبت تا آنجا رسد فرض باشد من عندالله و فی قضائه و حکمه چنانکه بنی اسرائیل چون مغلوب شدند در دست عمالقه و اولاد ایشان و دیار ایشان منهوب گشت حالتی که در آن وقت داشتند کفایت نمی‌کرد برای فتح، خدای تعالی مستخلف ساخت طالوت را و به نبی زمان فرمود که به علامت کذا و کذا او را بشناسد و خلافت را بنام او کند.

دیگر آنکه بعد استقرار خلافت او به نص شارع سرباز زدن از قبول خلافت او و شکوک و اهیه پیدا کردن در استحسان تقدیم او معصیت است، چنانکه بنی اسرائیل چون گفتند: ﴿أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا﴾ یعنی طالوت هر چند از نسب بنی اسرائیل بود لیکن سابقه در ملک نداشت دباغی بود یا سقائی خدای تعالی این سخن را از ایشان نه پسندید و به آن التفات نه فرمود.

۱- ترجمه‌ی آیه: «و پیامبرشان به آنان گفت: الله، طالوت را به زمامداری شما برگزیده است. گفتند: او که ثروت چندانی ندارد، چگونه می‌تواند بر ما حکم براند؟ و ما، بیش از او سزاوار زمامداری و حکومت هستیم. گفت: الله، او را بر شما برگزیده و به علم و قدرتش افزوده است. و الله مُلکش را به هر که بخواهد، می‌بخشد و فضل و بخشش الله گسترده و نامحدود بوده و او، بس آگاه و داناست.»

سوم آنکه اصل در باب استخلاف مصمم شدن قدر است در غیب که فتح به تدبیر او و بنام او واقع شود و استخلاف خدای تعالی مستلزم اصطفا است و مدار این اصطفا نه بر صفاتی است که مدار مدح باشد نزدیک عامه مانند کثرت مال و زیادت حسب بلکه مدار آن بر صفات مقربه به مصلحت استخلاف است مع هذا سنت الله آنست که فضیلت جزئی برای او معین فرمایند تا نفوس قوم مطمئن شود، چنانکه در استخلاف طالوت به قلت مال التفات نه کردند و به سقائی او ازدراء نه نمودند بلکه بسط اور در علم و جسم بر منصفه اعتبار آوردند تا نفوس قوم بر تقدم او مطمئن گردد والله أعلم، قال الله تعالى: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝﴾ [البقرة: ۱۲۷-۱۲۹].

وقال تعالى: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا^۱﴾ [البقرة: ۱۴۳]. وقال تعالى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

وأخرج البغوي «عن أبي سعيد الخدري أن رسول الله ﷺ قال إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةُ تُوفِي سَبْعِينَ أُمَّةً هِيَ آخِرُهَا وَأَكْرَمُهَا عَلَى اللَّهِ ﷻ»^۱.

۱- ترجمه‌ی آیات: «و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه‌ی کعبه را بالا می‌بردند، (این دعا را بر زبان داشتند که): ای پروردگارمان! از ما بپذیر؛ همانا تو شنوا و دانایی. ای پروردگارمان! ما را تسلیم خویش بگردان و از فرزندانمان امتی پدید آور که فرمانبرداری باشند و روش عبادت را به ما نشان بده و توبه‌ی ما را بپذیر؛ همانا تو، توبه‌پذیر و مهربانی. ای پروردگارمان! در میان فرزندانمان پیامبری از خودشان مبعوث کن تا آیات را برایشان بخواند و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد و آنان را پاک و تزکیه نماید. همانا تو، توانای فرزانه‌ای».

۲- ترجمه‌ی آیه: «و این چنین شما را امتی برگزیده (و میانه‌رو) قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر نیز بر شما گواه باشد».

وأخرج الدارمي «عَنْ كَعْبٍ: فِي السَّطْرِ الْأَوَّلِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَبْدِي الْمُخْتَارُ، لَا قَطُّ وَلَا غَلِيظٌ، وَلَا صَخَابٌ فِي الْأَسْوَاقِ، وَلَا يَجْزِي بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ، وَلَكِنْ يَغْفُو وَيَغْفِرُ، مَوْلَاهُ بِمَكَّةَ، وَهَجَرْتُهُ بِطَيْبَةَ، وَمُلْكُهُ بِالشَّامِ، وَفِي السَّطْرِ الثَّانِي: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أُمَّتُهُ الْحَمَادُونَ، يَحْمَدُونَ اللَّهَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، يَحْمَدُونَ اللَّهَ فِي كُلِّ مَنْزِلَةٍ، وَيُكَبِّرُونَ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ، رِعَاةَ الشَّمْسِ، يُصَلُّونَ الصَّلَاةَ إِذَا جَاءَ وَقْتُهَا، وَلَوْ كَانُوا عَلَى رَأْسِ كُنَاسَةٍ وَيَأْتِرُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، وَيُوضُّوْنَ أَطْرَافَهُمْ، وَأَصْوَاتُهُمْ بِاللَّيْلِ فِي جَوِّ السَّمَاءِ كَأَصْوَاتِ النَّحْلِ»^٢.

وأخرج الدارمي «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّهُ سَأَلَ كَعْبَ الْأَخْبَارِ: كَيْفَ تَجِدُ نَعْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي التَّوْرَةِ؟ فَقَالَ كَعْبٌ: نَجِدُهُ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يُوَلَّدُ بِمَكَّةَ، وَيُهَاجِرُ إِلَى طَابَةَ، وَيَكُونُ مُلْكُهُ بِالشَّامِ، وَلَيْسَ بِفَحَّاشٍ وَلَا صَخَابٍ فِي الْأَسْوَاقِ، وَلَا يُكَافِيُ بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ، وَلَكِنْ يَغْفُو وَيَغْفِرُ، أُمَّتُهُ الْحَمَادُونَ يَحْمَدُونَ اللَّهَ فِي كُلِّ سَرَّاءٍ، وَيُكَبِّرُونَ اللَّهَ عَلَى كُلِّ نَجْدٍ^٣ يُوضُّوْنَ أَطْرَافَهُمْ، وَيَأْتِرُونَ فِي أَوْسَاطِهِمْ، يَصْفُونَ فِي صَلَاتِهِمْ كَمَا يَصْفُونَ فِي قِتَالِهِمْ، دَوِيَّهُمْ فِي مَسَاجِدِهِمْ كَدَوِيَّ النَّحْلِ، يُسْمَعُ مُنَادِيهِمْ فِي جَوِّ السَّمَاءِ»^٤.

١- شرح السنة للبغوي: ج ١٤ / ص ٢٤١، كتاب الرقاق، باب التجافى عن الدنيا، حديث شماره: ٤٠٣٩. و گفته: این حدیثی حسن است.

٢- سنن دارمی: ج ١ / ص ١٥٧، بابُ صِفَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْكُتُبِ قَبْلَ مَبْعُوثِهِ، روایت شماره: ٧. حسین سلیم آسد دارانی محقق این کتاب گفته: در إسناد این روایت "زید بن عوف" آمده که او متروک می باشد، که ابو زرعہ وی را به سرقت متهم نموده. و هم چنین این روایت مرفوع نبوده بلکه بر کعب الاحبار موقوف است.

البته جملاتی از این روایت در کتاب الأدب المفرد امام بخاری آمده است، نگا: الأدب المفرد: ج ١ / ص ٩٥، حدیث شماره: ٢٤٦، مؤلف: امام محمد بن إسماعیل بن إبراهيم بن مغیره بخاری (متوفی: ٢٥٦ هـ)، محقق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار البشائر الإسلامية - بیروت، چاپ سوم، سال: ١٤٠٩ / ١٩٨٩ م. و علامه آلبانی در همان صفحه گفته: این حدیث صحیح است.

٣- مکان مرتفع، به خلاف تهامه، در عربستان ریاض و مناطق اطراف آن را نجد گویند.

٤- سنن دارمی: ج ١ / ص ١٥٨، کتاب دلائل النبوة، باب صفة النبي صلى الله عليه وسلم في الكتب قبل مبعثه، حدیث شماره: ٨.

قوله تعالى: ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ﴾ خدای تعالی خواست که پاک کند بر دست پیغامبر ﷺ مهاجرین و انصار را و پاک گرداند بر دست مهاجرین و انصار سائر امم را، قال الله تعالى: ﴿ءَاَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ...﴾^۱ [البقرة: ۲۸۵].

أخرج البغوي «عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَتَبَ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْفَنِيِّ عَامٍ، فَأَنْزَلَ مِنْهُ آيَتَيْنِ خَتَمَ بِهِمَا سُورَةَ الْبَقَرَةِ، فَلَا تُقْرَأُ فِي دَارٍ ثَلَاثَ لَيَالٍ فَيَقْرَبُهَا شَيْطَانٌ»^۲.

وأخرج البغوي: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: لَمَّا أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ انْتَهَى بِهِ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَهِيَ فِي السَّمَاءِ السَّادِسَةِ، إِلَيْهَا يَنْتَهِي مَا يُعْرَجُ بِهِ مِنَ الْأَرْضِ، فَيُقْبَضُ مِنْهَا، وَإِلَيْهَا يَنْتَهِي مَا يُهْبَطُ بِهِ مِنْ فَوْقِهَا، فَيُقْبَضُ مِنْهَا، قَالَ: ﴿إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى﴾^۳ [النجم: ۱۶]. قَالَ: فَرَأَى مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: فَأُعْطِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثًا: أُعْطِيَ الصَّلَوَاتِ الْخُمْسَ، وَأُعْطِيَ خَوَاتِمَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، وَغُفِرَ لِمَنْ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ مِنْ أُمَّتِهِ شَيْئًا الْمُفْحَمَاتُ»^۴.

فقیر گوید عفی عنه: چون صورت محمدیه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات در ازل الأزل^۵ برای نبوت معین شد پیرامون او امت نیز ظاهر شدند؛ زیرا که نبوت امری است

۱- ترجمه‌ی آیه: «پیامبر به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شده، ایمان دارد و نیز مؤمنان (ایمان دارند)».

۲- شرح السنة للبغوی: ج ۴ / ص ۴۶۷، کتاب فضائل القرآن، باب فضل آیه الكرسي والآيتين من آخر سورة البقرة، حدیث شماره: ۱۲۰۱. و گفته: این حدیثی غریب است.

۳- ترجمه‌ی آیه: «چون (درخت) سدره را چیز (نوری) پوشاند».

۴- مقحّمات گناهانی است که مرتکب آن مستحق عذاب جهنم باشد اما در صورتی که به خداوند شریک نیاورد و فضل و کرم الهی شامل حالش شود از عذاب معاف می‌گردد.

۵- شرح السنة للبغوی: ج ۱۳ / ص ۳۴۹، کتاب الفضائل، باب المعراج، حدیث شماره: ۳۷۵۷. و گفته: این حدیث صحیح است.

۶- آنگاه که ما زمانه‌ی گذشته را تصور می‌نماییم، همزمان ذهن ما به میلیاردها سال قبل انتقال پیدا می‌کند طوری که ابتدای آنرا تصور کرده نمی‌توانیم این زمان لا محدود را ازل می‌نامند و ابد در نقطه‌ی مقابل آن قرار دارد. (ش)

اضافی تا امت نباشد نبوت صورت نگیرد

تشریف دست سلطان چوگان بزد و لیکن بی گوی روز میدان چوگان چه کار دارد؟

آنانکه وسائط بودند در میان آنحضرت ﷺ و امت او به صورت واسطگی ظاهر شدند و هم الشهداء علی الناس، و نشو و نما باز انحطاط و نقصان دین به ظهور رسید به مثل آنکه اگر کره متحرکه تصور کنی و محور و قطبین و دائرة عظیمه از صلب این تصور لازم آید من حیث تدری او لا تدری، لهذا در کتب الهیه جائی که ذکر آنحضرت آمده است ذکر امت او نیز آمده و این نیز در همان موطن مشخص شد که آخر کار ایشان مغفرت باشد و به شریعت سهله سمحه ایشان را مکلف سازند و این همه در صورت دعاء و اجابت ممثل گشت خدای عز وجل این دو آیه را از همان موطن فرود آورده آنحضرت ﷺ از این سر خبر دادند.

بالجمله آنچه در ازل الازال مقصود بود به همان صورت ظهور نمود و آنچه ظاهر نشد مقصود نبود بلکه وهمی بیش نیست کانیاب الغول و انسان ذی عشرة رءوس. وای بر کسی که گمان می کند که مقرر در شرع خلافت شخصی بود و واقع در اشخاص دیگر شد. اگر گوئی فتن در قضائی الهی داخل اند آنجا حکم الهی دیگر می باشد و واقع در خارج دیگر؟ جواب گوئیم صورتیکه ما در تقریر انیم صورت تشریع است که از محض رحمت امتنانه برآمده و صورت رسالت آنحضرت ﷺ و قیام امت مرحومه به اقتدای او نه فتن و معاصی و خلاف مرضی شتان ما بینهما قال الله تعالی: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۱ [البقرة: ۲۰۷].

وقال الله تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾^۲ [البقرة: ۲۱۸].

۱- ترجمه‌ی آیه: «و از مردمان کسی هست که جان خود را برای به دست آوردن خشنودی الله می فروشد، و الله نسبت به بندگان مهربان است».

۲- ترجمه‌ی آیه: «بدرستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هجرت کردند و در راه الله جهاد نمودند، آنان به رحمت الله امیدوارند، و الله آمرزنده‌ی مهربان است».

وقال سبحانه: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱ [البقرة: ۲۷۴].

فقیر گوید - عفی عنه -: فضائل اعمالی که مقرب است بشر را به جناب قدس دو قسم است:

قسمی آنست که جمیع ملل در آن متساوی الاقدام اند افراد بشر در جمیع اعصار تقرب الی الله به آن می نمایند و آن بر حقیقی است قال الله تعالی: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾^۲ [البقرة: ۱۷۷].

و قسمی آنست که در بعض ملل مدار فضل و مناط قرب می شود دون بعضها و از آنجمله است هجرت و جهاد. قرآن عظیم این نوع فضائل را خصوصاً شرح و تفصیل تمام داده و علو مراتب در دنیا و آخرت بر آن دائر ساخته، و این مدعا از بسیاری دلائل مستغنی است از آنکه به ذکر ادله احتیاج داشته باشد لیکن چون علوم اجنبیه در مسلمین داخل شد و حق مخفی گشت لازم آمد تذکر آن دلائل؛ قوله تعالی: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ

أَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۳. خدای تعالی دو فرقه متضاده را ذکر می فرماید یکی را می ستاید و دیگری را می نکوهد و و صف ستودگان می نماید که بذل می کنند نفوس خود را در طلب مرضاة رب جل شانه یعنی در مهالک می اندازند قوله تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا﴾ نص صریح است در فضیلت مهاجران و

۱- ترجمه‌ی آیه: «کسانی که اموال خود را، در شب و روز پنهان و آشکار انفاق می کنند، مزد آن‌ها نزد پروردگارشان برایشان (محفوظ) است؛ و نه ترسی بر آن‌هاست، و نه ایشان اندوهگین می شوند».

۲- ترجمه‌ی آیه: «نیکی، این نیست که رو به سوی مشرق و مغرب کنید؛ بلکه نیکی، (ایمان و رفتار) کسی است که به الله و رستاخیز و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان بیاورد».

۳- ترجمه‌ی آیه: «و از مردمان کسی هست که جان خود را برای به دست آوردن خشنودی الله می فروشد، و الله نسبت به بندگان مهربان است».

مجاهدان، قوله: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ﴾ مفهوم بحسب عرف كثرة انفاق است در مصارف خیر مرةً بعد اخرى وکرةً بعد اولی شک نیست که خلفاء رضوان الله عليهم بذل نفوس خودها کردند بطلب مرضاة الله صديق اکبر ﷺ در مکه دعوت اسلام نمود تا آنکه او را زدند و کوفتند و ايذاها رسانيدند و همراه آنحضرت ﷺ اختيار هجرت کرد حالانکه کفار در طلب ايشان مردم فرستادند و ديتی^۱ برای يابنده ايشان مقرر نمودند. و عمر فاروق ﷺ قبل از هجرت اظهار توحيد نمود تا آنکه او را زدند و کوفتند و در هجرت جانبازی عظيم از وی ظاهر شد. و علی مرتضی ﷺ وقت هجرت بر فراش آنحضرت خواب کرد به وجهی که اگر کفار حمله می کردند بروی می افتاد. و ذی النورین ﷺ از عمّ خود و قوم خود ايذاها کشيد و عقد ايمان او در آن میان نه گسست و دوبار هجرت نمود هجرت حبشه و هجرت مدینه بعد از آن همه اين عزيزان با قلت احباء و کثرت اعداء در معارک و ملاحم تحت رأيت آنحضرت داد قتال دادند بعد از آن همه اين بزرگان در مشاهد خیر بذل اموال فرمودند پس ايشان همه از اهل اين آیات باشند بلکه سر دفتر آنها و هو المقصود.

و اگر متعصبی گوید که اين همه کلمات عموم است يحتمل که مراد بعض افراد ديگر باشد گوئيم قصر عام بر بعض افراد حدی دارد اما آنانکه در آن وصف ابلغ و اشهر باشند و از همه پيشقدم و در اول سماع کلام نظر مخاطبان بر آنان افتد عزل اين جماعه از میان عموم لغت عرب نیست و نمی گوید آن را مگر غير بليغ و نه فهمد آن را مگر همج سبحانك هذا بهتان عظيم! و اگر متعصب عود کند و گوید اول اين همه فضائل ثابت بود بعد از آن حبط گشت به سبب بعض سیآت، گوئيم اين بدتر است از اول از ابتدای نشو و نماي اسلام تا قيام قيامت اين آیات در صلوات و محافل و محاضر تلاوت می کنند و خواهند کرد اگر ظاهر متبادر او مراد نباشد تدليس عظيم در هر زمان و هر طبقه پيدا می شود تعالى الله عن ذلك علواً کبيراً. «وروي عن ابن عباس في قوله تعالى: ﴿عَامِلُوا كَمَا عَامَنَ النَّاسُ﴾ [البقرة: ۱۳] قال أبو بكر وعمر وعثمان وعلي»^۲، فقير می گوید اين اثر ضعيف است از جهت سند قوی

۱- مقدار يك ديت.

۲- معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير البغوي): ج ۱ / ص ۷۶.

است از جهت معنی و در معنی ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^(۱) [الفاتحة: ۶] مفصل بیان کردیم.^۲

قوله تعالى: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ...﴾ [البقرة: ۹۷]. «هذه الآية من موافقات عمر^{رضی اللہ عنہ} روي ذلك عن الشعبي وعكرمة وقتادة وعبدالرحمن بن أبي ليلى والسدي وذلك من المراسيل الصحيحة لاستفاضة طرقها؛ كَانَ عمر يَأْتِي يهود يكلمهم فَقَالُوا: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَصْحَابِكَ أَحَدٌ أَكْثَرَ إِيْتَانًا إِلَيْنَا مِنْكَ فَأَخْبَرْنَا مِنْ صَاحِبِ صَاحِبِكَ الَّذِي يَأْتِيهِ بِالْوَحْيِ فَقَالَ: جِبْرِيل.

قَالُوا: ذَاكَ عَدُوْنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَلَوْ أَنَّ صَاحِبَهُ صَاحِبُ صَاحِبِنَا لَا تَبْعَانَهُ فَقَالَ عمر: وَمِنْ صَاحِبِ صَاحِبِكُمْ قَالُوا: مِيكَائِيل.

قَالَ: وَمَا هُمَا؟ قَالُوا: أُمَا جِبْرِيلَ فَيَنْزِلُ بِالْعَذَابِ وَالنَّقْمَةِ وَأُمَا مِيكَائِيلَ فَيَنْزِلُ بِالْغِيثِ وَالرَّحْمَةِ وَأَحَدُهُمَا عَدُوٌّ لَصَاحِبِهِ. فَقَالَ عمر:

وَمَا مِنْزَلَتُهُمَا قَالُوا: إِنَّهُمَا مِنْ أَقْرَبِ الْمَلَائِكَةِ مِنْهُ أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِهِ وَكِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٍ وَالْآخَرُ عَلَى الشَّقِّ الْآخَرِ.

فَقَالَ عمر: لَئِنْ كَانَا كَمَا تَقُولُونَ مَا هُمَا بَعْدَوَيْنِ ثُمَّ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِمْ فَمَرَّ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَدَعَاهُ فَقَرَأَ عَلَيْهِ: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ...﴾ [البقرة: ۹۷]، فقال عمر^{رضی اللہ عنہ} والذي بعثك بالحق إنه الذي خاصمتهم به أنفا»^۳.

وأخرج الحاكم «عن أبي سعيد قال: قال رسول الله^ﷺ: وَزِيرَايَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ: فَجَبْرَائِيلُ، وَمِيكَائِيلُ، وَأُمَا وَزِيرَايَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ: فَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ»^۱.

۱- ترجمه‌ی آیه: «ما را به راه راست هدایت فرما».

۲- همین جلد، صفحه‌ی ۵.

۳- الدر المنثور: ج ۱ / ص ۲۲۳، تألیف: عبد الرحمن بن أبی بکر، جلال الدین سیوطی (متوفی: ۹۱۱ هـ)، ناشر: دار الفکر - بیروت.

وأخرج الطبراني بسند حسن «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِنَّ فِي السَّمَاءِ مَلَكَئِينَ أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِالشَّدَّةِ وَالْآخَرُ يَأْمُرُ بِاللَّيْنِ وَكُلُّ مُصِيبٍ جَبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ، وَنَبِيَّانِ أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِاللَّيْنِ وَالْآخَرُ يَأْمُرُ بِالشَّدَّةِ وَكُلُّ مُصِيبٍ، وَذَكَرَ إِبْرَاهِيمَ وَنُوحًا، وَلِي صَاحِبَانِ أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِاللَّيْنِ وَالْآخَرُ بِالشَّدَّةِ وَكُلُّ مُصِيبٍ، وَذَكَرَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ».^٢

وأخرج البزار والطبراني في الأوسط والبيهقي «عن عبد الله بن عمرو قال: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحَدِّثُنَا عَلَى بَابِ الْحُجُرَاتِ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَمَعَهُمَا فِتْنَامٌ مِنَ النَّاسِ، يُجَاوِبُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَيَرُدُّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَلَمَّا رَأَوْا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَكَتُوا، فَقَالَ: «مَا كَلَّامٌ سَمِعْتُهُ أَنْفَاءً، جَاوَبَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا، وَيَرُدُّ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ؟» فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَعَمَ أَبُو بَكْرٍ أَنَّ الْحَسَنَاتِ مِنَ اللَّهِ وَالسَّيِّئَاتِ مِنَ الْعِبَادِ، وَقَالَ عُمَرُ: السَّيِّئَاتِ وَالْحَسَنَاتِ مِنَ اللَّهِ، فَتَابَعَ هَذَا قَوْمٌ، وَتَابَعَ هَذَا قَوْمٌ، فَأَجَابَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَرَدَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَالْتَفَتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ: «كَيْفَ قُلْتُمْ؟» فَقَالَ قَوْلُهُ الْأَوَّلُ، وَالْتَفَتَ إِلَى عُمَرَ، فَقَالَ قَوْلُهُ الْأَوَّلُ، فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أَفْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِقَضَاءِ إِسْرَافِيلَ بَيْنَ جَبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ» فَتَعَاظَمَ ذَلِكَ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ، وَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَقَدْ تَكَلَّمَ فِي هَذَا جَبْرِيلُ؟ فَقَالَ: «إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهُمَا أَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ تَكَلَّمَ فِيهِ، فَقَالَ مِيكَائِيلُ يَقُولُ أَبِي بَكْرٍ، وَقَالَ جَبْرِيلُ يَقُولُ عُمَرَ، فَقَالَ جَبْرِيلُ لِمِيكَائِيلُ: إِنَّا مَتَى نَخْتَلِفُ أَهْلَ السَّمَاءِ يَخْتَلِفُ أَهْلُ الْأَرْضِ، فَلَنَتَحَاكَمَ إِلَى إِسْرَافِيلَ، فَتَحَاكَمَا إِلَيْهِ، فَقَضَى بَيْنَهُمَا بِحَقِيقَةِ الْقَدَرِ، خَيْرِهِ وَشَرِّهِ، حُلُوهُ وَمُرُّهُ، كُلُّهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَإِنِّي قَاضٍ بَيْنَكُمَا» ثُمَّ التَفَتَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ أَرَادَ أَنْ لَا يُعْصَى لَمْ يَخْلُقْ إِبْلِيسَ»، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ».^٣

١- المستدرک علی الصحیحین: ج ٢/ ص ٢٩٠، کتاب التفسیر، مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، رَوَايَتِ شِمَارِهِ: ٣٠٤٧.

٢- المعجم الكبير للطبراني: ج ٢٣/ ص ٣١٥، مسند النساء، ابو سفيان عن أم سلمة، حديث شماره: ٧١٥.

٣- المعجم الأوسط، طبراني: ج ٣/ ص ١١٢، باب من اسمه إبراهيم، حديث شماره: ٢٦٤٨. و القضاء والقدر: ج ١/ ص ١٨٤، باب ذكر البيان أن أفعال الخلق كلها تقع بمشيئة الله جل ثناؤه وإرادته، رواية

وقوله تعالى: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...﴾ [البقرة: ١٢٥].

هذه الآية كذلك من موافقات عمر رضي الله عنه، فقد أخرج البخاري والترمذي وغيرهما «عن عمر رضي الله عنه قال: وَافَقْتُ رَبِّي فِي ثَلَاثٍ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ اتَّخَذْنَا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى، فَزَرَلْتُ: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...﴾ [البقرة: ١٢٥]»^٢.

«ومن قيام عمر بحفظ شعائر الله ﷻ إعادته المقام إلى مكانه بعد ما دحرجته السيول، عن سفيان بن عُيَيْنَةَ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي الْأَشْرَسِ، قَالَ: "كَانَ سَيْلٌ أَمَّ نَهْشَلٍ قَبْلَ أَنْ يَعْمَلَ عُمَرُ الرَّدْمَ بِأَعْلَى مَكَّةَ، فَاحْتُمِلَ الْمَقَامُ مِنْ مَكَانِهِ فَلَمْ يَدْرِ أَيْنَ مَوْضِعُهُ، فَلَمَّا قَدِمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَأَلَ مَنْ يَعْلَمُ وَضْعَهُ؟ فَقَالَ الْمُطَّلِبُ بْنُ أَبِي وَدَاعَةَ: أَنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ كُنْتُ قَدَرْتُهُ وَدَرَعْتُهُ بِمِقَاطٍ، وَتَخَوَّفْتُ عَلَيْهِ هَذَا مِنَ الْحَجَرِ إِلَيْهِ، وَمِنَ الرُّكْنِ إِلَيْهِ، وَمِنْ وَجْهِ الْكَعْبَةِ إِلَيْهِ، فَقَالَ: ائْتِ بِهِ، فَجَاءَ بِهِ فَوَضَعَهُ فِي مَوْضِعِهِ هَذَا وَعَمِلَ عُمَرُ الرَّدْمَ عِنْدَ ذَلِكَ " قَالَ سُفْيَانُ: فَذَلِكَ الَّذِي حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ " أَنَّ الْمَقَامَ كَانَ عِنْدَ سَفْعِ الْبَيْتِ، فَأَمَّا مَوْضِعُهُ الَّذِي هُوَ مَوْضِعُهُ فَمَوْضِعُهُ الْآنَ، وَأَمَّا مَا يَقُولُهُ النَّاسُ: إِنَّهُ كَانَ هُنَالِكَ مَوْضِعُهُ فَلَا^٣». قلت: المِقاط بالكسر حبل صغير شديد الفتل والجمع مقط.

شماره: ١٧١، تأليف: أحمد بن حسين بن علي خراساني، مشهور به أبو بكر بيهقي (متوفى: ٤٥٨ هـ)، تحقيق: محمد بن عبد الله آل عامر، ناشر: مكتبة العبيكان - الرياض / السعودية، چاپ نخست، سال: ١٤٢١ هـ / ٢٠٠٠ م.

١- ترجمه ي آيه: «مقام ابراهيم را جاىگاه نماز قرار دهيد».

٢- صحيح بخارى: ج ١ / ص ٨٩، كتاب الصلاة، باب ما جاء في القبلة، ومن لم ير الإعادة على من سها، فصلى إلى غير القبلة، حديث شماره: ٤٠٢.

٣- أخبار مكة وما جاء فيها من الآثار: ج ٢ / ص ٣٥، تأليف: أبو الوليد محمد بن عبد الله غساني مكي معروف به أزرقي (متوفى: ٢٥٠ هـ)، تحقيق: رشدي الصالح ملحس، ناشر: دار الأندلس للنشر - بيروت.

«عن عمر في قوله تعالى: ﴿يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾ [البقرة: ۱۲۱]. قال: إذا مر بذكر الجنة سأل الله الجنة، وإذا مر بذكر النار تعوذ بالله من النار»^۱. وروي من طرق متعددة: «أن المصريين لما دخلوا على عثمان كان المصحف بين يديه فضربوه بالسيف على يديه فجرى الدم على ﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾»^۲ [البقرة: ۱۳۷]. فقال عثمان: وَاللَّهِ إِنَّهَا لأولى يد خَطَّتِ الْمُفَصَّلَ^۳.
 قيل: فما مات منهم رجل سويًا^۴.

وروى أحمد وأبو داود من حديث معاذ بن جبل «كَانَ عُمَرُ قَدْ أَصَابَ مِنَ النِّسَاءِ مِنْ جَارِيَةٍ أَوْ مِنْ حُرَّةٍ بَعْدَ مَا نَامَ وَآتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ﴾»^۵ [البقرة: ۱۸۷].

۱- تفسیر القرآن العظیم لابن أبی حاتم: ج ۱ / ص ۲۱۸، روایت شماره: ۱۱۵۶، تألیف: عبد الرحمن بن محمد تمیمی حنظلی، رازی، مشهور به ابن ابی حاتم (متوفی: ۳۲۷ هـ)، تحقیق: أسعد محمد الطیب، ناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز - المملكة العربية السعودية، چاپ هشتم، سال: ۱۴۱۹ هـ.
 ۲- ترجمه ی آیه: «اللہ تو را در برابر شر آنها، کفایت خواهد کرد و او، شنوا و داناست».

۳- عثمان رضی الله عنه فرمود: سوگند به الله این اولین دستی بود که قرآن را نوشته است. نگا: فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱ / ص ۴۷۳، فضائل عثمان بن عفان رضي الله عنه، حديث شماره: ۷۶۶.
 ۴- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱ / ص ۵۰۱، فضائل عثمان بن عفان رضي الله عنه، حديث شماره: ۸۱۷. این جمله را عمره بنت أرتاة عدوي گفته است.

۵- ترجمه ی آیه: «آمیزش و نزدیکی با همسرانتان در شب های رمضان بر شما حلال شده؛ آنها به منزله ی لباس شمایند و شما، به منزله ی لباس آنان. الله می دانست که شما به خودتان خیانت می کردید؛ پس توبه ی شما را پذیرفت و از شما در گذشت. اینک (می توانید) با همسرانتان (در شب های رمضان)

وأخرج الطبراني في الأوسط «عن عمر بن الخطاب قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: ذاكر الله في رمضان مغفور له وسائل الله لا يخيب»^۲.

«وعن عمر في قوله تعالى: ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَةٌ﴾^۳ [البقرة: ۱۹۷]. قال شوال وذوالقعدة وذوالحجة»^۴.

«وعن عمر ﷺ: أفصلوا بين حجكم وعمرتكم، اجعلوا الحج في أشهر الحج واجعلوا العمرة في غير أشهر الحج، أتم لحجك وعمرتك»^۵.

«وعن أبي بكر الصديق ﷺ أنه قال في خطبته: الصدق أمانة والكذب خيانة، والكيس الثَّقَى والعجز الفجور»^۶.

-
- نزدیکی کنید و آنچه را که الله برایتان مقرر نموده، طلب نمایید و تا زمانی که رشتن سبیل صبح از رشتن سیاه (شب) برایتان نمایان شود، بخورید و بیاشامید و سپس روزه را تا شب به پایان برسانید.
- ۱- مسند امام احمد: ج ۳۶ / صفحه ۴۳۹، حدیث شماره: ۲۲۱۲۳، محقق گفته: راویان آن ثقة است. و نگا: سنن ابو داود: ج ۱ / ص ۱۳۸، کتاب الطهارة، بَابُ كَيْفِ الْأَذَانِ، حدیث شماره: ۵۰۶، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.
- ۲- المعجم الأوسط: ج ۶ / ص ۱۹۵، حدیث شماره: ۶۱۷۰.
- ۳- ترجمه ی آیه: «حج، در ماه های معینی است».
- ۴- التفسیر من سنن سعید بن منصور: ج ۳ / ص ۷۹۱، روایت شماره: ۳۳۳، تألیف: أبو عثمان سعید بن منصور خراسانی جوزجانی (متوفی: ۲۲۷ هـ)، دراسة وتحقیق: د. سعد بن عبد الله بن عبد العزيز آل حمید، ناشر: دار الصمیعی للنشر والتوزیع، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۷ م.
- ۵- این روایت به همین الفاظ و همین ترتیب در هیچ یک از کتب حدیثی نیامده، و شاه ولی الله آن را از الدر المنثور سیوطی نقل کرده، نگا: الدر المنثور: ج ۱ / ص ۵۲۵، تألیف: عبد الرحمن بن أبی بکر، مشهور به جلال الدین سیوطی (متوفی: ۹۱۱ هـ)، ناشر: دار الفکر - بیروت. مؤطاً امام مالک: ج ۳ / ص ۵۰۳، حدیث شماره: ۱۲۵۹، و شرح معانی الآثار: ج ۲ / ص ۱۴۷، حدیث شماره: ۳۶۹۱.
- ۶- الجامع (منشور کملحق بمصنف عبد الرزاق): ج ۱۱ / ص ۳۳۶، باب لا طاعة في معصية، روایت شماره: ۲۰۷۰۲، تألیف: معمر بن أبی عمرو راشد أزدی بصری (متوفی: ۱۵۳ هـ)، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المجلس العلمي بباكستان، وتوزیع المكتب الإسلامي بیروت، چاپ دوم، سال: ۱۴۰۳ هـ. اما دو جمله ی اخیر در این روایت موجود نیست. و مشابه این جملات از حسن ﷺ نیز روایت

«وعن عمر رضي الله عنه أنه كتب إلى ابنه عبد الله رضي الله عنه أما بعد: فإني أوصيك بتقوى الله فإنه من اتقاه وقاه، ومن أقرضه جزاه، ومن شكره زاده، واجعل التقوى نصب عينك وجلاء قلبك، واعلم أنه لا عمل لمن لا نية له، ولا أجر لمن لا حسنة له، ولا مال لمن لا رفق له، ولا جديد لمن لا خلق له»^۱.

وأخرج الشافعي في الأم «عن عروة بن الزبير أن عمر بن الخطاب حين رفع من عرفة قال:

إليك تعدوا قلقلوا وضيئها مخالفا لدين النصارى دينها»^۲.

أخرج البيهقي «عن أبي هريرة، أَنَّ رَجُلًا مَرَّ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَقَدْ قَضَى نُسْكُهُ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: "أَحْجَجْتَ؟"، قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: "اجْتَنَبْتَ مَا نُهِيتَ عَنْهُ؟"، فَقَالَ: مَا أَلَوْتُ، قَالَ عُمَرُ: "اسْتَقْبِلْ عَمَلَكَ"^۳.

قيل لِعِظَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ: «أَبْلَغَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: يَسْتَأْنِفُونَ الْعَمَلَ، يَعْنِي الْحَجَّاجَ، فَقَالَ: لَا، وَلَكِنْ بَلَّغَنِي عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ، وَأَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ أَنَّهُمَا قَالَا: "يَسْتَقْبِلُونَ الْعَمَلَ"^۴.

شده است، آن گاه که با امیر معاویه رضي الله عنه در مورد تسلیم خلافت به ایشان مصالحه نمود، و سپس برای

مردم خطبه‌ای ایراد کرد. نگا: مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ ص ۲۰۵، روایت شماره: ۳۰۶۹۸.

۱- روائع التفسير (الجامع لتفسير الإمام ابن رجب الحنبلي): ج ۱/ ص ۳۶۶، تأليف: زين الدين عبد الرحمن بن أحمد دمشقي حنبلي (متوفى: ۷۹۵ هـ)، جمع وترتيب: أبي معاذ طارق بن عوض الله بن محمد، ناشر: دار العاصمة - المملكة العربية السعودية، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۲ هـ / ۲۰۰۱ م.

۲- الأم: ج ۲/ ص ۲۳۴، مختصر حج المتوسط، دخول منى.

ترجمه‌ی شعر این طور است: تمام شترانی که از شدت سواری لاغر شده‌اند، صاحبان آنها به سوی تو میدوند و دین آنها مخالف با دین نصاری است.

۳- شعب الإیمان: ج ۶/ ص ۲۴، المناسک، فضل الحج والعمرة، حدیث شماره: ۳۸۲۳.

۴- همان: ج ۶/ ص ۲۴، المناسک، فضل الحج والعمرة، حدیث شماره: ۳۸۲۲.

«وعن سالم عن أبيه عن عمر سمعت النبي ﷺ قال: يقول الله تبارك وتعالى: مَنْ شَعَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلِي أُعْطِيَتْهُ أَفْضَلُ مَا أُعْطِيَ السَّائِلِينَ»^۱.

«وعن ابن أبي نجيح سئل ابنُ عمرَ عن صَوْمِ يَوْمِ عَرَفَةَ بِعَرَفَةَ فَقَالَ حَجَجْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمْ يَصُمْهُ وَمَعَ أَبِي بَكْرٍ فَلَمْ يَصُمْهُ وَمَعَ عُمَرَ فَلَمْ يَصُمْهُ وَمَعَ عُثْمَانَ فَلَمْ يَصُمْهُ. وَأَنَا لَا أَصُومُهُ وَلَا أَمُرُّ بِهِ وَلَا أَنْهَى عَنْهُ»^۲.

«وروى صهيب رضي الله عنه أَنَّ الْمُشْرِكِينَ لَمَّا أَطَافُوا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَدْنَاهُ يُصَلِّي، فَكَرِهْتُ أَنْ أَقْطَعَ عَلَيْهِ صَلَاتَهُ، قَالَ: أَصَبْتُ، وَخَرَجَا مِنْ لَيْلَتِهِمَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ خَرَجَ حَتَّى أَتَى أُمَّ رُومَانَ زَوْجَةَ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنها فَقَالَتْ: أَلَا أَرَاكَ هَهُنَا، وَقَدْ خَرَجَ أَخَوَاكَ، وَوَضَعَا لَكَ شَيْئًا مِنْ زَادِهِمَا، قَالَ صُهِيبٌ: فَخَرَجْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى زَوْجَتِي أُمَّ عُمَرَ، فَأَخَذْتُ سِنْفِي وَجُعْبَتِي وَقَوُوسِي حَتَّى أَقْدَمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَأَجِدُهُ وَأَبَا بَكْرٍ رضي الله عنهما جَالِسَيْنِ، فَلَمَّا رَأَى أَبُو بَكْرٍ قَامَ إِلَيَّ فَبَشَّرَنِي بِالْآيَةِ الَّتِي نَزَلَتْ فِيَّ، وَأَخَذَ بِيَدِي فَلَمْتُهُ بَعْضَ اللَّائِمَةِ فَاعْتَذَرَ، وَرَبَّحَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: رِبِحَ الْبَيْعُ أَبَا يَحْيَى»^۳.

«عن عكرمة أن عمر بن الخطاب رضي الله عنه كان إذا تلا هذه الآية: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ

قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾ وَإِذَا تَوَلَّى

۱- خلق أفعال العباد: ج ۱ / ص ۱۰۹، تأليف: امام محمد بن إسماعيل بخاري (متوفى: ۲۵۶ هـ)، تحقيق:

د. عبد الرحمن عميرة، ناشر: دار المعارف السعودية - الرياض. ونگا: سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۱۸۴، أبواب فضائل القرآن عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب، حديث شماره: ۲۹۲۶، علامه ألبانی گفته: این حدیث ضعیف است، ترمذی نیز این حدیث را حسن غریب دانسته، البته در روایت ترمذی این جمله نیز وجود دارد: «وفضل كلام الله على سائر الكلام كفضل الله على خلقه».

۲- سنن ترمذی: ج ۳ / ص ۱۱۶، أبواب الصوم، باب كراهية صوم يوم عرفة بعرفة، حديث شماره: ۷۵۱، علامه ألبانی گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۳- المعجم الكبير طبرانی: ج ۸ / ص ۳۶، باب الصاد، صيفي بن صهيب عن صهيب، حديث شماره: ۷۳۰۸. أبو يحيى كنيهی صهيب است.

سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ۗ وَاللَّهُ لَا تُحِبُّ الْفُسَادَ ﴿٢٥﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ ۖ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿٢٦﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٧﴾ [البقرة: ۲۰۴-۲۰۷].
قال: اقتتل الرجلان»^۲.

غرض از این کلام آن است که حضرت عمر رضی الله عنه به فراست دریافت که در میان امت مرحومه شهر سیف خواهد شد به این نوع که خلیفه جابر باشد و مؤمنی که ﴿يَشْرِي نَفْسَهُ﴾ صفت اوست به انکار برخیزد و از انکار او آن جماعه حساب نه گیرند و به مقاتله انجامد، این نوع از مقاتله به وقوع خواهد آمد اگر چه اکثر صور به مقاتلات آنست که از هر دو جانب اتباع هوا پیش آید «وعن أبي بكر الصديق رضی الله عنه أن النبي ﷺ قال: من اغبرت قدماه في سبيل الله حرم الله عليه النار»^۳.

۱- ترجمه‌ی آیات کریمه: «و از مردم کسی هست که سخنش درباره‌ی زندگی دنیا تو را به تعجب و ا می‌دارد و الله را بر آنچه دردل دارد، گواه می‌گیرد؛ حال آنکه سرسخت‌ترین دشمن است. و هنگامی که از نزدت می‌رود، سعی می‌کند در زمین فساد و تباهی به وجود بیاورد و کشتزارها و نسل (انسان‌ها) را نابود نماید. و الله فساد و تباهی را دوست ندارد. و هنگامی که به او گفته می‌شود: از الله بترس، تکبر او را به گناه و ا می‌دارد؛ پس دوزخ برایش کافی است؛ و دوزخ چه جای بدی است! و از مردم کسی هست که جاننش را در طلب خشنودی الله می‌فروشد؛ و الله نسبت به بندگان مهربان است».

۲- این روایت را با این الفاظ در هیچ‌یک از کتب حدیثی و روایی نیافتم، روایت نزدیک به آن از نگاه لفظ و معنی در المستدرک حاکم آمده است؛ نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۶۲۲، کتاب معرفة الصحابة رضي الله عنهم، ذکر عبد الله بن عباس بن عبد المطلب رضي الله عنهما، حدیث شماره: ۶۳۰۱، علامه ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم است.

۳- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱ / ص ۴۳۹، فضائل أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، ومن فضائل عمر بن الخطاب من حدیث أبي بكر بن مالك، عن مشايخه غير عبد الله بن أحمد، ومن فضائل أبي بكر أيضا، حدیث شماره: ۷۰۰. این حدیث از صحابه‌ی دیگر در صحیح بخاری نیز روایت شده است؛ نگا: صحیح بخاری: ج ۲ / ص ۷، کتاب الجمعة، باب المشي إلى الجمعة، حدیث شماره: ۹۰۷.

«وعن عثمان سمعت رسول الله ﷺ يقول: حَرَسُ لَيْلَةٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ لَيْلَةٍ يُقَامُ لَيْلُهَا وَيُصَامُ نَهَارُهَا»^۱.

«وعن أبي بكر الصديق رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: ما ترك قوم الجهاد إلا عمهم الله تعالى بالعذاب»^۲.

وعن عمر بن الخطاب أن رسول الله ﷺ قال: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ، لَا تَأْتُوا النِّسَاءَ فِي أَدْبَارِهِنَّ»^۳.

«وعن زيد بن أسلم قال: بلغني أنه جاءت امرأة إلى عمر بن الخطاب فقالت أن زوجها لا يصيبها فأرسل إليه فسأله فقال: كبرْتُ وذَهَبَتْ قُوَّتِي، فقال عمر: في كم تصيبها، قال: في كل طهر مرة. فقال عمر: اذهبي فإن فيه ما يكفي المرأة»^۴.

«وَعَنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: سَأَلَ عُمَرُ ابْنَتَهُ حَفْصَةَ: «كَمْ تَصِيرُ الْمَرْأَةُ عَنِ الرَّجُلِ؟» قَالَ: قَالَتْ: سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَقَالَ: «لَا جَرَمَ لَا أَجْهَرُ رَجُلًا أَكْثَرَ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ»^۵.

۱- مسند امام احمد: ج ۱ / ص ۴۸۸، حديث شماره: ۴۳۳، شعيب الأرناؤوط در تحقيق اين حديث گفته: حديث فوق حسن است اگر چه اين اسناد ضعيف می باشد؛ زیرا امام احمد، ابن معين و دیگران مصعب بن ثابت بن عبد الله (یکی از راویا این متن) را ضعيف دانسته اند.

۲- المعجم الأوسط: ج ۴ / ص ۱۴۸، حديث شماره: ۳۸۳۹، تأليف: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير لخمى شامي، أبو القاسم طبراني (متوفى: ۳۶۰ هـ)، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد، و عبد المحسن بن إبراهيم حسيني، ناشر: دار الحرمين - القاهرة.

۳- سنن نسائي: ج ۸ / ص ۱۹۸، كتاب عشرة النساء، ذكر حديث عمر بن الخطاب في ذلك، حديث شماره: ۸۹۵۹. اين حديث از طرق دیگری نیز روايت شده؛ به طور مثال: سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۶۱۹، كتاب النكاح، باب النهي عن إتيان النساء في أدبارهن، حديث شماره: ۱۹۲۴. علامه ألبانی گفته: اين حديث صحيح است.

۴- مصنف عبد الرزاق: ج ۶ / ص ۲۵۶، كتاب النكاح، باب الذي يصيب امرأته ثم ينقطع، حديث شماره: ۱۰۷۳۷.

۵- الإشراف في منازل الأشراف: ج ۱ / ص ۲۲۳، روايت: ۲۵۷، تأليف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن سفيان بن قيس بغدادي أموي معروف به ابن أبي الدنيا (متوفى: ۲۸۱ هـ)، تحقيق: د. نجم عبد الرحمن خلف، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض - السعودية، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۰ م.

«وعن عمر قال: والله إني لأكره نفسي في الجماع رجاء أن يخرج مني نسمة تسبح»^۱.
 «وعن أشعث بن أسلم البصري قال: بينا عمر يصلي ويهوديان خلفه قال أحدهما لصاحبه: أ هو هو؟ قالوا: إنا نجده في كتابنا قرنا من حديد يعطى ما يعطى حزقيل الذي أحيا الموتى بإذن الله^۲. فقال عمر: ما نجد في كتاب الله حزقيل، ولا أحيا الموتى بإذن الله إلا عيسى. قالوا: إنا نجد في كتاب الله رسلا لم نقصصهم عليك. فقال عمر عليه السلام: بلى. قالوا: أما إحياء الموتى فنحدثك أن بني إسرائيل وقع عليهم الوباء، فخرج منهم قوم حتى أن كانوا على رأس ميل أماتهم الله فبنوا عليهم حائطا حتى إذا بليت عظامهم بعث الله حزقيل، فقام عليهم فقال ما شاء الله فبعثهم الله، فأنزل الله في ذلك: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ...﴾^۳ ﴿البقرة: ۲۴۳﴾».

-
- البتة ابو بكر خرائطي در اعتلال القلوب اين حكايت را به عبد الملك بن مروان (خليفه اموي مقتدر اموي) نسبت داده است، نگا: اعتلال القلوب، تأليف: أبو بكر محمد بن جعفر بن محمد بن سهل بن شاکر خرائطي سامري (متوفى: ۳۲۷ هـ)، تحقيق: حمدي الدمرداش، ناشر: نزار مصطفى الباز، مكة المكرمة- الرياض، چاپ دوم، ۱۴۲۱ هـ/ ۲۰۰۰ م.
- ۱- العیال: ج ۲/ ص ۵۷۳، بَابُ جَمَاعِ الرُّوَجَةِ صَدَقَةً وَوَقَائِعَهَا مِنْ أَجْلِ الْوَلَدِ، روايت شماره: ۳۹۲، تأليف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن سفيان بن قيس بغدادی اموي معروف به ابن أبي الدنيا (متوفى: ۲۸۱ هـ)، تحقيق: د. نجم عبد الرحمن خلف، ناشر: دار ابن القيم - السعودية - دمام، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۰ هـ/ ۱۹۹۰ م.
- ۲- در بعضی روایات آمده است که این عالم یهودی عمر فاروق عليه السلام را مورد خطاب قرار داده و گفت: ما وصف شما را در کتابهای خویش به تعبیر قلعه‌ای از آهن می‌یابیم، و این تعبیر بسیار بجا می‌باشد، چرا که عمر بن الخطاب عليه السلام مانند قلعه‌ی آهنین در مقابل دشمنان اسلام و در برابر همه نابسامانی‌ها و مشاکی استوار و پا بر جابود.
- ۳- ترجمه‌ی آیه: «آیا آن جمعیت چند هزار نفری را ندیدی (که از ترس مرگ و به قصد فرار از جهاد، بیماری طاعون را بهانه قرار دادند و) سرزمینشان را ترک کردند».
- ۴- جامع البیان فی تأویل القرآن: ج ۵/ ص ۲۶۸، روايت شماره: ۵۶۰۰، تأليف: محمد بن جریر بن یزید بن کثیر، أبو جعفر طبري (متوفى: ۳۱۰ هـ)، تحقيق: أحمد محمد شاکر، ناشر: مؤسسة الرسالة، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۰ هـ/ ۲۰۰۰ م.

«وعن ابن عمر أن عمر بن الخطاب خرج ذات يوم إلى الناس فقال: أيكم يخبرني بأعظم آية في القرآن وأعدلها وأخوفها وأرجاها. فسكت القوم، فقال ابن مسعود: على الخير سقطت، سمعت رسول الله ﷺ يقول: أعظم آية في القرآن ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾^۱ [البقرة: ۲۵۵]. وأعدل آية في القرآن: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...﴾^(۲) [النحل: ۹۰]، وأخوف آية في القرآن: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^(۳) [الزلزلة: ۷-۸]، وأرجا آية في القرآن: ﴿يَعْبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ﴾^۴ [الزمر: ۵۳]»^(۵).

«وعن أبي الدرداء قال: قال رسول الله ﷺ: اقتدوا بالذين من بعدي أبي بكر وعمر فإنهما حبل الله الممدود فمن تمسك بهما فقد تمسك بالعروة الوثقى لانفصام لها»^(۶).

«عن ابن عباس قال: قال عمر يومًا لأصحاب النبی ﷺ: فِيمَ تَرَوْنَ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ: ﴿أَيُّودُ أَحَدِكُمْ أَنَّ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ﴾^۱ [البقرة: ۲۶۶]. قَالُوا: اللَّهُ أَعْلَمُ. فَعَضِبَ عُمَرُ فَقَالَ

۱- ترجمه‌ی آیه: «الله؛ هیچ معبود برحق جز او وجود ندارد؛ همیشه زنده‌ای است که اداره و تدبیر تمام هستی را در دست دارد».

۲- ترجمه‌ی آیه: «همانا الله به عدل و احسان فرمان می‌دهد».

۳- ترجمه‌ی آیه: «پس هر کس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند. و هر کس هم‌وزن ذره‌ای بدی کند، آن را می‌بیند».

۴- ترجمه‌ی آیه: «ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید».

۵- الدر المنثور: ج ۲/ ص ۷، تألیف: عبد الرحمن بن ابی بکر، مشهور به جلال الدین سیوطی (متوفی: ۹۱۱ هـ)، ناشر: دار الفکر - بیروت. البته قسمت اول این روایت را حافظ ابن کثیر در تفسیر خویش آورده، و محقق تفسیر ابن کثیر (سامی بن محمد سلامه) در تعلیق خویش بر آن نگاشته: جورقانی آن را در کتاب الأباطیل خویش به شماره‌ی: ۷۱۲ از طریق عیسی بن موسی غنجار روایت نموده است.

۶- مسند الشامیین: ج ۲/ ص ۵۷، روایت شماره: ۹۱۳، تألیف: سلیمان بن أحمد بن ایوب لخمی شامی، مشهور به أبو القاسم طبرانی (متوفی: ۳۶۰ هـ)، تحقیق: حمدي بن عبدالمجيد سلفي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۵ هـ/ ۱۹۸۴ م.

قُولُوا نَعْلَمُ أَوْ لَا نَعْلَمُ. فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فِي نَفْسِي مِنْهَا شَيْءٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ عُمَرُ يَا ابْنَ أَخِي قُلْ وَلَا تَحْقِرْ نَفْسَكَ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ضَرَبْتُ مَثَلًا لِعَمَلٍ. قَالَ عُمَرُ أَيُّ عَمَلٍ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لِعَمَلٍ. قَالَ عُمَرُ لِرَجُلٍ غَنِيٍّ يَعْمَلُ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ لَهُ الشَّيْطَانَ فَعَمِلَ بِالْمَعَاصِي حَتَّى أَغْرَقَ أَعْمَالَهُ^٢.

«وعن ابن عباس قال: قال عمر بن الخطاب: قرأت الليلة آية أسهرتني ﴿أَيُّودُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّحِيلٍ وَأَعْنَابٍ...﴾ [البقرة: ٢٦٦]، فقرأها كلها ما عني بها؟ فقال بعض القوم: الله أعلم. فقال: إني أعلم أن الله أعلم ولكن إنما سألت إن كان عند أحد منكم علم فيها وسمع فيها شيئاً أن يخبر بما سمع، فسكتوا فرآني وأنا أ همس، قال: قل يا ابن أخي ولا تحقر نفسك. قلت: عني بها العمل. قال: وما عني بها العمل. قلت: شيء ألقى في روعي فقلته، فتركني وأقبل هو يفسرها، صدقت يا ابن أخي عني بها العمل، ابن آدم أفقر ما يكون إلى جنة إذا كبرت سنه وكثر عياله وابن آدم أفقر ما يكون إلى عمله يوم القيامة، صدقت يا ابن أخي^٣.

أخرج الدار قطني «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ إِنَّمَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الزَّكَاةَ فِي هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّرْبِيبِ وَالثَّمَرِ^٤.

١- ترجمه ي آیه: «آیا هیچیک از شما دوست دارد که باغی (نخلستان یا تاکستانی) داشته باشد».

٢- صحيح بخاری: ج ١٦ ص ٣١، کتاب تفسیر القرآن، باب قوله: {أَيُّودُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّحِيلٍ وَأَعْنَابٍ} [البقرة: ٢٦٦]، حديث شماره: ٤٥٣٨، والمستدرک علی الصحيحین: ج ٣ ص ٦٢٥، حديث شماره: ٦٣٠٧، و مسند أمير المؤمنين أبي حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه وأقواله علی أبواب العلم: ج ٢ ص ٥٧٠، تأليف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير قرشي دمشقي (متوفى: ٧٧٤ هـ)، تحقيق: عبد المعطي قلجعي، دار النشر: دار الوفاء - المنصورة، چاپ نخست، سال: ١٤١١ هـ/ ١٩٩١ م. البته راوی این حديث عبید بن عمیر است، و چون سوال و جواب به همراه عبد الله بن عباس بوده، شاه ولی الله دهلوی به اشتباه این روایت را به ایشان نسبت داده است.

٣- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ٢ ص ٤٧.

٤- سنن دار قطنی: ج ٢ ص ٤٨٠، کتاب الزکاة، باب: ليس في الخضراوات صدقة، حديث شماره: ١٩١٣.

«وَعَنْ أَبِي بَكْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى أَعْوَادِ الْمِنْبَرِ، يَقُولُ: اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَإِنَّهَا تُفِيمُ الْعَوَجَ، وَتَدْفَعُ مِيتَةَ السَّوْءِ، وَتَقَعُ مِنَ الْجَائِعِ مَوْقِعَهَا مِنَ الشَّبْعَانِ»^۱.

وَأَخْرَجَ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ «عَنْ عُمَرَ قَالَ أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ نَتَصَدَّقَ فَوَافَقَ ذَلِكَ مَا لَا عِنْدِي فَقُلْتُ الْيَوْمَ أَسْبِقُ أَبَا بَكْرٍ إِنْ سَبَقْتُهُ يَوْمًا فَجِئْتُ بِنِصْفِ مَالِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا أَبْقَيْتَ لِأَهْلِكَ قُلْتُ مِثْلَهُ قَالَ فَأَتَى أَبُو بَكْرٍ بِكُلِّ مَا عِنْدَهُ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَبْقَيْتَ لِأَهْلِكَ فَقَالَ أَبْقَيْتُ لَهُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقُلْتُ لَا أَسَابِقُكَ إِلَى شَيْءٍ أَبَدًا»^(۲).

«وَعَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ...﴾ [البقرة: ۲۷۱] فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، جَاءَ عُمَرُ بِنِصْفِ مَالِهِ يَحْمِلُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى رُؤُوسِ النَّاسِ، وَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ بِمَالِهِ أَجْمَعَ يَكَادُ أَنْ يَخْفِيهِ مِنْ نَفْسِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا تَرَكْتَ لِأَهْلِكَ؟ قَالَ: عِدَّةُ اللَّهِ وَعِدَّةُ رَسُولِهِ. فَقَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ: مَا اسْتَبَقْنَا إِلَى بَابِ خَيْرٍ قَطُّ إِلَّا سَبَقْتَنَا إِلَيْهِ»^۳.

۱- مسند ابی یعلیٰ موصلی: ج ۱ / ص ۸۶، حدیث شماره: ۸۵، حسین سلیم اسد در تحقیق خویش اسناد این حدیث را ضعیف دانسته، اما قسمتی از آن «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ، فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ» در صحیحین نیز آمده است؛ نکا: صحیح بخاری: ج ۸ / ص ۱۱، کتاب الأدب، باب طیب الکلام، حدیث شماره: ۶۰۲۳، و صحیح مسلم: ج ۲ / ص ۷۰۴، کتاب الکسوف، بابُ الْحَثِّ عَلَى الصَّدَقَةِ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، أَوْ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ وَأَنَّهَا حِجَابٌ مِنَ النَّارِ، حدیث شماره: ۱۰۱۶.

۲- سنن ابو داود: ج ۲ / ص ۱۲۹، کتاب الزکاة، باب فی الرخصة فی ذلك، حدیث شماره: ۱۶۷۸، علامه البانی گفته: این حدیث حسن است، و سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۴، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۵، ترمذی آن را حسن صحیح دانسته، و علامه البانی گفته: این حدیث حسن است.

۳- مسند امیر المؤمنین ابی حفص عمر بن الخطاب رضی الله عنه وأقواله علی أبواب العلم، تألیف: حافظ ابن کثیر دمشقی: ج ۲ / ص ۵۷۱.

وأخرج أحمد «عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ كَانَ رُبَّمَا سَقَطَ الْحِطَامُ مِنْ يَدِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ. قَالَ فَيَضْرِبُ بِذِرَاعٍ نَاقَتِهِ فَيُنِيخُهَا فَيَأْخُذُهَا. قَالَ: فَقَالُوا لَهُ أَفَلَا أَمَرْتَنَا نُنَازِلُكَهُ. فَقَالَ إِنَّ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَنِي أَنْ لَا أَسْأَلَ النَّاسَ شَيْئًا»^١.

وأخرج أحمد وأبو يعلى «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ فُلَانًا وَفُلَانًا يُحْسِنَانِ الثَّنَاءَ يَذْكُرَانِ أَنَّكَ أَعْطَيْتَهُمَا دِينَارَيْنِ. قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَكِنَّ وَاللَّهِ فُلَانًا مَا هُوَ كَذَلِكَ لَقَدْ أَعْطَيْتُهُ مِنْ عَشْرَةٍ إِلَى مِائَةٍ فَمَا يَقُولُ ذَلِكَ مَا وَاللَّهِ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيُخْرِجُ مَسْأَلَتَهُ مِنْ عِنْدِي يَتَأَبَّطُهَا - يَعْنِي تَكُونُ تَحْتَ إِبْطِهِ يَعْنِي - نَارًا. قَالَ قَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ تُعْطِيهَا إِيَّاهُمْ قَالَ: فَمَا أَصْنَعُ يَأْتُونَ إِلَّا ذَلِكَ وَيَأْتِي اللَّهَ لِي الْبُخْلُ»^٢.

وأخرج البخاري ومسلم «عن ابن عمر قال: كان رسول الله ﷺ يُعْطِينِي الْعَطَاءَ، فَأَقُولُ: أَعْطِهِ مَنْ هُوَ أَفْقَرُ إِلَيْهِ مِنِّي، فَقَالَ: خُذْهُ فَتَمَوَّلْهُ أَوْ تَصَدَّقْ بِهِ وَمَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلَا سَائِلٍ فَخُذْهُ وَمَا لَا فَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ. قَالَ سَالِمٌ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَانَ ابْنُ عُمَرَ لَا يَسْأَلُ أَحَدًا شَيْئًا وَلَا يَرُدُّ شَيْئًا أُعْطِيَ»^٣.

١- مسند امام احمد: ج ١ / ص ٢٢٨، مسند ابى بكر صديق، حديث شماره: ٦٥، شعيب الأرئؤوط گفته: اين حديث حسن لغيره، و اين اسناد ضعيف است؛ زيرا عبد الله بن المؤمل (يكى از راويان اين متن) ضعيف بوده، و ابن أبى مليكه (راوى ديگر) ابوبكر صديق را نديده است.

٢- مسند امام احمد: ج ١٧ / ص ٤٠، مسند ابى سعيد الخدرى، حديث شماره: ١١٠٠٤، شعيب الأرئؤوط گفته: اسناد اين حديث بنا بر شرط امام بخارى صحيح است، و مسند ابو يعلى موصلى: ج ٢ / ص ٤٩٠، مسند ابو سعيد خدرى، حديث شماره: ١٣٢٧، حسين سليم اسد گفته: اسناد اين حديث ضعيف است.

٣- صحيح بخارى: ج ٢ / ص ١٢٣، كتاب الزكاة، باب من أعطاه الله شيئا من غير مسألة ولا إشراف نفس {وفي أموالهم حق للسائل والمحروم} [الذاريات: ١٩]، حديث شماره: ١٤٧٣، و صحيح مسلم: ج ٢ / ص ٧٢٣، كتاب الكسوف، باب إباحة الأخذ لمن أُعْطِيَ مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ وَلَا إِشْرَافٍ، حديث شماره: ١٠٤٥. و اين لفظ صحيح مسلم است.

«وعن ابن اسحاق قال: لما قبض أبو بكر واستخلف عمر خطب الناس فحمد الله وأثنى عليه بما هو أهله، ثم قال: أيها الناس إن بعض الطمع فقر وإن بعض اليأس غنى وإنكم تجمعون ما لا تأكلون وتأملون ما لا تدركون، واعلموا إن بعض الشح^۱ شعبة من النفاق، فانفقوا خيرا لأنفسكم، فأين أصحاب هذه الآية: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲ [البقرة: ۲۷۴]»^۳.

«وعن عمر قال: «إِنَّ آخِرَ مَا نَزَلَتْ آيَةُ الرَّبِّ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُبِضَ وَلَمْ يُفَسِّرْهَا لَنَا، فَدَعُوا الرَّبَّ وَالرَّيْبَةَ»^۴.

«وعن أبي بكر الصديق رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: من أحب أن يسمع الله دعوته ويفرج كربته في الدنيا والآخرة فلينظر معسرا وليدع له، ومن سرّه أن يظله الله من فور جهنم يوم القيامة ويجعله في ظله فلا يكون على المؤمنين غليظا وليكن بهم رحيمًا»^۵.

۱- الشح: أن ترى القليل سرفا وما أنفقت تلفا: شح این است که اندک خرجی را اسراف دانسته و آنچه را که مصرف کرده ای هدر و نابود بدانی، و فرق بین بخیل و شحیح آن که بخیل مال خویش را مصرف نمی کند و نگه می دارد اما شحیح بر علاوه از آن آرزو می کند که مال دیگران نیز از او باشد.

۲- ترجمه ی آیه: «پاداش کسانی که شب و روز اموالشان را پنهان و آشکار انفاق می کنند، نزد پروردگارشان است و هیچ ترس و اندوهی بر آنان نخواهد بود».

۳- این روایت را ابن جریر طبری در تاریخ خود از ابن اسحاق نقل کرده است؛ نگا: تاریخ الطبري = تاریخ الرسل والملوک، وصلة تاریخ الطبري: ج ۴ / ص ۲۱۵، تألیف: محمد بن جریر بن یزید، مشهور به ابن جریر طبري (متوفی: ۳۱۰ هـ)، (صلة تاریخ الطبري، تألیف: عریب بن سعد القرطبي، متوفی: ۳۶۹ هـ)، ناشر: دار التراث - بیروت، چاپ دوم، سال: ۱۳۸۷ هـ.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۲ / ص ۷۶۴، کتاب التجارات، باب التَّغْلِيظِ فِي الرَّبَا، حدیث شماره: ۲۲۷۶، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. در برخی روایات: «إِنْ مِنْ آخِرِ مَا نَزَلَ» آمده؛ به طور مثال نگا: مسند امام احمد: ج ۱ / ص ۴۲۵، حدیث شماره: ۳۵۰.

۵- شعب الإیمان، ابو بکر بیهقی: ج ۱۳ / ص ۵۳۸، فصل فی إِنْظَارِ الْمَعْسَرِ وَالتَّجَاوُزِ عَنْهُ وَالرَّفْقَ بِالْمَوْسَرِ وَالْوَضْعَ عَنْهُ، حدیث شماره: ۱۰۷۴۷.

«وعن عثمان سمعت رسول الله ﷺ يقول: أظَلَّ الله عبدا في ظله يوم القيامة يوم لا ظل إلا ظله أنظر معسرا أو ترك لغارم»^۱.

آیات سوره آل عمران:

قال الله ﷻ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٠﴾ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٣١﴾ وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٣٢﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٣٥﴾ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَدُونُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٣٦﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٣٧﴾ تِلْكَ ءَايَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٣٨﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿١٣٩﴾﴾ [آل عمران: ۱۰۲-۱۰۹].

۱- مسند امام احمد: ج ۱ / ص ۵۴۸، مسند عثمان بن عفان ؓ، حدیث شماره: ۵۳۱، شعيب الأنزوط گفته: اسناد این حدیث بسیار ضعیف است؛ زیرا عباس بن الفضل أنصاري واقفي (یکی از راویان ابن سند) ضعیف بوده، و ابن المديني گفته: روایت او از بین رفته (مورد اعتماد نیست)، و امام بخاري گفته: وی منکر الحدیث است، و هم چنین ابن معین و امام بخاري هشام بن زياد قرشي (راوی دیگر ابن حدیث) را ضعیف دانسته اند.

۲- ترجمه آیات مبارکه: «ای مومنان! آن گونه که حق تقوای الله است، تقوا پیشه کنید و بر اسلام استقامت ورزید تا در حال مسلمانی، از دنیا بروید. و همگی به ريسمان الله چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت الهی را بر خودتان به یاد آورید که با هم دشمن بودید و الله دل هایتان را نسبت به همدیگر مهربان کرد و به لطف الله با هم برادر شدید؛ در صورتی که پیشتر بر لب پرتگاهی از آتش بودید و الله نجاتتان داد. بدین سان الله آیاتش را برای شما بیان می کند تا هدایت شوید. باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معرف و نهی از منکر کنند؛ و چنین کسانی رستگارند. و همانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و پس از آنکه برایشان نشانه های آشکاری آمد،

فقیر گوید -عفی عنه-: خدای عز و جل در این آیات بیان فرموده است حقیقت خلافت خاصه و حقیقت فتنه را که بعد از ایام خلافت خاصه به ظهور آید و رضای حضرت خود به آن یک حالت و سخط جناب خود از آن حالت دیگر ارشاد نموده اولاً امر می‌فرماید به اجتماع اعتصام به حبل الله و نهی می‌کند از تفرق در آن، باز اشارت می‌فرماید که مراد از اجتماع دو امر است:

یکی آنکه در فهم شرائع الهیه از کتاب الله مختلف نشوند یعنی یکی مذهب خود این را گیرد و دیگری چیز دیگر را و این مضمون در آیت: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ به طریق اجمال مبین شد و در آیه: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا...﴾ به وجه تفصیل، پس اگر اذهان ایشان در فهم معانی شذر و مذر افتد باید که با یکدیگر مشاوره کنند و اختلاف را از میان خودها براندازند و در فضاء اتفاق و اجماع داخل شوند و عادت الله آنست که اجماع و رفع اختلاف واقع نمی‌شود الا به تصدی خلیفه راشد عالم مسلم الفضل فیما بینهم دیگر آنکه همه بر اعلاى کلمة الله می‌باید که مهم خود را متفق سازند و احقاد دیرینه که در جاهلیت میان ایشان بود همه را فراموش گردانند و برین مضمون اشاره نموده شد در آیه: ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً...﴾

بعد از آن ارشاد می‌فرماید که سبب این اجتماع به حسب جری سنة الله آنست که جماعه از ایشان به احیاء علوم دین و قیام به جهاد و اقامت حدود و امر به معروف و نهی از منکر قائم شوند و دیگران امثال امر ایشان کنند و این یکی از واجبات بالکفایه اسلام است و عادت الله آن است که امر این امت مفلحه بدون تصدی شخصی مسلم الفضل فیما بینهم برین اقامت صورت نگیرد و بعد از آن تشدید می‌فرماید در تفرق فی الدین تا مانند اهل کتاب نباشند که بعد وضوح حق و ثبوت حجة الله و لزوم تکلیف مختلف شدند و بعد از وقوع

اختلاف ورزیدند. و چنین کسانی، عذاب بزرگی (در پیش) دارند. روزی که برخی چهره‌ها سفید، و برخی چهره‌ها سیاه می‌شود. به سیه‌رویان گفته می‌شود: آیا پس از ایمان آوردن، کافر شدید؟ پس به سزای کفرتان عذاب (الهی) را بچشید. اما روسفیدان برای همیشه در بهشت و در رحمت الله خواهند بود. این، آیات و نشانه‌های الهی است که آن را به حق بر تو می‌خوانیم. و الله هیچ ستمی به جهانیان نمی‌کند. آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن الله می‌باشد؛ و همه‌ی کارها به او بازگردانده می‌شود.»

اختلاف حال ایشان روز قیامت آنست که تَبَيَّضَ وجوه و تسود وجوه بعد از آن فضیلت این جماعه که در میان امت محمدیه قائم به احیاء دین باشند بر جماعتی که در امم سابقه به این امر قیام مینمودند ارشاد می فرماید و سبب مؤخر داشتن یهود و نصاری از این منزلت بیان می نماید که: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾.

بالجمله خلافت خاصه آنست که اجتماع مسلمین به هر دو معنی متحقق گردد و اتفاق در مذاهب داشته باشند و احقاد که به سبب شورش نفس سبعی و بهیمی سینه های ایشان را مشحون سازد از میان خودها دفع کنند و آن قرن خیر القرون باشد «قال النبی ﷺ: خیر القرون قرنی»^۱. و ایام فتنه آن که اختلاف در مذاهب پدید آید و جماعات مسلمین از جهت احقاد جموع مجتمعه شوند و جنود مجنده گردند شرح و بسط این معانی و آنچه آنحضرت ﷺ باب در اخبار مشهوره بیان فرموده اند سابق تقریر نمودیم فراجع.

باز می گوئیم که در این آیت ثابت شد که جماعه عظیمه از اصحاب آنحضرت ﷺ ﴿خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ بودند و متواتر شد که این جماعه در تصدی اقامت دین شخصی را رئیس خود ساختند ثم و ثم و بر وفق حکم ایشان دعوت الی الخیر کردند و همین است معنی خلافت پس اگر اتفاق ایشان بر باطل باشد و غیر مستحق ریاست را رئیس کردند خیر امت نباشند، و اگر جمعی غیر مستحق ریاست را رئیس کردند و جمعی دیگر سکوت نمودند و به انکار منکر بر نه خاستند هر دو از خیریت معزول باشند سبحانه هذا بهتان عظیم.

قال ﷺ: ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (۱۲۹) الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۳۰) فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضِّلَ لَمْ يَمَسَّ سُهُمْ سُوءٌ

۱- این روایت با الفاظ «خیر القرون قرنی» با وجود این که بر زبان مردم مشهور است؛ اما در کتب حدیثی هیچ اصلی ندارد. روایت موجود در کتب حدیث چنین است: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ...». مسند امام احمد: ج ۶ / ص ۷۶، مسند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه، حدیث شماره: ۳۵۹۴. شعیب الأرئوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است.

وَاتَّبِعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿١٧٤﴾ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٥﴾ [آل عمران: ۱۷۲-۱۷۵].

فقیر گوید عفی عنه: مفسرین در تفسیر این آیات مختلف‌اند اکثری میل به آن دارند که ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا﴾ و ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ﴾ در بدر صغری^۲ نازل شد بالجمله خلفاء از حاضران بدر صغری بودند ﴿فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ﴾ در شان ایشان متحقق بود و ناهیک به من الشرف.

قال الله ﷻ: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ ﴿رَبَّنَا إِنَّتَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَنِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾ ﴿رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ

۱- ترجمه‌ی آیات مبارکه: «آنان که پس از رسیدن جراحات و آسیب‌های بسیار، دعوت الله و پیامبر را پاسخ گفتند؛ آن دسته از ایشان که نیکوکاری و تقوا پیشه نمودند، پاداش بزرگی (در پیش) دارند. همان کسانی که مردم به آنان گفتند: از دشمنان بترسید که برای نبرد با شما گرد آمده‌اند. این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: الله برایمان ما کافی است و چه نیک کارسازی است. مؤمنان، به نعمت و فضل الله بازگشتند؛ هیچ آسیبی به آنان نرسید و در پی رضایت الله برآمدند. و الله، دارای فضل بزرگ و بی‌کرانی است. این فقط شیطان است که شما را از دوستانش می‌ترساند؛ پس از آنان نترسید و تنها از من بترسید، اگر به راستی مومنیند.»

۲- در هشتاد میلی مدینه‌ی منوره چاه‌های بدر قرار داشته است (که فعلاً بدر ولایت مستقلی می‌باشد). در سال دوم هجری بین مسلمانان و مشرکین مکه در این جا معرکه‌ی خونین به وقوع پیوست که در نتیجه هفتاد تن از صنادید مشرکین به قتل رسیدند این نبرد بنام غزوه بدر کبری معروف است. و چون در سال سوم هجری مسلمانان در غزوه‌ی احد خسارات جانی متحمل شدند، ابوسفیان مسلمانان را به یک جنگ دیگر نیز دعوت داد. رسول خدا این دعوت را پذیرفته و با اصحاب خویش به استقبال دشمن رفتند و چون خبر لشکر مسلمانان به ابوسفیان رسید از عزم جنگ منصرف شد و یک بار دیگر بدر شاهد پیروزی رسول خدا و همراهان مخلص ایشان بود، و تاریخ این پیروزی‌ها را برای نسل‌های بعدی چون پیام شادمانی حفظ کرد.

وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿١٩٤﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنفِي بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَأَلْزَيْنَ هَاجِرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَرِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلٍ وَقَتْلُوا وَقَتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخْلَنَّهُمْ جَنَّتِ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١٩٥﴾^۱ [آل عمران: ۱۹۰-۱۹۵].

فقیر گوید عفی عنه: این آیات در فضائل مهاجرین اولین نازل شده هر چند در اول آیات عنوان مهاجرین مذکور نشده است اما چون در آخر مذکور شد ﴿أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنفِي بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَأَلْزَيْنَ هَاجِرُوا وَأُخْرِجُوا﴾ معلوم شد که این جماعه مهاجرین اولین است که از دیار خود برآورده شد و ایشان اند که لله فی الله ایذا داده شد ایشان را و قتال کردند و بعض ایشان مقتول شدند و بعض دیگر در صدد مقتولیت آمده و بذل نفوس نمودند و حفظ الهی ایشان را از مهلکه محفوظ داشت کما قال: ﴿فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ﴾ [الأحزاب: ۲۳]. و به دعا‌های خاص و به اخلاص تمام متصف اند و اگر از این جماعه سیئه صادر شده باشد به حکم «لَعَلَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ

۱- ترجمه‌ی آیات مبارکه: «همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد. کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند): ای پروردگار ما! این را بیهوده نیافریده‌ای؛ تو پاکی، پس ما را از عذاب دوزخ محافظت بفرما. ای پروردگار ما! هر که را وارد دوزخ کنی، به راستی رسوایش نموده‌ای؛ و ستمگران هیچ یآوری نخواهند داشت. ای پروردگار ما! ما، ندای منادی توحید را شنیدیم که به سوی ایمان فرا می‌خواند و می‌گفت: «به پروردگارتان ایمان بیاورید». و ما ایمان آوردیم. ای پروردگار ما! گناهانمان را ببخش و ما را با نیکان بمیران. ای پروردگار ما! آنچه را به زبان پیامبرانت به ما وعده داده‌ای، به ما عطا فرما و روز رستخیز رسوایمان مگردان. بی‌گمان تو خلف وعده نمی‌کنی. پروردگارشان دعایشان را پذیرفت و چنین پاسخشان داد که من عمل هیچیک از شما را چه زن باشد و چه مرد، تباہ نمی‌کنم؛ همه (از لحاظ تکلیف و ثواب) برابرید. پس من، گناهان مهاجران و کسانی را که از خانه‌هایشان رانده شدند و در راه من آزار دیدند و جنگیدند و کشته شدند، می‌بخشم و آنان را وارد باغ‌هایی می‌کنم که در آن جویبارها روان است؛ پاداشی است بزرگ از سوی پروردگار. و بهترین پاداش، نزد پروردگار است.»

فَقَالَ: اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ^۱، مغفور است و مآل و حال ایشان دخول جنت است و ما أعظمه من بشاره!

«عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَنْ قَرَأَ الْبَقْرَةَ وَالنِّسَاءَ وَآلَ عِمْرَانَ كُتِبَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْحُكَمَاءِ»^۲.

وَأَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ: «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ: أَنَّ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ صَبِيعٌ قَدِمَ الْمَدِينَةَ، فَجَعَلَ يَسْأَلُ عَنْ مُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ عُمَرُ وَقَدْ أَعَدَّ لَهُ عَرَاجِينَ النَّخْلِ، فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ صَبِيعٌ. فَأَخَذَ عُمَرُ عُرجُونًا مِنْ تِلْكَ الْعَرَاجِينَ فَضْرَبَهُ وَقَالَ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ عُمَرُ. فَجَعَلَ لَهُ ضَرْبًا حَتَّى دَمِيَ رَأْسُهُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَسْبُكَ قَدْ ذَهَبَ الَّذِي كُنْتُ أَجِدُ فِي رَأْسِي»^۳.

۱- واقعه از این قرار است هنگامی که آن حضرت ﷺ برای فتح مکه آمادگی می گرفتند، حاطب بن ابی بلتعه ﷺ به فراست متوجه این تصمیم آن حضرت شد. و چون که عده ای زیادی از فامیل او در مکه می زیستند، نامه ای نوشته و آنرا به دست زنی عنوانی ابوسفیان فرستاد و مراتب را برای اهل مکه گذارش داد (او با این عمل فقط قصد خیرخواهی برای اقبای خویش را داشت تا که مشرکان ایشان را اذیت نکنند). جبرئیل علیّه السلام فوراً خدمت رسول خدا حاضر شده و موضوع را به اطلاع ایشان رساند، رسول الله بعضی از صحابه ی کرام را فرستادند و نامه به دست ایشان افتاد. عده ای حاطب را به نفاق متهم نمودند اما رسول خدا این حدیث را بیان نمودند که حاوی فضیلت خاص برای صحابه ی مشارک در غزوه ی بدر می باشد. برای تفصیل این موضوع مراجعه شود به: صحیح بخاری: ج ۴ / ص ۵۹، کتاب الجهاد والسير، باب الجاسوس، حدیث شماره: ۳۰۰۷.

۲- التفسیر من سنن سعید بن منصور: ج ۳ / ص ۱۰۲۳، روایت شماره: ۴۸۵، تألیف: أبو عثمان سعید بن منصور بن شعبه خراسانی جوزجانی (متوفی: ۲۲۷ هـ)، تحقیق: د. سعد بن عبد الله بن عبد العزيز آل حمید، ناشر: دار الصمیعی للنشر والتوزیع، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۷ م.

۳- سنن دارمی: ج ۱ / ص ۲۵۲، کتاب العلم، باب من هاب الفتيا وكره التنطع والتبدع، حدیث شماره: ۱۴۶. حسین سلیم أسد دارانی گفته: راویان این سند ثقة اند، اما سلیمان بن یسار (یکی از راویان) عمر فاروق را ندیده است.

«وعن أبي عثمان النهدي أن عمر كتب إلى أهل البصرة ألا تجالسوا صبيغا. قال: فلو جاء ونحن مائة لتفرقنا»^۱.

«وعن محمد بن سيرين قال: كتب عمر بن الخطاب إلى أبي موسى الأشعري بأن لا يجالس صبيغ وأن يحرم عطاؤه ورزقه»^۲.

قال الشافعي: «حكمت في أهل الكلام^۳ حكم عمر في صبيغ أن يضربوا بالجريد ويحملوا على الإبل ويطاف بهم في العشائر والقبائل وينادى عليهم: هذا جزاء من ترك الكتاب والسنة وأقبل على علم الكلام»^۴.

وأخرج الدارمي: «عن عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ: إِنَّهُ سَيَأْتِي نَاسٌ يُجَادِلُونَكُمْ بِشُبُهَاتٍ

۱- الإبانة الكبرى، ابن بطه: ج ۱ / ص ۴۱۴، بَابُ تَرْكِ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يُغْنِي وَالْبَحْثِ وَالتَّنْقِيرِ عَمَّا لَا يَصُرُّ جَهْلُهُ ...، حديث شماره: ۳۲۹.

۲- این روایت را با این الفاظ در هیچ یک از کتب حدیثی نیافتیم، امکان دارد که شاه ولی الله معنی و مفهوم روایت را آورده باشد، نگا: سنن دارمی: ج ۱ / ص ۲۵۴، کتاب العلم، باب من هاب الفتيا وكره التنطع والتبدع، حديث شماره: ۲۵۰.

۳- آنگاه که دائره‌ی فتوحات اسلامی وسیع شد و مسلمانان با علمای سایر ادیان و مذاهب نشست و برخاست نمودند با فلسفه یونانیان آشنا شدند و بر اثر ذوق علمی و برای گسترش اسلام از این علم نیز استفاده بردند. در اصل علم کلام علمی است که حقائق شرعی را با دلائل عقلی ثابت می‌کند، اما بعضی اشخاصی که در این علم ثابت قدم نبودند یا به میدان گذاشته، با تأویلات بی جا و بی مورد در قرآن و سنت فسادهای زیاد به راه انداختند که در نتیجه برای جلوگیری از این مفاسده‌ای از علمای راستین اهل سنت شهید شده و یا چون امام احمد بن حنبل رحمته الله (در مسأله‌ی خلق القرآن) مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند. از این رو امام مالک، امام شافعی، امام احمد و بقیه بزرگان اهل سنت خواندن علم کلام را حرام قرار داده و در مذمت اهل کلام رسائل و فتاوی زیادی صادر نمودند.

۴- ذم الکلام وأهله: ج ۴ / ص ۲۴۶، روایت شماره: ۷۰۸، تألیف: أبو إسماعیل عبد الله بن محمد أنصاري هروي (متوفی: ۴۸۱ هـ)، تحقیق: عبد الرحمن عبد العزيز الشبل، ناشر: مكتبة العلوم والحكم - مدینه‌ی منوره، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۸ هـ / ۱۹۹۸ م.

الْقُرْآنِ فَخَذُّوهُمْ بِالسُّنَنِ، فَإِنَّ أَصْحَابَ السُّنَنِ أَعْلَمُ بِكِتَابِ اللَّهِ»^۱.

«و عن ابي هريرة قال: كنا عند عمر بن الخطاب إذ جاءه رجل يسأل عن القرآن مخلوق هو أم غير مخلوق، فقام عمر فأخذ بمجامع ثوبه حتى قاده إلى علي بن أبي طالب فقال: يا أبا الحسن أما تسمع ما يقول هذا؟ قال: وما يقول؟ قال: جاء يسألني عن القرآن أ مخلوق هو أو غير مخلوق. فقال علي: هذه كلمة وستكون لها ثمرة ولو وليت من الأمر ضربت عنقه»^۲.

«عن قتادة في هذه الآية: ﴿قُلْ أُوْتِبْتُكُم بِخَيْرٍ مِّنْ ذَٰلِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۵]. ذكر لنا أن عمر بن الخطاب كان يقول: اللَّهُمَّ زينت الدنيا وأنباتنا أن ما بعدها خير منها فاجعل حظنا في الذي هو خير وأبقى»^۳.

«و عن عمر قال: لو ترك الناس الحج لقاتلتهم عليه كما نقاتل على الصلاة والزكاة»^۴.
«و عن عثمان أنه قرأ: ﴿وَلَتَكُنْ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾»^۵ [آل عمران: ۱۰۴].

فقیر گوید: معنی این حدیث نه آن است که حضرت عثمان این کلمه را از قرآن می دانست، زیرا که متواتر شد در ملت که این کلمه در مصاحف عثمانیه نبود بلکه معنی این سخن آنست که این کلمه از فحواي این آیت مفهوم می شود مانند آنکه مفسر می گوید واسأل القرية يقول واسأل اهل القرية و توجيه این کلمه آنست که منصب خلیفه راشد نه

۱- سنن دارمی: ج ۱ / ص ۲۴۰، کتاب العلم، باب التورع عن الجواب فيما ليس فيه كتاب ولا سنة، حدیث شماره: ۱۲۱. حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این روایت بخاطر وجود عبد الله بن صالح در این سند ضعیف است و باقی راویان آن ثقة اند.

۲- الدر المنثور: ج ۲ / ص ۱۵۴، سوره ی آل عمران.

۳- کتاب تفسیر القرآن: ج ۱ / ص ۱۴۳، روایت شماره: ۲۸۸، تألیف: أبو بكر محمد بن إبراهيم بن منذر نيسابوري (متوفی: ۳۱۹ هـ)، تحقیق و تعلیق دكتور: سعد بن محمد السعد، دار النشر: دار المآثر - مدینه ی نبوی، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۳ هـ / ۲۰۰۲ م.

۴- الدر المنثور: ج ۲ / ص ۲۷۶، سوره ی آل عمران.

۵- ترجمه ی آییه مبارکه: «باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معرف و نهی از منکر کنند؛ و چنین کسانی رستگارند.»

دعوت ظاهره است به زبان فقط بلکه همت بستن در دفع بلاهای امت و در پیش حق عز وجل نالیدن حاصل آنکه از متممات خلافت راشده است که دفع بلای امت بدعای او شود.

«وعن عمر قال: لو شاء الله لقال أنتم، فقلنا كئنا، ولكن قال: كنتم في خاصة أصحاب محمد ﷺ ومن صنع مثل صنيعهم كانوا خير أمة أخرجت للناس»^۱.

«وعن عمر في قوله ﷺ: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ قال: تكون لأولنا ولا تكون لآخرنا»^۲.

«عن قتادة قال: ذكر لنا أن عمر بن الخطاب تلا هذه الآية: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ...﴾ ثم قال: أيها الناس من سرّه أن يكون من الأمة التي أخرجت للناس فليؤد شرط الله»^۳.

«وعن عياض الأشعري قال: شَهِدْتُ الْيَرْمُوكَ وَعَلَيْنَا خَمْسَةُ أُمَرَاءَ: أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ، وَيَزِيدُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ، وَابْنُ حَسَنَةَ، وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَعِيَاضُ، وَلَيْسَ عِيَاضُ هَذَا قَالَ: وَقَالَ عُمَرُ ﷺ: إِذَا كَانَ قِتَالٌ فَعَلَيْكُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ، قَالَ: فَكُتِبْنَا إِلَيْهِ إِنَّهُ قَدْ جَاشَ إِلَيْنَا الْمَوْتُ وَاسْتَمَدَدَنَا، فَكُتِبَ إِلَيْنَا: إِنَّهُ قَدْ جَاءَنِي كِتَابُكُمْ تَسْتَمِدُونِي، وَإِنِّي أَذُلُّكُمْ عَلَى مَنْ هُوَ أَعَزُّ نَصْرًا وَأَحْضَرُ جُنْدًا [اللَّهُ ﷻ] فَاسْتَنْصَرُوهُ، فَإِنَّ مُحَمَّدًا ﷺ قَدْ نُصِرَ يَوْمَ بَدْرٍ فِي أَقَلِّ مِنْ عِدَّتِكُمْ، فَإِذَا أَتَاكُمْ كِتَابِي هَذَا فَقَاتِلُوهُمْ وَلَا تَرَاغِبُوا، قَالَ: فَقَاتَلْنَاهُمْ فَهَزَمْنَاهُمْ وَقَتَلْنَاهُمْ أَرْبَعَ فَرَاخٍ»^۴.

أخرج أبو داود والترمذي «عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا أَصْرَ مَنْ اسْتَغْفَرَ وَإِنْ عَادَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً»^۵.

۱- تفسیر طبری: ج ۷/ ص ۱۰۱.

۲- همان: ج ۷/ ص ۱۰۱.

۳- همان: ج ۷/ ص ۱۰۲.

۴- بلکه عیاض بن غنم که یکی از صحابه‌های کاردان و شجاع بود، مراد است.

۵- مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۴۲۲، مسند عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۳۴۴. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث حسن است.

۶- سنن ابو داود: ج ۲/ ص ۸۴، کتاب الصلاة، باب فی الاستغفار، حدیث شماره: ۱۵۱۴، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث ضعیف است. سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۵۵۸، ابواب الدعوات، باب، حدیث شماره:

«ومن موافقات عمر[ؓ] قوله تعالى: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ...﴾^۱ [آل عمران: ۱۴۴].»

«عن كليب قال: خطبنا عمر فكان يقرأ على المنبر آل عمران ثم قال: تفرقنا عن رسول الله^ﷺ يوم أحد فصعدت الجبل فسمعت يهوديا يقول: قتل محمد، فقلت: لا أسمع أحدا يقول قتل محمد^ﷺ إلا ضربت عنقه، فنظرت فإذا فيه رسول الله^ﷺ والناس يتراجعون إليه، فنزلت هذه الآية: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ...﴾ [آل عمران: ۱۴۴].^۲

أخرج البخاري: «عن أبي سلمة عن ابن عباس أَنَّ أَبَا بَكْرٍ[ؓ] - خَرَجَ وَعُمَرُ[ؓ] يُكَلِّمُ النَّاسَ. فَقَالَ اجْلِسْ. فَأَبَى. فَقَالَ اجْلِسْ. فَأَبَى، فَتَشَهَّدَ أَبُو بَكْرٍ[ؓ] فَمَالَ إِلَيْهِ النَّاسُ، وَتَرَكُوا عُمَرَ فَقَالَ أَمَّا بَعْدُ، فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا^ﷺ فَإِنَّ مُحَمَّدًا^ﷺ قَدْ مَاتَ، وَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾ إِلَى ﴿الشَّاكِرِينَ﴾ وَاللَّهُ لَكَأَنَّ النَّاسَ لَمْ يَكُونُوا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ الْآيَةَ حَتَّى تَلَاهَا أَبُو بَكْرٍ[ؓ] فَتَلَقَّاهَا مِنْهُ النَّاسُ، فَمَا يُسْمَعُ بَشَرٌ إِلَّا يَتْلُوهَا»^۳.

«وروي عن أبي هريرة وعروة وغيرهما نحو ذلك»^۴.

۳۵۵۹، ترمذی بعد از آوردن حدیث فوق نگاشته: این حدیث غریب است و اسناد آن قوی نیست، علامه البانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۱- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «و محمد، فقط پیامبر است؛ پیش از او نیز پیامبرانی بوده‌اند که در گذشته‌اند
«....»

۲- الدر المنثور: ج ۲/ ص ۳۳۴.

۳- صحیح بخاری: ج ۶/ ص ۱۳، کتاب المغازی، باب مرض النبی صلی الله علیه وسلم ووفاته، حدیث شماره: ۴۴۵۲.

۴- نگا: صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۹۳، کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله صلی الله علیه وسلم، حدیث شماره: ۷۲۸۴.

وقال إبراهيم قال أبو بكر: لو منعوني عقالا أعطوا رسول الله ﷺ لجاهدتهم، ثم تلا: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾^۱.

«وعن علي بن أبي طالب في قوله: ﴿وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ قال: الثابتين على دينهم أبا بكر وأصحابه، فكان علي يقول: أبو بكر أمير الشاكرين»^۲.

«روي عن ابن عباس ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]. أي، أبو بكر وعمر»^۳.

وقال النبي ﷺ: «لَوْ اجْتَمَعْتُمْ فِي مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُكُمْ»^۴.

در این موضع اشکالی بهم می‌رسد؛ زیرا که سوق آیات برای جماعتی است که در غزوه احد از ایشان تقصیری روی داده و آنحضرت ﷺ می‌باید که از سر تقصیر ایشان در گزرنده و به انواع ملاطفات غبار ندامت از چهره حال ایشان ازاله فرمایند از آنجمله است مشاوری در امور حرب و از شیخین تقصیری در آن واقعه ظاهر نشده تا مصداق این آیت توانند بود جواب آن است که ذکر کردن عبدالله بن عباس شیخین را در این موضع مذهبی دارد غیر مذاهب مشهوره در تفسیر و آن آنست که عرب گویند انما يذكر الشئ بالشئ، و این نکته را یاد گیر که در بسیاری از مواضع کافل حل مشکلات تفسیر خواهد بود.

۱- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ ص ۴۳۸، کتاب الجهاد، مَا قَالُوا فِي الرَّجُلِ يُسْلِمُ ثُمَّ يَرْتَدُّ مَا يُصْنَعُ بِهِ، حدیث شماره: ۳۲۷۳۴.

۲- تفسیر جامع البیان فی تأویل آی القرآن، ابن جریر طبری: ج ۷/ ص ۲۵۲.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۷۴، کتاب التفسیر، «أما حديث ضمرة وأبو طلحة»، حدیث شماره: ۴۴۳۶. حاکم در تعلیق خویش نگاشته: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است، ذهبی نیز به تعقیب

آن نوشته: بنا بر شرط شیخین است.

۴- مسند امام احمد: ج ۲۹/ ص ۵۱۸، حدیث شماره: ۱۷۹۹۵، شعب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است؛ زیرا شهر بن حوشب (یکی از راویان) ضعیف بوده، و حدیث عبد الرحمن بن غنم (راوی آخر این سند) از پیامبر مرسل است.

«وعن ابن عمرو قال: كتب أبو بكر الصديق إلى عمرو أن رسول الله ﷺ كان يشاور في الحرب فعليك به»^۱.

«وعن الضحاك قال: كان عمر بن الخطاب يشاور حتى المرأة»^۲.

قوله تعالى: ﴿وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ﴾^۳ [آل عمران: ۱۵۵].

أخرج البخاري من حديث ابن عمر: «... أَمَّا فِرَارُهُ (فرار عثمان) يَوْمَ أُحُدٍ، فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَغَفَرَ لَهُ»^۴.

«وعن الحسن في قصة البدر الصغرى فقام النبي ﷺ وأبو بكر وعمر وعثمان وعلي وناس من أصحاب النبي ﷺ فتبعوهم»^۵.

«وقالت عائشة في قصة حمراء الأسد^۶: فانتدب منهم سبعون رجلا فيهم أبو بكر والزبير»^۱.

۱- المعجم الكبير، طبرانی: ج ۱ / ص ۶۳، ومما أسند أبو بكر الصديق رضي الله عنه، عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، حديث شماره: ۴۶.

۲- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۲ / ص ۳۵۹.

۳- ترجمه‌ی آیه: «والبته الله آنان را بخشیده است.»

۴- صحيح بخاری: ج ۵ / ص ۱۵، كتاب المناقب، باب مَنَاقِبِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ أَبِي عَمْرِو الْقُرَشِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حديث شماره: ۳۶۹۸.

۵- تفسير القرآن العظيم، ابن أبي حاتم: ج ۳ / ص ۸۱۶، روایت شماره: ۴۵۱۲.

۶- عکرمه رضی الله عنه می‌گوید: چون مشرکین از جنگ احد برگشتند با خود فکر نمودند که در این جنگ نه محمد صلی الله علیه و آله و بزرگان مسلمانان به قتل رسیدند و نه زنهایشان به اسارت در آمدند و ...، کاش دوباره برگردیم و ضربه‌ی نهائی را بر پیکر زخم‌دیده‌ی مسلمان‌ها وارد نماییم. این خبر به رسول خدا رسید، بلافاصله مسلمانان خسته و مجروح اما با اراده‌های فولادین را دستور دادند تا برای یک نبرد دیگر وارد میدان شوند. صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم که بعد از ظهر روز شنبه پانزدهم شوال سال سوم هجری از غزوه‌ی احد برگشته بودند، صبح روز یکشنبه شانزدهم شوال مدینه را به قصد یک سفر تهاجمی نظامی ترک نمودند تا به منطقه‌ی حمراء الاسد رسیدند. دشمن از این جرأت مسلمان‌ها خوف زده شده و به جانب مأوای خویش فرار نمودند.

«ومن موافقات أبي بكر الصديق رضي الله عنه، قوله تعالى: ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ...﴾^۲ [آل عمران: ۱۸۱].»

«روي ذلك من طرق متعددة منها ما يدل على موافقته ومنها ما يدل على تصديق مقالته.»

«روي عن عكرمة أن النبي صلى الله عليه وآله بعث أبا بكر إلى فنحاص اليهودي يستمده وكتب إليه وقال لأبي بكر لا تفت عليّ بشيء حتى ترجع إليّ، فلما قرأ فنحاص الكتاب قال: قد احتاج ربكم. قال أبو بكر: فهمت أن أقرّه بالسيف، ثم ذكرت قول النبي صلى الله عليه وآله لا تفت عليّ بشيء، فنزلت: ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ﴾^۳ وقوله: ﴿لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ﴾^۴ [آل عمران: ۱۸۶] وما بين ذلك في يهود بني قينقاع»^۵.

وفي رواية: «غضب أبو بكر فضرب وجه فنحاص ضربة شديدة، وقال: والذي نفسي بيده لو لا العهد الذي بيننا وبينك لضربت عنقك يا عدو الله، فذهب فنحاص إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا محمد أنظر ما صنع صاحبك بي؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لأبي بكر: ما حملك على ما صنعت؟ قال: يا رسول الله قال قولا عظيما يزعم أن الله فقير وأنهم عنه أغنياء، فلما قال ذلك غضبت لله مما قال، فضربت وجهه، فجدد فنحاص فقال: ما قلت ذلك. فأنزل فيما قال فنحاص تصديقا لأبي بكر: ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ...﴾

۱- صحيح بخاری: ج ۵/ ص ۱۰۲، کتاب المغازی، باب {الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ} [آل عمران: ۱۷۲]، حديث شماره: ۴۰۷۷.

۲- ترجمه‌ی آیه: «الله، سخن آنان را شنید که گفتند: الله، فقیر است و ما، توانگریم! ...»

۳- ترجمه‌ی آیه: «الله، سخن آنها را که گفتند: خدا فقیر است، و ما بی‌نیازیم، شنید!».

۴- ترجمه‌ی آیه: «از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب (آسمانی) داده شده، سخنان آزاردهنده‌ی فراوان خواهید شنید!»

۵- شرح مشکل الآثار: ج ۵/ ص ۸۷، حديث شماره: ۱۸۳۰.

الآية. ونزل فيما بلغه في ذلك من الغضب ﴿وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا﴾ [آل عمران: ١٨٦]¹.

«وعن السدي في قوله: ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ﴾ قالها فنحاص اليهودي من بني مرثد، لقيه أبو بكر فكلّمه فقال له: يا فنحاص اتق الله وأمن وصدق وأقرض الله قرضاً حسناً، فقال فنحاص: يا أبا بكر تزعم أن ربنا فقير يستقرضنا أموالنا وما يستقرض إلا الفقير من الغني، إن كان ما تقول حقاً فإن الله إذا لفقير، فأنزل الله تعالى هذا. فقال أبوبكر: فلو لا هدنة كانت بين النبي ﷺ وبين بني مرثد لقتلته»².

«وعن مجاهد قال: صلّ أبو بكر رجلاً³ من الذين قالوا إن الله فقير ونحن أغنياء، لم يستقرضنا وهو غني؟. وهم يهود»⁴.

أخرج الترمذي «عن عثمان بن عفان قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: موقف ساعة في سبيل الله خيرٌ من ألف يومٍ فيما سواه من المنازل»⁵.

١- الأحاديث المختارة أو المستخرج من الأحاديث المختارة مما لم يخرج البخاري ومسلم في صحيحهما: ج ١٢ / ص ٢٥٦، مؤلف: ضياء الدين أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد مقدسي (متوفى: ٦٤٣ هـ)، تحقيق: دكتور عبد الملك بن عبد الله الدهيش، ناشر: دار خضر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، چاپ چهارم، سال: ١٤٢٠ هـ / ٢٠٠٠ م. البته عكرمه اين روايت را از ابن عباس ؓ نقل کرده - چنان که در هر دو کتاب فوق بدان تصريح شده -، اما شاه ولی الله بدان اشاره نکرده اند.

٢- تفسير القرآن العظيم، ابن أبي حاتم: ج ٣ / ص ٨٢٩، روايت شماره: ٤٥٩٠، تأليف: أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن إدريس بن المنذر تميمي، رازي مشهور به ابن أبي حاتم (متوفى: ٣٢٧ هـ)، تحقيق: أسعد محمد الطيب، ناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز - المملكة العربية السعودية، چاپ سوم، سال: ١٤١٩ هـ.

٣- أبوبكر به صورت شخصي زد.

٤- تفسير طبري: ج ٧ / ص ٤٤٣، روايت شماره: ٨٣٠٣.

٥- سنن ترمذی: ج ٤ / ص ١٨٩، أبواب فضائل الجهاد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب ما جاء في فضل المرباط، حديث شماره: ١٦٦٧، علامه ألبانى گفته: این حدیث حسن است. و سنن نسائی: ج ٦ / ص ٣٩، کتاب الجهاد، فضل الرباط، حدیث شماره: ٣١٦٩، علامه ألبانى گفته: این حدیث حسن

ولفظ ابن ماجه: «مَنْ رَابَطَ لَيْلَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَانَتْ كَأَلْفِ لَيْلَةٍ صِيَامِهَا وَقِيَامِهَا»^۱.

فقیر گوید -عفی عنه-: سابق بیان کردیم فضائلی که به آن عباد الله نزدیک شوند به پروردگار خویش دو قسم است:

یکی آنکه خلاص کردن آنها افراد بشر را از سجن طبیعت و نزدیک ساختن آنها ایشان را بحظيرة القدس به منزله مذهب طبیعی^۲ است لاجرم در جمیع ادیان و ملل به آن قسم امر فرموده اند مثل توکل و یقین و صبر و صلوة و صوم و صدقه و ذکر باری جل مجده^۳.

و قسم ثانی آنکه تاثیر آنها در افراد بشر به اعتبار عنایت الهی مخصوص به زمان خاص است مانند هجرت و جهاد و حج و این قسم در بعض ملل مقرب می باشد افراد بشر را بخظيرة القدس و در بعض ملل نه، مثلاً در شریعت ما ارادهء الهیه متعلق شد بکبت ملل ضاله مثل مشرکین و یهود و نصاری و مجوس و صورت ایشان در خطیره القدس باین صفت ممثل گشت که: ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ﴾ [البقرة: ۲۵۱].

است. در این دو کتاب به عوض: «موقف ساعة في سبيل الله» جمله‌ی: «رباط يوم في سبيل الله» آمده است که قطعاً شاه ولی الله -هنگام نقل روایت- در اشتباه افتاده اند.

۱- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۹۲۴، باب فَضْلِ الرِّبَاطِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، حدیث شماره: ۲۷۶۶، محمد فؤاد عبد الباقي گفته: در الزوائد آمده: در اسناد این حدیث «عبد الرحمن بن یزید بن أسلم» وجود دارد که امام احمد، ابن معین و دیگران وی را تضعیف کرده اند.

۲- یعنی خاصیت و طبیعت اعمال طوری است که نفس را از قیود طبع رها می سازد، از این لحاظ شاه صاحب اصطلاح مذهب طبیعی را اختیار نمود.

۳- حکیم ابوسعید ابوالخیر نیز معادل این صفات را در شعری زیبا بیان نموده است:

خواهی که شوی به منزل قرب نه چیز به نفس خویش فرما تعلیم
مقیم

صبر و شکر و قناعت و علم و یقین تفویض و توکل و رضا و تسلیم.

در این حالت جماعه از افراد بشر در داعیه الهیه به واسطه صحبت پیغامبر ﷺ فانی شدند مانند جبرئیل در وقت صیحه ثمود و متعرض نفحات الهیه گشتند.

و در میان ایشان و در میان ملأ اعلی مشابَهتی و مناسبتی واقع شد و آن حالت فتح کرد بابی عظیم را از قرب که اگر صد سال ریاضت بدنیه نفسانیه میکشیدند به عشر عشر آن مشابَهت فائز نمی گشتند و در ملل دیگر این داعیه و اراده متعلق نگشت و امم را به این معرض در میان نیاوردند پس هجرت و جهاد در ملل ایشان از اعمال مقربه نبود، در قرآن عظیم و سنت سنیه هر دو فضل را مبین فرموده اند و فضل ثانی را به مزید اهتمام افاده نموده اند و مناط تفاضل مراتب گردانیده تا مرد به هر دو فضل متصف نباشد تقدم بر افراد بشر و استحقاق ریاست عامه مسلمین میسرش نیست خدای ﷻ در سوره نساء هر دو فضل را بیان می فرماید و آنحضرت ﷺ صحابه را به آن هر دو می ستایند تا حجت باشد امت را و تکلیف به تقدم ایشان بی پرده ظاهر شود.

آیات سوره ی نساء:

قال الله تعالى: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ۖ ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا ۝٦٩﴾ [النساء: ۶۹-۷۰].

در اول افاده می فرماید که ایمان متکلمان به کلمه توحید درست نمی شود تا آنکه وقت مشاجرات که حالت ظهور نفس سبعی است تسلیم تمام از ایشان ظاهر گردد بعد از آن می فرماید که این مطیعان با پیغامبران و صدیقان و شهیدان خواهند بود و حسن اولئک رفیقاً و این آیه شبیه است به آیت دیگر که:

﴿كِتَابٌ مَرْفُومٌ ۝٢٠ يَشْهَدُهُ الْمُرْسَلُونَ ۝٢١﴾ [المطففون: ۲۰-۲۱].

۱- ترجمه ی آیات مبارکه: «و آنانی که از الله و پیامبر اطاعت می کنند، هم نشین پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند! این فضل و بخشش، از سوی پروردگار است و همین بس که الله داناست».

۲- ترجمه ی آیات مبارکه: «کتابی (که در «علیین» است، کتابی) ممهور و نوشته شده (در مورد سرنوشت نیکان) می باشد. و فرشتگان مقرب، شاهد آن هستند».

﴿وَمَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ ۖ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾ (۲۸) [المطففون: ۲۸-۲۹].

کمال این جماعه ابرار آنست که با این چهار فرقه محشور شوند و در ذیل ایشان محدود گردند و این چهار طائفه سر دفتر اهل نجات اند و طبقه علیاء از طبقات امت مرحومه و از این جماعه در مواضع دیگر به مقربین و سابقین تعبیر رفته اینقدر از آیت کریمه واضح گشت وضوحاً لا یبقی معه خفاء باز آنحضرت ﷺ در احادیث مشهوره که تکلیف به آنها قطعی است عملاً و اعتقاداً خبر دادند که ابوبکر رضی الله عنه صدیق است و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم شهید پس ریاست معنوی ایشان بر سائر طبقات مبرهن گشت و در ملت اسلامیة خفای در این معنی نماند قال الله تعالى: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ۖ دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً ۚ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ (۲۹) [النساء: ۹۵-۹۶].

خدای تعالی در این آیت افاده می فرماید که صحابه بر یک طبقه نیستند بلکه بعضی ایشان افضل اند از بعضی و مناط فضل جهاد است فی سبیل الله با نفس خویش یعنی مباشرت قتال کفار، و به اموال خویش یعنی به انفاق فی سبیل الله از این آیت واضح گشت که مجاهدان با نفس خویش و با اموال خویش سر دفتر امت اند و از طبقه علیای امت و ایشان افضل اند از غیر خود باز در احادیث مشهوره که تکلیف به آن قائم است و عذری بعد ثبوت آنها باقی نمی ماند ثابت شد که همه این بندگان در جمیع مشاهد خیر در رکاب سعادت آنحضرت ﷺ حاضر بودند الا لعذر فی بعض الاوقات و از جمعی مباشرت قتال بیشتر

۱- ترجمه‌ی آیات مبارکه: «شرابی ناب که آمیخته با آب «تسنیم» است. همان چشمه‌ای که مقربان از آن می نوشند».

۲- ترجمه‌ی آیات مبارکه: «مؤمنانی که در خانه نشسته و آسیبی ندیده‌اند با آنان که با مال‌ها و جان‌هایشان در راه الله جهاد می کنند، برابر نیستند. الله، کسانی را که با مال‌ها و جان‌هایشان جهاد می کنند، بر آنان که بر جای نشسته‌اند، برتری فراوانی بخشیده است. الله به هر دو گروه وعده‌ی نیک داده و مجاهدان را بر خانه‌نشینان به پاداش بزرگ برتری بخشیده است. درجاتی از سوی خویش و آموزش و رحمت (نصیبشان می کند). و الله آمرزنده‌ی مهربور است.»

به وقوع آمد و از بعض دیگر انفاق زیاده تر به ظهور انجامید و از جمعی هر دو به وجه کمال متحقق گشت، قال الله تعالى: ﴿وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۱ [النساء: ۱۰۰].

خدای عزوجل در اول مبحث فرض میگرداند هجرت را از دیار کفر و بیان می فرماید عقوبت تارکان هجرت و مستثنی میسازد ضعیفان را که حيله هجرت نمی دانند و از خانه خود بر آمدن نمی توانند، بعد از آن فضیلت هجرت بیان می کند و اجر آن در دینا و آخرت ارشاد می نماید و کسی را که به قصد هجرت از خانه خود برآید و به مقصد نا رسیده از عالم می گذرد ثواب جزیل وعده می دهد از این آیه فضیلت مهاجران باید شناخت واللہ اعلم.

«وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال: إني أنزلت نفسي من مال الله بمنزلة والي اليتيم إن استغنيئْتُ استعففْتُ وإن احتجت أخذت منه بالمعروف إذا أيسرت قضيت^۲»^۳.

«وعن ابن مسعود قال: كان عمر بن الخطاب رضي الله عنه إذا سلك بنا طريقا فاتبعناه وجدناه سهلا»^۴.

۱- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «کسی که در راه الله مهاجرت نماید، در زمین پناهگاههای بسیار و گشایش در زندگی خواهد یافت. و کسی که از خانه‌اش به قصد هجرت به سوی الله و رسولش بیرون رود و آن گاه مرگش فرا رسد، پاداشش با الله است؛ و الله آمرزنده‌ی مهرورز است».

۲- عمر فاروق رضي الله عنه در این سخن خویش به فرموده‌ی خداوند متعال اشاره می کند که: ﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۶].

۳- التفسير من سنن سعيد بن منصور: ج ۴/ ص ۱۵۳۸، تفسير سورة المائدة، حديث شماره: ۷۸۸، تأليف: أبو عثمان سعيد بن منصور بن شعبه خراساني جوزجاني (متوفى: ۲۲۷ هـ)، تحقيق و بررسی: دكتور سعد بن عبد الله بن عبد العزيز آل حميد، ناشر: دار الصمعي للنشر والتوزيع، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۷ هـ/ ۱۹۹۷ م.

۴- سنن سعيد بن منصور: ج ۱/ ص ۵۴، كتاب الفرائض، مِيزَاتُ امْرَأَةٍ وَأَبْوَيْنِ وَزَوْجٍ وَأَبْوَيْنِ.

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رضي الله عنه: إِنَّ الْأَخْوَيْنِ لَا يَرُدَّانِ الْأُمَّ عَنِ الثُّلُثِ قَالَ اللَّهُ: ﴿إِنْ كَانَ لَهُوَ إِخْوَةٌ﴾ [النساء: ۱۱] فَأَلَاخْوَانِ بِلِسَانِ قَوْمِكَ لَيْسَا بِإِخْوَةٍ فَقَالَ عُثْمَانُ: لَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَرُدَّ مَا كَانَ قَبْلِي وَمَضَى فِي الْأَمْصَارِ وَتَوَارَثَ بِهِ النَّاسُ»^۱.

«وَأَجَابَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ بِجَوَابٍ آخَرَ، قَالُوا لَهُ: يَا أَبَا سَعِيدٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿فَإِنْ كَانَ لَهُوَ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ﴾ [النساء: ۱۱]. وَأَنْتَ تَحْجُبُهَا بِأَخْوَيْنِ فَقَالَ: إِنَّ الْعَرَبَ تُسَمِّي الْأَخْوَيْنِ إِخْوَةً»^۲.

فقیر گوید: این اختلاف نیست بلکه حضرت عثمان رضي الله عنه تمسک نمود به آن اصل که حکم خلیفه راشد چون متبع شود و سبیل المسلمین گردد حجت است در دین، و زید بن ثابت معنی را که صحابه در وقت مشاوره فهمیده بودند تقریر نمود.

«وعن ابن شهاب قال: قضی عمر بن الخطاب أن میراث الإخوة من الأم للذكر مثل الأنثی ولا أرى عمر بن الخطاب قضی بذلك إلا أن یکون قد علمه من رسول الله صلى الله عليه وسلم وهذه الآیة، قال الله تعالى: ﴿فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ﴾^۳ [النساء: ۱۲].»

«كَتَبَ عُمَرُ إِذَا لَهَوْتُمْ فَالْهُو بِالرَّمْيِ وَإِذَا تَحَدَّثْتُمْ فَتَحَدَّثُوا بِالْفَرَائِضِ»^۴.

«وعن عمر قال: تَعَلَّمُوا الْفَرَائِضَ وَاللَّحْنَ وَالسُّنَّةَ كَمَا تَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ»^۵.

فقیر گوید: در این حدیث معجزه ایست عظیمه و افاده اصلی است از اصول مسائل تا خلاف ابن عباس و غیر او از میان برانداخته شود.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ ص ۳۷۲، کتاب الفرائض، حدیث شماره: ۷۹۶۰. حاکم در تعلیقش نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است و شیخین آن را روایت نکرده اند، حافظ ذهبی نیز آن را صحیح دانسته است.

۲- السنن الکبری، بیهقی: ج ۶/ ص ۳۷۳، کتاب الفرائض، باب فرض الأم، حدیث شماره: ۱۲۲۹۵.

۳- تفسیر ابن ابی حاتم: ج ۳/ ص ۸۸۸، سورة النساء، حدیث شماره: ۴۹۳۷.

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ ص ۳۷۰، کتاب الفرائض، حدیث شماره: ۷۹۵۲، حافظ ذهبی این حدیث را صحیح دانسته است.

۵- سنن سعید بن منصور: ج ۱/ ص ۴۳، کتاب الفرائض، بَابُ الْحَثِّ عَلَى تَعْلِيمِ الْفَرَائِضِ، روایت شماره: ۱.

«وَعَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَمَّا اسْتَشَارَهُمْ فِي مِيرَاثِ الْجَدِّ وَالْإِخْوَةِ قَالَ زَيْدٌ: «وَكَانَ رَأْيِي أَنَّ الْإِخْوَةَ أَوْلَى بِالْمِيرَاثِ مِنَ الْجَدِّ، وَكَانَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَرَى يَوْمَئِذٍ أَنَّ الْجَدَّ أَوْلَى بِمِيرَاثِ ابْنِ أَبِيهِ مِنْ إِخْوَتِهِ» قَالَ زَيْدٌ: «فَحَاوَرْتُ أَنَا عُمَرَ فَصَرَبْتُ لِعُمَرَ فِي ذَلِكَ مَثَلًا وَصَرَبَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِعُمَرَ مَثَلًا يَوْمَئِذٍ السَّيْلُ يَضْرِبَانِهِ وَيَصْرَفَانِهِ عَلَى نَحْوِ تَصْرِيفِ زَيْدٍ»^۱.

فقیر گوید: بعد از آن از حضرت فاروق و حضرت مرتضی کلماتی نقل کرده شد که از این رای رجوع کردند و در این مسئله قولی ثابت تر از قول حضرت صدیق نیست انزله ابا اخرجه البخاری^۲.

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: «أَوَّلُ مَنْ أَعَالَ^۳ الْفَرَائِضَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَائِمُ اللَّهِ لَوْ قَدَّمَ مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ وَأَخَّرَ مَنْ أَخَّرَ اللَّهُ مَا عَالَتْ فَرِيضَةٌ» فَقِيلَ لَهُ: «وَأَيُّهَا قَدَّمَ اللَّهُ وَأَيُّهَا أَخَّرَ؟» فَقَالَ: «كُلُّ فَرِيضَةٍ لَمْ يُهَيِّظْهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ فَرِيضَةٍ إِلَّا إِلَى فَرِيضَةٍ، فَهَذَا مَا قَدَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَكُلُّ فَرِيضَةٍ إِذَا زَالَتْ عَنْ فَرَضِهَا لَمْ يَكُنْ لَهَا إِلَّا مَا بَقِيَ فَتِلْكَ الَّتِي أَخَّرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَالزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ وَالْأُمِّ، وَالَّذِي أَخَّرَ كَالْأَخَوَاتِ وَالْبَنَاتِ فَإِذَا اجْتَمَعَ مَنْ قَدَّمَ

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ / ص ۳۷۷، کتاب الفرائض، حدیث شماره: ۷۹۸۲، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط امام بخاری و امام مسلم است.

۲- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۴، کتاب المناقب، باب قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا»، حدیث شماره: ۳۶۵۸.

۳- عول در فرائض اینست که عدد سهام را بیشتر کنند، مثلاً شخصی وفات کرد و از او دو دختر، مادر، پدر و همسر باقی ماند. مسأله از بیست و چهار می شود، دو ثلث سهام (یعنی شانزده سهم) برای هر دو دختر، و برای پدر و مادر هر کدام چهار سهم (مجموعاً هشت سهم) و یک هشتم (سه سهم) برای همسر متوفی میرسد. و در این جا مسأله را از بیست و چهار به بیست و هفت بالا می بریم و عدد سهام را بیشتر می کنیم که این عمل را در اصطلاح اهل فرائض عول می گویند.

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ أَحْرَبُ بَدِيٍّ يَمَنْ قَدَّمَ فَأُعْطِيَ حَقَّهُ كَامِلًا فَإِنْ بَقِيَ شَيْءٌ كَانَ لِمَنْ أَحْرَبَ، وَإِنْ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ فَلَا شَيْءَ لَهُ»^١.

«وذكر عند عمر الثلث في الوصية فقال: الثُّلُثُ وَسَطٌ لَا بَحْسٌ وَلَا شَطَطٌ»^٢.

«وعن أبي عبد الرحمن السلمي قال: قال عمر بن الخطاب: لا تغالوا في مهر النساء فقالت امرأة: ليس لك ذلك يا عمر إن الله يقول: ﴿وَعَاتَيْتُمْ إِحْدَهُنَّ قِنْطَارًا﴾ [النساء: ٢٠]. (من ذهب) قال: وكذلك في قراءة ابن مسعود، فقال عمر إن امرأة خاصمت عمر فخصمته»^٣.

«وعن بكر بن عبد الله المزني قال: قال عمر: خرجت وأنا أريد أنهاكم عن كثرة الصداق، فعرضت لي آية من كتاب الله: ﴿وَعَاتَيْتُمْ إِحْدَهُنَّ قِنْطَارًا﴾ [النساء: ٢٠].»

«وروي أن رجلا تزوج امرأة ولم يدخل بها، ثُمَّ رَأَى أُمَّهَا فَأَعْجَبَتْهُ، فَاسْتَفَقَى ابْنَ مَسْعُودٍ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُفَارِقَهَا، ثُمَّ يَتَزَوَّجُ أُمَّهَا، فَتَزَوَّجَهَا وَوَلَدَتْ لَهُ أَوْلَادًا، ثُمَّ أَتَى ابْنُ مَسْعُودٍ الْمَدِينَةَ، فَسَأَلَ عَنْ ذَلِكَ، فَأُخْبِرَ أَنَّهُ لَا نَحْلَ لَهُ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى الْكُوفَةِ قَالَ لِلرَّجُلِ: «إِنَّهَا عَلَيْكَ حَرَامٌ، إِنَّهَا لَا تَتَّبِعِي لَكَ فَمَارِقَهَا»^٤.

«وسئل عمر عن جارتين أختين ثوطأ إحداهما بعد الأخرى، فَقَالَ عُمَرُ: مَا أَحِبُّ أَنْ أَجِيزَهُمَا جَمِيعًا، وَنَهَاهُ»^٥.

١- المستدرک علی الصحیحین: ج ٤/ ص ٣٧٨، کتاب الفرائض، حدیث شماره: ٧٩٨٥، حاکم نگاشته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است، اما آن را روایت نکرده، و حافظ ذهبی از تصحیح و یا عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است.

٢- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ٦/ ص ٢٢٦، کتاب الوصایا، مَا يَجُوزُ لِلرَّجُلِ مِنَ الْوَصِيَّةِ فِي مَالِهِ؟، حدیث شماره: ٣٠٩١٦. این روایت را شاه ولی الله به طور مستقیم از مصنف ابن ابی شیبہ نگرفته بلکه از الدر المنثور حافظ سیوطی نقل کرده، نکا: الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ٢/ ص ٤٥٢.

٣- مصنف عبد الرزاق صنعانی: ج ٦/ ص ١٨٠، کتاب النکاح، باب غلاء الصداق، حدیث شماره: ١٠٤٢٠.

٤- همان: ج ٦/ ص ٢٧٣، کتاب النکاح، بَابُ {أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ} [النساء: ٢٣]، حدیث شماره: ١٠٨١١.

٥- موطأ إمام مالك: ج ١/ ص ٥٨٧، حدیث شماره: ١٥١٩.

وأخرج مالك والشافعي: «عَنْ قَبِيصَةَ بِنِ دُوَيْبٍ، أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ عَنِ الْأُخْتَيْنِ مِنْ مِلْكِ الْيَمِينِ، هَلْ يُجْمَعُ بَيْنَهُمَا؟ فَقَالَ عُثْمَانُ: أَحَلَّتَهُمَا آيَةٌ، وَحَرَّمَتْهُمَا آيَةٌ، فَأَمَّا أَنَا، فَلَا أُحِبُّ أَنْ أَصْنَعَ ذَلِكَ. قَالَ: فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ، فَلَقِيَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: لَوْ كَانَ لِي مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ، ثُمَّ وَجَدْتُ أَحَدًا فَعَلَ ذَلِكَ، لَجَعَلْتُهُ نَكَالًا»^۱.

«وروي هذا الشك عن علي أيضا عن طريق عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: فِي الْأُخْتَيْنِ الْمَمْلُوكَتَيْنِ: "أَحَلَّتَهُمَا آيَةٌ، وَحَرَّمَتْهُمَا آيَةٌ، فَلَا أَمْرٌ وَلَا أَنْهَى وَلَا أُحِلُّ وَلَا أُحَرِّمُ وَلَا أَفْعَلُهُ أَنَا وَلَا أَهْلُ بَيْتِي»^۲.

«وعن عمر أنه خطب فقال: مَا بَالُ رَجَالٍ يَنْكِحُونَ هَذِهِ الْمُتَعَةَ وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهَا، أَلَا وَإِنِّي لَا أَوْتَى بِأَحَدٍ نَكَحَهَا إِلَّا رَجَمْتُهُ»^۳.

«سُئِلَ ابْنُ عَمْرٍو عَنِ الْمُتَعَةِ فَقَالَ: حَرَامٌ. فَقِيلَ لَهُ: ابْنُ عَبَّاسٍ يَفْتِي بِهَا. قَالَ: فَهَلَّا تَرْمِزُ بِهَا فِي زَمَانِ عَمْرٍو»^۴.

۱- موطأ امام مالك: ج ۱ / ص ۵۸۷، حدیث شماره: ۱۵۲۰. و مسند امام شافعی: ج ۱ / ص ۲۸۸، و من کتاب عشرة النساء.

۲- السنن الكبرى، بیهقی: ج ۷ / ص ۲۶۶، کتاب النکاح، بَابُ مَا جَاءَ فِي تَحْرِيمِ الْجَمْعِ بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ، وَبَيْنَ الْمَرْأَةِ وَابْنَتِهَا فِي الْوُطْءِ بِمِلْكِ الْيَمِينِ، حدیث شماره: ۱۳۹۳۵.

۳- السنن الكبرى، بیهقی: ج ۷ / ص ۳۳۶، کتاب النکاح، بَابُ نِكَاحِ الْمُتَعَةِ، ۱۴۱۷۱.

۴- متعه به معنای استفاده نمودن و فایده گرفتن است و صورتش این است که مرد با زنی تا مدت معین در مقابل مال نکاح نماید و بعد از آن مدت از هم جدا شوند و ارث بین آنها نباشد، این نکاح تا قبل از غزوه ی خیبر (سال هفتم هجری) مرسوم بوده است و در روز خیبر رسول خدا نکاح متعه و گوشت خرهای اهلی را حرام قرار دادند. بعدا در روز فتح مکه (یوم اوطاس) پیامبر دوباره نکاح متعه را برای سه روز اجازه دادند و از آن پس برای همیشه از این عمل نهی نموده و آن را تحریم کردند و اجماع امت مسلمه (به جز از بعضی روافض) بر این امر منعقد شده است.

۵- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۳ / ص ۵۵۱، کتاب النکاح، فِي نِكَاحِ الْمُتَعَةِ وَحُرْمَتِهَا، حدیث شماره: ۱۷۰۷۲.

«وَعَنْ عَاصِمِ بْنِ بَهْدَلَةَ أَنَّ مَسْرُوقًا أَتَى صِفِّينَ فَقَامَ بَيْنَ الصَّفِّينِ، فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْصِتُوا، أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ مُنَادِيًا نَادَاكُمْ مِنَ السَّمَاءِ، فَرَأَيْتُمُوهُ، وَسَمِعْتُمْ كَلَامَهُ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ عَمَّا أَنْتُمْ فِيهِ، أَكُنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟ قَالَ: فَسَبُّهُ، قَالَ: فَوَاللَّهِ لَقَدْ نَزَلَ بِذَلِكَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمَا ذَاكَ عِنْدَنَا بِأَبْيَنَ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ [النساء: ٢٩] ثم رجع إلى الكوفة»^٢.

«وعن داود بن الحصين قال: كنت أقرأ على أم سعد ابنة الربيع وكانت يتيمة في حجر أبي بكر فقرأت عليها: «والذين عاقدت أيمانكم»، فقالت: لا، ولكن ﴿وَالَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ﴾ [النساء: ٣٣] إنها نزلت في أبي بكر وابنه عبد الرحمن حين أبي أن يسلم فحلف أبو بكر لا يورثه، فلما أسلم أمره الله أن يورثه نصيبه»^٣.

«وعن عمر قال: مَا اسْتَفَادَ رَجُلٌ بَعْدَ الْكُفْرِ بِاللَّهِ شَرًّا مِنْ امْرَأَةٍ سَيِّئَةِ الْخُلُقِ حَدِيدَةِ اللِّسَانِ»^٤.

«وعن عمر بن الخطاب قال: النَّسَاءُ ثَلَاثَةٌ: امْرَأَةٌ هَيَّئَةٌ، لَيِّنَةٌ، عَفِيفَةٌ، مُسْلِمَةٌ، وَدُودٌ، وَوُدٌّ، تُعِينُ أَهْلَهَا عَلَى الدَّهْرِ، وَلَا تُعِينُ الدَّهْرَ عَلَى أَهْلِهَا، وَقَلٌّ مَا يَجِدُهَا، ثَانِيَةٌ: امْرَأَةٌ عَفِيفَةٌ مُسْلِمَةٌ، إِنَّمَا هِيَ وَعَاءٌ لِلْوَلَدِ لَيْسَ عِنْدَهَا غَيْرُ ذَلِكَ، ثَالِثَةٌ: غُلٌّ قَلِيلٌ يَجْعَلُهَا اللَّهُ فِي عُنُقِ مَنْ يَشَاءُ وَلَا يَنْزِعُهَا غَيْرُهُ»^٥.

١- صِفِّين - بكسرتين وتشديد الفاء-: موضعي نزيكى رقة، بر ساحل غربى فرات، بين رقة و بالس، در نيمه‌ى صفر سال سى و هفت هجرى واقعه‌ى صفين بين علي و معاويه رضي الله عنهما در آنجا رخ داد. نگا: معجم البلدان: ج ٣/ ص ٤١٤.

٢- التفسير من سنن سعيد بن منصور: ج ٤/ ص ١٢٣٢، سورة النساء، حديث شماره: ٦٢٢.

٣- سنن ابو داود: ج ٢/ ص ١٢٨، كتاب الفرائض، باب نسخ ميراث العقد بميراث الرحم، حديث شماره: ٢٩٢٣، علامه ألبانى گفته: اين حديث ضعيف است.

٤- مصنف ابن ابى شيبه: ج ٣/ ص ٥٥٩، كتاب النكاح، الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ وَالسَّيِّئَةُ الْخُلُقِ، حديث شماره: ١٧١٤٢.

٥- همان: ج ٣/ ص ٥٥٩، كتاب النكاح، الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ وَالسَّيِّئَةُ الْخُلُقِ، حديث شماره: ١٧١٤٧.

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: بُعِثْتُ أَنَا وَمُعَاوِيَةُ حَكَمَيْنِ فَقِيلَ لَنَا: وَإِذَا رَأَيْتُمَا أَنْ تَجْمَعَا جَمْعَتُمَا وَإِنْ رَأَيْتُمَا أَنْ تُفَرِّقَا فَرَفِّقْتُمَا». قَالَ مَعْمَرٌ: وَبَلَغَنِي أَنَّ الَّذِي بَعَثَهُمَا عُثْمَانُ^۱.
 «عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ سَيِّئُ الْمَلَكَةِ»^۲.
 «وقال عمر: إِنَّ الْفُجْلَةَ مِنَ اللَّمَسِ فَتَوَضَّعُوا مِنْهَا»^۳.
 «وقال عثمان: اللّمس باليد»^۴.
 «وعن عمر قال: الحبث الساحر والطاغوت الشيطان»^۵.

- ۱- مصنف عبد الرزاق صنعانی: ج ۶/ص ۵۱۲، کتاب الطلاق، باب الحکمین، حدیث شماره: ۱۱۸۸۵.
- ۲- غرض از ذکر نمودن این روایات و حکایات این است که خلفای راشدین همان طور که در مسائل دینی سرآمد روزگار بودند، در امور دنیوی و مادی نیز تجربه و خبره‌ی کامل داشتند.
- ۳- سنن ترمذی: ج ۴/ص ۳۳۴، ابواب البر والصلة، باب ما جاء في الإحسان إلى الخدم، حدیث شماره: ۱۹۴۶، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. و سنن ابن ماجه: ج ۲/ص ۱۲۱۷، کتاب الأدب، بَابُ الْإِحْسَانِ إِلَى الْمَمَالِكِ، حدیث شماره: ۳۶۹۱، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.
- ۴- سنن دار قطنی: ج ۱/ص ۲۶۲، کتاب الطهارة، باب صفة ما ينقض الوضوء وما روي في الملامسة والقبلة، حدیث شماره: ۵۱۷، و گفته: صحیح است.

۵- شاه ولی الله در نسبت دادن این روایت به عثمان رضی الله عنه اشتباه کرده است؛ به دلیل این که در تمام کتاب های حدیثی و تفسیری روایت فوق به عثمان ذی النورین نسبت داده نشده بلکه به دیگر صحابه و تابعین (از جمله ابو عبیده، عطاء و حسن) نسبت داده شده، و ابن ابی شیبہ در «مصنف» خویش آن را به ابو عثمان نسبت داده، و شاه ولی الله آن را عثمان فکر نموده؛ نکا: مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۱/ص ۱۵۳، کتاب الطهارات، قَوْلُهُ {أَوْ لَمْ تُسْتَمِ السَّاءُ} [النساء: ۴۳]، حدیث شماره: ۱۷۵۶. البته در پاورقی تفسیر مظهری تألیف قاضی ثناء الله پانی پتی این روایت به عثمان رضی الله عنه نسبت داده شده، و هیچ دلیل و مدرکی نیز برای آن نیاورده، و احتمال می رود که حاشیه نویس آن را از همین کتاب گرفته باشد.

- ۶- الهداية إلى بلوغ النهاية في علم معاني القرآن وتفسيره، وأحكامه، وجمل من فنون علومه: ج ۲/ص ۱۳۵۴، تألیف: مکی بن أبی طالب قیروانی ثم الأندلسي (متوفی: ۴۳۷ هـ)، تحقیق: مجموعة رسائل جامعية بكلية الدراسات العليا والبحث العلمي - جامعة الشارقة، تحت سرپرستی: أ. د. شاهد بوشیخی، ناشر: مجموعة بحوث الكتاب والسنة - كلية الشريعة والدراسات الإسلامية - جامعة الشارقة، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۹ هـ / ۲۰۰۸ م.

«قرئ عند عمر: ﴿كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾ [النساء: ٥٦]. فقال معاذ: عندي تفسيرها تبدل في ساعة مائة مرة. فقال عمر: هكذا سمعت رسول الله ﷺ^١. قال عمر: سمعت رسول الله ﷺ: «أَوَّلُ مَا يُرْفَعُ مِنَ النَّاسِ الْأَمَانَةُ، وَآخِرُ مَا يَبْقَى الصَّلَاةُ، وَرُبَّ مُصَلٍّ، لَا خَيْرَ فِيهِ»^٢.

«وعن عكرمة في قوله تعالى: ﴿وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ٥٩]. قال: أبو بكر وعمر^٣. «وعن الكلبي: ﴿وَأُولَى الْأَمْرِ﴾ قال: أبو بكر وعمر وعثمان وعلي وابن مسعود^٤. «عن عكرمة أنه سئل عن أمهات الأولاد، فقال: هُنَّ أحرارٌ، قِيلَ لَهُ بِأَيِّ شَيْءٍ تَقُولُهُ؟ قَالَ: بِالْقُرْآنِ، قَالُوا: بِمَاذَا مِنَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ٥٩]، وَكَانَ عُمَرُ مِنْ أُولَى الْأَمْرِ قَالَ: أَعْتَقْتُ وَإِنْ كَانَ سِقْطًا»^٥.

«عن عمران بن الحصين قال: كَانَ عُمَرُ إِذَا اسْتَعْمَلَ رَجُلًا كَتَبَ فِي عَهْدِهِ: اسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا مَا عَدَلَ فِيكُمْ»^٦.

«وعن عمر قال: اسْمَعْ وَأَطِعْ وَإِنْ أُمِرَ عَلَيْكَ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ مُجْدَعٌ، إِنْ ضَرَبَكَ فَاصْبِرْ، وَإِنْ حَرَمَكَ فَاصْبِرْ، وَإِنْ أَرَادَ أَمْرًا يَنْتَقِضُ دِينُكَ فَقُلْ: سَمْعٌ وَطَاعَةٌ، وَدَيُّ دُونِ دِينِي، فَلَا تَفَارِقِ الْجَمَاعَةَ»^١.

١- تفسير ابن أبي حاتم: ج ٣/ ص ٩٨٢، سورة النساء، قَوْلُهُ تَعَالَى: كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ، رواية شماره:

٥٤٨٩، و المعجم الأوسط: ج ٥/ ص ٧، باب العين، من اسمه عبدان، حديث شماره: ٤٥١٧.

٢- المعجم الصغير، طبراني: ج ١/ ص ٢٣٨، باب الحاء، باب من اسمه الحسين، حديث شماره: ٣٨٧.

٣- تفسير طبري: ج ٨/ ص ٥٠٢، رواية شماره: ٩٨٧٥.

٤- ابن روايت را حافظ جلال الدين سيوطي به عبد بن حميد نسبت داده، اما آن را در مسند عبد بن حميد

نيافتم. نكا: الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٢/ ص ٥٧٥.

٥- التفسير من سنن سعيد بن منصور: ج ٤/ ص ١٢٩٢، سورة النساء، رواية شماره: ٦٥٧.

٦- مصنف ابن أبي شيبة: ج ٦/ ص ٥٤٤، حديث شماره: ٣٣٧١٦. ابن روايت موقوف بر ابن سيرين است.

وأخرج الثعلبي «عن ابن عباس في قوله: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ [النساء: ٦٠]. قال: نزلت في رجل من المنافقين يقال له بشر، خاصم يهوديا فدعا اليهودي إلى النبي ﷺ ودعاه المنافق إلى كعب الأشرف، ثم إنهما احتكما إلى رسول الله ﷺ ففضى لليهودي فلم يرض المنافق، وقال تعال نتحاكم إلى عمر بن الخطاب، فقال اليهودي لعمر قضى لنا رسول الله ﷺ فلم يرض بقضائه، فقال للمنافق: كذلك؟ قال: نعم. فقال عمر: مكانكما حتى أخرج إليكما، فدخل عمر فاشتمل على سيفه ثم خرج فضرب عنق المنافق حتى برد، ثم قال: هكذا أقضي لمن لم يرض بقضاء الله ورسوله. فنزلت. وللحديث طرق متعددة يتماسك بها، عن أبي لهيعة عن أبي الأسود وعن عتبة بن ضمرة عن أبيه وعن مكحول وغير ذلك»^٢.

وأخرج مسلم في حديث ابن عباس «عن عمر بن الخطاب قال: لما اعتزل النبي ﷺ نسائه دخلت المسجد فناديت بأعلى صوتي لم يُطْلَقْ نِسَاءَهُ. وَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ [النساء: ٨٣]. فَكُنْتُ أَنَا اسْتَنْبَطْتُ ذَلِكَ الْأَمْرَ»^٣.

«عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ، قَالَ: قُلْتُ لِعُمَرَ: فِيمَ اقْتِصَارُ النَّاسِ الصَّلَاةِ الْيَوْمَ؟ وَإِنَّمَا قَالَ: ﴿إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [النساء: ١٠١]. فَقَدْ ذَهَبَ ذَاكَ الْيَوْمُ، قَالَ: عَجِبْتُ مِمَّا

١- همان: ج ٦/ ص ٥٤٤، حديث شماره: ٣٣٧١١.

٢- الكشف والبيان عن تفسير القرآن: ج ٣/ ص ٣٣٧، تأليف: أحمد بن محمد بن إبراهيم ثعلبي، أبو إسحاق (متوفى: ٤٢٧ هـ)، تحقيق: إمام أبو محمد بن عاشور، مراجعه و تدقيق: أستاذ نظير ساعدي، ناشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ١٤٢٢ هـ/ ٢٠٠٢ م.

٣- صحيح مسلم: ج ٢/ ص ١١٠٥، كتاب الطلاق، باب في الإيلاء، وأغترال النساء، وتخييرهن وقوله تعالى: {وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ} [التحریم: ٤]، حديث شماره: ١٤٧٩.

عَجِبْتَ مِنْهُ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: صَدَقَتْ تَصَدَّقَ اللَّهُ بِهَا عَلَيْكُمْ فَاقْبَلُوا صَدَقَتَهُ»^۱.

«وعن عمرو بن دينار أن رجلاً قال لعمر: احكم بيننا بما أراك الله. قال: مه، إنما هذه للنبي ﷺ خاصة. يعني أن اجتهاد النبي معصوم عن الخطأ قطعاً دون غيره»^۲.

«وعن ابن وهب قال: قَالَ لِي مَالِكٌ: الْحُكْمُ الَّذِي يُحْكَمُ بِهِ بَيْنَ النَّاسِ عَلَى وَجْهَيْنِ، فَالَّذِي يُحْكَمُ بِالْقُرْآنِ وَالسُّنَّةِ الْمَاضِيَةِ فَذَلِكَ الْحُكْمُ الْوَاجِبُ وَالصَّوَابُ، الْحُكْمُ الَّذِي يَجْتَهِدُ فِيهِ الْعَالِمُ نَفْسَهُ فِيمَا لَمْ يَأْتِ فِيهِ شَيْءٌ فَلَعَلَّهُ أَنْ يُوفَّقَ، قَالَ: وَثَالِثٌ مُتَكَلِّفٌ لِمَا لَا يَعْلَمُ فَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ أَنْ لَا يُوفَّقَ»^۳.

وروي من طرق متعددة «عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا بَكْرٍ -هُوَ الصَّدِيقُ - يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: "مَا مِنْ عَبْدٍ أَذْنَبَ فَقَامَ فَتَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ وُضُوئَهُ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى وَاسْتَغْفَرَ مِنْ ذَنْبِهِ، إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَغْفِرَ لَهُ؛ لِأَنَّهُ يَقُولُ: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ، ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾»^۴ [النساء: ۱۱۰].

۱- مسند ابو يعلى موصلى: ج ۱ / ص ۱۶۳، مسند عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حديث شماره: ۱۸۱،

حسين سليم اسد دارانى گفته: اسناد اين حديث صحيح است.

۲- الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، سيوطى: ج ۲ / ص ۶۷۷، و آن را به ابن المنذر (أبو بكر محمد بن إبراهيم بن المنذر نيسابوري متوفى: ۳۱۹ هـ) نسبت داده است، اما آن را در كتب مشهور ابن المنذر از جمله: الاجماع، الاقناع، الاشراف على مذاهب العلماء و تفسير ابن المنذر نيافتيم.

۳- تفسير ابن ابى حاتم: ج ۴ / ص ۱۰۵۹، سورة النساء، قَوْلُهُ تَعَالَى: لِيَتَحَكَّمَ بَيْنَ النَّاسِ، روايت شماره: ۵۹۲۸.

۴- تفسير ابن كثير: ج ۲ / ص ۴۰۹. حافظ ابن كثير اين روايت را به تفسير ابن مردويه نسبت داده، و متأسفانه فعلا اين تفسير وجود ندارد.

«وَعَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، أَطْلَعَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ يَمْدُ لِسَانَهُ، قَالَ: مَا تَصْنَعُ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ هَذَا الَّذِي أَوْزَدَنِي الْمَوَادَّ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْجَسَدِ إِلَّا يَشْكُو ذَرْبَ اللِّسَانِ عَلَى حَدِّهِ" ۱. ۲.

«عن مالک قال: كان عمر بن عبد العزيز يقول: سن رسول الله ﷺ وولاته الأمر من بعده سننا الأخذ بها تصديق لكتاب الله واستكمال لطاعته وقوة على دين الله ليس لأحد تغييرها ولا تبديلها ولا النظر فيما خالفها، من اقتدى بها مهتد ومن استنصر بها منصور ومن يخالفها اتبع غير سبيل المؤمنين وولاه الله ما تولى وأصله جهنم وساءت مصيرا» ۳.

«وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ "كَانَ يَنْهَى عَنْ إِخْصَاءِ الْبَهَائِمِ"، وَيَقُولُ: وَهَلِ النَّمَاءُ إِلَّا فِي الذُّكُورِ؟» ۴.

وقد صح من طرق متعددة «عن أبي بكر الصديق أنه قال: كيف الفلاح يا رسول الله بعد هذه الآية: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ [النساء: ۱۲۳] فكل سوء جزينا به، فقال النبي ﷺ: غفر الله لك يا أبا بكر أأنت تنصب، أأنت تحزن، أأنت تصيبك اللاواء؟ قال: بلى. قال: فهو ما تجزون به» ۵.

۱- معنای حدیث: «هیچ عضوی از بدن نیست مگر اینکه از تیزی و بد کلامی زبان شکایت می‌کند».

۲- شعب الإيمان، ابو بکر بیهقی: ج ۷/ ص ۲۴، فصل فی فضل السکوت عن کل ما لا یعنیه، وترک الخوض فیہ، حدیث شماره: ۴۵۹۶.

۳- موطأ امام مالک: ج ۱/ ص ۲۵۱، وجوب الأخذ بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم.

۴- السنن الكبرى، بیهقی: ج ۱۰/ ص ۴۲، کتاب السبق والرمی، بابُ كَرَاهِيَةِ إِخْصَاءِ الْبَهَائِمِ. ابن عمر در روایت دیگری گفته که رسول الله ﷺ از اخصاء (خصی کردن) حیوانات نهی نموده است، نگا: مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ ص ۴۲۳، کتاب الجهاد، مَا قَالُوا فِي إِخْصَاءِ الْخَيْلِ وَالذَّوَابِ مَنْ كَرِهَهُ، حدیث شماره: ۳۲۵۷۷.

۵- مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۲۳۰، حدیث شماره: ۶۸. محقق (شعیب الأرنبوط) گفته: این حدیث به طرق و شواهد خود صحیح است، اما این اسنادی ضعیف می‌باشد؛ چون یکی از راویان آن که ابوبکر ابن ابی زهیر نام دارد مستور بوده و ابوبکر صدیق را نیز ملاقات نکرده است.

وفي رواية «عن أبي بكر الصديق قال: كنت عند النبي ﷺ فنزلت هذه الآية: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۲۳]، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "يَا أَبَا بَكْرٍ، هَلْ أَقْرَأْتَ آيَةَ نَزَلَتْ عَلَيَّ؟" قَالَ: قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَأَقْرَأْنِيهَا فَلَا أَعْلَمُ إِلَّا أَنِّي وَجَدْتُ انْقِصَامًا فِي ظَهْرِي حَتَّى تَمَطَّأْتُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "مَالِكُ يَا أَبَا بَكْرٍ؟" قُلْتُ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَيْنَا لَمْ يَعْمَلِ السُّوءَ، وَإِنَّا لَمُجْزِيُونَ بِكُلِّ سُوءٍ عَمِلْنَاهُ؟! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "أَمَّا أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ يَا أَبَا بَكْرٍ الْمُؤْمِنُونَ فَتُجْزَوْنَ بِذَلِكَ فِي الدُّنْيَا حَتَّى تَلْقَوْا اللَّهَ، وَلَيْسَ لَكُمْ ذُنُوبٌ، وَأَمَّا الْآخَرُونَ فَيُجْمَعُ لَهُمْ ذَلِكَ حَتَّى يُجْزَوْا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ"¹.

«وعن محمد بن المنتشر قال: قال رجل لعمر بن الخطاب إني أعرف أشد آية في كتاب الله فأهوى عمر ﷺ فضربه بالدرّة، وقال: ما لك نقيت عنها حتى تعلمها، فانصرف حتى إذا كان الغد قال له عمر: الآية التي ذكرت بالأمس؟ فقال: ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ فما منا أحد يعمل سوءًا إلا جوزي به، فقال عمر: لبثنا حين نزلت، ما ينفعنا طعام ولا شراب حتى أنزل

و نگا: تفسیر جامع البیان فی تأویل آی القرآن، ابن جریر طبری: ج ۹ / ص ۲۴۳، روایت شماره: ۱۰۵۲۳.

۱- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۲۴۸، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب: ومن سورة النساء، حدیث شماره: ۳۰۳۹. ترمذی در ادامه گفته: این حدیث غریب بوده و در سند آن حرفهای وجود دارد؛ زیرا امام احمد بن حنبل و یحیی بن سعید، موسی بن عبیده (یکی از راویان این سند) را ضعیف دانسته اند، و مولی ابن سباع (یکی دیگر از رجال این سند) نیز مجهول است، این حدیث از طرق دیگری نیز از ابو بکر صدیق روایت شده که اسناد هیچیک صحیح نمی باشد. علامه آلبانی هم در تعقیب این حدیث نگاشته: اسناد آن ضعیف است.

باید خاطر نشان ساخت که در کتب روافض احادیث موضوعی و جعلی زیادی با اغراق و غلو به نفع علی مرتضی (که ایشان از این دروغها بیزار و بی نیاز است) ساخته و پرداخته شده. الحمد لله در کتب اهل سنت مرتبه‌ی تمام روایات و صحت و سقم آن توسط متخصصین جرح و تعدیل بیان شده و در دسترس همگان قرار دارد.

اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَرَخَّصَ وَقَالَ: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۰]»^۱.

وأخرج مالك ومسلم «عن عمر قال: مَا سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ شَيْءٍ أَكْثَرَ مِمَّا سَأَلْتُهُ عَنِ الْكَلَالَةِ فَقَالَ: تَكْفِيكَ آيَةُ الصَّيْفِ الَّتِي فِي آخِرِ سُورَةِ النَّسَاءِ»^۲.

وأخرج البخاري ومسلم «عن عمر قال: ثَلَاثٌ وَدِدْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يُفَارِقْنَا حَتَّى يَعْهَدَ إِلَيْنَا عَهْدًا الْجَدُّ وَالْكَالَةُ وَأَبْوَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الرَّبَا»^۳.

«وعن سعيد بن جبیر أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَتَبَ فِي الْجَدِّ وَالْكَالَةِ كِتَابًا، فَمَكَثَ يَسْتَخِيرُ اللَّهَ، يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنْ عَلِمْتُ فِيهِ خَيْرًا فَأَمْضِهِ» حَتَّى إِذَا طُعِنَ، دَعَا بِالْكِتَابِ فَمَحَى فَلَمْ يَدْرِ أَحَدًا مَا كَانَ فِيهِ، فَقَالَ: «إِنِّي كَتَبْتُ فِي الْجَدِّ وَالْكَالَةِ كِتَابًا، وَكُنْتُ أَسْتَخِيرُ اللَّهَ فِيهِ، فَرَأَيْتُ أَنْ أَتْرُكَكُمْ عَلَى مَا كُنْتُمْ عَلَيْهِ»^۴.

«عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو بَكْرٍ عَنِ الْكَالَةِ فَقَالَ: إِنِّي سَأَقُولُ فِيهَا بِرَأْيِ أَرَاهُ مَا خَلَا الْوَالِدَ وَالْوَلَدَ. فَلَمَّا اسْتُخْلِفَ عُمَرُ قَالَ: الْكَالَةُ مَا عَدَا الْوَلَدَ، فَلَمَّا طُعِنَ عُمَرُ قَالَ: إِنِّي لَأَسْتَحْيِي اللَّهَ أَنْ أَخَالَفَ أَبَا بَكْرٍ ﷺ»^۵.

۱- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۲/ ص ۶۹۸.

۲- يعنى آیهی: ﴿قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ﴾ [النساء: ۱۷۶].

۳- مؤطاً امام مالك: ج ۳/ ص ۷۳۵، كتاب الفرائض، ميراث الكلاله، حديث شماره: ۱۸۷۸، و صحيح مسلم: ج ۳/ ص ۱۲۳۶، كتاب الطلاق، باب ميراث الكلاله، حديث شماره: ۱۶۱۷. شاه ولي الله اين روايت را مختصراً روايت نموده.

۴- صحيح بخارى: ج ۷/ ص ۱۰۶، كتاب الاشربة، باب ما جاء في ان الخمر ما حامر العقل من الشراب، حديث شماره: ۵۵۸۸، و صحيح مسلم: ج ۴/ ص ۲۳۲۲، كتاب التفسير، باب في نزول تحريم الخمر، حديث شماره: ۳۰۳۲.

۵- مصنف عبد الرزاق صنعاني: ج ۱۰/ ص ۳۰۱، كتاب الفرائض، باب الكلاله، حديث شماره: ۱۹۱۸۳.

۶- سنن دارمي: ج ۴/ ص ۱۹۴۴، ومن كتاب الفرائض، باب الكلاله، حديث شماره: ۳۰۱۵، حسين سليم أسد داراني گفته: راويان اين سند ثقه اند، اما اين سند منقطع است.

«وعن أبي بكر الصديق أنه قال: من مات وليس له ولد ولا والد وورثته كلاله، فشمخ منه علي^۱ ثم رجع إلى قوله»^۲.

«وعن قتادة قال: ذُكِرَ لَنَا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصَّدِيقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ فِي خُطْبَتِهِ: أَلَا إِنَّ الْآيَةَ الَّتِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِي أَوَّلِ سُورَةِ النَّسَاءِ فِي شَأْنِ الْفَرَايِضِ أَنْزَلَهَا اللَّهُ فِي الْوَلَدِ وَالْوَالِدِ، وَالْآيَةُ الثَّانِيَةُ أَنْزَلَهَا فِي الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ وَالْإِخْوَةِ مِنَ الْأُمِّ، وَالْآيَةُ الَّتِي خَتَمَ بِهَا سُورَةَ النَّسَاءِ أَنْزَلَهَا فِي الْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ مِنَ الْأَبِّ وَالْأُمِّ، وَالْآيَةُ الَّتِي خَتَمَ بِهَا سُورَةَ الْأَنْفَالِ^۳ أَنْزَلَهَا فِي أُولِي الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِمَّا جَرَتْ الرَّحْمُ مِنَ الْعَصَبَةِ»^۴.

۱- علی از این قول اعراض نمود.

۲- کنز العمال في سنن الأقوال والأفعال: ج ۱۱ / ص ۷۸، روایت شماره: ۳۰۶۸۶، تألیف: علاء الدین علی بن حسام الدین برهانفوری مشهور به متقی هندی (متوفی: ۹۷۵ هـ)، تحقیق: بکری حیانی - صفوة السقا، ناشر: مؤسسة الرسالة، چاپ پنجم، سال: ۱۴۰۱ هـ / ۱۹۸۱ م.

این روایت را راغب اصفهانی با همین الفاظ آورده اما آن را به پیامبر ﷺ نسبت داده؛ نگا: تفسیر الراغب الأصفهانی: ج ۳ / ص ۱۱۳۱، تألیف: أبو القاسم حسین بن محمد مشهور به راغب اصفهانی (متوفی: ۵۰۲ هـ)، تحقیق و دراسة: د. محمد عبد العزیز بسیونی، ناشر: كلية الآداب - جامعة طنطا، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۰ هـ / ۱۹۹۹ م. و فیروز آبادی نیز آن را به رسول گرامی ﷺ نسبت داده؛ نگا: بصائر ذوي التمييز في لطائف الكتاب العزيز: ج ۴ / ص ۳۷۴، تألیف: مجد الدین أبو طاهر محمد بن یعقوب فیروزآبادی (متوفی: ۸۱۷ هـ)، تحقیق: محمد علی النجار، ناشر: المجلس الأعلى للشتون الإسلامية - لجنة إحياء التراث الإسلامي، القاهرة.

۳- یعنی این فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۵].

۴- این روایت را با همین الفاظ ابن جریری طبری در تفسیرش روایت نموده، نگا: تفسیر طبری: ج ۹ / ص ۴۳۱، در حاشیه‌ی تفسیر طبری این روایت را به سنن بیهقی نیز نسبت داده، با مراجعه به سنن بیهقی دانستم که در الفاظ این دو روایت تضاد کافی وجود دارد، یعنی قسمت اخیر روایت: «وَالْآيَةُ الَّتِي خَتَمَ بِهَا سُورَةَ الْأَنْفَالِ أَنْزَلَهَا فِي أُولِي الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِمَّا جَرَتْ الرَّحْمُ مِنَ الْعَصَبَةِ» در تفسیر طبری چنین آمده است، اما در سنن بیهقی به این الفاظ است: «وَالْآيَةُ الَّتِي خَتَمَ بِهَا سُورَةَ النَّسَاءِ أَنْزَلَهَا اللَّهُ فِي الْإِخْوَةِ مِنَ الْأُمِّ وَالْأَبِّ». با مراجعه به هر دو روایت دانسته می‌شود که روایت موجود در تفسیر طبری از صحت بیشتری برخوردار است؛ به دلیل این که: مفسرین دیگر نیز

آیات سوره‌ی مائده:

قال الله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَآئِمَةً ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾﴾^۱ [المائده: ۵۴-۵۶].

فقیر گوید - عفی عنه-: این آیات ادل دلیل است بر خلافت خاصه ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بر فضائل و مناقب او و تابعان او به وجهی که جاهل آن معذور نباشد و منکر آن منقطع الحجه باشد در اسلام.

تفصیل این اجمال آنکه خدای تعالی در این آیات خبر داد که جماعه از محبین و محبوبین و کذا و کذا را خواهیم آورد و معنی آوردن آنست که از میان قبائل عرب گروه گروه برآمده به محض توفیق الهی مجتمع شوند و در برابر مرتدین داد قتال دهند و این وعده به هیئتها و صورتها در زمان صدیق اکبر واقع شد و گروه گروه از قبائل عرب برآمده؛ زیر رأیت حضرت صدیق جمع شدند و به امر او مقاتله نمودند تا آنکه نار فتنه فرو نشست و عالم به شکل اول باز گشت و بعد از آن حادثه الی یومنا هذا که مدد متطاوله گذشته به این صفت

همین الفاظ را آورده اند، از جمله: تفسیر وسیط واحدی: ج ۲ / ص ۱۴۶، و تفسیر بغوی: ج ۱ / ص ۵۸۲، و به دلیل این که در روایت بیهقی: «... وَالْآيَةُ الثَّانِيَّةُ مِنْ سُورَةِ النَّسَاءِ أَنْزَلَهَا اللَّهُ فِي الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ وَالْإِخْوَةِ مِنَ الْأُمِّ، وَالْآيَةُ الَّتِي خَتَمَ بِهَا سُورَةَ النَّسَاءِ أَنْزَلَهَا اللَّهُ فِي الْإِخْوَةِ مِنَ الْأُمِّ وَالْأَبِ» آیهی سورهی نساء دو بار تکرار شده است که احتمال می رود قسمتی از حدیث و سند دیگر را علامه بیهقی اشتباها اینجا آورده باشد، والله أعلم.

۱- ترجمه‌ی آیات مبارکه: «ای مؤمنان! آن دسته از شما که از دینشان برگردند، بدانند که الله گروهی خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آنها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید؛ در راه الله جهاد می کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی هراسند. این، فضل الله است که به هر کس بخواهد، می بخشد. و الله بخشنده‌ی داناست. تنها الله و پیامبرش و مؤمنانی که نماز را بر پا می دارند و زکات می دهند و پیوسته فروتن و متواضعند، دوست شما هستند. و هر کس الله و پیامبرش و مؤمنان را به دوستی بگیرد، پس (بدانند که) حزب و گروه الله، پیروزند».

قتال مرتدین واقع نشد پس صدیق اکبر و اتباع او به این فضائل عظیمه که در اسلام فضیلتی بالاتر از آن نمی باشد متصف بودند و همین است معنی خلافت خاصه وهو المقصود.

وأخرج البخاري ومسلم «عن طارق بن شهاب قال: قالت اليهود لعمر: إِنَّكُمْ تَقْرَأُونَ آيَةً فِي كِتَابِكُمْ لَوْ نَزَلَتْ عَلَيْنَا مَعَشَرَ الْيَهُودِ لَاتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيداً قَالَ: وَأَيُّ آيَةٍ قَالُوا: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ [المائدة: ۳]. قَالَ عُمَرُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ الْيَوْمَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالسَّاعَةَ الَّتِي نَزَلَتْ فِيهَا نَزَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ»^۱.

«وعن ميسرة قال: لما نزلت: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ وذلك يوم الحج الأكبر بكى عمر، فقال له النبي ﷺ: ما يبكيك؟ قال: أبكاني أنا كنا في زيادة من ديننا فأما إذا كمل فإنه لم يكمل شيء قط إلا نقص. قال: صدقت»^۲.

«وعن عَلْقَمَةُ الْمُرْزِيُّ قَالَ: كُنْتُ فِي مَجْلِسِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ عُمَرُ لِرَجُلٍ مِنَ الْقَوْمِ: كَيْفَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: قَالَ: إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ جَدْعاً ثُمَّ ثَنِيّاً ثُمَّ رَبَاعِيّاً ثُمَّ سَدِيساً ثُمَّ بَازِلاً^۳. قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَا بَعْدَ الْبُزُولِ إِلَّا التُّفْصَانُ»^۴.

«وعن عمر بن الخطاب قال: المسلم يتزوج النصرانية ولا تتزوج المسلمة نصراني»^۱.

۱- صحيح بخاری: ج ۵/ ص ۱۷۷، کتاب المغازی، باب حَجَّةِ الْوَدَاعِ، حدیث شماره: ۴۴۰۷، و صحیح

مسلم: ج ۴/ ص ۲۳۱۲، کتاب التَّفْسِيرِ، حدیث شماره: ۳۰۱۷.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۸۸، کتاب الزهد، مَا ذُكِرَ عَنْ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الرَّهْدِ، حدیث شماره: ۳۴۴۰۸.

۳- «بازل» شتري را گویند که به نه سالگی داخل شده باشد، و چون ده ساله شد آنرا بازل عام گویند و در یازده سالگی آن را بازل عامین می نامند.

۴- مسند امام احمد: ج ۲۵/ ص ۱۰۰، مسند المکین، حدیث شماره: ۱۵۸۰۲. شعیب الأرْنَؤوط گفته:

اسناد این حدیث ضعیف است؛ زیرا که فردی (تابعی ای) که آن را از صحابی روایت نموده مبهم (ناشناخته) است.

أخرج مسلم: «عن بريدة قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَوَضَّأُ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْفَتْحِ تَوَضَّأَ وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ وَصَلَّى الصَّلَاةَ بِوُضُوءٍ وَاحِدٍ. فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ فَعَلْتَ شَيْئًا لَمْ تَكُنْ تَفْعَلُهُ قَال: إِنِّي عَمْدًا فَعَلْتُ يَا عُمَرُ»^۱.

«وعن عليّ أنه قرأ: ﴿وَأَرْجُلَكُمْ﴾ [المائدة: ۶]. قال: عاد إلى الغسل»^۲.

«وعن ابن مسعود أنه قرأ ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ﴾ بالنصب^۱. وعن عكرمة أنه كان يقرأ ﴿وَأَرْجُلَكُمْ﴾ يقول: رجع الأمر إلى الغسل»^۲.

۱- تفسیر طبری: ج ۳/ ص ۷۱۵، سورة البقرة، {وَلَا تَتَكِبُوا الْمُشْرَكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ}، لفظی که ابن جریر آورده این طور است: قَالَ عُمَرُ: «الْمُسْلِمُ يَتَزَوَّجُ النَّصْرَانِيَّةَ، وَلَا يَتَزَوَّجُ النَّصْرَانِي الْمُسْلِمَةَ».

۲- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۲۳۲، کتاب الطهارة، بَابُ جَوَازِ الصَّلَاةِ كُلِّهَا بِوُضُوءٍ وَاحِدٍ، حدیث شماره: ۲۳۲. التبه شاه ولی الله با اندکی اختلاف در الفاظ این حدیث را آورده؛ یعنی: الفاظ صحیح مسلم از این قرار است: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى الصَّلَاةَ يَوْمَ الْفَتْحِ بِوُضُوءٍ وَاحِدٍ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: لَقَدْ صَنَعْتَ الْيَوْمَ شَيْئًا لَمْ تَكُنْ تَصْنَعُهُ، قَالَ: «عَمْدًا صَنَعْتُهُ يَا عُمَرُ». و الفاظی که شاه ولی الله آورده در حاشیه‌ی مسند امام احمد موجود می‌باشد که قطعا شاه صاحب این روایت را از مسند امام احمد گرفته و چون در مسند به صحیح مسلم حواله داده ایشان نیز بدون مراجعه به کتاب اصل، این روایت را به صحیح مسلم احاله نموده. نگا: مسند امام احمد: ج ۱۲/ ص ۴۸۵، حدیث شماره: ۷۵۱۳.

گاهی به این اختلافات اشاره می‌کنیم تا روشن‌گری و تبیینی برای قاری محترم باشد، و به این مطلب اشاره شود که محقق همه‌ی روایات مربوطه را دیده است.

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۳/ ص ۲۸.

باید خاطر نشان ساخت که کتاب‌های حدیثی از جمله: الطهور تألیف قاسم بن سلام هروی (ج ۱/ ص ۳۹۲، روایت شماره: ۳۹۶) و شرح معانی الآثار (ج ۱/ ص ۳۹، حدیث شماره: ۲۰۲) و التفسیر من سنن سعید بن منصور (ج ۴/ ص ۱۴۴۰، روایت شماره: ۷۱۵، این روایت را به ابن عباس ؓ نسبت داده اند، و قاسم بن سلام در روایت بعدی (ج ۱/ ص ۳۹۲، روایت شماره: ۳۹۷) این قول را به زبیر ؓ نسبت داده. البته در کتاب التفسیر من سنن سعید بن منصور (ج ۴/ ص ۱۴۴۲، روایت شماره: ۷۱۶) از علی ؓ صرف همین قدر روایت شده که ایشان نیز «وَأَرْجُلَكُمْ» به فتح لام می‌خوانده اند. منشأ خطای شاه ولی الله اعتماد ایشان به روایت علامه سیوطی است که وی بین روایت علی و ابن عباس رضی الله عنهما خلط نموده و شاه ولی الله نیز از او تبعیت کرده‌اند، والله أعلم.

«وعن أبي عبد الرحمن السلمي قال: قرأ الحسن والحسين ﴿وَأَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ فسمع عليٌّ ذلك وكان يقضي بين الناس فقال: ﴿وَأَرْجُلُكُمْ﴾ هذا من المقدم والمؤخر من الكلام»^٢.

«وعن الأعمش قال: كانوا يقرؤونها برؤوسكم وأرجلكم بالحفض وكانوا يغسلون»^٤.

«وعن عبد الرحمن بن أبي ليلى قال: اجتمع أصحاب رسول الله ﷺ في غسل القدمين»^٥.

«وعن الحكم قال: مضت السنة من رسول الله ﷺ والمسلمين بغسل القدمين»^٦.

«وعن أنس قال: نزل القرآن بالمسح والسنة بالغسل»^٧. قلت: خالفهم ابن عباس فقال بالمسح، وكان عمله على الغسل»^٨.

عن ابن عباس قال: «أبى الناس إلا الغسل، ولا أجد في كتاب الله إلا المسح»^٩.

١- تفسير طبري: ج ١٠ / ص ٥٥، سورة المائدة، رواية شماره: ١١٤٦١.

٢- همان: ج ١٠ / ص ٥٦، سورة المائدة، رواية شماره: ١١٤٦٥.

٣- همان: ج ١٠ / ص ٥٥، سورة المائدة، رواية شماره: ١١٤٥٨.

٤- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٣ / ص ٢٩.

٥- همان: ج ٣ / ص ٢٩، سيوطي ابن روايت را به سعيد بن منصور نسبت داده؛ كه با مراجعه به: التفسير

من سنن سعيد بن منصور و سنن سعيد بن منصور، رواية فوق را در اين دو كتاب نيافتيم.

٦- مصنف ابن ابي شيبة: ج ١ / ص ٢٦، كتاب الطهارات، مَنْ كَانَ يَقُولُ اغْسِلْ قَدَمَيْكَ، رواية شماره:

١٩١.

٧- شرح معاني الآثار: ج ١ / ص ٤٠، كتاب الطهارات، بَابُ فَرْضِ الرُّجُلَيْنِ فِي وُضُوءِ الصَّلَاةِ، رواية شماره:

٢١٠.

٨- تفسير طبري: ج ١٠ / ص ٥٥، رواية شماره: ١١٤٦٠.

٩- سنن ابن ماجه: ج ١ / ص ١٥٦، كتاب الطهارة وسننها، بَابُ مَا جَاءَ فِي غَسْلِ الْقَدَمَيْنِ، حديث شماره:

٤٥٨، علامه ألباني گفته: اين حديث -به جز قسمت «فقال ابن عباس»- حسن است؛ اما اين جمله منكر مى باشد. كل رواية از اين قرار است: «عَنِ الرُّبَيْعِ / بِنْتِ مَعُوذِ بْنِ عَفْرَاءَ، قَالَتْ: أَتَانِي ابْنُ عَبَّاسٍ، فَسَأَلَنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ، تَعْنِي حَدِيثَهَا الَّذِي ذَكَرْتُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «تَوَضَّأَ، وَغَسَلَ رِجْلَيْهِ» فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِنَّ النَّاسَ أَبَوْا، إِلَّا الْغُسْلَ، وَلَا أَجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ، إِلَّا الْمَسْحَ».

«وعن ابن عباس قال: الوضوء غَسَلَتَانِ وَمَسَحَتَانِ»^١.

«وعن ابن عباس قال: افترض الله غسلتين ومسحتين ألا ترى أنه ذكر التيمم فجعل مكان الغسلتين مسحتين وترك المسحتين»^٢.

وأخرج البخاري «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَقَطَتْ قِلَادَةٌ لِي بِالْبَيْدَاءِ وَنَحْنُ دَاخِلُونَ الْمَدِينَةَ، فَأَنَاحَ النَّبِيُّ ﷺ وَنَزَلَ، فَشَقَى رَأْسَهُ فِي حَجَرِي رَاقِدًا، أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ فَلَكَزَنِي لَكَزَّةٍ شَدِيدَةٍ وَقَالَ حَبَسَتْ النَّاسَ فِي قِلَادَةٍ. فِي الْمَوْتِ لِمَكَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ أَوْجَعَنِي، ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَيْقَظَ وَحَضَرَتِ الصُّبْحُ فَالْتُمِسَ الْمَاءَ فَلَمْ يُوْجَدْ فَكَزَلَتْ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ﴾ [المائدة: ٦] الْآيَةَ. فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ لَقَدْ بَارَكَ اللَّهُ لِلنَّاسِ فِيكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ، مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَرَكَةٌ لَهُمْ»^٣.

«ذكر عكرمة في حديث طويل أن رجلين من المسلمين قتلوا رجلين كان بين قومهما وبين النبي ﷺ مواعدة فقدم قومهما على النبي ﷺ يطلبون عقلهما فانطلق النبي ﷺ ومعه أبو بكر وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف حتى دخلوا على بني النضير يستعينونهم في عقلهما فقالوا: نعم. فاجتمعت يهود لقتل النبي ﷺ وأصحابه فاعتلوا له بصنعة الطعام فأتاه جبريل بالذي اجتمعت له يهود من الغدر، وخرج ثم دعا عليا فقال: لا تبرح مكانك هذا فمن مر بك من أصحابي فسألك عني فقل وجهه إلى المدينة فأدركوه، فجعلوا يمشون على علي فيقول لهم الذي أمره النبي ﷺ حتى أتى عليه آخرهم، ثم تبعهم، ففي ذلك نزلت: ﴿إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ﴾ [المائدة: ١١] إِلَى ﴿وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ﴾^٤.

١- تفسير طبري: ج ١٠ / ص ٥٨، رواية شماره: ١١٤٧٤.

٢- مصنف عبد الرزاق صنعاني: ج ١ / ص ١٩، كتاب الطهارة، بَابُ غَسْلِ الرَّجُلَيْنِ، رواية شماره: ٥٤.

٣- صحيح بخاري: ج ٦ / ص ٥١، كتاب تفسير القرآن، بَابُ قَوْلِهِ: {فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا} [النساء: ٤٣]، حديث شماره: ٤٦٠٨.

٤- تفسير طبري: ج ١٠ / ص ١٠٤، سورة المائدة.

«وعن مسروق قال: قلت لعمر بن الخطاب أ رأيت الرشوة في الحكم من السحت هي؟ قال: لا ولكن كفر^١، إنما السحت أن يكون للرجل عند السلطان جاه ومنزلة ويكون للآخر إلى السلطان حاجة فلا يقضي حاجته حتى يهدي إليه هدية»^٢.

«وعن عمر قال: بابان من السحت يأكلهما الناس؛ الرشا في الحكم ومهر الزانية»^٣.
«عن ليث قال: تقدم إلى عمر بن الخطاب خصمان فأقامهما ثم عادا فأقامها ثم عادا ففصل بينهما، فقليل له في ذلك، فقال: تقدما إليّ فوجدت لأحدهما ما لم أجد لصاحبه فكرهت أن أفصل بينهما على ذلك ثم عادا فوجدت بعض ذلك فكرهت ثم عادا وقد ذهب ذلك ففصلت بينهما»^٤.

«عن عياض أن عمر أمر أبا موسى الأشعري^٥ أن يرفع إليه ما أخذ وما أعطى في أديم واحد وكان له كاتب نصراني فرفع إليه ذلك فعجب عمر وقال: إن هذا لحفيظ! هل أنت قاري لنا كتابا في المسجد، جاء من الشام؟ فقال: إنه لا يستطيع أن يدخل المسجد. قال عمر: أجنب؟ قال: لا، بل نصراني. قال: فنهزني وصرف فخذي ثم قال: أخرجه. ثم قرأ: ﴿لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ...﴾ [المائدة: ٥١]»^٦.

١- على ﷺ می فرماید: رشوت گرفتن سُحت است. جعفر صادق رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْه گفته است: سحت اقسام زیاد دارد اما رشوه گرفتن در نزد خداوند متعال با کفر مساوی است. مسروق رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْه در این روایت در باره رشوه گرفتن حاکم و یا قاضی سوال نمود، عمر رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْه در جواب فرمود: رشوه گرفتن اینها تنها حرام نیست بلکه همچو کفر است؛ زیرا مفاسد زیاد در بر دارد.

٢- الدر المنثور: ج ٣/ ص ٨١.

٣- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ٤/ ص ٤٤٣، کتاب البیوع والأقضية، فی الوالی والْقَاضِي يُهْدَى إِلَيْهِ، حدیث شماره: ٢١٩٥٦.

٤- تفسیر قرطبی: ج ١٥/ ص ١٩٠، تفسیر سورهی ص.

٥- عمر فاروق رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْه در سال ٢٠ هجری، ابو موسی اشعری را حاکم بصره مقرر فرمود.

٦- تفسیر ابن ابی حاتم: ج ٤/ ص ١١٥٦، سورة البقره، روایت شماره: ٦٥١٠.

«عن قتادة قال: أنزل الله هذه الآية وقد علم أنه سيرتد مرتدون من الناس فلما قبض الله نبيه ارتد عامة العرب عن الإسلام إلا ثلاثة مساجد، أهل المدينة وأهل مكة وأهل الجواثا^۱ من عبد القيس، وقال الذين ارتدوا نصلي الصلاة ولا نزيك والله لا نُغصب أموالنا. فتكلم أبوبكر في ذلك يتجاوز عنهم وقيل أما إنهم لو قد فقهوا أدوا الزكاة فقال: والله لا أفرق بين شيء جمعه الله ولو منعوني عقالا مما فرض الله ورسوله لقاتلتهم عليه، فبعث الله بعصاب مع أبي بكر فقاتلوا حتى قتلوا وأقروا بالماعون وهو الزكاة»^۲.

«قال قتادة: فكنا نتحدث أن هذه الآية نزلت في أبي بكر وأصحابه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...﴾» [المائدة: ۵۴]^۳.

«وعن الضحاك قال: هو أبو بكر وأصحابه. لما ارتد من ارتد من العرب عن الإسلام جاهدهم أبوبكر بأصحابه حتى ردهم إلى الإسلام»^۴.

«عن الحسن في قوله: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ قال: هم الذين قاتلوا أهل الردة من العرب بعد رسول الله ﷺ أبوبكر وأصحابه»^۵.

«عن القاسم بن مخيمرة قال: أتيت عمر فرحب بي ثم تلا: ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ»

۱- «جواثا» قریه‌ای در بحرین است که پس از نماز جمعه‌ی مدینه منوره اولین نماز جمعه در آنجا برگزار شده است.

۲- السنن الکبری، بیهقی: ج ۸/ ص ۳۰۸، کتاب قتال أهل البغی، باب ما جاء فی قتال الصّرب الثّانی من أهل الرّدة بعد رسول الله صلی الله علیه وسلّم، روایت شماره: ۱۶۷۳۶.

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۳/ ص ۱۰۲. ابن جریر طبری و ابو المظفر سمعانی این اثر را به حسن نسبت داده اند؛ نگا: تفسیر طبری: ج ۱۰/ ص ۴۱۲، و تفسیر القرآن: ج ۲/ ص ۴۶، تألیف: أبو المظفر، منصور بن محمد مروزی سمعانی (متوفی: ۴۸۹ هـ)، تحقیق: یاسر بن إبراهیم وغنیم بن عباس بن غنیم، ناشر: دار الوطن، الریاض - السّعودیة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۸ هـ/ ۱۹۹۷ م

۴- تفسیر طبری: ج ۱۰/ ص ۴۱۲.

۵- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۳/ ص ۱۰۲. و نگا: تفسیر ابن ابی حاتم: ج ۴/ ص ۱۱۶۰، روایت شماره: ۶۵۳۳.

فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ﴿١﴾ ثم ضرب على منكبي وقال: أحلف بالله إنهم لمنكم أهل اليمن، ثلاثاً^١.

«عن أبي موسى الأشعري قال: تليت عند النبي ﷺ: ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ قَالَ: هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ ثُمَّ مِنْ كِنْدَةَ ثُمَّ مِنْ السَّكُونِ، ثُمَّ مِنْ ثُجَيْبٍ»^٢.

فقير گوید: این امر واقع شد و قتال مرتدین به امداد اهل یمن متحقق گشت.
«عن عمر بن الخطاب قَالَ: أَنِّي أَحْلَفُ لَا أُعْطِي أَقْوَامًا ثُمَّ يَبْدُو لِي أَنْ أُعْطِيهِمْ فَأُطْعَمَ عَشْرَةَ مَسَاكِينَ كُلِّ مَسْكِينٍ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ نِصْفَ صَاعٍ مِنْ قَمْحٍ»^٣.
«وعن عائشة كان أبو بكر إذا حلف لم يحنث حتى نزلت آية الكفارة، وكان بعد ذلك يقول: لَا أُحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا إِلَّا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَقَبِلْتُ رَخْصَةَ اللَّهِ»^٤.

وأخرج الترمذي «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّهُ قَالَ اللَّهُمَّ بَيْنَ لَنَا فِي الْخُمْرِ بَيَانٌ شَفَاءٌ فَزَلَّتِ اللَّيْلُ فِي الْبَقَرَةِ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخُمْرِ وَالْمَيْسِرِ﴾ [البقرة: ٢١٩]، فَدُعِيَ عُمَرُ فَقُرِئَتْ عَلَيْهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ بَيْنَ لَنَا فِي الْخُمْرِ بَيَانٌ شَفَاءٌ فَزَلَّتِ اللَّيْلُ فِي النَّسَاءِ: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا

۱- التاريخ الكبير: ج ۸/ ص ۳۸۶، راوی شماره: ۳۴۱۷، تألیف: إمام محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بخاري، (متوفى: ۲۵۶ هـ)، چاپ: دائرة المعارف العثمانية، حيدر آباد - دکن، به مراقبت: محمد عبد المعيد خان. در برخی نسخه‌های التاريخ الكبير به عوض عمر، ابن عمر آمده، و حافظ سيوطی نیز در الدر المنثور ابن عمر آورده است. نگا: الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۳/ ص ۱۰۳.

۲- تفسير ابن ابی حاتم: ج ۴/ ص ۱۱۶۰، روایت شماره: ۶۵۳۲. حافظ ابن كثير گفته: این حديث بسیار غريب است. تفسير ابن كثير: ج ۳/ ص ۱۳۶.

۳- الدر المنثور: ج ۳/ ص ۱۵۱. در تفاسير ديگر اين روايت با اندکی تفاوت در الفاظ ذکر شده؛ نگا: تفسير طبری: ج ۸/ ص ۶۲۸.

۴- الدر المنثور: ج ۳/ ص ۱۵۶، المائدة.

لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ ﴿٤٣﴾ [النساء: ۴۳]. قَدِيعِي عُمَرُ فَقَرِئْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ بَيْنَ لَنَا فِي الْخَمْرِ بَيَانٌ شَفَاءٌ فَزَلَّتِ الَّتِي فِي الْمَائِدَةِ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ ﴿٩١﴾ قَدِيعِي عُمَرُ فَقَرِئْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ انْتَهَيْنَا انْتَهَيْنَا»^۱.

وَأَخْرَجَ النَّسَائِيُّ «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: اجْتَنِبُوا الْخَمْرَ فَإِنَّهَا أُمُّ الْخَبَائِثِ إِنَّهُ كَانَ رَجُلٌ مِمَّنْ خَلَا قَبْلَكُمْ تَعَبَدَ فَعَلِقَتْهُ امْرَأَةٌ غَوِيَّةً فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ جَارِيَتَهَا فَقَالَتْ لَهُ إِنَّا نَدْعُوكَ لِلشَّهَادَةِ فَاَنْطَلِقْ مَعَ جَارِيَتِهَا فَطَفِئَتْ كُلَّمَا دَخَلَ بَابًا أَغْلَقَتْهُ دُونَهُ حَتَّى أَفْضَى إِلَى امْرَأَةٍ وَضِيئَةٍ عِنْدَهَا غُلَامٌ وَبَاطِيئُهُ خَمْرٌ فَقَالَتْ إِنِّي وَاللَّهِ مَا دَعَوْتُكَ لِلشَّهَادَةِ وَلَكِنْ دَعَوْتُكَ لِتَقَعَ عَلَيَّ أَوْ تَشْرَبَ مِنْ هَذِهِ الْخَمْرَةِ كَأْسًا أَوْ تَقْتُلَ هَذَا الْغُلَامَ قَالَ فَاسْقِينِي مِنْ هَذَا الْخَمْرِ كَأْسًا فَسَقَتْهُ كَأْسًا قَالَ زِيدُونِي فَلَمْ يَرَمْ حَتَّى وَقَعَ عَلَيْهَا وَقَتَلَ النَّفْسَ فَاجْتَنِبُوا الْخَمْرَ فَإِنَّهَا وَاللَّهِ لَا يَجْتَمِعُ الْإِيمَانُ وَإِدْمَانُ الْخَمْرِ إِلَّا لِيُوشِكُ أَنْ يُخْرِجَ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ»^۲.

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ الشُّرَّابَ كَانُوا يُضْرَبُونَ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْأَيْدِي وَالنَّعَالِ وَبِالْعِصِيِّ حَتَّى تُؤْفَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَكَانَ فِي خِلَافَةِ أَبِي بَكْرٍ أَكْثَرُ مِنْهُمْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يُجْلِدُهُمْ أَرْبَعِينَ حَتَّى تُؤْفَى ثُمَّ كَانَ عُمَرُ مِنْ بَعْدِهِ فَجَلَدَهُمْ كَذَلِكَ أَرْبَعِينَ حَتَّى أَتَى بِرَجُلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ وَقَدْ شَرِبَ فَأَمَرَ بِهِ أَنْ يُجْلَدَ فَقَالَ لِمَ تُجْلِدُنِي بَيْنِي

۱- ترجمه‌ی آیه: «ای مومنان! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید».

۲- ترجمه‌ی آیه: «به راستی شیطان می‌خواهد با شراب و قمار در میانتان دشمنی و کینه بیندازد و شما را از یاد الله و نماز باز دارد؛ پس آیا (از باده نوشی و قمار بازی) باز می‌آیید؟».

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۵۳، ابواب تفسیر القرآن، باب: ومن سورة المائدة، حدیث شماره: ۳۰۴۹.

۴- سنن نسائی: ج ۸/ ص ۳۱۵، کتاب الأشربة، ذکر الآثام المتولدة عن شرب الخمر، من ترك الصلوات، ومن قتل النفس التي حرم الله، ومن وقوع على المحارم، حدیث شماره: ۵۶۶۶، علامه ألبانی گفته: این حدیث موقوف بر عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ صحیح است.

وَيَبَيِّنَكَ كِتَابُ اللَّهِ. فَقَالَ عُمَرُ وَأَيُّ كِتَابِ اللَّهِ تَجِدُ أَنْ لَا أَجْلِدَكَ فَقَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ ﷻ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا﴾ [المائدة: ٩٣]، فَأَنَا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَدْرًا وَأُحُدًا وَالْخُنْدَقَ وَالْمَشَاهِدَ فَقَالَ عُمَرُ أَلَا تَرُدُّونَ عَلَيْهِ مَا يَقُولُ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْآيَاتِ أَنْزَلْنَ عُذْرًا لِمَنْ صَبَرَ وَحُجَّةً عَلَى النَّاسِ لِأَنَّ اللَّهَ ﷻ يَقُولُ ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْحُمُرُ وَالْمَيْسِرُ﴾ [المائدة: ٩٠]. الْآيَةُ ثُمَّ قَرَأَ حَتَّى أَنْفَذَ الْآيَةَ الْأُخْرَى فَإِنْ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الْآيَةُ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ نَهَاهُ أَنْ يَشْرَبَ الْحُمُرَ فَقَالَ عُمَرُ ﷺ صَدَقْتَ مَاذَا تَرَوْنَ قَالَ عَلِيٌّ ﷺ إِنَّهُ إِذَا شَرِبَ سَكِرَ وَإِذَا سَكِرَ هَذَى وَإِذَا هَذَى افْتَرَى وَعَلَى الْمُفْتَرَى ثَمَانُونَ جَلْدَةً فَأَمَرَ بِهِ عُمَرُ فَجُلِدَ ثَمَانِينَ^١.

«وعن الحكم في آية جزاء الصيد أَنَّ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ كَانَ يَحْكُمُ عَلَيْهِ فِي الْخَطَا وَالْعَمَدِ»^٢.

«عَنْ مَيْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى أَبَا بَكْرٍ قَالَ: قَتَلْتُ صَيْدًا وَأَنَا مُحَرَّمٌ فَمَا تَرَى عَلَيَّ مِنَ الْجَزَاءِ؟» فقال أبو بكر لأبي ابن كعبٍ وَهُوَ جَالِسٌ عِنْدَهُ: مَا تَرَى فِيهَا. قَالَ: قَالَ الْأَعْرَابِيُّ أَتَيْتُكَ وَأَنْتَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَسْأَلُكَ فَإِذَا أَنْتَ تَسْأَلُ غَيْرَكَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَمَا تَذْكُرُ قَوْلَ اللَّهِ فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ فشاورت صاحبي حتى إذا اتفقني على أمرٍ أَمَرْنَاكَ بِهِ»^٣.

١- السنن الكبرى، نسائي: ج ٥/ ص ١٣٧، كتاب الحد في الخمر، ذكر اختلاف ألفاظ الناقلين لخبر قتادة عن أنس، حديث شماره: ٥٢٦٩.

٢- تفسير بحر العلوم: ج ١/ ص ٤١٩، تأليف: أبو ليث نصر بن محمد بن أحمد سمرقندي (متوفى: ٣٧٣هـ).

٣- تفسير ابن أبي حاتم: ج ٤/ ص ١٢٠٦، سورة المائدة، قَوْلُهُ تَعَالَى: يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ، رواية شماره: ٦٨٠٣.

«عن بكر بن عبد الله المزني قال: كان رجلان محرّمين فحاش أحدهما ظبياً فقتله الآخر، فأتيا عمر وعنده عبد الرحمن ابن عوف فقال له عمر: وما ترى؟ قال: شاة. قال: وأنا أرى ذلك، إذهبا فاهديا شاة. فما مضيا قال أحدهما لصاحبه: ما أدرى أمير المؤمنين ما يقول حتى يسأل صاحبه، فسمعها عمر فردهما وأقبل على القائل ضرباً بالدرة، قال: تقتلون الصيد وأنتم حرم وتغمصون الفتيا^١، إن الله تعالى يقول: ﴿يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾ [المائدة: ٩٥]، ثم قال: إن الله لم يرض لعمر وحده فاستعنتُ بصاحبي هذا^٢.

«عن ابن عباس قال: خطب أبو بكر الناس وقال: ﴿أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ﴾ [المائدة: ٩٦]. قال: وطعامه ما قذف به^٣.

«وعن أنس عن أبي بكر الصديق في الآية قال: صيده ما حويت عليه وطعامه ما لفظ إليك^٤.

«عن أبي هريرة قال: قدمت البحرين فسألني أهل البحرين عما يقذف البحر من السمك فقلت لهم: كلوا. فلما رجعت سألت عمر بن الخطاب عن ذلك فقال: بم أفيتهم؟ قلت: أفيتهم أن يأكلوا. قال: لو أفيتهم بغير ذلك لعلوتك بالدرة، ثم قال: ﴿أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ﴾ فصيده ما صيد منه، وطعامه ما قذف^٥.

١- وفتوى را به ديدهى حقارت نگاه مى كنيد.

٢- الدر المنثور: ج ٣/ ص ١٩٢، المائدة.

٣- الدر المنثور فى التفسير بالمأثور: ج ٣/ ص ١٩٢، المائدة.

٤- همان: ج ٣/ ص ١٩٧، المائدة.

٥- همان: ج ٣/ ص ١٩٧، المائدة. و نگا: السنن الكبرى، بيهقى: ج ٩/ ص ١٢٧، كتاب الصيد والذبائح، بابُ مَا لَفَظَ الْبَحْرُ وَطَعَامُ مَيْتَةٍ، روايت شماره: ١٨٩٨٢.

«وعن الحارث بن نوفل قال: حج عثمان بن عفان فأتي بلحم صيد صاده حلال فأكل منه عثمان ولم يأكل علي، فقال عثمان: والله ما صدنا ولا أمرنا ولا أشرنا فقال علي: ﴿وَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا﴾ [المائدة: ٩٦]»^١.

فقير گوید عفی عنه: صید گاهی اطلاق کرده می شود به معنی مصدر صاد یصید و گاهی اطلاق کرده می شود به معنی حیوانی که صید کرده شد و لكل وجهة هو موليها. «عن الحسن أن عمر بن الخطاب لم يكن يرى بأسا بلحم الصيد للمحرم إذا صيد بغيره وكرهه علي بن أبي طالب»^٢.

«عن الحسن أن أبا بكر الصديق حين حضرته الوفاة قال: ألم تر أن الله ذكر آية الرجاء عند آية الشدة وآية الشدة عند آية الرجاء ليكون المؤمن راغبا راهبا لا يتمنى على الله غير الحق ولا يلتقى بيده إلى التهلكة»^٣.

«وعن أبي هريرة قال: خرج رسول الله ﷺ وهو غضبان محمار وجهه حتى جلس على المنبر فقام إليه رجل فقال: أين آباي؟ قال: في النار. فقام آخر فقال: من أبي؟ قال: أبوك فلان. فقام عمر بن الخطاب فقال: رضينا بالله ربا وبالإسلام ديناً وبمحمد نبياً وبالقرآن إماماً، إنا يا رسول الله حديث عهد بالجاهلية والشرك والله أعلم من آباؤنا فسكن غضبه ونزلت هذه الآية: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءَ...﴾ [المائدة: ١٠١]»^٤.

«عن قيس قال قام أبو بكرٍ فحمد الله ﷻ وأثنى عليه وقال يا أيها الناس إنكم تقرأون هذه الآية: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ﴾ [المائدة: ١٠٥]. وَإِنَّكُمْ تَضَعُونَهَا عَلَى غَيْرِ مَوْضِعِهَا وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

١- همان: ج ٣/ ص ١٩٩، المائدة.

٢- همان: ج ٣/ ص ٢٠٠، المائدة.

٣- همان: ج ٧/ ص ٤٤٣، الأحقاف. و مصنف ابن ابی شیبہ: ج ٧/ ص ٤٣٤، کتاب المغازی، ما جاء في خلافة عمر بن الخطاب، روایت شماره: ٣٧٠٥٦.

٤- همان: ج ٣/ ص ٢٠٥، المائدة.

يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الْمُنْكَرَ وَلَا يُغَيِّرُوهُ أَوْشَكَ اللَّهُ أَنْ يَعْمَهُمْ بِعِقَابٍ^١.

«عن أبي ذر قال: قلت للنبي ﷺ بأبي أنت وأمي يا رسول الله قمت الليلة بآية من القرآن ومعك قرآن لو فعل هذا بعضنا وجدنا عليه، قال: دعوت لأمتي. قال: فماذا أجبت؟ قال: أجبت بالذي لو اطلع كثير منهم لتركوا الصلاة. قال: أفلا أبشر الناس؟ قال عمر: يا رسول الله إنك إن تبعث إلى الناس بهذا اتكلوا عن العبادة، فناداه أن ارجع فرجع وتلا الآية التي يتلوها: ﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^٢ [المائدة: ١١٨]^٣.

آیات سوره أنعام:

قال الله تعالى: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَمَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^{٥٦} [الأنعام: ٥٢].

وقال سبحانه: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^{١٢٢} وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مَّجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ^{١٢٣} وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ^{١٢٤} فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ^{١٢٥} وَهَذَا صِرَاطٌ

١- مسند امام احمد: ج ١ / ص ١٩٨، مسند ابو بكر صديق، حديث شماره: ١٧. شعيب الأرناؤوط گفته:

اسناد اين روايت بنا بر شرط شيخين صحيح است.

٢- ترجمه‌ی آیه: «اگر عذابشان کنی، بندگان تو هستند؛ و اگر آنها را ببخشی، به راستی که تو توانای حکیمی».

٣- همان: ج ٣ / ص ٢٤١، المائدة.

رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ ۞ لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٧﴾﴾ [الأنعام: ۱۲۲-۱۲۷].

خدای ﷻ در سوره انعام سه آیت نازل فرمود متضمن فضیلت سه فرقه از مهاجرین اولین، فرقه اولی جماعه اذکیاء صحابه که در اول مبعث آنحضرت ﷺ ایمان آوردند و به شهادت علوم اجمالیه که در صدور ایشان موجود بود تصدیق نمودند و از آن جماعه است عثمان بن عفان و سردفتر ایشان صدیق اکبر است که ترک عبادت اصنام و اثبات توحید و اجتناب از زنا و نفرت از خمر و سائر قبائح در جبلت او مفطور بود و خوابهای بسیاری که دلالت بر رسالت آنحضرت ﷺ می نمود دیده لاجرم به مجرد دعوت ایمان آورد و محتاج به تکرار دعوت یا اظهار معجزات با انواع مخاصمات نشد خدای تعالی تعریض به حال ایشان بلکه به حال سر دفتر ایشان می فرماید و مقابله می نهد در میان ایشان و در میان جماعه از کفار که در طرف مقابل ایشان افتاده اند مانند مقابله نور با ظلمت و روز با شب قال الله تعالی: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾

فرقه ثانیه جماعه که عمری در کفر و عداوت آنحضرت ﷺ بسر بردند و زمان درازی در موت معنوی که عبارت از انکار پیغامبر است ﷺ بعد بعثت او گرفتار بودند باز توفیق الهی

۱- ترجمه ای آیات مبارکه: «آیا (دل) مرده ای که زنده اش کردیم و نوری فراوریش قرار دادیم که در پرتوش در میان مردم راه می رود، مانند کسی است که در تاریکی ها به سر می برد و نمی تواند از آن بیرون رود؟ این چنین کردار کافران در نظرشان آراسته شد. و بدین سان در هر آبادی و شهری سران گنهکارش را گماشتیم تا در آن نیرنگ نمایند و بی آنکه درک کنند، تنها به ضرر خودشان مکر می ورزند. و چون نشانه ای برایشان بیاید، می گویند: «تنها در صورتی ایمان می آوریم که آنچه به پیامبران الهی داده شده، به ما داده شود». الله خود می داند رسالتش را به چه کسی بدهد. به زودی گنهکاران نزد الله خوار می شوند و به سبب مکرشان عذاب سختی به آنان می رسد. الله اراده ی هدایت هر که را نماید، سینه اش را برای پذیرش اسلام می گشاید؛ و اراده ی گمراهی هر که را نماید، سینه اش را به شدت تنگ می کند که گویی به آسمان بالا می رود. بدین سان الله، پلیدی را بر کسانی قرار می دهد که ایمان نمی آورند. این، راه مستقیم پروردگار توست. ما آیات را برای کسانی که پند می گیرند، بیان کرده ایم. برای آنان نزد پروردگارشان، سرای سلامتی - بهشت - فراهم شده و به سبب اعمالی که انجام می دادند، الله یاور و کارسازشان است.»

دستگیری ایشان نمودند و ایشانرا حیات معنوی عطا فرمود و عمدهء زمره مسلمانان ساخت مثل حمزة ابن عبدالمطلب و عمر بن الخطاب و سر دفتر ایشان عمر بن الخطاب است خدای تعالی به حال ایشان تعریض میفرماید بلکه به حال سر دفتر ایشان، و مقابله می‌نهد در میان ایشان و در میان مصرین که بر کفر بودند و بر کفر گذشتند مانند ابوجهل و اضراب او، فرقه ثالثه ضعیفای مسلمین از موالی قریش و امثال ایشان که رؤسای قریش را از مجالست ایشان استنکاف تمام بود و در باب ایشان نازل شد ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ﴾ باید دانست که حقیقت تعریض تمام نمی‌شود تا آنکه قرائن بسیاری قالیه و حالیه بر شخص واحد منطبق شود لا غیر در این صورت از عام یا مطلق پی به آن خاص توان برد.

پس اول قرینه آن است که سورة انعام دفعهٔ نازل شد در مکه به اجماع مفسرین قریب به اسلام حضرت عمرؓ، و صدیق اکبرؓ پیش از آن به مدت دراز مسلمان شده بود پس لفظ ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا﴾ ﴿مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾ متناول نیست متأخرین مهاجرین را و نه انصار را و نه من تبعهم باحسان را، همان پنجاه شست کس که در وقت نزول آیات مسلمان بودند مراد توانند شد لا غیر.

و ثانیاً: آنکه ﴿مَنْ كَانَ مَيِّتًا﴾ دلالت می‌کند بر آنکه زمانی دراز از بعثت پیغامبر گذشته باشد و آن عزیز مشار الیه ایمان نیاورد بعد از آن ایمان آورد و قدم راسخ زد در اسلام و وی شکیمتی و قوتی داشته است تا او را در اکابر مجرمیه‌ها توان سنجید ﴿مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾ بر وجه اتم در آن صورت متحقق تواند بود که شخص از ته دل خود به غیر تکرار دعوت و به غیر مخاصمت ایمان آورده باشد و شکوک و شبهات ﴿لَنْ تُؤْمِنَ حَتَّى تُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولُ اللَّهِ﴾ [الأنعام: ۱۲۴]. و امثال آن گرد خاطر او نه گردد و سر شرائع به اکمل و جوه از خود بخود بفهمد به این قرینه تقلیل شرکاء لازم آمد.

ثالثاً: خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ و این دلالت بر آن می‌کند که هم مهتدی است و هم هادی و به سبب او نفع عظیم به مسلمانان عائد شود و آن منحصر است از این فریق در ذات عمر بن الخطابؓ، کما لا یخفی.

۱- ترجمه‌ی آیه: «تنها در صورتی ایمان می‌آوریم که آنچه به پیامبران الهی داده شده، به ما داده شود».

رابعاً: عدیل می‌سازد این مرد مشار الیه را به اکابر مجرمیه‌ها «وقد قال النبی ﷺ لأبي جهل حين قتل: مات اليوم فرعون هذه الأمة»^۱.

و آنحضرت ﷺ دعاء کرده بودند که: «اللَّهُمَّ أَيْدِي بَاحِبِ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَوْ عُمَرَ بْنَ هِشَامٍ»^۲. پس دعاء آنجناب در حق عمر بن الخطاب مستجاب شد چون این همه قرائن جمع آمد ذهن سبقت نمود به شیخین عليه‌السلام در اول نظر.

باز باید دانست که خدای تعالی یکی را به شرح صدر للاسلام که حقیقت صدیقیت است می‌ستاید و دیگری را به حیات معنوی و نوری که در میان مردمان اثر آن افتد که حقیقت خلافت خاصه و حقیقت محدثیت است وصف می‌کند باز ایشان را جمیعاً وعده دارالسلام می‌دهد و صراط مستقیم برای ایشان اثبات می‌فرماید: وهو وليهم می‌گوید و ناهیک به من الشرف، و اینها صفات خلافت خاصه است.

و فرقه سوم را می‌ستاید و می‌گوید: ﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشيِّ﴾ بعد از آن تنصیص می‌فرماید بر اخلاص ایشان که ﴿يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ و وعده مغفرت می‌دهد، کدام فضیلت بهتر از این فضائل خواهد بود؟.

«عن عمر بن الخطاب قال: الْأَنْعَامُ مِنْ تَوَاجِبِ الْقُرْآنِ»^۳. وفي رواية: الْأَنْعَامُ مِنْ نَجَائِبِ الْقُرْآنِ أَوْ نَوَاجِبِهِ»^۱، أي: أفاضل سورة، جمع نجبية، والنواجب هي عتاقه.

۱- شاه ولی الله رحمته‌الله این روایت را بالمعنی آورده: الفاظ حدیث چنین است که چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ابو جهل را در صحنه‌ی جنگ کشته دیدند، فرمودند: «هَذَا كَانَ فِرْعَوْنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ». مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۳۶۰، کتاب المغازی، غَزْوَةُ بَدْرِ الْكُبْرَى وَمَتَى كَانَتْ وَأَمْرُهَا، روایت شماره: ۳۶۶۹۷.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۵۷۴، كِتَابُ مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، ذَكَرُ الْأَرْقَمِ بْنِ أَبِي الْأَرْقَمِ الْمَخْزُومِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، روایت شماره: ۶۱۲۹. حافظ ذهبی از تصحیح و یا عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است.

۳- سنن الدارمی: ج ۴/ ص ۲۱۴۱، ومن کتاب فضائل القرآن، بَابُ: فَصَائِلِ الْأَنْعَامِ وَالسُّورِ، حدیث شماره: ۳۴۴۴.

وأخرج الترمذي «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾ [الأنعام: ٦٥]، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَمَّا إِنَّهَا كَائِنَةٌ وَلَمْ يَأْتِ تَأْوِيلُهَا بَعْدُ»^٢.

فقیر گوید: یعنی ﴿يُذِيقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ در قتال مسلمین وارد شده و آن بودنی است بعد انقضای خمس و ثلاثین، و در حدیث متواتر ظاهر شد که عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم به دعای آنحضرت ﷺ مرتفع شد ﴿وَيُذِيقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ باقی است. قوله: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ...﴾ أخرج مسلم «عَنْ سَعْدِ قَالَ كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سِتَّةَ نَفَرٍ فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ لِلنَّبِيِّ ﷺ اطْرُدْ هَؤُلَاءِ لَا يَجْتَرِئُونَ عَلَيْنَا. قَالَ وَكُنْتُ أَنَا وَابْنُ مَسْعُودٍ وَرَجُلٌ مِّنْ هَذِيلٍ وَبِلَالٌ وَرَجُلَانِ لَسْتُ أَسْمِيَهُمَا فَوَقَعَ فِي نَفْسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقَعَ فَحَدَّثَ نَفْسَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾^٣ [الأنعام: ٥٢]»^٤.

«عن أبي بكر الصديق أنه سئل عن هذه الآية: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ...﴾ [الأنعام: ٨٢]. قال: ما تقولون؟ قالوا: لم يظلموا، قال: حملتم الأمر على أشده. بظلم: بشرك، ألم تسمع إلى قول الله: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ١٣]»^٥.

۱- إيجاز البيان عن معاني القرآن: ج ۱ / ص ۳۱۸، تأليف: محمود بن أبي الحسن نيسابوري (متوفى: حدود ۵۵۰ هـ)، تحقيق: دكتور حنيف بن حسن القاسمي، الناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۵ هـ.

۲- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۲۶۲، ابواب تفسیر القرآن، باب: ومن سورة الأنعام، حدیث شماره: ۳۰۶۶. ترمذی گفته: این حدیث غریب است، و علامه آلبنی نگاشته: اسناد آن ضعیف می باشد.

۳- ترجمه‌ی آیه: «و کسانی را که صبح و شام پروردگارشان را می خوانند و خشنودی او را می خواهند، از خود دور مکن».

۴- صحیح مسلم: ج ۴ / ص ۱۸۷۸، کتاب الفضائل، باب فی فضل سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه، حدیث شماره: ۲۴۱۳.

۵- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۳ / ص ۳۰۸.

«وعن عمر بن الخطاب ﴿وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾^۱ [الأنعام: ۸۲] قال بشرک»^۲.
 «عن عكرمة قال: لما تزوج عمر أم كلثوم بنت علي^۳ اجتمع أصحابه فبركوا له ودعوا له، فقال: تزوجتها ومالي حاجة إلى النساء ولكني سمعت رسول الله ﷺ يقول: إن كل نسب وسبب ينقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي، فأحببت أن يكون بيني وبين رسول الله ﷺ سبب»^۴.

«عن ابن عباس في قوله: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۲]، قال: كان كافرا ضالا فهديناه وجعلنا له نوراً، هو القرآن، ﴿كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ﴾ في الكفر والضلالة»^۵.

«وعن زيد بن أسلم في قوله: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ﴾ في النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ» قال: نزلت في عمر بن الخطاب وأبي جهل ابن هشام كانا

۱- ترجمه‌ی آیه: «و ایمانشان را به شرک نیامیختند».

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۳/ ص ۳۰۸. این قول با اسناد دیگری از رسول الله (به طور مثال: تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ۴/ ص ۱۳۳۳، روایت شماره: ۷۵۴۳) و ابوبکر صدیق (تفسیر طبری: ج ۹/ ص ۳۷۲) و دیگر صحابه و تابعین (تفسیر طبری: ج ۹/ ص ۳۷۶) نیز روایت شده است.

۳- ام کلثوم دختر علی ؑ زوجه‌ی فاروق اعظم بوده است، برای تفصیل این ازدواج نگا: صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۳۳، کتاب الجهاد والسير، بَابُ حَمْلِ النِّسَاءِ الْقَرَبِ إِلَى النَّاسِ فِي الْعَزْوِ، حدیث شماره: ۲۸۸۱، و تاریخ طبری: ج ۴/ ص ۱۹۹، ذکر اَسْمَاءِ وَلَدِهِ وَنِسَائِهِ، و الکافی، کلینی: ج ۱/ ص ۳۴۶، منشورات الفجر، بیروت - لبنان.

۴- مصنف عبد الرزاق: ج ۶/ ص ۱۶۳، کتاب النکاح، بَابُ نِكَاحِ الصَّغِيرَيْنِ، روایت شماره: ۱۰۳۵۴.

۵- شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة: ج ۳/ ص ۶۰۴، روایت شماره: ۹۶۲. الفاظ وارده در این متن از الدر المنثور است؛ نگا: الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۳/ ص ۳۵۲، ابن جریر طبری (تفسیر طبری: ج ۱۲/ ص ۹۰) این روایت را به مجاهد (شاگرد ابن عباس) نسبت داده که احتمال می‌رود وی از ابن عباس شنیده باشد.

ميتين في ضلالتهما فأحيا الله عمر بالإسلام وأعزه وأقرّ أبا جهل في ضلالتة وموته، وذلك أن رسول الله ﷺ دعا فقال: اللَّهُمَّ أعز الإسلام بأبي جهل بن هشام أو بعمر بن الخطاب»^١.

فقير گوید: این آیت تعریض است به حال عمر بن الخطاب و أبوجهل نزدیک جمهور مفسرین، «عن ابن مسعود قال: إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ فَوَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ ﷺ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَاصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ فَأَبْتَعَتْهُ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ بَعْدَ قَلْبِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَوَجَدَ قُلُوبَ أَصْحَابِهِ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَجَعَلَهُمْ وَرَاءَ نَبِيِّهِ يُقَاتِلُونَ عَلَى دِينِهِ فَمَا رَأَى الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ وَمَا رَأَوْا سَيِّئًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ سَيِّئٌ»^٢.

«عن أبي الصلت الثقفی أن عمر بن الخطاب قرأ هذه الآية: ﴿وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يُوَلِّهِ مَا يَشَاءُ﴾ صَدْرُهُ صَيِّقًا حَرَجًا» [الأنعام: ١٢٥] بنصب الرءاء، وقرأها بعض من عنده من أصحاب رسول الله ﷺ حرجا بالخفض، فقال عمر: ابغوني رجلا من كنانة واجعلوه راعيا فأتوا به، فقال له عمر: يا فتى ما الحرجة فيكم، قال: الحرجة فينا الشجرة التي تكون بين الأشجار التي لا تصل إليها راعية ولا وحشية ولا شيء، فقال عمر: كذلك قلب المنافق، لا يصل إليه شيء من الخير»^٣.

«وعن علي بن أبي طالب قال: لما أمر الله نبيه ﷺ أن يعرض نفسه على قبائل العرب خرج إلى منى وأنا معه وأبو بكر، وكان أبو بكر رجلا نسابة فوقف على منازلهم ومضاربهم بمنى فسلم عليهم وردوا السلام وكان في القوم مفروق بن عمر وهاني بن قبيصة والمثنى بن حارثة والنعمان بن شريك وكان أقرب القوم إلى أبي بكر مفروق قد غلب عليهم بيانا ولسانا فالتفت إلى رسول الله ﷺ فجلس وقام أبو بكر يظله بثوبه فقال

١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٣/ ص ٣٥٢.

٢- مسند امام احمد: ج ٦/ ص ٨٤، مسند المكثرين من الصحابة، مسند عبد الله بن مسعود رضي الله تعالى عنه، حديث شماره: ٣٦٠٠، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث حسن است.

٣- الكشف والبيان عن تفسير القرآن، الثعلبی: ج ٤/ ص ١٨٨. و الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٣/ ص ٣٥٦.

النبي ﷺ: أدعوكم إلى شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأني رسول الله ولا تؤذوني وتضربوني وتمنعوني حتى أؤدي عن الله الذي أمرني به فإن قريشا قد تظاهرت على أمر الله وكذبت رسوله وأعانت الباطل على الحق والله هو الغني الحميد، قال له: وإلى ما تدعوني أيضاً يا أبا قريش، فتلا رسول الله ﷺ: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَنًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَقِي نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرُبُوا أَلْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنٌ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَُمْ وَصَلَكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانِ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكَُمْ وَصَلَكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٢﴾ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكَُمْ وَصَلَكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾﴾ [الأنعام: ١٥١-١٥٣]. قال له مفروق: إلى ما تدعوني أيضاً يا أبا قريش فوالله ما هذا من كلام أهل الأرض ولو كان من كلامهم فعرفناه، فتلا رسول الله ﷺ: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...﴾ [النحل: ٩٠]. فقال له مفروق: دعوت والله يا قريشي

۱- ترجمه‌ی آیات مبارکه: «بگو: بیاپید آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده، برایتان بیان کنم؛ اینکه چیزی را با او شریک قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندانان را از ترس فقر نکشید؛ ما، شما و آنان را روزی می‌دهیم و به کارهای زشت اعم از آشکار و پنهانش نزدیک نشوید و کسی را که الله، کشتنش را حرام نموده، جز به حق نکشید. اینها، همان احکامی است که (پروردگار)، شما را به آن سفارش نموده تا خردتان را بکار بندید. به مال یتیم جز به بهترین شکل نزدیک نشوید تا آنکه به سن تشخیص برسد و پیمانه و وزن را به عدالت و به طور کامل ادا کنید. الله، هیچکس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌دهد و چون (برای داوری) سخن گفتید، عدالت را رعایت نمایید؛ حتی اگر (در مورد) خویشاوند(تان) باشد و به پیمان الهی وفا کنید. اینها همان احکامی است که (الله) شما را بدان سفارش می‌کند تا پند بگیرید. و (به شما خبر داده) که این، راه راست من است؛ پس از آن پیروی نمایید و از راه‌های دیگر پیروی نکنید که در این صورت از راه راست منحرف می‌شوید. اینها همان اموری است که پروردگار شما را بدان سفارش می‌کند تا تقوا پیشه سازید».

في مكارم الأخلاق ومحاسن الأعمال ولقد أفك قوم كذبوك وظاهروا عليك. وقال هاني بن قبيصة: قد سمعت مقالتك واستحسننت قولك يا أخا قريش واعجبني ما تكلمت به، ثم قال لهم رسول الله ﷺ: لن تلبثوا إلا يسيرا حتى يمنحكم الله ببلادهم وأولادهم، يعني أرض فارس وأنهار كسرى ويعرسكم بناتهم تسبحون الله وتقصدونه، قال له النعمان بن شريك: اللهم وأني ذلك لك يا أخا قريش، فتلا له رسول الله ﷺ: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ۝﴾^١ [الأحزاب: ٤٥-٤٦]. ثم نهض رسول الله ﷺ قابضا على يد أبي بكر^٢.

«عن ابن عباس قال خطبنا عمر فقال: أيها الناس سيكون قوم من هذه الأمة يكذبون بالرجم ويكذبون بالدجال ويكذبون بطلوع الشمس من مغربها ويكذبون بعذاب القبر ويكذبون بالشفاعة ويكذبون بقوم يخرجون من النار بعد ما امتحشوا»^٤.

آیات سوره اعراف:

قال الله تعالى: ﴿وَأَكْثَبُ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَدَايَ أُصِيبُ بِهِ مِنْ أَشَاءِ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ۝ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ

١- ترجمه‌ی آیه: «ای پیامبر! به‌راستی ما، تو را گواه و مؤده‌رسان و هشداردهنده و (نیز) به حکم الله دعوت‌گری به‌سوی او و (مانند) چراغی روشن فرستادیم».

٢- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ٣/ ص ٣٨٢-٣٨٣.

٣- بعد ما امتحشوا: بعد از این که سوخته اند. و محش سوختن جلد و آشکار شدن استخوان است.

٤- مسند امام احمد: ج ١/ ص ٢٩٦، حدیث شماره: ١٥٦، شعب الأرنؤوط گفته: إسناد ابن حدیث ضعیف

است به دلیل این که علی بن زید - همان ابن جدعان - ضعیف بوده، و یوسف بن مهران لین است. و نگا: مصنف عبد الرزاق صنعانی: ج ٧/ ص ٣٣٠، کتاب الطلاق، بَابُ الرَّجْمِ، وَالْإِحْصَانِ، روایت شماره:

الْحَبَشِيَّتِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾ [الأعراف: ١٥٦-١٥٧].

مضمون این آیات آنست که حضرت موسی (علیه السلام) به درگاه مجیب الدعوات مناجات نمود که ﴿وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ﴾ خداوندا بنویس یعنی مقدر کن و در ملکوت قضای ثبوت حسنه نازل گردان و صورت مثالیه ثبوت حسنه در دنیا و آخرت برای امت من مخلوق فرما از جناب رب الارباب خطابش در رسید که یهود را یک حال نخواهد بود ﴿عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾

از ایشان جمعی باشند که عقوبت دنیا بدیشان رسد که قال ﷺ: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ﴾ [الإسراء: ٤].

و جمعی باشند که رحمت الهی بایشان رسد كما قال عز من قائل: ﴿أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَءَاتَاكُمْ مِمَّا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ﴾ [المائدة: ٢٠].

﴿فَسَاكُتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾ خواهم نوشت حسنه دنیا و آخرت را در زمان آینده برای جمعی که صفت ایشان اینست که متقیان باشند و ادای زکوة می نمایند و به آیات ما ایمان می آرند. از اینجا مفهوم گشت که در زمان آینده امتی پیدا خواهد شد متصف به این صفات

۱- ترجمه‌ی آیات مبارکه: «در دنیا و آخرت برایمان نیکی مقدر بفرما. ما به سوی تو هدایت یافته‌ایم. فرمود: عذابم را به هر که بخواهم، می‌رسانم و رحمتم همه چیز را در بر گرفته است. آن را برای کسانی مقدر می‌کنم که تقوا پیشه نمایند و زکات دهند و به آیاتمان ایمان بیاورند. آنان که از پیامبر درس نخوانده‌ای که نامش را در تورات و انجیل می‌بینند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که به سوی نیکی فرا می‌خواند و از بدی باز می‌دارد و نعمت‌های پاک را برایشان حلال می‌گرداند و ناپاکی را بر آنان حرام می‌نماید و تکالیف سنگین و قید و بندهایی را که بر عهده‌ی آنان بود، از آنان رفع می‌کند. پس کسانی که به او ایمان بیاورند و او را گرمی بدارند و یاریش کنند و از نوری که بر او نازل شده، پیروی نمایند؛ چنین کسانی رستگارند».

۲- ترجمه‌ی آیه: «نعمت الهی را بر خودتان به یاد آورید، آنگاه که در میانتان پیامبرانی برانگیخت و شما را فرمانروا نمود و چیزهایی به شما بخشید که به هیچیک از جهانیان نداده بود».

و خدای تعالی حسنه دنیا که عبارت از فتح و نصرت است و اتساع ارزاق و آنکه ریاست عالم میان ایشان باشد و دیگران همه باج ده و خراج گزار ایشان یا اسیر و بنده در دست ایشان باشند، و حسنه آخرت که عبارت از مغفرت است و نجات و رفع درجات هر دو ایشان را بخشد. باز خدای تعالی ارشاد میفرماید که امت موعوده تابعان نبی امی اند آن موعود بر ایشان راست آمد و آن حسنه دنیا و آخرت برای ایشان نوشتیم یعنی در ملکوت قضای آن مصمم نمودیم آنکه پیروی نبی امی ﷺ می کنند ایمان آوردند به او و تقویت دادند او را و یاری نمودند و پیروی نوری که همراه او نازل شد یعنی پیروی قرآن کردند ایشان اند رستگار، وصف نبی امی آنست که می یابند نعت او در تورات و انجیل. یهود در تورات خواندند و نصاری در انجیل و بر سائر امم نیز حجت ثابت شد از جهت ظهور معجزات موسی و عیسی ﷺ و ثبوت نبوت ایشان و شهرت آن پس چون در دنیا نعت آنحضرت ﷺ در کتب الهیه موجود است و انبیاء ثابت الصدق به آن خبر دادند حجت بر کافه ناس متحقق گشت اگر آن را معترف نشوند عندالله معذور نباشند، و این نعت آنست که می فرماید به کار پسندیده و نهی می کند از ناپسندیده و حلال می گرداند برای ایشان چیزهای پاکیزه را و از سر ایشان فرو می آرد بار گران ایشان را و طوق گردنها را که سابق بر ایشان بود یعنی شرائع شاقه نسخ می فرماید و به ملت حنیفیه سهله سمحه ارشاد می کند و نبوت که به این صفت باشد کمال رحمت الهی است و تمام رافت او. در این آیات خدای تعالی یاران پیغمبر را منطوقاً اثبات فلاح می فرماید و مفهوماً حسنه دنیا و آخرت را ثابت می کند و شک نیست که خلفاء ایمان آوردند و تقویت نمودند چه در ایام حیات آنحضرت ﷺ و چه بعد وفات او پس به این فضل که بالاتر از آن فضلی متصور نیست متصف باشند وهو المقصود.

«وعن عمر بن الخطاب قال: أُعْطِيتُ نَاقَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَ مِنْ دُسْلَهَا، أَوْ قَالَ: مِنْ ضِئْضِئِهَا، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «دَعَهَا حَتَّى تَجِيءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هِيَ وَأَوْلَادُهَا جَمِيعًا فِي مِيزَانِكَ»^۱.

۱- المعجم الأوسط، طبرانی: ج ۲/ ص ۷۰، روایت شماره: ۱۲۸۱، و گفته: این حدیث را به جز «مؤمل»

کسی دیگری از شعبه روایت نکرده است.

«عَنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: رَأَيْتُ عُثْمَانَ عَلَى الْمِنْبَرِ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فِي هَذِهِ السَّرَائِرِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا عَمِلَ أَحَدٌ عَمَلًا قَطُّ سِرًّا إِلَّا أَلْبَسَهُ اللَّهُ رِدَاءَهُ عَلَانِيَةً إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَرِيَاشًا - وَلَمْ يَقُلْ وَرِيَاشًا - وَلِبَاسُ الْتَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾ [الأعراف: ٢٦]»^١.

«عَنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: دَخَلَ عُمَرُ عَلَى ابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ وَإِذَا عِنْدَهُمْ لَحْمٌ فَقَالَ: «مَا هَذَا اللَّحْمُ؟» فَقَالَ: «اشْتَهَيْتُهُ» قَالَ: «أَوْ كَلَّمَا اشْتَهَيْتَ شَيْئًا أَكَلْتَهُ؟ كَفَى بِالْمَرْءِ سَرَفًا أَنْ يَأْكُلَ كُلَّ كَلَّمَا اشْتَهَاهُ»^٢.

«وعمر بن الخطاب قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالْبُطْنَةَ فِي الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَإِنَّهَا مَفْسَدَةٌ لِلْجَسَدِ مَوْرَثَةٌ لِلْسَّقَمِ وَمَكْسَلَةٌ عَنِ الصَّلَاةِ وَعَلَيْكُمْ بِالْقَصْدِ فِيهِمَا فَإِنَّهُ أَصْلَحُ لِلْجَسَدِ وَأَبْعَدُ مِنَ السَّرَفِ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لِيُبْغِضَ الْحَبْرَ السَّمِينَ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَنْ يَهْلِكَ حَتَّى يُؤْثِرَ شَهْوَتَهُ عَلَى دِينِهِ»^٣.

«وعن سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، قَالَ: لَمَّا طُعِنَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ كَعْبٌ: «لَوْ دَعَى اللَّهُ عُمَرَ لِأَخَرٍ فِي أَجَلِهِ»: ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [الأعراف: ٣٤]. فقال كعب: وقد قال الله: ﴿وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ﴾ [فاطر: ١١]. فإن الله يؤخر ما يشاء وينقص فإذا جاء أجله فلا يستأخرون ساعة ولا

١- تفسير طبري: ج ١٠ / ص ١٢٧، و تفسير ابن ابى حاتم: ج ٥ / ص ١٤٥٨، رواية شماره: ٨٣٣٨، حافظ ابن كثير گفته: اين حديث ضعيف است. تفسير ابن كثير: ج ٣ / ص ٤٠١.

٢- الزهد: ج ١ / ص ١٠٢، زُهْدُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، رواية شماره: ٦٥١، تأليف: امام أحمد بن محمد بن حنبل شيباني (متوفى: ٢٤١ هـ)، به حواشی: محمد عبد السلام شاهين، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ١٤٢٠ هـ / ١٩٩٩ م.

٣- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٣ / ص ٤٤٤.

٤- ترجمه ي آيه: «و چون اجلشان فرا رسد، نه لحظه ای تأخير می کنند و نه لحظه ای پيش می افتند».

٥- ترجمه ي آيه: «و عمر هيچ سال خورده ای طولانی نمی شود و يا عمرش کاهش نمی يابد، مگر آنکه در کتابی ثبت است».

يَسْتَقْدَمُونَ»^۱.

«عن أبي مليكة قال: لما طعن عمر رضي الله عنه جاء كعب فجعل يبكي بالباب ويقول: والله لو أن أمير المؤمنين يقسم على الله أن يؤخر لأخره، فدخل ابن عباس فقال: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا كَعْبٌ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا قَالَ: إِذَا - وَاللَّهِ - لَا أَسْأَلُهُ»^۲.

«عن سالم بن عبد الله وابان ابن عثمان وزيد بن حسن ان عثمان بن عفان أتى برجل قد فجر بغلام من قريش فَقَالَ عُثْمَانُ: وَيَحْكُمُ أَيْنَ الشُّهُودُ أَحْصَنَ؟ قَالُوا: قَدْ تَزَوَّجَ بِامْرَأَةٍ وَلَمْ يَدْخُلْ بِهَا بَعْدُ، فَقَالَ عَلِيٌّ لِعُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: لَوْ دَخَلَ بِهَا لَحَلَ عَلَيْهِ الرَّجْمُ فَأَمَّا إِذْ لَمْ يَدْخُلْ بِأَهْلِهِ فَاجْلِدْهُ الْحَدَّ، فَقَالَ أَبُو أَيُّوبَ: أَشْهَدُ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ الَّذِي ذَكَرَ أَبُو الْحَسَنِ، فَأَمَرَ بِهِ عُثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَجَلَدَ مِئَةً»^۳.

«عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبِّ مَا لِمَنْ عَزَى الشَّكْلُ قَالَ: أَظْلَهُ بَظْلِي يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا لِي»^۴.

«عن خالد الربيعي قال: قرأت في كتاب الله المنزل أن عُثْمَانَ بن عَفَّانَ رَافِعَ يَدَيْهِ إِلَى اللَّهِ يَقُولُ: يَا رَبِّ قَتَلَنِي عِبَادُكَ الْمُؤْمِنُونَ»^۵.

۱- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۳/ ص ۴۴۸. و نكا: جامع معمر بن راشد: ج ۱۱/ ص ۲۲۴، روایت شماره: ۲۰۳۸۶.

۲- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۳/ ص ۴۴۹.

۳- المعجم الكبير، طبرانی: ج ۴/ ص ۱۳۲، سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، روایت شماره: ۳۸۹۷.

۴- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۳/ ص ۵۴۰.

۵- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۳/ ص ۵۵۹ و آن را به کتاب «الزهد» امام احمد نسبت داده، با مراجعه به کتاب مذکور روایت را چنین یافتیم: ... خَالِدُ الرَّبَّيعِيِّ قَالَ: إِنِّي أَجِدُ فِي الْكُتُبِ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُ: «رَبِّي أَسْلَمَنِي قَتَلَنِي عِبَادُكَ الْمُؤْمِنُونَ». الزهد: ج ۱/ ص ۱۰۶، روایت شماره: ۶۸۳، تألیف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (متوفی: ۲۴۱ هـ)، با حواشی: محمد عبد السلام شاهین، ناشر: دار الكتب العلمية، بیروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۰ هـ/ ۱۹۹۹ م.

«عَنْ مُسْلِمٍ بْنِ يَسَارٍ الْجُهَنِيِّ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ﴾ [الأعراف: ١٧٢]. فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ عَنْهَا قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ﷻ خَلَقَ آدَمَ ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهُ بِيَمِينِهِ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً فَقَالَ خَلَقْتُ هَؤُلَاءِ لِلْجَنَّةِ وَبِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَعْمَلُونَ ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهُ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً فَقَالَ خَلَقْتُ هَؤُلَاءِ لِلنَّارِ وَبِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ يَعْمَلُونَ. فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَفِيمَ الْعَمَلِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ ﷻ إِذَا خَلَقَ الْعَبْدَ لِلْجَنَّةِ اسْتَعْمَلَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَمُوتَ عَلَى عَمَلٍ مِنْ أَعْمَالِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيُدْخِلُهُ بِهِ الْجَنَّةَ وَإِذَا خَلَقَ الْعَبْدَ لِلنَّارِ اسْتَعْمَلَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّى يَمُوتَ عَلَى عَمَلٍ مِنْ أَعْمَالِ أَهْلِ النَّارِ فَيُدْخِلُهُ بِهِ النَّارَ»^١.

«عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّهُ خَطَبَ بِالْجَابِيَةِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يُضِلِّ فَلَا هَادِيَ لَهُ فَقَالَ لَهُ قَسٌّ وَهُوَ جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ كَلِمَةً بِالْفَارِسِيَّةِ بَرَكَتُ بَرَكَتُ، وَنَقَضَ ثَوْبَهُ عَنْ صَدْرِهِ، فَعَادَ عُمَرُ، فَخَطَبَ فَقَالَ الْقَسُّ: مِثْلُ ذَلِكَ، حَتَّى كَانَ فِي الثَّالِثَةِ، وَمُتَرَجِّمٌ يُتَرَجِّمُ لِعُمَرَ مَا يَقُولُ بِالْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ عُمَرُ: مَا يَقُولُ؟ قَالَ: يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ لَا يَضِلُّ أَحَدًا، فَقَالَ عُمَرُ كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ بَلِ اللَّهُ خَلَقَكَ وَهُوَ يُدْخِلُكَ النَّارَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَلَوْلَا وَلْتُ عَقْدٍ لَصَرَبْتُ عُنُقَكَ، قَالَ فَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَمَا يَخْتَلِفُونَ فِي الْقَدْرِ»^٢.

وأخرج البخاري «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه قَالَ قَدِمَ عُيَيْنَةُ بْنُ حِصْنٍ بْنِ حُذَيْفَةَ فَنَزَلَ عَلَى ابْنِ أَخِيهِ الْحُرِّ بْنِ قَيْسٍ، وَكَانَ مِنَ النَّفَرِ الَّذِينَ يُدْنِيهِمْ عُمَرُ، وَكَانَ الْقُرَاءُ أَصْحَابَ مَجَالِسٍ عُمَرَ وَمُشَاوَرَتِهِ كَهُولًا كَانُوا أَوْ شُبَّانًا. فَقَالَ عُيَيْنَةُ لِابْنِ أَخِيهِ يَا ابْنَ أَخِي، لَكَ وَجْهٌ عِنْدَ هَذَا الْأَمِيرِ فَاسْتَأْذِنْ لِي عَلَيْهِ. قَالَ سَأَسْتَأْذِنُ لَكَ عَلَيْهِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَاسْتَأْذَنْ الْحُرُّ لِعُيَيْنَةَ فَأَذِنَ لَهُ عُمَرُ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ هِيَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، فَوَاللَّهِ مَا تُعْطِينَا الْجَزَلَ، وَلَا تَحْكُمُ بَيْنَنَا

١- سنن أبي داود: ج ٤/ ص ٢٢٦، كتاب السنة، باب في القدر، حديث شماره: ٤٧٠٣، علامه ألبانى گفته:

ابن حديث -بجز جمله ی مسح ظهر- صحیح می باشد.

٢- تفسیر القرآن العظيم، ابن أبي حاتم: ج ٥/ ص ١٦٢٥، قَوْلُهُ تَعَالَى: مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ، روایت

بِالْعَدْلِ. فَعَصَبَ عَمْرٌو حَتَّى هَمَّ بِهِ، فَقَالَ لَهُ الْحُرُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^۱ [الأعراف: ۱۹۹]. وَإِنَّ هَذَا مِنَ الْجَاهِلِينَ. وَاللَّهُ مَا جَاوَزَهَا عَمْرٌو حِينَ تَلَاهَا عَلَيْهِ، وَكَانَ وَقَافًا عِنْدَ كِتَابِ اللَّهِ^۲.

آیات سوره انفال:

قال الله تعالى: ﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۳ وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۴ [الأنفال: ۲۵-۲۶].

فقیر گوید: مفسران در معنی این فتنه اختلاف دارند جمعی گویند این فتنه آنست که طائفه از مسلمانان مرتکب معاصی شوند و دیگران از نهی منکر توقف نمایند پس عذاب خدا همه را در گیرد، عاصیان به عصیان خود مأخوذ شوند و تارکان نهی از منکر به ترک نهی منکر معذب گردند و فیه بحث، زیرا که حینئذ هر یکی مأخوذ شد به ظلم خود از فعل یا کف. معنی صحیح آنست که این فتنه فتنه خلافت است و هی الفتنه التي توج كموج البحر چون مسلمین جنود مجنده شوند و هر یکی برای طلب خلافت بر خیزد افناء نفوس و نهب اموال و غلبه کفار که همیشه در انتهاز این فرصت میباشند به ظهور آید و این فتنه شاخها بر کشد که هر مسلمانی را رسد از اهل حضر و اهل بوادی چه حامل چه مشهور چه معتزل چه مختلط، خدای تعالی از همین قسم فتنه تهویل و تهدید می فرماید و عقب آن ارشاد

۱- ترجمه‌ی آیه: «عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.»

۲- صحیح بخاری: ج ۱۶ ص ۶۰، کتاب تفسیر القرآن، بَابُ {خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ} [الأعراف: ۱۹۹]، حدیث شماره: ۴۶۴۲.

۳- ترجمه‌ی آیات: «و از فتنه‌ای بترسید که تنها دامنگیر ستمکاران شما نمی‌شود و بدانید که مجازات الله، سخت و شدید است. و زمانی را به یاد آورید که شما در سرزمین (مکه) اندک و ناتوان (و زیر سلطه‌ی مشرکان) بودید و می‌ترسیدید مردم (مشرکان) شما را بربایند؛ آن‌گاه پروردگار، شما را (در مدینه) جا داد و شما را به یاری خود، نیرومند گردانید و از نعمت‌های پاک نصیبتان کرد تا سپاسگزاری نمایید.»

می‌کند ﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ یعنی شما مغلوب کفار بودید گرسنه و تشنه خدای تبارک و تعالی از آن حالت به حالت تأیید و نصر و اتساع رزق فرمود. شکر این نعمت آنست که کاری نکنید که موجب غلبه کفار شود و سبب بر هم خوردن مکاسب و ارزاق شما گردد و قال الله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلِيَّتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٧٢﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ﴿٧٣﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِن بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾﴾^۱ [الأنفال: ۷۲-۷۵].

فقیر گوید: خدای تعالی در این آیات فضیلت مهاجرین اولین بیان می‌فرماید در دنیا و آخرت و می‌گوید که مهاجرین اولین و انصار با هم اکفاء اند و ناصر یکدیگر چون یکی از ایشان به شدتی گرفتار آید بر دیگری لازم است قیام به نصرت او، و این معامله با مسلمین

۱- ترجمه‌ی آیات: «کسانی که ایمان آوردند، و هجرت نمودند و با مال‌ها و جان‌هایشان در راه الله جهاد کردند و آنان که مهاجران را پناه دادند و یاریشان نمودند، یاران و دوستان یکدیگرند. و کسانی که ایمان آورده و هجرت نکرده‌اند، برای شما از دوستی آنان هیچ بهره‌ای نیست، تا آنکه هجرت نمایند. و اگر از شما در مورد دین درخواست یاری کنند، آنان را یاری نمایید جز در برابر کسانی که با شما هم‌پیمان هستند. و الله به کردارتان بیناست. کافران، دوستان و یاران یکدیگرند. اگر فرمان دوستی با مؤمنان و دشمنی با کافران را اجرا نکنید، فتنه و فساد بزرگی در زمین پدید خواهد آمد. و آنان که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه الله جهاد کردند و کسانی که مهاجران را پناه دادند و یاریشان نمودند، به راستی مؤمنان واقعی هستند. و از آموزش و روزی نیک و فراوانی برخوردار خواهند شد. و کسانی که بعدا ایمان آوردند و هجرت کردند و همراه شما جهاد نمودند، از شما هستند. و به حکم الله، خویشان (در ارث بردن) به یکدیگر سزاوارترند. به راستی الله به همه چیز داناست.»

غیر مهاجرین لازم نیست الا چون میان ایشان و میان حربیان تائره حرب مرتفع شود اگر چه به سبب عداوت دنیاوی باشد آنجا لازم است نصرت ایشان، زیرا که کفار با هم رفیق یکدیگر اند اگر مسلمین به نصرت آنها قیام نمایند غلبه کفر لازم آید و مردمان از اسلام نکول کنند وذلک قوله: ﴿إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾.

بعد از آن فضیلت مهاجرین اولین و انصار بیان می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾ و کدام فضیلت بالاتر از این فضیلت تواند بود؟

بعد از آن مهاجرین متأخر الهجره را به ذیل ایشان در می‌آرد و متشبه به ایشان می‌گرداند قوله: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ﴾.

در اینجا اثبات وجوب تناصر می‌نماید به قرابت رحم و آن با آیات سابق منافات ندارد^۱، بر این توجیه در این آیات منسوخی نیست و این اصح توجیهات است نزدیک فقیر عفی عنه. «عن عمر بن الخطاب قال: لو وزن إيمان أبي بكرٍ بإيمان أهل الأرض لرجح إيمان أبي بكرٍ»^۲.

فقیر گوید: روز بدر موافقات عظیمه و فراسات صادقه از شیخین رحمهما الله ظاهر گردید. «ذكر موسى بن عقبة قصة بدر مفصلاً، فذكر من فراستهما أن رسول الله ﷺ قال أشيروا علينا في أمرنا وسيرنا، فقال أبو بكر: أنا أعلم الناس بمسافة الأرض أخبرنا عدي أن العير كانت تعادي كذا وكذا فكفأنا وإياهم فرسى رهان إلى بدر. ثم قال رسول الله ﷺ أشيروا عليّ، فقال عمر بن الخطاب أنها قریش وعزها والله ما دلت منذ عزت ولا آمنت منذ كفرت، والله لتقاتلنك فتأهب لذلك أهبة وأعدد له عدته، وذكر من فراسة أبي بكر الصديق فقال: لما طلع المشركون قال رسول الله ﷺ: اللَّهُمَّ هذه قریش قد جاءت بجُحلائها

۱- در ابتدای هجرت رسول خدا ﷺ بین مهاجرین و انصار مواخاة «برادری» برقرار نمودند که فلان مهاجر برادر فلان انصاری است. در ابتدای امر به سبب مواخاة مهاجرین و انصار از یکدیگر میراث نیز می‌بردند. اما شاه ولی الله صاحب این آیات را متعلق به میراث نمی‌داند، بلکه آیات را در باره نصرت و تعاون فیما بین مسلمانها تأویل می‌نماید.

۲- فضائل الصحابه، امام احمد: ج ۱ / ص ۴۱۸، فضائل أمیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضي الله عنه، ومن فضائل عمر بن الخطاب من حديث أبي بكر بن مالك، حديث شماره: ۶۵۳.

وفخرها تحارب وتكذب رسولك اللهم إني أسألك ما وعدتني، ورسول الله ﷺ ممسك ببعضد أبي بكر يقول: اللهم إني أسألك ما وعدتني، فقال أبو بكر: أبشر فوالذي نفسي بيده لينجزن الله ما وعدك، فاستنصر المسلمون واستغاثوه، فاستجاب الله لنبيه ﷺ وللمسلمين، ثم ذكر أنه عَجَّ المسلمون إلى الله يسألونه النصر حين رأوا القتال قد نشب ورفع رسول الله ﷺ يديه إلى الله يسأله النصر ويقول: اللهم إنْ ظهروا على هذه العصابة ظهر الشرك ولم يبق لك دين وأبو بكر يقول: يا رسول الله والذين نفسي بيده لينصرك الله وليبيضن وجهك، فأنزل الله من الملائكة جندا في أكناف العدو. فقال رسول الله ﷺ: قد أنزل الله نصره ونزلت الملائكة، أبشريا أبا بكر فإني قد رأيت جبرئيل معتجرا يقود فرسا بين السماء والأرض، فلما هبط إلى الأرض جلس عليها فتغيب علي ساعة ثم رأيت على شفتيه غباراً^٢.

«وعن علي قال نزل جبرئيل في ألف من الملائكة عن ميمنة النبي ﷺ وفيها أبو بكر ونزل مكائيل عن ميسرة النبي ﷺ وأنا في الميسرة»^٣.

«وعن عمر بن الخطاب في قوله تعالى: ﴿وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ﴾ [الأنفال: ١٦]. قال: لا تغرنكم هذه الآية فإنما كانت يوم بدر وأنا فئة لكل مسلم»^٤.

أخرج مسلم وأبو داود والترمذي «عن ابن عباس حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ لَمَّا كَانَ يَوْمُ بَدْرٍ قَالَ نَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أَصْحَابِهِ وَهُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ وَنِيفَ وَنَظَرَ إِلَى الْمُشْرِكِينَ فَإِذَا هُمْ أَلْفٌ وَزِيَادَةٌ فَاسْتَقْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْقِبْلَةَ ثُمَّ مَدَّ يَدَيْهِ وَعَلَيْهِ رِدَاؤُهُ وَإِزَارُهُ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَيْنَ مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ أَنْجِزْ مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ تُهْلِكَ هَذِهِ الْعِصَابَةَ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ فَلَا تُعْبَدُ

١- كه عمامه ای بر سرش بسته است.

٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٤ / ص ٢٤، با اندکی تغییر و تبدیل در الفاظ.

٣- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣ / ص ٧٢، کِتَابُ مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، «أَمَّا حَدِيثُ صَمْرَةَ وَأَبُو طَلْحَةَ»، روایت شماره: ٤٢٣١. حافظ ذهبی گفته: این حدیث منکر و عجیب است.

٤- تفسیر ابن ابی حاتم: ج ٥ / ص ١٦٧١، قَوْلُهُ تَعَالَى: وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ، روایت شماره: ٨٨٩٦.

فِي الْأَرْضِ أَبَدًا. قَالَ فَمَا زَالَ يَسْتَعِثُّ رَبَّهُ ﷻ وَيَدْعُوهُ حَتَّى سَقَطَ رِدَاؤُهُ فَأَتَاهُ أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ رِدَاءَهُ فَرَدَّاهُ ثُمَّ التَزَمَهُ مِنْ وَرَائِهِ ثُمَّ قَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ كَفَّاكَ مُنَاشِدَتَكَ رَبِّكَ فَإِنَّهُ سَيُنْجِزُ لَكَ مَا وَعَدَكَ وَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِآلِيفٍ مِّنَ الْأَمَلِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴿٩﴾﴾ [الأنفال: ٩]. الْآيَةُ فَلَمَّا كَانَ يَوْمَئِذٍ وَالتَّقُوا فَهَزَمَ اللَّهُ ﷻ الْمُشْرِكِينَ فَقَتَلَ مِنْهُمْ سَبْعُونَ رَجُلًا وَأُسِرَ مِنْهُمْ سَبْعُونَ رَجُلًا فَاسْتَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا بَكْرٍ وَعَلِيًّا وَعُمَرَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا نَبِيَّ اللَّهِ هَؤُلَاءِ بَنُو الْعَمِّ وَالْعَشِيرَةِ وَالْإِخْوَانُ فَإِنِّي أَرَى أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُمْ الْفِدْيَةَ فَيَكُونُوا مَا أَخَذْنَا مِنْهُمْ قُوَّةً لَنَا عَلَى الْكُفَّارِ وَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُمْ فَيَكُونُوا لَنَا عَضُدًا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا تَرَى يَا ابْنَ الْخَطَّابِ. قَالَ قُلْتُ وَاللَّهِ مَا أَرَى مَا رَأَى أَبُو بَكْرٍ وَلَكِنِّي أَرَى أَنْ تُمَكِّنَنِي مِنْ فُلَانٍ - قَرِيبٍ لِعُمَرَ - فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ وَتُمْكِّنَ عَلِيًّا مِنْ عَقِيلٍ فَيَضْرِبَ عُنُقَهُ وَتُمْكِّنَ حَمْزَةَ مِنْ فُلَانٍ أَخِيهِ فَيَضْرِبَ عُنُقَهُ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّهُ لَيْسَتْ فِي قُلُوبِنَا هَوَادَةٌ لِلْمُشْرِكِينَ هَؤُلَاءِ صَنَادِيدُهُمْ وَأَيْمَتُهُمْ وَقَادَتُهُمْ فَهَوَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَلَمْ يَهُوَ مَا قُلْتُ فَأَخَذَ مِنْهُمْ الْفِدَاءَ فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنَ الْعَدِ قَالَ عُمَرُ غَدَوْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَإِذَا هُوَ قَاعِدٌ وَأَبُو بَكْرٍ وَإِذَا هُمَا يَبْكِيَانِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي مَاذَا يُبْكِيكَ أَنْتَ وَصَاحِبَكَ فَإِنْ وَجَدْتُ بُكَاءَ بَكَيْتٍ وَإِنْ لَمْ أَجِدْ بُكَاءَ تَبَاكَيْتُ لِبُكَائِكُمَا قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ الَّذِي عَرَضَ عَلَيَّ أَصْحَابُكَ مِنَ الْفِدَاءِ لَقَدْ عُرِضَ عَلَيَّ عَذَابُكُمْ أَدْنَى مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ. لَشَجَرَةٍ قَرِيبَةٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُوَ أَسْرَى حَتَّى يُنْجِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ ﴿٦٨﴾﴾ [الأنفال: ٦٧-٦٨]. مِنَ الْفِدَاءِ.

۱- ترجمه‌ی آیه: «آن‌گاه که از پروردگارتان یاری خواستید و درخواست شما را پذیرفت؛ (بدین سان که فرمود: «من با هزار فرشته که پیایی فرود می‌آیند، شما را یاری می‌کنم».

۲- ترجمه‌ی آیات: «برای پیامبر سزاوار نیست که اسیرانی داشته باشد تا آنکه دشمن را خوب زمین‌گیر کند. شما (با گرفتن فدیة) خواهان کالای دنیا هستید و الله، مصلحت آخرت را می‌خواهد. و الله،

ثُمَّ أَحَلَّ لَهُمُ الْغَنَائِمَ فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ أَحَدٍ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ عَوِقِبُوا بِمَا صَنَعُوا يَوْمَ بَدْرٍ مِنْ أَخْذِهِمُ الْفِدَاءَ فَقُتِلَ مِنْهُمْ سَبْعُونَ وَفَرَّ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَكَسِرَتْ رَبَاعِيَتُهُ وَهَشِمَتِ الْبَيْضَةُ عَلَى رَأْسِهِ^۱ وَسَالَ الدَّمُ عَلَى وَجْهِهِ وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿أَوَلَمَّْا أَصَبْتُكُمْ مُصِيبَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲ [آل عمران: ۱۶۵]. بِأَخْذِكُمْ الْفِدَاءَ^۳.

«قال ابن عباس ﷺ: بَيْنَمَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَئِذٍ يَشْتَدُّ فِي أَثَرِ رَجُلٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ أَمَامَهُ إِذْ سَمِعَ ضَرْبَةً بِالسَّوِطِ فَوْقَهُ، وَصَوْتَ الْفَارِسِ، يَقُولُ: أَقْدِمَ حَيْزُومُ، إِذْ نَظَرَ إِلَى الْمُشْرِكِ أَمَامَهُ، فَخَرَّ مُسْتَلْقِيًا، فَنَظَرَ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ قَدْ حُطِمَ أَنْفُهُ، وَشَقَّ وَجْهُهُ كَضَرْبَةِ السَّيْفِ، فَاخْضَرَ ذَلِكَ أَجْمَعُ، فَجَاءَ الْأَنْصَارِيُّ، فَحَدَّثَ ذَاكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: صَدَقْتَ ذَلِكَ مِنْ مَدَدِ السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ فَقَتَلُوا يَوْمَئِذٍ سَبْعِينَ، وَأَسْرُوا سَبْعِينَ»^۴.

توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است. اگر حکم پیشین الله نبود، به خاطر آنچه گرفتید، عذاب بزرگی به شما می‌رسید».

۱- و کلاه آهنین (خود) بر سر آن حضرت ﷺ شکست.

۲- ترجمه‌ی آیه: «چرا هنگامی که در (جنگ احد) تلفاتی به شما وارد شد که خودتان دو برابرش را (در جنگ بدر) به دشمن وارد کرده بودید، گفتید: این آسیب از کجا به ما رسید؟ بگو: از ناحیه‌ی خودتان بود. همانا الله بر هر کاری تواناست».

۳- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۳۸۳، کِتَابُ الْجِهَادِ وَالسَّيْرِ، بَابُ الْإِمْدَادِ بِالْمَلَائِكَةِ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ، وَإِبَاحَةِ الْغَنَائِمِ، حدیث شماره: ۱۷۶۳، و سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۶۹، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله صلی الله علیه وسلم، باب ومن سورة الأنفال، حدیث شماره: ۳۰۸۱.

الفاظی که شاه ولی الله دهلوی آورده دقیقاً از مصنف ابن ابی شیبہ است؛ نگا: مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۳۵۷، روایت شماره: ۳۶۶۸۴.

۴- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۳۸۳، کِتَابُ الْجِهَادِ وَالسَّيْرِ، بَابُ الْإِمْدَادِ بِالْمَلَائِكَةِ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ، وَإِبَاحَةِ الْغَنَائِمِ، حدیث شماره: ۱۷۶۳.

«وعن عمر بن الخطاب أنه سَمِعَ غُلَامًا وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ، فَحُلْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْخَطَايَا، فَلَا أَعْمَلُ بِشَيْءٍ مِنْهَا، فَقَالَ عُمَرُ: رَحِمَكَ اللَّهُ، وَدَعَا لَهُ بِخَيْرٍ»^١.

«عَنْ مُطَرِّفٍ، قَالَ: قُلْنَا لِلزُّبَيْرِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، مَا جَاءَ بِكُمْ صَيِّعُتُمُ الْخُلَيْفَةَ حَتَّى قُتِلَ، ثُمَّ جِئْتُمْ تَطْلُبُونَ بِدَمِهِ؟ فَقَالَ الزُّبَيْرُ: "إِنَّا قَرَأْنَاهَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ: ﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾ [الأنفال: ٢٥]، وَلَمْ نَكُنْ نَحْسِبُ أَنَّ أَهْلَهَا حَتَّى وَقَعَتْ مِنَّا حَيْثُ وَقَعَتْ»^٢.

«وَعَنْ قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي الْآيَةِ قَالَ: عِلْمٌ - وَاللَّهُ - دُو الْأَبَابِ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ أَنَّهُ سَيَكُونُ فِتْنٌ»^٣.

«وعن الحسن في الآية: نزلت في علي وعثمان وطلحة والزبير، رحمة الله عليهم»^٤.

«وعن الضحاك نزلت في أصحاب النبي ﷺ خاصة^٥. وعن السدي أخبرنا أنهم أصحاب الجمل»^٦.

«عن رفاعه بن رافع - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (اجْمَعْ لِي قَوْمَكَ) فَجَمَعَهُمْ فَلَمَّا حَضَرُوا بَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَيْهِ عُمَرُ فَقَالَ: قَدْ جَمَعْتُ لَكَ قَوْمِي فَسَمِعَ ذَلِكَ الْأَنْصَارُ فَقَالُوا: قَدْ نَزَلَ فِي قُرَيْشٍ الْوَحْيُ فَجَاءَ الْمُسْتَمِيعُ وَالنَّاظِرُ مَا يُقَالُ لَهُمْ فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَامَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ فَقَالَ: (هَلْ فِيكُمْ مِنْ غَيْرِكُمْ؟) قَالُوا: نَعَمْ فِينَا حَلِيفَتَانِ وَأَبْنُ أُخْتِنَا وَمَوَالِينَا. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ

١- الإبانة الكبرى، ابن بطه: ج ٤ / ص ١٣٢، بَابُ مَا رُوِيَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي ذَلِكَ، رَوَايَتُ شِمَارِهِ: ١٥٦٦.

٢- مسند امام احمد: ج ٣ / ص ٣١، حديث شماره: ١٤١٤. شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد ابن حديث «جَيِّد» است.

٣- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٤ / ص ٤٦.

٤- تفسير طبري: ج ١٣ / ص ٤٧٣، رَوَايَتُ شِمَارِهِ: ١٥٩٠٣.

٥- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٤ / ص ٤٦.

٦- تفسير ابن ابى حاتم: ج ٥ / ص ١٦٨٢، رَوَايَتُ شِمَارِهِ: ٨٩٦٢.

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (حَلِيفُنَا مِنَّا وَابْنُ أُخْتِنَا مِنَّا وَمَوَالِينَا مِنَّا وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ إِنَّ أَوْلِيَائِي مِنْكُمْ الْمُتَّقُونَ فَإِنْ كُنْتُمْ أَوْلِيَاكُمْ فَذَاكَ وَإِلَّا فَانْظُرُوا لَا يَأْتِي النَّاسُ بِالْأَعْمَالِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَتَأْتُونَ بِالْأَثْقَالِ فَيُعْرَضُ عَنْكُمْ)¹.

«وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: سَأَلْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي كَيْفَ كَانَ صَنْعَ أَبِي بَكْرٍ وَعَمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي الْخُمْسِ نَصِيبِكُمْ فَقَالَ: أَمَا أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَلَمْ تَكُنْ فِي وَلَايَتِهِ أَخْمَاسَ وَأَمَّا عَمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَلَمْ يَزَلْ يَدْفَعُهُ إِلَيَّ فِي كُلِّ خُمْسٍ حَتَّى كَانَ خُمْسُ السُّوسِ وَجُنْدُ نَيْسَابُورِ

فَقَالَ وَأَنَا عِنْدَهُ: هَذَا نَصِيبُكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ مِنَ الْخُمْسِ وَقَدْ أَحْلَى بَعْضُ الْمُسْلِمِينَ وَاشْتَدَّتْ حَاجَتُهُمْ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَوَثَبَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلُبِ فَقَالَ: لَا تَعْرِضْ فِي الَّذِي لَنَا فَقُلْتُ: أَلَسْنَا أَحَقُّ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَشَفَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَبِضَهُ فَوَاللَّهِ مَا قَبِضَنَاهُ وَلَصَدَرَتْ عَلَيْهِ فِي وَلَايَةِ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ثُمَّ أَنْشَأَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَحْدُثُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الصَّدَقَةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَعَوَضَهُ سَهْمًا مِنَ الْخُمْسِ عَوَضًا عَمَّا حَرَّمَ عَلَيْهِ وَحَرَّمَهَا عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ خَاصَّةً دُونَ أُمَّتِهِ فَضَرَبَ لَهُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَهْمًا عَوَضًا مِمَّا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ»².

وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَغِبْتُ لَكُمْ عَنْ غَسَالَةِ الْأَيْدِي لِأَنَّ لَكُمْ فِي خُمْسِ الْخُمْسِ مَا يَغْنِيكُمْ أَوْ يَكْفِيكُمْ»³.

«وَعَنْ عَلِيٍّ قَالَ: وَلَا نِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي خُمْسِ الْخُمْسِ فَوَضَعْتُهُ مَوَاضِعَهُ حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعَمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا»¹.

١- الأدب المفرد، تأليف: إمام محمد بن إسماعيل البخاري (متوفى: ٢٥٦ هـ)، تحقيق و مطابقت با اصل:

سمير بن أمين الزهيري، ناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض، چاپ نخست، سال: ١٤١٩ هـ/ ١٩٩٨ م.

٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٤ / ص ٦٨.

٣- همان: ج ٤ / ص ٦٨.

«وعن قتادة أن أبا بكر أوصى بالخمسة وقال: أَرْضَى بِمَا رَضِيَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ ثُمَّ تَلَا: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ [الأنفال: ۴۱]».

«وعن حبان بن واسع بن حبان عن أشياخ من قومه أن رسول الله ﷺ عدل صفوف أصحابه يوم بدر ورجع إلى العريش فدخل أبو بكر وقد خفق رسول الله ﷺ خفقة وهو في العريش ثم انتبه فقال: أبشر يا أبا بكر أتاك نصر الله، هذا جبرئيل أخذ بعنان فرسه يقوده على ثناياه المنتقع»^۲.

«وعن أبي هريرة قال: أنزل الله على نبيه بمكة ﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾^۳ [القمر: ۴۵] فقال عمر بن الخطاب: يا رسول الله أي جمع ذلك؟ قبل بدر، فلما كان يوم بدر وانهزمت قريش نظرت إلى رسول الله ﷺ في آثارهم مصلتاً بالسيف يقول: ﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾^۴ [القمر: ۴۵]».

وَعَنْ حَرَامِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، قَالَ: كَتَبَ إِلَيْنَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: «لَا يُجَاوِرَنَّكُمْ خَنْزِيرٌ، وَلَا يُرْفَعُ فِيكُمْ صَلِيبٌ، وَلَا تَأْكُلُوا عَلَى مَائِدَةٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ، وَأَدَّبُوا الْخَيْلَ، وَأَمَشُوا بَيْنَ الْعَرَصَيْنِ»^۵.

آیات سوره توبه:

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۲/ ص ۱۴۰، کِتَابُ قَسَمِ الْفَيِّءِ، وَالْأَصْلُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، روایت شماره: ۲۵۸۶. حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح است، و علامه ذهبی نیز رأی وی را تأیید کرده. نگا: سنن ابی داود: ج ۳/ ص ۱۴۶، کتاب الخراج والإمارة والفیء، باب فی بیان مواضع قسم الخمس، وسهم ذی القربی، حدیث شماره: ۲۹۸۳، علامه آلبانی گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

۲- در حالیکه دندانهایش غبار آلود است.

۳- ترجمه ی آیه: «به زودی (این) گروه شکست می خورد و آنان پشت (به میدان) می کنند و می گریزند».

۴- در حالی که شمشیرش را از نیام کشیده بود.

۵- المعجم الأوسط: ج ۹/ ص ۵۸، باب المیم، مَنِ اسْمُهُ مَسْعَدَةُ، روایت شماره: ۹۱۲۱.

۶- مصنف عبدالرزاق صنعانی: ج ۶/ ص ۶۰، کتاب أهل الكتاب، هَذَا كِتَابُهُمْ، وَهَلْ يَضْرِبُوا بِنَاقُوسٍ؟ روایت شماره: ۱۰۰۰۳.

قال الله تعالى: ﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾ الَّذِينَ
ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ
هُمْ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتِ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾ خَلِيدِينَ
فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾﴾ [التوبة: ١٩-٢٢].

فقیر گوید عفی عنه: سبب نزول این آیات آنست که کفار قریش با مهاجران خصوصاً با
علی مرتضی مفاخرت نمودند که ما با آباد می داریم مسجد حرام را و آشامیدنی می دهیم
حاجیان را پس ما بهتر باشیم. و مهاجران جواب دادند که ما ایمان آوردیم به پیغامبر و به روز
آخر و هجرت و جهاد نمودیم پس ما بهتریم خدای عزوجل حکم فصل در میان مشاجره نازل
فرمود: ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿٧﴾﴾ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ
الْمُهْتَدِينَ ﴿١٨﴾﴾ [التوبة: ١٧-١٨].

-
- ۱- ترجمه‌ی آیات: «آیا آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را مانند کار کسی قرار می‌دهید که
به الله و روز قیامت ایمان آورده و در راه الله جهاد نموده است؟ اینها نزد الله یکسان نیستند. و الله
ستمکاران را هدایت نمی‌کند. منزلت و جایگاه آنان که ایمان آورده و هجرت نموده و با مال‌ها و
جان‌هایشان در راه الله جهاد کرده‌اند، نزد الله بزرگ‌تر است. و چنین کسانی رستگارند. پروردگارشان،
آنان را به رحمتی از سوی خویش و رضایت و خشنودی و باغ‌هایی نوید می‌دهد که در آن نعمت‌های
پایداری خواهند داشت. در آن جاودانه و همیشه می‌مانند. به‌راستی پاداش بزرگی نزد الله است».
 - ۲- ترجمه‌ی آیات: «مشرکان در حالی که خودشان بر ضد خویش به کفر گواهی می‌دهند، صلاحیت آباد
کردن مساجد الله را ندارند. اینها، اعمالشان نابود و تباه می‌گردد و برای همیشه در آتش می‌مانند. تنها
کسانی مساجد الله را آباد می‌کنند که به الله و روز قیامت ایمان دارند و نماز را برپا می‌دارند و فقط از
الله می‌ترسند. امید است که چنین کسانی، از هدایت‌یافتگان باشند».

یعنی عمارت مسجد حرام عملی است از اعمال صالحه و شرط قبول عمل صالح ایمان است به خدا و به روز آخر و اقامت صلوة و ایتاء زکوة و یک جهت و یک روی بودن در خشیت حق جل و علا، و چون در کفار قریش این صفات مفقود است اعمال ایشان حبط شد و کآن لم یکن ماند پس این جماعه را به صورت آن اعمال فضیلتی حاصل نشد تا چه رسد به مهاجران؟ باز می‌فرماید که اگر به فرض آن اعمال را تحقیق می‌بود و نابود نمی‌گشت سنجیدن آن به مقابله هجرت و جهاد خطا است ﴿لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ﴾ بعد از آن تسجیل و تأکید این می‌نماید که ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا﴾ آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد فی سبیل الله به اموال و انفس خویش بجا آوردند و بزرگتراند به اعتبار درجه نزدیک خدای تعالی یعنی از عمارت مسجد حرام و سقاییت حاج و سائر اعمال ایشان اند به مطلب رسندگان بشارت می‌دهد ایشان را پروردگار ایشان به بخشایشی از جانب خود به خشنودی و به بهشتها که ایشان را باشد آنجا نعیم دایم جاویدان آنجا همیشه هر آینه خدای تعالی نزدیک اوست اجر بزرگ یعنی به دست اوست هر کرا خواهد عطا فرماید و بر هر عملی که خواهد می‌دهد. از این آیت فضیلت مهاجران و مجاهدان معلوم شد و زیادت آن عمل از سائر اعمال خیر و مآل حال این جماعه اصرح ما یکون به ظهور پیوست وهو المقصود.

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۴۰].

فقیر گوید عفی عنه: خدای تعالی توبیخ می‌کند مسلمانان را که اگر شما نصرت ندهید پیغامبر را زیان نه کرده باشید مگر نفس خود را و هیچ ضرر به پیغامبر نخواهد بود هر آئینه

۱- ترجمه‌ی آیه: «اگر پیامبر را یاری نکنید، به راستی الله یاری‌اش نمود؛ آن‌گاه که کافران او را در آن حال که یکی از دو نفر بود، از مکه بیرون راندند. هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر صدیق) در غار بودند و به یارش می‌گفت: اندوهگین مباش؛ همانا الله با ماست. بدین ترتیب الله آرامش خویش را بر او نازل کرد و او را با سپاه‌یانی که ندیدید، یاری نمود و شرک و سخن کافران را پست و بی اعتبار گردانید. و توحید و سخن الهی، برترین است. و الله توانای چیره و حکیم است.»

نصرت داد او را خدای تعالی وقتیکه برآوردند او را کافران حالانکه دوم دو کس بود^۱ وقتیکه آن دو کس در غار بودند وقتی که می‌گفت آن یار خود را اندوه مخور هر آئینه خدای تعالی با ماست پس فرود آورد خدای تعالی آرام دل را بر وی و تأیید داد او را به آن لشکرها که ندیدید شما آنرا یعنی ملائکه را در غزوه بدر و غیر آن نازل فرمود و ساخت خدای تعالی سخن

۱- لازم به ذکر است که این آیهی شریفه فضائل بی‌مثال ابوبکر صدیق رضی الله عنه را برای جهانیان به نمایش می‌گذارد. در این آیت در باره‌ی آن حضرت رضی الله عنه لفظ ثانی اثنین (دوم دو کس) آمده است که دلالت بر اخلاص بی‌پایان صدیق اکبر رضی الله عنه دارد؛ چرا که بعد از «ثانی اثنین» این سوال در ذهن قاری خطور می‌کند که پروردگار بزرگ آن حضرت رضی الله عنه را چرا «ثانی» گفت، چرا ترتیب را طوری قرار داد که صدیق اول باشد؟ امکان داشت که ترتیب عکس باشد یعنی اول رسول گرامی اسلام و بعد یار با وفای شان، و قیاس نیز این طور تقاضا می‌کرد که حق اولیت با آن جناب رضی الله عنه باشد. این ترتیب قاری قرآن را دعوت می‌دهد که مبادا نقش صدیق اکبر در گسترش اسلام و خدمات و زحمات ایشان را فراموش کند و برایش اذعان می‌دارد که ایراد هر گونه نقص و اتهامی به ساحت صدیق مرادف با هزینه‌سرائی و ایستادگی در مقابل این آیت می‌باشد و هم‌چنین نقشه‌ی هنگام داخل شدن به غار را برای قاری به تصویر می‌کشد که اول ابوبکر این یار جانی رسول خدا به غار داخل می‌شود، برای آن حضرت مکانی را مرتب می‌کند، سوراخ‌های غار را می‌بندد و بعد از آن از آن حضرت می‌خواهد که لحظاتی استراحت فرمایند. غرض اینکه چون از لحاظ داخل شدن به غار آن حضرت دوم بودند لهذا پروردگار بزرگ در حق شان «ثانی اثنین» فرمود که با کمال بلاغت قرآنی به شخص اول از آن دو نفر اشارت باشد.

همچنین در این آیه خدای متعال این فرموده‌ی پیامبر خویش را نقل می‌کند که: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ و باید دانست که از فیض صحبت آن حضرت معیت رب العزت شامل حال صدیق نیز می‌شود؛ چراکه رسول خدا برایش فرمود: الله متعال با ما است (ضمیر جمع استعمال فرمود). در مقابل، آنگاه که حضرت موسی علیه السلام به بحیره‌ی قلزم میرسد و فرعون و لشکریانش به دنبال وی هستند و پیروان موسی علیه السلام می‌گویند: ﴿إِنَّا لَمُدْرِكُونَ﴾ حضرت موسی در جواب می‌فرماید: ﴿قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ در اینجا اثبات معیت صرف برای موسی علیه السلام می‌باشد حالانکه هارون علیه السلام (که پیغمبر بود و برادر موسی نیز بود) با ایشان بود اما باز هم موسی لفظ «معی» گفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله در اینجا لفظ ﴿مَعَنَا﴾ بر زبان آوردند. نکته‌ی دیگری که در اینجا قابل یادآوری است اینکه: موسی علیه السلام فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي﴾ یعنی پروردگار من با شأن ربوبیت خویش با من است اما پیامبر ما در اینجا می‌فرمایند: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ یعنی ذات مستجمع تمام صفات کمالیه با ما است، این معیت ذاتی است که همه صفات کمال پروردگار را در بر دارد، و شامل حال رسول الله و ابوبکر صدیق می‌باشد.

کافران را پست‌تر و سخن خدای تعالی همان است بلند تر و خدا غالب با حکمت است. اخبار متواتره و اتفاق امت مرحومه حتی اهل هوا نیز متفق اند دال ست بر آنکه آن یار دیگر ابوبکر صدیق بود و این فضیلت عظیمه است او را و تنویه است بحال او و اشاره جلیه است به سوی قبول آن عمل از وجه آن عمل اگر در اعلی مرتبه عزّ و قبول نمی‌بود و این تشریف و این قدر تعظیم نمی‌فرمود، وهو المقصود.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱ [التوبة: ۷۲].

فقیر گوید عفی عنه: خدای تعالی در این آیات حال و مآل منافقان و مؤمنان بیان می‌فرماید صفت منافقان امر است به منکر و نهی از معروف و بخل در حقوق مالیه واجب و مآل ایشان آنکه به موافقت کفار همیشه در نار باشند و باشد ایشان را لعنت و عذاب دائمی، بعد از آن تشبیه می‌دهد ایشان را با کفار پیشین و انذار مینماید به همان پاداش که آنجماعه را بوده است و صفت مؤمنان نصرت یکدیگر دادن در حق و امر به معروف و نهی از منکر و بر پا داشتن نماز و دادن زکاة و فرمانبرداری خدا و رسول او و مآل ایشان آنست که وعده داده است خدای تعالی بهشتها می‌رود زیر آن جویها جاویدان آنجا و خانه‌های پاکیزه در باغ‌های جاوید و از اینهمه نعمتها بزرگتر خوشنودی خدای تبارک و تعالی است و آن ایشان را باشد. شک نیست که خلفاء متصف بودند به این اوصاف از جهت اخبار متواتره که هیچ شبهه در آن نتوان نمود پس به این بشارت فخمه مبشر باشند وهو المقصود.

قال الله تعالى: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱ [التوبة: ۱۰۰].

۱- ترجمه‌ی آیه: «اللّٰه به مردان و زنان باایمان بوستان‌هایی وعده داده که از فرودست آن جویبارها روان است و برای همیشه در آن می‌مانند و نیز مسکن‌های پاکیزه در باغ‌ها و بهشت‌های جاوید. و رضایت و خوشنودی اللّٰه بزرگ‌تر است. این است رستگاری بزرگ».

فقیر گوید عفی عنه: خدای ﷻ بیان می‌فرماید در این آیت حسن حال و مآل اصحاب آنحضرت ﷺ و می‌گوید: پیشینیان نخستینان از مهاجرین و انصار که قبل بدر یا قبل از بر گشتن قبله از بیت المقدس به جانب کعبه و هر دو نزدیک یک دیگر بوده است و آنانکه تابع ایشان شدند به نیکو کاری که هجرت کردند و نصرت دادند راضی شد خدای تعالی از ایشان و راضی شدند ایشان از وی جل شأنه و مهیا کرد خدای تعالی بر ایشان بهشتها می‌رود زیر آن جویها جاویدان آنجا همیشه، این است کامیابی بزرگ. در این آیت تشریف عظیم است صحابه رضی الله عنہم را و اخبار است به آنکه خدای تعالی از ایشان راضی شد و ایشان از وی جل شأنه راضی شدند و ناهیک به من فضیلة.

قال الله تعالى: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۷].

فقیر گوید: این آیت در غزوه تبوک نازل شد که خدای تعالی به رحمت باز گشت یعنی تعطف و مهربانی زیاده از آنچه سابق بود انعام فرمود به پیغامبر ﷺ و مهاجران و انصار که پیروی او کردند در وقت تنگدستی بعد از آنکه نزدیک بود که کج شود دل جماعه از ایشان از جهت کمال شدت حال یعنی با وجود آنکه یک طائفه از ایشان ضعف صبر داشتند رحمت نمود بر همه ایشان هر آئینه خدای در حق ایشان مهربان است. در این آیت فضیلت عظیمه است حاضران تبوک را به چند وجه:

یکی آنکه ایشان را با پیغامبر در یک نسق جمع فرمود.

دوم آنکه نص نمود به رجوع خود به رحمت بر ایشان.

سوم آنکه صبور و ناصبور از آنجماعه همه صاحب فضل اند، واللہ اعلم بالصواب.

قال الله تعالى: ﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكِ بَأْنَهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي

۱- ترجمه‌ی آیه: «اللَّهُ، از پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی نمودند، راضی است. و آنان نیز از الله خشنودند و الله، برایشان باغ‌هایی آماده کرده که از فرودستش جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند. این است رستگاری بزرگ».

سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢٠﴾ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢١﴾ [التوبة: ۱۲۰-۱۲۱].

خدای عزوجل لوم می‌کند متخلفان را از سفر تبوک که لائق نبود ایشان را که تخلف نمایند این به سبب آنست که نمیرسد به غازیان لشکر آنحضرت ﷺ تشنگی و نه رنجی و نه گرسنگی در راه خدا و نمی‌سپرنند موضعی را که بخشم می‌آرد کفار را سپردن آن و به دست نمی‌آرند از کفار هیچ دست بردی را یعنی قتل کنند کفار را یا نهب نمایند اموال ایشان را یا جرح رسانند به یکی از کفار یا اسیر گیرند بعض ایشانرا هر قسمی که باشند مگر نوشته میشود برای غازیان به عوض آن عمل نیک هر آئینه خدای تعالی ضائع نمی‌گرداند مزد نیکوکاران را، و انفاق نمی‌کنند هیچ نفقه خورد یا بزرگ و قطع نمی‌نمایند هیچ وادی را مگر نوشته می‌شود عمل خیر برای ایشان آخر کار آنکه جزا دهد ایشان را خدای تعالی بر بهترین آنچه به عمل می‌آوردند.

در این آیت فضائل جهاد تبوک خصوصاً و سائر مجاهدات عموماً به صریح‌ترین وجهی معلوم شد و بالقطع معلوم است که خلفای کرام از حاضران این واقعه و سائر مشاهد خیر بودند پس این جزاء ایشان را باشد وهو المقصود.

أخرج الترمذي «عن ابن عباس قال قلت لعثمان بن عفان ما حملكم أن عمدتم إلى الأنفال وهي من المثاني وإلى براءة وهي من المئين فقرنتم بينهما ولم تكتبوا بينهما سطر

۱- ترجمه‌ی آیات: «برای ساکنان مدینه و بادیه‌نشینانی که پیرامونشان بودند، روا نبود که از رسول الله تخلف کنند و برای حفظ جان خود، از حفظ جان او دریغ نمایند. زیرا هیچ تشنگی، گرسنگی و رنجی در راه الله به آنان نمی‌رسد و در هیچ مکانی که مایه‌ی خشم کفار می‌شود، قدم نمی‌گذارند و بر هیچ دشمنی پیروز نمی‌شوند مگر آنکه در برابرش برایشان عمل شایسته‌ای ثبت می‌گردد. همانا الله پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. و هیچ مال کوچک و بزرگی هزینه نمی‌کند و هیچ سرزمینی را (به‌سوی دشمن) پشت سر نمی‌گذارند، مگر آنکه برایشان نوشته می‌شود تا الله، پاداشی بهتر از کردارشان به آنان بدهد».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَوَضَعْنَاهُمَا فِي السَّبْعِ الطُّوْلِ^۱ مَا حَمَلَكَمُ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ عُثْمَانُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِمَّا يَأْتِي عَلَيْهِ الزَّمَانُ وَهُوَ تَنْزِيلُ عَلَيْهِ السُّورُ دَوَاتُ الْعَدَدِ فَكَانَ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الشَّيْءُ دَعَا بَعْضَ مَنْ كَانَ يَكْتُبُ فَيَقُولُ صَعُوا هَؤُلَاءِ الْآيَاتِ فِي السُّورَةِ الَّتِي يُذَكِّرُ فِيهَا كَذَا وَكَذَا وَإِذَا نَزَلَتْ عَلَيْهِ الْآيَةُ فَيَقُولُ صَعُوا هَذِهِ الْآيَةَ فِي السُّورَةِ الَّتِي يُذَكِّرُ فِيهَا كَذَا وَكَذَا وَكَانَتْ الْأَنْفَالُ مِنْ أَوَائِلِ مَا أَنْزَلَتْ بِالْمَدِينَةِ وَكَانَتْ بَرَاءَةً مِنْ آخِرِ الْقُرْآنِ وَكَانَتْ قِصَّتُهَا شَبِيهَةً بِقِصَّتِهَا فَظَنَنْتُ أَنَّهَا مِنْهَا فَقَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَمْ يُبَيِّنْ لَنَا أَنَّهَا مِنْهَا فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ قَرَنْتُ بَيْنَهُمَا وَلَمْ أَكْتُبْ بَيْنَهُمَا سَطْرَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَوَضَعْتُهَا فِي السَّبْعِ الطُّوْلِ^۲.

«وَعَنْ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَتْ الْأَنْفَالُ وَبَرَاءَةُ يَدْعِيَانِ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْقَرِينَتَيْنِ فَلِذَلِكَ جَعَلْتُهُمَا فِي السَّبْعِ الطُّوْلِ»^۳.

«وَعَنْ أَبِي عَطِيَّةٍ الْهَمْدَانِي، قَالَ: كَتَبَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: تَعَلَّمُوا سُورَةَ بَرَاءَةٍ، وَعَلَّمُوا نِسَاءَكُمْ سُورَةَ الثُّورِ»^۴.

«عَنِ الشَّعْبِيِّ، أَنَّ أَبَا ذَرٍّ، أَوْ الزُّبَيْرَ بْنَ الْعَوَّامِ، سَمِعَ أَحَدَهُمَا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آيَةً يَقْرُؤُهَا وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، قَالَ: فَقَالَ لِصَاحِبِهِ: مَتَى أَنْزَلْتَ هَذِهِ الْآيَةَ؟ قَالَ: فَلَمَّا

۱- باید دانست که هفت سوره‌ی بزرگ قرآن کریم را «سبع طوال» می‌گویند و آن‌ها عبارتند از: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و توبه. «ذات المئین» همان سوره‌های هستند که تعداد آیت‌های آن‌ها از صد بالاتر باشد و «مثنی» سوره‌های که تعداد آیات آن‌ها از ذات المئین کمتر باشد و بعد از آن سوره‌های «قصار» می‌باشند.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۷۲، أبواب تفسیر القرآن، باب: ومن سورة التوبة، حدیث شماره: ۳۰۸۶، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۴/ ص ۱۲۰.

۴- التفسیر من سنن سعید بن منصور: ج ۵/ ص ۲۳۱، باب تفسیر سورة التوبة، روایت شماره: ۱۰۰۳.

قَضَى صَلَاتَهُ، قَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: لَا جُمُعَةَ لَكَ، فَأَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، قَالَ: فَقَالَ: صَدَقَ عُمَرُ^١.

«وعن ابن عمر أن رسول الله ﷺ استعمل أبا بكر على الحج ثم أرسل عليا ببراءة على إثره ثم حج النبي ﷺ العام المقبل ثم رجع فتوفي فوُلِّيَ أبو بكر فاستعمل عمر على الحج ثم حج أبو بكر عام قابل ثم مات ثم ولي عمر بن الخطاب فاستعمل عبد الرحمن بن عوف على الحج ثم كان يحج بعد ذلك هو حتى مات ثم ولي عثمان فاستعمل عبد الرحمن بن عوف على الحج ثم كان هو يحج حتى قتل»^٢.

أخرج الدارمي والنسائي «عن جابر أن النبي ﷺ بعث أبا بكر على الحج ثم أرسل عليا ببراءة فقرأ على الناس في مواقف الحج حتى ختمها»^٣.

«وعن عروة^٤ قال: بعث رسول الله ﷺ أبا بكر أميرا على الناس سنة تسع وكتب سنن الحج وبعث معه علي بن أبي طالب بآيات من براءة فأمره أن يؤذن بمكة وبمنى وبعرفة وبالمشاعر كلها بأنه برئت ذمة الله وذمة رسوله من كل مشرك حج بعد العام أو طاف بالبيت عريانا، وأجل من كان بينه وبين رسول الله ﷺ عهد أربعة أشهر وسار على راحلته والناس كلهم يقرأ عليهم القرآن ﴿بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [التوبة: ١]. وقرأ عليهم: ﴿يَبْنَئِيْ عَادَمَ خُذُوْا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ...﴾ [الأعراف: ٣٦]^٥.

١- مصنف ابن أبي شيبة: ج ١ / ص ٤٥٨، كتاب الجمعة، في الكلام إذا صعد الإمام المنبر وخطب، روايت شماره: ٥٣٠٤.

٢- الدر المنثور: ج ٤ / ص ١٢٣.

٣- سنن نسائي: ج ٥ / ص ٢٤٧، كتاب مناسك الحج، الخطبة قبل يوم التروية، حديث شماره: ٢٩٩٣، و سنن دارمي: ج ٢ / ص ١٢١٨، من كتاب المناسك، باب في خطبة المؤسس، روايت شماره: ١٩٥٦. البته روايت طولانی است و شاه ولی الله ﷺ مختصرا آن را آورده است.

٤- عروه ابن زبير ابن عوام خواهر زاده و شاگرد ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها.

٥- دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة، بيهقي: ج ٥ / ص ٢٩٨، جماع أبواب غزوة تبوك، باب حجة أبي بكر الصديق رضي الله.

فقير گوید: در این قصه بعض روایات را خطا واقع شده است که میگویند ابوبکر صدیق را باز گردانید. اصل قصه آنست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بلا نزاع امیر الحج بود و سورة براءة اول به دست ابوبکر صدیق داده بودند بعد از آن جبرئیل فرود آمد و امر کرد که آن را به دست حضرت مرتضی باید فرستاد.

أخرج الترمذي «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ بِبَرَاءَةَ مَعَ أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ دَعَاهُ فَقَالَ: لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُبَلِّغَ هَذَا إِلَّا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي. فَدَعَا عَلِيًّا فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا»^۱.

«وعن سعد بن أبي وقاص أن رسول الله ﷺ بعث أبا بكر ببراءة إلى أهل مكة ثم بعث عليا على إثره فأخذها منه وقال: أبو بكر وجد في نفسه. فقال النبي ﷺ: يا أبا بكر لا يؤدي عني إلا أنا أو رجل مني»^۲.

أخرج البخاري ومسلم «عن أبي هريرة قال: بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه فِي تِلْكَ الْحُجَّةِ فِي الْمُؤَدِّيَيْنِ، بَعَثَهُمْ يَوْمَ التَّحْرِ يُؤَدُّونَ بِيَمْنَى أَنْ لَا يَحْجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكًا، وَلَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُزَيَّانَ. قَالَ حُمَيْدٌ ثُمَّ أَرْدَفَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَدِّنَ بِبَرَاءَةَ. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ فَأَدَّنَ مَعَنَا عَلِيٌّ فِي أَهْلِ مِثْنَى يَوْمَ التَّحْرِ بِبَرَاءَةَ، وَأَنْ لَا يَحْجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكًا، وَلَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُزَيَّانَ»^۳.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۷۵، أبواب تفسیر القرآن، باب: ومن سورة التوبة، حدیث شماره: ۳۰۹۰، علامه آلبانی گفته: اسناد این حدیث «حسن» است.

۲- السنن الکبری، نسائی: ج ۷/ ص ۴۳۵، کتاب الخصائص، ذِکْرُ تَوْجِيهِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِبَرَاءَةِ مَعَ عَلِيٍّ، حدیث شماره: ۸۴۰۸.

۳- صحیح بخاری: ج ۶/ ص ۶۴، کتاب تفسیر القرآن، بَابُ قَوْلِهِ: {وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ، فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ، وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ} [التوبة: ۳]، حدیث شماره: ۴۶۵۶، و صحیح مسلم: ج ۲/ ص ۹۸۲، کتاب الحج، بَابُ لَا يَحْجُّ الْبَيْتَ مُشْرِكًا، وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُزَيَّانَ، وَبَيَانُ يَوْمِ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ، حدیث شماره: ۱۳۴۷.

وأخرج الترمذي وحسنه والحاكم وصححه «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أَبَا بَكْرٍ وَأَمَرَهُ أَنْ يُنَادِيَ بِهَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ ثُمَّ أَتْبَعَهُ عَلِيًّا فَبَيْنَا أَبُو بَكْرٍ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ إِذْ سَمِعَ رُغَاءَ نَاقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْقُصُوءَ فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ فَرِعًا فَظَنَّ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا هُوَ عَلَى فَدَفَعَ إِلَيْهِ كِتَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَمَرَ عَلِيًّا أَنْ يُنَادِيَ بِهَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ فَانْطَلَقَا فَحَجَّاهُ فَقَامَ عَلَى أَيَّامِ التَّشْرِيقِ فَنَادَى إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ ﴿مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ① فَنَادَى فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ [التوبة: ٢]. وَلَا يَحْجُجَنَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ وَلَا يَطُوفَنَّ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَكَانَ عَلِيٌّ يُنَادِي فَإِذَا عَيِيَ قَامَ أَبُو بَكْرٍ فَنَادَى بِهَا»^١.

«عن الحسن أنه سُئِلَ عَنِ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ فَقَالَ: مَا لَكُمْ وَلِلْحَجِّ الْأَكْبَرِ ذَاكَ عَامَ حَجِّ فِيهِ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اسْتَخْلَفَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَجَّ بِالنَّاسِ فَاجْتَمَعَ فِيهِ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ فَلِذَلِكَ سُمِيَ الْحَجُّ الْأَكْبَرُ وَوَافَقَ عِيدَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى»^٢.

«وعن عمر بن الخطاب قال: الْحَجُّ الْأَكْبَرُ يَوْمُ عَرَفَةَ»^٣.

«عن ابن أبي مليكة قال: قدم أعرابي في زمان عمر بن الخطاب فقال: من يقرئني مما أنزل الله على محمد ﷺ، فأقرأه رجل براءة، فقال: ﴿أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾ بالجر فقال الأعرابي: لقد بريء الله من رسوله ان يكن الله بريء من رسوله فأنا أبراً منه. فبلغ عمر مقالة الأعرابي فدعاه، فقال: يا أعرابي أتبرأ من رسول الله ﷺ؟ قال: يا أمير المؤمنين إني قدمت المدينة ولا علم لي بالقرآن فسألت من يُقرئني فأقرأني هذه السورة

١- نكا: سنن ترمذي: ج ٥/ ص ٢٧٥، أبواب تفسير القرآن، باب: ومن سورة التوبة، حديث شماره: ٣٠٩١،

علامه آلبانى گفته: اسناد اين حديث «صحيح» است، و المستدرک على الصحيحين: ج ٣/ ص ٥٣، كتاب المغازي والسرايا، حافظ ذهبى گفته: اين حديث صحيح است.

٢- الدر المنثور فى التفسير بالمأثور: ج ٤/ ص ١٢٨.

٣- مصنف ابن ابى شيبه: ج ٣/ ص ١٧٨، كتاب الحج، فى يَوْمِ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ، روايت شماره: ١٥١٠٧.

براءة فقال: إن الله بريء من المشركين ورسوله. وقال الأعرابي: وأنا والله أبرء مما بريء الله منه، فأمر عمر بن الخطاب أن لا يقرئ الناس إلا عالم باللغة وأمر الأسود^١ فوضع النحو^٢.
«وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ بَنَى مَسْجِدًا يُذْكَرُ فِيهِ اسْمُ اللَّهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»^٣.

«وعن عبد الله بن هشام قال: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ وَاللَّهِ لَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا نَفْسِي. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ عِنْدَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ»^٤.

«وعن جابر قال: رسول الله ﷺ: لئن بقيت لقابل لأخرجن المشركين من جزيرة العرب فلما ولي عمر أخرجهم»^٥.

«عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ اسْتَشَارَ النَّاسَ فِي الْمَجُوسِ، فَقَالَ: فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ»^٦.

١- نزد برخی مشهور است که علی مرتضیٰ ﷺ ابو الاسود الدثلی را دستور داد تا قواعد نحو را وضع نماید و برایش فرمود: «انح هذا النحو يا أبا الأسود الكلمة إما اسم او فعل أو حرف...»، لهذا این علم را علم نحو نامیدند. صحیح اینست که بعد از پیش آمدن این واقعه و نظایر آن عمر فاروق ﷺ به تشویش شده و از صحابه کرام مشوره خواستند و دستور دادند تا راه حلی سنجیده شود که در نتیجه با رهنمائی علی ﷺ ابو الاسود دثلی قواعد علم نحو را تدوین نمود.

٢- تاریخ دمشق، ابن عساکر: ج ٢٥ / ص ١٩٢، حرف الظاء، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ٤ / ص ١٩٢.

٣- سنن ابن ماجه: ج ١ / ص ٢٤٣، کتاب المساجد والجماعات، بَابُ مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِدًا، حدیث شماره: ٧٣٥، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

٤- مسند امام احمد: ج ٢٩ / ص ٥٨٣، مسند الشامیین، حدیث عبد الله بن هشام جد زهره بن معبد، حدیث شماره: ١٨٠٤٧. شعب الأرنبوط گفته: این حدیث صحیح است. ادامه ی حدیث: «فَقَالَ عُمَرُ: فَلَأَنْتَ الْآئِنِ وَاللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْآئِنِ يَا عُمَرُ».

٥- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ٦ / ص ٤٦٨، کتاب الجهاد، مَنْ قَالَ: لَا يَجْتَمِعُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى مَعَ الْمُسْلِمِينَ فِي مِصْرٍ، روایت شماره: ٣٢٩٩٥.

عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ، أَنَّ عُمَرَ، سَأَلَ رَجُلًا عَنْ أَرْضٍ لَهُ بَاعَهَا فَقَالَ لَهُ: «أَحْرُزُ مَالَكَ، وَاحْفَظْ لَهُ تَحْتَ فِرَاشِ امْرَأَتِكَ» قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَيْسَ بِكَزٍّ؟ فَقَالَ: «لَيْسَ بِكَزٍّ مَا أُدِّيَ زَكَاةُهُ»^٢.

«عن ابن عباس قال: لما نزلت هذه الآية: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ﴾ [التوبة: ٣٤]، كَبُرَ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، قَالُوا: مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ مِنَّا لَوْلَهُ مَا لَا يَبْقَى بَعْدَهُ فَقَالَ عُمَرُ: أَنَا أَفْرَجُ عَنْكُمُ فَانْطَلَقَ عُمَرُ، وَاتَّبَعَهُ ثُوبَانٌ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّهُ قَدْ كَبُرَ عَلَى أَصْحَابِكَ هَذِهِ الْآيَةُ فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ: - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَفْرِضِ الزَّكَاةَ إِلَّا لِيُطَيَّبَ بِهَا مَا بَقِيَ مِنْ أَمْوَالِكُمْ وَإِنَّمَا فَرَضَ الْمَوَارِيثَ فِي أَمْوَالٍ تَبْقَى بَعْدَكُمْ». قَالَ: فَكَبَّرَ عُمَرُ ثُمَّ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: «أَلَا أُخْبِرُكَ بِخَيْرٍ مَا يَكْنِزُهُ الْمَرْءُ؟ الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ الَّتِي إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا سَرَّتُهُ، وَإِذَا أَمَرَهَا أَطَاعَتْهُ، وَإِذَا غَابَ عَنْهَا حَفِظَتْهُ»^٣.

«وعن بريدة قال: لما نزلت: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ...﴾ [التوبة: ٣٤]، قال أصحاب رسول الله ﷺ: نزل اليوم في الكنز ما نزل، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا نَكْنِزُ الْيَوْمَ قَالَ لِسَانًا ذَاكِرًا وَقَلْبًا شَاكِرًا وَزَوْجَةً صَالِحَةً تَعِينُ أَحَدَكُمْ عَلَى إِيْمَانِهِ»^٤.

وأخرج البخاري ومسلم «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ اشْتَرَى أَبُو بَكْرٍ مِنْ عَازِبٍ سَرَجًا بِثَلَاثَةِ عَشَرَ دِرْهَمًا قَالَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعَازِبٍ مَرِ الْبَرَاءَ فَلْيَحْمِلْهُ إِلَى مَنْزِلِي. فَقَالَ لَا حَتَّى

١- مصنف ابن ابى شيبه: ج ٦ / ص ٤٣٠، كتاب الجهاد، مَا قَالُوا فِي الْمَجُوسِ تَكُونُ عَلَيْهِمْ جَزِيَّةٌ، رواية شماره: ٣٢٦٥١.

٢- مصنف ابن ابى شيبه: ج ٢ / ص ٤١١، كتاب الزكاة، مَا قَالُوا فِي الْمَالِ الَّذِي تُؤَدَّى زَكَاةُهُ فَلَيْسَ بِكَزٍّ، رواية شماره: ١٠٥١٦.

٣- تفسير ابن ابى حاتم: ج ٦ / ص ١٧٨٨، سورة التوبة، قَوْلُهُ تَعَالَى: وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ، رواية شماره: ١٠٠٨٠.

٤- الدر المنثور فى التفسير بالمأثور: ج ٤ / ص ١٧٨.

تُحَدِّثُنَا كَيْفَ صَنَعْتَ حِينَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنْتَ مَعَهُ. قَالَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ خَرَجْنَا فَأَدْلَجْنَا فَأَحْثُنَا يَوْمَنَا وَلَيْلَتُنَا حَتَّى أَظْهَرْنَا وَقَامَ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ فَصَرَبْتُ بِبَصَرِي هَلْ أَرَى ظِلًّا نَأْوِي إِلَيْهِ فَإِذَا أَنَا بِصَخْرَةٍ فَأَهْوَيْتُ إِلَيْهَا فَإِذَا بَقِيَّةُ ظِلِّهَا فَسَوَّيْتُهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَفَرَشْتُ لَهُ فَرَوَةً وَقُلْتُ اضْطَجِعْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَاضْطَجَعَ ثُمَّ خَرَجْتُ أَنْظُرُ هَلْ أَرَى أَحَدًا مِنَ الطَّلَبِ فَإِذَا أَنَا بِرَاعِي غَنَمٍ فَقُلْتُ لِمَنْ أَنْتَ يَا غُلَامُ فَقَالَ لِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ. فَسَمَّاهُ فَعَرَفْتُهُ فَقُلْتُ هَلْ فِي غَنَمِكَ مِنْ لَبَنٍ قَالَ نَعَمْ. قَالَ قُلْتُ هَلْ أَنْتَ حَالِبٌ لِي قَالَ نَعَمْ. قَالَ فَأَمَرْتُهُ فَأَعْتَقَلَ شَاةً مِنْهَا ثُمَّ أَمَرْتُهُ فَتَقَضَّ ضَرْعَهَا مِنَ الْعُبَارِ ثُمَّ أَمَرْتُهُ فَتَقَضَّ كَفَّيْهِ مِنَ الْعُبَارِ وَمَعِيَ إِدَاوَةٌ عَلَى فِيهَا خِرْقَةٌ فَحَلَبَ لِي كُثْبَةً مِنَ اللَّبَنِ فَصَبَبْتُ عَلَى الْقَدَحِ حَتَّى بَرَدَ أَسْفَلُهُ ثُمَّ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَوَافَيْتُهُ وَقَدْ اسْتَيْقَظَ فَقُلْتُ اشْرَبْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيْتُ ثُمَّ قُلْتُ هَلْ أُنَى الرَّحِيلُ قَالَ فَارْتَحِلْنَا وَالْقَوْمُ يَطْلُبُونَا فَلَمْ يُدْرِكْنَا أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَّا سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشُمٍ عَلَى فَرَسٍ لَهُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الطَّلَبُ قَدْ لَحِقَنَا. فَقَالَ: لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا. حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَّا فَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ قَدْرُ رُمْحٍ أَوْ رُحْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةِ قَالٍ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الطَّلَبُ قَدْ لَحِقَنَا وَبَكَيْتُ. قَالَ: لِمَ تَبْكِي. قَالَ قُلْتُ أَمَا وَاللَّهِ مَا عَلَى نَفْسِي أَبْكِي وَلَكِنْ أَبْكِي عَلَيْكَ. قَالَ فَدَعَا عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: اللَّهُمَّ اكْفِنَاهُ بِمَا شِئْتَ. فَسَاخَتْ قَوَائِمُ فَرَسِهِ إِلَى بَطْنِهَا فِي أَرْضٍ صَلْدٍ^١ وَوَتَبَ عَنْهَا وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ هَذَا عَمَلُكَ فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يُنَجِّنِي مِمَّا أَنَا فِيهِ فَوَاللَّهِ لَا أَعْمِيَنَّ عَلَى مَنْ وَرَائِي مِنَ الطَّلَبِ وَهَذِهِ كِنَانَتِي فَخُذْ مِنْهَا سَهْمًا فَإِنَّكَ سَتَمُرُّ بِإِبِلِي وَعَنَمِي فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا فَخُذْ مِنْهَا حَاجَتَكَ. قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا. قَالَ وَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأُطْلِقَ فَرَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ وَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا مَعَهُ حَتَّى قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَتَلَقَّاهُ النَّاسُ فَخَرَجُوا فِي الطَّرِيقِ وَعَلَى الْأَجَاجِيرِ فَاشْتَدَّ الْحَدَمُ وَالصَّبْيَانُ فِي الطَّرِيقِ يَقُولُونَ اللَّهُ أَكْبَرُ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَاءَ مُحَمَّدٌ. قَالَ وَتَنَازَعَ الْقَوْمُ

أَيُّهُمْ يَنْزِلُ عَلَيْهِ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْزَلَ اللَّيْلَةَ عَلَى بَنِي النَّجَّارِ أَخُوَالِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَأُكْرِمَهُمْ بِذَلِكَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا حَيْثُ أُمِرَ^۱.

«وعن ضبة بن محصن العنزي قال: قلت لعمر بن الخطاب: أنت خير من أبي بكر، فبكي وقال: والله: لليلة من أبي بكر ويوم خير من عمر عمر، هل لك أن أحدثك بليته ويومه قلت: نعم، يا أمير المؤمنين قال: أما ليلته فلما خرج رسول الله ﷺ هاربا من أهل مكة خرج ليلا فتبعه أبو بكر فجعل يمشي مرة أمامه ومرة خلفه ومرة عن يمينه ومرة عن يساره، فقال له رسول الله ﷺ: ما هذا يا أبا بكر ما أعرف هذا من فعلك فقال: يا رسول أذكر الرصد فأكون أمامك، وأذكر الطلب فأكون خلفك ومرة عن يمينك ومرة عن يسارك، لا آمن عليك، فمشى رسول ﷺ ليلته على أطراف أصابعه^۲ حتى حفيت رجلاه، فلما رآه أبو بكر قد حفيت رجلاه حمله على كاهله وجعل يشدد به حتى أتى به فم الغار فأنزله ثم قال: والذي بعثك بالحق لا تدخله حتى أدخله، فإن كان فيه شيء نزل بي قبلك: فدخل فلم ير شيئا فحمله فأدخله، وكان في الغار خرق^۳ فيه حيات وأفاعي فخشي أبو بكر أن يخرج منهن شيء يؤذي رسول الله ﷺ فألقمه قدمه فجعل يضربنه ويلسعنه الحيات والأفاعي وجعلت دموعه تنحدر ورسول الله ﷺ يقول له: يا أبا بكر لا تحزن إن الله معنا، فأنزل الله سكينته طمأنينة لأبي بكر - فهذه ليلته. وأما يومه فلما توفي رسول الله ﷺ وارتدت العرب فقال بعضهم: نصلي ولا نزكي وقال بعضهم: لا نصلي ولا نزكي، فأتيته ولا آلو

۱- این حدیث با الفاظ فوق در صحیحین نیامده، بلکه روایت امام احمد است؛ نگا: مسند امام احمد:

ج ۱/ ص ۱۸۰، مسند ابی بکر الصدیق، حدیث شماره: ۳. و نگا: صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۶۰، کِتَابُ الْمَنَاقِبِ، بَابُ هِجْرَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ، حدیث شماره: ۳۹۰۶، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۳۰۹، کِتَابُ الزُّهْدِ وَالرَّقَائِقِ، بَابُ فِي حَدِيثِ الْهِجْرَةِ وَيُقَالُ لَهُ حَدِيثُ الرَّخْلِ بِالْخَاءِ.

۲- پیامبر خدا در آن شب بر نوک انگشتان خویش راه می‌رفتند - حالانکه این قسم راه رفتن از عادت‌شان نبود- برای اینکه رد یابان دشمن نتوانند آثار قدمهای‌شان را تعقیب نمایند.

۳- سوراخها و شگاف‌ها.

نصحا فقلت: يا خليفة رسول الله تألف الناس وارفق بهم، فقال: جبار في الجاهلية خوار في الإسلام فيما ذا أتألفهم أبشعر مفتعل أو سحر مفترى قبض رسول الله ﷺ وارتفع الوحي فوالله لو منعوني عقالا مما كانوا يعطون رسول الله ﷺ لقاتلتهم عليه فقاتلنا معه، وكان والله رشيد الأمر فهذا يومه»^١.

«وعن علي بن أبي طالب قال: إن الله ذم الناس كلهم ومدح أبا بكر فقال: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ٤٠]»^٢.

«وعن أبي بكر قال: ما دخلني إشفاق من الشيء ولا دخلني في الدين وحشة إلى أحد بعد ليلة الغار فإن رسول الله ﷺ حين رأى إشفاقى عليه وعلى الدين قال لي: هَوْنٌ عليك فإن الله قد قضى لهذا الأمر بالنصر والتمام»^٣.

«وعن أنس بن مالك قال لما كانت ليلة الغار قال أبو بكر ﷺ: يا رسول الله دعني فلا أدخل قبلك فإن كانت حية أو شيء كنت بي قبلك قال: أدخل فدخل أبو بكر فجعل يلمس يديه فكلما رأى جحرا قال بثوبه فشقه ثم ألقمه الجحر حتى فعل ذلك بثوبه أجمع ، وَبَقِيَ جُحْرٌ مِنْهَا ، فَوَضَعَ عَقِبَهُ عَلَيْهِ ، وَقَالَ: يَا [ص: ١٨١٤] رَسُولُ اللَّهِ ، ادْخُلِ الْغَارَ ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ ، أَيْنَ ثَوْبُكَ؟» ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا

١- المجالسة وجواهر العلم: ج ٥/ ص ٣٨٠، رواية شماره: ٢٢٣٨، تأليف: أبو بكر أحمد بن مروان دينوري

مالكي (متوفى: ٣٣٣ هـ)، تحقيق: أبو عبدة مشهور بن حسن آل سلمان، ناشر: جمعية التربية الإسلامية (البحرين - أم الحصم)، دار ابن حزم (بيروت - لبنان)، تاريخ النشر: ١٤١٩ هـ.

٢- تاريخ دمشق، ابن عساكر: ج ٣٠/ ص ٢٩١، و الدر المنثور فى التفسير بالمأثور: ج ٤/ ص ١٩٩.

٣- تاريخ دمشق، ابن عساكر: ج ٣٠/ ص ٣١٧.

٤- مفهوم اين جمله اينطور است كه: لباس خود را پاره كرده و به سوراخها داخل مى نمود (تا پیامبر خدا با خيال آسوده استراحت فرمايند و هيچ حشره اى به ايشان اذيت نرساند).

صَنَعْتُ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدَهُ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَبَا بَكْرٍ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ» فَأَوْحَى إِلَيْهِ أَنِّي قَدْ اسْتَجَبْتُ لَكَ^۱.

«و عن جندب بن سفیان قال: لما انطلق أبو بكر مع رسول الله ﷺ إلى الغار قال له أبو بكر: لا تدخل يا رسول الله حتى أدخل استبريه فدخل أبو بكر الغار فأصاب يده شيء فجعل يمسح الدم عن أصبعه وهو يقول:

هل أنت إلا إصبعٌ دميت وفي سبيل الله ما لقيت»^۲.

«عن عمرو بن الحارث عن أبيه أن أبا بكر الصديق قال: أيكم يقرأ سورة التوبة، قال رجل: أنا، قال: اقرأ، فلما بلغ ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ﴾ بكى وقال: والله أنا صاحبه»^۳.

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ أَخِي وَصَاحِبِي فِي الْغَارِ فَاعْرِفُوا ذَلِكَ لَهُ فَلَوْ كُنْتُ مَتَخِذَا خَلِيلًا لَا تَخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا سَدُوا كُلَّ خَوْخَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرَ خَوْخَةِ أَبِي بَكْرٍ»^۴.

۱- الشريعة: ج ۴ / ص ۱۸۱۳، روایت شماره: ۱۲۷۵، تألیف: أبو بكر محمد بن الحسين بن عبد الله الأَجْرِيّ البغدادي (متوفى: ۳۶۰ هـ)، تحقيق: دكتور عبد الله بن عمر بن سليمان الدميحي، ناشر: دار الوطن - الرياض / السعودية، چاپ دوم، سال: ۱۴۲۰ هـ / ۱۹۹۹ م.

۲- دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة: ج ۲ / ص ۴۸۰، تألیف: أحمد بن الحسين الخُسْرُو جَرْدِي الخراساني، مشهور به أبو بكر البيهقي (متوفى: ۴۵۸ هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۵ هـ. البته از شخص پیامبر گرامی ﷺ نیز روایت شده که انگشت ایشان در یکی از غزوات مجروح شده و آن حضرت ﷺ شعر فوق را زمزمه کردند؛ به طور مثال نگا: صحیح بخاری: ج ۴ / ص ۱۸، کتاب الجهاد والسير، بَابُ مَنْ يُنْكَبُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، حدیث شماره: ۲۸۰۲.

۳- تفسیر طبری: ج ۱۴ / ص ۲۶۰، روایت شماره: ۱۶۷۳۲.

۴- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۴ / ص ۲۰۲، و آن را به ابن مردویه نسبت داده. البته در کتابهای حدیثی که این روایت را آورده اند واژه‌ی «أخی» وجود ندارد. اصل حدیث در صحیح بخاری می‌باشد؛ نگا: صحیح بخاری: ج ۱ / ص ۱۰۰، کتاب الصلاة، بَابُ الْخَوْخَةِ وَالْمَمَرِّ فِي الْمَسْجِدِ، روایت شماره: ۴۶۷.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَوْ اتَّخَذْتُ خَلِيلًا غَيْرَ رَيِّ لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَلَكِنْ أَخِي وَصَاحِبِي فِي الْغَارِ»^۱.

وأخرج البخاري «عن أنس قال: أقبل رسول الله ﷺ إلى المدينة وهو مردف أبا بكر وهو شيخ يُعرف^۲ والنبي ﷺ لَا يُعْرَفُ فَكَانُوا يَقُولُونَ: يَا أَبَا بَكْرٍ مَنْ هَذَا الْغُلَامُ بَيْنَ يَدَيْكَ؟ قَالَ هَذَا يَهْدِينِي السَّبِيلَ فَلَمَّا دَنَوْا مِنَ الْمَدِينَةِ نَزَلَ الْحَرَّةَ^۳ وَبَعَثَنَا إِلَى الْأَنْصَارِ فَجَاءُوا قَالَ فَشَهِدْتُهُ يَوْمَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ فَمَا رَأَيْتُ يَوْمًا كَانَ أَحْسَنَ وَلَا أَضْوَأَ مِنْ يَوْمٍ دَخَلَ عَلَيْنَا فِيهِ وَشَهِدْتُهُ يَوْمَ مَاتَ فَمَا رَأَيْتُ يَوْمًا كَانَ أَفْبَحَ وَلَا أَظْلَمَ مِنْ يَوْمٍ مَاتَ فِيهِ ﷺ»^۴.

«وعن ابن عباس في قوله تعالى: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ قال: على أبي بكر لأن النبي ﷺ لم تزل السكينة معه»^۵.

«وعن حبيب ابن أبي ثابت فأنزل الله سكينته عليه، قال: على أبي بكر فأما النبي ﷺ فقد كانت عليه سكينته قَبْلَ ذَلِكَ»^۶.

ومن موافقات عمرؓ آية: ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ﴾ [التوبة: ۵۸]. أخرج

۱- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۴/ ص ۲۰۲، و آن را به ابن مردويه نسبت داده.

۲- پیامبر بزرگوار اسلام تقریباً دو و نیم سال از صدیقؓ بزرگتر بودند اما از لحاظ صحت و حسن بی پایان از صدیق اکبر خرد سال تر معلوم می شدند، و علت اینکه ابوبکر معروف بوده و همه او را می شناختند کثرت مسافرت های تجارتی اوست و همچنین ابوبکر صدیق نسب شناس معروف عرب بود. اما با وجود این تعلیل هم مشکل است که مردم از پیامبر به غلام (جوان خردسال) تعبیر کرده باشند، نیاز به تحقیق بیشتر است.

۳- حره ی شرقی و حره غربی تا الحال دو محله ی معروف در مدینه منوره می باشد.

۴- الفاظ این روایت دقیقاً از مصنف گرفته شده؛ نگا: مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ ص ۳۲۹، روایت شماره: ۳۱۸۱۲. و نگا: صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۶۲، کتاب المناقب، بَابُ هِجْرَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ، حدیث شماره: ۳۹۱۱.

۵- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ۶/ ص ۱۸۰۱، روایت شماره: ۱۰۰۴۷.

۶- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ۶/ ص ۱۸۰۱، روایت شماره: ۱۰۰۴۶.

البخاري والنسائي «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْسِمُ قَسْمًا إِذْ جَاءَهُ ابْنُ ذِي الْحَوِصِرَةِ التَّمِيمِيُّ فَقَالَ اعْدِلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: وَبَيْنَكَ وَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَعْدِلْ؟ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَأْذُنُ لِي فِيهِ فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: دَعُهُ فَإِنَّ لَهُ أَصْحَابًا يَحْتَقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِ وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ فَيَنْظُرُ فِي فُذِّهِ^١ فَلَا يُوْجَدُ فِيهِ شَيْءٌ ثُمَّ يَنْظُرُ فِي نَصِيَّتِهِ فَلَا يُوْجَدُ فِيهِ شَيْءٌ ثُمَّ يَنْظُرُ فِي رِصَافِهِ فَلَا يُوْجَدُ فِيهِ شَيْءٌ ثُمَّ يَنْظُرُ فِي نَصْلِهِ^٢ فَلَا يُوْجَدُ فِيهِ شَيْءٌ قَدْ سَبَقَ الْفُرْتُ وَالْدَّمُ مِنْهُمْ رَجُلٌ أَسْوَدُ فِي إِحْدَى يَدَيْهِ - أَوْ قَالَ إِحْدَى نَدْيَيْهِ - مِثْلُ نَدْيِ الْمَرْأَةِ - أَوْ مِثْلِ الْبُضْعَةِ - تَدْرَدُرُ يَخْرُجُونَ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ النَّاسِ. فَزَلْتُ فِيهِمْ: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ﴾ [التوبة: ٥٨]»، قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا حِينَ قَتَلَهُمْ وَأَنَا مَعَهُ جِيءَ بِالرَّجُلِ عَلَى النَّعْتِ الَّذِي نَعَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ^٣.

«عن عمر بن الخطاب أنه مرَّ برجلٍ من أهل الكتاب مطروح على بابٍ فقال: استكذوني وأخذوا مني الجزية حتى كُفَّ بصري، فليس أحدٌ يعود عليّ بشيءٍ فقال عمر: ما أنصفنا إذن ثم قال: هذا من الذين قال الله: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ...﴾ [التوبة: ٦٠]. ثم أمر له برزق يجري عليه»^٤.

وعن عمر في قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ﴾ قال: «هُم زَمَنِي أَهْلُ الْكِتَابِ»^٥.

١- جانب آخر تير (پرهای تیر).

٢- نصل = پیکان (سر تیر).

٣- مسند امام احمد: ج ١٨ / ص ٩٥، مسند ابی سعید الخدری، حدیث شماره: ١١٥٣٦. نکا: صحیح بخاری: ج ٩ / ص ١٧، کتاب استیابة المرتدین والمُعاندین وفتايلهم، باب من ترک قتال الخوارج للثألف، وأن لا ینفِر النَّاسُ عَنْهُ، حدیث شماره: ٦٩٣٣.

٤- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ٦ / ص ١٨١٧، روایت شماره: ١٠٣٤٦.

٥- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ٢ ظ ص ٤٠١، کتاب الزکاة، ما قالوا فی الصدقة فی غیر اهل الإسلام، روایت شماره: ١٠٤٠٦.

«عن الشعبي قال: لَيْسَتْ الْيَوْمُ مُؤَلَّفَةً يعني قوله: ﴿وَالْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ﴾ [التوبة: ٦٠] إِنَّمَا كَانَ رِجَالٌ يَتَأَلَّفُهُمُ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عَلَى الْإِسْلَامِ فَلَمَّا أَنْ كَانَ أَبُو بَكْرٍ قَطَعَ الرَّشَاءَ فِي الْإِسْلَامِ»^١.

«وَعَنْ عُبَيْدَةَ السَّلْمَانِيِّ قَالَ: جَاءَ عُيَيْنَةُ بْنُ حِصْنٍ وَالْأَفْرَعُ بْنُ حَابِسٍ إِلَى أَبِي بَكْرٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَقَالَا: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ عِنْدَنَا أَرْضًا سَبِيحَةً لَيْسَ فِيهَا كَلٌّ وَلَا مَنْفَعَةٌ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُقْطِعَنَّاهَا لَعَلَّنَا نَحْرُثُهَا وَنَزْرَعُهَا وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَنْفَعَ بِهَا، فَأَقْطَعُهَامَا إِيَّاهَا وَكُتِبَ لَهُمَا بِذَلِكَ كِتَابًا، وَأَشْهَدَ لَهُمَا وَأَشْهَدَ عُمَرُ، وَلَيْسَ فِي الْقَوْمِ فَانْطَلَقَا إِلَى عُمَرَ لِيُشْهَدَاهُ عَلَى مَا فِيهِ، فَلَمَّا قُرِئَ عَلَى عُمَرَ مَا فِي الْكِتَابِ، تَنَاوَلَهُ مِنْ أَيْدِيهِمَا فَنَفَلَ فِيهِ فَمَحَاهُ، فَتَدَمَّرَا وَقَالَا لَهُ: مَقَالَةٌ سَيِّئَةٌ فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - كَانَ يَتَأَلَّفُكُمَا وَالْإِسْلَامُ يَوْمِيذٍ قَلِيلٌ، وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَزَّ الْإِسْلَامَ فَأَذْهَبْنَا فَاجْتَهَدَا جُهْدَكُمَا لَا أَرْعَى اللَّهُ عَلَيْكُمَا إِنْ أَرَعَيْتُمَا»^٢.

«عن يزيد بن هارون قال: خطب أبو بكر الصديق فقال في خطبته يؤتى بعبد قد أنعم الله عليه وبسط له في رزقه وأصح بدنه وقد كفر نعمة ربه فوهن بين يدي الله تعالى فيقال له: ماذا عملت ليومك هذا؟ وما قدّمت لنفسك؟ فلا يجده قدّم خيراً فيبكي حتى تنفد الدموع ثم يعير ويخزي ما ضيع من طاعة الله فينتحب حتى تسقط حدقاته على وجنتيه وكل واحد منهما فرسخ في فرسخ ثم يعير ويخزي حتى يقول: يا رب ابعثني إلى النار وأرحني من مقامي هذا، وذلك قوله: ﴿أَنَّهُ مِنْ يُحَادِدِ اللَّهِ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَلِيدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ٦٣].»

١- تفسير القرآن العظيم، ابن أبي حاتم: ج ٦/ ص ١٨٢٢، رواية شماره: ١٠٣٧٨، و الدر المنثور: ج ٤/ ص ٢٢٤.

٢- تفسير القرآن العظيم، ابن أبي حاتم: ج ٦/ ص ١٨٢٢، رواية شماره: ١٠٣٧٧. حافظ ابن كثير گفته: اين روايت منقطع است؛ زيرا عبيده عمر فاروق را نديده است. نكا: مسند أمير المؤمنين أبي حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه وأقواله على أبواب العلم، حافظ ابن كثير: ج ١/ ص ٢٥٩.

«ومن موافقات عمر[ؓ]: عن شريح بن عبيد أن رجلا قال لأبي الدرداء رضي الله عنه: يا معشر الفُرَّاء ما بالكم أجبن منا وأبجل إذا سئلتُم وأعظم لقمًا إذا أكلتُم فأعرض عنه أبو الدرداء ولم يرد عليه شيئًا فأخبر بذلك عمر بن الخطاب رضي الله عنه فأنطلق عمر إلى الرجل الذي قال ذلك فقال له بئويهِ وخنقه وقاده إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال الرجل: إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ﴾ [التوبة: ٦٥]»^١.

«ومن موافقات عمر: ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ...﴾ [التوبة: ٨٠].»

أخرج البخاري «عن ابن عباس قال سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ لَمَّا تَوَقَّعْتُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي دُجَيْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِلصَّلَاةِ عَلَيْهِ فَقَامَ إِلَيْهِ فَلَمَّا وَقَفَ عَلَيْهِ يُرِيدُ الصَّلَاةَ تَحَوَّلْتُ حَتَّى فُتُّتُ فِي صَدْرِهِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعَلَى عَدُوِّ اللَّهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْقَائِلِ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا. يُعَدِّدُ أَيَّامَهُ قَالَ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَبَسَّمُ حَتَّى إِذَا أَكْثَرْتُ عَلَيْهِ قَالَ: أَخَّرَ عَنِّي يَا عُمَرُ إِنِّي خَيْرْتُ فَاخْتَرْتُ وَقَدْ قِيلَ ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ لَوْ أَعْلَمْتُ أَنِّي إِنْ زِدْتُ عَلَى السَّبْعِينَ غُفِرَ لَهُ لَزِدْتُ. قَالَ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ وَمَشَى مَعَهُ فَقَامَ عَلَى قَبْرِهِ حَتَّى فُرِعَ مِنْهُ. قَالَ فَعَجَبُ لِي وَجَرَاعَتِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَاللَّهِ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ فَوَاللَّهِ مَا كَانَ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى نَزَلَتْ هَاتَانِ الْآيَتَانِ ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم مَّا تَأْتِي الْقَبْرُ وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾ [التوبة: ٨٤] فَمَا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَهُ عَلَى مُنَافِقٍ وَلَا قَامَ عَلَى قَبْرِهِ حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ ﷻ»^٢.

١- حلية الأولياء: ج ١ / ص ٢١٠، ونگا: الدر المنثور: ج ٤ / ص ٢٣٠؛ و آنرا به حلیه الأولیاء نسبت داده، اما با دقت در هر دو روایت دانسته می شود شاه ولی الله دهلوی این روایت را از الدر المنثور نقل کرده است.

٢- صحیح بخاری: ج ٦ / ص ٦٧، کتاب تفسیر القرآن، باب قَوْلِهِ: {أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ} [التوبة: ٨٠]، حدیث شماره: ٤٦٧٠. الفاظ حدیث از سنن ترمذی

أخرج البخاري ومسلم «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ لَمَّا تُوتِيَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي ابْنِ سَلُولَ جَاءَ ابْنُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَهُ أَنْ يُعْطِيَهُ قَمِيصَهُ يَكْفَنُ فِيهِ أَبَاهُ فَأَعْطَاهُ ثُمَّ سَأَلَهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَقَامَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِثَوْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُصَلِّيَ عَلَيْهِ وَقَدْ نَهَاكَ اللَّهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّمَا خَيْرِنِي اللَّهُ فَقَالَ ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً وَسَأَزِيدُهُ عَلَى سَبْعِينَ. قَالَ إِنَّهُ مُنَافِقٌ. فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾ [التوبة: ٨٤] فترك الصلاة عليهم»^١.

«وعن حبيب بن الشهيد، وعن ابن عامر الأنصاري أن عمر بن الخطاب قرأ: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ وَالَّذِينَ تَبَعُواهُمْ يَأْخُذُونَ﴾ [التوبة: ١٠٠]. فرفع ﴿الْأَنْصَارِ﴾ ولم يلحق الواو في ﴿الَّذِينَ﴾ فقال له زيد بن ثابت: ﴿وَالَّذِينَ﴾. فقال عمر: ﴿الَّذِينَ﴾ فقال زيد: أمير المؤمنين أعلم، فقال: ايتوني بأبي بن كعب فأتاه فسأله عن ذلك، فقال أبي: ﴿وَالَّذِينَ﴾ فقال: فينعم إذا، فتابع أبيًا»^٢.

«عن أبي صخر حميد بن زياد قال: قلت لمحمد بن كعب القرظي أخبرني عن أصحاب رسول الله ﷺ وإنما أريد الفتن. فقال: إن الله قد غفر لجميع أصحاب النبي ﷺ وأوجب لهم الجنة في كتابه محسنهم ومسيئتهم، قلت له: وفي أي موضع أوجب الله لهم الجنة في كتابه قال: ألا تقرأ: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ...﴾ أوجب لجميع أصحاب النبي ﷺ الجنة والرضوان وشرط على التابعين شرطا لم يشترط فيهم، قلت: وما اشترط عليهم؟ قال: اشترط

است، نكا: سنن ترمذی: ج ٥ / ص ٢٧٩، أبواب تفسير القرآن، باب: ومن سورة التوبة، حديث شماره:

٣٠٩٧.

١- صحيح بخاری: ج ٦ / ص ٦٧، كتاب تفسير القرآن، باب قولہ: ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ٨٠]، حديث شماره: ٤٦٧٠. و صحيح مسلم: ج ٤ / ص ٢١٤١، كتاب صفات المنافقين وأحكامهم، حديث شماره: ٢٧٧٤.

٢- تفسير طبري: ج ١٤ / ص ٤٣٨، رواية شماره: ١٧١١٨.

عليهم أن يتبعوهم بإحسان. يقول: يقتدوا بهم في أعمالهم الحسنة ولم يقتدوا بهم في غير ذلك، قال أبو صخرة: فوالله لكأنني لم أقرأها قبل ذلك وما عرفت تفسيرها حتى قرأها عليّ محمد بن كعب»^۱.

«وعن ابن عمر في قوله تعالى: ﴿كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ﴾ [التوبة: ۱۱۹] مع محمد وأصحابه»^۲.

«وقال سعيد بن جبیر: مع أبي بكر وعمر»^۳.

وقال الضحاک: أمروا أن يكونوا مع أبي بكر وعمر وأصحابهما^۴.

«وقال ابن عباس: مع علي بن أبي طالب»^۵.

«وقال أبو جعفر: مع علي بن أبي طالب»^۶.

«وعن سفیان قال: ليس في تفسير القرآن اختلاف إنما هو كلام جامع يراد به هذا وهذا»^۷.

«وعن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب قال: أراد عمر بن الخطاب أن يجمع القرآن فقام في الناس فقال: من كان تلقى في زمن رسول الله ﷺ شيئاً من القرآن فليأتنا به وكانوا كتبوا

۱- التفسير الوسيط، واحدی: ج ۲/ ص ۵۲۰، و تاریخ دمشق: ج ۵۵/ ص ۱۴۷.

۲- الكشف والبيان عن تفسير القرآن: ج ۵/ ص ۱۰۸، تأليف: أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبي، أبو إسحاق (متوفى: ۴۲۷ هـ)، تحقيق: الإمام أبي محمد بن عاشور، مراجعه وتدقيق: أستاذ نظير الساعدي، ناشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۲ هـ / ۲۰۰۲ م. همهی تفاسیر این روایت را موقوف بر «نافع» آورده اند، اما از آن جایی که نافع شاگرد ابن عمر است شاه ولی الله این روایت را -اشتباها- به ابن عمر نسبت داده.

۳- الكشف والبيان عن تفسير القرآن: ج ۵/ ص ۱۰۸.

۴- تفسير بحر العلوم، سمرقندی: ج ۲/ ص ۹۷، و تاریخ دمشق: ج ۳۰/ ص ۳۳۷.

۵- الكشف والبيان عن تفسير القرآن، ثعلبی: ج ۵/ ص ۱۰۹.

۶- تاریخ دمشق، ابن عساکر: ج ۴۲/ ص ۳۶۱، و الدر المنثور: ج ۴/ ص ۳۱۶.

۷- التفسير من سنن سعيد بن منصور: ج ۵/ ص ۳۱۲، روایت شماره: ۱۰۶۰.

ذلك في الصحف والألواح والعُصب^۱ وكان لا يقبل من أحد شيئاً حتى يشهد به شاهدان فقتل وهو يجمع ذلك إليه فقام عثمان بن عفان فقال: من كان عنده شيء من كتاب الله فليأتنا به وكان لا يقبل من ذلك حتى يشهد به شاهدان فجاء خزيمة بن ثابت فقال: إني رأيتمكم تركتم آيتين لم تكتبوها. فقالوا: ما هما؟ قال: تلقيت من رسول الله ﷺ ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ...﴾ [التوبة: ۱۲۸]. فقال عثمان: وأنا أشهد أنهما من عند الله فأين ترى أن نجعلهما، قال: اختم بهما آخر ما نزل من القرآن فختمت بها براءة^۲.

آیات سوره یونس:

قال الله تعالى: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٤﴾﴾ [يونس: ۶۲-۶۴].

فقیر گوید عفی عنه: که این آیت نص است در فضیلت اولیاء الله اولاً بیان حال ایشان می‌فرماید که ﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ در آخرت بر ایشان ترسی نباشد از هیچ مخوف و مکروه و اندوهگین نشوند بر هیچ فائت. ثانیاً حقیقت ولایه با ما صدق آن مذکور می‌نماید که ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾﴾

۱- شاخه‌های خرما که بار نیاورده باشند.

۲- تاریخ دمشق، ابن عساکر: ج ۱۶/ ص ۳۶۵، و تفسیر القرآن من الجامع، ابن وهب: ج ۱/ ص ۲۸، روایت شماره: ۴۳، تألیف: أبو محمد عبد الله بن وهب بن مسلم مصري قرشي (متوفی: ۱۹۷ هـ)، تحقیق: میکلووش مورانی، ناشر: دار الغرب الإسلامي، چاپ نخست، سال: ۲۰۰۳ م.

۳- ترجمه‌ی آیات: «بدانید که بر دوستان الله هیچ ترس و هراسی نیست و آنان غمگین نمی‌شوند. آنان که ایمان آوردند و تقوا و پرهیزکاری پیشه می‌کردند. در زندگی دنیا و آخرت، بشارت و مؤده‌ی نیک دارند؛ در سخنان الله هیچ دگرگونی و تغییری نیست. این، همان رستگاری بزرگ است.»

پس حقیقت ولایت در آن جماعه متحقق شود که به وصف ایمان حقیقی که شرح آن در سوره انفال مذکور است ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ [الأنفال: ۲]. و به وصف تقوی متصف اند.

ثالثاً بعض لوازم ولایت ارشاد می فرماید: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَى...﴾

و این بشارت است به جنت بر آل سنه رُسل صلوات الله وسلامه عليهم و این اعظم انواع بشارت است یا به رؤیا و فراست صادقه و آن دون اوست این قدر به وجه عموم از آیت مفهوم شد باقیماند آنکه اعیانی که در زمان آنحضرت ﷺ به این اوصاف سنیّه متصف بودند کیانند؟ اندکی تأمل را کار فرما باید شد.

﴿وَلِي﴾ به دو معنی مستعمل می شود:

یکی از ولایت بمعنی دوستی و محبت پس معنی ولی دوست و دوست داشته شده باشد. و دیگر معنی ولایت کار سازی کردن، پس معنی ولی کار سازنده و کار ساخته شده باشد مانند لفظ حار که بر هر دو شخص اطلاق کرده می شود فاعل و مفعول و اگر معنی اول مراد است خدای تعالی می فرماید در حق صدیق ﷺ و تابعان او که: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ و اگر معنی ثانی مراد است حق تعالی می فرماید: ﴿وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾ بعد از آن آنحضرت ﷺ در احادیث متواتره که شبهه را در آن مدخل نباشد این جماعه را به وصف صدیق و شهید ستودند و بر ایمان و تقوی ایشان گواهی دادند و بشارات عظیمه به بهشت بلکه به اعلی درجات بهشت دادند وهو المقصود.

«عن الأحنف قال: صليت خلف عمر الغداة فقراً بـ «يونس» و «هود» وغيرهما»^۱.

«وعن قتادة في قوله تعالى: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾»^۲ [يونس: ۱۴]. قال: ذُكِرَ لَنَا أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ فَقَالَ: صَدَقَ

۱- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۱ / ص ۳۱۰، کتاب الصلاة، مَا يُقْرَأُ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ، روایت شماره: ۳۵۴۶. در این روایت به عوض واژه ی: «وغيرهما» کلمه ی: «ونحوهما» آمده است.

۲- ترجمه ی آیه: «آنگاه شما را پس از ایشان در زمین جانشینان آن ها قرار دادیم تا بنگریم چگونه عمل می کنید».

رَبُّنَا مَا جَعَلْنَا خَلَائِفَ الْأَرْضِ إِلَّا لِنَنْظُرَ إِلَى أَعْمَالِنَا فَأَدُّوا اللَّهُ خَيْرَ أَعْمَالِكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالسَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ»^۱.

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ تَمِيمًا الدَّارِيَّ سَأَلَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ رُكُوبِ الْبَحْرِ، وَكَانَ عَظِيمَ التَّجَارَةِ فِي الْبَحْرِ، فَأَمَرَهُ بِتَقْصِيرِ الصَّلَاةِ، قَالَ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾ [يونس: ۲۲]»^۲.

«وعن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله ﷺ: إن من عباد الله ناسا يغبطهم الأنبياء والشهداء، قيل: من هم يا رسول الله؟ قال: قوم تحابوا في الله من غير أموال ولا أنساب لا يفرعون إذا فرغ الناس ولا يحزنون إذا حزنوا، ثم تلا رسول الله ﷺ: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [يونس: ۶۲]»^۳.

آیات سوره هود:

قال الله تعالى: ﴿أَقَمْنَا كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كَتَبْتُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِّن الْأَحْزَابِ فَالْتَأَرْ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [هود: ۱۷].

۱- تفسیر ابن ابی حاتم: ج ۶/ ص ۱۹۳۴، روایت شماره: ۱۰۲۶۷.

۲- السنن الکبری، بیهقی: ج ۳/ ص ۲۲۰، کتاب الطهارة، بابُ السَّفَرِ فِي الْبَحْرِ كَالسَّفَرِ فِي الْبَرِّ فِي جَوَازِ الْقَصْرِ، روایت شماره: ۵۴۸۷.

۳- تفسیر طبری: ج ۱۵/ ص ۱۲۱، روایت شماره: ۱۷۷۱۳.

۴- ترجمه‌ی آیه: «آیا کسی که بر دلیل و حجت روشنی از سوی پروردگارش می‌باشد و به دنبال این دلیل، برایش گواه دیگری از سوی پروردگار می‌آید و پیشتر نیز کتاب موسی به عنوان راهنما و حجت، (گواه راستی قرآن بود، همانند دیگران است؟) چنین کسانی به قرآن ایمان می‌آورند. و هر که از سایر گروه‌ها به قرآن کفر ورزد، آتش میعادگاه اوست. پس کوچک‌ترین تردیدی درباره‌ی قرآن به خود راه مده. بی‌گمان قرآن، حق است (و) از سوی پروردگارت؛ ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند».

خدای عزوجل در اول کلام تهدید کفار و تغلیظ بر ایشان می‌نماید ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا...﴾ [هود: ۱۵].

بعد از آن بیان می‌کند حال جماعه از مؤمنین محققین تا فرق در میان ظلمت کفر و نور ایمان روشن شود مانند فرق لیل به نسبت نهار و تباعد مشرق به نسبت مغرب و این سنه الله است در تمام قرآن عظیم غالباً تفاوت درجتین و تباین مرتبتین در هر سورتی بیان می‌فرماید و انما يعرف الشئ بضده چون نوبت مؤمنین محققین رسید فرمود: ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ...﴾

مفسرین در معنی این کلمه اختلاف دارند اما آنچه محققین اصول شرائع را پیش از بعثت آنحضرت ﷺ به شهادت دل خود تلقی نموده بودند لهذا عبادت اصنام مکروه میدانستند و قبح خمر و زنا از خود در دل خود می‌یافتند و تعیین پیغامبری که در آن زمان مبعوث شد به طریق رؤیا و فراست ادراک می‌نمودند و نفوس ایشان به آن همه مطمئن گشت و عقل ایشان همه را باور داشت و این علم اجمالی منفوخ در صدور ایشان بینه است از جانب پروردگار تبارک و تعالی و بعد از آن قرآن نازل شد و شهادت بر آن علم اجمالی داد و آن مجمل را مفصل ساخت و آن مظنون را کالمشاهد نمود پس شاهی که از طرف حق جل و علا اظهار حق بر وجه اکمل نمود قرآن است و پیش از قرآن کتاب حضرت موسی ﷺ بود مقتدای اهل دین و رحمتی از جانب خدای تعالی که مثل این شهادت ادا می‌فرمود جماعه از عظمای صحابه به این وصف متصف بودند از آنجمله صدیق اکبر و ابوذر غفاری رضی الله عنهما و غیر ایشان و حضرت صدیق ﷺ اکمل آن همه است و اسبق ایشان و از جهت همین مناسبت باطنی توقف نکرد در ایمان آوردن و معجزه نه طلبید پس وی سر دفتر اهل این آیت است بلکه اغلب رای آنکه تعریض است به او و اشاره است به جانب او، والله اعلم.

أخرج الترمذي «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ شُبْتُ. قَالَ: شَيَّبَنِي هُوْدُ وَالْوَاقِعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ وَ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ وَ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾»^۱.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۰۲، أبواب تفسیر القرآن، باب: ومن سورة الواقعة، حدیث شماره: ۳۲۹۷، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است.

«وعن أبي سعيد الخدري قال عمر بن الخطاب: يا رسول الله أسرع إليك الشيب، قال: شيبني هود وأخواتها الواقعة و﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ و﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾»^١.

«عن عمر بن الخطاب قال: لما استقرت السفينة على الجودي لبث ما شاء الله ثم أنه أذن له، فهبط على الجبل فدعا الغراب فقال: إئتني بخبر الأرض، فانحدر الغراب على الأرض وفيها الغرقى من قوم نوح فأبطأ عليه، فلعنه ودعا الحمامة فوقع على كف نوح فقال: اهبطي فلتأتيني بخبر الأرض، فلم يلبث إلا قليلاً حتى جاء بنفص^٢ ريشة في منقاره فقال: اهبط فقد أثبتت الأرض، قال نوح عليه السلام: بارك الله فيك وفي بيت يؤويك وحببك إلى الناس لولا أن يغلبك الناس على نفسك لدعوت الله أن يجعل رأسك من ذهب»^٣.

«وعن محمد بن المنكدر ويزيد بن حفصة وصفوان بن سليم أن خالد بن الوليد كتب إلى أبي بكر الصديق رضي الله عنه أنه قد وجد رجلاً في بعض نواحي العرب ينكح كما كانت تنكح المرأة وقامت عليه بذلك البيّنة فاستشار أبو بكر رضي الله أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال علي بن أبي طالب رضي الله عنه: إن هذا ذنب لم يغص الله به أمة من الأمم إلا أمة واحدة فصنع الله بها ما قد علمت أرى أن تحرقه بالنار فاجتمع أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم على أن يحرقوه بالنار فكتب أبو بكر رضي الله عنه إلى خالد رضي الله عنه أن احرقه بالنار ثم حرقهم ابن الزبير رضي الله عنه في إمارته ثم حرقهم هشام بن عبد الملك»^٤.

١- دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة، بيهقي: ج ١ / ص ٣٥٨، جماع أبواب صفة رسول الله، باب ذكر اجتهد رسول الله صلى الله عليه وسلم، في طاعة ربه، عز وجل، وخوفه منه، على طريق الاختصار.

٢- نفص به فتحتين، برگ و میوهی از درخت افتاده.

٣- الدر المنثور: ج ٤ / ص ٤٣٧، وأن را به ابن مردويه نسبت داده است.

٤- مساوئ الأخلاق ومذمومها: ج ١ / ص ٢٠٥، روایت شماره: ٤٢٨، تأليف: أبو بكر محمد بن جعفر بن محمد بن سهل بن شاكر الخرائطي السامري (متوفى: ٣٢٧ هـ)، تحقيق وتخریج نصوص: مصطفى بن أبو النصر الشلبي، ناشر: مكتبة السوادى للتوزيع، جدة، چاپ نخست، سال: ١٤١٣ هـ / ١٩٩٣ م.

«عن عمر بن الخطاب قال: لما نزلت: ﴿فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾ [هود: ۱۰] سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، فَعَلَى مَا نَعْمَلُ؟ عَلَى شَيْءٍ قَدْ فُرِعَ مِنْهُ، أَوْ عَلَى شَيْءٍ لَمْ يُفْرَغْ مِنْهُ؟ قَالَ: «بَلْ عَلَى شَيْءٍ قَدْ فُرِعَ مِنْهُ وَجَرَتْ بِهِ الْأَقْلَامُ يَا عُمَرُ، وَلَكِنْ كُلُّ مُيَسَّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ»^۱.

«عن أبي بكر الصديق قال: قام فينا رسول الله ﷺ فقال: سَلُوا اللَّهَ الْمَعَاذَةَ، فَإِنَّهُ لَمْ يُؤْتَ أَحَدٌ مِثْلَ يَقِينٍ بَعْدَ مُعَاذَةٍ، وَلَا أَشَدَّ مِنْ رِبَةِ بَعْدَ كُفْرٍ»^۲.

«عَنْ أَبِي الْيَسْرِ^۳ أَتَنِي امْرَأَةً تَبْتَاعُ تَمْرًا فَقُلْتُ: إِنَّ فِي الْبَيْتِ تَمْرًا أَطْيَبَ مِنْهُ. فَدَخَلَتْ مَعِيَ فِي الْبَيْتِ فَأَهْوَيْتُ إِلَيْهَا فَقَبَّلْتُهَا فَأَتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ قَالَ اسْتُرْ عَلَى نَفْسِكَ وَتُبْ وَلَا تُخْبِرْ أَحَدًا. فَلَمْ أَصْبِرْ فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ. فَقَالَ لَهُ: أَخَلَفْتَ غَارِيًّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فِي أَهْلِهِ بِمِثْلِ هَذَا؟ حَتَّى تَمَيَّ أَنْتَ لَمْ يَكُنْ أَسْلَمَ إِلَّا تِلْكَ السَّاعَةَ حَتَّى ظَنَّ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ. قَالَ وَأَطْرَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَوِيلًا حَتَّى أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفَا مِنْ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّكْرَيْنِ﴾ [هود: ۱۱۴]. قَالَ أَبُو الْيَسْرِ فَأَتَيْتُهُ فَقَرَأَهَا عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ أَصْحَابُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلْهَذَا خَاصَّةٌ أَمْ لِلنَّاسِ عَامَّةٍ قَالَ: بَلْ لِلنَّاسِ كَافَّةً»^۴.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۸۹، أَبْوَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَابٌ: وَمِنْ سُورَةِ هُود، حديث شماره: ۳۱۱۱، ترمذی این حدیث را حسن غریب دانسته، و علامه آلبنی گفته: حدیثی صحیح است.

۲- مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۲۱۷، مسند الخلفاء الراشدين، مسند ابی بکر الصديق، حدیث شماره: ۴۴، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث حسن است.

۳- اسم او کعب بن عمرو انصاری است، در بیعت عقبه و غزوه بدر اشتراک داشت، و درین غزوه عباس بن عبد المطلب را اسیر نمود.

۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۹۲، أَبْوَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَابٌ: وَمِنْ سُورَةِ هُود، حدیث شماره: ۳۱۱۵، ترمذی این حدیث را حسن غریب دانسته، و علامه آلبنی گفته: حدیثی حسن است.

«وعن سليمان التيمي قال: ضرب رجل على كفّل امرأة ثم أتى أبا بكر وعمر رضي الله عنهما فسألها عن كفارة ذلك، فقال: كل منهما: لا أدري ثم أتى النبي ﷺ فسأله فقال: لا أدري، حتى أنزل الله: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ...﴾ [هود: ١١٤]»^١.

«عن عُثْمَانَ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ وَضُوءِي هَذَا، ثُمَّ قَالَ: "وَمَنْ تَوَضَّأَ وَضُوءِي هَذَا، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى صَلَاةَ الظُّهْرِ، غُفِرَ لَهُ مَا كَانَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الصُّبْحِ، ثُمَّ صَلَّى الْعَصْرَ غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ صَلَاةِ الظُّهْرِ، ثُمَّ صَلَّى الْمَغْرِبَ غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ صَلَاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ صَلَّى الْعِشَاءَ غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ، ثُمَّ لَعَلَّهُ أَنْ يَبِيتَ يَتَمَرَّغُ لَيْلَتَهُ، ثُمَّ إِنْ قَامَ فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى الصُّبْحَ غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ، وَهَنَّ الْحَسَنَاتُ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ". قَالُوا: هَذِهِ الْحَسَنَاتُ، فَمَا الْبَاقِيَاتُ يَا عُثْمَانُ؟ قَالَ: هُنَّ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَسُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^٢.

وأخرج مالك «عن عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَ: لأَحَدَثْتُكُمْ حَدِيثًا لَوْ لَا أَنَّهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا حَدَّثْتُكُمْوهُ ثُمَّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ مَا مِنْ أَمْرٍ يَتَوَضَّأُ فَيُحْسِنُ وَضُوءَهُ ثُمَّ يُصَلِّي الصَّلَاةَ إِلَّا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الصَّلَاةِ الْأُخْرَى حَتَّى يُصَلِّيَهَا قَالَ يَحْيَى قَالَ مَالِكُ أَرَأَاهُ يُرِيدُ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفَا مِنْ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾»^٣.

آيات سورة يوسف:

١- تفسير طبري: ج ١٥ / ص ٥٢٥، رواية شماره: ١٨٦٨٩.

٢- مسند امام احمد: ج ١ / ص ٥٣٧، مسند الخلفاء الراشدين، مسند عثمان بن عفان رضى الله عنه،

حديث شماره: ٥١٣، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد اين حديث حسن است.

٣- موطأ امام مالك: ج ٢ / ص ٤٠، وقوت الصلاة، حديث شماره: ٨٣.

قال الله تعالى: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُتُونِي بِهِ؟ أَسْتَحْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ۝ قَالَ أَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ۝﴾ [يوسف: ۵۴-۵۵].

فقیر گوید عفی عنه: که حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام طلب کرد از ملک مصر امارت بیت المال را و بیان نمود استحقاق خود را به آن امارت که ﴿إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾

پس از اینجا معلوم شد که شرط تصرف در بیت المال حفظ است از ضیاع و از خیانت خائنین و علم است به آنکه از کجا باید گرفت و به کجا باید صرف نمود چون تصرف در بیت المال کار خلیفه است لازم آمد که خلافت خاصه مرضیه وقتی متحقق گردد که خلیفه حافظ و علیم باشد و آن در لوازم خلافت خاصه داخل است چنانکه سابق تحریر نمودیم.

«عَنْ خَالِدِ بْنِ عَرَفَةَ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ عُمَرَ إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَنْتَ فُلَانُ الْعَبْدِي؟ قَالَ: نَعَمْ. فَضْرَبَهُ بِقَنَاةٍ مَعَهُ فَقَالَ الرَّجُلُ: مَا لِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اجْلِسْ فَجَلَسَ فَقَرَأَ عَلَيْهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿الرَّ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۝ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ۝﴾ [يوسف: ۱-۳]. فقرأها عَلَيْهِ ثَلَاثًا وضربه ثَلَاثًا فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: مَا لِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: أَنْتَ الَّذِي نَسَخْتَ كِتَابَ دَانِيَالَ؟ قَالَ: مَرِنِي بِأَمْرِكَ أَتَبِعُهُ قَالَ: انْطَلِقْ فَامْحِ بِالْحَمِيمِ وَالصُّوفِ ثُمَّ لَا تَقْرَأْهُ وَلَا تَقْرَأْهُ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ فَلَنْ بَلِّغَنِي عَنْكَ أَنَّكَ قَرَأْتَهُ أَوْ أَقْرَأْتَهُ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ لَأَنْهَكَ عَنْ عُقُوبَةٍ ثُمَّ قَالَ: اجْلِسْ.

فَجَلَسَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: انْطَلَقْتُ أَنَا فَانْتَسَخْتُ كِتَابًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ثُمَّ جِئْتُ بِهِ فِي أَدِيمٍ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا هَذَا فِي يَدِكَ يَا عُمَرُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ

۱- ترجمه‌ی آیه‌ها: «و پادشاه گفت: یوسف را نزد من بیاورید تا او را همراه ویژه‌ی خویش قرار دهم؛ و هنگامی که با یوسف سخن گفت، اعلام کرد: تو امروز نزد من ارجمند و امانتداری. (یوسف) گفت: مرا سرپرست خزانه‌های این سرزمین قرار بده؛ به‌راستی که من نگهبان و (خزانه‌دار) آگاهی هستم».

كتاب نسخته لنزداد به علماً إلى علمنا فَعَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجنتاه ثُمَّ نُودِيَ بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً.

فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: أَغَضِبَ نَبِيُّكُمْ السَّلَاحَ السَّلَاحَ، فَجَاوَزُوا حَتَّى أَحْدَقُوا بِمَنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ أُوتِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ وَخَوَاتِيمَهُ وَاخْتَصَرَ لِي اخْتِصَاراً وَلَقَدْ أُتِيتُكُمْ بِهَا بَيِّضَاءَ نَقِيَّةٍ فَلَا تَتَهَوَّكُوا وَلَا يَغُرَّنْكُمْ الْمُتَهَوِّكُونَ قَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: فَقُمْتُ فَقُلْتُ: رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِيناً وَبِكَ رَسُولاً ثُمَّ نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ^١.

«وعن إبراهيم النخعي قال: كان بالكوفة رجل يطلب كتب دانيال وذلك الضريبة فجاء فيه كتاب من عمر بن الخطاب أن يرفع إليه، فلما قدم على عمر علاه بالدرة ثم جعل يقرأ عليه: ﴿الرَّ تِلْكَ ءَايَةُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ حَتَّى بَلَغَ {الْغَافِلِينَ} قَالَ: فَعَرَفْتُ مَا يُرِيدُ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ دَعْنِي، فَوَاللَّهِ لَا أَدْعُ عِنْدِي شَيْئاً مِنْ تِلْكَ الْكُتُبِ إِلَّا حَرَقْتَهُ، قَالَ فَتَرَكَهُ»^٢.

«عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك عن أبيه سمع عمر رجلاً يقرأ هذا الحرف ﴿لَيْسَ جُنَّتُهُ حَتَّى حِينَ﴾ [يوسف: ٣٥]. فقال له عمر: من أقرأك هذا؟ قال: ابن مسعود، فقال عمر: ﴿لَيْسَ جُنَّتُهُ حَتَّى حِينَ﴾ [يوسف: ٣٥]. ثم كتب إلى ابن مسعود: سلام عليك، أما بعد، فإن الله أنزل القرآن فجعله قرآناً عربياً مبيناً وأنزله بلغة هذا الحي من قريش فإذا أتاك كتابي هذا فأقرئ الناس بلغة قريش ولا تُقرئهم بلغة هذيل»^٣.

١- المقصد العلي في زوائد أبي يعلى الموصلي: ج ١ / ص ٦٠، رواية شماره: ٦٣، تأليف: أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي (متوفى: ٨٠٧ هـ)، تحقيق: سيد كسروي حسن، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان.

٢- مصنف عبد الرزاق: ج ٦ / ص ١١٣، كتاب أهل الكتاب، مسألة أهل الكتاب، رواية شماره: ١٠١٦٦.

٣- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٤ / ص ٥٣٥.

«عن عمر أنه استأذن عليه رجل فقال: اسْتَأْذِنُوا لِابْنِ الْأَخْيَارِ، فَقَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِيْذِنُوا لَهُ. فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ لَهُ عُمَرُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا فُلَانُ، ابْنُ فُلَانٍ، ابْنِ فُلَانٍ، قَالَ: فَجَعَلَ يَعُدُّ رَجَالًا مِنْ أَشْرَافِ الْجَاهِلِيَّةِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَنْتَ يَوْسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: ذَاكَ ابْنُ الْأَخْيَارِ، وَأَنْتَ ابْنُ الْأَشْرَارِ، إِنَّمَا تَعُدُّ عَلَيَّ خَبَالًا^۱ أهل النار»^۲.

«عن أبي هريرة، قال: استعملني عمر على البحرين، ثم نزعني، ثم دعاني بعد إلى العمل، فأبيت فقال: لِمَ وَقَدْ سَأَلَ يَوْسُفُ الْعَمَلَ وَكَانَ خَيْرًا مِنْكَ؟ فَقُلْتُ: إِنَّ يَوْسُفَ نَبِيٍّ، ابْنِ نَبِيٍّ، ابْنِ نَبِيٍّ، وَأَنَا ابْنُ أُمَيْمَةٍ وَأَنَا أَخَافُ ثَلَاثًا وَاثْنَتَيْنِ قَالَ: أَوَّلًا تَقُولُ حَمَسًا؟ قُلْتُ: لَا قَالَ: فَمَا هُنَّ؟ قُلْتُ: «أَخَافُ أَنْ أَقُولَ بِغَيْرِ عِلْمٍ، وَأَنْ أَفْتِيَ بِغَيْرِ عِلْمٍ، وَأَنْ يُضْرَبَ ظَهْرِي، وَأَنْ يُشْتَمَ عِرْضِي، وَأَنْ يُؤْخَذَ مَالِي بِالضَّرْبِ»^۳.

«عن عبد الله بن شداد قال: سمعت نشيخ عمر بن الخطاب وإني لفي آخر الصفوف في صلاة الصبح وهو يقرأ: ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾ [يوسف: ۸۶]»^۴.
وعن علقمة ابن وقاص قال: صليت خلف عمر بن الخطاب فقرأ سورة يوسف فلما أتى على ذكر يوسف نشج حتى سَمِعْتُ نَشِيجَهُ، وَأَنَا فِي مُؤَخَّرِ الصُّفُوفِ»^۵.

آیات سوره رعد:

- ۱- خبال در اصل فسادی را گویند که در افعال و ابدان و عقول باشد.
- ۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۲/ ص ۳۷۸، روایت شماره: ۳۳۲۶، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم است.
- ۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۲/ ص ۳۷۸، روایت شماره: ۳۳۲۷، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط امام بخاری و امام مسلم است.
- ۴- صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۱۴۴، کتاب الأذان، بَابُ إِذَا بَكَى الْإِمَامُ فِي الصَّلَاةِ.
- ۵- مصنف عبد الرزاق: ج ۲/ ص ۱۱۱، کتاب الصلاة، بَابُ الْقِرَاءَةِ فِي الْعِشَاءِ، روایت شماره: ۲۷۰۳، با اندکی اختلاف در الفاظ.

قال الله تعالى: ﴿وَإِنْ مَا تُرِيدُكَ بَعْضُ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعُكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾^(۱۸) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۱۹﴾ [الرعد: ۴۰-۴۱].

فقیر گوید: ترجمه آیت آنست که اگر بنمائیم به تو بعض آنچه وعده می دهیم ترا از فتوح و غلبه اسلام یا قبض روح تو کنیم - یعنی پیش از وقوع بعضی آنچه وعده می دهیم از باب فتوح و غلبه اسلام در هر دو شق هیچ باک نیست - جز این نیست که لازم بر تو پیغام رسانیدن است و لازم بر ما حساب است.

بعد از آن تسجیل می فرماید که مراد وعده فتوحات اسلامی است آیا ندیدند که ما می آئیم بسوی زمین مشرکان ناقص می گردانیم آن را از اطراف آن یعنی در مدینه و در قبائل اسلم و غفار و جهینه و مزینه و غیر ایشان اسلام در آمد و جمعی مسلمان شدند و در شوکت کفر رخنه عظیمه پدید آمد و این از مقدمات و ارهاصات اوست.

فقیر گوید: در این آیت اشاره جلیه است به سوی آنکه بعض فتوح اسلام که وعده به آن رفته است در زمان آنحضرت^(ص) به ظهور خواهد آمد و بعض از آن بعد وفات آنحضرت^(ص) و لابد آن مواعید بر دست شخصی از نواب آنحضرت^(ص) ظهور نمود و آن یکی از لوازم خلافت خاصه است والله اعلم.

قال الله تعالى: ﴿لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْخُسَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾^(۱۸) أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۱۹﴾ الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ﴿۲۰﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ ۚ

۱- ترجمه ی آیه ها: «و اگر بخشی از آنچه (رسوایی و عذاب) را که به آنان وعده می دهیم، به تو نشان دهیم یا تو را از دنیا ببریم، (در هر حال) تنها وظیفه ای که تو داری، ابلاغ است و حسابرسی با ماست. آیا به این توجه نکرده اند که ما قصد سرزمین کافران می کنیم و از اطرافش (با گسترش قلمرو اسلام) می کاهیم. و الله حکم می کند و هیچ چیز و هیچ کس جلودار حکمش نیست. و الله خیلی زود به اعمال بندگان رسیدگی می کند».

أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿١١﴾ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَدْرَعُونَ بِالْحَسَنَةِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿١٢﴾ جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿١٣﴾ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعَمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿١٤﴾ وَالَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿١٥﴾ [الرعد: ۱۸-۲۵].

فقیر گوید عفی عنه: حق سبحانه تعالی تباین مراتب سعدها و اشقیاء بیان می فرماید چنانکه سنت مستمره اوست تعالی در جمیع قرآن برای جمعی که قبول کردند دعوت حق را حسنی که کلمه جامعه جمیع خیرات است اثبات می نماید و برای فرقه که قبول نه نمودند دعوت او را عقوبت عظیم ایعاد می کند که ﴿لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾. باز فرق دیگر بین الفریقین تقریر می فرماید که آن یک گروه اهل علم است به حقیقت کتاب منزل و آن دیگر اعمی، باز اشاره می کند که اینجا مراد از علم علمی است که مقرون

۱- ترجمه آیات: «کسانی که فرمان پروردگارشان را اجابت کردند، از بهترین پاداش برخوردار می شوند و آنان که فرمانش را پاسخ نگفتند، اگر دو برابر دارایی های زمین را هم داشته باشند، به طور قطع آن را برای نجات خود خواهند داد. آنان حساب سختی خواهند داشت و جایگاهشان دوزخ است؛ و چه بد جایگاهی است! آیا کسی که می داند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، حق است همانند کسی است که نابیناست؟ تنها خردمندان پند می گیرند. آنان که به پیمان الله وفا می کنند و پیمان نمی شکنند. و کسانی که پیوندهایی را که الله به برقراری آن دستور داده، برقرار می دارند و از پروردگارشان می ترسند و از حساب سخت و دشوار بیم دارند. و آنان که به رضای پروردگارشان شکیبایی نمودند و نماز را برپا داشتند و از آنچه به ایشان داده ایم، در نهان و آشکار انفاق کردند و بدی را با نیکی پاسخ می دهند. سرانجام نیک سرای آخرت، از آن چنین کسانی است. بهشت ها و باغ های جاویدانی که آنان و پدران، و همسران و فرزندان نیکوکارشان وارد آن می شوند و فرشتگان (برای خوشامدگویی) از هر دری نزدشان می آیند. سلام بر شما به پاس شکیبایی و صبرتان. پاداش این سرا چه نیکوست! و آنان که پس از بستن پیمان استوار با الله پیمان شکنی می کنند و پیوندهایی را که پروردگار به برقراری آن دستور داده، قطع می نمایند و در زمین به فساد و تبهکاری می پردازند. لعنت و نفرین و نیز سختی سرای آخرت از آن چنین کسانی است.»

به اصلاح قوت عامله باشد از آنجهت که تذکر به معنی پند پذیرفتن و به علم حق متأدب شدن است و آن بدون صحت عمل میسر نیست.

از جمله تصحیح عمل چند خصلت را به ذکر تخصیص می فرماید وفا به عهد خدای تعالی و رسول او و صله ارحام و وصل جیران و غیر آن و اعظم آن همه وصل پیغامبر ﷺ است و ترسیدن از خدای ﷻ و باور داشتن حساب آخرت و صبر بر مشاق طاعات و تحمل بر شدت مصائب محض به طلب مرضاة پروردگار تعالی و اقامت صلوات و انفاق مال فی سبیل الله و علم نمودن و به مقابله سیئه مُسئ حسنه به جا آوردن باز مآل حال این سعدهاء بیان می فرماید: ﴿أُولَئِكَ لَهُمْ عُقُوبُ الدَّارِ ۖ جَنَّتْ عَذَنٍ...﴾.

بعد از آن ذمائم افعال اشقیاء ارشاد می نماید. از آنجمله است نقض عهدی که با خدای تعالی بسته اند و قطع ارحام و عقوب آباء و امهات و اشد از آن همه عقوب پیغامبر ﷺ است که مبعوث من عند الله است و منصوب برای هدایت خلق، و خدای تعالی طاعت خود را به طاعت او باز بسته. و از آنجمله افساد فی الارض است باز مآل حال آن اشقیاء تقریر می فرماید: ﴿أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾.

باز فقیر می گوید: که در عدّ این صفات بخصوصها از میان صفات سعدهاء تعریض است به حال جماعه از سُباق مهاجرین که اتصاف ایشان به این صفات مشهور گشته مثل صدیق اکبر ﷺ و عمر فاروق ﷺ و اضراب (امثال) ایشان که چون ایمان آوردند به آنحضرت ﷺ و میثاق نصرت و قیام به اعلاء کلمة الله بستند بر همان بودند و ذره از آن کوتاهی ننمودند و صله آنحضرت ﷺ و اصحاب او بجا آوردند به وجهی که لسان نبوت به این کلمه نطق فرمود که: «أَمِنَ النَّاسُ عَلَىٰ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ»!

و خشیت خدای تعالی و صبر بر ایذای قوم و اکثار صلاة و انفاق بر آنحضرت ﷺ و بر فقرای صحابه ﷺ و حلم در برابر جهل جاهلان علی اکمل الوجهه از ایشان ظهور نمود چنانکه دفتر دفتر از احوال آن بزرگواران شاهد عدل است بر آن وهو المقصود.

«عن كنانة العدوي قال: دخل عثمان بن عفان على رسول الله ﷺ فقال: يا رسول الله

أخبرني عن العبد كم معه من مَلَك، فقال: ملك على يمينك على حسناتك وهو أمير على الذي على الشمال إذا عملت حسنة كُتبت عشرة فإذا عملت سيئة قال الذي على الشمال للذي على اليمين اكتب. قال: لعله يستغفر الله ويتوب، فإذا ثلاثاً قال: نعم اكتبه أراحنا الله منه، فبئس القرين ما أقل مراقبته لله وأقل استحياءه منه، يقول الله: ﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ [ق: ۱۸]. وملكان من بين يديك من خلفك يقول الله: ﴿لَهُوَ مُعَقِّبَتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الرعد: ۱۱]. وملك قابض على ناصيتك فإذا تواضعت لله رفعك وإذا تجبرت على الله قصمك وملكان على شفئك ليس يحفظان عليك إلا الصلاة على النبي ﷺ وملك قائم على فيك لا يدع أن تدخل الجنة في فيك وملكان على عينيك فهؤلاء عشرة املاك على كل بني آدم ينزلون ملائكة الليل على ملائكة النهار لأن ملائكة الليل يسوي ملائكة النهار فهؤلاء عشرون ملكاً على كل آدمي وإبليس بالنهار وولده بالليل»^۱.

«عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ﴾ [الرعد: ۱۶]. أَخْبَرَنِي لَيْثُ بْنُ أَبِي سُلَيْمٍ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ، عَنْ حُدَيْفَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ، إِمَّا حَضَرَ ذَلِكَ حَدِيثَهُ مِنَ النَّبِيِّ، وَإِمَّا أَخْبَرَهُ أَبُو بَكْرٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: الشِّرْكُ فِيكُمْ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ، قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَهَلِ الشِّرْكُ إِلَّا مَا عُبدَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، أَوْ دُعيَ مَعَ اللَّهِ؟ قَالَ: تَكَلِّتُكَ أُمَّكَ^۲ يَا صَدِيقُ، الشِّرْكُ فِيكُمْ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ، أَلَا أُخْبِرُكَ بِقَوْلٍ يُذْهِبُ صِغَارَهُ وَكِبَارَهُ، أَوْ صَغِيرَهُ وَكَبِيرَهُ، قَالَ: قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: تَقُولُ كُلُّ يَوْمٍ ثَلَاثَ

۱- تفسیر طبری: ج ۱۶، ص ۳۷۰، روایت شماره: ۲۰۲۱۱، أحمد محمد شاکر در تعلیق خویش نگاشته: این اسنادی مشکل و منکر است.

۲- این جمله محاوره‌ای است که در زبان عربی برای تنبیه استعمال می‌شود و معنای واقعی آن مراد نیست.

مَرَاتٍ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشْرِكَ بِكَ وَأَنَا أَعْلَمُ، وَأَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا أَعْلَمُ، وَالشِّرْكَ أَنْ يَقُولَ: أَعْطَانِي اللَّهُ وَفُلَانٌ، وَالتَّدُّ أَنْ يَقُولَ الْإِنْسَانُ: لَوْلَا فُلَانٌ قَتَلَنِي فُلَانٌ^١.

«عن معقل بن يسار قال انطلقت مع أبي بكر الصديق رضي الله عنه إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال: يا أبا بكرٍ للشرك فيكم أخفى من ديب التمل فقال أبو بكرٍ: وهل الشرك إلا من جعل مع الله إلهاً آخر؟ قال النبي صلى الله عليه وسلم: والذي نفسي بيده للشرك أخفى من ديب التمل، ألا أدلك على شيء إذا قلته ذهب عنك قليله وكثيره؟ قال: قل اللهم إني أعوذ بك أن أشرك بك وأنا أعلم وأستغفرُك لما لا أعلم»^٢.

«عن مجاهد قال: قرأ عمر على المنبر ﴿جَنَّتْ عَدْنٌ﴾ فقال: أيها الناس هل تدرون ما جنات عدن؟ قصر في الجنة له عشرة آلاف باب، على كل باب خمسة وعشرون ألفاً من الحور العين لا يدخله إلا نبي أو صديق أو شهيد^٣. وروي نحو ذلك عن عبد الله بن عمرو رفعه»^٤.

و این شاهد عدل است برآن چه تقرير کردیم والله أعلم.

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طُوبَى، فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ، هَلْ تَدْرِي مَا طُوبَى؟» قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ: «طُوبَى شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ لَا يَعْلَمُ طُولَهَا إِلَّا اللَّهُ،

١- مسند ابو يعلى موصلى: ج ١/ ص ٦٠، مسند ابى بكر الصديق، رواية شماره: ٥٨، حسين سليم أسد

گفته: اسناد ابن حديث ضعيف است.

٢- الأدب المفرد: ج ١/ ص ٣٧٧، تأليف: امام محمد بن إسماعيل بخاري (متوفى: ٢٥٦ هـ)، تحقيق و مقابله با اصل: سمير بن أمين الزهيري، با استفاده از تخريجات و تعليقات علامه محمد ناصر الدين آلبناني، ناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض، چاپ نخست، سال: ١٤١٩ هـ/ ١٩٩٨ م.

٣- الدر المنثور فى التفسير بالمأثور: ج ٤/ ص ٦٣٨، و آن را به مصنف ابن ابى شيبه نسبت داده اما به ابن الفاظ در مصنف نيافتم. نگا: مصنف ابن ابى شيبه: ج ٤/ ص ٢١٠، ما ذكر فى فضل الجهاد والحث عليه، رواية شماره: ١٩٣٨٠.

٤- مصنف ابن ابى شيبه: ج ٤/ ص ٤٤٠، فى الإمام العادل، رواية شماره: ٢١٩١٩.

يَسِيرُ الرَّائِبُ تَحْتَ غُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا سِتَيْنِ خَرِيفًا، وَرَفُهَا الْحُلُلُ، يَقَعُ عَلَيْهَا الطَّيْرُ أَمْثَالُ الْبُخْتِ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ هُنَاكَ لَطَيْرًا نَاعِمًا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَأَنْعَمُ مِنْهُ مَنْ يَأْكُلُ مِنْهُ، وَأَنْتَ مِنْهُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^١.

«عن عمر بن الخطاب أنه قال وهو يطوف بالبيت: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ كَتَبْتُ عَلَيَّ شَقْوَةً أَوْ ذَنْبًا فَامْحُ فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَتُثَبِّتُ وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ فَاجْعَلْهُ سَعَادَةً وَمَغْفِرَةً»^٢.

«عن السائب بن مهران من أهل الشام وكان قد أدرك الصحابة قال: لما دخل عمر الشام حمد الله وأثنى عليه ووعظ وذكر وأمر بالمعروف ونهى عن المنكر ثم قال: إن رسول الله ﷺ قام فينا خطيبا كقيامي فيكم، فأمر بتقوى الله وصلة الرحم وصلاح ذات البين، وقال: عليكم بالجماعة وفي لفظ: بالسمع والطاعة فإن يد الله على الجماعة، وإن الشيطان مع الواحد وهو من الاثنين أبعد، لا يخلون رجل بامرأة فإن الشيطان ثالثهما، ومن ساءته سيئته وسرته حسنته فهي أمانة المسلم المؤمن، وأمانة المنافق الذي لا تسوءه سيئته ولا تسره حسنته، إن عمل خيرا لم يرج من الله في ذلك الخير ثوابا، وإن عمل شرا لم يخف من الله في ذلك الشر عقوبة، فأجملوا في طلب الدنيا، فإن الله قد تكفل بأرزاقكم، وكل سيتم له عمله الذي كان عاملا، استعينوا بالله على أعمالكم فإنه يمحو ما يشاء ويثبت وعنده أم الكتاب، صلى الله على نبينا محمد وعلى آله، وعليه السلام ورحمة الله، السلام عليكم»^٣.

«عن الزهري قال كان عمر بن الخطاب شديدا على رسول الله ﷺ فانطلق يوما حتى دنا من رسول الله ﷺ وهو يصلي فسمعه وهو يقرأ: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ﴾ حتى بلغ ﴿الظَّالِمُونَ﴾ [العنكبوت: ٤٨-٤٩]، وسمعه وهو يقرأ: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ

١- الإبانة الكبرى، ابن بطه: ج ٧/ ص ٨٦، حديث شجرة طوبى، وصِفَةُ الْجَنَّةِ وَسُوقِهَا، رواية شماره: ٦٥.

٢- تفسير طبرى: ج ١٦/ ص ٤٨١، رواية شماره: ٢٠٤٧٨.

٣- تاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ٢٠/ ص ١٠٣.

مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٤٣﴾ [الرعد: ٤٣].
فانتظره حتى سَلِمَ فَأَسْرَعَ فِي إِثْرِهِ فَأَسْلَمَ^١.

آیات سوره ابراهیم:

قال الله تعالى: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢١﴾ تُوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٢﴾ وَمِثْلَ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ﴿٢٣﴾ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ﴿٢٧﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ ﴿٢٩﴾﴾ [ابراهيم: ٢٢-٢٩].

فقیر گوید عفی عنه: خدای تعالی تباین ظلمت کفر و نور ایمان به اسالیب متنوعه بیان می‌فرماید:

از آنجمله می‌گوید صفت کلمه حق و دین اسلام که به حکم الهی از فوق سبع سموات مستصحب الهامات و تقریبات ملکوت در ارض نازل شد و آنجا شیوع تمام پیدا نمود و اکثر

۱- مصنف عبد الرزاق صنعانی: ج ۵/ ص ۳۲۱، کتاب المغازی، بَابُ مَا جَاءَ فِي حَقْرِ زَمْزَمَ، وَقَدْ دَخَلَ فِي الْحَجِّ أَوَّلُ مَا ذُكِرَ مِنْ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، روایت شماره: ۹۷۱۹، با اندکی تفاوت در الفاظ. البته شاه ولی الله این روایت را از الدر المنثور گرفته، و صاحب الدر المنثور (حافظ سیوطی) آن را به مصنف عبدالرزاق نسبت داده، نگا: الدر المنثور: ج ۴/ ص ۶۶۹.

۲- ترجمه‌ی آیات: «آیا دقت نکرده‌ای که الله چگونه مثالی زده است؟ کلمه‌ی پاک توحید همانند درخت پاکیزه‌ای است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌هایش در آسمان است. و به حکم پروردگارش در هر زمان (مناسبی) میوه می‌دهد. و الله برای مردم مثال می‌زند تا پند بگیرند. و مثال سخن ناپاک کفرآمیز همانند درختی است که میوه‌ی بدطعم و نامرغوبی دارد و از زمین ریشه‌کن شده و هیچ قرار و ثباتی ندارد. الله، مومنان را در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار، ثابت و پایدار می‌گرداند و الله ستمکاران را گمراه می‌کند و هر چه بخواهد، انجام می‌دهد. آیا ندیدی کسانی را که نعمت الله را به کفر و ناسپاسی تبدیل نمودند و قومشان را به سرای نابودی و هلاکت کشاندند؟ (به سرای) دوزخ که وارد آن می‌شوند و چه بد جایگاهی است!»،

اقالیم صالحه معتدله را در گرفت مانند صفت درخت پاک نافع میوه دار است که بیخش در زمین محکم است و شاخهایش به جانب آسمان سر بالا کشیده و صفت کلمهء نا پاک که عبارت از شرک و یهودیت و نصرانیت و مجوسیت محرّفه مغیره است به حکم الهی و وحی ربانی محکم الاساس نگشته و ملکوت در تائید آن کوشش نه نمودند بلکه به سبب شبهات واهیه ناشیه از صدور بنی آدم و مساعی ایشان به حسب آن شبهات صورت گرفت و در اندک زمانی به عنایت الهی به بعث رسل و اشاعت دین ایشان بر هم خورد مانند درخت ناپاک غیر نافع که بر کنده شد از بالای زمین به غیر آنکه محتاج به کافتن زمین شوند و از زیر زمین آن بیخ را بر آرند.

بعد از آن او سبحانه بیان می فرماید حال جماعه از رؤسای مسلمین دائمه ایشان که به کلمه حق آخذند و به نصرت آن کمر بسته اند و بر دست ایشان اشاعت آن واقع شود و حال گروهی از رؤساء کفار که در ترویج کلمه باطل سعی می نمایند و فرقه اولی را تثبیت به سبب آن قول ثابت و آن کلمه حق اثبات می فرماید در حیات دنیا به نصر و تائید و غلبه بر سائر امم، و در آخرت به نجات و رفع درجات و سابقیت در دخول جنت، و رؤساء کفار را به مقابلهء نعمت ایزدی به کفران و سوق قوم خویش به دار بوار می نکوهد.

فقیر می گوید: این کلمه ایست مجمله چون مهاجرین اولین به سبب اخذ به قول ثابت در دنیا و آخرت سر آمد اهل نجات گشتند و ملت حقه به سبب ایشان رواج کلی یافت و عاتبان قریش در مقابل ایشان گرفتار نکال و بال گشتند آن مجمل مفصل گشت و آن معنی صورت گرفت و فضیلت آن جمع کالشمس فی رابعة النهار هویدا گردید وهو المقصود.

و باقی ماند آنکه در حدیث صحیح تفسیر این آیت واقع شده که مراد از آن تثبیت توفیق الهی است که مؤمن را عطا می فرماید تا منکر و نکیر را جواب درست گوید و آن با مبحث ما به تضاد نمی آویزد بلکه بیان بعض انواع تثبیت است که اهم انواع تواند بود مانند تفسیر ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ [الأنفال: ۶۰]. به رمی حالانکه دوانیدن اسپ و گردانیدن نیزه همه در قوت داخل است و لیکن اینجا فرد اکمل را به مزید اهتمام تخصیص فرمودند.

«وعن عدي بن حاتم قال: قال رسول الله ﷺ إن الله قلب العباد ظهرا وبطنا فكان خير عباده العرب وقلب العرب ظهرا وبطنا فكان خير العرب قريشا وهي الشجرة المباركة

التي قال الله في كتابه: ﴿مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً﴾ يعني القرآن ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ﴾ يعني بها قريشا ﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ﴾ يقول أصلها كبير ﴿وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾ يقول الشرف الذي شرفهم الله بالإسلام الذي هداهم الله له وجعلهم من أهله^١.

«كَيْفَ أَنْتَ يَا عُمَرُ إِذَا انْتَهَيْ بِكَ إِلَى الْأَرْضِ فَحُفِرَ لَكَ ثَلَاثَةُ أَذْرُعٍ وَشِبْرٌ، ثُمَّ أَتَاكَ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ أَسْوَدَانِ يَجْرَانِ أَشْعَارُهُمَا كَأَنَّ أَصْوَاتَهُمَا الرَّعْدُ الْقَاصِصُ وَكَأَنَّ أَعْيُنَهُمَا الْبَرْقُ الْحَاطِفُ يَحْفِرَانِ الْأَرْضَ بِأَنْيَابِهِمَا، فَأَجْلَسَاكَ فَرَعًا فَتَلْتَلَاكَ وَتَوَهَّلَاكَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ عَلَى مَا أَنَا عَلَيْهِ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: أَكْفِيكُهُمَا بِإِذْنِ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ»^٢.

«وعن عثمان بن عفان قال: مرّ رسول الله ﷺ بجنّازة عند قبره وصاحبه يدفن فقال: استغفروا لأخيكم واسألوا له التثبيت فإنه الآن يسأل»^٣.

«عن عمر بن الخطاب في قوله تعالى: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا﴾ [إبراهيم: ٢٨] قال: هما الأفجران من قريش بنوا السغيرة وبنو أمية، فأما بنو السغيرة فكفيتهم يوم بدر وأما بنو أمية فمتعوا إلى حين»^٤.

«وعن ابن عباس أنه قال لعمر: يا أمير المؤمنين هذه الآية: ﴿الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا﴾ قال: هما الأفجران من قريش أخوالي وأعمامك، فأما أخوالي فاستأصلهم الله يوم بدر وأما أعمامك فأملئ الله لهم إلى حين»^٥.

١- تفسير ابن أبي حاتم: ج ٧/ ص ٢٢٤، قوله تعالى: يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ، روایت شماره: ١٢٢٦٠.

٢- إثبات عذاب القبر وسؤال الملكين: ج ١/ ص ٨١، روایت شماره: ١٠٤، تأليف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسْرُو جردی الخراساني، مشهور به أبو بكر بيهقي (متوفى: ٤٥٨ هـ)، تحقيق: د. شرف محمود القضاة، ناشر: دار الفرقان - عمان، الأردن، چاپ دوم، سال: ١٤٠٥ هـ.

٣- إثبات عذاب القبر وسؤال الملكين: ج ١/ ص ١٢٤، بَابُ الدُّعَاءِ لِلْمُؤْمِنِ بِالتَّثْبِيتِ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنَ الدَّفْنِ، روایت شماره: ٢١١.

٤- تفسير جامع البيان في تأويل القرآن، طبري: ج ١٦/ ص ٥.

«عن عمر بن الخطاب أنه قال: اللَّهُمَّ اغفر لي ظلمي وكفري، قال قائل: يا أمير المؤمنين هذا الظلم فما بال الكفر، قال: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ [ابراهيم: ۳۴].»

آیات سوره حجر:

قال الله تعالى: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

فقیر گوید: خدای تعالی وعده فرموده است که قرآن را از تغیر و تبدیل و نسیان محفوظ دارد و معنی حفظ الهی آنست که سبب پیدا فرماید که در خارج حفظ قرآن منوط به آن سبب گردد در خارج.

اول سبب برای حفظ آن سعی مشایخ ثلاثه بود که در آن باب مساعی جمیله بکار بردند و تمام ایام خلافت خویش در همان اهتمام صرف نمودند تا این مجموع بین الدفتین مضبوط شد و همه عالم بر آن متفق گشت چنانکه نقل متواتر شاهد است بر آن از اینجا معلوم گردید که وعدهء حفظ بر دست ایشان به انجام رسید و آن یکی از خصال خلافت راشده است.

«عن الحسن البصري قال: قال علي بن أبي طالب: فينا والله أهل بدر نزلت: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر: ۴۷].»

«وعن كثير النواء قال: قلت لأبي جعفر: إن فلانا حدثني عن علي بن الحسين أن هذه الآية نزلت في أبي بكر وعمر وعلي: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ﴾ [الحجر: ۴۷]، قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّهَا لَفِيهِمْ أُنْزِلَتْ، فَبِئْسَ مَا نَزَلَتْ إِلَّا فِيهِمْ، قُلْتُ: وَأَيُّ غِلٍّ هُوَ؟ قَالَ: غِلُّ الْجَاهِلِيَّةِ، إِنَّ بَنِي تَيْمٍ وَعَدِيَّ وَبَنِي هَاشِمٍ كَانَ بَيْنَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَلَمَّا أَسْلَمَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ تَحَابُّوا، فَأَخَذَتْ

۱- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۵/ ص ۴۱. باید خاطر نشان ساخت که روایاتی این چنین نیاز به تحقیق فراوان دارد، کسی از محدثین را نیافتم که این دو روایت را صحیح قرار داده باشد. در زمان امارت عمر فاروق همه ی بنو امیه مسلمان بوده و عده ای در دستگاه خلافت ایشان مناصب رفیعی داشته اند، و در زمان خلافت بنو امیه نیز مناطق وسیعی فتح شده و خلفای مجاهد برای کامیابی اسلام از هیچ کوششی فرو گذار نکردند.

۲- ترجمه ی آیه: «بی گمان ما، قرآن را نازل کرده ایم و به طور قطع خود نگهبان آن هستیم».

۳- تفسیر جامع البیان فی تأویل القرآن، طبری: ج ۱۲/ ص ۴۳۸.

أَبَا بَكْرٍ الْخَاصِرَةَ، فَجَعَلَ عَلَيَّ يُسَخِّنُ يَدَهُ فَيَكْمَدُ بِهَا خَاصِرَةَ أَبِي بَكْرٍ، فَتَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ»^۱.

وروي من طرق كثيرة «عن علي: أنه قال لموسى بن طلحة بن عبيد الله والله إني لأرجو أن أكون أنا وأبوك ممن قال الله: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر: ٤٧] فقال رجل من همدان إن الله أعدل من ذلك فصاح علي عليه صيحة وقال فمن إذا إن لم نكن نحن أولئك؟»^۲.

«وعن علي قال: إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَعُثْمَانُ، وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ كَمَا قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ﴾»^۳.

«وعن عمر بن الخطاب في قوله: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي﴾ [الحجر: ٨٧]. قال: السبع الطوال»^۴.

«وروي ذلك أيضا عن ابن عمر وابن عباس ومجاهد وسفيان وغيرهم وتوجيهه في قول الضحاك المثنائي القرآن يذكر الله القصة الواحدة مرارا»^۵.

۱- فضائل الصحابه، امام احمد بن حنبل: ج ۱ / ص ۱۴۵، بَقِيَّةُ قَوْلِهِ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ»، روایت شماره: ۱۲۴.

۲- فضائل الصحابه، امام احمد بن حنبل: ج ۲ / ص ۷۴۶، فضائل طلحة بن عبيد الله، روایت شماره: ۱۲۹۵، و المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ۱۱۳، كِتَابُ مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، ذَكَرُ مَقْتُلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، روایت شماره: ۴۵۶۳، حافظ ذهبی از تصحیح و یا عدم تصحیح این روایت سکوت ورزیده است.

۳- فضائل الصحابه، امام احمد بن حنبل: ج ۲ / ص ۶۱۸، وَمِنْ فَضَائِلِ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنْ حَدِيثِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ مَالِكٍ عَنْ شُيُوخِهِ غَيْرِ عَبْدِ اللَّهِ، روایت شماره: ۱۰۵۷.

۴- قطعا شاه ولی الله در نسبت این روایت به عمر فاروق خطاء کرده، در هیچ یک از کتب حدیثی این روایت به ایشان نسبت داده نشده، البته حاشیه‌ی تفسیر مظهری این روایت را از همین کتاب گرفته و به عمر ؓ نسبت داده است. نکا: تفسیر مظهری: ج ۵ / ص ۳۱۳. و الدر المنثور (ج ۵ / ص ۹۵) نیز آن را به ابن مسعود نسبت داده.

۵- نکا: الكشف والبيان: ج ۵ / ص ۳۵۱، و شعب الإیمان، بیهقی: ج ۴ / ص ۷۳، روایت شماره: ۲۱۹۵.

آیات سوره نحل:

قال الله تعالى: ﴿إِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ۝ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ۝ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ۝ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانُهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَنَّهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ۝ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُخْزِبُهُمْ وَيَقُولُ أَيِّنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ أُمَلِّكَ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقُوا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ۝ وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ۝ جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ۝ الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ أُمَلِّكَ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝﴾ [النحل: ۲۲-۳۲].

۱- ترجمه‌ی آیات: «معبودتان، یگانه معبود برحق است. پس دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، به انکار حق خود گرفته و ایشان سرکشند. بی‌گمان الله از آنچه پنهان می‌کنند و آنچه آشکار می‌سازند، آگاه است. به‌راستی که الله سرکشان را دوست ندارد. و چون به آنان گفته شود: «پروردگارتان چه نازل کرده است؟»، می‌گویند: «افسانه‌های پیشینیان». تا در روز قیامت همه‌ی بار گناهان خودشان را با بخشی از بار گناهان کسانی که ندانسته گمراهشان می‌کنند، بر دوش کشند. هان! چه بار بدی به دوش می‌کشند! پیشینیانشان مکر ورزیدند؛ پس الله بنیادشان را از پایه برانداخت و بدین ترتیب سقف خانه‌ها از بالای سرشان بر آنان فرو ریخت و عذاب الهی از آنجا به آنان رسید که فکرش را هم نمی‌کردند. آن‌گاه روز رستاخیز خوارشان می‌کند و می‌گوید: شریکان من که درباره‌ی آنها جر و بحث و کشمکش می‌کردید، کجایند؟ کسانی که به آنان علم و دانش داده شده، می‌گویند: بی‌گمان امروز خواری و عذاب دامنگیر کافران می‌شود. آنان که به خود ستم نموده‌اند، در آن هنگام

فقیر گوید عفی عنه: خدای تعالی تباین مراتب کفر و ایمان بیان می کند در قال و حال و مآل آن یک فریق را وصف می فرماید که قرآن را اساطیر الاولین گفتند و تشبیه می دهد به اقوام انبیاء ماضین علیهم السلام که به سبب کفر به انواع عقوبات مبتلا شدند و خزی آخرت اثبات مینماید و آن مخاطبات عنیفه که در وقت قبض ارواح از ملائکه شنوند ذکر می فرماید و آن فریق دیگر را می ستاید که در حق قرآن انزل الله خیراً گفتند و ایشان را حسنه دنیا که عبارت از نصر و غلبه بر امم عالم است و خلافت و تسلط بر همه و حسنه آخرت که عبارت از ثواب عظیم و جنات عدن است اثبات می کند و مخاطبات لطف که در وقت قبض ارواح از ملائکه شنوند ذکر می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرَ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٥١﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٢﴾﴾ [النحل: ٤١-٤٢].

فقیر گوید عفی عنه: خدای تعالی می فرماید آنانکه هجرت کردند در راه خدا به طلب مرضاة او بعد از آنکه مظلوم شدند البته جای خواهیم داد ایشان را به دنیا در حالت حسنه که عبارت از غلبه بر سائر امم است و بدست آوردن غنائم کثیره و بودن به فراغ خاطر هر جا که خواهند هر آئینه اجر آخرت بزرگتر است اگر می دانستند به کشادگی پیشانی می کردند. باز فقیر گوید: این آیت نص است در وعد مهاجرین به حسنه دنیا و اجر عظیم خواهند

که فرشتگان جانشان را می گیرند، تسلیم می شوند و می گویند: ما عمل بدی انجام نداده ایم. آری! به راستی الله از کردارتان آگاه است. بنابراین از درهای دوزخ وارد شوید و جاودانه در آن می مانید. جایگاه متکبران چه جای بدی است! و به پرهیزکاران گفته می شود: پروردگارتان چه نازل کرده است؟ می گویند: بهترین سخن را. نیکوکاران در این دنیا وضعیت نیکی دارند و بی گمان سرای آخرت، بهتر است. و سرای نیکوکاران چه نیک است! باغ های همیشگی و جاویدی که وارد آن می شوند و فرودستش جویبارها روان است. آنجا هر چه بخواهند، خواهند داشت. الله این چنین به پرهیزکاران پاداش می دهد. پاکانی که چون فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: سلام و درود بر شما؛ به پاداش کردارتان وارد بهشت شوید».

۱- ترجمه ی آیه ها: «به طور قطع آنان که پس از ستم دیدن در راه الله هجرت نمودند، جایگاه نیکی در دنیا خواهیم داد و پاداش آخرت بزرگ تر است؛ اگر می دانستند. آنان که شکیبایی ورزیدند و بر پروردگارشان توکل نمودند».

یافت و آنحضرت ﷺ در حدیث مستفیض تعیین اسماء آنجماعه نمودند «وهو الصادق المصدوق فيما قال وهو المبين بكلام الملك المتعال».

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، قَالَ: لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا رَفَعَهُ، قَالَ: " يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ تَوَاضَعَ لِي هَكَذَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى بِبَاطِنِ كَفِّهِ إِلَى الْأَرْضِ وَأَدْنَاهَا مِنَ الْأَرْضِ رَفَعْتُهُ هَكَذَا، وَجَعَلَ بَاطِنَ كَفِّهِ إِلَى السَّمَاءِ وَرَفَعَهُمَا نَحْوَ السَّمَاءِ »^۱.

«وعن عمر أنه قال على المنبر: يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوَاضَعُوا فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ، وَقَالَ: انْتَعِشْ رَفَعَكَ اللَّهُ، فَهُوَ فِي نَفْسِهِ صَغِيرٌ وَفِي أَعْيُنِ النَّاسِ عَظِيمٌ، وَمَنْ تَكَبَّرَ خَفَضَهُ اللَّهُ، وَقَالَ: اخْسَأْ خَفَضَكَ اللَّهُ، فَهُوَ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ صَغِيرٌ، وَفِي نَفْسِهِ كَبِيرٌ، حَتَّى يَكُونَ أَهْوَنَ عَلَيْهِمْ مِنْ كَلْبٍ أَوْ خَنزِيرٍ»^۲.

«عن عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّهُ كَانَ إِذَا أُعْطِيَ الرَّجُلُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ عَطَاءً يَقُولُ: خُذْ بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِيهِ هَذَا مَا وَعَدَكَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَمَا ادَّخَرَ لَكَ فِي الْآخِرَةِ أَفْضَلُ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿لَتُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا أَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۱]»^۳.

«عن عمر أنه سألهم عن هذه الآية: ﴿أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ﴾ [النحل: ۴۷]. فقالوا: ما نرى إلا عند تنقص ما يردده من الآيات فقال عمر: ما أرى إلا أنه على ما تنتقصون من معاصي الله فخرج رجل ممن كان عند عمر فلقى أعرابيا فقال: يا فلان ما فعل ربك؟ قال: قد تخيفته يعني: انتقصته فرجع إلى عمر فأخبره، فقال: قد رأيته ذلك»^۴.

۱- شعب الإيمان، ابو بكر بيهقي: ج ۱۰، ص ۴۵۳، فَضَّلَ فِي التَّوَاضُّعِ، وَتَرَكَ الرَّهْوَ، وَالصَّلَفَ، وَالْخِيَلَاءَ، وَالْفَخْرَ، وَالْمَدْحَ، روایت شماره: ۷۷۸۶.

۲- تاریخ بغداد: ج ۲/ ص ۴۷۱، روایت شماره: ۴۵۴- محمد بن ثمامة بن وكيع أبو بكر السراج حدث عن محمد بن سعيد الأيلي، تأليف: أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت بن أحمد بن مهدي الخطيب البغدادي (متوفى: ۴۶۳ هـ)، تحقيق: الدكتور بشار عواد معروف، ناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۲ هـ/ ۲۰۰۲ م.

۳- معالم التنزيل في تفسير القرآن = تفسير البغوي: ج ۳/ ص ۸۰، سورة النحل.

۴- تفسير جامع البيان في تأويل القرآن، طبري: ج ۱۷/ ص ۲۱۴.

فقير گوید: این تفسیر ملازم کلمه است معنی تخوّف آنست که معاقب پیش از وقوع عقوبت قرائن عقوبت ببند و از آن اندیشه تمام بر دل او مستولی گردد چون عبد عاصی بعد رسیدن وعید خدای تعالی عصیان می کند اندیشه عقوبت بخاطرش می گزند پیش از رسیدن عقوبت.

«عن عمر بن الخطاب قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَرْبَعُ قَبَلِ الظُّهْرِ بَعْدَ الزَّوَالِ تُحْسَبُ بِمِثْلِهِنَّ فِي صَلَاةِ السَّحَرِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَلَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَهُوَ يُسَبِّحُ اللَّهَ تِلْكَ السَّاعَةَ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ﴾ [النحل: ٤٨]»^١.

«عن ابن عباس قال: نزلت هذه الآية: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ﴾ [النحل: ٧٦] في رجلين عثمان بن عفان ومولى له كافر وهو أسيد بن أبي العيص كان يكره الإسلام وكان عثمان ينفق عليه ويكفله ويكفيه المئونة وكان الآخر ينهيه عن الصدقة والمعروف فنزلت فيهما»^٢.

«عن سليم بن عمر قال صحبت حفصة زوج النبي ﷺ وهي خارجة من مكة إلى المدينة فأخبرت أن عثمان قد قتل، فرجعت وقالت ارجعوا بي فوالذي نفسي بيده إنها للقرية التي قال الله: ﴿قَرْيَةً كَانَتْ عَامِنَةً مُطْمَئِنَّةً...﴾ [النحل: ١١٢]»^٣.

«عن أبي بصيرة قال: قرأت هذه الآية في سورة النحل: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ...﴾ [النحل: ١١٦]. فلم أزل أخاف الفتيا إلى يومي هذا»^١.

١- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٢٩٩، أَبْوَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَابٌ: وَمِنْ سُورَةِ النَّحْلِ، حديث شماره: ٣١٢٨، ترمذی گفته: این حدیث غریب است، و علامه آلبانی به تعقیبش نگاشته: حدیثی ضعیف می باشد.

٢- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ٥/ ص ١٥٢.

٣- تفسیر ابن ابی حاتم: ج ٧/ ص ٢٣٠٥، روایت شماره: ١٢٦٧١، و نگا: الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ٥/ ص ١٧٤.

«عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: عَسَى رَجُلٌ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِكَذَا وَنَهَى عَنْ كَذَا فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ: كَذَبْتَ، أَوْ يَقُولَ: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ كَذَا وَأَحَلَّ كَذَا فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُ: كَذَبْتَ».^۲

آیات سوره بنی اسرائیل:

قال الله تعالى: ﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا﴾ ﴿٥٣﴾ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَاءُ يَرْحَمَكُمُ أَوْ إِنْ يَشَاءُ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا﴾ ﴿٥٤﴾ [الإسراء: ٥٣-٥٥].

فقیر گوید عفی عنه: مؤمنین اولین کفار را هدف لعن و طعن می ساختند و از این جهت فتنه دو بالا می شد و عداوتها مستحکم می گشت و در اسلام توقف بسیاری بظهور می آمد خدای تعالی این آیت نازل فرمود: ﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...﴾.

بگو بندگان مرا که بگویند آن کلمه که نیکتر است و به حلم نزدیکتر و به مصلحت دعوت آینده تر هر آئینه شیطان تحریک می نماید در میان ایشان یعنی تهیج غضب می کند هر آئینه شیطان دشمن ظاهر است آدمی را آن کلمه که نیکتر است اینست ﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ﴾ پروردگار شما دانایتر است به احوال شما اگر خواهد ببخشد بر شما و اگر خواهد عقوبت کند شما را و نفرستادیم ترا بر ایشان گماشته.

باز فقیر می گوید: که سوره بنی اسرائیل از قدیم آنچه در مکه نازل شده است پس مراد بکلمه ﴿عِبَادِي﴾ نیستند مگر جماعتی از سباق مؤمنین مهاجرین که به مذاکره کفار

۱- تفسیر ابن ابی حاتم: ج ۷/ ص ۲۳۰۶، روایت شماره: ۱۲۶۷۶، و نکا: الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور:

ج ۵/ ص ۱۷۵.

۲- المعجم الكبير، طبرانی: ج ۹/ ص ۲۰۴، روایت شماره: ۸۹۹۵.

۳- ترجمه ی آیه ها: «و به بندگانم بگو: سخنی بگویند که بهترین است؛ بی گمان شیطان، در میانشان نزاع و دشمنی می افکند. همانا شیطان، دشمن آشکار انسان است. پروردگارتان به وضعیت شما آگاهی کامل دارد؛ اگر بخواهد، شما را مشمول رحمت می گرداند یا اگر بخواهد، عذابتان می کند. و ما تو را نگهبان ایشان نفرستاده ایم».

مشهور بودند و با عصاة قريش جدال می کردند و در کلمه عبادی، اضافت تشریف محلی دارد.

عظیم از لطف و رحمت و اختصاص و لطف پس این بزرگواران متصفاند به این اختصاص و لطف وهو المقصود.

أخرج أبو يعلى وابن عساكر «عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ، قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَغْلِسُ، وَأَنَا عَلَى فِرَاشِي، فَقَالَ: " شَعَرْتُ أَلَيَّ نِمْتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَأَتَانِي جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَذَهَبَ بِي إِلَى بَابِ الْمَسْجِدِ، فَإِذَا دَابَّةٌ أَبْيَضُ، فَوْقَ الْحِمَارِ، وَدُونَ الْبُغْلِ، مُضْطَرِبُ الْأُذُنَيْنِ، فَرَكِبْتُهُ، فَكَانَ يَضَعُ حَافِرَهُ مَدَّ بَصَرِهِ، إِذَا أَخَذَ بِي فِي هُبُوطِ طَالَتْ يَدَاهُ، وَقَصُرَتْ رِجْلَاهُ، وَإِذَا أَخَذَ بِي فِي صُعُودِ طَالَتْ رِجْلَاهُ، وَقَصُرَتْ يَدَاهُ، وَجَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَفُوتُنِي، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، فَأَوْثَقْتُهُ بِالْخُلْفَةِ الَّتِي كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ تُوثِقُ بِهَا، فَنُشِرَ لِي رَهْطٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فِيهِمْ: إِبْرَاهِيمُ، وَمُوسَى، وَعِيسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَصَلَّيْتُ بِهِمْ، وَكَلَّمْتُهُمْ، وَأُتِيَتْ بِإِنَاءَيْنِ: أَحْمَرُ وَأَبْيَضُ، فَشَرِبْتُ الْأَبْيَضُ، فَقَالَ لِي جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَرِبْتَ اللَّبَنَ، وَتَرَكْتَ الْحَمْرَ، لَوْ شَرِبْتَ الْحَمْرَ لَارْتَدَّتْ أَمَّتُكَ. ثُمَّ رَكِبْتُهُ، فَأَتَيْتُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، فَصَلَّيْتُ بِهِ الْعِدَاةَ " قَالَتْ: فَتَعَلَّقْتُ بِرِدَائِهِ، وَقُلْتُ: أَنْشُدْكَ اللَّهُ يَا ابْنَ عَمٍّ أَنْ تُحَدِّثَ بِهِذَا قُرْشِيًّا؛ فَيَكْذِبَكَ مَنْ صَدَّقَكَ فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى رِدَائِهِ، فَاثْرَعَهُ مِنْ يَدِي، فَارْتَفَعَ عَنْ بَطْنِهِ، فَنَظَرْتُ إِلَى عُكْنِهِ فَوْقَ إِزَارِهِ، وَكَأَنَّهُ طَيُّ الْقِرَاطِيسِ، وَإِذَا نُورٌ سَاطِعٌ عِنْدَ فُؤَادِهِ، كَأَدَّ يَخْتَطِفُ بَصْرِي، فَخَرَرْتُ سَاجِدَةً، فَلَمَّا رَفَعْتُ رَأْسِي إِذَا هُوَ قَدْ خَرَجَ، فَقُلْتُ لِحَارِيتِي نَبْعَةٌ: وَجْهَكَ، أَتَبِعِيهِ، فَاَنْظُرِي مَاذَا يَقُولُ، وَمَاذَا يُقَالُ لَهُ فَلَمَّا رَجَعْتُ نَبْعَةٌ أَخْبَرْتَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انْتَهَى إِلَى نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ فِي الْحُطِيمِ، فِيهِمُ الْمُطْعَمُ بْنُ عَدِيٍّ بْنِ نَوْفَلٍ، وَعَمْرُو بْنُ هِشَامٍ، وَالْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ، فَقَالَ: " إِنِّي صَلَّيْتُ اللَّيْلَةَ الْعِشَاءَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ، وَصَلَّيْتُ بِهِ الْعِدَاةَ، وَأَتَيْتُ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ، فَنُشِرَ لِي رَهْطٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، مِنْهُمْ: إِبْرَاهِيمُ، وَمُوسَى وَعِيسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَصَلَّيْتُ بِهِمْ، وَكَلَّمْتُهُمْ " فَقَالَ عَمْرُو بْنُ هِشَامٍ كَأَلْمُسْتَهْزِئِ: صِفْهُمْ لِي فَقَالَ: «أَمَّا عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَوْقَ الرَّبْعَةِ، وَدُونَ

الطَّوِيلِ، عَرِيضُ الصَّدْرِ، ظَاهِرُ الدَّمِ، جَعْدُ الشَّعْرِ، تَعْلُوهُ صُهْبَةٌ، كَأَنَّهُ عُرْوَةٌ بَنُ مَسْعُودٍ
 الثَّقَفِيِّ، وَأَمَّا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَحْمٌ آدَمُ، طُوَالٌ، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شُنُوءَةٍ، كَثِيرُ الشَّعْرِ،
 غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ، مُتْرَاكِبُ الْأَسْنَانِ، مُقْلَصُ الشَّفَتَيْنِ، خَارِجُ اللَّثَةِ، غَابِسٌ، وَأَمَّا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ فَوَاللَّهِ لَأَشْبَهُ النَّاسِ فِي خَلْقًا وَخُلُقًا فَضَجُّوا، وَأَعْظَمُوا ذَاكَ، فَقَالَ الْمُطْعِمُ بَنُ عَدِيٍّ
 بَنُ نَوْفَلٍ: كُلُّ أَمْرِكَ قَبْلَ الْيَوْمِ كَانَ أَمَّا غَيْرَ قَوْلِكَ الْيَوْمَ، أَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ كَاذِبٌ، نَحْنُ نَضْرِبُ
 أَكْبَادَ الْإِبِلِ إِلَى بَيْتِ الْمُقَدِّسِ مُصْعِدًا شَهْرًا، وَمُنْحَدِرًا شَهْرًا، تَزْعُمُ أَنَّكَ أَتَيْتَهُ فِي لَيْلَةٍ؟،
 وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى لَا أَصَدِّقُكَ، وَمَا كَانَ هَذَا الَّذِي تَقُولُ قَطُّ، وَكَانَ لِلْمُطْعِمِ بَنُ عَدِيٍّ حَوْضٌ
 عَلَى زَمْزَمَ، أَعْطَاهُ إِيَّاهُ عَبْدُ الْمُطْلَبِ، فَهَدَمَهُ، فَأَقْسَمَ بِاللَّاتِ وَالْعُزَّى لَا يَسْقِي مِنْهُ قَطْرَةً أَبَدًا
 فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ: يَا مُطْعِمُ، بِئْسَ مَا قُلْتَ لِابْنِ أَخِيكَ جَبَهْتَهُ وَكَذَّبْتَهُ، أَنَا
 أَشْهَدُ أَنَّهُ صَادِقٌ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، صِفْ لِي بَيْتَ الْمُقَدِّسِ. قَالَ: «دَخَلْتُهُ لَيْلًا، وَخَرَجْتُ مِنْهُ
 لَيْلًا». فَأَتَاهُ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَصَوَّرَهُ فِي جَنَاحِهِ، فَجَعَلَ يَقُولُ: «بَابٌ مِنْهُ كَذَا فِي مَوْضِعٍ
 كَذَا، وَبَابٌ مِنْهُ كَذَا فِي مَوْضِعٍ كَذَا»، وَأَبُو بَكْرٍ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ عِنْدَهُ يَقُولُ: صَدَقْتَ،
 صَدَقْتَ. قَالَتْ نَبْعَةُ: فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ يَقُولُ يَوْمَئِذٍ: «يَا أَبَا بَكْرٍ،
 إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ سَمَّاكَ الصِّدِّيقَ» قَالُوا: يَا مُطْعِمُ، دَعْنَا نَسْأَلَهُ عَمَّا هُوَ أَغْنَى لَنَا مِنْ بَيْتِ
 الْمُقَدِّسِ، يَا مُحَمَّدُ، أَخْبِرْنَا عَنْ عِيرِنَا، فَقَالَ: «أَتَيْتُ عَلَى عِيرِ بَنِي فُلَانٍ بِالرَّوْحَاءِ قَدْ أَضَلُّوا
 نَاقَةَ لَهُمْ، وَأَنْظَلُّوْا فِي طَلَبِهَا، فَأَنْتَهَيْتُ إِلَى رِحَالِهِمْ لَيْسَ بِهَا مِنْهُمْ أَحَدٌ، وَإِذَا قَدَحُ مَاءٍ،
 فَشَرِبْتُ مِنْهُ، فَسَلَوْهُمْ عَنْ ذَلِكَ». فَقَالُوا: هَذَا وَالْإِلَهَ آيَةٌ. قَالَ: «ثُمَّ أَنْتَهَيْتُ إِلَى عِيرِ بَنِي
 فُلَانٍ، فَتَفَرَّقَتْ مِنِّي الْإِبِلُ، وَبَرَكَ مِنْهَا جَمَلٌ أَحْمَرُ، عَلَيْهِ جَوَالِقُ مُحِيطٌ بَبَيَاضٍ، لَا أَدْرِي أَكْسِرَ
 الْبَعِيرَ أَمْ لَا، فَسَلَوْهُمْ عَنْ ذَلِكَ». قَالُوا: هَذِهِ وَاللَّهِ آيَةٌ قَالَ: «ثُمَّ أَنْتَهَيْتُ إِلَى عِيرِ بَنِي فُلَانٍ فِي
 التَّنْعِيمِ، يَقْدُمُهَا جَمَلٌ أَوْرُقٌ، وَهَاهُنَا ذِهِ تَطْلُعُ عَلَيْكُمْ مِنَ النَّبِيَِّّةِ»، فَقَالَ الْوَلِيدُ بَنُ الْمُغْبِرَةِ:
 سَاحِرٌ. فَأَنْظَلُّوْا، فَتَنظَرُوا، فَوَجَدُوا الْأَمْرَ كَمَا قَالَ، فَرَمَوْهُ بِالسَّحَرِ، وَقَالُوا: صَدَقَ الْوَلِيدُ بَنُ

الْمُغِيرَةِ فِيمَا قَالَ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ﴾ [الإسراء: ۶۰]¹.

وفي رواية أخرى: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِجَبْرِيلَ: إِنَّ قَوْمِي لَا يُصَدِّقُونِي. قَالَ: يُصَدِّقُكَ أَبُو بَكْرٍ، وَهُوَ الصَّدِيقُ»².

«وعن عمر قال لما أُسْري برسول الله ﷺ رأى مالكا خازن النار، فإذا رجل عابس يعرف الغضب في وجهه»³.

«وَعَنْ عُبَيْدِ بْنِ آدَمَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ بِالْجَابِيَةِ فَذَكَرَ فَتَحَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ فَقَالَ لِكَعْبٍ: أَتَيْنَ تُرَى أَنْ أَصْلَى قَالَ: خَلْفَ الصَّخْرَةِ قَالَ: لَا وَلَكِنْ أَصْلَى حَيْثُ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَقَدَّمَ إِلَى الْقِبْلَةِ فَصَلَّى»⁴.

«وعن علي قال: قال رسول الله ﷺ ليلة أُسْري بي رأيت على العرش مكتوباً: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ محمد رسول الله أبو بكر الصديق، عمر الفاروق، عثمان ذو النورين»⁵.

۱- المعجم: ج ۱ / ص ۴۲، روایت شماره: ۱۰، تألیف: أبو یعلیٰ أحمد بن علی بن مثنیٰ تمیمی موصلي (متوفی: ۳۰۷ هـ)، تحقیق: إرشاد الحق الأثري، ناشر: إدارة العلوم الأثرية - فیصل آباد، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۷ هـ.

۲- فضائل الصحابه، امام احمد بن حنبل: ج ۱ / ص ۱۴۰، بَقِيَّةُ قَوْلِهِ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ»، حدیث شماره: ۱۱۶، و المعجم الأوسط، طبرانی: ج ۷ / ص ۱۶۶، روایت شماره: ۷۱۷۳. این حدیث را به جز یزید بن هارون (یکی از راویان این سند) کسی دیگری از مسعر روایت نکرده است.

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۵ / ص ۲۱۴، و آن را به ابن مردویه نسبت داده.

۴- مسند امام احمد: ج ۱ / ص ۳۷۰، مسند عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۲۶۱، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این روایت ضعیف است؛ زیرا أبي سنان (یکی از راویان این حدیث) که همان عیسی بن سنان حنفي است ضعیف می باشد. الفاضی که شاه ولی الله آورده الفاضل مسند امام احمد نیست بلکه الفاضل الدر المنثور حافظ سیوطی است، سیوطی نیز این روایت را به مسند امام احمد نسبت داده.

۵- تاریخ دمشق، ابن عساکر: ج ۳۹ / ص ۵۱، روایت شماره: ۷۷۸۸. این روایات در هیچ یک از کتب حدیثی نیامده بلکه در تاریخ دمشق روایت شده است، نشانه‌ی جعل در این روایات هویدا بوده و متعصبین مذهبی آن را درست کرده اند.

«وعن أبي الدرداء عن النبي ﷺ قال: رأيت ليلة أُسري بي في العرش فريدة خضراء فيها مكتوب بنور أبيض لا إله إلا الله محمد رسول الله أبو بكر الصديق عمر الفاروق»^۱.

«وعن أنس قال: قال رسول الله ﷺ لما عرج بي رأيت على ساق العرش مكتوباً: لا إله إلا الله محمد رسول الله أيدته بعلي»^۲.

«وعن أبي هريرة، قال: لما رجع رسول الله ﷺ: لَيْلَةَ أُسْرِي بِذِي طُوًى قال: يا جبرئيل: إِنَّ قَوْمِي لَا يُصَدِّقُونِي، فَقَالَ لَهُ جِبْرِيلُ: يُصَدِّقُكَ أَبُو بَكْرٍ، وَهُوَ الصِّدِّيقُ»^۳.

وأخرج الحاكم «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى أَصْبَحَ يَتَحَدَّثُ النَّاسُ بِذَلِكَ، فَارْتَدَّ نَاسٌ فَمَنْ كَانَ آمَنُوا بِهِ وَصَدَّقُوهُ، وَسَمِعُوا بِذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالُوا: هَلْ لَكَ إِلَى صَاحِبِكَ يَزْعُمُ أَنَّهُ أُسْرِيَ بِهِ اللَّيْلَةَ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، قَالَ: أَوْ قَالَ ذَلِكَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: لَئِنْ كَانَ قَالَ ذَلِكَ لَقَدْ صَدَقَ، قَالُوا: أَوْ تُصَدِّقُهُ أَنَّهُ ذَهَبَ اللَّيْلَةَ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَجَاءَ قَبْلَ أَنْ يُصْبِحَ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنِّي لِأُصَدِّقُهُ فِيمَا هُوَ أَبْعَدُ مِنْ ذَلِكَ أُصَدِّقُهُ بِخَبَرِ السَّمَاءِ فِي غَدَوَةٍ أَوْ رَوْحَةٍ، فَلِذَلِكَ سُمِّيَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ»^۴.

«وعن زيد بن أسلم قال: كان للعباس بن عبد المطلب داراً إلى جنب مسجد المدينة فقال له عمر بعنيها وأراد أن يزيدها في المسجد فأبى العباس أن يبيعها إياه، فقال عمر

۱- تاريخ دمشق، ابن عساکر: ج ۳۰ / ص ۲۰۵، نکا: الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۵ / ص ۲۱۹.

۲- تاريخ دمشق، ابن عساکر: ج ۴۲ / ص ۳۳۶، و نکا: المعجم الكبير، طبرانی: ج ۲۲ / ص ۲۰۰، روایت شماره: ۵۲۶.

۳- فضائل الصحابه، امام احمد بن حنبل: ج ۱ / ص ۱۴۰، بَقِيَّةُ قَوْلِهِ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ»، حديث شماره: ۱۱۶، و المعجم الأوسط، طبرانی: ج ۷ / ص ۱۶۶، روایت شماره: ۷۱۷۳. این حدیث را به جز یزید بن هارون (یکی از راویان این سند) کسی دیگری از مسعر روایت نکرده است.

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۶۵، کتاب معرفة الصحابه، ابوبکر بن ابی قحافه رضی الله عنهما، روایت شماره: ۴۴۰۷، حاکم این حدیث را صحیح قرار داده و حافظ ذهبی نیز تائیدش نموده است.

فهبها لي فأبى، فقال عمر: فوسَّعها أنت في المسجد فأبى، فقال عمر: لا بد من إحداهن^١ فأبى عليه، قال: فخذ بيني وبينك رجلاً، فأخذ أبي بن كعب فاختصما إليه، فقال أبي لعمر ما أرى أن تخرجه من داره حتى ترضيه، فقال له عمر: أ رأيت قضائك هذا في كتاب الله وجدته أم سنة محمد رسول الله ﷺ؟ قال: أبي: بل سنة من رسول الله ﷺ فقال عمر وما ذاك؟ فقال اني سمعت رسول الله ﷺ أن سليمان بن داود لما بنى بيت المقدس جعل كلما بنى حائطاً أصبح منهوما فأوحى الله إليه أن لا تبني في حق رجل حتى ترضيه فتركه عمر، فوسَّعها العباس بعد ذلك في المسجد»^٢.

«وعن كعب قال: أوحى الله الى داود، ابن لي بيت المقدس فعارضه بيتاً له فأوحى الله إليه، يا داود أمرتك أن تبني بيتاً لي فعارضته بيتاً لك ليس لك أن تبنيه. قال: يا رب ففي عقبي قال عقبك. فلما ولى سليمان أوحى الله إليه أن ابن بيت المقدس فبناه، فلما دخله خرّ ساجداً شكراً لله، قال: يا رب من دخله من خائف فأمنه أو من داع فاستجب له أو مستغفر فاغفر له، فأوحى الله إليه أني قد خصصت لآل داود الدعاء فذبح أربعة آلاف بقرة وسبعة آلاف شاة وصنع طعاماً ودعا بني إسرائيل إليه»^٣.

وفي رواية: «رافع بن عمير ثم أخذ في بناء المسجد، فلما تمَّ السور سقط ثلثاه، فشكا ذلك إلى الله ﷻ فأوحى الله ﷻ إليه أنه لا يصلح أن تبني لي بيتاً، قال: أي رب ولم؟ قال: لما جرت على يديك من الدماء، قال: أي رب أو لم يكن في هوائك ومحبتك؟ قال: بلى، ولكنهم عبادي وأنا أرحمهم، فسق ذلك عليه، فأوحى الله إليه: لا تحزن فإني سأقضي بناءه على يدي ابنك سليمان، فلما مات داود أخذ سليمان في بناءه، فلما تمَّ قرب القرايين وذبح الذبائح

١- از لحاظ ضوابط دولتی و صوابدید ولی امر، عمر فاروق ؓ این حق را داشت که زمین عباس ؓ و یا هر شخص دیگری را برای توسعه‌ی مسجد رسول خدا ﷺ به کار گیرد.

٢- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ٥/ ص ٢٣٢، و آن را به مصنف عبد الرزاق نسبت داده، اما آن را در مصنف نیافتم.

٣- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ٥/ ص ٢٣٤.

وَجَمَعَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: قَدْ أَرَى سُورَرًا بَنِيانَ بَيْتِي فَسَلِّني أُعْطِكَ، قَالَ: أَسْأَلُكَ ثَلَاثَ خِصَالٍ حُكْمًا يُصَادِفُ حُكْمَكَ وَمُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي، وَمَنْ أَتَى هَذَا الْبَيْتَ لَا يُرِيدُ إِلَّا الصَّلَاةَ فِيهِ، خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا الْإِنْسَانُ فَقَدْ أُعْطِيَهُمَا وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يَكُونَ قَدْ أُعْطِيَ الثَّالِثَةَ^١.

أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ «عَنْ أَبِي أُمَامَةَ، قَالَ: لَيْسَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ ثَوْبًا جَدِيدًا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي مَا أُوَارِي بِهِ عَوْرَتِي وَاتَّجَمَلُ بِهِ فِي حَيَاتِي. ثُمَّ عَمَدَ إِلَى الثَّوْبِ الَّذِي أَخْلَقَ فَتَصَدَّقَ بِهِ ثُمَّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ لَيْسَ ثَوْبًا جَدِيدًا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي مَا أُوَارِي بِهِ عَوْرَتِي وَاتَّجَمَلُ بِهِ فِي حَيَاتِي ثُمَّ عَمَدَ إِلَى الثَّوْبِ الَّذِي أَخْلَقَ فَتَصَدَّقَ بِهِ كَانَ فِي كَنْفِ اللَّهِ وَفِي حِفْظِ اللَّهِ وَفِي سِتْرِ اللَّهِ حَيًّا وَمَيِّتًا قَالَهُمَا ثَلَاثًا^٢.

«عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَيْرٌ وَاحِدٌ، أَنَّ قَاضِيًا مِنْ قُضَاةِ أَهْلِ الشَّامِ أَتَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، رَأَيْتُ رُؤْيَا أَفْطَعَنِي، قَالَ: «مَا هِيَ؟»، قَالَ: رَأَيْتُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يَفْتَتِلَانِ، وَالتُّجُومَ مَعَهُمَا يَنْصَفَيْنِ، قَالَ: «فَمَعَ أَيُّهُمَا كُنْتَ؟»، قَالَ: مَعَ الْقَمَرِ عَلَى الشَّمْسِ، فَقَالَ عُمَرُ: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً...﴾ [الإسراء: ١٢] فَانْطَلَقَ فَوَاللَّهِ لَا تَعْمَلُ لِي عَمَلًا أَبَدًا. قَالَ عَطَاءُ: فَبَلَغَنِي أَنَّهُ قُتِلَ مَعَ مَعَاوِيَةَ يَوْمَ صَفِينِ^٣.

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: إِنَّهُ لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ هَذَا الرَّجُلِ مَا كَانَ يَعْنِي عُثْمَانَ، قُلْتُ لِعَلِّي: اعْتَزِلْ، فَلَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ طُلُبَتْ حَتَّى تُسْتَخْرَجَ، فَعَصَانِي، وَأَيْمُ اللَّهِ لَيَتَأَمَّرَنَّ عَلَيْكُمْ

١- المعجم الكبير، طبراني: ج ٥/ ص ٢٤، رواية شماره: ٤٤٧٧.

٢- سنن ترمذي: ج ٥/ ص ٥٥٨، أبواب الدعوات، باب، حديث شماره: ٣٥٦٠، ترمذي گفته: ابن حديث غريب است، و علامه آلبنی آن را ضعیف دانسته.

٣- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ٦/ ص ٢٠٦، کتاب الأمراء، مَا ذُكِرَ مِنْ حَدِيثِ الْأَمْرَاءِ وَالْذُّخُولِ عَلَيْهِمْ، رواية شماره: ٣٠٧٠٥.

مُعَاوِيَةَ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ ﷻ يَقُولُ: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ [الإسراء: ٣٣]¹.

«وعن عمر قال: لَا تَلْطُمُوا وُجُوهَ الدَّوَابِّ فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»².

«وَعَنْ مَيْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: أَتَى أَبُو بَكْرٍ الصَّدِيقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِغُرَابٍ وَافِرِ الْجَنَاحَيْنِ³ فَجَعَلَ يَنْشُرُ جَنَاحَهُ وَيَقُولُ: مَا صِيدَ مِنْ مَصِيدٍ وَلَا عُصْدَتْ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَّا بِمَا ضَيَّعْتُ مِنَ التَّسْبِيحِ»⁴.

«عن ابن عباس قال: لما نزلت: ﴿تَبَّتْ يُدَا أُمِّي لَهُبٍ وَتَبَّ ۝﴾ [المسد: ١] جَاءَتْ امْرَأَةً أُمِّي لَهُبٍ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّهَا امْرَأَةٌ بَذِيَّةُ اللِّسَانِ فَقَالَ: «إِنَّهُ سَيَحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهَا»، قَالَ: فَلَمْ تَرَهُ، فَقَالَتْ لِأُمِّي بَكْرٍ: هَجَانَا صَاحِبُكَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يَنْطِقُ بِالشَّعْرِ وَلَا يَقُولُهُ، فَقَالَتْ: إِنَّكَ لَمُصَدِّقٌ، قَالَ: فَأَنْدَفَعْتُ رَاجِعَةً، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا رَأَيْتُكَ، قَالَ: فَقَالَ: «لَمْ يَزَلْ مَلَكٌ بَيْنِي وَبَيْنَهَا يَسْتُرُنِي حَتَّى ذَهَبْتُ»⁵.

١- المعجم الكبير، طبراني: ج ١٠ / ص ٢٦٣، باب العين، وَمِنْ مَنَاقِبِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَأَخْبَارِهِ، رواية شماره: ١٠٦١٣.

٢- العظمة: ج ٥ / ص ١٧٢٣، ذَكَرُ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَعِبَادَةُ الْخَلَائِقِ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْهَا، تأليف: أبو محمد عبد الله بن محمد أنصاري معروف به أَبِي الشَّيْخِ الْأَصْبَهَانِي (متوفى: ٣٦٩ هـ)، تحقيق: رضاء الله بن محمد إدريس المباركفوري، ناشر: دار العاصمة - الرياض، چاپ نخست، سال: ١٤٠٨ هـ.

٣- كه هر دو بال آن بسته بود.

٤- العظمة: ج ٥ / ص ١٧٣٧، ذَكَرُ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَعِبَادَةُ الْخَلَائِقِ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْهَا.

٥- المصنف في الأحاديث والآثار، ابو بكر ابن ابى شبيب، ج ٦ / ص ٣٢٣، كتاب الفضائل، بَابُ مَا أُعْطِيَ اللَّهُ تَعَالَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رواية شماره: ٣١٧٦٨.

«وعن ابن عمر أن النبي ﷺ قال: رأيت ولد الحكم بن أبي العاص على المنابر كأنهم القردة وأنزل الله في ذلك: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ﴾ [الإسراء: ۶۰] يعني الحكم وولده»^۱.

«وعن عمر بن الخطاب عن النبي ﷺ في قوله: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ...﴾ [الإسراء: ۷۸]، قال: لزوال الشمس»^۲.

«عن قتادة في قوله: ﴿رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ...﴾ [الإسراء: ۸۰] فَأَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ مُخْرَجَ صِدْقٍ، وَأَدْخَلَهُ الْمَدِينَةَ مُدْخَلَ صِدْقٍ، قَالَ: «وَنَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ لَا طَاقَةَ لَهُ بِهَذَا الْأَمْرِ إِلَّا بِسُلْطَانٍ، فَسَأَلَ سُلْطَانًا نَصِيرًا لِكِتَابِ اللَّهِ وَحُدُودِ اللَّهِ، وَلِفَرَائِضِ اللَّهِ، وَلِإِقَامَةِ كِتَابِ اللَّهِ، وَأَنَّ السُّلْطَانَ عِزَّةٌ مِنَ اللَّهِ جَعَلَهُ بَيْنَ أَظْهَرِ عِبَادِهِ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَأَغَارَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَأَكَلَ شَدِيدُهُمْ ضَعِيفَهُمْ»^۳.

«وعن عمر بن الخطاب قال: والله لما نزع الله بالسُّلْطَانِ أعظم مما ينزع بالقرآن»^۴.

«عن محمد بن سيرين قال: بُنِيتُ أَنْ أَبَا بَكْرٍ كَانَ إِذَا قَرَأَ خَفَضَ وَكَانَ عُمَرُ إِذَا قَرَأَ جَهَرَ فَقِيلَ لِأَبِي بَكْرٍ لَمْ تَصْنَعْ هَذَا؟ قَالَ: أَنَا جِي رِي قَدْ عَرَفْتُ حَاجَتِي، وَقِيلَ لِعُمَرَ لَمْ تَصْنَعْ هَذَا؟ قَالَ: أَطْرَدُ الشَّيْطَانَ وَأَوْقُظُ الْوَسْطَانَ، فَلَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا﴾ [الإسراء: ۱۱۰]. قِيلَ لِأَبِي بَكْرٍ ارْفَعْ شَيْئًا وَقِيلَ لِعُمَرَ: اخْفِضْ شَيْئًا»^۵.

۱- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۵/ ص ۳۰۹، و آن را به ابن ابی حاتم نسبت داده، و در تفسیر ابن ابی حاتم با الفاضل نزدیک به این آمده است؛ نگا: تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ۷/ ص ۲۳۳۶، قَوْلُهُ تَعَالَى: وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ، روایت شماره: ۱۳۳۲۳.

۲- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۵/ ص ۳۲۳، و آن را به ابن مردويه نسبت داده است.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری: ج ۳/ ص ۴، کِتَابُ الْهَجْرَةِ وَقَدْ صَحَّ أَكْثَرُ أَحْبَارِهَا عِنْدَ الشَّيْخَيْنِ، روایت شماره: ۴۲۶۰.

۴- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی: ج ۵/ ۱۷۲، روایت شماره: ۲۰۳۴.

۵- تفسیر طبری: ج ۱۷/ ص ۵۸۶.

آیات سوره كهف:

قال الله تعالى: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۖ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا ۝﴾ وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ۖ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا ۚ وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ ۚ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ۝﴾ [الكهف: ۲۸-۲۹].

فقیر گوید عفی عنه: خدای تعالی پیغامبر خود را ﷺ آداب زهد تعلیم می فرماید هر چند وی ﷺ به خلق عظیم متصف بود لیکن تا دستور باشد امت را. اولاً: ارشاد می کند تلاوة کتاب الله.

ثانیاً: می فرماید حبس کن نفس خود را با آن جماعه که می خوانند پروردگار خود را طلب کنان مرضاة او را و باید که تجاوز نکنند چشمان تو از ایشان طلب کنان زینت زندگانی دنیا را و فرمان مبر کسی را که غافل ساختیم دل او را از ذکر خود و پس روی کرد خواهش نفس خود را پس شد کار او از حد گذشته.

حاصل کلام آن است که با جماعه از فقرای مؤمنین که به طاعت الهی صبح و شام مشغول اند صحبت دار و با اهل تنعم مجالست مکن الا به قدر ضرورت، دعوت و تنعمات دنیویه ایشان را نیک بیندار و آن تنعمات را به نظر استسحان مبین.

۱- ترجمه ی آیه ها: «خودت را با کسانی شکبیا بدار که صبح و شام پروردگارشان را می خوانند، در حالی که رضای او را می جویند و در طلب زیور زندگی دنیا دیدگانت را از آنان مگردان و از کسی پیروی مکن که دلش را از یادمان غافل نموده ایم و او از خواسته ی نفس خویش پیروی نموده و کارش، زیاده روی و تبهکاری بوده است. و بگو: این سخن راست، از سوی پروردگار شماس؛ پس هر که می خواهد، ایمان بیاورد و هر که می خواهد، کفر بورزد. به راستی ما برای ستمکاران آتشی فراهم نموده ایم که دیواره- هایش آنان را (از هر سو) محاصره می کند. و اگر در خواست آب کنند، آبی چون مس گداخته به آنان داده می شود که چهره ها را می سوزاند. چه آشامیدنی بدی! و دوزخ جایگاه بسیار بدی است».

و ثالثاً: خدای تعالی عذاب متنعمین کفار و ثواب فقرای مؤمنین بیان می فرماید: ﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا﴾.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾^۱ [الکھف: ۳۰].

رابعاً: مثلی ضرب می کند که قصه کافر متنعّم و مؤمن فقیر است: ﴿وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ﴾ [الکھف: ۳۲].

و خامساً: تشبیه می دهد تنعمات حیات دنیا را به سبزه زمین که عنقریب خشک شود و از هم ریزد و همچنین مال و بنون عنقریب زوال پذیرد و باقیات صالحات را که عبارت از ذکر خدای تعالی است بقای سرمد اثبات می فرماید.

باز فقیر می گوید: این سوره مکیه است پس جمعی که خدای تعالی پیغامبر خود را ﷺ به مجالست ایشان امر می نماید و به ذکر صبح و شام می ستاید و وعدهء نعیم مقیم می دهد نیستند الا مهاجرین اولین که به کثرت ذکر موصوف بودند و از اول فقیر بودند یا بر فقراء الله فی الله صرف اموال نموده فقیر گشتند پس این اعظم انواع تشریف است آنجماعه را وهو المقصود.

عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ، «أَنَّ عُمَرَ، قَرَأَ فِي الْفَجْرِ بِالْكَهْفِ»^۲.

«وعن عثمان بن عفان أنه سئل: ما الباقيات الصالحات؟ قال: هن لا إله إلا الله وسبحان الله والحمد لله والله أكبر ولا حول ولا قوة إلا بالله»^۳.

«وروى عن خالد بن معدان مرسلًا عن النبي ﷺ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ فَقَالَ: مَلِكٌ مَسَحَ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهَا بِالْأَسْبَابِ»^۴.

۱- «آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، (بدانند که) ما پاداش کسی را که نیکی کرده، ضایع نمی کنیم».

۲- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۱ / ص ۳۱۰، کتاب الصلاة، مَا يُقْرَأُ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ، روایت شماره: ۳۵۴۷.

۳- تفسیر جامع البیان فی تأویل آی القرآن، طبری: ج ۱۸، ص ۳۲.

۴- تفسیر جامع البیان فی تأویل آی القرآن، طبری: ج ۱۵، ص ۳۹۰.

«عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ قَرَأَ فِي لَيْلَةٍ: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۱۱۰] كَانَ لَهُ نُورٌ مِنْ عَدَنَ أَبْيَنَ إِلَى مَكَّةَ حَشْوُهُ الْمَلَائِكَةُ»^۱.

آیات سوره مريم:

قال الله تعالى: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَءِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ٥٨﴾ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ٥٩ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ٦٠ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ٦١ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ٦٢ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ٦٣﴾^۲ [مريم: ۵۸-۶۳].

۱- مسند البزار، منشور به اسم البحر الزخار: ج ۱ / ص ۴۲۱، روایت شماره: ۲۹۷، بزار در ادامه نگاشته:

این حدیث از عمر فاروق از پیامبر جز به این اسناد روایت نشده است.

۲- ترجمه‌ی آیات: «آنان، پیامبرانی از نسل آدم بودند که الله به آنها نعمت داد و نیز از نسل کسانی که با نوح سوار کشتی کردیم و از نسل ابراهیم و اسرائیل (یعقوب) و از کسانی که هدایتشان نمودیم و برگزیدیم. آن گاه که آیات پروردگار رحمان بر آنان تلاوت می‌شد، سجده‌کنان و گریان به (زمین) می‌افتادند. آن گاه نسلی جایگزینشان شد که نماز را رها کردند و از خواسته‌های نفسانی پیروی نمودند؛ پس سزای گمراهی (خویش) را خواهند دید. مگر کسانی که توبه کردند و ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ پس چنین کسانی وارد بهشت می‌شوند و هیچ ستمی نمی‌بینند. بهشت‌های جاوید و پنهانی که پروردگار رحمان به بندگانش وعده داده است. بی‌گمان وعده‌ی الهی، آمدنی است. در بهشت هیچ سخن بیهوده‌ای نمی‌شنوند؛ بلکه تنها سلام و درود می‌شنوند و روزیشان در بهشت هر صبح و شام آماده است. این همان بهشتی است که از میان بندگانمان به کسی می‌دهیم که پرهیزکار باشد».

فقیر گوید: خدای تعالی مآثر انبیاء صلوات الله علیهم بیان می فرماید بعد از آن می گوید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...﴾

ایشان اند آن گروه که انعام کرد خدا بر ایشان از جمله پیغامبران چون خوانده می شد بر ایشان آیات خدای تعالی بر روی می افتادند سجده کنان و گریان ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ پس از پی در آمدند ایشان را جا نشینان بد که ضائع ساختند نماز را یعنی حقوق صلوة را ادا نکردند و پیروی نمودند خواهش نفس را پس نزدیک است که برخورند به جزای گمراهی ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ﴾ لیکن کسی که توبه کرد از اعمال زشت خود و به عمل آورد کار شائسته پس ایشان در آیند به بهشت کم کرده نشود از اجور عمل ایشان چیزی، آن بهشت چیست باغ های همیشه ماندن آن باغ های که وعده داده است خدای تعالی بندگان خود را نا دیده هر آینه هست وعده او البته آینه، نشنوند آنجا سخن بیهوده لیکن بشنوند سلام بر یک دیگر و ایشان راست روزی ایشان گاه و بیگاه اینست آن بهشت که وارث آن می سازیم از بندگان خود کسی را که باشد پرهیزگار.

حاصل کلام آن است که بعد انقراض عصر انبیاء جماعتی پیدا شدند که بر خلاف سیرت ایشان رفتند و این اشارت است به یهود و نصاری که در دین خود تحریف و تبدیل کردند و معانی تدین را از دست دادند و تنها به اسم یهودیت و نصرانیت اکتفا کرده طمع لحوق به انبیاء صلوات الله علیهم نمودند و جزای ایشان این است که برخورند روز قیامت به جزای گمراهی خود بعد از آن می ستایند مؤمنان امت مرحومه محمدیه را و ایشان را جنات عدن وعده میدهد، و در ضمن کلام اشاره می فرماید که دعوی یهود و نصاری که ما تابع انبیاء ماضیین هستیم باطل است تابعان انبیاء ماضیین مؤمنین این امت مرحومه اند.

باز فقیر می گوید: که ظاهر حال دال بر آن است که جمعی در وقت نزول سورهء مریم به این صفات متصف بودند تا مدار سخن بر آنان باشد نه فرض محض و شک نیست که در وقت نزول سورهء غیر سُبَّاق مؤمنین از مهاجرین اولین موجود نبودند پس ایشان اند مشرف باین تشریف و متوقع به این مواعید جمیله وهو المقصود.

قال الله تعالی: ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ۖ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثْنًا وَرِعِيًّا ۖ﴾

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ﴿٧٥﴾ وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَتِ الصَّلَاحُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا ﴿٧٦﴾ أَفَرَأَيْتِ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٧٧﴾ [مريم: ۷۳-۷۷].

فقیر گوید عفی عنه: خدای تعالی شبهه‌ای از شبهات کافران را ذکر می‌فرماید و آنرا ازاحه (رد) می‌نماید و به حقیقت این شبهه همه اصحاب جهل است در هر طبقه و در هر زمان یعنی چون تلاوت کرده میشود بر کافران آیات واضح آمده میگویند کافران و خطاب می‌کنند مسلمانان را کدام یک از این دو فریق بهتر است به اعتبار منزلت و نیکوتر است به اعتبار مجلس؟

حاصل کلام این است که براءة حسب و زیاده جاه و کثرت اعوان و انصار را مدار فضل و خیرة میگیرند و خود را احسن و اخیر می‌شمارند و مستحق بشارات عظیمه و فوز به درجات اخرویه می‌انگارند. خدای عز و جل رد این شبهه می‌نماید اول به ذکر قصه قرون پیشین که احسن بودند به اعتبار متاع خانه و به اعتبار دیدار، خدای تعالی ایشان را به جزای کردار زشت ایشان هلاک نمود.

ثانیاً می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ﴾ یعنی سنت الهی چنین جاری شده که اهل ضلالت را در ضلالت می‌گذارند زمان دراز و ایشان در جهل و گمراهی خود می‌افزایند تا آنکه می‌دیدند آنچه بیم کرده می‌شدند عقوبت دنیا یا عذاب آخرت آنگاه با فاقه می‌آیند و بدانند کسی را که وی بدتر است در منزلت و ناتوان‌تر است به اعتبار لشکر و زیاده دهد

۱- ترجمه‌ی آیات: «و آن‌گاه که آیات روشنمان بر آنان خوانده می‌شود، کافران به مومنان می‌گویند: جایگاه و منزلت کدامین گروه بهتر است؟ و چه بسیار نسل‌هایی که پیش از آنان بودند و با وجود برخورداری از کالاهای بهتر و ظاهری آراسته‌تر، هلاکشان نمودیم. بگو: پروردگار رحمان به کسانی که در گمراهی هستند، مهلت می‌دهد تا آنکه وعده‌ی (الهی) را که به آنان داده می‌شود - یا عذاب (دنیا و یا عذاب قیامت را - می‌بینند؛ آن‌گاه خواهند دانست که جایگاه چه کسی بدتر و لشکرش ضعیف‌تر است. و الله بر هدایت هدایت‌یافتگان می‌افزاید. و نیکی‌های ماندگار، پاداش و بازدهی بهتری نزد پروردگار دارند. آیا دیدی شخصی را که به آیتمان کفر ورزید و گفت: مال و فرزند بسیاری به من داده می‌شود؟».

خدای تعالی آنان را که راه یافتند راه یابی و اذکار شائسته که باقی است در نامه اعمال ایشان بهتر است نزدیک خدای تعالی به اعتبار ثواب و بهتر است به اعتبار مرجع کار. حاصل کلام آنکه نزدیک خدای تعالی تفاضل بنی آدم به اعتبار حسب زیادت جاه و به اعتبار کثرت اعوان و انصار نیست بلکه به اعتبار اعمال خیر است. باز فقیر می گوید: اسقاط تفاضل به حیثیت سوابق اسلامیه اصل عظیم است در باب «تفاضل صحابه فیما بینهم» فتدبر.

«عن الشعبي قال: كتب قيصر إلى عمر ابن الخطاب أن رسلی أتتني من قبلك فزعمت أن فيكم شجرة ليست بخلق لشيء من الخير تخرج مثل آذان الحمير ثم تشقق عن مثل اللؤلؤ الأبيض ثم تصير مثل الزمرد الأخضر ثم تصير مثل الياقوت الأحمر ثم تينع وتنضج فتكون كأطيب فالودج أكل ثم قبس فتكون عصمة للمقيم زادا للمسافر فإن تكن رسلی صدقتني فلا أرى هذه الشجرة إلا من شجر الجنة، فكتب إليه عمر: إن رسلک قد صدقتک، هذه الشجرة عندنا هي الشجرة التي انبتها الله على مريم حين نفست بعيسى»^۱.
«وعن عمر بن الخطاب أنه قرء مريم فسجد ثم قال: هذا السجود فأين البكاء»^۲.
«وعن عبد الله بن عامر بن ربيعة قال: اغتسلت أنا وآخر، فرأنا عمر بن الخطاب عليه السلام وأحدنا ينظر إلى صاحبه فقال: إني أخشى أن تكونا من الخلف الذين قال الله: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا﴾^۳ [مريم: ۵۹].»

۱- المعجم لابن المقرئ: ج ۱ / ص ۸۶، ۱۸۲، تأليف: أبو بكر محمد بن إبراهيم اصبهاني، مشهور به ابن المقرئ (متوفى: ۳۸۱ هـ)، تحقيق: أبي عبد الرحمن عادل بن سعد، ناشر: مكتبة الرشد، الرياض، شركة الرياض للنشر والتوزيع، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۹ هـ / ۱۹۹۸ م.

۲- عمر فاروق عليه السلام اشاره دارد به اینکه در آیت سجده سورهی مريم جملهی: ﴿خَرُّوْا سَجْدًا. وَبِكِيْا﴾ آمده است، یعنی ما سجده نمودیم پس گریه‌ی ما کجا است؟.

۳- ترجمه آیه مبارکه: «آن گاه نسلی جایگزینشان شد که نماز را رها کردند و از خواسته‌های نفسانی پیروی نمودند؛ پس سزای گمراهی (خویش) را خواهند دید».

«عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ قَالَ فِي دَبْرِ كُلِّ صَلَاةٍ - بَعْدَ مَا سَلَّمَ - هَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتُ: كَتَبَهُ مَلَكٌ فِي رَقٍّ فَخْتَمَ بِخَاتَمِ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِذَا بَعَثَ اللَّهُ الْعَبْدَ مِنْ قَبْرِهَ جَاءَهُ الْمَلَكُ وَمَعَهُ الْكِتَابُ يُنَادِي: أَيُّنَ أَهْلِ الْعَهْدِ حَتَّى تَدْفَعَ إِلَيْهِمُ وَالْكَلِمَاتُ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ - إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بِأَنْكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ فَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي فَإِنَّكَ إِنْ تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي تَقْرِبْنِي مِنَ الشَّرِّ وَتُبَاعِدْنِي مِنَ الْخَيْرِ وَإِنِّي لَا أَثِقُ إِلَّا بِرَحْمَتِكَ فَاجْعَلْ رَحْمَتَكَ لِي عَهْدًا عِنْدَكَ تُؤَدِّيهِ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ»^۲.

آیات سوره طه:

قال الله تعالى: ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ۝ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ۝﴾ وَأَحْلِلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي ﴿٢٧﴾ يَقْفَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾ وَأَجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ﴿٢٩﴾ هَٰرُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾ أَشْذُذْ بِهِ أَزْوَاجِي ﴿٣١﴾ وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي ﴿٣٢﴾ كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ﴿٣٣﴾ وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾﴾^۳ [طه: ۲۵-۳۵].

۱- شعب الإيمان، ابو بکر بیهقی: ج ۱۰، ص ۲۱۵، الزَّابِعُ وَالْخُمْسُونَ مِنْ شُعْبِ الْإِيمَانِ، وَهُوَ بَابُ الْخِيَاءِ بِفُضُولِهِ، فَضَّلَ فِي الْحَمَامِ، حَدِيثُ شِمَارِهِ: ۷۴۰۱.

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۵/ ص ۵۴۳، و آن را به حکیم ترمذی نسبت داده است، خطیب شربینی مشابه این روایت را مرفوعاً از پیامبر علیه السلام نیز روایت کرده؛ نکا: تفسیر السراج المنیر فی الإعانة على معرفة بعض معاني كلام ربنا الحكيم الخبير: ج ۲/ ص ۴۴۵، تألیف: شمس الدین، محمد بن أحمد الخطیب الشربینی الشافعی (متوفی: ۹۷۷ هـ)، ناشر: مطبعه بولاق (الأميرية) - القاهرة، سال: ۱۲۸۵ هـ.

۳- ترجمه‌ی آیات: «گفت: ای پروردگارم! سینه‌ام را برایم فراخ گردان. و کارم را برایم آسان نما. و گره از زبانم بگشای. تا سخنم را دریابند، و از خانواده‌ام، وزیر و یاورى برایم قرار بده. برادرم هارون را، پشتم را با او استوار ساز. و او را در کارم شریک و سهیم بگردان. تا تو را فراوان به پاکی ستایش نماییم. و تو را بسیار یاد کنیم. بى گمان تو، به ما بینایی».

فقیر گوید: رب العزة تبارک و تعالی حضرت موسی را به جانب فرعون فرستاد و آن حضرت بعضی سوالات ضروریه که به غیر آن تحمل اعباء رسالت متعذر باشد طلب نمودند الحال تفصیل آن باید شنید.

از جمله سوالات سوالی هست که به نفس حضرت موسی تعلق دارد ﴿رَبِّ أَشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ و این از جمله ضروریات تحمل اعباء رسالت است تا شرح صدر نباشد هر سوال را جواب با صواب میسر نیاید و تا تیسیر امور از جهت غیب نباشد مکافحه اعداء که بادشاهان زمین باشند بوجود نیاید و تا فصاحت لسان نباشد تبلیغ رسالت رب العزة بأبلغ وجوه صورت نگیرد.

و از جمله آنها سوالی هست که به اعانت دیگری در امر رسالت تعلق دارد و این را به وزارت تعبیر رفته و در جای دیگر به ﴿رَدَّءًا يُصَدِّقُنِي﴾ [القصص: ۳۴]. تقریر کرده شد.

باز اینجا سه صفت در باب وزارت طلب کردند یکی ﴿مِّنْ أَهْلِ﴾ ۲۹ ﴿هَارُونَ أَخِي﴾ ۳۰ و این وصف از جهت خصوص حال بود که حضرت موسی را غیر حضر هارون در آن وقت کسی به این نصرت قیام نمی توانست نمود نه شرط وزارت مطلقاً به قرینه آنکه حضرت موسی حضرت یوشع را که نه از سبط موسی بود خلیفه خود ساخت و خلافت ابلغ است از وزارت آنچه در وزارت مطلوب می شود مرد صاحب قوت و مروت است که قوم از حل و عقد وی حساب می گرفته باشند و در خلافت زیاده از آن اشتراک با پیغمبر در جد اعلی که قبیل به وی منسوب باشد مطلوب است تا مردمان در خلیفه به چشم حقارت نه نگرند، لهذا خدای تعالی در بنی اسرائیل پیغامبری نفرستاد مگر از بنی اسرائیل از سبط حضرت موسی باشد یا غیر آن و همین معنی را آن حضرت ﷺ در خلفای خود جاری ساختند که الأئمة من قریش^۱ تا موافقت سنة الله فی انبیاء بنی اسرائیل واقع شود. دیگر ﴿أَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي﴾ ۳۱

۱- مسند امام احمد: ج ۱۹ / ص ۳۱۸، مسند انس بن مالک رضی الله عنه، حدیث شماره: ۱۲۳۰۷.
شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث به طرق و شواهدی که دارد صحیح می باشد؛ اگر چه این سند ضعیف است؛ زیرا بکیر بن وهب الجزری (یکی از راویان این متن) مجهول بوده و به جز ابو الأسد کسی دیگر از وی روایت نکرده.

وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ﴿٣٢﴾ و این حقیقت وزارت است که در کارهای مطلوب از بعثت پیغامبر مثل مخاصمه و جهاد با اعداء و فتح بلدان و جمع قرآن اعانتی نمایان داشته باشد و این مضمون را جای دیگر به این عبارت ادا کرده شد که ﴿رَدَّءًا يُصَدِّقُنِي﴾ [القصص: ۳۴].

سوم: که ﴿نُسِّحَكَ كَثِيرًا﴾ یعنی فائده مترتب بر وزارت وزیر آن است که چون تحمل اعباء دعوت بر دو شخص افتاد هذا مرةً وذاك مرةً هر دو متضرع باشند در تسبیح و ذکر. باز فقیر می گوید: چون حقیقت وزارت شناخته شد باید دانست که حضرات شیخین بالیقین شرف وزارت حضرت خیر الرسل ﷺ دریافته اند به موجب حدیث: «أَمَّا وَزِيرَايَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»^۱.

و از جهت حدیث: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَيْدَانِي بِهِمَا»^۲. و از جهت نقل متواتر که معانی مطلوبه وزارت از ایشان متحقق گشت و ناهیک به من فضیلة.

«عن أنس قال: خرج عمر متقلداً بالسيف فلقية رجل من بني زهرة فقال له: أين تعمد يا عمر؟ قال: أريد أن أقتل محمداً. قال: وكيف تأمن من بني هاشم وبني زهرة؟ فقال له عمر: ما أراك إلا قد صبوت وتركت دينك؟ قال: أفلا أدلك على العجب، إن أختك وختنك^۳ قد صبوا وتركا دينك. فمشى عمر ذامراً حتى أتاهما وعندهما خباب، فلما سمع خباب بحس عمر توارى في البيت، فدخل عليهما، فقال: ما هذه الهزيمة^۴ التي سمعتها عندكم؟ - وكانوا يقرأون «طه» فقالوا: ما عدا حديثاً تحدثنا به، قال: فلعلكما قد صبوتما. فقال له

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۶، أَبْوَابُ الْمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، باب، حدیث شماره: ۳۶۸۰، علامه آلبنانی این حدیث را ضعیف دانسته، و ترمذی گفته: حسن غریب است.

۲- فضائل الصحابه، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۳۸۴، حدیث شماره: ۵۷۸، و المعجم الأوسط، طبرانی: ج ۶/ ص ۲۲۸، روایت شماره: ۶۲۶۲، این حدیث را از نضر بن عربی جز بشر بن عبیس کسی دیگر روایت نکرده، و از ابی اروی دوسی جز به این اسناد روایت نشده است.

۳- ختن داماد را گویند و در اینجا مراد شوهر خواهر است.

۴- در حالی که ایشان را تهدید می کرد و آماده به جنگ بود.

۵- ذامر: صدای آرام.

ختنه: یا عمر، إن كان الحق في غير دينك، فوثب عمر على ختنه فوطئه وطأ شديدا، فجاءت أخته لتدفعه عن زوجها فنفحها نفحة بيده فدمى وجهها، فقال عمر: اعطوني الكتاب الذي هو عندكم فأقرأه، فقالت أخته: إنك رجس وإنه لا يمسه إلا المطهرون فقم فتوضأ، فقام فتوضأ ثم أخذ الكتاب فقرأ: «طه» حتى انتهى إلى: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ [طه: ۱۴] فقال عمر: دلوني على محمد. فلما سمع خباب قول عمر خرج من البيت فقال: أبشر يا عمر، فإني أرجو أن تكون دعوة رسول الله ﷺ لك ليلة الخميس اللهم أعز الإسلام بعمر بن الخطاب أو بعمر بن هشام فخرج عمر حتى أتى رسول الله ﷺ فأسلم^۲.

«وعن ابن عباس أنه قال لعمر بن الخطاب: يا أمير المؤمنين مم يذكر الرجل ومم ينسى؟ فقال: انّ على القلب طخاء^۳ كطخاء القمر فإذا تغشت القلب نسي ابن آدم ما كان يذكر، فإذا انجلت ذكر ما نسي»^۴.

سورة انبياء:

قال الله تعالى: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۵ [الأنبياء: ۱۰۵].

۱- «همانا من، الله هستم که هیچ معبود برحقى جز من وجود ندارد؛ پس مرا عبادت کن و نماز را برای یاد من برپا دار».

۲- دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة، ابو بكر بيهقى: ج ۲/ ص ۲۲۰، و الدر المنثور فى التفسير بالمأثور: ج ۵/ ص ۵۶۰.

۳- الطخاء تاریكى و مراد در اینجا چیزى است که مهتاب را بیوشاند.

۴- نوادر الأصول فى أحاديث الرسول صلى الله عليه وسلم: ج ۱/ ص ۱۶۹، الأَصْلُ الْخَامِسُ وَالْعَشْرُونَ، فِي أَنَّ الْكِتَابَةَ قِيدٌ لِلْعِلْمِ وَحِفْظُ لُهُ مِنَ النِّسْيَانِ، تأليف: محمد بن علي بن الحسن بن بشر، أبو عبد الله، الحكيم الترمذي (متوفى: نحو ۳۲۰ هـ)، تحقيق: عبد الرحمن عميرة، ناشر: دار الجيل - بيروت.

۵- ترجمه‌ی آیه: «و پس از تورات در زبور چنین نوشتیم که بندگان شایسته‌ام، زمین را به ارث می‌برند».

فقیر گوید: در معنی این آیت جمعی زمین جنت را مراد داشته‌اند و هیچ‌جا شاهد آن نخواهی یافت که در قرآن یا سنت لفظ ارض گفته باشند و جنت عدن اراده کرده بلکه معنی صحیح آن است که از ارض اراضی معتدله صالحه برای نشاء اشخاص معتدله الاخلاق اراده کردند یا ارض شام تنها به سبب آنکه انبیاء بنی اسرائیل در شام بودند و ذکر وقائع ارض شام پیش ایشان مهم بود و این سخن بدان میماند که تاجر از لفظ مال سرمایه خود را می‌خواهد و راعی مواشی و زارع زراعت خود مراد می‌گیرد و چندین آثار بر این معنی دلالت می‌کند.

«عن ابن عباس في قصة بُحْت نصر^۱ قال: إنه رأى رؤيا قد أفضعه فأصبح قد نسيها قال: عليّ السحرة والكهنة. قال: أخبروني عن رؤيا رأيتموها الليلة، والله لتخبرني بها أو لأقتلنكم، قالوا: ما هي؟ قال: قد نسيتموها. قالوا: ما عندنا من هذا علم إلا أن ترسل إلى أبناء الأنبياء فأرسل إلى أبناء الأنبياء قال: أخبروني عن رؤيا رأيتموها قالوا: وما هي؟ قال: نسيتموها، قالوا: غيب ولا يعلم الغيب إلا الله، قال: والله لتخبرني بها أو لأضربن أعناقكم، قالوا: فدعنا حتى نتوضأ ونصلي وندعوا إلى الله قال: فافعلوا فانطلقوا فاحسنوا لوضوء وأتوا صعيدا طيبا فدعوا الله فأخبروا بها، ثم رجعوا فقالوا: رأيت كأن رأسك من ذهب وصدرك من فخر ووسطك من نحاس ورجليك من حديد، قال: نعم أخبروني بعبارتها أو لأقتلنكم، قالوا: فدعنا ندعوا ربنا، قال: رأيت كأن رأسك من ذهب ملكك هذا يذهب عند رأس الحول من هذه الليلة، قال: ثم مه، قالوا: ثم يكون بعدك ملك يفخر على الناس، ثم يكون ملك يخشى على الناس شدته ثم يكون ملك لا يقله شيء إنما هو مثل الحديد يعني الإسلام»^۲.

۱- برای تفصیل زندگی و کارنامه‌های بختنصر مراجعه شود به: الكامل في التاريخ: ج ۱ / ص ۲۲۸- ۲۷۰، تألیف: أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد شيباني جزري، مشهور به عز الدين ابن الأثير (متوفی: ۶۳۰ هـ)، تحقیق: عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الكتاب العربي، بیروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۷ م.

۲- تفسیر القرآن العظیم، ابن أبي حاتم: ج ۷ / ص ۲۳۱۷، روایت شماره: ۱۳۱۸۵.

درین صورت این بشارت بر شیخین علیهما السلام صادق آمد که فتح شام به تدبیر ایشان واقع شد و در حوزه تصرف ایشان در آمد پس صلاح، صفت ایشان باشد و انجاز وعد انبیاء بر دست خلیفه یکی از خصال خلیفه خاص است.

«عن ابن عمر رضی الله عنهما قال: لما قبض رسول الله ﷺ كان أبوبکر في ناحية المدينة فجاء فدخل على رسول الله ﷺ وهو مُسَجَّى فوضع فاه على جبین رسول الله ﷺ فجعل يقبله ويبکی ويقول: بأبي وأمي طبت حیا وطبت میتا، فلما خرج مرّ بعمر بن الخطاب وهو يقول: ما مات رسول الله ﷺ ولا يموت حتى يقتل الله المنافقين وحتى یخزي الله المنافقين. قال: وكانوا قد استبشروا بموت النبي ﷺ فرفعوا رؤوسهم، فقال: أيها الرجل إربع على نفسك فإن رسول الله ﷺ قد مات ألم تسمع الله يقول: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ ^۱ [الزمر: ۳۰]، وقال: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ أَخْلَدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾ ^۲ [الأنبياء: ۳۴]. وقال: ثم أتى المنبر فصعد فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: يا أيها الناس إن كان محمد ﷺ إلهكم الذي تعبدون فإن محمدا قد مات وإن كان إلهكم الذي في السماء فإن إلهكم لم يمت ثم تلا: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾ ^۳ [آل عمران: ۱۴۴]، حَتَّى خَتَمَ الْآيَةَ ، ثُمَّ نَزَلَ وَقَدْ اسْتَبَشَرَ الْمُسْلِمُونَ بِذَلِكَ وَاشْتَدَّ فَرَحُهُمْ ، وَأَخَذَتِ الْمُنَافِقِينَ الْكَآبَةُ ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَكَأَنَّمَا كَانَتْ عَلَى وُجُوهِنَا أَغْطِيَةٌ فَكُشِفَتْ ^۴.

۱- ترجمه‌ی آیه: «بی گمان تو خواهی مُرد و بی شک آنان نیز خواهند مُرد».

۲- ترجمه‌ی آیه: «و به هیچ انسانی پیش از تو زندگی جاوید ندادیم؛ پس آیا اگر تو بمیری، آنها جاویدان خواهند ماند؟».

۳- ترجمه‌ی آیه: «و محمد، فقط پیامبر است؛ پیش از او نیز پیامبرانی بوده‌اند که در گذشته‌اند. آیا اگر محمد بمیرد یا کشته شود، به آیین گذشته باز می‌گردید؟».

۴- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷ / ص ۴۲۷، کتاب المغازی، مَا جَاءَ فِي وَفَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، روایت شماره: ۳۷۰۲۱.

«عن محمد بن حاطب قال: سئل علي عن هذه الآية: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ﴾»^۱ [الأنبياء: ۱۰۱] قال: عثمان وأصحابه»^۲.

آیات سوره حج:

قال الله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾^{۳۸} اِذِنَ لِلَّذِينَ يُقَتِّلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ^{۳۹} الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ^{۴۰} الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^{۴۱} [الحج: ۳۸-۴۱].

فقیر گوید عفی عنه: این آیات ادل دلیل است بر خلافت خلفاء، زیرا که ممکن شدند در ارض به اتفاق موافق و مخالف و از مهاجرین بودند بلا شک پس اقامت صلاة و ایتاء زکاة و

۱- «همانا کسانی که پیشتر از سوی ما برایشان نیکی مقرر شد».

۲- تفسیر القرآن العظیم: ج ۵/ ص ۳۷۸، تألیف: أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی البصری ثم الدمشقی (المتوفی: ۷۷۴هـ)، تحقیق: سامی بن محمد سلامة، ناشر: دار طيبة للنشر والتوزيع، چاپ دوم، سال: ۱۴۲۰هـ/ ۱۹۹۹م، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۵/ ص ۶۸۱.

۳- ترجمه‌ی آیات: «بی‌گمان الله، از مؤمنان دفاع می‌کند؛ همانا الله هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد. به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل می‌شود، به سبب ظلمی که بر آنان رفته، اجازه‌ی جنگ و جهاد داده شد. و به راستی الله بر یاری آنان تواناست. آنان که به ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند (و گناهی نداشتند) جز اینکه می‌گفتند: پروردگار ما، الله است. و اگر الله، برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر حمایت نمی‌کرد، صومعه‌ها، کلیساها، کنیسه‌ها و مسجدهایی که نام الله در آن، بسیار یاد می‌شود، ویران می‌شد. به طور قطع الله به کسی که دینش را یاری نماید، یاری می‌رساند. همانا الله، توانای چیره و شکست‌ناپذیر است. کسانی که اگر آنان را در زمین به قدرت رسانیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند. و پایان همه‌ی کارها از آن الله است».

امر معروف و نهی از منکر از ایشان متحقق گشت و همین است معنی خلافت خاصه و در فصل سوم در تفسیر این آیت بسط نمودیم فراجع.

﴿قُلْ يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٩﴾ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٥١﴾﴾^۱ [الحج: ۴۹-۵۱].

فقیر گوید: «یعنی ای مردمان جز این نیست که من برای شما ترساننده آشکارام پس آنانکه ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند ایشان را است آموزش و رزق گرامی و آنانکه سعی کردند در آیات ما غلبه طلب کنان ایشان اهل دوزخ مقابله کرده شد در میان دو فریق که بعد انذار مختلف شدند و آیه مکیه است پس مراد از فریق مؤمنین همان سُبَّاقِ مؤمنین اند از مهاجرین اولین فتدبر».

﴿الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٥١﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٥٢﴾ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٥٣﴾ لِيُدْخِلَنَّهُمُ مَّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ غَفُورٌ ﴿٥٥﴾﴾^۲ [الحج: ۵۶-۶۰].

۱- ترجمه‌ی آیات: «بگو: ای مردم! من، برای شما تنها هشداردهنده‌ی آشکاری هستم. پس کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، از آموزش و روزی نیکی برخوردار خواهند شد. و آنان که به پندار عاجز کردن ما در (رد و انکار) آیاتمان کوشیدند، اهل دوزخند».

۲- ترجمه‌ی آیات: «آن روز حاکمیت و پادشاهی، از آنِ الله است و میانشان داوری می‌کند؛ پس کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، در بوستان‌ها و بهشت‌های پر نعمتی خواهند بود. و آنان که کفر ورزیده و آیاتمان را انکار نموده‌اند، عذاب خوارکننده‌ای خواهند داشت. و کسانی که در راه الله هجرت نمودند و آن‌گاه کشته شدند یا مردند، به یقین الله رزق و روزی نیکی به آنان خواهد داد. و بی‌گمان الله بهترین روزی‌دهنده است. به‌طور قطع آنان را وارد جایگاهی می‌گرداند که آن را می‌پسندند. و بی‌گمان الله دانای بردبار است. (حکم) این است و هر کس به همان اندازه که ستم دیده است، مجازات کند و آن‌گاه که به او ستم و تجاوز شود، به یقین الله او را یاری می‌رساند؛ همانا الله بخشایشگر و آمرزنده است».

فقیر گوید: «یعنی بادشاهی آن روز خاص برای خدا است حکم خواهد کرد در میان ایشان پس آنانکه ایمان آوردند و کارهای شائسته کردند در بهشت‌های نعیم باشند، و آنانکه کافر شدند و دروغ شمردند آیات ما را ایشان راست عذاب خوار کننده، و آنانکه هجرت کردند در راه خدا بعد از آن کشته شدند یا به موت طبیعی مردند البته روزی خواهد داد خدای تعالی ایشان را رزق نیک و هر آئینه خدا است بهترین روزی دهندگان البته در آرد ایشان را به جای که پسند کنند آن را و هر آئینه خدا دانای برد بار است این است حال و هر که پاداش دهد به مثل آنچه معامله کرده شد با او باز تعدی کرده شود بر وی البته یاری خواهد داد او را خدای تعالی هر آئینه خدا تعالی در گذرنده آمرزنده است». یعنی مهاجرین اولین از دست کفار ایضاً بسیار چشیدند اگر به مقابله آن ایضاً بکفار رسانند عین عدل است و اگر کفار باز مجتمع شوند و انتقام این کشند نصرت الهی شامل حال مهاجرین اولین خواهد بود و این آیت هم معنی همان آیت است که ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يَقْتُلُونَ...﴾ [الحج: ۳۹]. بعد از آن خدای تعالی تقویت می‌کند وعد نصر را به بیان قدرت خویش در آفاق و انفس و به ذکر تصرف خود در عالم بر حسب اراده خود.

باز فقیر می‌گوید: این آیت نص است در بشارت مهاجرین به بهشت در آخرت و به نصر در دنیا وهو المقصود.

«عن عمر أنه كان يسجد سجدين في الحج وقال: إن هذه السورة فُضِّلَتْ على سائر القرآن بسجدين»^۱.

«عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِذَا صَلَّى الصُّبْحَ: "مَرْحَبًا بِالنَّهَارِ الْجَدِيدِ، وَالْكِتَابِ وَالشَّهِيدِ، أَكْتُبَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ الدِّينَ كَمَا وُصِفَ، وَالْكِتَابَ كَمَا أُنْزِلَ، وَأَشْهَدُ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ"»^۲.

۱- موطأ امام مالک: ج ۲/ ص ۲۸۷، روایت شماره: ۶۹۸، و مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۱/ ص ۳۷۲، روایت شماره: ۴۲۸۷.

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی: ج ۴/ ص ۷۷، روایت شماره: ۱۲۴۶. این روایت را در کتابه‌های حدیثی نیافتیم.

«عن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: مَنْ لَبَسَ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الْآخِرَةِ»^١.

«عن ابن عمر أن عمر نهى أن تُغلق أبواب دور مكة فإن الناس كانوا ينزلون منها حيث وجدوا حتى كانوا يضربون فساطيطهم في الدور»^٢.

«وعن عمر بن الخطاب أن رجلا قال له عند السمرة: يا أمير المؤمنين أقطعني مكانا لي ولعقبتي فأعرض عنه عمر وقال: هو حرم الله سواء العاكف فيه والباد»^٣.

«وعن عمر بن الخطاب قال: إحتكار الطعام بمكة إحداد بظلم»^٤.

عَنِ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ: لَقِيَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رُكْبًا يُرِيدُونَ الْبَيْتَ، فَقَالَ: «مَنْ أَنْتُمْ؟» فَأَجَابَهُمْ أَحَدُهُمْ سِنًّا، فَقَالَ: عِبَادُ اللَّهِ الْمُسْلِمُونَ قَالَ: «مِنْ أَيْنَ جِئْتُمْ؟» قَالَ: مِنَ الْفَجِّ الْعَمِيقِ قَالَ: «أَيْنَ تُرِيدُونَ؟» قَالَ: الْبَيْتَ الْعَتِيقَ، قَالَ عُمَرُ: «تَأَوَّلَهَا لَعَمْرُ اللَّهِ»، فَقَالَ عُمَرُ: «مَنْ أَمِيرُكُمْ؟» فَأَشَارَ إِلَى شَيْخٍ مِنْهُمْ، فَقَالَ عُمَرُ: «بَلْ أَنْتَ أَمِيرُهُمْ»، لِأَحَدِهِمْ سِنًّا الَّذِي أَجَابَهُ بِجَيِّدٍ»^٥.

«وعن ابن عباس قال: رأيت عمر بن الخطاب قبل الحجر وسجد عليه ثم قال: رأيت رسول الله ﷺ فعل هذا»^٦.

١- صحيح بخارى: ج ٧/ ص ١٥٠، كِتَابُ اللَّبَاسِ، بَابُ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَافْتِرَاشِهِ لِلرِّجَالِ، وَقَدَرِ مَا يَجُوزُ مِنْهُ، حديث شماره: ٥٨٣٤.

٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٦/ ص ٢٥.

٣- الطبقات الكبرى، ابن سعد: ج ٦/ ص ١٨، الطبقة الأولى من أهل مكة ممن روى عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه وغيره.

٤- زاد المسير في علم التفسير: ج ٣/ ص ٢٣١، تأليف: جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد الجوزي (متوفى: ٥٩٧ هـ)، تحقيق: عبد الرزاق المهدي، الناشر: دار الكتاب العربي - بيروت، چاپ نخست، سال: ١٤٢٢ هـ و كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال: ج ٤/ ص ١٨٠، روایت شماره: ١٠٠٦٢.

٥- مصنف عبد الرزاق: ج ٢/ ٣٩٠، كتاب الصلاة، بَابُ الْقَوْمِ يَجْتَمِعُونَ مَنْ يُؤْمُهُمْ؟، روایت شماره: ٣٨١٣.

٦- مسند ابو يعلى موصلى: ج ١/ ص ١٩٣، روایت شماره: ٢٢٠، محقق (حسين سليم أسد) گفته: إسناد این حدیث ضعیف است. حاکم این حدیث را با الفاضل نزدیک به این (عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، رَضِيَ اللَّهُ

«عن محمد بن سيرين قال: أشرف عليهم عثمان من القصر فقال: ائتوني برجل تالي كتاب الله، فأتوه بصعصعة ابن صوحان فتكلم بكلام فقال: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَتِّلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾» [الحج: ٣٩]، فقال له عثمان: كذبت ليست لك ولا لأصحابك ولكنها لي ولأصحابي»^١.

«عن ابن عباس: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ﴾ أي من مكة إلى المدينة ﴿بِغَيْرِ حَقٍّ﴾ يعني محمد ﷺ وأصحابه»^٢.

«وعن عثمان ابن عفان قال: فينا نزلت هذه الآية: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾ [الحج: ٤٠]. بعدما أخرجنا من ديارنا بغير حق ثم مكثنا في الأرض فأقمنا الصلاة وآتينا الزكاة وأمرنا بالمعروف ونهينا عن المنكر فهي لي ولأصحابي»^٣.

«وعن ثابت بن عرفجة الحضرمي قال: حدثني سبعة وعشرون من أصحاب علي وعبد الله منهم لاحق بن الأقرم والعيزار بن جروول وعطية القرظي أن عليا قال: إنما أنزلت هذه الآية في أصحاب محمد ﴿لَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ﴾ [الحج: ٤٠]. قال: لو لا دفع الله بأصحاب محمد ﷺ عن التابعين لهدمت صوامع»^٤.

عَنْهُمَا، «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبَّلَ الرُّكْنَ الْيَمَانِيَّ وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَيْهِ» در المستدرک روایت کرده و آن را صحیح قرار داده است.

١- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ٧/ ص ٢٤٤٢، کِتَابُ الْمَغَازِي، مَا جَاءَ فِي خِلَافَةِ عُثْمَانَ وَقَتْلِهِ، روایت شماره: ٣٧٠٩٢، با اندکی تفاوت در الفاظ.

به نظر میرسد شاه ولی الله دهلوی رحمه الله خیلی از روایات را بالمعنی آورده است.

٢- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ٨/ ص ٢٤٩٦، روایت شماره: ١٣٩٥٩، و الدر المنثور: ج ٦/ ص ٥٨.

٣- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ٨/ ص ٢٤٩٧، روایت شماره: ١٣٩٦٧، و الدر المنثور: ج ٦/ ص ٥٩.

٤- تفسیر جامع البیان فی تأویل القرآن، ابن جریر طبری: ج ١٨/ ص ٦٤٦.

«عن ابن أبي أوفى، قال: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ، فَجَعَلَ يَقُولُ: أَيْنَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، فَلَمْ يَزَلْ يَتَفَقَّدُهُمْ وَيَبْعَثُ إِلَيْهِمْ حَتَّى اجْتَمَعُوا عِنْدَهُ، فَقَالَ: إِنِّي مُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ فَاحْفَظُوهُ وَعُوهُ وَحَدِّثُوا بِهِ مَنْ بَعْدَكُمْ، إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مِنْ خَلْقِهِ خَلْقًا، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ﴾ [الحج: ٧٥]. خَلْقًا يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ، وَإِنِّي مُصْطَفَى مِنْكُمْ مَنْ أَحَبَّ أَنْ أَصْطَفِيَهُ وَمُواخٍ بَيْنَكُمْ كَمَا آخَى اللَّهُ بَيْنَ الْمَلَائِكَةِ، فَمَ يَا أَبَا بَكْرٍ، فَقَامَ فَجَنَّا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: إِنَّ لَكَ عِنْدِي يَدًا، إِنَّ اللَّهَ يَجْزِيكَ بِهَا، فَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَا تَتَّخِذُكَ خَلِيلًا، فَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ قَمِيصِي مِنْ جَسَدِي، وَحَرَكَ قَمِيصُهُ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: اذْنُ يَا عُمَرُ، فَدَنَا، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ شَدِيدَ الشَّعْبِ عَلَيْنَا أَبَا حَفِصٍ فَدَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُعِزَّزَ الدِّينَ بِكَ أَوْ بِأَبِي جَهْلٍ، فَفَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ بِكَ، وَكُنْتُ أَحَبَّهُمَا إِلَيَّ، فَأَنْتَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، ثُمَّ تَنَحَّى وَآخَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِي بَكْرٍ، ثُمَّ دَعَا عُثْمَانَ، فَقَالَ: اذْنُ يَا عُثْمَانُ، اذْنُ يَا عُثْمَانُ، فَلَمْ يَزَلْ يَدْنُو مِنْهُ حَتَّى أَلْصَقَ رُكْبَتَهُ بِرُكْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى عُثْمَانَ، فَإِذَا أَرْزَارُهُ مُحْلُولَةٌ، فَزَرَّرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: اجْمَعْ عِظْفِي رِذَايَكَ عَلَى نَحْرِكَ، فَإِنَّ لَكَ شَأْنًا فِي أَهْلِ السَّمَاءِ، أَنْتَ مِمَّنْ يَرِدُ عَلَى الْخَوْضِ وَأَوْدَاجِهِ تَشْخُبُ دَمًا، فَأَقُولُ: مَنْ فَعَلَ هَذَا بِكَ؟ فَتَقُولُ فُلَانٌ وَفُلَانٌ، وَذَلِكَ كَلَامُ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَذَلِكَ إِذْ هَتَفَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَّا إِنَّ عُثْمَانَ أَمِينٌ عَلَى كُلِّ خَاذِلٍ، ثُمَّ دَعَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، فَقَالَ: اذْنُ يَا أَمِينَ اللَّهِ وَالْأَمِينَ فِي السَّمَاءِ يُسَلِّطُكَ اللَّهُ عَلَى مَالِكَ بِالْحَقِّ، أَمَا إِنَّ لَكَ عِنْدِي دَعْوَةً وَقَدْ أَخَّرْتُهَا، قَالَ: خِرْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: حَمَلْتَنِي يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ أَمَانَةً أَكْثَرَ اللَّهُ مَالَكَ، قَالَ: وَجَعَلَ يُحَرِّكُ يَدَهُ، ثُمَّ تَنَحَّى وَآخَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ عُثْمَانَ، ثُمَّ دَخَلَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ، فَقَالَ: اذْنُوا مِنِّي، فَدَنَوْا مِنْهُ، فَقَالَ: أَنْتُمَا حَوَارِيَّيَا كَحَوَارِيَّيَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ آخَى بَيْنَهُمَا، ثُمَّ دَعَا سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ وَعَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ، فَقَالَ: يَا عَمَّارُ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ، ثُمَّ آخَى بَيْنَهُمَا، ثُمَّ دَعَا عَوْفِيمِرًا أَبَا لَدْرَاءٍ وَسَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ، فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ أَنْتَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ، وَقَدْ آتَاكَ اللَّهُ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَالْعِلْمَ الْآخِرَ وَالْكِتَابَ الْأَوَّلَ وَالْكِتَابَ الْآخِرَ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا أَرْشِدُكَ يَا أَبَا لَدْرَاءِ؟ قَالَ: بَلَى يَا أَبَا لَدْرَاءِ أَنْتَ

وَأَمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: أَنْ تُنْقِذَ يُنْقِذُوكَ وَإِنْ تَتْرُكُهُمْ لَا يَتْرُكُوكَ، وَإِنْ تَهْرَبَ مِنْهُمْ يُدْرِكُوكَ فَاقْرِضْهُمْ عَرَضَكَ لِيَوْمِ فَقْرِكَ، فَأَخَى بَيْنَهُمَا، ثُمَّ نَظَرَ فِي وُجُوهِ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: أَبْشِرُوا وَقُرُوا عَيْنًا فَأَنْتُمْ أَوَّلُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ الْخَوْضَ، وَأَنْتُمْ فِي أَعْلَى الْعُرْفِ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَهْدِي مِنَ الضَّلَالَةِ، فَقَالَ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَهَبَ رُوحِي وَانْقَطَعَ ظَهْرِي حِينَ رَأَيْتُكَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ بِأَصْحَابِكَ عَيْرِي، فَإِنْ كَانَ مِنْ سَخَطَةٍ عَلَيَّ فَلَكَ الْعُتْبَى وَالْكَرَامَةُ، فَقَالَ: وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مَا أَخْرَجْتُكَ إِلَّا لِنَفْسِي، فَأَنْتَ عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَوَارِثِي، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَرِثُ مِنْكَ؟ قَالَ: مَا أَوْرَثْتَ الْأَنْبِيَاءَ، قَالَ: وَمَا أَوْرَثْتَ الْأَنْبِيَاءَ قَبْلَكَ؟ قَالَ: كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِمْ، وَأَنْتَ مَعِيَ فِي قِصْرِي فِي الْجَنَّةِ مَعَ فَاطِمَةَ ابْنَتِي، وَرَفِيقِي، ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْآيَةَ: ﴿إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ [الحج: ٤٧]. الْأَخِلَاءُ فِي اللَّهِ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ»^١.

«عن عبد الرحمن بن عوف قال: قال لي عمر: ألسنا كنا نقرأ فيما نقرأ: ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ [الحج: ٧٨] في آخر الزمان كما جاهدتم في أوله، قلت: بلى، فمتى هذا يا أمير المؤمنين؟»

قَالَ: إِذَا كَانَتْ بَنُو أُمَيَّةَ الْأَمْراءَ وَبَنُو الْمُغِيرَةَ الْوُرراءَ»^٢.

«وعن محمد ابن زيد بن عبد الله بن عمر قال: قرأ عمر بن الخطاب هذه الآية: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ٧٨]. ثم قال: أدعوا لي رجلا من بني مدلج قال:

١- المعجم الكبير، طبراني: ج ٥/ ص ٢٢٠، باب الزاي، زَيْدُ بْنُ أَبِي أُوْفَى الْأَسْلَمِيِّ «كَانَ يَنْزِلُ الْبَصْرَةَ»، روايت شماره: ٥١٤٦.

٢- مفاتيح الغيب = التفسير الكبير: ج ٢٣، ص ٢٥٥، تأليف: أبو عبد الله محمد بن عمر ملقب به فخر الدين رازي (متوفى: ٦٠٦ هـ)، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، چاپ سوم، سال: ١٤٢٠ هـ و الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٦/ ص ٧٨.

ما الحرج فيكم؟ قال: الضيق»^۱.

آیات سوره المؤمنون:

قال الله تعالى: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۝ ١ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ۝ ٢ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ۝ ٣ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ۝ ٤ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۝ ٥ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۝ ٦ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ۝ ٧ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ۝ ٨ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۝ ٩ أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ۝ ١٠ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ ١١﴾^۲ [المؤمنون: ۱-۱۱].

وقال تعالى: ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ ۝ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ ٥٦ إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ۝ ٥٧ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ۝ ٥٨ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ۝ ٥٩ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ۝ ٦٠ أُولَٰئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ۝ ٦١﴾^۳ [المؤمنون: ۵۵-۶۱].

۱- السنن الكبرى، بیهقی: ج ۱۰ / ص ۱۹۲، حدیث شماره: ۲۰۳۲۷، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۶ / ص ۷۹.

۲- ترجمه‌ی آیات: «به راستی مؤمنان رستگار شدند. آنان که در نمازهایشان، خاشعند. و آنان که از کارهای بیهوده رویگردانند. و آنان که زکات را به جای می‌آورند. و آنان که حافظ شرمگاه‌هایشان هستند. جز بر همسرانشان و کنیزانشان که در این صورت سرزنش نمی‌شوند. پس کسانی که در پی راه دیگری باشند، تجاوزکارند. و آنان که امانت‌ها و پیمان‌هایشان را رعایت می‌کنند. و آنان که بر نمازهایشان محافظت می‌نمایند. ایشان، وارثان (بهشت برین) هستند. که بهشت را به دست می‌آورند و در آن جاودانه‌اند».

۳- ترجمه‌ی آیات: «آیا گمان می‌برند مال و فرزندی که به آنان می‌دهیم، برای این است که در بخشش خیر و نیکی به آنان شتاب می‌ورزیم؟ بلکه درک نمی‌کنند. همانا آنان که از بیم پروردگارشان هراسان هستند. و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند. و آنان که به پروردگارشان شرک می‌ورزند. و آنان که آنچه باید بدهند، می‌دهند و با این حال دل‌هایشان از اینکه به‌سوی پروردگارشان باز می‌گردند، هراسان است. چنین کسانی در انجام نیکی‌ها شتاب می‌ورزند و در انجامش پیشتازند».

فقیر گوید عفی عنه: سورہء مؤمنون مکیہ است چون وصف مؤمنین به صفات کذا و کذا نموده آمد کہ در سُباق مؤمنین از مهاجرین اولین بود بلکه ایشان به آن صفات مشہور بودند و آن جماعہ را وصف صلاح و وعدہ جنت و مسارعت در خیر اثبات کردہ شد تعریض ظاہر آمد بر فضائل جماعہ خاص کہ خلفاء در آن جماعہ داخل اند و هو المقصود.

أخرج الترمذي «عن عمر بن الخطاب قال: كان إذا نزل على رسول الله ﷺ الْوَحْيُ يُسْمَعُ عِنْدَ وَجْهِهِ دَوِيٌّ كَدَوِيٍّ التَّحْلِ، فَمَكُنَّا سَاعَةً، فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَرَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: " اللَّهُمَّ زِدْنَا وَلَا تَنْقُصْنَا، وَأَكْرِمْنَا وَلَا تُهِنَّا، وَأَعْظِنَا وَلَا تَحْرِمْنَا، وَآثِرْنَا وَلَا تُؤْثِرْ عَلَيْنَا، وَارْضَ عَنَّا وَارْضِنَا "، ثُمَّ قَالَ: " لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ عَشْرُ آيَاتٍ، مَنْ أَقَامَهُنَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ "، ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْنَا: ﴿ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... ﴾ حتى ختم العشر»^۱.

«عن أبي بكر الصديق قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: تَعَوَّدُوا بِاللَّهِ مِنْ خُشُوعِ التَّفَاقِي، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا خُشُوعُ التَّفَاقِي؟ قَالَ: خُشُوعُ الْبَدَنِ وَنَفَاقُ الْقَلْبِ»^۲.

«وعن مجاهد عن عبد الله بن الزبير أنه كان يقوم في الصلاة كأنه عود، وكان أبوبكر يفعل ذلك، وقال مجاهد: هو الخشوع في الصلاة»^۳.

«وعن أسماء بنت أبي بكر عن أم رومان والدة عائشة، قالت: رأني أبوبكر الصديق أتميل في صلاتي فزجرني زجرة كدت أنصرف من صلاتي، ثم قال: سمعت رسول الله ﷺ

۱- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۳۲۶، أَبْوَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَابٌ: وَمِنْ سُورَةِ الْمُؤْمِنُونَ، حَدِيثٌ شَمَارُهُ: ۳۱۷۳، عَلَامَةُ الْبَانِي كُفْتُهُ: اَيْنَ حَدِيثٍ ضَعِيفٌ اسْت. الْبَتَّةَ مَتْنِي كِه شَاه وَلِي اللّٰه اُورْدِه اَز مَسْنَدِ اِمَامِ اَحْمَد مِي بَاشْد؛ نَكَا: مَسْنَدِ اِمَامِ اَحْمَد: ج ۱ / ص ۳۵۱، حَدِيثٌ شَمَارُهُ: ۲۲۴. شَعِيبُ الْاَرْنَؤُوط نِيْز اَيْنَ حَدِيثٍ رَا ضَعِيفٌ دَانَسْتَه (زِيْرَا يُونُسُ بِنِ سَلِيْمٍ مَجْهُولٌ بُوْدَه وَبِهْ جَزْ عَبْدِ الرَّزَاقِ كَسِيْ اَز اَوْ رَوَايْتُ نَكْرَدَه، وَ اَوْ نِيْز قَدْ حَشَّ نَمُوْدَه اسْت).

۲- شَعْبُ الْاِيْمَانِ، بِيْهَقِي: ج ۲ / ص ۲۲۰، اِيْخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلّٰه عَزَّ وَجَلَّ وَتَرْكُ الرِّيَاءِ، رَوَايْتُ شَمَارُهُ: ۶۵۶۸.

۳- الدَّر الْمُنْشُورُ فِی التَّفْسِيْرِ بِالْمَأْثُور: ج ۶ / ص ۸۵.

يقول: إذا قام أحدكم في الصلاة فليكن أطرافه لا يتميل تميل اليهود، فإن سكون الأطراف في الصلاة من تمام الصلاة»^۱.

«عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: تَسَرَّتْ امْرَأَةٌ غُلَامًا لَهَا، فَذَكَرَتْ لِعُمَرَ فَسَأَلَهَا: مَا حَمَلَكَ عَلَى هَذَا؟ فَقَالَتْ: كُنْتُ أَرَى أَنَّهُ يَحِلُّ لِي مَا يَحِلُّ لِلرِّجَالِ مِنْ مِلْكِ الْيَمِينِ، فَاسْتَشَارَ عُمَرُ فِيهَا أَصْحَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا: تَأَوَّلْتَ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى غَيْرِ تَأْوِيلِهِ، فَقَالَ عُمَرُ: لَا جَرَمَ وَاللَّهِ، لَا أُحِلُّكَ لِحُرِّ بَعْدَهُ أَبَدًا كَأَنَّهُ عَاقَبَهَا بِذَلِكَ وَدَرَأَ الْحَدَّ عَنْهَا، وَأَمَرَ الْعَبْدَ أَنْ لَا يَقْرَبَهَا»^۳.

«وعن صالح أبي الخليل قال: لما نزلت هذه الآية على النبي ﷺ: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ﴾^{۱۲} ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ^{۱۳} ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» [المؤمنون: ۱۲-۱۴]. قَالَ عمر: {فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ} فَقَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا

۱- ذكر الأقران وروايتهم عن بعضهم بعضا: ج ۱ / ص ۵۶، روایت شماره: ۱۶۶، أبو بكر الصديق عن عمر بن الخطاب - عمر بن الخطاب عن أبي بكر الصديق، تأليف: أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان أنصاري معروف به أبي الشيخ الأصبهاني (متوفى: ۳۶۹ هـ)، تحقيق: مسعد السعدني، ناشر: دار الكتب العلمية، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۶ م، و الترغيب والترهيب: ج ۲ / ص ۴۱۷، تأليف: إسماعيل بن محمد بن الفضل تيمي اصبهاني، ملقب به قوام السنة (متوفى: ۵۳۵ هـ)، تحقيق: أيمن بن صالح بن شعبان، ناشر: دار الحديث - القاهرة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۴ هـ / ۱۹۹۳ م.

۲- زنی با غلام خویش مباشرت جنسی نمود.

۳- مصنف عبد الرزاق: ج ۷ / ص ۲۰۹، كِتَابُ الطَّلَاقِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا، بَابُ: الْعَبْدُ يَنْكِحُ سَيِّدَتَهُ، روایت شماره: ۱۲۸۱۸.

۴- ترجمه‌ی آیات: «و انسان را از چکیده‌ای از گل خالص آفریدیم. و آن گاه او را نطفه‌ای در جایگاه استوار (رحم مادر) قرار دادیم. و سپس نطفه را به صورت خون بسته درآوردیم و به همین ترتیب خون بسته را به صورت پاره‌گوشتی ساختیم و سپس پاره‌گوشت را استخوان پوشیدیم و استخوان‌ها را با گوشت پوشانیدیم و آن گاه او را با آفرینش دیگری پدید آوردیم».

ختمت بِالَّذِي تَكَلَّمْتُ يَا عُمَرُ»^١.

«عَنِ الْحَسَنِ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أُتِيَ بِفَرَوَةَ كِسْرَى^٢ فَوُضِعَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَفِي الْقَوْمِ سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشَمٍ، قَالَ: فَأَلْقَى إِلَيْهِ سِوَارِي كِسْرَى بْنِ هُرْمَزٍ فَجَعَلَهُمَا فِي يَدِهِ، فَبَلَغَا مَنْكَبَيْهِ، فَلَمَّا رَأَاهُمَا فِي يَدَيِ سُرَاقَةَ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، سِوَارِي كِسْرَى بْنِ هُرْمَزٍ فِي يَدِ سُرَاقَةَ بْنِ مَالِكِ بْنِ جُعْشَمٍ أَغْرَابِيٍّ مِنْ بَنِي مُدَلِجٍ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُحِبُّ أَنْ يُصِيبَ مَالًا فَيُنْفِقَهُ فِي سَبِيلِكَ وَعَلَى عِبَادِكَ، وَزَوَّيْتُ ذَلِكَ عَنْهُ نَظْرًا مِنْكَ لَهُ وَخِيَارًا، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ يُحِبُّ أَنْ يُصِيبَ مَالًا فَيُنْفِقَهُ فِي سَبِيلِكَ وَعَلَى عِبَادِكَ، فَزَوَّيْتُ ذَلِكَ عَنْهُ نَظْرًا مِنْكَ لَهُ وَخِيَارًا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ يَكُونَ هَذَا مَكْرًا مِنْكَ بِعُمَرَ. ثُمَّ قَالَ: ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ ۖ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [٥٦] [المؤمنون: ٥٥-٥٦].^٣

«وعن عمر بن الخطاب سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: كُلُّ سَبَبٍ وَتَسَبُّبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِي وَتَسَبِّي»^٤.

«عن أبي بكر الصديق أنه قال: يا رسول الله عَلَّمَنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلَاتِي. قَالَ: قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، فَاعْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ، وَارْحَمْنِي إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»^٥.

١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٦/ ص ٩٢.

٢- مال و ثروت كسرى بن هرمز (پادشاه ایران) خدمت عمر فاروق ؓ آورده شد.

٣- السنن الكبرى، بيهقي: ج ٦/ ص ٥٨٢، كِتَابُ قِسْمِ الْفَيِّءِ وَالْغَنِيمَةِ، بَابُ الْإِخْتِيَارِ فِي التَّعْجِيلِ بِقِسْمَةِ مَالِ الْفَيِّءِ إِذَا اجْتَمَعَ، رواية شماره: ١٣٠٣٦.

٤- مصنف عبد الرزاق: ج ٦/ ص ١٦٣، باب نكاح الصغیرین، حدیث شماره: ١٠٣٥٤، هيثمی ابن روايت را در المجمع: ج ٩/ ص ١٧٣ آورده و گفته: رواة آن ثقة اند.

٥- صحيح بخارى: ج ٨/ ص ٧٢، كِتَابُ الدَّعَوَاتِ، بَابُ الدُّعَاءِ فِي الصَّلَاةِ، حدیث شماره: ٦٣٢٦.

آیات سوره نور:

قال الله تعالى في قصة براءة عائشة رضي الله عنها: ﴿وَلَا يَأْتِلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٢٣ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٢٤ يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ٢٥ الْحَاشِيَةُ لِلْحَيْثِينَ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَةِ وَالطَّيِّبَةُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَةِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ٢٦﴾ [النور: ٢٢-٢٦].

فقیر گوید عفی عنه: که در کلمه‌ی: ﴿أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ﴾ تعریض ظاهر است به صدیق اکبر رضی الله عنه به شهادت سیاق و سباق و سبب نزول و ظاهر آن است که از فضل، فضل فی الدین مراد باشد تا تکرار لازم نیاید بلکه فی الحقیقت نهی خاص برای محسنین است اگر شخصی شخصی را رنجانیده باشد بغیر حق و او بر رنجاننده خود بذل مال خود نکند آثم نباشد به اتفاق پس مراد اینجا نهی به اعتبار منزلت محسنین است و در کلمه ﴿أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ﴾ آن حضرت ﷺ و صدیق اکبر و حضرت عائشه و صفوان بن معطل همه داخل اند و دخول عائشه و صفوان خود ظاهر است اما آنحضرت ﷺ و صدیق اکبر رضی الله عنه از آن سبب که اگر

۱- ترجمه‌ی آیات: «آن دسته از شما که صاحب فضل و ثروتند، نباید سوگند یاد کنند که به نزدیکان و بینوایان و مهاجران راه الله چیزی ندهند؛ بلکه عفو و گذشت نمایند. آیا دوست ندارید که الله شما را ببخشد؟ و الله آمرزنده‌ی مهرورز است. بی‌گمان کسانی که به زنان پاک‌دامن، مومن و بی‌خبر از بدکاری، تهمت می‌زنند، در دنیا و آخرت نفرین شدند و عذاب بزرگی (در پیش) دارند. روزی که زبان‌ها و دستان و پاهایشان بر ضد آنان به اعمالی که مرتکب می‌شدند، گواهی می‌دهند. روزی که زبان‌ها و دستان و پاهایشان بر ضد آنان به اعمالی که مرتکب می‌شدند، گواهی می‌دهند. در آن روز الله، سزای قطعی و ثابتشان را به آنها می‌دهد و خواهند دانست که الله، همان پروردگار راستین و ظاهر است. زنان ناپاک، سزاوار مردان ناپاک و مردان ناپاک، سزاوار زنان ناپاکند. و زنان پاک، سزاوار مردان پاکند و مردان پاک، سزاوار زنان پاک. ایشان از آنچه (مردم) می‌گویند، مبرا و بدور هستند و آمرزش و روزی نیکی دارند.»

خدا نکرده تحقیق در آن افک می بود لوئی از آن به دامن پاک آن حضرت ﷺ می رسید به جهت نسبت فراش و لوئی به صدیق اکبر عائد می شد به جهت نسبت ولادت.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۱ [النور: ۵۵].

فقیر گوید: این آیت نص است در اثبات خلافت خلفاء و تاویلات بعیده که اهل اهوا می کنند ایشان را از وادی عصیان بر نمی آرد چنانکه در فصل سوم بسط نمودیم.

«عن حارثة بن مضرب قال: كتب إلينا عمر بن الخطاب أن تعلموا سورة النساء و الأحزاب والنور»^۲.

«عن عمر عن النبي ﷺ: ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا﴾ [النور: ۵]. قال: توبتهم إكذابهم أنفسهم فإن كذبوا أنفسهم قبلت شهادتهم»^۳.

«عن سعيد بن المسيب قال شهدت عمر ابن الخطاب حين جلد قذفة المغيرة ابن شعبة منهم أبو بكره فقال: إن تكذب نفسك نجز شهادتك فأبى أن يكذب نفسه ولم

۱- ترجمه‌ی آیه: «الله به آن دسته از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، نوید می دهد که حتما در زمین به آنان خلافت می بخشد، چنانکه به پیشینیان شان حکومت بخشید. و دینشان را که برایشان پسندیده است، استوار می سازد و پس از ترس و بیمشان، امنیت و آسودگی خاطر را جایگزینش می گرداند. مرا عبادت می کنند و چیزی را شریکم نمی گردانند. و کسانی که پس از این ناسپاسی کنند، فاسق و نابکارند».

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۶/ ص ۱۲۴، سورة النور، و آن را به شعب الایمان بیهقی نسبت داده، اما به مراجعه به کتاب مذکور روایت را چنین یافتیم: «عَنْ أَبِي عَطِيَّةَ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: كَتَبَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ تَعَلَّمُوا سُورَةَ بَرَاءَةٍ وَعَلَّمُوا نِسَاءَكُمْ سُورَةَ التَّوْرِ وَخَلُّوهُنَّ الْفِصَّةَ». نگا: شعب الایمان، بیهقی: ج ۴/ ص ۸۲، روایت شماره: ۲۲۱۳.

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۶/ ص ۱۳۱، و آن را به ابن مردویه نسبت داده است.

يكن عمر يُجيز شَهَادَتَهُمَا حَتَّى هَلَكَا، فذلك قوله: ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا﴾ وتوبتهم إكذابهم أنفسهم»^۱.

«وعن عمر بن الخطاب قَالَ: لَا يَجْتَمِعُ الْمُتْلَاعِنَانِ أَبَدًا»^۲.

«عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَنْزَلَ اللَّهُ عُذْرِي وَكَادَتْ الْأُمَّةُ تَهْلِكُ فِي سَبِيِّ فَلَمَّا سَرَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَرَجَ الْمَلِكُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا بَيْكَ أَذْهَبَ إِلَى ابْنَتِكَ فَاخْبِرْهَا أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَنْزَلَ عُذْرَهَا مِنَ السَّمَاءِ قَالَتْ: فَأَتَانِي أَبِي وَهُوَ يَعْدُو يَكَادُ أَنْ يَعْثُرَ فَقَالَ: ابْشِرِي يَا بَنِيَّةُ بِأَبِي وَأُمِّي فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَنْزَلَ عُذْرَكَ قُلْتُ: بِحَمْدِ اللَّهِ لَا بِحَمْدِكَ وَلَا بِحَمْدِكَ صَاحِبِكَ الَّذِي أَرْسَلَكَ ثُمَّ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَنَاولَ ذِرَاعِي، فَقُلْتُ بِيَدِهِ هَكَذَا^۳ فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ النَّعْلَ لِيَعْلُونِي بِهَا فَمَنْعَتُهُ أُمِّي فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: أَقْسَمْتُ لَا تَفْعَلُ»^۴.

«وعن عائشة لما نزل عُذْرَهَا قَبْلَ أَبُو بَكْرٍ رَأْسَهَا فَقَالَتْ: أَلَا عُذْرْتَنِي؟ قَالَ: أَيْ سَمَاءُ تَظْلَنِي وَأَيُّ أَرْضٍ تَقْلَنِي إِنْ قُلْتَ مَا لَا أَعْلَمُ»^۵.

۱- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۶ / ص ۱۳۲، وآن را به مسند عبد بن حمید نسبت داده است، اما با مراجعه به قسمتی از مسند عبد بن حمید که طبع شده این روایت را نیافتم.

۲- مصنف عبد الرزاق: ج ۷ / ص ۱۱۲، كِتَابُ الطَّلَاقِ، بَابُ: لَا يَجْتَمِعُ الْمُتْلَاعِنَانِ أَبَدًا، روایت شماره: ۱۲۴۳۳، فخر الدین رازی در تفسیر مفاتیح الغیب (ج ۲۳ / ص ۲۳۵) نگاشته: این روایت مرفوعاً از پیامبر علیه السلام نیز ثابت شده، اما به کتابی حواله نداده و برای قول خود دلیلی نیاورده. طبرانی در المعجم الكبير: ج ۹ / ص ۳۳۴، روایت شماره: ۹۶۶۱ این قول را به ابن مسعود رضی الله عنه نسبت داده است.

۳- دست وی را این گونه یک طرف کشیدم.

۴- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۶ / ص ۱۵۵. شاه ولی الله این روایت را از الدر المنثور گرفته، و حافظ سیوطی آن را به المعجم الكبير طبرانی حواله داده، اما در المعجم الكبير هم به این الفاظ نیامده، نگا: المعجم الكبير، الطبرانی: ج ۲۳ / ص ۵۶. البته این روایت در صحیحین نیز روایت شده، نگا: صحیح بخاری: ج ۳ / ص ۱۷۳، كِتَابُ الشَّهَادَاتِ، بَابُ تَعْدِيلِ النِّسَاءِ بَعْضُهُنَّ بَعْضًا، حدیث شماره: ۲۶۶۱.

۵- مسند البزار منشور به اسم البحر الزخار: ج ۱۸ / ص ۲۳۶، روایت شماره: ۲۵۷.

«عَنْ قَتَادَةَ، فِي قَوْلِهِ: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ﴾ [النور: ۲۲]، قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ، يُقَالُ لَهُ مِسْطَحٌ، كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِي بَكْرٍ قَرَابَةً، وَكَانَ يَتِيمًا فِي حِجْرِهِ، وَكَانَ مِمَّنْ أَدَاعَ عَلَى عَائِشَةَ مَا أَذَاعَ، فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بَرَاءَتَهَا وَعَذَرَهَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ أَنْ لَا يَرْزَاهُ خَيْرًا^۱، فَقَالَ: أَمَا تُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكَ؟، قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَاعْفُ وَتَجَاوَزْ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: لَا جَرَمَ، لَا أَمْنَعُهُ مَعْرُوفًا كُنْتُ أُولِيهِ إِيَّاهُ قَبْلَ الْيَوْمِ»^۲.

«عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ مِنَ النَّكَاحِ، يُنْجِزْ لَكُمْ مَا وَعَدَكُمْ مِنَ الْغَنَى، قَالَ تَعَالَى: ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النور: ۳۲]»^۳.

«وَعَنْ قَتَادَةَ قَالَ: ذُكِرَ لَنَا أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ: مَا رَأَيْتُ كَرَجُلًا لَمْ يَلْتَمِسِ الْغِنَاءَ فِي الْبَاءَةِ وَقَدْ وَعَدَ اللَّهُ فِيهَا مَا وَعَدَ، فَقَالَ: ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النور: ۳۲]»^۴.

«عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ: ابْتَغُوا الْغِنَاءَ فِي الْبَاءَةِ، وَفِي لَفْظِ اطْلُبُوا الْفَضْلَ فِي الْبَاءَةِ وَتَلَا: ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النور: ۳۲]»^۵.

«عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سَأَلَنِي سَيْرِينَ الْمَكَاتِبَةِ فَأَبَيْتَ عَلَيْهِ، فَأَتَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ بِالِدَّرَةِ وَقَالَ كَاتِبُهُ وَتَلَا: ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ [النور: ۳۳]. فَكَاتِبَتُهُ»^۶.

۱- ابوبکر صدیق قسم خورد که هیچ خیر دیگری به او نرساند.

۲- المعجم الكبير، طبرانی: ج ۲۳/ ص ۱۵۰، حدیث شماره: ۲۲۴.

۳- ترجمه‌ی آیه: «اگر تهی دست باشند، الله آنان را به فضل خویش توانگر می‌سازد».

۴- تفسیر القرآن العظيم، ابن ابی حاتم: ج ۸/ ص ۲۵۸۲، روایت شماره: ۱۴۴۴۷.

۵- مصنف عبد الرزاق: ج ۶/ ص ۱۷۳، کتاب النکاح، بَابُ وَجُوبِ النِّكَاحِ وَفَضْلِهِ، روایت شماره: ۱۰۳۹۳.

۶- همان: ج ۶/ ص ۱۷۰، کتاب النکاح، بَابُ وَجُوبِ النِّكَاحِ وَفَضْلِهِ، روایت شماره: ۱۰۳۸۵.

۷- مصنف عبد الرزاق: ج ۸/ ص ۳۷۱، کتاب الْمُكَاتِبِ، بَابُ: وَجُوبِ الْكِتَابِ وَالْمُكَاتِبُ يَسْأَلُ النَّاسَ، روایت شماره: ۱۵۵۷۸، با اندکی تفاوت در الفاظ روایت.

«عَنْ عُمَرَ أَنَّهُ كَاتَبَ عَبْدًا لَهُ يُكْنَى أَبَا أُمَيَّةَ، فَجَاءَ بِنَجْمِهِ حِينَ حَلَّ فَقَالَ: يَا أَبَا أُمَيَّةَ اذْهَبْ فَاسْتَعِنْ بِهِ عَلَى مُكَاتَبَتِكَ، قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ تَرَكْتُهُ حَتَّى يَكُونَ فِي آخِرِ نَجْمٍ، قَالَ: أَخَافُ أَنْ لَا أُدْرِكَ ذَلِكَ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَعَاثُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَاكُمْ﴾ [النور: ۳۳].^۱

«عن السدي قال: كان لعبد الله بن أبي جارية تُدعى معاذة فكان إذا نزل ضيف أرسلها إليه ليواقعها إرادة الثواب منه والكرامة له، فأقبلت الجارية إلى أبي بكر فشكت ذلك إليه، فذكره أبو بكر للنبي ﷺ فأمره بقبضها، فصاح عبد الله بن أبي من يعذرنا من محمد يغلبنا على ممالكنا فنزلت الآية يعني: ﴿وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَّتَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ﴾^۲ [النور: ۳۳].»

أخرج الترمذي «عن عمر أن رسول الله ﷺ قال: اتَّذِمُوا بِالزَّيْتِ وَادَّهِنُوا بِهِ فَإِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ»^۳.

«عن شريك بن غلة قال: ضِفْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ لَيْلَةً فَأَطْعَمَنِي كُسُورًا مِنْ رَأْسِ بَعِيرٍ بَارِدٍ، وَأَطْعَمَنَا زَيْتًا، وَقَالَ: هَذَا الزَّيْتُ الْمُبَارَكُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، لِنَبِيِّهِ ﷺ»^۴.

«عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ بِمَكَّةَ نَحْوًا مِنْ عَشْرِ سِنِينَ يَدْعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَحْدَهُ وَعِبَادَتِهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ سِرًّا وَهُمْ خَائِفُونَ لَا يُؤْمَرُونَ

۱- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۴ / ص ۳۸۸، کِتَابُ الْبُيُوعِ وَالْأَقْضِيَّةِ، مَنْ كَانَ يَحْطُ عَنِ الْمُكَاتَبِ فِي أَوَّلِ نُجُومِهِ، رَوَيْتُ شِمَارَهُ: ۲۱۳۴۵، وَ تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ: ج ۸ / ص ۲۵۸۷، رَوَيْتُ شِمَارَهُ: ۱۴۵۰۹.

۲- «و کنیزانتان را که خواهان پاکدامنی هستند، به زنا و خودفروشی وادار نکنید».

۳- سنن ترمذی: ج ۴ / ص ۲۸۵، أَبْوَابُ الْأَطْعِمَةِ، بَابُ مَا جَاءَ فِي أَكْلِ الزَّيْتِ، حَدِيثُ شِمَارِهِ: ۱۸۵۱، عَلَامَةُ الْبَانِي كَفَتْهُ: ابْنُ حَدِيثٍ صَحِيحٍ اسْت. الْبَتَّةُ دَرِ سَنَنِ تَرْمِذِي بِهِ عَوْضُ: "اتَّذِمُوا بِالزَّيْتِ" جَمَلُهُ: "كُلُوا الزَّيْتَ" أَمَدُهُ اسْت، وَ دَرِ ابْنِ مَاجَه: «اتَّذِمُوا بِالزَّيْتِ، وَادَّهِنُوا بِهِ، فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» ثَبِتُ شَدَهُ اسْت. نَگَا: سَنَنِ ابْنِ مَاجَه: ج ۲ / ص ۱۱۰۳، کِتَابُ الْأَطْعِمَةِ، بَابُ الزَّيْتِ، حَدِيثُ شِمَارِهِ: ۳۳۱۹، عَلَامَةُ الْبَانِي كَفَتْهُ: ابْنُ حَدِيثٍ صَحِيحٍ اسْت.

۴- المعجم الكبير، الطبرانی: ج ۱ / ص ۷۴، وَمَا أَسْنَدَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رَوَيْتُ شِمَارَهُ: ۸۹.

بِالْقِتَالِ حَتَّى أُمِرُوا بَعْدَ الْهَجْرَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَقَدِمُوا الْمَدِينَةَ فَأَمَرَهُمُ اللَّهُ بِالْقِتَالِ وَكَانُوا بِهَا خَائِفِينَ يُمَسُّونَ فِي السِّلَاحِ، وَيَصْبَحُونَ فِي السِّلَاحِ، فغَيَّرُوا بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَبَدَ الدَّهْرِ نَحْنُ خَائِفُونَ هَكَذَا مَا يَأْتِي عَلَيْنَا يَوْمٌ نَأْمَنُ فِيهِ وَنَضَعُ فِيهِ السِّلَاحَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَنْ تَغْبِرُوا إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى يَجْلِسَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فِي الْمَلَأِ الْعَظِيمِ مُحْتَبِيًا لَيْسَتْ فِيهِ حَدِيدَةٌ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا...﴾ [النور: ٥٥]. فَأَظْهَرَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ نَبِيَّهُ عَلَى جَزِيرَةِ الْعَرَبِ فَأَمِنُوا وَوَضَعُوا السِّلَاحَ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ قَبَضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَانُوا كَذَلِكَ آمِنِينَ فِي إِمَارَةِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَعُثْمَانَ حَتَّى وَقَعُوا فِيهَا وَقَعُوا وَكَفَرُوا بِالتَّعْمَةِ فَأَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْخَوْفَ الَّذِي كَانَ رَفَعَهُ عَنْهُمْ، وَاتَّخَذُوا الْحَجَرَ وَالشَّرْطَ وَغَيَّرُوا فَغَيَّرَ مَا بِهِمْ^١.

آيات سورة فرقان:

قال الله تعالى: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ۝ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَمًا ۝ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ۝ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ۝ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ۝ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ۝ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ۝ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝ وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ۝ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۝ وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ۝ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ

١- تفسير القرآن العظيم، ابن أبي حاتم: ج ٨ / ص ٢٦٢٩، سورة النور، قَوْلُهُ تَعَالَى: وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا، رَوَايَتُ شِمَارِهِ: ١٤٧٧١.

أَزْوَاجَنَا وَذُرِّيَّتَنَا فُرَّةَ أَعْيُنٍ وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٤﴾ أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا حَيَّةً وَسَلَامًا ﴿٧٥﴾ خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٧٦﴾ [الفرقان: ۶۳-۷۶].

فقیر گوید عفی عنه: سنة الله در قرآن عظیم چنان جاری شده که اهل نجات را با اهل ضلال هر جا در میزان اعتبار می‌سنجند و اوصاف هر فریق را بیان می‌کنند آن یکی را به عذاب الیم اיעاد می‌نمایند و آن دیگر را به نعیم مقیم وعده می‌دهند و در عدا اوصاف فریقین به فرض و احتمال اکتفا نمی‌نمایند مانند آنکه از شبهات کفار غیر آنچه بر زبان ایشان گذشت در مجالس و محافل به آن نطق می‌نمودند مذکور نمی‌شود و به سوالات مقدره و احتمالات بعیده متوجه نمی‌شوند و مانند آنکه در باب احکام نکاح و طلاق و غیر آن به صور محتمله غیر واقعه نمی‌پردازند. چون این اصل را فهمیدی بدانکه خدای تعالی در سورهء

۱- ترجمه‌ی آیات: «و بندگان پروردگار رحمان، کسانی هستند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می‌روند، و هنگامی که افراد نادان، آنان را مورد خطاب قرار می‌دهند، سلام - سخن مسالمت‌آمیزی - می‌گویند. و آنان که شب را برای پروردگارشان با سجده و قیام می‌گذرانند. و آنان که می‌گویند: ای پروردگارمان! عذاب دوزخ را از ما (دور) بگردان؛ به‌راستی عذابش پایدار (و دشوار) است. بی‌گمان دوزخ، چه جای بدی و چه بد منزلگاهی است! و آنان که چون انفاق می‌کنند، زیاده‌روی نمی‌کنند و بخل نمی‌ورزند، و انفاقشان همواره میان این دو حالت، در حد اعتدال است. و آنان که معبودی جز الله را نمی‌پرستند، و کسی را که الله، خورش را حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند؛ و کسی مرتکب این (اعمال) شود، مجازات سختی خواهد دید. روز قیامت عذابش دو چندان می‌شود، و با ذلت و خواری برای همیشه در آن می‌ماند. مگر آنان که توبه کنند و ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند که الله، بدی‌هایشان را به نیکی تبدیل می‌کند. و الله، بسیار آمرزنده و مهربور است. و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد، پس او چنان که باید به سوی الله باز می‌گردد. و کسانی که گواهی دروغ نمی‌دهند و آن‌گاه که بر گفتار و کردار لغو و بیهوده می‌گذرند، با بزرگواری و متانت می‌گذرند. و آنان که چون با آیات پروردگارشان پند داده می‌شوند، در برابرش کر و کور نمی‌مانند. و آنان که می‌گویند: ای پروردگارمان! همسران و فرزندانمان را روشنی چشمانمان بگردان و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده. چنین کسانی به پاس شکیبایی و صبرشان منازل و جایگاه رفیعی (در بهشت) پاداش می‌گیرند و در آن با درود و سلامی (از سوی پروردگار و فرشتگان) روبرو می‌شوند. جاودانه در آن می‌مانند. چه قرارگاه نیکی و چه منزلگاه خوبی است!»،

فرقان شبهات کفار و جهلیات ایشان نیز می‌شمارد و پاداش هر یکی و قطع ماده هر اشکالی بیان می‌نماید بعد از آن صفات عباد الله المقربین ذکر می‌فرماید و آنجا بر صفات ثابته مشهوره در اشخاص موجودین یومئذ اکتفا می‌کند تا با دلالت عامه خود تعریض باشد به حاضرین ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ...﴾ و آن صفات وقار است.

و حلم به نسبت جاهلان، مواظبت بر نماز تهجد و خشیت از عذاب آخرت و پناهندن از آن به رب العزت تبارک و تعالی و اقتصاد در صرف اموال و توحید عبادت و ترک قتل نفس و اجتناب از زنا و احتراز از حضور مجالس زور و بصیرت و نیایش در وقت استماع آیات الله و دعاء به جناب الهی به قره عین در اولاد و ازواج، و ایشان را غرفه که اعلی موضع است در بهشت وعده می‌دهد و حاضرین آن وقت نبودند الا سُباق مؤمنین از مهاجرین اولین و ناهیک به من فضیلة.

أخرج مالك والشيخان «عن عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ يَقُولُ سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَمَعْتُ لِقِرَاءَتِهِ فَإِذَا هُوَ يَقْرَأُ عَلَى حُرُوفٍ كَثِيرَةٍ لَمْ يَقْرَأْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَكِدْتُ أُسَاوِرُهُ^۱ فِي الصَّلَاةِ فَتَصَبَّرْتُ حَتَّى سَلَّمَ فَلَبَّيْتُهِ بِرِدَائِهِ فَقُلْتُ مَنْ أَقْرَأَكَ هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي سَمِعْتُكَ تَقْرَأُ. قَالَ أَقْرَأْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ كَذَبْتَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَقْرَأْنِيهَا عَلَى غَيْرِ مَا قَرَأْتُ، فَاَنْطَلَقْتُ بِهِ أَفُوْدُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ بِسُورَةِ الْفُرْقَانِ عَلَى حُرُوفٍ لَمْ تُقْرَأْنِيهَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرْسَلُهُ أَقْرَأُ يَا هِشَامُ. فَقَرَأَ عَلَيْهِ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ. ثُمَّ قَالَ: اقْرَأُ يَا عُمَرُ. فَقَرَأْتُ الْقِرَاءَةَ الَّتِي أَقْرَأَنِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ فَاقْرَءُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ»^۲.

۱- نزدیک بود خود را بر بالای او ببندازم (با او گلاویز شوم).

۲- موطأ امام مالک: ج ۲/ ص ۲۸۱، حدیث شماره: ۶۸۹، و صحیح بخاری: ج ۶/ ص ۱۸۴، کتاب فضائل القرآن، باب أنزل القرآن على سبعة أحرف، حدیث شماره: ۴۹۹۲، و صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۵۶۱، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب بيان أن القرآن على سبعة أحرف وبيان معناه، حدیث شماره: ۸۱۸. الفاظ این حدیث از صحیح بخاری است.

«عن عبد الله بن المغيرة قال: سئل عمر بن الخطاب عن نسب وصهر. فقال: ما أرا لكم إلا وقد عرفتم النسب فأما الصهر فالأختان^۱ والصحابة^۲».

«عن الحسن إن عمر أطل صلاة الضحى فقليل له صنعت اليوم شيئاً لم تكن تصنعه، فقال: إنه بقي عليّ من وردي شيء فأحببت أن أتمه. أو قال: أقضيه، وتلا هذه الآية: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً﴾ [الفرقان: ۶۲]»^۳.

«وعن عمر أنه رأى غلاماً يتبختر في مشيته فقال له: إن التبخرية مشية تكره إلا في سبيل الله وقد مدح الله أقواماً فقال: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ فاقصد في مشيتك»^۴.

آیات سوره شعراء:

قال الله تعالى: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿٢٦﴾ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِئَاءٍ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٢٩﴾ الَّذِي يَرْزُقُكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٣٠﴾ وَتَقْلُبُكَ فِي السَّجْدَيْنِ ﴿٣١﴾ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٢﴾﴾^۵ [الشعراء: ۲۱۴-۲۲۰].

فقیر گوید عفی عنه: خدای تعالی در سوره شعراء قصه هفت پیغامبر علیهم الصلوٰۃ والسلام بیان می فرماید بعد از آن اثبات نزول قرآن بر دل مبارک آن حضرت ﷺ از جانب حق

۱- اختان جمع ختن به معنای داماد.

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۶/ ص ۲۶۶، و آن را به مسند عبد بن حمید نسبت داده است.

۳- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ۷/ ص ۲۷۱۸، روایت شماره: ۱۵۳۲۲.

۴- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۶/ ص ۲۷۲، و آن را به شرح دیوان الأعشى تألیف آمدی نسبت داده است.

۵- ترجمه ی آیات: «و خویشاوندان نزدیک را هشدار بده. و بال (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند، بگستران. پس اگر از تو نافرمانی کردند، بگو: من از کردارتان بیزارم. و بر پروردگار توانا و مهرورز توکل کن. ذاتی که چون (به عبادت) می ایستی، تو را می بیند. و گردش و حرکت تو را در میان سجده کنندگان (مشاهده می کند). همانا او، شنوا و داناست.»

به واسطه جبرئیل می نماید و دلیل حقیقت آن می آرد که علمای اهل کتاب به سبب مذکور بودن آن در زُبرِ اولین حقیقت آن را می شناسند.

باز فائده نزول قرآن بر مرد عربی به لسان عرب نه بر شخص عجمی به زبان عجم ارشاد می کند: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ...﴾ [الشعراء: ۱۹۸]. باز مستحکم بودن انکار در قلوب اهل شقاق افاده می فرماید ﴿كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ...﴾ [الشعراء: ۲۰۰]. بعد از آن تقویت می دهد حقیقت قرآن را به آنکه قرآن از باب القای شیاطین نیست به دو وجه: یکی آنکه شیاطین از وصول به ملاً اعلی که محل انعقاد احکام الهیه است برای مصالح جمهور بنی آدم محروم اند.

دوم آنکه سنت الله چنان جاری شده که القای شیاطین نمی باشد مگر بر نفوس دنیه خبیثه؛ زیرا که مناسبت در میان مفید و مستفید شرط است و نفس مبارک آن حضرت ﷺ از نفوس عالیه قدسیه است در غایت طهارت اعمال و اخلاق.

و نیز از باب شعر نیست که کار شعراء غالباً افراط است در مدح و هجو و تشبیب و امثال آن و به اصلاح اخلاق و اعمال و هدایت خلق الله مناسبتی ندارند و اینجا در هر مسئله مراد اصلاح اخلاق و اعمال است کما لا یخفی.

در ضمن این تقریر شریف می فرماید: ﴿فَلَا تَدْعُ...﴾ [الشعراء: ۲۱۳]. یعنی بر توحید عبادت مستمر باش و نزدیک ترین قبیله خود را به تخصیص انذار کن و با جمعی که پیروی تو کرده اند به تواضع پیش آئی و اگر آن امت دعوت فرمان تو بجای نیارند توکل کن بر خدای ﷻ و غبار تشویش از انکار ایشان باید که بر خاطر تو نه نشیند.

باز فقیر می گوید: که خدای تعالی پیغامبر خود را به خفض جناح به نسبت طائفه که به ایمان مشرف شده اند ارشاد می فرماید و این سوره بی شبه مکیه است و آنانکه در آن وقت مؤمن بودند و اتباع آن حضرت ﷺ کرده اند نیستند مگر سُباق مؤمنین از مهاجرین اولین و ناهیک به من فضیلة.

«عن ابن عباس: ﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الشعراء: ۲۲۷]. قال: أبو بكر وعمر وعلي وعبد الله بن رواحة»^۱.

«وروي من طرق متعددة أن حسان بن ثابت لما استأذن النبي ﷺ في هجاء قريش قال: اذْهَبْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ لِيُحَدِّثَكَ حَدِيثَ الْقَوْمِ وَأَيَّامَهُمْ وَأَحْسَابَهُمْ»^۲.

«عن عائشة قالت: كتب أبي في وصيته سطرین: بسم الله الرحمن الرحيم. هذا ما أوصى أبوبکر بن أبي قحافة عند خروجه من الدنيا حين يؤمن الکافر ويتقي الفاجر ويصدق الکاذب أني استخلفت عليكم عمر بن الخطاب فإن يعدل فذلك ظني به ورجائي فيه وإن یجر ويبدل فلا أعلم الغیب: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ [الشعراء: ۲۲۷]»^۳.

آیات سوره نمل:

قال الله تعالى: ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ؕ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ﴾ [النمل: ۵۹].

فقیر گوید عفی عنه: خدای تعالی در سوره نحل اهلک ثمود و قوم لوط به سبب طغیان و کفر ایشان ذکر می فرماید بعد از آن ارشاد می کند ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ بگو همه ستایش مر خدای را است بر نصرت انبیاء و اهلک اشقیاء و سلامت است از آفات دنیا و آخرت برای بندگان او که بر گزید ایشان را و برگزیدن او سبحانه بندگان خود را درجات دارد مرتبه اعلی آن علی الاطلاق اصطفاء انبیاء الطیِّین است بر سائر خلق بعد از آن جماعاتیکه از میان

۱- تاریخ دمشق: ج ۲۸/ ص ۹۲، عبد الله بن رواحة بن ثعلبة.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۵۵۶، کِتَابُ مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، ذُكِرَ مَنَاقِبُ حَسَّانِ بْنِ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حاکم در ادامه نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است اما شیخین آن را نکرده اند.

۳- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ۹/ ص ۲۸۳۷، قَوْلُهُ تَعَالَى: وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ، روایت شماره: ۱۶۰۸۵، و تفسیر القرآن العظیم، حافظ ابن کثیر: ج ۶/ ص ۷۷۱.

۴- ترجمه ی آیه: «بگو: حمد و ستایش از آن الله است و درود و سلام بر بندگان که (آنان را) برگزید. آیا الله بهتر است یا آنچه شریکش قرار می دهند؟».

مسلمین برای اعلاى کلمه الله و نصر رسل الله ایشان را برگزید سُباق مؤمنین اند و به یک معنی اصطفای تمام امت مرحومه را شامل است قال تعالى: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...﴾ [فاطر: ۳۲]. ظاهر آیت آن است که در مقابله اشقیاء که ساعی در اعلاء کلمهء کفر بودند سباق مؤمنین را که مساعی جمیله در اعلاى کلمه حق صرف نموده اند مراد داشته اند و لهذا اکثر مفسرین به اصحاب آن حضرت ﷺ تفسیر کرده اند بر این تقدیر منقبت عظیمه است سُباق مؤمنین را از مهاجرین اولین.

«عن ابن عباس في قوله: ﴿وَسَلَّمَ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ﴾ [النمل: ۵۹]. قال: هم أصحاب محمد ﷺ اصطفاهم الله لنبيه»^۱.

«عن سفيان الثوري في قوله: ﴿وَسَلَّمَ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ﴾ [النمل: ۵۹]. قال: نزلت في أصحاب محمد ﷺ خاصة»^۲.

آیات سورة قصص:

«عن عمر بن الخطاب ﷺ قال: إن موسى ﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ...﴾»^۳ [القصص: ۲۳]. فلما فرغوا أعادوا الصخرة على البئر ولا يطيق رفعها إلا عشرة رجال، فإذا هو بامراتين قال: ما خطبكما؟ فحدثناه، فأتى الحجر فرفعه وحده ثم استسقى فلم يستق إلا ذنوبا واحدا حتى رويت الغنم فرجعت المرأتان إلى أبيهما، فحدثناه.

﴿ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ﴾ [القصص: ۲۴]. فقال: رب إني لما أنزلت: ﴿إِلَىٰ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾ قال: ﴿فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَىٰ اسْتِحْيَاءٍ﴾ [القصص: ۲۵]. واضعة ثوبها على وجهها ليست بسلفع من النساء خراجة ولاجة قالت: ﴿إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا﴾ [القصص: ۲۵]. فقام معها موسى فقال لها: أمشي خلفي وأنعتي لي الطريق فإني أكره أن

۱- تفسیر جامع البیان فی تأویل القرآن، طبری: ج ۱۹ / ص ۴۸۲.

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج / ص، و آن را به تفسیر طبری نسبت داده. نگا: تفسیر جامع البیان فی تأویل القرآن، طبری: ج ۱۹ / ص ۴۸۳، اما واژه ی: «خاصة» در روایت طبری نیامده.

۳- ترجمه ی آیه: «چون به آب «مدین» رسید، آنجا گروهی از مردم را دید که دام هایشان را آب می دادند».

تصیب الريح ثيابك فتصف لي جسدك، فلما انتهى إلى أبيها قص عليه ﴿قَالَتْ إِحْدَهُمَا يَأْتَيْتُ أُسْتَجِرُّهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتُ الْقَوِيَّ الْأَمِينُ﴾ [القصص: ۲۶]. قال: بُنِيَّة ما علمك بأمانته وقوته؟ قالت: أما قوته فرفعه الحجر ولا يطيقه إلا عشرة رجال، وأما أمانته فقال: امشي خلفي وانعتي لي الطريق فإني أكره أن تصيب الريح ثيابك فتصف لي جسدك. فزاده ذلك رغبة فيه فقال: ﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [القصص: ۲۷]. أي، في حسن الصحبة والوفاء بما قلت. قال موسى: ﴿ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ﴾ قال: نعم. قال: ﴿وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾ [القصص: ۲۸]. فزوجه وأقام معه يكفيه ويعمل له في رعاية غنمه وما يحتاج إليه وزوجه صفورة و كانت هي أختها شرفا هما اللتان كانتا تذودان^۱.

«وعن عمر بن الخطاب في قوله: ﴿تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ﴾ [القصص: ۲۵]. قال: جاءت مستترة بكُمٍ درعها على وجهها»^۲.

آیات سوره عنكبوت:

قال الله تعالى: ﴿يَعْبَادِي الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِنِّي فَاعْبُدُونِ﴾ ﴿٦١﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٦٢﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرَى

۱- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۶/ ص ۴۰۵، حافظ سيوطي اين روايت را به مصنف ابن ابى شيبه و تفسير ابن ابى حاتم نسبت داده، با مراجعه به كتابهاى مذکور دانسته مى شود هيچ يك از آنها اين روايت را كاملا نياورده اند بلكه حافظ سيوطى روايت فوق را از كتابهاى نامبرده تلفيق نموده و شاه ولى الله نيز از او گرفته است. نگا: مصنف ابن ابى شيبه: ج ۶/ ص ۳۳۴، كِتَابُ الْفَضَائِلِ، مَا ذَكَرَ فِي مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْفَضْلِ، روايت شماره: ۳۱۸۴۲، و تفسير القرآن العظيم، ابن ابى حاتم: ج ۹/ ص ۲۹۶۴، روايت شماره: ۱۶۸۲۵.

۲- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۶/ ص ۴۰۷، و نگا: تفسير جامع البيان في تأويل القرآن، طبرى: ج ۱۹/ ص ۵۵۸.

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ ﴿٥٨﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٩﴾ وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٠﴾ [العنكبوت: ۵۶-۶۰].

یعنی: «ای بندگان من که ایمان آورده اید هر آئینه زمین من فراخ است پس خاص مرا عبادت کنید یعنی اگر قوم شما از اخلاص در عبادت مانع می‌شوند هجرت کنید تا اخلاص عبادت میسر آید هر نفس چشنده مرگ است باز به سوی ما گردانیده شوید و آنانکه ایمان آورده‌اند و کردند کارهای شائسته البته جای دهیم ایشان را از بهشت به محل‌های مرتفع که می‌رود زیر آن جویها جاودان آنجا نیکو، مزد کار نیک کنندگان است آن محلها آن کار نیک کنندگان که صبر کردند یعنی بر مشاق هجرت، و توکل می‌کنند بر پروردگار خویش و بسا جانور که بر نمی‌دارد روزی خود را خدا روزی می‌دهد او را و نیز شما را و اوست شنوا دانا».

فقیر گوید: این آیت امر است به هجرت از دار کفر و وعد است به بهشت آنان را که شکیبائی ورزیدند بر مشاق هجرت و جهاد و غیرهما بر خدا توکل کردند و تشجیع است مؤمنان را بر هجرت و ترک اسباب معاش که هر یکی در وطن خود مهیا داشت به تذکر حال دواب که ذخیره نهادن و زراعت کردن و تجارت نمودن شأن ایشان نیست مع هذا خدای تعالی هر یکی را روزی می‌رساند.

باز فقیر گوید: به نقل متواتر ثابت شد به وجهیکه شک را در آن مدخل نیست که جماعه از سُباق مؤمنین هجرت کردند و بر مشاق هجرت و جهاد صبر نمودند و اسباب معاش که در مکه میسر داشتند به طلب رضای الهی ترک نمودند و انواع اعمال خیر از ایشان به ظهور انجامید پس وعد غرف که اعلی درجات است در بهشت برای ایشان مقرر باشد وهو المقصود.

۱- ترجمه‌ی آیات: «ای بندگان مؤمن من! همانا زمین من، پهناور است؛ پس تنها مرا عبادت و پرستش کنید. هر جاندار، طعم مرگ را می‌چشد؛ سپس به سوی ما بازگردانده می‌شوید. و به‌طور قطع کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، در خانه‌های بلند و رفیعی از بهشت جای می‌دهیم؛ فرودستش جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند. پاداش عمل‌کنندگان چه نیکوست! آنان که شکیبایی ورزیدند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند. چه بسیار جنبندگانی که توان حمل (و ذخیره‌ی) روزی خود را ندارند؛ الله، به آنها و شما روزی می‌دهد. و او، شنوای داناست».

«وعن الشعبي في قوله: ﴿الْم ۝ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا...﴾ [العنكبوت: ۱-۲]. قال أنزلت في أناس كانوا بمكة قد أقروا بالإسلام فكتب إليهم أصحاب رسول الله ﷺ من المدينة لما نزلت آية الهجرة: أنه لا يقبل منكم إقرار ولا إسلام حتى تهاجروا. قال: فخرجوا عائدین إلى المدينة فاتبعهم المشركون فردوهم، فنزلت فيهم هذه الآية فكتبوا إليهم أنه قد أنزل فيكم آية كذا وكذا، فقالوا: نخرج فإن اتبعنا أحد قاتلناه، فخرجوا فاتبعهم المشركون فقاتلوهم فمنهم من قتل ومنهم من نجا، فأنزل الله فيهم: ﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَهِدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۝﴾^۱ [النحل: ۱۱۰]»^۲.

«وعن ابن مسعود قال: أَوَّلَ مَنْ أَظْهَرَ إِسْلَامَهُ سَبْعَةُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ وَعَمَّارٌ وَأُمُّهُ سَمِيَّةٌ وَصُهَيْبٌ وَبِلَالٌ وَالْمِقْدَادُ فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَمَنَعَهُ اللَّهُ بِعَمِّهِ أَبِي طَالِبٍ وَأَمَّا أَبُو بَكْرٍ فَمَنَعَهُ اللَّهُ بِقَوْمِهِ وَأَمَّا سَائِرُهُمْ فَأَخَذَهُمُ الْمُشْرِكُونَ وَالْبَسُوهُمْ أَذْرَاعَ الْحَدِيدِ وَصَهَرُوهُمْ فِي الشَّمْسِ فَمَا مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ وَاتَاهُمْ عَلَى مَا أَرَادُوا إِلَّا بِلَالًا فَإِنَّهُ قَدْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِي اللَّهِ وَهَانَ عَلَى قَوْمِهِ فَأَخَذُوهُ فَأَعْطَوْهُ الْوِلْدَانَ فَجَعَلُوا يَطُوفُونَ بِهِ فِي شِعَابِ مَكَّةَ وَهُوَ يَقُولُ أَحَدٌ أَحَدٌ»^۳.

«عن أنس قال: أول من هاجر من المسلمين إلى الحبشة بأهله عثمان بن عفان، فقال النبي ﷺ: صحبهما الله إن عثمان لأول من هاجر إلى الله بأهله بعد لوط»^۴.

۱- «اما پروردگارت نسبت به کسانی که پس از تحمل اذیت و آزار هجرت کردند و سپس جهاد نمودند و شکیبایی ورزیدند، (بدان که) پروردگارت پس از آن، نسبت به آنان آمرزنده‌ی مهربان است (و آنها را مشمول رحمت خود می‌سازد)».

۲- تفسیر جامع البیان فی تأویل آی القرآن، ابن جریر طبری: ج ۱۹ / ص ۹.

۳- سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۵۳، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفصائل الصحابة والعلم، فضّل سلّمَان، وأبي ذرّ، وَالْمِقْدَاد، حدیث شماره: ۱۵۰. علامه البانی گفته: این حدیث حسن است.

۴- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۶ / ص ۶۵۹، و نکا: الأحاد والمثانی: ج ۱ / ص ۱۲۳، روایت شماره: ۱۲۳، تألیف: أبو بکر بن أبي عاصم وهو أحمد بن عمرو بن الضحاک بن مغلد شیبانی (متوفی: ۲۸۷

«عن أسماء بنت أبي بكر قالت: هاجر عثمان إلى الحبشة فقال النبي ﷺ: إنه لأول من هاجر بعد إبراهيم ولوط»^١.

«وعن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله ﷺ: ما كان بين عثمان وبين رقية وبين لوط من مهاجر»^٢.

«عن ابن عباس قال: أول من هاجر إلى رسول الله ﷺ عثمان بن عفان كما هاجر لوط إلى إبراهيم»^٣.

«عن علي قال: قال رسول الله ﷺ: دخلت أنا وأبو بكر الغار فاجتمعت العنكبوت فنسجت بالباب فلا تقتلوهن»^٤.

«عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، مَرَّ بِرَجُلٍ يَقْرَأُ كِتَابًا، فَاسْتَمَعَهُ سَاعَةً فَاسْتَحْسَنَهُ، فَقَالَ لِلرَّجُلِ: اكْتُبْ لِي مِنْ هَذَا الْكِتَابِ، قَالَ: نَعَمْ، فَاشْتَرَى أَدِيمًا فَهَيَّأَهُ، ثُمَّ جَاءَهُ إِلَيْهِ، فَنَسَخَ لَهُ فِي ظَهْرِهِ وَبَطْنِهِ، ثُمَّ أَتَى بِهِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَجَعَلَ يَقْرَأُ عَلَيْهِ، وَجَعَلَ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَلَوَّنُ، فَضَرَبَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ بِيَدِهِ الْكِتَابَ، وَقَالَ: تَكَلِّتَكَ أُمُّكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، أَلَا تَرَى وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْذُ الْيَوْمِ وَأَنْتَ تَقْرَأُ عَلَيْهِ هَذَا الْكِتَابَ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّمَا بُعِثْتُ فَاتِحًا وَخَاتِمًا، وَأُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ وَفَوَاتِحَهُ. وَاخْتَصِرَ لِي الْحَدِيثَ اخْتِصَارًا، فَلَا يَهْلِكَنَّكُمْ الْمُتَهَوِّكُونَ»^٥.

(هـ)، تحقيق: د. باسم فيصل أحمد الجوابرة، ناشر: دار الراية - الرياض، چاپ نخست، سال: ١٤١١هـ / ١٩٩١م.

١- تاريخ دمشق، ابن عساكر: ج ٣ / ص ١٥٠.

٢- الكنى والأسماء، ابو بشر دولابی: ج ٢ / ص ٧٤١، روایت شماره: ١٢٨٤.

٣- تاريخ دمشق، ابن عساكر: ج ٥٠ / ص ٣٠٨.

٤- تاريخ بغداد: ج ١١ / ص ٣٠٨، روایت شماره: ٥١٧١.

٥- شعب الإيمان، ابو بكر بيهقي: ج ٧ / ص ١٧١، روایت شماره: ٤٨٣٧. ونگا: جامع معمر بن راشد: ج ١١ / ص ١١١، روایت شماره: ٢٠٠٦٢.

آیات سوره روم:

قال الله تعالى: ﴿الَمْ ۝ غَلَبَتِ الرُّومُ ۝ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ۝ فِي بَضْعِ سِنِينَ ۝ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۝ بَنَصَرَ اللَّهُ يَنْصُرُ مَن يَشَاءُ ۝ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۝﴾^۱ [الروم: ۱-۵].

اینجا قراء مختلف اند جمعی «غلبت» به صیغه معلوم و «سیغلبون» به صیغه مجهول خوانند و جمعی «غلبت» به صیغه مجهول و «سیغلبون» به صیغه معلوم تلاوت کنند در وجه اول بشارت است به فتح مسلمین روم را و آن در زمان آن حضرت ﷺ واقع نشد بلکه در زمان شیخین صورت گرفته و انجام مواعید الهی بر دست خلیفه یکی از خواص خلافت خاصه است.

أخرج الترمذي والحاكم وصححه «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ: ﴿الَمْ ۝ غَلَبَتِ الرُّومُ ۝﴾ قَالَ غَلَبَتْ وَغَلَبْتُ - قَالَ - كَانَ الْمُشْرِكُونَ يُحِبُّونَ أَنْ تَظْهَرَ فَارِسٌ عَلَى الرُّومِ لِأَنَّهُمْ أَهْلُ أَوْثَانٍ وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ يُحِبُّونَ أَنْ تَظْهَرَ الرُّومُ عَلَى فَارِسَ لِأَنَّهُمْ أَهْلُ كِتَابٍ فَذَكَرَهُ لِأَبِي بَكْرٍ فَذَكَرَهُ أَبُو بَكْرٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَّا إِنَّهُمْ سَيَغْلِبُونَ. قَالَ فَذَكَرَهُ أَبُو بَكْرٍ لَهُمْ فَقَالُوا اجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ أَجَلًا فَإِنْ ظَهَرْنَا كَانَ لَنَا كَذَا وَكَذَا وَإِنْ ظَهَرْتُمْ كَانَ لَكُمْ كَذَا وَكَذَا فَجَعَلَ أَجَلًا خَمْسَ سِنِينَ فَلَمْ يَظْهَرُوا فَذَكَرَ ذَلِكَ أَبُو بَكْرٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: أَلَا جَعَلْتَهَا إِلَى دُونِ - قَالَ أَرَأَاهُ قَالَ - الْعَشْرِ. قَالَ قَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ الْبَضْعُ مَا دُونَ الْعَشْرِ ثُمَّ ظَهَرَتِ الرُّومُ بَعْدُ قَالَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿الَمْ ۝ غَلَبَتِ الرُّومُ ۝ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ

۱- ترجمه‌ی آیات: «الف، لام، میم. رومیان شکست خوردند در نزدیک‌ترین سرزمین (خود به حجاز) و آنان پس از شکستشان، به زودی در چند سال آینده پیروز خواهند شد. پیش از این پیروزی و پس از آن، حکم و فرمان از آن الله است. و آن روز مؤمنان به سبب یاری الله، شادمان می‌شوند؛ (الله) هر که را بخواهد، یاری می‌رساند و او، توانای مهورز است».

عَلَيْهِمْ سَيَعْلَبُونَ ﴿٣﴾ فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٤﴾ قَالَ يَفْرَحُونَ ﴿٥﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ ﴿٦﴾»^١.

«عن ابن مسعود والبراء بن عازب ونيار بن مكرم الأسلمي ورواه أيضاً مرسلًا الزهري وقتادة وعكرمة عن ابن عباس قال: قال عمر رضي الله عنه: أما الحمد فقد عرفناه فقد يحمد الخلائق بعضهم بعضاً وأما لا إله إلا الله فقد عرفناها فقد عُبِدَتِ الآلهة من دون الله وأما الله أكبر فقد يكبر المصلي وأما سبحان الله فما هو؟ فقال: رجل من القوم، الله أعلم، فقال عمر: قد شقي عمر إن لم يكن يعلم إن الله أعلم، فقال علي: يا أمير المؤمنين اسم ممنوع أن ينتحله أحد من الخلائق وإليه مفزع الخلق وأحب أن يقال له، فقال هو كذاك»^٢.

أخرج مسلم «عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَرَكَ قَتْلَ بَدْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ حَتَّى جَيَّفُوا ثُمَّ أَتَاهُمْ فَقَامَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ: يَا أُمَيَّةُ بْنُ خَلَفٍ يَا أَبَا جَهْلٍ بْنُ هِشَامٍ يَا عُتْبَةَ بْنُ رَبِيعَةَ يَا شَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا فَإِنِّي قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا. قَالَ فَسَمِعَ عُمَرُ صَوْتَهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُنَادِيهِمْ بَعْدَ ثَلَاثٍ وَهَلْ يَسْمَعُونَ يَقُولُ اللَّهُ ﷻ: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ وَلَكِنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يُجِيبُوا»^٣.

سورة لقمان:

- ١- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٣٤٣، أَبْوَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَابُ: وَمِنْ سُورَةِ الرُّومِ، حَدِيثُ شِمَارِهِ: ٣١٩٣، عَلَامَةُ أَلْبَانِي كَفَتَهُ: إِبْنُ حَدِيثٍ صَحِيحٍ اسْت. و الْمُسْتَدْرَكُ عَلَى الصَّحِيحِينَ: ج ٢/ ص ٤٤٥، كِتَابُ التَّفْسِيرِ، تَفْسِيرُ سُورَةِ الرُّومِ، حَدِيثُ شِمَارِهِ: ٣٥٤٠.
 - ٢- تفسیر ابن ابی حاتم: ج ٩/ ص ٣٠٨٩، قوله تعالى: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ، روايت شمارة: ١٧٤٧٣.
 - ٣- صحيح مسلم: ج ٤/ ص ٢٢٠٣، كتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب عَرْضِ مَقْعَدِ الْمَيِّتِ مِنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ عَلَيْهِ، وَإِثْبَاتِ عَذَابِ الْقَبْرِ وَالتَّعَوُّذِ مِنْهُ، حَدِيثُ شِمَارِهِ: ٢٨٧٤. مسند امام احمد: ج ٢١/ ص ٤٥١، حَدِيثُ شِمَارِهِ: ١٤٠٦٤.
- الفاظ ابن حديث از مسند امام احمد است.

قال الله تعالى: ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ۖ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٦﴾﴾ [لقمان: ۱-۶].

فقیر گوید: خدای تعالی در سوره لقمان تباین مراتب سعادت و اشقیاء بیان می‌فرماید و لابد هر دو فریق در وقت نزول سوره لقمان موجود بودند و این سوره مکیه است جمعی را احسان که صفت کاشفه آن اقامت صلاة است و ایتاء زکاة و یقین کردن است به آخرت اثبات می‌فرماید و قرآن را هدایت و رحمت برای ایشان می‌سازد و فلاح و وعده جنت ایشان را می‌دهد و جمعی دیگر را اشتراء لهو الحدیث و اضلال و استهزاء به آیات الله و استکبار از قبول قرآن بر دامن می‌بندد.

باز فقیر می‌گوید: که این آیات تشریف عظیم است برای سُباق مؤمنین از مهاجرین اولین که در وقت نزول سوره لقمان به شرف اسلام و معارضه با کفار موصوف و مشهور بودند و ناهیک به من فضیلة.

آیات سوره السجده:

قال تعالى: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ ۖ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ۝﴾ [السجدة: ۲۳-۲۴].

۱- ترجمه‌ی آیات: «الف، لام، میم، این، آیه‌های کتاب استوار و حکمت‌آمیز است. هدایت و بخشایشی برای نیکوکاران. آنان که نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به آخرت یقین دارند. چنین کسانی در مسیر هدایت پروردگارشان هستند و چنین کسانی، رستگارند. و از مردم کسی هست که خریدار سخنان یاوه و سرگرم‌کننده است تا به نادانی و بدون هیچ دانشی، مردم را از راه الله گمراه کند و آیات الاهی را به ریشخند بگیرد. چنین کسانی عذاب خفت‌باری (در پیش) دارند.»

۲- ترجمه‌ی آیت‌ها: «و به موسی کتاب دادیم؛ پس (ای پیامبر!) در دریافت کتاب هیچ شک و تردیدی نداشته باش. و موسی را مایه‌ی هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم. و برخی از بنی اسرائیل را که شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین داشتند، پیشوایان (و پیشگامان خیر) گردانیدیم.»

فقیر گوید عفی عنه: خدای تعالی می فرماید و هر آئینه دادیم موسی را کتاب پس مباح در شبهه از بر خوردن کتاب.

مراد از کتاب اول تورات است و از کتاب ثانی قرآن عظیم اینجا (صنعت) استخدام^۱ که فنی است از بدیع بکار برده شد ﴿وَجَعَلْنَاهُ هُدًى﴾ و ساختیم تورات را هدایت برای بنی اسرائیل و ساختیم از بنی اسرائیل پیشوایان که راه می نمودند به توفیق ما چون صبر کردند و به آیات ما یقین می آوردند.

باز فقیر می گوید: خدای تعالی در اول کلام ذکر مومنین کاملین فرمود: ﴿إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا...﴾ [السجدة: ۱۵]. بعد از آن فرق در معاد این جماعه و معاد جماعه که طرف مقابل ایشان واقع شده اند ارشاد نمود ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾ [السجدة: ۱۸]^۲. بعد از آن تشبیه داد حالت آن حضرت را به حالت حضرت موسی که پیش از این به حضرت موسی تورات دادیم و آن را سبب هدایت بنی اسرائیل گردانیدیم پس اگر ترا قرآن دادیم و آن را هدایت امت مرحومه گردانیدیم محل استبعاد نیست و از بنی اسرائیل جمعی را ائمه ساختیم چون استحقاق امامت پیدا کردند و به صبر بر مشاق جهاد و مخاصمه کفار و به قوت یقین پس اگر از مؤمنین کاملین جمعی را از امت تو امام سازیم و به دست ایشان عالمی را مهتدی گردانیم جای تعجب نیست و در این آیت به حسب سباق و سیاق اشارت نیست خفی به آن که جماعه ای از امت مرحومه ائمه خواهند بود:

تدرو حسن دارد آشیان در هر بن خاری ولی هر دیده که ببند شکار چشم باز است

آیات سورة احزاب:

۱- صنعت استخدام اینست که کلمه ای دو معنی داشته باشد، متکلم یک معنی آن را از لفظ ظاهر مراد داشته باشد و معنای دیگر را از ضمیر مراد کند.

۲- «آیا کسی که مؤمن است، هم سان و همانند کسی است که فاسق می باشد؟ (فاسقان و مؤمنان) هرگز یکسان نیستند».

قال الله تعالى: ﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ٢٢﴾ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ٢٣ لِّيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ٢٤﴾ [الأحزاب: ٢٢-٢٤].

فقیر گوید عفی عنه: این آیت در قصه احزاب نازل شده ﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ﴾ و چون دیدند مسلمانان افواج مشرکین را گفتند این است آنچه وعده داد ما را خدا و رسول او و راست فرمود خدا و رسول او و زیاده نه کرد آمدن افواج مشرکین در حق ایشان مگر باور داشتن و گردن نهادن را یعنی آنحضرت ﷺ خبر دادند که چند روز از دست کافران شدتی پیش خواهد آمد بعد از آن فتح و نصرت نصیب شما خواهد شد ﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا يَبِينُ الْنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۴۰]. چون مؤمنان اجتماع کفار دیدند دانستند که نصفی از موعود به انجام رسیده و توقع نصف ثانی در دل‌های ایشان مستحکم شد ﴿مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ﴾ از مسلمانان جمعی هستند که راست کردند با خدا آنچه بر آن عهد بسته بودند با خدای عزوجل یعنی ثبات قدم در مواطن حرب اختیار نمودند پس از ایشان کسی هست که به تمام رسانید نذر خود را و از ایشان کسی هست که انتظار می‌کشد تمامی نذر خود را یعنی محقین مؤمنین با خدا عهد بستند که در اعلاء کلمة الله سعی جمیل بکار برند و در مواقع حرب ثابت قدم باشند پس گروهی از ایشان آنچه کردنی بود کردند و به انجام رسانیدند یعنی شهید شدند یا غیر از اعلاء کلمة الله که به وقوع آمد نصیب ایشان چیزی دیگر نبود

۱- ترجمه‌ی آیات: «و آن‌گاه که مؤمنان، لشکرهای کفر را دیدند، گفتند: این همان وعده‌ای است که الله و پیامبرش به ما داده‌اند و الله و پیامبرش، راست گفته‌اند. و این ماجرا فقط بر ایمان و فرمانبرداری آنان افزود. در میان مؤمنان، مردانی هستند که به پیمانشان با الله، صادقانه وفا کردند؛ برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند (و به شهادت رسیدند) و برخی دیگر در انتظار (شهادت) هستند؛ و (در پیمانشان) هیچ دگرگونی و تغییری نیآورده‌اند. تا الله، صادقان و راستگویان را به پاس راستی و صدقشان پاداش دهد و اگر بخواهد، منافقان را عذاب کند یا توبه‌ی آنها را بپذیرد. بی‌شک الله، آمرزنده‌ی مهرورز است.»

اگر چه باقی ماندند و گروهی هنوز بار دیگر در انتظار اعلای کلمه الله هستند یعنی باقیمانند بعد آن حضرت ﷺ بعد از وفات وی ﷺ در اعلای کلمه الله داد اسلام دادند.

باز فقیر گوید: در این آیات تشریف عظیم است برای جمعی که در غزوه احزاب ظاهراً و باطناً استقامت نمودند و بذل جهد در جهاد کردند و بیشک خلفاء از آن جماعه بودند و اشاره خفیه است به آنکه هنوز کارها در پیش است از جمعی سعی بلیغ در آن کارها به ظهور خواهد رسید.

فقد أخرج البخاري ومسلم «عن ابن عباس أن عمر قام فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تُحَدِّثَنَّ عَنْ آيَةِ الرَّجْمِ، فَإِنَّهَا قَدْ نَزَلَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَرَأْنَاهَا، وَلَكِنَّهَا ذَهَبَتْ فِي قُرْآنٍ كَثِيرٍ ذَهَبَ مَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَآيَةُ ذَلِكَ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ رَجِمَ، وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ رَجِمَ، وَرَجِمْتُ بَعْدَهُمَا، وَإِنَّهُ سَيَجِيءُ قَوْمٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يُكَذِّبُونَ بِالرَّجْمِ»^۱.

۱- اشاره‌ی عمر ﷺ به آیه‌ی: «الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما نكالا من الله والله عزيز حكيم» است که الفاظ این آیه از قرآن مجید حذف شده است و حکم آن باقی است، و باید گفت که این پیشگوئی عمر فاروق ﷺ درست ثابت شد کمی بعد از وفات او خوارج از این حکم انکار نمودند و گفتند که در کتاب الله وجود ندارد و در این زمان نیز برخی به اصطلاح روشن فکرها (مسلمانان سست عنصر و یا غریزده) مصداق این قول عمر بن خطاب ﷺ قرار می گیرند.

۲- روایت مذکور با این الفاظ اصلاً در صحیح بخاری وجود ندارد، البته معنای این روایت و قسمتی از الفاظ آن در حدیث طویلی که در صحیح بخاری روایت شده آمده است. نگا: صحیح بخاری: ج ۸/ ص ۱۶۸، کتاب الحدود، بَابُ رَجْمِ الْحُبْلَى مِنَ الرِّثَا إِذَا أَحْصَتْ، حدیث شماره: ۶۸۳۰. و صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۳۱۷، کتاب الحدود، بَابُ رَجْمِ الثَّيِّبِ فِي الرِّثَى، روایت شماره: ۱۶۹۱.

این الفاظ از مصنف عبدالرزاق است. نگا: مصنف عبد الرزاق: ج ۷/ ص ۳۳۰، كِتَابُ الطَّلَاقِ، بَابُ الرَّجْمِ، وَالْإِحْصَانِ، روایت شماره: ۱۳۳۶۴. و بقیه‌ی این روایت که به مبحث رجم ارتباط نداشته را نیز حذف نموده است.

«وروي ذلك عن عبد الرحمن بن عوف وسعيد بن المسيب وزيد بن أسلم عن كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف المزني عن أبيه عن جده قال: خط رسول الله ﷺ الخندق عام الأحزاب فخرجت لنا من الخندق صخرة بيضاء مدوّرة فكسرت حديدنا وشقت علينا فشكونا إلى رسول الله ﷺ، فأخذ المَعُول من سلمان فضرب الصخرة ضربة صدعها وبرقت منها برقة أضاء ما بين لابتي المدينة حتى لكان مصباحا في جوف ليلٍ مظلم فكبر رسول الله ﷺ فكبر المسلمون ثم ضربها الثانية فصدعها وبرق منها برقة أضاء ما بين لابتيها فكبر وكبر المسلمون ثم ضربها الثالثة فكسرها وبرق منها برقة أضاء ما بين لابتيها فكبر وكبر المسلمون فسألناه فقال: أضاء لي في الأولى قصور الحيرة ومدائن كسرى كأنها أنياب الكلاب فأخبرني جبرئيل إن أمتي ظاهرة عليها وأضاء لي في الثانية القصور الحمر من أرض الروم كأنها أنياب الكلاب وأخبرني جبرئيل أن أمتي ظاهرة عليها فأبشروا بالنصر فاستبشر المسلمون وقالوا: الحمد لله موعد صادق بأن وعدنا النصر بعد الحصر فطلعت الأعراب فقال المسلمون: ﴿هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ٢٢]. وقال المنافقون: ألا تعجبون يحدثكم ويعدكم ويمنّيكم الباطل إنه يُبصر من يثرب قصور الحيرة ومدائن كسرى وإنها تفتح لكم وأنتم تحفرون الخندق ولا تستطيعون أن تبرزوا وأنزل القرآن: ﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [الأحزاب: ١٢].^١

«عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: هَمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، أَنْ يَنْهَى عَنِ الْحَبَرَةِ مِنْ صِبَاغِ الْبُولِ " فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَلَيْسَ قَدْ رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ لَبِسَهَا؟ قَالَ: عُمَرُ: «بَلَى» ، قَالَ

١- تفسير القرآن العظيم لابن أبي حاتم: ج ٩/ ص ٣١١٨، قوله تعالى: وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا، رواية شماره: ١٧٦٠٣.

الرَّجُلُ: أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱] «فَتَرَكَهَا عُمَرُ^۱.

«وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَكَبَّ عَلَى الرُّكْنِ فَقَالَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ وَلَوْ لَمْ أَرِ حَبِيٍّ ﷺ قَبْلَكَ أَوْ اسْتَلَمَكَ مَا اسْتَلَمْتُكَ وَلَا قَبَلْتُكَ ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱]»^۲.

«وَعَنْ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ قَالَ طُفْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلَمَّا كُنْتُ عِنْدَ الرُّكْنِ الَّذِي يَلِي الْبَابَ مِمَّا يَلِي الْحَجَرَ أَخَذْتُ بِيَدِهِ لِيَسْتَلِمَ فَقَالَ أَمَا طُفْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ بَلَى. قَالَ فَهَلْ رَأَيْتَهُ يَسْتَلِمُهُ قُلْتُ لَا. قَالَ فَاذْنُذْ عَنْكَ فَإِنَّ لَكَ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةً»^۳.

«عَنْ عَيْسَى بْنِ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ وَعَائِشَةَ بِنْتُ طَلْحَةَ وَهِيَ تَقُولُ لِأُمِّهَا أَسْمَاءَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ، وَأَبِي خَيْرٌ مِنْ أَبِيكَ، قَالَ: فَجَعَلَتْ أُمُّهَا تَشْتِمُهَا وَتَقُولُ: أَنْتِ خَيْرٌ مِنِّي، فَقَالَتْ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةُ: أَلَا أَقْضِي بَيْنَكُمَا؟ قَالَتْ بَلَى، قَالَتْ: فَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ، أَنْتَ عَتِيقُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ» قَالَتْ: فَمِنْ يَوْمِئِذٍ سُمِّيَ عَتِيقًا وَلَمْ يَكُنْ سُمِّيَ قَبْلَ ذَلِكَ عَتِيقًا، قَالَتْ: ثُمَّ دَخَلَ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ، فَقَالَ: «أَنْتَ يَا طَلْحَةُ مِمَّنْ قَضَى نَحْبَهُ»^۴.

۱- مصنف عبد الرزاق: ج ۱ / ص ۳۸۲، كتاب الصلاة، بَابُ مَا جَاءَ فِي الثُّوبِ يُصْبَغُ بِالْبُؤُولِ، رواية شماره: ۱۴۹۳.

۲- مسند امام احمد: ج ۱ / ص ۲۸۱، مُسْنَدُ الْعَشْرَةِ الْمُبَشِّرِينَ بِالْجَنَّةِ، مُسْنَدُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ، مُسْنَدُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حديث شماره: ۱۳۰.

۳- مسند امام احمد: ج ۱ / ص ۳۶۵، مُسْنَدُ الْعَشْرَةِ الْمُبَشِّرِينَ بِالْجَنَّةِ، مُسْنَدُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ، مُسْنَدُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حديث شماره: ۲۵۳.

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۴۲۴، روایت شماره: ۵۶۱۱. حاکم در ادامه نگاشته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است، اما شیخین آن را روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی نیز در ادامه نوشته: بنا بر شرط امام مسلم است.

«عَنْ جَابِرٍ قَالَ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسُ بِبَابِهِ جُلُوسٌ فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عُمَرُ فَاسْتَأْذَنَ فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُ ثُمَّ أُذِنَ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ فَدَخَلَ وَالتَّيُّ ﷺ جَالِسٌ وَحَوْلَهُ نِسَاؤُهُ وَهُوَ سَاكِتٌ فَقَالَ عُمَرُ لَا كَلِمَانَ النَّبِيِّ ﷺ لَعَلَّهُ يَضْحَكُ. فَقَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ رَأَيْتَ بِنْتَ زَيْدٍ امْرَأَةً عُمَرُ سَأَلْتَنِي التَّفَقَّةَ آيْناً فَوَجَّأْتُ عَنْفَهَا فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَأَ نَاجِذُهُ قَالَ: هُنَّ حَوْلِي كَمَا تَرَى يَسْأَلَنِي التَّفَقَّةَ. فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عَائِشَةَ لِيَضْرِبَهَا وَقَامَ عُمَرُ إِلَى حَفْصَةَ كِلَاهُمَا يَقُولَانِ تَسْأَلَانِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا لَيْسَ عِنْدَهُ. فَتَهَاُمَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْنَ نِسَاؤُهُ: وَاللَّهِ لَا نَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذَا الْمَجْلِسِ مَا لَيْسَ عِنْدَهُ. قَالَ وَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ الْخِيَارَ فَبَدَأَ بِعَائِشَةَ فَقَالَ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَذْكَرَ لَكَ أَمْرًا مَا أَحِبُّ أَنْ تَعْجَلَ فِيهِ حَتَّى تَسْتَأْمِرَ أَبِيكَ». قَالَتْ مَا هُوَ قَالَ فَتَلَا عَلَيْهَا ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ﴾ [الأحزاب: ٢٨]. الْآيَةُ قَالَتْ عَائِشَةُ أَفِيكَ أَسْتَأْمِرُ أَبَوَيَّ بَلْ أَخْتَارُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَسْأَلُكَ لَا تَذْكَرُ لِمَرْأَةٍ مِنْ نِسَائِكَ مَا اخْتَرْتُ. فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَنِي مُعَنَّافاً وَلَكِنْ بَعَنِي مُعَلِّماً مُيسِراً لَا تَسْأَلَنِي امْرَأَةً مِنْهُنَّ عَمَّا اخْتَرْتُ إِلَّا أَخْبَرْتُهَا^١.

مفهوم این روایت رسا نیست، احتمال می‌رود کاستی‌های در الفاظ آن وجود داشته باشد، نیاز به تحقیق دارد.

یعنی به نظر میرسد که کلمه‌ی: «أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ» در سطر سوم مقحم (اضافی) باشد، و با مراجعه به الدر المنثور سیوطی (ج ۶/ ص ۵۸۹) که روایت را آورده دانسته می‌شود این نظریه درست است؛ زیرا وی این بخش را چنین آورده: (... فَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَلَا أَقْضِينَ بَيْنَكُمَا؟ قَالَتْ: بَلَى) یعنی عائشه بنت طلحه چنین گفت، نه عائشه ام المؤمنین. قاضی ثناء الله پانی پتی در تفسیر مظهری (ج ۷/ ص ۳۱۱) نیز روایت را همانند الدر المنثور آورده؛ یعنی شاه ولی الله دهلوی بدون تحقیق روایت اشتباه حاکم را نقل کرده است.

امید که موضوع واضح شده باشد.

۱- مسند امام احمد: ج ۲۲/ ص ۳۹۲، مُسْنَدُ الْمُكْتَرِبِينَ مِنَ الصَّحَابَةِ، مُسْنَدُ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حدیث شماره: ۱۴۵۱۶، شعیب الأرنبوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

«عن عمر قال: اسْتَعِينُوا عَلَى النَّسَاءِ بِالْعُرِيِّ، إِنَّ إِحْدَاهُنَّ إِذَا كَثُرَتْ ثِيَابُهَا، وَحَسَنْتْ زِينَتُهَا أَعْجَبَهَا الْخُرُوجُ»^١.

«عن معاذ عن رسول الله ﷺ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ، فَقَالَ: أَيُّ الْمُجَاهِدِينَ أَعْظَمُ أَجْرًا؟ قَالَ: أَكْثَرُهُمْ لِلَّهِ ذِكْرًا، قَالَ: وَأَيُّ الصَّائِمِينَ أَعْظَمُ لِلَّهِ أَجْرًا؟ قَالَ: أَكْثَرُهُمْ لِلَّهِ ذِكْرًا، ثُمَّ ذَكَرَ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالْحَجَّ وَالصَّدَقَةَ، كُلُّ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: أَكْثَرُهُمْ لِلَّهِ ذِكْرًا، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ لِعُمَرَ: يَا أَبَا حَفْصٍ ذَهَبَ الذَّاكِرُونَ اللَّهَ بِكُلِّ خَيْرٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَجَلٌ»^٢.

«عن مجاهد قال: لما نزلت: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...﴾ [الأحزاب: ٥٦] قال أبو بكر: يا رسول الله ما أنزل الله عليك خيرا إلا أشركنا فيه فنزلت: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ﴾ [الأحزاب: ٤٣]»^٣.

أخرج الترمذي وحسنه والحاكم وصححه «عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ قَالَتْ خَطَبَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَعْتَذَرْتُ إِلَيْهِ فَعَذَّرَنِي ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عِمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَلَّتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ﴾ [الأحزاب: ٥٠]. قَالَتْ فَلَمْ أَكُنْ أَحِلُّ لَهُ لِأَنِّي لَمْ أَهَاجِرْ كُنْتُ مِنَ الطَّلَقَاءِ»^٤.

«وعن أبي صالح مولى أم هاني قال: خطب رسول الله ﷺ أم هاني بنت أبي طالب فقالت: يا رسول الله إني مؤتممةٌ وبني صغار فلما أدرك بنوها عرضت نفسها عليه، فقال: أما الآن

١- مصنف ابن أبي شيبة: ج ٤/ ص ٥٣، كِتَابُ النِّكَاحِ، فِي الْغَيْرَةِ وَمَا ذَكَرَ فِيهَا، رَوَيْتُ شِمَارَهُ: ١٧٧١١.

٢- المعجم الكبير، طبراني: ج ٢٠/ ص ١٨٦، بَابُ الْمِيمِ، مُعَاذُ بْنُ أَنَسٍ الْجُهَنِيُّ، رَوَيْتُ شِمَارَهُ: ٤٠٧.

٣- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٦/ ص ٦٢٢.

٤- سنن ترمذي: ج ٥/ ص ٣٥٥، أَبْوَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَابُ: وَمِنْ سُورَةِ الْأَحْزَابِ، حَدِيثُ شِمَارِهِ: ٣٢١٤، علامه ألباني گفته: اسناد ابن حديث بسیار ضعیف است.

٥- من یتیم دار هستم (اولاد یتیم دارم و باید آنها را سرپرستی نمایم).

فلا إن الله أنزل علي: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ﴾ ولم تكن من المهاجرين^۱.

«عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ عُمَرُ ۞ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَدْخُلُ عَلَيْكَ الْبُرُّ وَالْفَاجِرُ، فَلَوْ أَمَرْتُ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْحِجَابِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ»^۲.

«عن ابن عباس قال: دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَطَالَ الْجُلُوسَ فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِرَارًا كَيْ يَتَّبِعَهُ وَيَقُومَ، فَلَمْ يَفْعَلْ، فَدَخَلَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَرَأَى الرَّجُلَ وَعَرَفَ الْكَرَاهِيَةَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَانْظَرَ إِلَى الرَّجُلِ الْمُقْعِدِ فَقَالَ: لَعَلَّكَ آذَيْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَفَطِنَ الرَّجُلُ فَقَامَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَقَدْ فُتُّ مِرَارًا كَيْ يَتَّبِعَنِي فَلَمْ يَفْعَلْ، فَقَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: لَوْ اتَّخَذْتَ حِجَابًا، فَإِنَّ نِسَاءَكَ لَسُنَّ كَسَائِرِ النِّسَاءِ، وَهُوَ أَظْهَرُ لِقُلُوبِهِنَّ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ ۞﴾ [الأحزاب: ۵۳]. فأرسل إلى عمر فأخبره بذلك»^۳.

«وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كُنْتُ أَكُلُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَيْسًا فِي قَعْبٍ، فَمَرَّ عُمَرُ، فَدَعَاهُ فَأَكَلَ، فَأَصَابَتْ إِصْبَعُهُ إِصْبَعِي، فَقَالَ: حَسَّ أَوْهَ أَوْهَ، لَوْ أَطَاعُ فَيَكُنَّ مَا رَأَيْتُكَ عَيْنٌ»^۴.

۱- الطبقات الكبرى، ابن سعد: ج ۸/ ص ۱۲۱، ذكر من خطب النبي - صلى الله عليه وسلم - من النساء فلم يتم نكاحه ومن وهبت نفسها من النساء لرسول الله - صلى الله عليه وسلم -، ۴۱۴۶- ضباعة بنت عامر.

۲- صحيح بخاری: ج ۶/ ص ۱۱۸، كِتَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، بَابُ قَوْلِهِ: {لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ ... إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا} [الأحزاب: ۵۳]، حديث شماره: ۴۷۹۰.

۳- تفسیر القرآن العظيم، ابن أبي حاتم: ج ۱۰/ ص ۳۱۴۸، روایت شماره: ۱۷۷۵۵.

۴- بشقاب بزرگ.

۵- المعجم الأوسط، طبرانی: ج ۳/ ص ۲۱۲، بَابُ الْأَلْفِ، بَابُ مَنْ اسْمُهُ إِبْرَاهِيمُ، روایت شماره: ۲۹۴۷. و نگاشته: این روایت را از مسعر جز سفیان بن عیینه کسی دیگری روایت نکرده.

«وَعَنْ عَائِشَةَ أَنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ كُنَّ يَخْرُجْنَ بِاللَّيْلِ إِذَا تَبَرَّزْنَ إِلَى الْمَنَاصِعِ - وَهُوَ صَعِيدٌ أَفِيحٌ - فَكَانَ عُمَرُ يَقُولُ لِلنَّبِيِّ ﷺ احْجُبْ نِسَاءَكَ. فَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَفْعَلُ، فَخَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي عِشَاءً، وَكَانَتْ امْرَأَةً طَوِيلَةً، فَنَادَاهَا عُمَرُ أَلَا قَدْ عَرَفْنَاكَ يَا سَوْدَةُ. حِرْصًا عَلَى أَنْ يَنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ ﷺ﴾ [الأحزاب: ٥٣]»^١.

«وعن ابن مسعود قال: فَضَّلَ النَّاسُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ بِأَرْبَعِ بَذَرٍ الْأَسْرَى يَوْمَ بَدْرٍ أَمَرَ بِقَتْلِهِمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [الأنفال: ٦٨]. وَبَذَرُهُ الْحِجَابُ أَمَرَ نِسَاءَ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَحْتَجِبْنَ فَقَالَتْ لَهُ زَيْنَبُ وَإِنَّكَ عَلَيْنَا يَا ابْنَ الْخَطَّابِ وَالْوَحْيُ يَنْزِلُ فِي بُيُوتِنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ [الأحزاب: ٥٣]. وَبَدْعُوهُ النَّبِيِّ ﷺ لَهُ اللَّهُمَّ أَيْدِ الْإِسْلَامِ بِعُمَرَ. وَبِرَأْيِهِ فِي أَبِي بَكْرٍ كَانَ أَوَّلَ النَّاسِ بَايَعَهُ»^٢.

«عن أبي بكر الصديق قال: كنت عند النبي ﷺ فجاء رجل فسلم فرد النبي ﷺ وأطلق وجهه وأجلسه إلى جنبه فلما قضى الرجل حاجته نهض، فقال النبي ﷺ: يا أبا بكر هذا الرجل يرفع له كل يوم كعمل أهل الأرض، قلت: ولم ذاك؟ قال: إنه كلما أصبح صلى عليَّ عشر مرات كصلاة الخلق أجمع، قلت: وما ذاك؟ قال: يقول: اللَّهُمَّ صل على محمد النبي عدد من صلى عليه من خلقك وصل على محمد النبي كما ينبغي لنا أن نصلي عليه وصل على محمد النبي كما أمرتنا أن نصلي عليه»^٣.

١- صحيح بخارى: ج ١ / ص ٤١، كِتَابُ الْوُضُوءِ، بَابُ خُرُوجِ النِّسَاءِ إِلَى الْبَرَازِ، حديث شماره: ١٤٦.

٢- مسند امام احمد: ج ٧ / ص ٣٧٢، مُسْنَدُ الْمُكْتَرِبِينَ مِنَ الصَّحَابَةِ، مُسْنَدُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، حديث شماره: ٤٣٦٢، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث حسن لغیره بوده، و این اسناد ضعیف است.

٣- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ٦ / ص ٦٤٨، و آن را به کتاب الأفراد دارقطنی نسبت داده است.

«وعن أبي بكر الصديق قال: الصلاة على النبي ﷺ أحق للخطايا من الماء للنار والسلام على النبي ﷺ أفضل من عتق الرقاب وحب رسول الله ﷺ أفضل من مهج الأنفس^١ أو قال: من ضرب السيف في سبيل الله»^٢.

«وعن قتادة في الآية: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ...﴾ [الأحزاب: ٥٨]. قال: إياكم وأذى المؤمنين فإن الله يحوطه ويغضب له وقد زعموا أن عمر بن الخطاب قرأها ذات يوم فافزره ذلك حتى ذهب إلى أبي بن كعب فدخل عليه فقال: يا أبا المنذر إني قرأت آية من كتاب الله فوقعت مني كل موقع ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [الأحزاب: ٥٨]. والله إني لأعاقبهم وأضربهم، فقال له: إنك لست منهم، إنما أنت مؤدب إنما أنت معلم»^٣.

«وعن الشعبي أن عمر بن الخطاب قال: إني لأبغض فلانا فليل للرجل ما شأن عمر يبغضك، فلما كثر القوم في الدار جاء فقال: يا عمر أفتقت في الإسلام فتقا؟ قال: لا، قال: فجئت جنابة؟ قال: لا، قال: أحدث حدثا؟ قال: لا، قال: فعلام تبغضني وقال الله: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بغيرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَنَا وَإِنَّمَا مُبِينًا﴾ [الأحزاب: ٥٨]. فقد آذيتني فلا غفرها الله لك، فقال عمر صدق والله ما فتق فتقا ولا ولا فاغفرها لي، فلم يزل به حتى غفر له»^٤.

عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، قَالَ: كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ لَا يَدْعُ فِي خِلَافَتِهِ أُمَّةً تَفَنَعُ، قَالَ: قَالَ عُمَرُ: «إِنَّمَا الْقِنَاعُ لِلْحَرَائِرِ لَكَيْلًا لَا يُؤْذِينَ»^٥.

عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: رَأَى عُمَرُ جَارِيَةً مُتَقَنَّةً، فَضَرَبَهَا وَقَالَ: «لَا تَشَبَّهِينَ بِالْحَرَائِرِ»^١.

١- و محبت با رسول خدا از دوست داشتن جان خیلی بهتر است.

٢- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی: ج ٧/ ص ١٧٢، باب الجیم، روایت شماره: ٣٦٠٨.

٣- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ١٠/ ص ٣١٥٣، روایت شماره: ١٧٧٧٩.

٤- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ٦/ ص ٦٥٨، و آن را به ابن المنذر نسبت داده است.

٥- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ٢/ ص ٤٢، کتاب صلاۃ التطوع والإمامة وأبواب متفرقة، فی الأمة تصلی بغير خمار، روایت شماره: ٦٢٤٢.

آیات سوره سبأ:

قال الله تعالى: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِءَ كَافِرُونَ﴾ ﴿٣٦﴾ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَدًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٣٦﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَن ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الصَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ ءَامِنُونَ ﴿٣٧﴾ وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿٣٨﴾ [سبأ: ۳۴-۳۸].

فقیر گوید عفی عنه: خدای تعالی در این آیات بیان می فرماید شبهه از شبهات کفار که اکثر اهل دنیا در هر طبقه گرفتار آن شبهه اند یعنی نظر به اموال و اولاد خود کردن و فضیلت را به وجود آن دانستن و نجات آخرت با فضیلت نفسانی بر آن دائر ساختن، و جواب این شبهه ارشاد می نماید ﴿قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ﴾ بگو هر آینه پروردگار من فراخ می سازد روزی را برای هر که خواهد و تنگ می کند بر هر که خواهد لیکن اکثر مردمان نمیدانند حقیقت حال را و نیست مالهای شما و نه اولاد شما به این مثابه که نزدیک گرداند شما را پیش ما به منزلت قرب لیکن هر که ایمان آورد و کار شائسته کرد این جماعه را باشد جزای دو چند به عوض آنچه عمل کردند و ایشان در کوشکهای بلند از جمیع مخوفات

۱- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۲/ ص ۴۱، کِتَابُ صَلَاةِ التَّطَوُّعِ وَالْإِمَامَةِ وَأَنْوََابِ مُتَّفَقَةٍ، فِي الْأَمَةِ تُصَلِّي بِغَيْرِ خِمَارٍ، روایت شماره: ۶۲۳۹.

۲- ترجمه‌ی آیات: «و هیچ پیامبری به‌سوی هیچ آبادی و شهری نفرستادیم مگر آنکه افراد خوش گذران‌ش گفتند: ما رسالت شما را قبول نداریم. و گفتند: ما، اموال و فرزندان بیشتری داریم و عذاب نخواهیم شد. بگو: همانا پروردگارم، روزی هر که را بخواهد، گسترده و یا تنگ می گرداند؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. و اموال و فرزندان، مایه‌ی نزدیکی و تقرب شما نزد ما نیستند و تنها کسی به ما نزدیک است که ایمان بیاورد و عمل شایسته انجام دهد. چنین کسانی به پاس کردارشان پاداش دوچندانی دارند و در کاخ‌های بلند (بهشت) در امنیت به‌سر می‌برند. و آنان که در راستای انکار و نابودی آیات ما می‌کوشند و به مقابله برمی‌خیزند، در عذاب (الهی) احضار می‌شوند».

ایمن باشند و آنانکه سعی می کنند در آیات ما غلبه کنان این جماعه در عذاب حاضر کرده شدگانند.

باز فقیر می گوید: اسقاط اعتبار مال و اولاد و جاه و حسب و نسب در فضائل مسلمین فیما بینهم و اعتبار وصف ایمان قلب و اعمال جوارح در فضیلت مسلمانان اصلی عظیم است از اصول اسلام.

«عن إبراهيم التيمي قال: قال رجل عند عمر: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْقَلِيلِ، فقال عمر: ما هذا الدعاء الذي تدعوه؟ قال: إني سمعت الله يقول: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ [سبأ: ۱۳]، فأنا أدعو الله أن يجعلني من ذلك القليل. فقال عمر: كل الناس أعلم عن عمر»^۱.

«وعن مسعر قال: سمع عمر رجلاً يقول: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْقَلِيلِ. فقال: يا عبد الله ما هذا؟! قال: سمعت الله يقول: ﴿وَمَنْ ءَامَنَ وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ [هود: ۴۰]. ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ وذكر آية أخرى، فقال عمر: كل أحد أفقه من عمر»^۲.

آیات سوره فاطر:

قال الله تعالى: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٣٢﴾﴾ [فاطر: ۳۲].

۱- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ ص ۶۵، کِتَابُ الدُّعَاءِ، مَا ذُكِرَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا مِنَ الدُّعَاءِ، روایت شماره: ۲۹۵۱۴. و در نام راوی درست ابراهیم تیمی است همان طوری که در مصنف ابن ابی شیبہ بدان تصریح شده (چنان که در الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۶/ ص ۶۸۲ نیز چنین آمده است)، نه ابراهیم تمیمی.

قاضی ثناء الله پانی پتی نیز در تفسیر مظهری ابراهیم تیممی آورده که معلوم می شود بر مصدر شاه ولی الله اعتماد نموده است.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ (مکتبه الرشد - الرياض): ج ۶/ ص ۶۵، روایت شماره: ۲۹۵۱۴.

۳- ترجمه ی آیه: «سپس آن دسته از بندگانمان را که برگزیدیم، وارث کتاب گردانیدیم؛ برخی از آنان (در حق خویش) ستمگرند و برخی میانه رو هستند و برخی نیز به حکم الله در انجام نیکی ها پیشنهادند. این، همان فضل بزرگ است».

فقیر گوید عفی عنه: خدای تعالی در اول کلام فضیلت جمعی که تلاوت کتاب الله می کنند و اقامت صلاة و انفاق در سر و علانیه به عمل می آرند بیان می فرماید و اجر جزیل برای ایشان مقرر می نماید بعد از آن ارشاد می کند که قرآن عظیم حق است به سوی تو وحی فرستادیم آن را موافق کتابهای پیشین بعد از آن می فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...﴾ یعنی بعد از آنکه قرآن را به تو وحی نمودیم وارث قرآن ساختیم امت برگزیده را از بندگان خود پس از ایشان کسی هست که ظلم کرده است بر نفس خود به ارتکاب بعضی معاصی و باز از آن ندامت می کشند و بعض از ایشان میانه رو است و بعض از ایشان پیشی گیرنده است به جانب بهترین حالتی یا خصلتی به توفیق خدای تعالی این است فضل بزرگ. بعد از آن ثواب امت مرحومه بیان می فرماید: ﴿جَنَّتْ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا...﴾ [فاطر: ۳۳]. و عقوبت اضداد ایشان که بر طرف مقابل افتاده اند ارشاد می نماید ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ...﴾ [فاطر: ۳۶].

باز فقیر می گوید: این آیت با آیات دیگر نص است در تقسیم امت مرحومه به سه قسم: اعلی همه سابقین اند یعنی صدیقین و صالحین و ایشان را مقربین نیز گویند. و قسم اوسط مقتصد یعنی اصحاب الیمین و ابرار.

و فرو ترین همه ظالم است یعنی کسیکه اعتقاد ایمان درست کرده است و در اعمال تقصیری از وی واقع شد و به ندامت و بازگشت به جانب الهی تدارک آن می نماید. و سابقاً بیان کردیم که خلافت خاصه وقتی متحقق شود که خلیفه از سابقین مقربین باشد فیما يتعلق بنفسه و از سابقین اولین باشد در طبقات مؤمنین به اعتبار سوابق اسلامیه فتدبر.

«عن الضحاك عن ابن عباس قال: نزلت هذه الآية: ﴿أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا﴾ [فاطر: ۸]. حيث قال النبي ﷺ: اللَّهُمَّ أعز دينك بعمر بن الخطاب أو بأبي جهل بن

هشام فهدي الله عمر وأضل أبا جهل ففيهما أنزلت^۱.
 «عن سعيد بن المسيب قال: وضع عمر بن الخطاب للناس ثمانى عشر كلمة حكم كلها:

- ۱- ما عاقبت من عصى الله فيك بمثل أن تطيع الله فيه.
- ۲- ضع أمر أخيك على أحسنه حتى يحيئك من ما يغلبك.
- ۳- لا تظن بكلمة خرجت من مسلم شرا وأنت تجد لها في الخير محملا.
- ۴- من عرض نفسه للتهمة فلا يلومن من أساء به الظن.
- ۵- من كتم سرّه كانت الخيرة في يده.
- ۶- عليك بأخوان الصدق تعيش في أكنافهم فإنهم زينة في الرخاء عدة في البلاء.
- ۷- عليك بالصدق وإن قتلك.
- ۸- لا تعرّض فيما لا يعني.
- ۹- لا تسأل عما لم يكن فإن فيما كان شغلا عما لم يكن.
- ۱۰- لا تطلبن حاجتك إلى من لا يحب نجاحها لك.
- ۱۱- لا تهاون بالهلف الكاذب فيهلكك الله.
- ۱۲- لا تصحب الفجار لتعلم من فجورهم.
- ۱۳- اعتزل عدوك.
- ۱۴- احذر صديقك إلا الأمين ولا أمين إلا من خشي الله.
- ۱۵- تحش عند القبور.
- ۱۶- دلّ عند الطاعة.
- ۱۷- واستعصم عند المعصية.

۱- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۷/ ص ۷، و آن را به ابن جریر طبری نسبت داده، اما این روایت را در تفسیر طبری نیافتم. و بعید به نظر میرسد که پیامبر ﷺ در هنگام دعا کردن از وی به ابو جهل تعبیر کرده باشند.

١٨- واستشر في أمرك الذين يخشون الله فإن الله تعالى يقول: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ٢٨]»^١.

«عن عمر بن الخطاب سمعت رسول الله ﷺ يقول: سَابِقُنَا سَابِقٌ وَمُقْتَصِدُنَا نَاجٍ، وَظَالِمُنَا مَعْفُورٌ لَهُ، وقرأ عمر: ﴿فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ...﴾ [فاطر: ٣٢]»^٢.

«وعن عثمان بن عفان أنه أفرع بهذه الآية، ثم قال: ألا إنَّ سابقنا أهل جهادنا ألا وإن مقتصدنا أهل حضرنا وظالمنا أهل بدونا»^٣.

«وعن صهيب سمعت رسول الله ﷺ يقول في المهاجرين: هم السابقون الشافعون المدلون على ربهم والذي نفس محمد بيده إنهم ليأتون يوم القيامة وعلى عواتقهم السلاح فيقرعون باب الجنة فيقول لهم الخزنة: من أنتم؟ فيقولون: نحن المهاجرون فيقول لهم الخزنة: هل حوسبتم فيجثون على ركبهم ويرفعون أيديهم إلى السماء فيقولون: أي رب أ بهذه نحاسب قد خرجنا وتركنا الأهل والمال والولد فيمثل الله لهم أجنحة من ذهب مخرصة بالزبرجد والياقوت فيطيطون حتى يدخلون الجنة فذلك قوله: ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَعَفُورٌ شَكُورٌ﴾ (٣١) الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا

١- شعب الإيمان، بيهقي: ج ١٠ / ص ٥٥٩، رواية شماره: ٧٩٩٢، با اندکی تفاوت در الفاظ.

٢- تفسير القرآن من الجامع لابن وهب: ج ١ / ص ٥، رواية شماره: ٥، تأليف: أبو محمد عبد الله بن وهب بن مسلم المصري القرشي (متوفى: ١٩٧ هـ)، محقق: ميكوش موراني، ناشر: دار الغرب الإسلامي، چاپ نخست، سال: ٢٠٠٣ م.

٣- سنن سعيد بن منصور: ج ٢ / ص ١٥١، كتاب الجهاد، باب مَا جَاءَ فِي فَضْلِ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، رواية شماره: ٢٣٠٨.

٤- مأخوذ از «جثو» به معنای به زانو نشستن.

فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمْسُنَا فِيهَا لُغُوبٌ ﴿٣٥﴾ [فاطر: ۳۴-۳۵]. قال رسول الله ﷺ: فهم بمنزلهم في الجنة أعراف بمنزلهم في الدنيا»^۲.

آیات سوره یس:

قال الله تعالى: ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَفْقَوْمُ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢١﴾﴾ [یس: ۲۰-۲۱].

فقیر گوید: خدای تعالی در این آیات ارشاد می کند که جمعی از غیر انبیاء کلمه حق را به شهادت قلب خود می شناسند و به متابعت انبیاء جمهور بنی آدم را به آن کلمه الحق دعوت می نمایند و در آخرت اجر جزیل که تلو مراتب انبیاء می توان گفت می یابند و این یکی از صفات خلافت خاصه است، فتدبر.

«عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «سُورَةُ يَسُ تُدْعَى فِي التَّوْرَةِ الْمُعَمَّمَةُ»، فَقِيلَ: وَمَا الْمُعَمَّمَةُ؟ قَالَ: «تَعُمُّ صَاحِبَهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَتُكَابِدُ عَنْهُ بُلُوى الدُّنْيَا وَتَدْفَعُ عَنْهُ أَهْوَايِلَ الْآخِرَةِ، وَتُدْعَى الْمُدَافِعَةُ الْقَاضِيَةَ، وَتَدْفَعُ عَنْ صَاحِبِهَا كُلَّ حَاجَةٍ، فَمَنْ قَرَأَهَا عَدَلَتْ لَهُ عِشْرِينَ حَجَّةً، وَمَنْ سَمِعَهَا عَدَلَتْ لَهُ أَلْفَ دِينَارٍ فِي سَبِيلِ

۱- ترجمه ی آیه ها: «و می گویند: حمد و ستایش از آن الله است که غم و اندوه را از ما برطرف کرد؛ بی گمان پروردگارمان آمرزنده و قدرشناس است. ذاتی که از فضل خویش، ما را در این سرای همیشگی اقامت داد و در آن هیچ خستگی و رنجی به ما نمی رسد».

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۴۵۱، کِتَابُ مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، ذَكَرَ مَنَاقِبَ صُهَيْبِ بْنِ سَنَانٍ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رَوَايَتُ شِمَارَهُ: ۵۷۰۴، حاکم در ادامه نگاشته: اسناد و متن این حدیث غریب است، و حافظ ذهبی در تعلیق خویش نوشته: این روایت دروغ بوده و اسناد آن تاریک می باشد.

۳- ترجمه ی آیه ها: «و از دورترین نقطه ی شهر، شخصی شتابان آمد و گفت: ای قوم من! از پیامبران پیروی کنید. از کسانی پیروی کنید که هیچ پاداشی از شما نمی خواهند و آنان، هدایت یافته اند».

اللَّهِ، وَمَنْ كَتَبَهَا ثُمَّ شَرِبَهَا أَدْخَلَتْ جَوْفَهُ أَلْفَ دَوَاءٍ وَأَلْفَ نُورٍ وَأَلْفَ يَقِينٍ وَأَلْفَ بَرَكَةٍ وَأَلْفَ رَحْمَةٍ وَنَزَعَتْ مِنْهُ كُلَّ وَبَاءٍ^١.

«وعن أبي بكر الصديق رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ من زار قبر والديه أو أحدهما في كل جمعة فقراً عندهما يس غفر الله تعالى له بعدد كل حرف منها»^٢.

«عَنْ عُرْوَةَ قَالَ: قَدِمَ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ الثَّقَفِيُّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ اسْتَأْذَنَ لِيَرْجِعَ إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّهُمْ قَاتِلُوكَ قَالَ: لَوْ وَجَدُونِي نَائِمًا مَا يَقْظُونِي فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ فَدَعَاهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَعَصَوْهُ وَأَسْمَعُوهُ مِنَ الْأَذَى فَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ قَامَ عَلَى غُرْفَةٍ فَأَذَنَ بِالصَّلَاةِ وَتَشَهُدَ فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ ثَقِيفٍ بِسَهْمٍ فَقَتَلَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ بُلِغَهُ قَتْلُهُ: مِثْلُ عُرْوَةَ مِثْلُ صَاحِبِ يَسَ دَعَا قَوْمَهُ إِلَى اللَّهِ فَقَتَلُوهُ»^٣.

«عن الحسن أن النبي ﷺ كان يتمثل بهذا البيت:

كفى بالإسلام والشيب للمرء ناهياً.

فقال أبو بكر: يا رسول الله إنما قال الشاعر: كفى الشيب والإسلام للمرء ناهياً. فأعاده كالأول، فقال أبو بكر: أشهد أنك رسول الله ﷺ، ما علمك الشعر وما ينبغي لك»^٤.

«وعن عبد الرحمن ابن أبي الزناد أن النبي ﷺ قال للعباس بن مرداس: أرايت قولك: أصبح نهبي ونهب العبيد: بين الأقرع وعيينة. فقال أبو بكر: بأبي أنت وأمي يا رسول الله ما أنت بشاعر ولا راويه وما ينبغي لك إنما قال: بين عيينة والأقرع»^١.

١- ترتيب الأمالي الخميسية: ج ١/ ص ١٥٥، رواية شماره: ٥٧٤، مؤلف: يحيى (المرشد بالله) بن الحسين (الموفق) بن إسماعيل بن زيد الحسن بن الجرجاني (متوفى ٤٩٩ هـ)، رتبها: القاضي محيي الدين محمد بن أحمد القرشي العبشمي (متوفى: ٦١٠ هـ)، تحقيق: محمد حسن محمد حسن إسماعيل، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ١٤٢٢ هـ / ٢٠٠١ م.

٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٤٠، وأن رابه تاريخ ابن النجار نسبت داده است.

٣- تاريخ المدينة، ابن شبه: ج ٢/ ص ٤٦٩، والمستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٧١٣، رواية شماره: ٦٥٧٩.

٤- التفسير الوسيط، واحدی: ج ٣/ ص ٥١٨، رواية شماره: ٧٨٢، و الدر المنثور: ج ٧/ ص ٧١.

آیات سوره الصافات:

قال الله تعالى: ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾﴾^۲ [الصافات: ۱۷۱-۱۷۳].

«هر آئینه در ازل ثابت شده وعده ما برای بندگان فرستاده خویش که هر آئینه ایشان اند یاری داده شده و هر آئینه لشکر ما همان است غالب». فقیر گوید: صحیح در تفسیر این آیه آنست که مراد از مرسلین در این آیت آن پیغامبران اند که به جهاد یا مخاصمه کفار مأمور اند نه آن جماعه که محض برای الزام حجت ایشان را خدای تعالی فرستاده پس ایشان همه منصورند در دنیا و آخرت. مراد از لشکر تابعان رسل اند که داعیه نصرت پیغامبران و اعلاء کلمه الله در جذر قلوب ایشان منفوخ شده و این جماعه چه در حضور پیغامبر و چه بعد انتقال وی ﷺ به رفیق اعلی پیوسته غالب و چیره دست اند بر مبعوث إلیهم.

باز فقیر گوید: که بعد وجود این وعده چون دیدیم که در قلوب طائفه از اصحاب آن حضرت ﷺ داعیه اعلاء کلمه الله منفوخ شد و ایشان بر دوست و دشمن غالب آمدند، بالبداهت دانسته شد که به شرف تخصیص جندنا مشرف اند وهو المقصود.

«عن النعمان بن بشیر عن عمر بن الخطاب في قوله: ﴿أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ﴾ [الصافات: ۲۲]. قال: أمثالهم الذين هم مثلهم، يجيء أصحاب الربا مع أصحاب الربا وأصحاب الزنا مع أصحاب الزنا وأصحاب الخمر مع أصحاب الخمر أزواج في الجنة وأزواج في النار»^۳.

۱- الكشف والبيان عن تفسير القرآن: ج ۸/ ص ۱۳۵، و الدر المنثور: ج ۷/ ص ۷۲.

۲- ترجمه آیات: «و به راستی وعده‌ی ما درباره‌ی آن دسته از بندگان که رسالت یافته‌اند، از پیش ثابت و محقق گشته است. که بی گمان آنان یاری می‌شوند. و بی شک سپاهیان ما پیروزند».

۳- در کتاب «أصحاب الربا مع أصحاب الربا» آمده که تصحیح شد.

الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۷/ ص ۸۳، و نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج ۲/ ص ۴۶۷، حدیث شماره: ۳۶۰۹. حاکم نوشته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است، و حافظ ذهبی گفته: بنا بر شرط مسلم است.

آیات سوره ص:

قال الله تعالى: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ۝٢٨﴾ كَتَبَ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا ءَايَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ۝٢٩﴾ [ص: ۲۸-۲۹].

فقیر گوید: ظاهر آن است که مراد جمعی هستند که در زمان نزول سوره ایمان آوردند یا گوئیم این جماعه البته داخل اند در این عموم چنانکه گفتند سبب نزول مراد بالقطع است از عمومات قرآن و حینئذ تشریف عظیم است برای مهاجرین اولین.

«عن السائب بن یزید قال: صلیت خلف عمر الفجر فقراً بنا سورة ص فسجد فيها، فلما قضی الصلاة قال له رجل: یا أمیر المؤمنین ومن عزائم السجود هذه؟ فقال: کان رسول الله ﷺ یسجد فيها»^۲.

عَنْ أَبِي مَرْيَمَ، قَالَ: «لَمَّا أَتَى الشَّامَ أَتَى مُحْرَابَ دَاوُدَ فَصَلَّى فِيهِ فَقَرَأَ سُورَةَ ص فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى السَّجْدَةِ سَجَدَ»^۳.

«عن عمر بن الخطاب أنه سأل طلحة والزبير وكعبا وسلمان ما الخليفة من الملك؟ فقال طلحة والزبير: ما ندري، فقال سلمان: الخليفة الذي يعدل في الرعية ويقسم بينهم بالسوية ويشفق عليهم شفقة الرجل على أهله ويقضي بكتاب الله، فقال كعب: ما كنت أحسب أن في المجلس أحداً يعرف الخليفة من الملك غيري»^۴.

۱- ترجمه‌ی آیت‌ها: «آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، مانند تبهکاران زمین قرار می‌دهیم یا پرهیزکاران را مانند بدکاران می‌گردانیم؟» (این کتابی است خجسته و مبارک که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در آیاتش بیندیشند و خردمندان پند بگیرند).

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۷/ ص ۱۶۶.

۳- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۱۱، کِتَابُ التَّأْرِيخِ، فِي تَوْجِيهِ عُمَرَ إِلَى الشَّامِ، روایت شماره: ۳۳۸۵۴.

۴- الكشف والبيان عن تفسير القرآن، ابو اسحاق ثعلبی: ج ۱/ ص ۱۷۷.

«وَعَنْ سَلْمَانَ أَنَّ عُمَرَ قَالَ لَهُ: أَمَلِكُ أَنَا أَمْ خَلِيفَةٌ؟ فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: إِنَّ أَنْتَ جَبَيْتَ مِنْ أَرْضِ الْمُسْلِمِينَ دِرْهَمًا أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ ثُمَّ وَضَعْتَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ فَأَنْتَ مَلِكٌ غَيْرُ خَلِيفَةٍ. فَاسْتَعْبَرَ عُمَرُ»^۱.

«وَعَنْ أَبِيهِ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ أَبِي الْعُجَّاءِ قَالَ: قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي أَخَلِيفَةٌ أَنَا أَمْ مَلِكٌ. فَإِنْ كُنْتُ مَلِكًا فَهَذَا أَمْرٌ عَظِيمٌ. قَالَ قَائِلٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ بَيْنَهُمَا فَرْقًا. قَالَ: مَا هُوَ؟ قَالَ: الْخَلِيفَةُ لَا يَأْخُذُ إِلَّا حَقًّا وَلَا يَضَعُهُ إِلَّا فِي حَقٍّ. فَأَنْتَ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ. وَالْمَلِكُ يَعْسُفُ النَّاسَ فَيَأْخُذُ مِنْ هَذَا وَيُعْطِي هَذَا. فَسَكَتَ عُمَرُ»^۲.

«وَعَنْ معاوية أنه كان يقول إذا جلس على المنبر: يا أيها الناس إن الخلافة ليست بجمع المال ولا بتفريقه ولكن الخلافة العمل بالحق والحكم بالعدل وأخذ الناس بأمر الله»^۳. وأخرج البخاري «عن عمر قال: نُهِينَا عَنِ التَّكْلِيفِ»^۴.

آیات سوره زمر:

قال الله تعالى: ﴿قُلْ يَاعِبَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۵ [الزمر: ۱۰].

فقیر گوید: اگر کسی در نسق این آیات تأمل وافی بکار برد البته بفهمد که جمله ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ﴾ اشاره به هجرت است و حث است بران و

۱- الطبقات الكبرى، ابن سعد: ج ۳/ ص ۲۳۳، ذکر استخلاف عمر.

۲- در متن «سليمان بن أبي العوجاء» آمده بود که به «سفيان بن أبي العوجاء» تصحیح شد.

۳- الطبقات الكبرى، ابن سعد: ج ۳/ ص ۲۳۳، ذکر استخلاف عمر.

۴- الكشف والبيان عن تفسير القرآن، ابو اسحاق ثعلبی: ج ۱/ ص ۱۷۷.

۵- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۹۵، كِتَابُ الْإِعْتِصَامِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، بَابُ مَا يُكْرَهُ مِنْ كَثْرَةِ السُّؤَالِ وَتَكْلُفِ مَا لَا يَغْنِيهِ، حديث شماره: ۷۲۹۳.

۶- ترجمه‌ی آیه: «بگو: ای بندگان مؤمن من! تقوای پرودگارتان پیشه سازید. نیکوکاران در این دنیا وضعیت نیکی دارند. و زمین الله، گسترده است. و جز این نیست که بردباران، پاداش خویش را کامل و بدون حساب دریافت می کنند».

وعده است جمعى را كه هجرت كردند و بر مشاق آن صبر نمودند به اجر جزيل و تشریف به اضافة عبادي و ناهيك به من فضيلة للمهاجرين الأولين.

«عن ابن عمر أنه تلا هذه الآية: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَلْنْتِ عَانَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ...﴾ [الزمر: ٩]. قال: ذاك عثمان بن عفان، وفي لفظ نزلت في عثمان بن عفان»^١.
 «وعن ابن عباس في قوله: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَلْنْتِ عَانَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا﴾ قال: نزلت في عمار بن ياسر، وفي رواية في ابن مسعود وعمار بن ياسر وسالم مولى أبي حذيفة»^٢.
 «عن مجاهد في قوله: ﴿وَأَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً﴾ قال: أَرْضِي واسعة+ فهاجروا واعتزلوا الأوثان»^٣.

«عن ابن عمر قال: عشنا برهة من دهرنا وما نرى هذه الآية نزلت فينا ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^٤ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ^٥» [الزمر: ٣٠-٣١].
 فقلت: لم نختصم؟ اما نحن فلا نعبد إلا الله وأما ديننا فالإسلام وأما كتابنا فالقرآن لا غيره أبدا ولا نحرف الكتاب، وأما قبلتنا فالكعبة وأما حرامنا أو حرما فواحد وأما نبينا فمحمد، فكيف نختصم حتى كفح بعضنا وجهه عض بالسيف، فعرفت أنها نزلت فينا»^٦.
 «عن إبراهيم النخعي قال: أنزلت هذه الآية: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^٧ ثُمَّ إِنَّكُمْ

١- الوسيط في تفسير القرآن المجيد: ج ٣/ ص ٥٧٣، تأليف: أبو الحسن علي بن أحمد بن محمد بن علي الواحدي، النيسابوري، الشافعي (متوفى: ٤٦٨ هـ)، تحقيق وتعليق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، الشيخ علي محمد معوض، الدكتور أحمد محمد صيرة، الدكتور أحمد عبد الغني الجمل، الدكتور عبد الرحمن عويس،
 تقديم و تقريظ: الأستاذ الدكتور عبد الحي الفرماوي، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ١٤١٥ هـ / ١٩٩٤ م.

٢- الكشف والبيان عن تفسير القرآن، ثعلبي: ج ٨/ ص ٢٢٤.

٣- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٢١٤.

٤- جامع البيان عن تأويل آي القرآن، طبري: ج ٢٠/ ص ١٧٩، قَوْلُهُ: {وَأَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةٌ}.

٥- المعجم الكبير، طبراني: ج ١٣/ ص ١٧٨، مسند عبد الله بن عمر بن الخطاب، رواية شماره: ١٣٨٨١.

يَوْمَ الْقِيَمَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿٣١﴾ قَالُوا: مَا خُصُومَةُ مَا بَيْنَنَا وَنَحْنُ إِخْوَانُ؟ فَلَمَّا قُتِلَ ابْنُ عَقَّانَ قَالُوا: هَذِهِ خُصُومَةُ مَا بَيْنَنَا»^١.

«وعن أبي سعيد الخدري قال: لما نزلت: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ﴾ [الزمر: ٣١]. كنا نقول: ربنا واحد وديننا واحد ونبينا واحد فما هذه الخصومة؟ فلما كان يوم صفين وشد بعضنا على بعض بالسيوف قلنا: نعم هو هذا»^٢.

«عن علي بن أبي طالب قال: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ محمد ﷺ ﴿وَصَدَّقَ بِهِ﴾ أبو بكر، قال ابن عساکر: هكذا الرواية بالحق»^٣.

«وعن أبي هريرة ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ قال: محمد ﷺ ﴿وَصَدَّقَ بِهِ﴾ قال: أبو بكر»^٤.

«عن سليم بن عامر أن عمر بن الخطاب قال: للعجب من رؤيا الرجل إنه يبني فيرى الشيء لم يخطر له على بال فتكون رؤياه كالأخذ باليد ويرى الرجل الرؤيا فلا يكون رؤياه شيئاً فقال علي بن أبي طالب: أفلا أخبرك بذلك يا أمير المؤمنين: إن الله يقول: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ [الزمر: ٤٢]. فالله يتوفى الأنفس كلها فمارأت وهي عنده في السماء فهي الرؤيا الصادقة وما أريت إذا أرسلت إلى أجسادها تلقتها الشياطين في الهوى فكذبتها وأخبرتها بالأباطيل فكذبت فيها، فعجب عمر من قوله»^٥.

١- تاريخ المدينة، ابن شبه: ج ٤/ ص ١٢٩٤، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٢٢٦.

٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٢٢٧. و نكا: الكشف والبيان عن تفسير القرآن: ج ٨/ ص ٢٣٥.

٣- تاريخ دمشق، ابن عساکر: ج ٣٠/ ص ٤٣٨.

٤- تفسير القرآن: ج ٤/ ص ٤٧٠، المؤلف: أبو المظفر، منصور بن محمد بن عبد الجبار ابن أحمد المروزي السمعاني التميمي الحنفي ثم الشافعي (المتوفى: ٤٨٩هـ)، المحقق: ياسر بن إبراهيم وغنيم بن عباس بن غنيم، الناشر: دار الوطن، الرياض - السعودية، الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م.

٥- تفسير القرآن العظيم، ابن أبي حاتم: ج ١٠/ ص ٣٢٥٢، قَوْلُهُ تَعَالَى: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ، رواية شمارة:

«عن عمر بن الخطاب قال: اتَّعَدْتُ أَنَا وعياش بن أبي ربيعة وهشام بن العاص بن وائل أن نهاجر إلى المدينة فخرجت أنا وعياش وفتن هشام فافتتن فقدم على عياش أخواه أبو جهل والحارث بن هشام فقالا: ان أملك قد نذرت أن لا يظلمها ظل ولا يمس رأسها غسل حتى تراك، فقلت: والله إن يريدان إلا أن يفتنناك عن دينك وأخرجاك به وفتنوا فافتتن، قال فنزلت: ﴿يَعْبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ﴾ [الزمر: ٥٣]، قال: فكتب بها إلى هشام فقدم»^١.

وأخرج ابن مردويه «عن ابن عمر قال: خرج علينا رسول الله ﷺ ذات غداة فقال: إني رأيت في غداتي هذه كأنني أتيت بالمقاليذ والموازن، فأما المقاليذ هي المفاتيح وأما الموازين فموازينكم هذه التي تزنون بها وجيء بالموازن فوضعت فيما بين السماء والأرض ثم وضعت في كفة وجيء بالأمة فوضعت في الكفة الأخرى فرجحت بهم، ثم جيء بأبي بكر فوضع في كفة والأمة في كفة فوزنهم، ثم جيء بعمر فوضع في كفة والأمة في كفة فوزنهم ثم جيء بعثمان فوضع في كفة والأمة في كفة فوزنهم ثم رفعت الميزان»^٢.

«عن ابن عباس أن عثمان بن عفان جاء إلى النبي ﷺ فقال له: أخبرني عن مقاليذ السماوات والأرض فقال: سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم الأول والآخر والظاهر والباطن بيده الخير يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير، من قال لها إذا أصبح عشر مرات وإذا أمسى اعطاه الله ست خصال أما أولاهن فيُحرس من إبليس وجنوده وأما الثانية فيعطى قنطارا في الجنة وأما الثالثة فيزوّج من

١- الأحاديث المختارة أو المستخرج من الأحاديث المختارة مما لم يخرج البخاري ومسلم في صحيحيهما: ج ١ / ص ٣١٩، رواية شماره: ٢١٤، مؤلف: ضياء الدين أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد مقدسي (متوفى: ٦٤٣ هـ)، دراسة وتحقيق: دكتور عبد الملك بن عبد الله بن دهب، ناشر: دار خضر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، چاپ سوم، سال: ١٤٢٠ هـ / ٢٠٠٠ م.

٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧ / ص ٢٤٣، و نكا: مسند امام احمد: ج ٣٦ / ص ٥٦٦، رواية شماره: ٢٢٢٣٢.

الحرور العين وأما الرابعة فيغفر له ذنوبه وأما الخامسة فيكون مع إبراهيم في قبته وأما السادسة فيحضره اثنا عشر ملكا عند موته يبشرونه بالحق ويزفونه من قبره إلى الموقف فإن أصابه شيء من أهويل يوم القيامة قالوا لا تخف إنك من الآمنين، ثم يحاسبه الله حسابا يسيرا ثم يؤمر به إلى الجنة يزفونه إلى الجنة من موقفه كما يزف العروس حتى يدخلونه بإذن الله والناس في شدة الحساب»^١.

«وعن أبي هريرة قال: سئل عثمان بن عفان عن مقاليد السماوات والأرض فقال: قال رسول الله ﷺ: سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر مقاليد السماوات والأرض، ولا حول ولا قوة إلا بالله من كنوز العرش»^٢.

«وعن ابن عمر أن عثمان سأل النبي ﷺ عن تفسير مقاليد السماوات والأرض فقال له النبي ﷺ: ما سألتني عنها أحد تفسيرها. لا إله إلا الله والله أكبر سبحان الله وبحمده استغفر الله لا حول ولا قوة إلا بالله الأول والآخر والظاهر والباطن بيده الخير يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير»^٣.

أخرج البخاري ومسلم «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ نُودِيَ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا خَيْرٌ. فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلَاةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ

١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٢٤٥.

٢- بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث: ج ٢/ ص ٩٤٦، رواية شماره: ١٠٤٥، مؤلف: أبو محمد الحارث بن محمد بن داهر التميمي البغدادي الخصيب معروف به ابن أبي أسامة (متوفى: ٢٨٢ هـ)، المنتقى: أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان بن أبي بكر هيثمي (متوفى: ٨٠٧ هـ)، محقق: د. حسين أحمد صالح الباكري، ناشر: مركز خدمة السنة والسيرة النبوية - المدينة المنورة، چاپ نخست، ١٤١٣ هـ/ ١٩٩٢ م.

٣- أمالي ابن بشران: ج ١/ ص ١٩٠، رواية شماره: ٤٤١، مؤلف: أبو القاسم عبد الملك بن محمد بن عبد الله بن بشران بن محمد بن بشران بن مهران البغدادي (المتوفى: ٤٣٠ هـ)، ضبط نصه: أبو عبد الرحمن عادل بن يوسف العزازي، ناشر: دار الوطن، الرياض، چاپ نخست، سال: ١٤١٨ هـ/ ١٩٩٧ م.

مِنْ بَابِ الرِّيَّانِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا عَلَى مَنْ دُعِيَ مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ، فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ كُلِّهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ^۱.

آیات سوره مؤمن (غافر):

فقیر گوید: خدای تعالی در سوره مؤمن ذکر می فرماید قصه مؤمن آل فرعون که داعیه جدال برای حضرت موسی علیه الصلوة والسلام در قلب او ریختند و عزیمه اعلاء کلمه الله والزام حجة الله بر عقل او فرود آوردند تا دستور باشد صدیقین و محدثین^۲ امت مرحومه را و از اینجا داننده خبیر بشناسد که خدای تعالی در وقت هر پیغامبری کسی را مانند مؤمن آل فرعون داعیه جدال برای رسل الله و اعلاء کلمه الله در دل می ریزند و آن جماعه بهترین امت می باشند و آنچه در آیات سابقه گفته شد ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا﴾^۳ [غافر: ۷].

و آنچه بعد این قصه گفته می شود ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [غافر: ۵۱]. همه برین جماعه شریفه منطبق است.
باز فقیر گوید: جمعی از سباق مؤمنین از مهاجرین اولین بالقطع معلوم شد که به همین اسلوب جدال کفار می کردند و نصرت دین بر دست ایشان واقع شد پس مطمح این اشارات ایشان اند و مصداق این بشارات ایشان وهو المقصود.

۱- صحیح بخاری: ج ۳/ ۲۵، کتاب الصوم، باب: الرِّيَّانُ لِلصَّائِمِينَ، حدیث شماره: ۱۸۹۷، و صحیح

مسلم: ج ۲/ ۷۱۱، کتاب الکسوف، باب مَنْ جَمَعَ الصَّدَقَةَ، وَأَعْمَالَ الْبِرِّ، حدیث شماره: ۱۰۲۷.

۲- جمع محدث به فتح دال؛ شخصی را گویند که به او الهام شود.

۳- ترجمه‌ی آیه: «فرشتگان حامل عرش و فرشتگانی که پیرامونش هستند، پروردگارشان را ضمن حمد و ستایش، به پاکی یاد می کنند و برای مؤمنان آمرزش می خواهند (و می گویند: ای پروردگارمان! همه چیز را به مهر و دانش دربرگرفته‌ای؛ پس کسانی را که توبه کرده و از راه تو پیروی نموده اند، بیامرز و آنان را از عذاب دوزخ حفظ کن».

«عن يزيد بن الأصم أن رجلاً كان ذا بأس وإن يُعَدُّ إلى عمر لبأسه وكان من أهل الشام وأن عمر فقده، فسأل عنه فقيل له: تتابع في هذا الشراب فدعا عمر كاتبه فقال: أكتب، من عمر بن الخطاب إلى فلان بن فلان سلام عليكم، فإني أحمد إليك الله الذي لا إله إلا الله هو غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب ذي الطول لا إله إلا هو إليه المصير، ثم دعا وأمر من عنده فدعوا له أن يقبل الله عليه بقلبه وأن يتوب عليه فلما أتت الصحيفة الرجل جعل يقرأها ويقول: غافر الذنب قد وعدني الله أن يغفر لي، وقابل التوب شديد العقاب قد حذرني الله عقابه ذي الطول والطول الخير الكثير إليه المصير فلم يزل يردها على نفسه حتى بكى، ثم نزع فأحسن النزع فبلغ عمر أمره قال: هكذا فاصنعوا إذا رأيتم أخواً لكم زلّ زلة فسددوه وقفوه وادعوا الله له أن يتوب عليه ولا تكونوا أعواناً للشيطان عليه»^۱.

«وعن قتادة قال: كان شاب بالمدينة صاحب عبادة وكان عمر محباً له فانطلق إلى مصر ففسد فجعل لا يمتنع من شر فقدم على عمر بعض أهله فسأله عن الشاب فقال: لا تسألني عنه، قال: لم؟ قال: إنه فسد وخلع فكتب إليه عمر: من عمر إلى فلان: ﴿حَمَّ ۝ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۝ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۝﴾^۲ [غافر: ۱-۳]. فجعل يقرأها على نفسه فأقبل بخير»^۳.

۱- مسند الفاروق، حافظ ابن كثير: ج ۲ / ص ۵۱۷، كتاب الحدود، و گفته: اسناد خوب است و در آن انقطاع وجود دارد.

۲- «حا، میم. فرو فرستادن کتاب از سوی الله توانا و داناست. که آمرزنده‌ی گناه و توبه‌پذیر و سخت‌کیفر و توانگر است؛ هیچ معبود راستینی جز او نیست؛ بازگشت به سوی اوست».

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۷ / ص ۲۷۱.

«عن أبي إسحاق السبيعي قال: جاء رجلٌ يعني إلى عثمان رضي الله عنه فقال يا أمير المؤمنين إني قتلْتُ فهل لي من توبةٍ فقرأ عليه عثمان رضي الله عنه ﴿حَمَّ ۝﴾ ^١ تنزيلُ الكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ﴾ [غافر: ١-٣]. ثُمَّ قَالَ لَهُ: اْعْمَلْ وَلَا تَيَاسُ»^١.

«عن قتادة في قوله: ﴿وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ...﴾ [غافر: ٨]. قال: إن عمر بن الخطاب قال: يا كعب ما عدن؟ قال: قصور من ذهب في الجنة يسكنها النبيون والصديقون وأئمة العدل»^٢.

وأخرج البخاري «عن عروة بن الزبير قال قلت لعبد الله بن عمرو بن العاص أخبرني بأشدَّ ما صنع المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بفناء الكعبة، إذ أقبل عقبة بن أبي معيط، فأخذ بمنكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ولوى ثوبه في عنقه فخنقه خنقاً شديداً، فأقبل أبو بكر فأخذ بمنكبيه، ودفع عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال: ﴿أَتَقْتُلُونَ رجلاً أن يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينت من ربكم﴾ [غافر: ٢٨]»^٣.

«وعن عمرو بن العاص قال: ما تُنَوَّل من رسول الله صلى الله عليه وسلم بشيء كان أشد من أن طاف بالبيت ضحى فلقوه حين فرغ فأخذوا بمجامع رداءه وقالوا: أنت الذي تنهانا عما كان يعبد آباءنا قال: أنا ذلك، فقام أبو بكر فالتزمه من ورائه ثم قال: ﴿أَتَقْتُلُونَ رجلاً أن يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينت من ربكم وإن يك كذباً فعليه كذبه وإن يك صادقاً يُصَبِّكُم بعض الذي يعدكم إن الله لا يهدي من هو مسرف كذاب﴾ [غافر: ٢٨]. رافعا صوته بذلك وعينه تسيحان حتى أرسلوه»^٤.

١- جامع البيان في تأويل القرآن، طبري: ج ٢١ / ص ٣٥٠، و السنن الكبرى، بيهقي: ج ٨ / ص ٣١، كِتَابُ الثَّقَاتِ، بَابُ أَصْلِ تَحْرِيمِ الْقَتْلِ فِي الْقُرْآنِ، رواية شماره: ١٥٨٣٤.

٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧ / ص ٢٧٦.

٣- صحيح بخاري: ج ٦ / ص ١٢٧، كِتَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، بَابُ قَوْلِهِ: وَنُفِخَ فِي الصُّورِ، حديث شماره: ٤٨١٥.

٤- و از هر دو چشم او اشک می ریخت.

٥- الكشف والبيان عن تفسير القرآن، ابو اسحاق ثعلبی: ج ٨ / ص ٢٧٤، سورة الغافر.

«وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَدْ ضَرَبُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّةً حَتَّى غُثِيَ عَلَيْهِ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ فَجَعَلَ يُنَادِي: وَيْلَكُمْ {أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ} [غافر: ٢٨]؟ قَالُوا: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ»^١.

«وعن علي أنه قال: أيها الناس أخبروني بأشجع الناس، قالوا: لا نعلم فمن؟ قال: أبو بكر لقد رأيت رسول الله ﷺ وأخذه قريش فهذا يُجَبِّيه وهذا يتلته وهم يقولون: أنت الذي جعلت الآلهة إلهًا واحدًا، قال: فوالله ما دنا منا أحد إلا أبو بكر يضرب هذا ويحيي هذا ويقلقل هذا وهو يقول: ويلكم أ تقتلون رجلاً أن يقول ربي الله ثم رفع عليّ بردة كانت عليه فبكي حتى اتلت لحيته ثم قال: أنشدكم بالله أ مؤمن آل فرعون خير أم أبو بكر، فسكت القوم، فقال: ألا تحببوني، فوالله لساعة من أبي بكر خير من مثل مؤمن آل فرعون ذاك رجل يكتم إيمانه وهذا رجل أعلن إيمانه»^٢.

«عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: الدَّجَالُ يَخْرُجُ مِنْ أَرْضٍ بِالشَّرِقِ يُقَالُ لَهَا: خُرَاسَانُ، يَتَّبَعُهُ أَقْوَامٌ كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ»^٣.

سورة فصلت (حم السجده):

قال الله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ

١- فضائل الصحابة، امام احمد: ج ١/ ص ٢٠٠، حديث شماره: ٢١٨.

٢- مسند البزار منشور به اسم البحر الزخار، ابو بكر بزار: ج ٣/ ص ١٤، و گفته: اين حديث از علي عليه السلام جز با اين اسناد به اين وجه روايت نشده است.

٣- سنن ترمذي: ج ٤/ ص ٥٠٩، أَبْوَابُ الْفِتَنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَابُ مَا جَاءَ مِنْ أَيْنَ يَخْرُجُ الدَّجَالُ، حديث شماره: ٢٢٣٧، علامه آلبنانی گفته: اين حديث صحيح است.

وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ ﴿٣١﴾ نُزُلًا مِّنْ غُفُورٍ رَّحِيمٍ ﴿٣٢﴾ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٣﴾ [فصلت: ۳۰-۳۳].

فقیر گوید عفی عنه: خدای تعالی ثواب جمعی را که اقرار به توحید کردند بعد از آن استقامت نمودند بر آن بیان می فرماید بعد از آن اثبات می نماید احسنیت جماعه که از جمله موحدین به دعوت الی الحق و عمل صالح متصف اند و ظاهر و باطن ایشان انقیاد رب العزت است این کلیه از کتاب الله معلوم شد باز اگر شخصی را عقل ممیز باشد از احوال و اوصاف اشخاص معینه که به تواتر ثابت شده دخول آن اشخاص در این کلیه بلکه سر دفتر این جماعه بودن می تواند فهمید بعد از آن احادیث مستفیضه و مشهوره در مناقب همان اشخاص شاهد آن فهم می گردد و در زمره ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ...﴾ [هود: ۱۷]. داخل می توان شد.

«عن عمر بن الخطاب في قوله: ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ...﴾ [فصلت: ۵]. قال: أقبلت قريش إلى النبي ﷺ فقال: ما يمنعكم من الإسلام فتسودوا العرب فقالوا: يا محمد ما نفقه ما تقول ولا نسمعه وأن على قلوبنا لغفا وأخذ أبو جهل ثوبا فيما بينه وبين النبي ﷺ فقال: يا محمد قلوبنا في أكنة مما تدعونا إليه وفي آذاننا وقر ومن بيننا وبينك حجاب! فقال لهم النبي ﷺ: أدعوكم إلى خصلتين أن تشهدوا أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأني رسول الله فلما سمعوا شهادة أن لا إله إلا الله ولوا على أذبارهم نفورا وقالوا: ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ۖ﴾ [ص: ۵]. وقال بعضهم لبعض ﴿أَمْشُوا وَأَصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ۖ﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْأُمَمِ الْأَخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَخْتِلَافٌ ﴿٧﴾

۱- ترجمه ی آیات: «همانا کسانی که گفتند: پروردگارمان، الله است و سپس (بر توحید) استقامت ورزیدند، فرشتگان، (هنگام مرگ) بر آنان نازل می شوند (و می گویند: (نترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی مژده باد که وعده داده می شدید. ما در دنیا دوستان شما بودیم و در آخرت نیز یاران شما هستیم؛ و آنجا هر چه دلتان بخواهد، دارید و هر چه درخواست کنید، برایتان فراهم است. (اینها) پذیرایی و پیش کشی از سوی پروردگار آمرزنده و مهرورز (است). کیست خوش سخن تر از کسی که به سوی الله فرا بخواند و کار شایسته انجام دهد و بگوید: من از مسلمانانم؟».

أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا...» [ص: ٦-٨]. وهبط جبريل فقال: يا محمد إن الله يقرءك السلام، أليس يزعم هؤلاء أن على قلوبهم أكنة أن يفقهوه وفي آذانهم وقر أفليس يسمعون قولك، كيف ﴿وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ، وَلَوُا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾ [الإسراء: ٤٦]. لو كان كما زعموا لهم ينفروا ولكنهم كاذبون يسمعون ولا ينتفعون بذلك كراهية له، فلما كان من الغد أقبل منهم سبعون رجلا إلى النبي ﷺ فقالوا: يا محمد أعرض علينا الإسلام فلما عُرِضَ عليهم الإسلام أسلموا من آخرهم، فتبسم النبي ﷺ وقال: الحمد لله بالأمس ترعمون أن على قلوبكم غلفا وقلوبكم في أكنة مما ندعوكم إليه وفي آذانكم وقرا أصبحتم اليوم مسلمين، فقالوا: يا رسول الله كذبنا بالأمس لو كان كذلك ما اهتدينا أبدا ولكن الله الصادق والعباد الكاذبون عليه وهو الغني ونحن الفقراء إليه»^١.

«عن أبي بكر الصديق في قوله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا...﴾ [فصلت: ٣٠]. قال: الاستقامة ألا يشركوا بالله شيئا»^٢.

«وعن أبي بكر الصديق أنه قال: ما تقولون في هاتين الآيتين: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا﴾ و﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ [الأنعام: ٨٢]. فقالوا: ﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾ ثم عملوا بها و﴿اسْتَقَمُوا﴾ على أمره فلم يذنبوا ﴿وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ لم يذنبوا. قال: لقد حملتموها على أمر شديد ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ [الأنعام: ٨٢]. يقول: بشرك ﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا﴾ فلم يرجعوا إلى عبادة الأوثان»^٣.

١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٣١٢، و أن را به ابو سهل السرى نسبت داده است.

٢- تفسير عبد الرزاق: ج ٣/ ص ١٥٤، سورة حم فصلت، روایت شماره: ٢٧٠٩.

٣- شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، لالكائي: ج ٦/ ص ١١٤٣، سياق ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم في أن المسلمين لا تضرهم الذنوب التي هي الكبائر، روایت شماره: ١٩٩٩.

«وعن عمر بن الخطاب ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا﴾ قال: استقاموا بطاعته ولم يروغوا روغان الثعلب»^١.

«عن عمر بن الخطاب قال: لو أطققت الاذان مع الخلافة لأذنت»^٢.

«عن عمر بن الخطاب قال: إن هذا القرآن كلام الله فضعوه على مواضعه ولا تبتغوا فيه هواكم»^٣.

«عن ابن عباس في قوله: ﴿أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ﴾ [فصلت: ٤٠] قال: أبو جهل بن هشام ﴿أَمْ مَنْ يَأْتِي ءَامِنًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ أبو بكر الصديق»^٤.

«عن بشير بن تميم قال نزلت هذه الآية في أبي جهل وعمار بن ياسر ﴿أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ﴾ أبو جهل ﴿أَمْ مَنْ يَأْتِي ءَامِنًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ عمار»^٥.

«وعن إبراهيم النخعي قال: ذكر أن السماء فرجت يوم بدر ف قيل: ﴿أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ﴾»^٦.

آيات سورة شورى:

- ١- جامع البيان في تأويل القرآن، طبري: ج ٢١/ ص ٤٦٥. و المجالسة وجواهر العلم: ج ٣/ ص ٤١٣، رواية شمارة: ١٠٢٣، مؤلف: أبو بكر أحمد بن مروان الدينوري المالكي (متوفى: ٣٣٣ هـ)، محقق: أبو عبيده مشهور بن حسن آل سلمان، ناشر: جمعية التربية الإسلامية (البحرين - أم الحصم)، دار ابن حزم (بيروت - لبنان)، تاريخ النشر: ١٤١٩ هـ و محقق گفته: اسناد این روایت ضعیف است.
- ٢- السنن الكبرى، بيهقي: ج ١/ ص ٦٢٧، كِتَابُ الصَّلَاةِ، بَابُ لَا يُؤْذَنُ إِلَّا عَدْلٌ ثِقَّةٌ لِلْإِشْرَافِ عَلَى عَوَزَاتِ النَّاسِ وَأَمَانَتِهِمْ عَلَى الْمَوَاقِيتِ، رواية شمارة: ٢٠٠٢.
- ٣- تفسير القرآن من الجامع لابن وهب: ج ١/ ص ١٠، رواية شمارة: ١٠.
- ٤- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٣٣٠، و آن را به ابن مردويه نسبت داده است.
- ٥- تاريخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ٤٣، ص ٣٧٨.
- ٦- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٣٣١، و آن را به عبد بن حمید نسبت داده است.

قال الله تعالى: ﴿فَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ (۳۷) وَالَّذِينَ يَحْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْأَثَمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (۳۷) وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۳۸) وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (۳۹) وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۴۰) وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ (۴۱) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۲) وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۴۳) [الشورى: ۳۶-۴۳]

فقیر گوید عفی عنه: در این آیات تعریض است به حال صحابه کرام خصوصاً خلفای ذوی الاحترام و این مسئله از دقائق فهم قرآن است. نخست این مقدمه را بخاطر مستحضر می باید ساخت که تعریض به افراد معینه حاصل می شود به آنکه لفظ نص عام باشد متضمن اوصاف عامه و شخصی از میان افراد آن مفهوم عام مشهور باشد به وصفی چندانکه اول نظر سامع به آن افراد افتاد بعد از آن باید دانست که وصف ﴿ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ از اوصاف مشهوره مهاجرین اولین است؛ زیرا که در وقت غربت اسلام ایشان از مالوفات قوم خود گذشتند و از عشائر خود بریدند محض برای ایمان بعد از آن هجرت کردند و ترک

۱- ترجمه‌ی آیات: «هر چه از آن برخوردار شده‌اید، بهره‌ی زندگانی دنیاست؛ و آنچه نزد الله است، برای کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می کنند، بهتر و ماندگارتر می باشد. و (نیز برای) آنان که از گناهان بزرگ و از کارهای زشت دوری می کنند و چون خشمگین می شوند، گذشت و چشم‌پوشی می نمایند. و (همچنین برای) کسانی که فرمان پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را برپا داشته‌اند و کارهایشان در میان آنها با مشورت است و از آنچه نصیبشان کرده‌ایم، انفاق می کنند. و آنان که چون ستمی به آنان برسد، (مطابق آموزه‌های دینی) انتقام می گیرند. کیفر هر بدی، مجازاتی همانند آن می باشد؛ ولی هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است. بی گمان او ستمکاران را دوست ندارد. و کسی که پس از ستم دیدن خویش انتقام بگیرد، ایراد و عتابی بر چنین کسانی نیست. ایراد و عتاب تنها بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در زمین به ناحق به ستم و تبهکاری می پردازند. چنین کسانی عذاب دردناکی (در پیش) دارند. و هرکس بردباری ورزد و درگذرد، بداند که چنین رویکردی از کارهای بس بزرگ است.»

مکاسبی که هر یک برای خود آماده داشت نمودند و در مهالک و مشاق تن در دادند به مجرد اعتماد بر وعده الهی و به صرف توکل بر خبر رب العزت تبارک و تعالی و وصف ﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ (۲۷) از اوصاف صالحین مهتدین است از انصار ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ﴾ زیرا که معنی تهذیب آن است که قوه بهیمیه زیر حکم عقل مطمئن شود و بغی نکند. ﴿يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ﴾ اشاره به آن است و قوه سبعیه تحت فرمان عقل رام گردد، ﴿وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ رمز است بدان، و کلمه ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ﴾ تعریض است به صدیق اکبر؛ زیرا که اشهر اوصاف او آن بود که دعوه الحق را اول مرتبه شنیده و به قوه تصدیق و کمال یقین تلقی نموده در اقامت صلاه پایه بلند پیدا کرد تا آنکه آن حضرت ﷺ او را از میان صحابه به امامت صلوات برگزیده و کلمه ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ اشاره است به فاروق اعظم؛ زیرا که اشهر اوصاف او آن بود که در زمان خلافت او جمیع امور به مشوره علمای صحابه نافذ می شد و معظم اجماعیات در ملت اسلامیة همان است که اجماع و اتفاق بران به تدبیر فاروق اعظم و برای او واقع شد و کلمه ﴿مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ کنایه است به حال ذی النورین؛ زیرا که اشهر اوصاف او در اسلام کثرت انفاق است فی سبیل الله و به همین انفاقات به بشارات عظیمه فائز گشت و به درجات عالیات ترقی یافت و کلمه ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾ (۳۱) منطبق است بر علی مرتضی؛ زیرا که در ایام خلافت او امری که واقع شد و وی به آن متفرد بود قتال بغاة است و قوله تعالی: ﴿جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ (۴۱) وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ (۵۱) حاصل معنی آن تجویز انتقام است و تفضیل عفو و اصلاح و صفتی که حسن مجتبی مخصوص است به آن و لسان نبوت در استحسان آن وصف از او به این کلمه نطق فرموده: «ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ

عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۱. امر صلح است و رفع نزاع و لفظ اصلح دلالت می‌کند بر وجود اتفاق مسلمین و ارتفاع تفرقه از میان ایشان و این اشاره است به خلافت معاویه ابن ابی سفیان، و ﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ﴾ اشاره است به جوانان بنی امیه که آن حضرت ﷺ در باب ایشان فرموده‌اند: «هَلَكَةُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيِ غِلْمَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ»^۲.

﴿وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ﴾ اشاره است به جمعی از علمای احبار که رئیس ایشان امام علی ابن الحسن الملقب به زین العباد است رحمه الله که ادراک آن زمان کردند و به رعایت

۱- صحیح بخاری: ج ۳/ ص ۱۸۶، كِتَابُ الصُّلْحِ، بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، حَدِيثُ شِمَارِهِ: ۲۷۰۴، البته شاه ولی الله این حدیث را به الفاظ دیگری آورده بود که در هیچ‌یک از کتب روائی وجود نداشت.

۲- صحیح بخاری: ج ۱۹/ ص ۴۷، كِتَابُ الْفِتَنِ، بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلَاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيِ أَغْلِيْمَةٍ سَفَهَاءَ»، حَدِيثُ شِمَارِهِ: ۷۰۵۸.

در اینجا شاه ولی الله دهلوی سخت در اشتباه افتاده است، و هرگز در حدیث به این موضوع تصریح نشده، بلکه برداشت شخصی ایشان است و هر کس هر طور بخواهد برداشت می‌کند، به ادامه‌ی حدیث توجه فرمائید: فَقَالَ مَرْوَانُ: لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ غِلْمَةٌ. فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: لَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ: بَنِي فَلَانٍ، وَبَنِي فَلَانٍ، لَفَعَلْتُ. فَكُنْتُ أَخْرُجُ مَعَ جَدِّي إِلَى بَنِي مَرْوَانَ حِينَ مَلَكُوا بِالشَّامِ، فَإِذَا رَأَهُمْ غِلْمَانًا أَحْدَاثًا قَالَ لَنَا: عَسَى هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْهُمْ؟ قُلْنَا: أَنْتَ أَعْلَمُ. یعنی: «مروان (که یکی از سران و بزرگان بنو امیه است) با شنیدن این روایت گفت: لعنت الله بر چنین غلامان (جوانان)ی باد! ابو هریره گفت: اگر خواسته باشم آنان را نام می‌برم. راوی (عمرو بن یحیی بن سعید) می‌گوید: من، هنگامی که بنو مروان در شام حکومت یافتند با پدر بزرگم نزد آنان میرفتم، و چون دید که عده‌ای جوان کم سن و سالی هستند، گفت: شاید اینها نیز از آنان باشند؟! گفتیم: تو بهتر میدانی».

در صحت این حدیث ادنی تردیدی وجود ندارد؛ و اما این که مراد بنی مروان باشد اشتباه آشکاری است؛ به دلیل این که: در ادامه‌ی همین روایت آمده: مروان بن حکم (رئیس بنی مروان) با شنیدن این حدیث می‌گوید: «لعنة الله عليهم غلمة: لعنت الله بر چنین جوانانی باد»، و اگر او و فرزندانش مراد می‌بودند، هرگز این جمله را بر زبان نمی‌آورد. و دیگر اینکه: در ادامه‌ی همین حدیث ابو هریره به نوعی آن‌ها را مشخص می‌سازد و تصریح می‌کند که اگر خواسته باشم از آنان نام می‌برم، اما نامی از بنی مروان یا بنی امیه نمی‌برد. و بالاخره این که بنی امیه و بنی مروان نه تنها امت اسلامی را هلاک نکردند بلکه مسلمانان در زمان حکومت آنان از جنگ‌های داخلی نجات یافته، و هم آنان دامنه‌ی فتوحات را گسترانیدند و شهرها و سرزمین‌های زیادی را برای امت فتح کردند.

حديث أن حضرت ﷺ كه از سل سيف بر خليفه وقت نهى فرموده ساكت شدند و تن زدند با وجود كراهيت آن افعال و اطوار والله اعلم بدقائق كتابه.

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَجُلًا شَتَمَ أَبَا بَكْرٍ وَالتَّيَّيُّ فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَعْجَبُ وَيَتَبَسَّمُ فَلَمَّا أَكْثَرَ رَدَّ عَلَيْهِ بَعْضُ قَوْلِهِ فَغَضِبَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَامَ فَلَحِقَهُ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَشْتُمُنِي وَأَنْتَ جَالِسٌ فَلَمَّا رَدَدْتُ عَلَيْهِ بَعْضُ قَوْلِهِ غَضِبْتَ وَقُمْتَ قَالَ: إِنَّهُ كَانَ مَعَكَ مَلَكٌ يَرُدُّ عَنْكَ فَلَمَّا رَدَدْتُ عَلَيْهِ بَعْضُ قَوْلِهِ وَقَعَ الشَّيْطَانُ فَلَمْ أَكُنْ لَأَقْعُدَ مَعَ الشَّيْطَانِ. ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ ثَلَاثٌ كُلُّهُنَّ حَقٌّ مَا مِنْ عَبْدٍ ظَلِمَ بِمَظْلَمَةٍ فَيُغْضَى عَنْهَا لِلَّهِ ﷻ إِلَّا أَعَزَّ اللَّهُ بِهَا نَصْرَهُ وَمَا فَتَحَ رَجُلٌ بَابَ عَطِيَّةٍ يُرِيدُ بِهَا صِلَةً إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ بِهَا كَثْرَةً وَمَا فَتَحَ رَجُلٌ بَابَ مَسْأَلَةٍ يُرِيدُ بِهَا كَثْرَةً إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ بِهَا قِلَّةً»^١.

«عَنْ عَيْلَانَ بْنِ أَنَسٍ قَالَ: ابْتَنَعَ أَبُو بَكْرٍ جَارِيَةً أَعْجَمِيَّةً مِنْ رَجُلٍ قَدْ كَانَ أَصَابَهَا فَحَمَلَتْ لَهُ فَأَرَادَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَطَّأَهَا فَحَامَلَتْ عَلَيْهِ، وَأَخْبَرَتْهُ أَنَّهَا كَانَتْ حَامِلًا فَرَفَعَ ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «إِنَّهَا حَفِظَتْ فَحَفِظَ اللَّهُ لَهَا، إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا انْتَجَعَ بِذَلِكَ الْمُنتَجِعَ فَلَيْسَ بِالْخِيَارِ عَلَى اللَّهِ» قَالَ: فَرَدَّهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى صَاحِبِهَا»^٢.

آيات سورة زخرف:

١- مسند امام احمد: ج ١٥ / ص ٣٩٠، مُسْنَدُ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حديث شماره: ٩٦٢٤، شعيب

الأنطاوي گفته: اين حديث حسن لغيره است.

٢- مصنف عبد الرزاق صنعاني: ج ٧ / ص ١٣٤، كِتَابُ الطَّلَاقِ، بَابُ الرَّجُلِ يَطَّأُ سُرِّيَّتَهُ، وَيُسْتَفِي مِنْ حَمْلِهَا،

روایت شماره: ١٢٥٢٨.

قال الله تعالى: ﴿فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ﴾ ٤١ أَوْ نُرِيَنَّكَ الْآذِيَ وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ ٤٢ فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٤٣ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ٤٤﴾ [الزخرف: ٤١-٤٤].

یعنی: «اگر نقل کنیم ترا از دنیا به رفیق اعلی قبل از انجام وعده فتح چه باک پس هر آئینه ما انتقام کشنده ایم از اصناف کفار و اگر بنمائیم ترا آنچه وعده میدهیم دور نیست پس هر آئینه ما بر ایشان توانائیم پس چنگ محکم کن به آنچه وحی فرستادیم بسوی تو هر آئینه تو بر راه راستی و هر آئینه آن وحی فرستادن شرفست ترا و قوم ترا و نزدیک است که از آن سوال کرده خواهید شد یا گوئیم معنی چنین است و هر آئینه قرآن پند است ترا و قوم ترا».

باز فقیر گوید: به ظاهر تردید کرده شد در آنکه خدای تعالی پیغامبر خود را پیش از انجام موعود از عالم دنیا بردارد و خود متصدی انتقام شود که مضمون وعده است یا به حضور او بنماید آنچه وعده می دهد و در هر دو صورت تشویش را بخاطر راه نباید داد، زیرا که تو بر راه راستی آنچه می فرمائی راست است و آنچه وعده می دهی بودن است و در علم خدای تعالی تردید نیست پس مراد توزیع است که بعض موعود به حضور آن حضرت ﷺ به انجام رسد و بعض آن بعد آن حضرت ﷺ به ظهور آید و از احادیث متواتره که شک را در آن راه نیست ثابت شد که آن حضرت ﷺ از ابتدای بعثت تا آخر حیات وعده فتح عجم و روم می داد و جهره می فرمود که خدای تعالی دین خود را بر اهل مدر (قریه نشینان) و وبر (باشندگان صحراء) غالب خواهد ساخت بذل ذلیل او عزّ عزیز چون این صورت در عهد مبارک آن حضرت ﷺ ظهور نیافت لازم شد که بعد انتقال وی ﷺ به رفیق اعلی بر دست بعض نواب آن جناب واقع شود و وقوع آن متمم مراد حق باشد از بعثت آن حضرت ﷺ و این یکی از لوازم خلافت خاصه است. حالاً در فکر آن باید افتاد که آن معانی بر دست کدام یکی ظاهر شد و اوست خلیفه خاص و معنی ﴿لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ﴾ بر یک تأویل آنست که جماعه از قریش

۱- ترجمه‌ی آیات: «پس اگر تو را از دنیا ببریم، به یقین از اینها انتقام خواهیم گرفت. (یا پیش از مرگ تو) عذابی را که به آنان وعده داده ایم، نشانت می دهیم؛ همانا ما، بر آنان چیره ایم. پس به آنچه به تو وحی شده، تمسک بجوی؛ بی گمان تو، بر راه راست هستی. و به راستی قرآن، یادبود و افتخاری برای تو و قوم توست؛ (و درباره اش) باز خواست خواهید شد».

این شرف ظاهر و باطن دریابند و به نیابت آن حضرت ﷺ رؤساء عالم شوند و احراز فضیلت اعلاء کلمة الله نمایند.

«عن محمد بن عثمان المخزومي أن قريشا قالت قِيضُوا لكل رجل من أصحاب محمد رجلاً يأخذه، فقيضوا لأبي بكر طلحة بن عبيد الله فأتاه وهو في القوم فقال أبو بكر: إلى ما تدعوني؟ قال: أدعوك إلى عبادة اللات والعزى. قال أبو بكر: وما اللات؟ قال: ربنا، قال: والعزى؟ قال: بنات الله. فقال أبو بكر: فمن أمهن؟ فسكت طلحة فلم يجبه، فقال طلحة لأصحابه: أجيئوا الرجل. فسكت القوم. فقال طلحة: قم يا بابكر اشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، فأنزل الله: ﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُوَّ شَيْطَانًا﴾^١.

«عن عبد الرحمن بن مسعود العبدی قال: قرأ علي بن ابي طالب هذه الآية: ﴿فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ﴾ [الزخرف: ٤١] قال: قد ذهب نبيه ﷺ وبقيت نغمته في عدوه»^٢.

«عن مجاهد في قوله: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ﴾ [الزخرف: ٤٤] قال: يقال من هذا الرجل؟ فيقال: من العرب، فيقال: من أي العرب؟ فيقال: من قريش. فيقال: من أي قريش؟ فيقال: من بني هاشم»^٣.

«وعن علي وابن عباس قالا: كان رسول الله ﷺ يعرض نفسه على القبائل بمكة ويعددهم الظهور فإذا قالوا: لمن الملك بعدك؟ أمسك فلم يجبهم بشيء لأنه لم يؤمر في ذلك بشيء

١- تفسير القرآن العظيم، ابن أبي حاتم: ج ١٠ / ص ٣٢٨٣، قَوْلُهُ تَعَالَى: وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا، روایت شماره: ١٨٥٠٥.

٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧ / ص ٣٧٩، و آن را به ابن مردويه نسبت داده است.

٣- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ٦ / ص ٣١١، کتاب الفضائل، بَابُ مَا أُعْطِيَ اللَّهُ تَعَالَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، روایت شماره: ٣١٦٨٩.

حتى نزلت: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ﴾ فكان بعد إذا سئل قال لقريش، فلا يجيبوه حتى قبلته الأنصار على ذلك»^١.

«وَعَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ، قَالَ: كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِلَّا أَنَّ اللَّهَ عَلِمَ مَا فِي قَلْبِي مِنْ حُبِّي لِقَوْمِي، فَسَرَّنِي فِيهِمْ، قَالَ: اللَّهُ ﷻ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ ^(٣٦) وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ^(٣٧)» [الشعراء: ٢١٤-٢١٥]. يَعْنِي قَوْمِي، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الصَّدِيقَ مِنْ قَوْمِي، وَالشَّهِيدَ مِنْ قَوْمِي، وَالْأَيِّمَةَ مِنْ قَوْمِي، إِنَّ اللَّهَ قَلْبَ الْعِبَادَ ظَهْرًا لِبَطْنٍ، فَكَانَ خَيْرَ الْعَرَبِ قُرَيْشٌ، وَهِيَ الشَّجَرَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ: ﴿مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ﴾ [ابراهيم: ٢٤]. يَعْنِي بِهَا قُرَيْشًا أَصْلُهَا ثَابِتٌ يَقُولُ: أَصْلُهَا كَرُمٌ ﴿وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾ يَقُولُ: الشَّرَفُ الَّذِي شَرَّفَهُمُ اللَّهُ بِالإِسْلَامِ الَّذِي هَدَاهُمْ لَهُ، وَجَعَلَهُمْ أَهْلَهُ، ثُمَّ أَنْزَلَ فِيهِمْ سُورَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مُحْكَمَةً ﴿لَا يَلْفُ قُرَيْشٌ﴾ ^(٣٨) إِلَّا فِيهِمْ رِحْلَةُ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ^(٣٩) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ^(٤٠) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ^(٤١)» [قريش: ١-٤]^٢.

«قَالَ عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ قُرَيْشٌ بِخَيْرٍ قَطُّ إِلَّا سَرَّهُ حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذَلِكَ السُّرُورُ فِي وَجْهِهِ، وَكَانَ يَتْلُو هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾» [الزخرف: ٤٤]^٣.

«وَعَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي بَكْرٍ أَوْ عَنْ عَمِّهِ عَنْ جَدِّهِ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: يَنْزِلُ اللَّهُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَيَغْفِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ إِلَّا رَجُلًا مُشْرِكًا أَوْ فِي قَلْبِهِ شَحْنَاءٌ»^٤.

١- الكشف والبيان عن تفسير القرآن، ابو اسحاق ثعلبي: ج ٨/ ص ٣٣٦، سورة الزخرف.

٢- المعجم الكبير، طبراني: ج ١٧/ ص ٨٦، حَيْثُمَةُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ، رَوَيْتَ شِمَارَهُ:

٢٠١.

٣- المعجم الكبير، طبراني: ج ١٧/ ص ٨٦، حَيْثُمَةُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ.

«عن قتادة عن أبي حرب بن أبي الأسود الدؤلي قال: رفع إلى عمر امرأة ولدت لسته أشهر فسأل عنها أصحاب النبي ﷺ، فقال علي: لا رجم عليها ألا ترى أنه يقول: ﴿وَحَمْلُهُ وَفَضْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ [الأحقاف: ١٥]. وقال: ﴿وَفَضْلُهُ فِي عَامَيْنِ﴾ [لقمان: ١٤]. وكان الحمل هاهنا ستة أشهر، فتركها عمر. قال: ثم بلغنا أنها ولدت آخر لسته أشهر»^٢.

«وعن نافع بن جبير أن ابن عباس أخبره قال: إني لصاحب المرأة التي أتى بها عمر، وضعت لسته أشهر فأنكر الناس ذلك، فقلت لعمر: كيف تظلم؟ قال: كيف؟ قلت: اقرأ ﴿وَحَمْلُهُ وَفَضْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ ﴿وَالْوَلَدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ قلت: كم الحول؟ قال: سنة. قلت: كم السنة؟ قال: اثنا عشر شهرا.

قلت: فأربعة وعشرون شهرا حولان كاملان ويؤخر الله من الحمل ما شاء ويقدم قال: فاستراح عمر إلى قولي»^٣.

«وعن أبي عبيدة مولى عبد الرحمن بن عوف قال: رفعت امرأة إلى عثمان ولدت لسته أشهر فقال عثمان: قد رفعت إلي امرأة أراها إلا جاءت بشر. فقال ابن عباس: إذا أكملت الرضاعة كان الحمل ستة أشهر وقرأ ﴿وَحَمْلُهُ وَفَضْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ فدرء عثمان عنها»^٤.
«وعن ابن عباس رضي الله عنه أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: إِذَا وَلَدَتِ الْمَرْأَةُ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ كَفَّاهَا مِنَ الرِّضَاعِ أَحَدٌ وَعِشْرُونَ شَهْرًا وَإِذَا وَلَدَتْ لِسَبْعَةِ أَشْهُرٍ كَفَّاهَا مِنَ الرِّضَاعِ ثَلَاثَةً وَعِشْرُونَ شَهْرًا وَإِذَا وَضَعَتْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَحَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿وَحَمْلُهُ وَفَضْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾»^٥.

١- أخبار مكة في قديم الدهر وحديثه: ج ٣/ ص ٦٦، رواية شماره: ١٨٠٥، مؤلف: أبو عبد الله محمد بن إسحاق بن عباس مكي فاكهي (متوفى: ٢٧٢ هـ)، محقق: د. عبد الملك عبد الله دهيش، ناشر: دار خضر - بيروت، چاپ دوم، سال: ١٤١٤ هـ.

٢- مصنف عبد الرزاق: ج ٧/ ص ٣٤٩، كِتَابُ الطَّلَاقِ، بَابُ الَّتِي تَضَعُ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ، رواية شماره: ١٣٤٤٣.

٣- مصنف عبد الرزاق: ج ٧/ ص ٣٥٢، كِتَابُ الطَّلَاقِ، بَابُ الَّتِي تَضَعُ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ، رواية شماره: ١٣٤٤٩.

٤- مصنف عبد الرزاق: ج ٧/ ص ٣٥٢، كِتَابُ الطَّلَاقِ، بَابُ الَّتِي تَضَعُ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ، رواية شماره: ١٣٤٤٦.

٥- السنن الكبرى، بيهقي: ج ٧/ ص ٧٢٧، بَابُ مَا جَاءَ فِي أَقْلِ الْحَمْلِ، رواية شماره: ١٥٥٤٨.

«عن ابن عباس قال: أنزلت هذه الآية في أبي بكر الصديق ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي﴾ [الأحقاف: ۱۵]. فاستجاب الله له فأسلم والداه جميعاً وإخوانه وولده كلهم ونزلت فيه: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَىٰ...﴾ [الليل: ۵]، إلى آخر السورة»^۱.

«عن مجاهد قال: دعا أبو بكر عمر رضي الله عنه فقال له: إني موصيك بوصية إن حفظتها: إن لله حقاً في الليل لا يقبله في النهار، وإن لله حقاً في النهار لا يقبله في الليل، وأنه لا يقبل نافلة حتى تؤدى الفريضة، وإنما خفت موازين من خفت موازينه يوم القيامة باتباعهم الباطل في الدنيا وخفته عليهم، وحق لميزان لا يوضع فيه إلا الباطل أن يكون خفيفاً، وإنما ثقلت موازين من ثقلت موازينه يوم القيامة باتباعهم الحق في الدنيا وثقله عليهم، وحق لميزان لا يوضع فيه يوم القيامة إلا الحق أن يكون ثقيلًا، ألم تر أن الله ذكر أهل الجنة بصلاح ما عملوا، وتجاوز عن سيئاتهم، فيقول القائل: ألا بلغ هؤلاء، وذكر أهل النار بسئبي ما عملوا وردَّ عليهم صالح ما عملوا، فيقول القائل: أنا خير من هؤلاء، وذكر آية الرحمة وآية العذاب، فيكون المؤمن راغباً راهباً، ولا يتمنى على الله غير الحق»^۲.

«عن ابن عمر أن عمر رأى في يد جابر بن عبد الله درهما فقال: ما هذا الدرهم؟ فقال: أريد أشتري لأهلي به لحماً قرموا إليه^۳، فقال: أكلما اشتهيتم شيئاً اشتريتموه؟ أين تذهب عنكم هذه الآية: ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا﴾ [الأحقاف: ۲۰]»^۴.

«وعن سالم بن عبد الله بن عمر أن عمر كان يقول: ما نغني بلذات العيش أن نأمر بصغار المعزى فتسقط ونأمر بلباب الحنطة فيخبز لنا ونأمر بالزبيب فينبذ لنا في

۱- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۷/ ص ۴۴۳، وأن را به ابن مردويه نسبت داده است.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۹۱، کتاب الزُّهْدِ، کَلَامُ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، روایت شماره: ۳۴۴۳۳.

۳- که به آن شوق وافر پیدا کردند.

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۲/ ص ۴۹۴، کتابُ التَّفسیرِ، تَفْسِيرُ سُورَةِ الْأَحْقَافِ، روایت شماره: ۳۶۹۸، حافظ ذهبی گفته: قاسم (یکی از راویان این متن) واه است.

الأسعان حتى إذا صار مثل عين اليعقوب أكلنا هذا وشربنا هذا ولكننا نريد أن نستبقي طبيباتنا لأننا سمعنا الله يقول: أذهبتم طبيباتكم في حياتكم الدنيا»^١.

«وعن قتادة: ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا﴾ قال: تعلمون أن أقواما يشتررون حسناتهم في الدنيا استيفاء رجل طبيباته إن استطاع ولا حول ولا قوة إلا بالله قال: وذكر لنا أن عمر بن الخطاب كان يقول: لو شئتُ لكنت أطيبكم طعاما وألينكم لباسا ولكني استبقي طبيباتي. وذكر لنا أن عمر الخطاب لما قدم الشام صنع له طعام لم ير قبله مثله، قال: هذا لنا فما لفقراء المسلمين الذين ماتوا وهم لا يشبعون من خبز الشعير فقال خالد بن الوليد: لهم الجنة، فاغرورقت عينا عمر^٢ فقال: لئن كان حظنا من هذا الحطام وذهبوا بالجنة لقد بانوا بونا بعيداً»^٣.

«عن جابر بن عبد الله قال: رأني عمر وأنا معلق لحما فقال: يا جابر ما هذا؟ قلت: لحم اشتريته بدرهم لنسوة عندي قرمن إليه، فقال: أما يشتهي أحدكم شيئا إلا صنعه أما يجد أحدكم أن يطوي بطنه لجاره وابن عمه أين تذهب هذه الآية: ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا﴾ قال: فما أنفلت^٤ منه حتى كدت أن لا أنفلت»^٥.

«عن حميد بن هلال قال: كان حفص يكثر غشيان أمير المؤمنين عمر^٦ وكان إذا قرب طعامه إتقاه فقال له عمر: ما لك ولطعامنا؟ فقال: يا أمير المؤمنين إن اهلي يصنعون لي طعاما هو ألين من طعامك فأختار طعامهم على طعامك، فقال: ثكلتك أمك أما ترى

١- الوسيط في تفسير القرآن المجيد، واحدی: ج ٤/ ص ١١١، تفسير سورة حم الأحقاف، روایت شماره: ٨٣٦.

٢- پس چشم های عمر فاروق اشک آلود شد.

٣- جامع البيان في تأويل القرآن، طبری: ج ٢٢/ ص ١٢٠.

٤- من از دست او رهائی نیافتم.

٥- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٤٤٧، و آن را به عبد بن حمید نسبت داده است.

٦- و حفص خیلی زیاد خدمت امیر المؤمنین عمر حاضر می شد.

أني لو شئت أمرت بشاة فتية سمينه فألقى عنها شعرها ثم أمرت بدقيق فينخل في خرقه فجعل خبزا مرققا وأمرت بصاع من زبيب فجعل سُن حن حتى يكون كدم الغزال. فقال حفص: إني أراك تعرف لين الطعام فقال عمر: ثكلتك أمك والذي نفسي بيده لولا كراهية أن ينقص من حسناتي يوم القيامة لأشركنكم في لين طعامكم»^۱.

«وعن الحسن قال: قدم وفد أهل البصرة على عمر مع أبي موسى فكان له كل يوم خبرٌ يلبت فربما وافقناها مأدومة بلبن وربما وافقنا القدائد اليابسة قد دقت ثم أغلي بها وربما وافقنا اللحم الغريض وهو قليل. قال وقال عمر: إني والله ولقد أرى تقذيركم وكراهيتكم طعمي أما والله لو شئت لكنت أطيبكم طعامكم وأدقكم عيشا أما والله ما أجهل عن كراكر^۲ وأسنة وعن ضلي وصناب وسلاقي ولكن وجدت الله عير قوما بأمر فعلوه فقال: أذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها»^۳.

آیات سوره محمد ﷺ:

فقیر گوید عفی عنه: خدای تعالی سوره قتال نازل فرمود برای تمیز مومنین حقا از کفار و منافقین. اینجا به اسالیب متنوعه در میان فریق سعدا و آن دو فریق اشقیا تباین منازل و تباعد مراتب ذکر می فرماید در اقوال و افعال و مآل و در ضمن این مبحث اشارات به لوازم خلافت خاصه و اضداد آن مذکور میشود و تلویح نموده می آید به آنکه این هر دو فریق در زمان مبارک آن حضرت ﷺ موجود بودند و هر چند عموم آیات شامل هر مومن و منافق است تعریض کرده شد به حال حاضرین از فریقین قوله ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾

۱- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۷/ ص ۴۴۷، و آن را به ابن سعد نسبت داده، اما این روایت را در الطبقات الکبری نیافتم.

۲- گوشت آن قسمت از گردن شتر که در هنگام نشستن به زمین می خورد.

۳- الزهد لأبي داود السجستاني: ج ۱/ ص ۱۰۲، روایت شماره: ۸۸، مؤلف: أبو داود سلیمان بن أشعث أزدی سجستانی (متوفی: ۲۷۵ هـ)، تحقیق: أبو تمیم یاسر بن ابراهیم بن محمد، أبو بلال غنیم بن عباس بن غنیم، تقدیم و نظر ثانی: شیخ محمد عمرو بن عبد اللطیف، ناشر: دار المشکاة للنشر والتوزیع، حلوان، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۴ هـ/ ۱۹۹۳ م.

أَصْلَ أَعْمَلَهُمْ ﴿١﴾ [محمد: ۱]. وقوله: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾ ﴿٢﴾ [محمد: ۲]. دلالت می کند بر وجود هر دو طائفه قوله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ...﴾ ﴿٣﴾ [محمد: ۷]. چون وجود نصر و ثبات قدم در حق قومی دیدیم ظن قوی بهم رسید که تنصروا الله در ایشان متحقق بود و ثواب ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ [محمد: ۱۲]. برای ایشان مترتب چون در مقابلهُ ﴿قَرَيْتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ﴾ [محمد: ۱۳]. و ﴿زَيْنَ لَهُ سَوْءَ عَمَلِهِ﴾ [محمد: ۱۴] گفته شد: ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾ [محمد: ۱۴]. معلوم گشت که مهاجرین و انصار حاضرین مراد اند و ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ﴾ [محمد: ۱۵]. ثواب ایشان است و نیز در این آیات اشاره واقع است به آنکه ضد خلافت راشده که منافقین و فاسقین را می باشد آن است که ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ ﴿٢٢﴾ [محمد: ۲۲]. و به طریق مفهوم مخالف پی توان برد به آنکه خلافت راشده آن است که مفضی باشد به اصلاح فی الارض و وصل ارحام و هر چیزی را در محل خود نگاهداشتن وهو المقصود.

«عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِّيقِ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "عَلَيْكُمْ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالِاسْتِغْفَارِ، فَأَكْثِرُوا مِنْهُمَا؛ فَإِنَّ إِبْلِيسَ قَالَ: أَهْلَكْتُ النَّاسَ بِالذُّنُوبِ، وَأَهْلَكُونِي بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالِاسْتِغْفَارِ، فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ أَهْلَكْتُهُمْ بِالْأَهْوَاءِ، وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ»^۵.

۱- «آنان که کفر ورزیدند و (مردم را) از راه الله باز داشتند، (پروردگار) اعمالشان را تباه و نابود نمود».

۲- «و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد نازل شده (یعنی قرآن) که حق و راست است و از سوی پروردگارشان، ایمان آوردند، (الله) گناهانشان را می بخشد و وضعیت و کارشان را سامان می دهد».

۳- «ای مؤمنان! اگر (دین) الله را یاری کنید، (الله) شما را یاری می کند».

۴- «چه بسا آن گاه که سرپرست (امور مردم) شوید، در زمین به فساد و تبهکاری بپردازید و رابطه با خویشاوندانتان را قطع نمایید».

۵- معجم ابو یعلی موصلی: ج ۱ / ص ۲۳۸، بَابُ الْمِيمِ، روایت شماره: ۲۹۱.

«عن يحيى بن طلحة بن عبيد الله، قال: رأى عمرُ طلحةَ حزينًا، فقال: مَا لَكَ يَا فُلَانُ؟ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: " إِنِّي لَا أَعْلَمُ كَلِمَةً لَا يَقُولُهَا عَبْدٌ عِنْدَ مَوْتِهِ إِلَّا نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبَهُ، فَمَا مَنَعَنِي أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهَا إِلَّا الْقُدْرَةُ عَلَيْهَا حَتَّى مَاتَ، قَالَ: إِنِّي لَا أَعْلَمُهَا، هَلْ تَعْلَمُ مِنْ كَلِمَةٍ هِيَ أَعْظَمُ مِنْ كَلِمَةٍ أَمَرَ بِهَا عَمَّهُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قَالَ: هِيَ وَاللَّهِ هِيَ»^١.

«وعن عثمان بن عفان قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ (يقين دارد) أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ»^٢.

«وَعَنْ بُرَيْدَةَ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ عُمَرَ إِذْ سَمِعَ صَائِحَةً قَالَتْ يَا يَرْفَأُ^٣ أَنْظُرْ مَا هَذَا الصَّوْتُ فَنَظَرْتُ ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ جَارِيَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ تُبَاعُ أُمُّهَا فَقَالَ عُمَرُ: أَدْعُ لِي الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ فَلَمْ يَمُكِّثْ سَاعَةً حَتَّى امْتَلَأَتْ الدَّارُ وَالْحُجْرَةُ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَهَلْ كَانَ فِيمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ الْقَطِيعَةُ قَالُوا لَا قَالَ: فَإِنَّهَا قَدْ أَصْبَحَتْ فِيكُمْ فَاشِيَةً ثُمَّ قَرَأَ ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ ﴿٢٢﴾ [محمد: ٢٢]. ثُمَّ قَالَ وَأَيُّ قَطِيعَةٍ أَفْطَعُ مِنْ أَنْ تُبَاعَ أُمُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ وَقَدْ أَوْسَعَ اللَّهُ لَكُمْ، قَالُوا فَاصْنَعْ مَا بَدَا لَكَ فَكَتَبَ إِلَى الْأَفَاقِ: أَنْ لَا تُبَاعَ أُمُّ حُرٍّ فَإِنَّهَا قَطِيعَةٌ وَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ»^٤.

«عن عروة قال: تلا رسول الله ﷺ يوماً: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ ﴿٢٤﴾ [محمد: ٢٤]. فقال شاب من أهل اليمن بل عليها أقفالها حتى يكون الله

١- السنن الكبرى، نسائي: ج ٩/ ص ٤٠٣، كِتَابُ عَمَلِ الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ عَوْنُكَ يَا رَبِّ عَلَى مَا بَقِيَ، مَا يَقُولُ عِنْدَ الْمَوْتِ، حديث شماره: ١٠٨٧٢.

٢- صحيح مسلم: ج ١/ ص ٥٥، كِتَابُ الْإِيمَانِ، بَابُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ بِالْإِيمَانِ وَهُوَ غَيْرُ شَاكٍّ فِيهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَخُزِمَ عَلَى النَّارِ، حديث شماره: ٢٦.

٣- اسم غلام عمر فاروق ؓ.

٤- المستدرک علی الصحیحین: ج ٢/ ص ٤٩٦، كِتَابُ التَّفْسِيرِ، تَفْسِيرُ سُورَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، روایت شماره: ٣٧٠٨، حافظ ذهبي گفته: این حدیث صحیح است.

یفتحها أو یفرجها فقال النبی ﷺ: صدقت فما زال الشاب فی نفس عمر حتی ولی فاستعمله»^۱.

آیات سوره فتح:

خدای تعالی در سوره فتح دلائل باهره بر فضل اهل حدیبیه که خلفاء از آن جماعه اند ذکر می فرماید از آن جمله:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ ۖ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝ لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ ۚ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ۝﴾^۲ [الفتح: ۴-۵].

و از آن جمله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الفتح: ۱۰].

و از آن جمله: ﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ ۚ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا ۖ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۝﴾^۳ [الفتح: ۱۶].

۱- جامع البیان فی تأویل القرآن، طبری: ج ۲۲ / ص ۱۸۰.

۲- ترجمه‌ی آیه‌ها: «او (الله)، ذاتی است که در دل مؤمنان، آرامش نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید. و سپاهیان آسمان و زمین، از آن الله است. و الله، دانای حکیم می‌باشد. تا سرانجام، مردان و زنان باایمان را وارد بوستان‌هایی نماید که زیر (درختان) آن جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند و بدی‌هایشان را از آنان بزداید؛ و این، نزد الله رستگاری بزرگی است».

۳- ترجمه‌ی آیه: «به متخلفان صحرانشین بگو: به سوی گروه جنگاوری فرا خوانده خواهید شد و با آنان می‌جنگید یا مسلمان می‌شوند. پس اگر اطاعت کنید، الله پاداش نیکی به شما می‌دهد؛ و اگر همان‌گونه که در گذشته سرپیچی کردید، باز هم سرپیچی نمایید، به عذاب دردناکی عذابتان می‌کند».

که دلالت می‌کند بر وجود داعی به سوی جهاد در زمان مستقبل و ترتب اجر جمیل بر اطاعت آن داعی و عذاب الیم بر عصیان و آن معنی از لوازم خلافت خاصه است و این مبحث مفصلاً در فصل سوم محرر گشت. و از آن جمله می‌فرماید: ﴿تُحَمَّدُ رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]. و این صفات مرضیه از لوازم خلافت خاصه است.

و از آن جمله می‌فرماید: ﴿كَزَّرَعٍ أُخْرِجَ شَطْطُهُ فَعَارَزَهُ فَاَسْتَعْلَظَ فَاَسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ [الفتح: ۲۹]. چون حالاتِ مثل بر حالاتِ ممثِل له منطبق سازیم احوالی بر لوح خاطر منتقش میشود که در خلفاء آن معانی ظاهر و هویدا است.

«عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ أَصْفَارِهِ، فَكَلَّمْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَكَتَ، ثُمَّ كَلَّمْتُهُ فَسَكَتَ، فَحَرَكْتُ رَاحِلَتِي فَتَنَحَّيْتُ وَقُلْتُ: ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، نَزَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُلُّ ذَلِكَ لَا يُكَلِّمُكَ، مَا أَخْلَقَكَ بِأَنْ يَنْزِلَ فِيكَ قُرْآنٌ قَالَ: فَمَا نَشِئْتُ أَنْ سَمِعْتُ صَارِحًا يَصْرُخُ بِي، قَالَ: فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: " يَا ابْنَ الْخَطَّابِ لَقَدْ أُنْزِلَ عَلَيَّ هَذِهِ اللَّيْلَةَ سُورَةٌ مَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِهَا مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ ۱ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [الفتح: ۱-۲].»

«عن إبراهيم بن محمد بن المنتشر عن أبيه عن جده قال: كانت بيعة النبي صلى الله عليه وآله حين أنزل عليه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الفتح: ۱۰]، فكانت بيعة النبي صلى الله عليه وآله التي بايع عليها الناس البيعة لله والطاعة للحق وكانت بيعة أبي بكر

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۳۸۵، أَبْوَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، بَابُ: وَمِنْ سُورَةِ الْفَتْحِ، حديث شماره: ۳۲۶۲، ترمذی گفته: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ، و علامه آل‌بانی به تعقیبش نگاشته: این حدیث صحیح است. نکا: صحیح بخاری: ج ۶/ ص ۱۳۵، كِتَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، بَابُ {إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا} [الفتح: ۱]، حدیث شماره: ۴۸۳۳.

بايعوني ما أطعت الله فإذا عصيته فلا طاعة لي وكانتبيعة عمر بن الخطاب البيعة لله والطاعة للحق وكانتبيعة عثمان البيعة لله والطاعة للحق»^۱.

«قوله: ﴿أُولَىٰ بِأَسْ شَدِيدٍ﴾ قال الحسن: هم فارس والروم»^۲.

«عن ابن جريج في قوله: ﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ...﴾ قال: إن عمر بن الخطاب دعا أعراب المدينة جهينة ومزينة الذين كان النبي ﷺ دعاهم إلى خروجه إلى مكة دعاهم عمر بن الخطاب إلى قتال فارس. قال: ﴿فَإِنْ تُطِيعُوا﴾ إذا دعاكم عمر تكن توبة لتخلفكم عن النبي ﷺ ﴿يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا﴾ و ﴿إِنْ تَتَوَلَّوْا﴾ إذا دعاكم عمر ﴿كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّن قَبْلُ﴾ إذا دعاكم النبي ﷺ ﴿يُعَذِّبُكُمُ عَذَابًا أَلِيمًا﴾»^۳.

«عن ابن عباس استدعون إلى قوم أولى بأس شديد قال: فارس والروم»^۴.

«عن سلمة بن الأكوع قال: بينا نحن قائلون^۵ إذ نادى منادي رسول الله ﷺ: أيها الناس البيعة نزل روح القدس فسرنا إلى رسول الله ﷺ وهو تحت شجرة فبايعناه فذلك قول الله تعالى: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ فبايع لعثمان إحدى يديه

۱- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۷/ ص ۵۱۷، و آن را به ابن مردويه نسبت داده است.

۲- تفسیر مجاهد: ج ۱/ ص ۶۰۸، مؤلف: أبو الحجاج مجاهد بن جبر التابعي المكي القرشي المخزومي (متوفی: ۱۰۴ هـ)، محقق: الدكتور محمد عبد السلام أبو النيل، ناشر: دار الفكر الإسلامي الحديثة، مصر، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۰ هـ / ۱۹۸۹ م. و الاعتقاد والهداية إلى سبيل الرشاد على مذهب السلف وأصحاب الحديث: ج ۱/ ص ۳۴۱، مؤلف: أحمد بن حسين بن علي الخُسْرُو جردی الخراساني، مشهور به أبو بكر بيهقي (متوفی: ۴۵۸ هـ)، محقق: أحمد عصام الكاتب، ناشر: دار الآفاق الجديدة - بيروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۱ هـ.

۳- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۷/ ص ۵۲۰، و آن را به ابن منذر نسبت داده، اما این روایت را در تفسیر ابن منذر و هم چنین در کتاب های الإجماع و الإقناع وی نیافتیم.

۴- جامع البیان فی تأویل القرآن، ابن جریر طبری: ج ۲۲/ ص ۲۳۲.

۵- مأخوذ از «قیلولة» به معنای استراحت در هنگام ظهر.

۶- پس همه بسوی جناب رسول الله ﷺ دویدیم.

على الأخرى، فقال الناس: هنيئاً لابن عفان يطوف بالبيت ونحن ههنا، فقال رسول الله ﷺ لو مكث كذا وكذا سنة ما طاف حتى أطوف»^١.

عَنْ نَافِعٍ، قَالَ: بَلَغَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَنَّ نَاسًا يَأْتُونَ الشَّجَرَةَ الَّتِي بُويعَ تَحْتَهَا، قَالَ: «فَأَمَرَ بِهَا فَقُطِعَتْ»^٢.

«عَنْ جَابِرٍ قَالَ كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَلْفًا وَأَرْبَعَ مِائَةٍ فَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْتُمْ الْيَوْمَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ»^٣.

«عن عروة قال: لما نزل النبي ﷺ الحديبية فرزت قريش لنزوله عليهم فأحب رسول الله ﷺ أن يبعث إليهم رجلاً من أصحابه فدعا عمر بن الخطاب لبيعته إليهم، فقال: يا رسول الله إني لا آمن وليس بمكة أحد من بني كعب يغضب لي إن أوديت فأرسل عثمان بن عفان فإن عشيرته بها وإنه يبلغ لك ما أردت. فدعا رسول الله ﷺ عثمان فأرسله إلى قريش وقال: أخبرهم أنا لم نأت لقتال وإنما جئنا عُمَارًا وأدعهم إلى الإسلام وأمره أن يأتي رجالاً بمكة مؤمنين، ونساء مؤمنات فيدخل عليهم ويبشرهم بالفتح ويخبرهم أن الله وشيكاؤهم أن يظهر دينه بمكة حتى لا يستخفي فيها بالإيمان فانطلق عثمان إلى قريش فأخبرهم فارتهنه المشركون ودعا رسول الله ﷺ إلى البيعة ونادى منادي رسول الله ﷺ: ألا إن روح القدس قد نزل على رسول الله ﷺ فأمره بالبيعة فاخرجوا على اسم الله فبايعوه فثار المسلمون إلى

١- تفسير القرآن العظيم، ابن أبي حاتم: ج ١٠ / ص ٣٣٠٠، قَوْلُهُ تَعَالَى: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ، روایت شماره: ١٨٥٩٦، ونگاه: مصنف ابن ابی شیبہ: ج ٦ / ص ٣٦٢، كِتَابُ الْفَضَائِلِ، مَا ذُكِرَ فِي فَضْلِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، روایت شماره: ٣٢٠٤٦.

٢- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ٢ / ص ١٥٠، كِتَابُ صَلَاةِ التَّطَوُّعِ وَالْإِمَامَةِ وَأَبْوَابِ مُتَّفَرِّقَةٍ، فِي الصَّلَاةِ عِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِتْيَانِهِ، روایت شماره: ٧٥٤٥.

٣- صحيح مسلم: ج ٣ / ص ١٤٨٤، كِتَابُ الْإِمَارَةِ، بَابُ اسْتِخْبَابِ مُبَايَعَةِ الْإِمَامِ الْجَيْشِ عِنْدَ إِزَادَةِ الْقِتَالِ، وَبَيَانِ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، حديث شماره: ١٨٥٦.

٤- نزدیک است.

رسول الله ﷺ وهو تحت الشجرة فبايعوه على أن لا يفروا أبداً فرحبهم الله فأرسلوا من كانوا ارتهنوا من المسلمين ودعوا إلى المودعة والصلح»^۱.

«عَنْ جَابِرٍ قَالَ كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَلْفًا وَأَرْبَعَمِائَةٍ فَبَايَعْنَاهُ وَعُمَرُ أَخَذَ بِيَدِهِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ وَهِيَ سَمُرَةٌ. وَقَالَ بَايَعْنَاهُ عَلَى الْأَنْفَرِ، وَلَمْ يُبَايِعْهُ عَلَى الْمَوْتِ»^۲.

«وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ لَمَّا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِبَيْعَةِ الرِّضْوَانِ^۳ كَانَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ قَالَ فَبَايَعَ النَّاسَ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ عُثْمَانَ فِي حَاجَةِ اللَّهِ وَحَاجَةِ رَسُولِهِ. فَضَرَبَ بِأَحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى فَكَانَتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِعُثْمَانَ خَيْرًا مِنْ أَيْدِيهِمْ لِأَنْفُسِهِمْ»^۴.

«عَنْ جَابِرٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^۵.

۱- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۷/ ص ۵۲۲، و آن را به بیهقی نسبت داده، اما این روایت را در السنن الکبری بیهقی نیافتم. و به یقین می توان گفت شاه ولی الله روایت مذکور را از الدر المنثور گرفته است.

۲- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۸۳، کِتَابُ الْإِمَارَةِ، بَابُ اسْتِحْبَابِ مُبَايَعَةِ الْإِمَامِ الْجَيْشِ عِنْدَ إِزَادَةِ الْقِتَالِ، وَبَيَانِ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، حدیث شماره: ۱۸۵۶.

۳- بیعت الرضوان همان بیعت روز حدیبیه است که در این روز صحابه‌ی جان نثار پیامبر با آن حضرت بر مرگ بیعت بستند، و چون عثمان رضی الله عنه به حیث سفیر رسول خدا به مکه رفته بود و در بیعت حضور نداشت، رسول الله دست چپ خویش را بر دست راست زدند و فرمودند: این هم به جای عثمان. علت تسمیه‌ی این بیعت به بیعت الرضوان اینست که خداوند متعال در قرآن کریم رضایت خویش را از مسلمانان شریک در این بیعت اظهار فرمود: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸].

۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۶، أَبْوَابُ الْمُنَاقِبِ، بَابُ، حدیث شماره: ۳۷۰۲، ترمذی گفته: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ، و علامه آل‌بانی به تعقیبش نگاشته: این حدیث ضعیف است. نکا: فضائل الصحابه، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۴۸۳، فَضَائِلُ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، روایت شماره: ۷۸۴.

۵- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۳، کِتَابُ السُّنَّةِ، بَابُ فِي الْخُلَفَاءِ، حدیث شماره: ۴۶۵۳، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است.

«عن أبي أمانة الباهلي قال: لما نزلت: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸]. قلت: يا رسول الله! أنا ممن بايعك تحت الشجرة. قال: يا أبا أمانة أنت مني وأنا منك»^۱.

«عن عكرمة ﴿وَأَتْبَهُمْ فَتَحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۲۰]. قال: خيبر حيث رجعوا من صلح الحديبية»^۲.

«عن مجاهد: ﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا﴾ [الفتح: ۲۰]. قال: المغانم الكثيرة التي وعدوا ما يأخذونها حتى اليوم. ﴿فَعَجَلْ لَكُمْ هَذِهِ﴾، قال: عجلت له خيبر»^۳.
«عن ابن عباس: ﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا﴾ فعجل لكم هذه يعني الفتح»^۴.

۱- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۲۴/ ص ۶۱، اما به عوض «أنا منك» لفظ: «أنا معك» آمده است، و الإصابة في تمييز الصحابة: ج ۳/ ص ۳۴۰، مؤلف: أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد، مشهور به حافظ ابن حجر عسقلاني (متوفی: ۸۵۲ هـ)، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۵ هـ.
در روایات دیگری پیامبر بزرگ اسلام این جمله را برای برخی دیگر از صحابه‌ی بزرگ نیز ارشاده فرموده اند؛ از جمله: برای علی مرتضی (ص) (صحیح بخاری: ج ۳/ ص ۱۸۴، حدیث شماره: ۰۲۶۹۹) و برای امیر معاویه (رضی الله عنه) (السنه، ابو بکر خلال: ج ۲/ ص ۴۵۴، روایت شماره: ۷۰۴).

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۷/ ص ۵۲۴، و آن را به عبد بن حمید و ابن المنذر نسبت داده است.

۳- جامع البیان فی تأویل القرآن، ابن جریر طبری: ج ۲۲/ ص ۲۲۹.

۴- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۷/ ص ۵۲۵، و آن را به ابن جریر طبری نسبت داده، اما در تفسیر جامع البیان طبری روایت مذکور وارد نشده بلکه چنین آمده: «عن ابن عباس (فَعَجَلْ لَكُمْ هَذِهِ) قال: الصلح». ما قبلا نیز گفته‌ایم: چه بسا اتفاق افتاده که شاه ولی الله به قول حافظ سیوطی اعتماد نموده و روایتی را با استناد به کتاب (الدر المنثور) نقل کرده و با مراجعه به اصل آن کتاب روایت مذکور صحیح نباشد.

«وعن ابن عباس: ﴿وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ﴾ يعني خيبر ﴿وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ﴾ يعني أهل مكة أن يستحلوا حرم الله ويستحل بكم وأنتم حرم ﴿وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ قال سنّة لمن بعدكم»^١.

«عن مروان والمسور بن مخرمة قال: انصرف رسول الله ﷺ عام الحديبية فنزلت عليه سورة الفتح فيما بين مكة والمدينة فأعطاه الله فيها خيبر ﴿وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ﴾ خيبر، فقدم النبي ﷺ في ذي الحجة فأقام بها حتى سار إلى خيبر في المحرم فنزل رسول الله ﷺ بالرجيع وادّ بين غطفان وخيبر فتخوف أن يُمِدّهم غطفان فبات به حتى أصبح فغدوا عليهم»^٢.

«وعن قتادة ﴿فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ﴾ قال: هي خيبر، وكفّ أيدي الناس عنكم، قال: عن بيضتهم وعن عياهم بالمدينة حين ساروا من المدينة إلى خيبر»^٣.

«وعن ابن جريج في قوله: ﴿وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ﴾ قال: اجتمع الحليفان أسد وغطفان عليهم عيينة بن حصن معه مالك بن عوف بن النصري أبو النضر وأهل خيبر إلى بير معونة، فألقى الله في قلوبهم الرعب فانهزموا ولم يلقوا النبي ﷺ وفي قوله: ﴿وَلَوْ قَتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ أسد وغطفان ﴿لَوْلَا الْأَذْبَرُ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ ﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ حَلَّتْ مِنْ قَبْلُ﴾ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٢٣﴾ [الفتح: ٢٢-٢٣]. يقول: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ حَلَّتْ مِنْ قَبْلُ﴾ أن لا يقاتل أحد نبيه إلا أخذه الله فقتله أو رعبه فانهزم ولم يسمع به عدو إلا انهزموا واستسلموا»^٤.

١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٥٢٥، و أن را به مردويه نسبت داده است.

٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٥٢٥. و نكا: دلائل النبوة، بيهقي: ج ٤/ ص ١٩٧.

٣- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٥٢٥، و نكا: جامع البيان في تأويل القرآن، ابن جرير طبري: طبري: ج ٢٢/ ص ٢٣١.

٤- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٥٢٥، و نكا: النكت والعيون، ماوردی: ج ٥/ ص ٣١٧.

«وعن ابن عباس رضي الله عنه ﴿وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا﴾ [الفتح: ۲۱]. قال: هذه الفتوح التي تفتح إلى اليوم»^۱.

«عن أبي الأسود الديلمي أن أن الزبير بن العوام، لما قدم البصرة دخل بيت المال، فإذا هو بصفرَاء وبَيْضَاء، فَقَالَ: ﴿وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ ﴿١٠﴾ وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا﴾ [الفتح: ۲۰-۲۱]. فقال: هذا لنا»^۲.

«عن علي وابن عباس قالا في قوله تعالى: ﴿وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً﴾ فتوح من لدن خير تلونها وتغنمون ما فيها ﴿فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ﴾ من ذلك خير ﴿وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ﴾ قريش ﴿عَنْكُمْ﴾ بالصلح يوم الحديبية ﴿وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ شاهدا على ما بعدها، دليلا على انجازها ﴿وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا﴾ على علم وقتها أفتيها عليكم فارس والروم ﴿قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا﴾ قضى الله بها أنها لكم»^۳.

«وعن عبد الرحمن بن أبي يعلى: ﴿وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا﴾ قال: فارس والروم»^۴.
«عن سهل بن حنيف فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتَهُمُو أَنْفُسَكُمْ فَإِنَّا كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ، وَلَوْ نَرَى قِتَالًا لَقَاتَلْنَا، فَجَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ فَقَالَ بَلَى. فَقَالَ أَلَيْسَ قِتَالَنَا فِي الْجَنَّةِ وَقِتْلَاهُمْ فِي النَّارِ قَالَ: بَلَى. قَالَ فَعَلَى مَا نُعْطِي الدِّنْيَةَ فِي دِينِنَا أَرْجِعْ وَلَمَّا يَحْكُمِ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ.
فَقَالَ: ابْنِ الْخَطَّابِ، إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَلَنْ يُضَيِّعَنِي اللَّهُ أَبَدًا. فَاَنْطَلَقَ عُمَرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ

۱- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۷/ ص ۵۲۵.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۵۴۳، روایت شماره: ۳۷۸۱۵. در متن ابو الاسود دیلی آمده بود که بر اساس روایت الدر المنثور- به ابو الاسود دیلمی تصحیح شد؛ نکا: الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۷/ ص ۵۲۶.

۳- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۱/ ص ۳۹۷.

۴- تفسیر جامع البیان فی تأویل القرآن، ابن جریر طبری: ج ۲۲/ ص ۲۳۳.

فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ، وَلَنْ يُضَيِّعَهُ اللَّهُ أَبَدًا. فَزَلَّتْ سُورَةُ الْفَتْحِ، فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عُمَرَ إِلَى آخِرِهَا. فَقَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْفَتْحُ هُوَ قَالَ: نَعَمْ»^١.

«عن أبي إدريس عن أبي بن كعب أنه كان يقرأ: ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحُمِيَّةَ حُمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ [الفتح: ٢٦]. ولو حميتهم كما حموا لفسد المسجد الحرام ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الفتح: ٢٦]. فبلغ ذلك عمر فاشتد عليه فبعث إليه فدخل فدعا ناسا من أصحابه فيهم زيد بن ثابت، فقال: من يقرأ فيكم سورة الفتح، فقرأ زيد على قراءتنا اليوم فغلظ له عمر فقال أبي: أتكلم؟ قال: تكلم. فقال: لقد علمت أني كنت أدخل على النبي ﷺ ويقرئني وأنت بالباب فإن أحببت أن أقرئ الناس على ما أقرأني أقرأت وإلا لم أقرأ حرفا ما حييت. قال: بل أقرئ الناس»^٢.

«عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَبَانَ أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: "إِنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَا يَقُولُهَا عَبْدٌ حَقًّا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حُرِّمَ عَلَى النَّارِ" فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: أَنَا أُحَدِّثُكَ مَا هِيَ؟ هِيَ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ الَّتِي أَلَزَمَهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابَهُ، وَهِيَ كَلِمَةُ التَّقْوَى الَّتِي أَلَا ص^٣ عَلَيْهَا نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَمَّهُ أَبَا طَالِبٍ عِنْدَ الْمَوْتِ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^٤.

«عن عائشة قالت: لما مات سعد بن معاذ حضره رسول الله ﷺ وأبو بكر وعمر فوالذي نفس محمد بيده إني لأعرف بكاء عمر من بكاء أبي بكر وأنا في حجرتي وكأنا كما قال

١- صحيح بخارى: ج ٤/ ص ١٠٣، كِتَابُ الْجُزْئَةِ، باب، حديث شماره: ٣١٨٢.

٢- المستدرک علی الصحیحین: ج ٢/ ص ٢٤٥، حديث شماره: ٢٨٩١، حاکم گفته: این حدیث صحیح و بنا بر شرط شیخین است، اما آن را روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی نیز گفته: بنا بر شرط شیخین است.

٣- بر خواندن آن اصرار می کرد.

٤- مسند امام احمد: ج ١/ ص ٤٩٩، مسند عثمان بن عفان ؓ، حديث شماره: ٤٤٧، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت قوی است.

اللَّهُ ﷻ: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ قَالَ عَلِقَمَةُ قُلْتُ أَيُّ أُمَّةٍ فَكَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصْنَعُ قَالَتْ كَانَتْ عَيْنُهُ لَا تَدْمَعُ عَلَى أَحَدٍ وَلَكِنَّهُ كَانَ إِذَا وَجَدَ فَإِنَّمَا هُوَ آخِذٌ بِلِحْيَتِهِ^۱.

«عن ابن عباس ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ﴾ يعني نعتهم مكتوب في التوراة والإنجيل قبل أن يخلق الله السماوات والأرض»^۲.

«عن عمار مولى بني هاشم قال: سألت أبا هريرة عن القدر قال: إكْتَفَ مِنْهُ بآخر سورة الفتح ﴿تُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ...﴾، يعني أن الله نعتهم قبل أن يخلقهم»^۳.

«عن ابن عباس في قوله: ﴿كَزَرَ﴾ قال: أصل الزرع عبد المطلب ﴿أَخْرَجَ شَطْئَهُ﴾ محمد ﷺ ﴿فَفَارَزَهُ﴾ بآبي بكر ﴿فَأَسْتَغْلَظَ﴾ بعمر ﴿فَأَسْتَوَى﴾ بعثمان ﴿عَلَى سُوْقِهِ﴾ يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ بِعَلِيٍّ^۴.

«وعن ابن عباس ﴿تُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ أبو بكر، ﴿أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ عمر، ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ عثمان، ﴿تَرْنَهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا﴾ علي رضي الله عنهم أجمعين،

۱- مسند امام احمد: ج ۴۲ / ص ۳۰، مسند الصديقة عائشة بنت الصديق، حديث شماره: ۴۴۷، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این روایت ضعیف می باشد؛ زیرا از عمرو بن علقمه (یکی از راویان این سند) جز فرزندش محمد کسی دیگری روایت نکرده و به جز ابن حبان نیز کسی از محدثین وی را توثیق ننموده است.

۲- تفسیر جامع البیان فی تأویل القرآن، ابن جریر طبری: ج ۲۲ / ص ۲۶۵، سورة الفتح، آیه رقم: ۲۹.

۳- حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ابو نعیم اصبهانی: ج ۹ / ص ۵۳، ذُکِرَ طَوَائِفٌ مِنْ جَمَاهِرِ السُّنَاكِ وَالْعُبَادِ، عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مَهْدِيٍّ. و نگا: الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۷ / ص ۵۴۳. (روایت از الدر المنثور گرفته شده).

۴- أمالی ابن سمعون الواعظ: ج ۱ / ص ۱۴۱، روایت شماره: ۹۴، مؤلف: ابن سمعون الواعظ، أبو الحسین محمد بن أحمد بن إسماعیل بن عنبس بغدادی (متوفی: ۳۸۷ هـ)، دراسة و تحقیق: الدكتور عامر حسن صبري، ناشر: دار البشائر الإسلامية، بیروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۳ هـ / ۲۰۰۲ م، و زاد المسیر فی علم التفسیر: ج ۴ / ص ۱۳۹، مؤلف: جمال الدین أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد الجوزی (متوفی: ۵۹۷ هـ)، محقق: عبد الرزاق المهدي، ناشر: دار الكتاب العربي - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۲ هـ.

﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ طلحة والزبير، ﴿سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ عبد الرحمن بن عوف وسعد بن أبي وقاص وأبو عبيدة بن الجراح، ﴿وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ﴾ بأبي بكر ﴿فَاسْتَعْلَظَ﴾ بعمر، ﴿فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ﴾ بعثمان، ﴿يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ بعلي، ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ جميع أصحاب محمد ﷺ^۱.

آیات سوره حجرات:

خدای تعالی در سوره حجرات دلائل باهره بر فضل خلفاء ذکر می فرماید از آنجمله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۲ [الحجرات: ۳].

و شیخین رحمتهما سبب ورود آیت و مصداق آن بوده اند به نقل مستفیض.
از آنجمله: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [الحجرات: ۱۵]. در مقابل اعراب و قول ایشان ﴿ءَامَنَّا﴾^۳.
«عن عبدالله بن الزبير قال: قدم ركب من بني تميم على النبي ﷺ فقال أبو بكر: أمر القعقاع بن معبد، وقال عمر: بل أمر الأقرع بن حابس. فقال أبو بكر: ما أردت إلا خلافي. فقال عمر: ما أردت خلافا. فتماريا حتى ارتفعت أصواتهما فأنزل الله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾»^۴ [الحجرات: ۱].

۱- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۷/ ص ۵۴۴.

۲- ترجمه ی آیه: «بی گمان آنان که صداهایشان را نزد رسول الله پایین می آورند، همان کسانی هستند که الله، دل هایشان را برای تقوا آزموده و پرورده است. آنان، آمرزش و پاداش بزرگی دارند».

۳- اشاره به این قول خداوند متعال است که می فرماید: ﴿قَالَتْ أَلْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾ [الحجرات: ۴].

۴- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۶۸، کتاب المغازی، باب، حدیث شماره: ۴۳۶۷.

«عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ كَادَ الْخَيْرَانِ أَنْ يَهْلِكََا - أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ رضي الله عنهما رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ قَدِمَ عَلَيْهِ رَكْبُ بَنِي تَمِيمٍ، فَأَشَارَ أَحَدُهُمَا بِالْأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ أَخِي بَنِي مُجَاشِعٍ، وَأَشَارَ الْآخَرُ بِرَجُلٍ آخَرَ - قَالَ نَافِعٌ لَا أَحْفَظُ اسْمَهُ - فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ مَا أَرَدْتُ إِلَّا خِلَافِي. قَالَ مَا أَرَدْتُ خِلَافَكَ. فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا فِي ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ﴾ [الحجرات: ٢] الْآيَةَ. قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ فَمَا كَانَ عُمَرُ يُسْمِعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ حَتَّى يَسْتَفْهِمَهُ»^١.

«عن أبي بكر الصديق قال: لما نزلت هذه الآية: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ قلت: يا رسول الله والله لا أكلمك إلا كأخي السرار»^٢.
«عن أبي هريرة قال: لما نزلت: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ﴾ [الحجرات: ٣] قال أبو بكر: والذي أنزل عليك الكتاب يا رسول الله لا أكلمك إلا كأخي السرار حتى ألقى الله»^٣.

«عن عطاء الخراساني قال: قدمت المدينة فلقيت رجلاً من الأنصار قلت حدثني حديث ثابت بن قيس بن شماس قال: قم معي فانطلقت معه حتى دخلنا على امرأة فقال الرجل: هذه ابنة ثابت بن قيس بن شماس. فسلها عما بدا لك، فقلت: حدثيني، قالت: سمعت أبي يقول: لما أنزل الله على رسوله ﷺ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...﴾ دخل بيته وأغلق عليه بابه وطفق يبكي، فافتقده رسول الله ﷺ فقال:

١- صحيح بخاري: ج ٦ / ص ١٣٧، كتاب تفسير القرآن، بَابُ { لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ } [الحجرات: ٢]، حديث شماره: ٤٨٤٥.

٢- مصنف ابن أبي شيبة: ج ٧ / ص ٩٢، كِتَابُ الرَّهْدِ، كَلَامُ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، روایت شماره: ٣٤٣٥، و نكا: صحيح بخاري: ج ٩ / ص ٩٧، كِتَابُ الْإِعْتِصَامِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، بَابُ مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّعَمُّقِ وَالْتِنَازُعِ فِي الْعِلْمِ، وَالْغُلُوفِ فِي الدِّينِ وَالْبِدْعِ.

٣- المدخل إلى السنن الكبرى: ج ١ / ص ٣٧٩، بَابُ تَوْقِيرِ الْعَالِمِ وَالْعِلْمِ، روایت شماره: ٦٥٣، مؤلف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى خُسْرُو جَرْدِي خراساني، مشهور به أبو بكر بيهقي (متوفى: ٤٥٨ هـ)، محقق: د. محمد ضياء الرحمن الأعظمي، ناشر: دار الخلفاء للكتاب الإسلامي - الكويت.

ما شأن ثابت؟ فقالوا: يا رسول الله ما ندري ما شأنه، غير أنه أغلق باب بيته فهو يبكي فيه فأرسل رسول الله ﷺ فسأله ما شأنك؟ قال يا رسول الله أنزل الله عليك هذه الآية، وأنا شديد الصوت فأخاف أن أكون قد حبط عملي، فقال: لست منهم بل تعيش بخير وتموت بخير قالت: ثم أنزل الله على نبيه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ [لقمان: ١٨]. فأغلق عليه بابه وطفق يبكي فيه فافتقده رسول الله ﷺ وقال: ما شأن ثابت؟ قالوا: يا رسول الله والله ما ندري ما شأنه غير أنه أغلق عليه باب بيته وطفق يبكي فيه فأرسل إليه رسول الله ﷺ فقال: ما شأنك؟ فقال يا رسول الله أنزل الله عليك ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ والله إني لأحب الجمال وأن اسود قومي. قال: لست منهم بل تعيش حميداً وتقتل شهيداً ويدخلك الله الجنة بسلام، قالت: فلما كان يوم اليمامة خرج مع خالد بن الوليد إلى مسيلمة الكذاب فلما التقى أصحاب رسول الله ﷺ فانكشفوا فقال ثابت لسالم مولى أبي حذيفة ما هكذا كنا نقاتل مع رسول الله ﷺ حفر كل واحد منهم لنفسه حفرة وحمل عليهم القوم فثبّتا حتى قتلا وكانت على ثابت يومئذ درع له نفيسة فمرّ رجل من المسلمين فأخذها فبينما رجل من المسلمين نائم إذ أتاه ثابت بن قيس في منامه فقال: إني أوصيك بوصية إياك أن تقول هذا حلم فتضيعه، إني لما قتلت أمس مر بي رجل من المسلمين فأخذ درعي ومنزله في أقصى العسكر وعند خبائه وفرس يستن في طوله وقد كفا على الدرع برمة وجعل فوق البرمة رحلا فأث خالد بن الوليد فمره أن يبعث إلى درعي فيأخذها وإذا قدمت إلى خليفة رسول الله ﷺ فأخبره أن عليّ من الدين كذا وكذا ولي من الدين كذا وكذا وفلان من رقيقي عتيق وفلان، فيأيك أن تقول هذا حلم فتضيعه. فأثى الرجل خالد بن الوليد فأخبره، فبعث إلى الدرع فنظر إلى خباء في أقصى العسكر فإذا عنده فرس يستن في طوله، فنظر في الخباء فإذا ليس فيه أحد فدخلوا فرفعوا الرجل فإذا تحت برمة ثم رفعوا البرمة فإذا الدرع تحتها فأتوا به خالد بن الوليد فلما قدموا المدينة حدث الرجل أبا بكر

برؤياه فأجاز وصيته بعد موته، فلم نعلم أحداً من المسلمين جَوَّز وصيته بعد موته غير ثابت بن قيس شماس^١.

«عن مجاهد قال: كتب إلى عمر يا أمير المؤمنين رجل لا يشتهي المعصية ولا يعمل بها أفضل أم رجل يشتهي المعصية ولا يعمل بها؟ فكتب عمر: إن الذين يشتهون ولا يعملون بها ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾»^٢.

«وعن عمر بن الخطاب قال: مَنْ تَعَرَّضَ لِلتُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ، وَمَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَ الْخِيَارُ إِلَيْهِ، وَمَنْ أَفْشَاهُ كَانَ الْخِيَارُ عَلَيْهِ، وَضَعُ أَمْرٍ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ فِيهِ مَا يَغْلِبُكَ، وَلَا تَظُنُّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَحْدُ لَهَا مِنَ الْخَيْرِ مَحْمَلًا، وَكُنْ فِي اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ عَلَى التَّقْوَى، وَشَاوِرْ فِي أَمْرِكَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ»^٣.

«عن عبد الرحمن بن عوف: أنه حرس مع عمر بن الخطاب ليلة المدينة، فبينما هم يمشون شب لهم سراج في بيت، فانطلقوا يؤمونه، فلما دنوا منه إذا باب مجاف على قوم، لهم فيه أصوات مرتفعة ولغط، فقال عمر وأخذ بيد عبد الرحمن بن عوف: أتدرى بيت من هذا قال: هذا بيت ربيعة بن أمية بن خلف، وهم الآن شرب فما ترى قال: أرى أن قد أتينا ما نهى الله عنه، قال الله: ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ فقد تجسسنا فانصرف عنهم عمر وتركهم»^٤.

١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٥٥٠، و نكا: المعجم الكبير، طبراني: ج ٢/ ص ٧٠، رواية شماره: ١٣٢٠.

٢- مسند الفاروق، حافظ ابن كثير: ج ٢/ ص ٦٠٥، كتاب التفسير، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٥٥٢.

٣- الأخبار الموفقيات: ج ١/ ص ٣٢، رواية شماره: ٤٦، مؤلف: زبير بن بكار بن عبد الله قرشي أسدي مكي (متوفى: ٢٥٦ هـ)، تحقيق: سامي مكي العاني، ناشر: عالم الكتب - بيروت، چاپ: دوم، ١٤١٦ هـ/ ١٩٩٦ م، و نكا: اعتلال القلوب: ج ٢/ ص ٣٤١، بَابُ فَضِيلَةِ حِفْظِ السِّرِّ وَذَمِّ إِدَاعَتِهِ، رواية شماره: ٦٩٨، مؤلف: أبوبكر محمد بن جعفر بن محمد خرائطي السامري (متوفى: ٣٢٧ هـ)، تحقيق: حمدي الدمرداش، ناشر: نزار مصطفى الباز، مكة المكرمة- الرياض، چاپ: دوم، سال: ١٤٢١ هـ/ ٢٠٠٠ م.

٤- مصنف عبد الرزاق الصنعاني: ج ١٠/ ص ٢٣١، كِتَابُ اللَّقْطَةِ، بَابُ التَّجَسُّسِ، رواية شماره: ١٨٩٤٣.

«وعن الشعبي أن عمر بن الخطاب فقد رجلاً من أصحابه فقال لابن عوف: انطلق إلى منزل فلان فننظر، فأتيا منزله فوجدا بابه مفتوحاً وهو جالس وامرأته تصبُّ له في إناء فتناولوه إياه، فقال عمر لابن عوف: هذا الذي شغله عنا فقال ابن عوف لعمر: وما يدريك ما في الإناء؟ فقال عمر: أ تخاف أن يكون هذا التجسس؟ قال: بل هو التجسس. قال: وما التوبة من هذا؟ قال: لا تُعلِّمه بما اطلعت عليه من أمره ولا تظنن في نفسك إلا خيراً، ثم انصرفا»^١.

«وعن الحسن قال: أتى عمر بن الخطاب رجلاً فقال: إن فلانا لا يصحو، فدخل عليه عمر فقال: إني لأجد ريح شراب يا فلان أنت بهذا؟ فقال الرجل: يا ابن الخطاب وأنت بهذا، لم ينهك الله أن تجسس فعرفها عمر فانطلق وتركه»^٢.

«وَعَنْ ثَوْرِ الْكِنْدِيِّ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، كَانَ يَعْصُ بِالْمَدِينَةِ مِنَ اللَّيْلِ، فَسَمِعَ صَوْتَ رَجُلٍ فِي بَيْتٍ يَتَغَنَّى، فَتَسَوَّرَ عَلَيْهِ، فَوَجَدَ عِنْدَهُ امْرَأَةً، وَعِنْدَهُ خَمْرًا، فَقَالَ: يَا عَدُوَّ اللَّهِ، أَظَنَنْتَ أَنَّ اللَّهَ يَسْتُرُكَ وَأَنْتَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ؟ فَقَالَ: وَأَنْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَا تَعْجَلْ عَلَيَّ، إِنْ أَكُنْ عَصَيْتُ اللَّهَ وَاحِدَةً، فَقَدْ عَصَيْتُ اللَّهَ فِي ثَلَاثٍ، قَالَ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ وَقَدْ تَجَسَّسْتَ، وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَأُتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾ [البقرة: ١٨٩]. وقد تسوّرت عليّ ودخلت عليّ بغير إذن وقال الله تعالى: ﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا﴾ [النور: ٢٧]. قال عمر: فهل عندكم من خير إن عفوت عنك؟ قال: نعم. فعفا عنه وخرج وتركه»^٣.

١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٥٦٧.

٢- همان: ج ٧/ ص ٥٦٧.

٣- مكارم الأخلاق ومعاليها ومحمود طرائقها: ج ١/ ص ١٥٢، رواية شماره: ٤٤٨، مؤلف: أبو بكر محمد بن جعفر بن محمد خرائطي السامري (متوفى: ٣٢٧ هـ)، تقديم و تحقيق: أيمن عبد الجابر البحيري، ناشر: دار الآفاق العربية، القاهرة، چاپ: نخست، سال: ١٤١٩ هـ / ١٩٩٩ م، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ٧/ ص ٥٦٨.

«عن أنس قال: كانت العرب تخدم بعضها بعضاً في الأسفار وكان مع أبي بكر وعمر رجل يخدمهما فناما فاستيقظا ولم يهيئ لهما طعاماً، فقالا: إن هذا لنؤم فأيقظاه فقالا: إيت رسول الله ﷺ فقل له: إن أبا بكر وعمر يقرآنك السلام ويستأذنانك فقال: إنهما ايتدما فجاءا فقالا يا رسول الله بأي شيء ايتدما. قال: بلحم أخيكما، والذي نفسي بيده إني لأرى لحمه بين ثناياكما. فقالا: استغفر لنا يا رسول الله. قال: مره فليستغفر لكما»^۱.

«وعن يحيى بن أبي كثير أن نبي الله ﷺ كان في سفر ومعه أبو بكر وعمر فأرسلوا إلى رسول الله ﷺ يسألونه لحماً، قال: أو ليس قد ظللتم من اللحم شباعاً؟ قالوا: من أين، فوالله مالنا باللحم عهد منذ أيام. فقال: من لحم صاحبكم الذي ذكرتم. قالوا: يا نبي الله إنما قلنا والله إنه لضعيف ما يعيننا على شيء. قال: وذلك فلا تقولوا، فرجع إليهم الرجل فأخبرهم بالذي قال. فجاء أبو بكر فقال: يا نبي الله طأ على صماخي واستغفر^۲ لي ففعل. وجاء عمر فقال: يا نبي الله طأ على صماخي واستغفر لي، ففعل»^۳.

آیات سوره ق:

«عن عائشة قالت: لما حضرت أبا بكر الوفاة قلت:

۱- الأحادیث المختارة أو المستخرج من الأحادیث المختارة مما لم يخرج به البخاري ومسلم في صحيحيهما: ج ۵ / ص ۷۲، حديث شماره: ۱۶۹۸، تأليف: ضياء الدين أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد المقدسي (متوفى: ۶۴۳هـ)، دراسة وتحقيق: معالي الأستاذ الدكتور عبد الملك بن عبد الله بن دهيش، ناشر: دار خضر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، چاپ سوم، سال: ۱۴۲۰ هـ / ۲۰۰۰ م. و گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۲- ای پیامبر خدا! بر سوراخ گوش من قدم بگذار (کنایه از نهایت معذرت خواهی و پشیمانی است).

۳- نوادر الأصول في أحاديث الرسول صلى الله عليه وسلم: ج ۱ / ص ۲۸۳، الأَصْلُ الثَّالِثُ وَالْخَمْسُونَ فِي أَنَّ الْكِبَائِرَ لَا تَجَامِعُ طَمَئِينَةَ الْقَلْبِ بِاللَّهِ تَعَالَى، تأليف: محمد بن علي بن الحسن بن بشر، أبو عبد الله، مشهور به الحكيم الترمذي (متوفى: حدود ۳۲۰ هـ)، محقق: عبد الرحمن عميره، ناشر: دار الجیل - بيروت.

حافظ سيوطی نیز در الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور (ج ۷ / ص ۵۹۸) این روایت را به نوادر الأصول حکیم ترمذی نسبت داده است.

وأبيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمة للأرامل»^۱.
 «قال أبوبكر: جاءت سكرة الحق بالموت ذلك ما كنت منه تحيد، قدّم الحق^۲ وآخر الموت»^۳.

«عن عبد الله بن البهي مولى الزبير بن العوام قال: لما حضر أبو بكر عليه السلام تمثلت عائشة بهذا البيت:

أعاذل ما يغني الحذار عن الفتى إذا حُشِرَتْ يوماً وضاق به الصدر»^۴.
 «فقال أبو بكر: ليس كذلك يا بنية ولكن قولي ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ [ق: ۱۹]»^۵.

«عن عثمان بن عفان أنه قرأ: ﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾ [ق: ۲۱]»^۶.

۱- صاحب چهره منوری که به وسیله‌ی او از ابرها طلب باران می‌شود، پناهگاه یتیم‌ها وعصمت بیوه زنان است. شعر به ابو طالب نسبت داده شده.

۲- یعنی ابوبکر به آیه ۱۹ سوره مبارکه ق اشاره کرد که نص آیه این طور است: ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ﴾.

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۷/ ص ۵۹۸. و حافظ جلال الدین سیوطی آن را به ابو عبید و ابن المنذر نسبت داده که در کتاب‌های ایشان این روایت را نیافتیم. البته با اندکی تفاوت در الفاظ این روایت در کتب روایی دیگر آمده است؛ از جمله: مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۲۰۶، روایت شماره: ۲۷. و این روایت ضعیف می‌باشد به دلیل ضعف علی بن زید - ابن جدعان - که از روایان این سند است.

۴- ای ملامت کننده! دور اندیشی برای جوانمرد فایده‌ای ندارد، آن گاه که نفس بند شده و سینه از آن تنگ شود.

۵- جامع البیان عن تأویل آی القرآن (تفسیر طبری): ج ۲۱/ ص ۴۲۷، و المجالسة وجواهر العلم: ج ۴/ ص ۲۱۸، روایت شماره: ۱۳۷۵، تألیف: أبو بکر أحمد بن مروان دینوری مالکی (متوفی: ۳۳۳ هـ)، محقق: أبو عبیده مشهور بن حسن آل سلمان، ناشر: جمعية التربية الإسلامية (البحرین - أم الحصم)، دار ابن حزم (بیروت - لبنان)، تاریخ نشر: ۱۴۱۹ هـ.

۶- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۲۱۱، کتاب الزهد، روایت شماره: ۳۵۴۲۱.

«عن عمر بن الخطاب في قوله: ﴿وَأَذْبَرْ السُّجُودَ﴾ [ق: ٤٠] قال: ركعتان بعد المغرب، ﴿وَأَذْبَرْ التُّجُومَ﴾ [ق: ٤٤]. قال: ركعتان قبل الفجر»^١.

«عن ابن عمر قال قال رسول الله ﷺ: أنا أول من تنشق عنه الأرض ثم أبو بكر ثم عمر ثم آتي أهل البقيع فيحشرون معي ثم أنتظر أهل مكة وتلا ابن عمر: ﴿يَوْمَ نَشَقُّ الْأَرْضَ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ﴾ [ق: ٤٤]»^٢.

آیات سوره ذاریات:

«عن سعيد بن المسيب قال جاء صبيغ التيمي إلى عمر بن الخطاب فقال: أخبرني عن ﴿وَالذَّارِيَةِ ذَرَوًا﴾ [الذاريات: ١]. قال: هي الرياح ولولا أني سمعت رسول الله ﷺ يقوله ما قلته، قال: فاخبرني عن ﴿الْحَمِلَتِ وَقْرًا﴾ [الذاريات: ٢]. قال: هي السحاب ولولا أني سمعت رسول الله ﷺ يقوله ما قلته. قال: فاخبرني عن ﴿الْجَرِيَتِ يُسْرًا﴾ [الذاريات: ٣]. قال: هي السفن ولولا أني سمعت رسول الله ﷺ يقوله ما قلته، قال: فاخبرني عن ﴿الْمُقَسِّمَتِ أَمْرًا﴾ [الذاريات: ٤]. قال: هن الملائكة ولولا أني سمعت رسول الله ﷺ يقوله ما قلته، ثم أمر به فضرب مائة وجعل في بيت فلما برأ دعاه فضربه مائة أخرى وحمله على قتب^٣ وكتب إلى أبي موسى الأشعري امنع الناس من مجالسته فلم يزلوا كذلك حتى أتى أبا موسى

۱- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۲/ ص ۲۵۸، کتاب الصلوات، فی ادبار السجود وادبار النجوم، روایت شماره: ۸۷۵۳.

این جمله به علی س (مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۲/ ص ۲۵۸، روایت شماره: ۸۷۵۳)، حسن بن علی س (مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۲/ ص ۲۵۸، روایت شماره: ۸۷۴۹) و ابوهریره س (مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۲/ ص ۲۵۸، روایت شماره: ۸۷۵۵) نیز نسبت داده شده است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۲/ ص ۵۰۵، کتاب التفسیر، تفسیر سوره ی ق، روایت شماره: ۳۷۳۲، حاکم در ادامه نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است اما شیخین (امام بخاری و امام مسلم) آن را روایت نکرده اند. و حافظ ذهبی در تعلیق خویش نوشته: عبدالله بن نافع (یکی از راویان این سند) ضعیف می باشد.

۳- جهاز شتر.

فحلف له بالآيمان المغلظة ما يجد في نفسه مما كان يجد شيئاً فكتب في ذلك إلى عمر فكتب عمر: ما إخاله إلا قد صدق فخلي بينه وبين مجالسته الناس»^۱.

«وعن الحسن قال: سأل صبيغ التميمي عمر بن الخطاب عن ﴿الذَّارِيَّتِ ذُرَّوْا﴾ وعن ﴿الْمُرْسَلَتِ عُرْفَا﴾ [المرسلات: ۱]. وعن ﴿النَّازِعَاتِ غَرْقَا﴾ [النازعات: ۱]. فقال عمر: اكشف رأسك، فإذا له ضفيران فقال: والله لو وجدتكم مخلوقاً لضربت عنقك فكتب إلى أبي موسى الأشعري حتى أن لا يكلمه مسلم ولا يجالسه»^۲.

آیات سوره طور:

«عن الحسن أن عمر بن الخطاب قرأ: ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ﴾ [الطور: ۷]. فربا لها ربوة عيد لها عشرين^۳ يوماً»^۴.

«وعن مالك بن مغول قال: قرأ عمر: ﴿وَالطُّورِ﴾ ① وَكَتَبَ مَسْطُورِ ② فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ ③ [الطور: ۱-۳]. قال: قسم إلى قوله: ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ﴾ ④ فبكى ثم بكى حتى عيد من وجعه ذلك»^۵.

۱- مسند البزار المنشور باسم البحر الزخار: ج ۱ / ص ۴۲۳، روایت شماره: ۲۹۹. حافظ ابو بکر بزار در ادامه نگاشته: و این حدیث جز از این وجه از پیامبر علیه السلام روایت نشده، و در این سند نیز ابوبکر ابن ابو سیره وجود دارد که حدیثش نرم است و سعید بن سلام (راوی دیگر) نیز از اصحاب حدیث نمی باشد.

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۷ / ص ۶۱۴. و حافظ جلال الدین سیوطی آنرا به الفریابی نسبت داده است.

۳- پس آه سردی از دل بیرون آورد (که در نتیجه مریض شد) و تا بیست روز مردم به عیادت او می رفتند.

۴- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۷ / ص ۶۳۱. و حافظ جلال الدین سیوطی آنرا به کتاب الفضائل ابو عبید نسبت داده است.

۵- «سوگند به (کوه) طور. و کتاب نوشته شده در صفحه ای گشوده».

۶- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۷ / ص ۶۳۱. و حافظ جلال الدین سیوطی آنرا به کتاب الزهد امام احمد نسبت داده است، و با وجود تلاش فراوان این روایت را در کتاب الزهد و حتی در مسند امام احمد نیافتیم.

سورة نجم:

«عن عمر بن الخطاب قال: إحدروا هذا الرأي على الدين فإنما كان الرأي من رسول الله ﷺ مصيباً، لأن الله كان يريه وإنما هو منا تكلف وظن ﴿وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸]»^۱.

«عن حصين بن سبرة قال صلى بنا عمر بن الخطاب الفجر فقراً في الركعة الأولى بسورة يوسف ثم قرأ في الثانية النجم فسجد ثم قام فقراً ﴿ذَا زُلْزِلَتْ﴾ [الزلزلة: ۱]. ثم ركع»^۲.

سورة قمر:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: أَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ بِمَكَّةَ: ﴿سَيَهْزُمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾ [القمر: ۴۵]. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ جَمْعٍ؟ ذَلِكَ قَبْلَ بَدْرٍ، قَالَ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ بَدْرٍ وَانْهَزَمَتْ قُرَيْشٌ، نَظَرْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي آثَارِهِمْ مُصَلِّيًا بِالسَّيْفِ، يَقُولُ: ﴿سَيَهْزُمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾ [المؤمنون: ۶۴]. وَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا﴾ [ابراهيم: ۲۸]. وَرَمَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَوَسَّعَتْهُمْ الرَّمِيَّةُ وَمَلَأَتْ أَعْيُنَهُمْ وَأَفْوَاهَهُمْ، حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ لَيَقْتُلُ وَهُوَ يَقْذِي عَيْنَيْهِ رِمَاهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [الأنفال: ۱۷]»^۳.

۱- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج ۹ / ص ۷۶. و حافظ جلال الدين سيوطی آن را به ابن ابی حاتم نسبت داده است.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۱ / ص ۳۱۲، کتاب الصلوات، باب ما یقرأ فی صلاة الفجر، روایت شماره: ۳۵۶۴. اما اسم راوی حصین بن سبره است نه سبره، که ما آن را تصحیح کردیم.

۳- المعجم الأوسط، الطبرانی: ج ۹ / ص ۵۸، باب المیم، من اسمه مسعده، روایت شماره: ۹۱۲۱. و طبرانی در ادامه نوشته: این حدیث از ابو هریره از عمر س جز با این اسناد روایت نشده، و ابراهیم بن منذر در روایت آن متفرد است.

«وعن عكرمة قال: لما نزلت ﴿سَيَهْزُمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾^(١٥) قال عمر: جعلت أقول أي جمع يهزم فلما كان يوم بدر رأيت النبي ﷺ يثب في الدرع وهو يقول: ﴿سَيَهْزُمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾^(١٥) فعرفت تأويلها يومئذ»^١.

سورة الرحمن:

«عن ابن شاذب في قوله: ﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾^(١٦) [الرحمن: ٤٦]. قال: نزلت في أبي بكر الصديق»^٢.

«وعن عطاء أن أبا بكر الصديق ذكر ذات يوم وفكر في القيامة والموازين والجنة والنار وصفوف الملائكة وطَيِّ السماوات ونسف الجبال وتكوير الشمس وانتشار الكواكب فقال: وددتُ أني كنت خضراً من هذه الخضر تأتي عليَّ بهيمة فتأكلني وأنى لم أخلق. فنزلت هذه الآية: ﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾^(١٦)»^٣.

«عن الحسن قال: كان شاب على عهد عمر بن الخطاب ملازم المسجد والعبادة فعشقه جارية فأتته في خلوة فكلمته فحدث نفسه بذلك فشقه شهقة فغشي عليه فجاء عمُّ له فحمله إلى بيته فلما أفاق قال: يا عم انطلق إلى عمر فاقربه مني السلام وقل له ما جزاء من خاف مقام ربه فانطلق عمه فاخبر عمر وقد شقه الفتى شهقة أخرى فمات منها فوقف عليه عمر فقال: لك جنتان لك جنتان»^٤.

١- تفسير طبري (جامع البيان عن تأويل آي القرآن): ج ٢٢/ص ٦٠٢، و تفسير عبد الرزاق: ج ٣/ص ٢٦١، رواية شماره: ٣٠٦٩، تأليف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الحميري اليماني الصنعاني متوفى: (٢١١ هـ)، درسه وتحقيق: دكتور محمود محمد عبده، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ: نخست، سال: ١٤١٩ هـ.

٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي، ج ٧/ص ٧٠٦.

٣- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، السيوطي، ج ٧/ص ٧٠٦.

٤- شعب الإيمان، بيهقي: ج ٢/ص ١٩٨، الخوف من الله تعالى، رواية شماره: ٧٢٢.

«عن عمر بن الخطاب قال: جاء ناس من اليهود إلى رسول الله ﷺ فقالوا: يا محمد! أ في الجنة فاكهة؟ قال: نعم ﴿فِيهِمَا فَكِهَةٌ وَخَلٌّ وَرُمَانٌ﴾ [الرحمن: ۶۸]. قالوا: فيأكلون كما يأكلون في الدنيا. قال: نعم وأضعافه، قالوا: فيقضون الحوائج قال: لا ولكنهم يعرقون ويرشحون ويذهب الله ما في بطونهم من أذى»^۱.

سورة واقعه:

خدای تعالی در سورة واقعه مکلفین را سه قسم می سازد:

سابقین مقربین و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال.

باز اصحاب الشمال شامل دو فریق است:

کفار و فاسقین.

اینجا ذکر کفار می نماید و ذکر فاسقین موقوف می گزارد بالجمله سابقین مقربین را اعلی مرتبه در مثوبه می نهد ﴿ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ۚ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ﴾ [الواقه: ۱۳-۱۴]. می گوید و ثواب اصحاب الیمین را کمتر از ایشان بیان می کند و ﴿ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ﴾ [الواقه: ۴۰] می گوید خلیفه خاص پیغمبر ﷺ می باید که از طبقه علیاء امت باشد هر چند ایشان را در میان خودها مراتب شتی باشد.

«عن ابن عباس قال: أَلْطَّ رسول الله ﷺ بالواقعة والحاقة وعم يتساءلون والنازعات وإذا الشمس كورت وإذا السماء انفطرت فاستطار فيه القتير، فقال له أبو بكر: قد أسرع فيك القتير، قال: شيبتي هود وصواحباتها هذه»^۳.

۱- شرح مشکل الآثار: ج ۱۴، ص ۳۷۲، حدیث شماره: ۵۶۸۷، تألیف: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامه أزدی معروف به طحاوی (متوفی: ۳۲۱ هـ)، تحقیق: شعیب الأرنبوط، ناشر: مؤسسة الرسالة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۵ هـ / ۱۴۹۴ م.

۲- به کثرت ورد می نمودند.

۳- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۴ / ص ۱۷۱، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، السيوطی، ج ۸ / ص ۴. و الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن: ج ۳ / ص ۲۷۱، تألیف: أبو زید عبد الرحمن بن محمد بن

«وعن جابر بن عبد الله قال: لما نزلت: ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۖ﴾ [الواقعة: ١]. ذكر فيها ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ۖ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ۖ﴾ [الواقعة: ١٣-١٤]. قال عمر: يا رسول الله ثلثة من الأولين وقليل منا؟ فأمسك آخر السورة سنة ثم نزل: ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ۖ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ۖ﴾ [الواقعة: ٣٩-٤٠]. فقال رسول الله ﷺ: يا عمر تعال فاسمع ما قد أنزل الله ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ۖ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ۖ﴾ [الواقعة: ٣٩-٤٠]. ألا وإن من آدم إلي ثلثة ومني ثلثة ولن نستكمل ثلثتنا حتى نستعين بالسودان من رعاة الإبل ممن يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له»^١.

«عن أبي سعيد الخدري قال: ذكر رسول الله طير الجنة فقال أبو بكر: إنها لناعمة. قال: ومن يأكل أنعم منها وإني لأرجو أن تأكل منها»^٢.

«عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ طَيْرَ الْجَنَّةِ كَأَمْثَالِ الْبُخْتِ تَرعى فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذِهِ لَطَيْرٌ نَاعِمَةٌ. فَقَالَ: أَكَلَتْهَا أَنْعَمُ مِنْهَا - قَالَهَا ثَلَاثًا - وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَأْكُلُ مِنْهَا يَا أَبَا بَكْرٍ»^٣.

مخلوف ثعالبي (متوفى: ٨٧٥هـ)، محقق: الشيخ محمد علي معوض والشيخ عادل أحمد عبد الموجود، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، چاپ نخست، سال: ١٤١٨ هـ.

١- تاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ٤٠ / ص ٢٢٩. و نكا: مسند الشاميين: ج ١ / ص ٢٩٨، غزوة بن زويمر عن جابر بن عبد الله، رواية شماره: ٥٢٠، تأليف: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير لخمى شامي، مشهور به أبو القاسم طبراني (متوفى: ٣٦٠ هـ)، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، چاپ نخست، سال: ١٤٠٥ / ١٩٨٤ م.

٢- الشريعة: ج ٣ / ص ١٥٢٩، رواية شماره: ١٠٢٧، تأليف: أبو بكر محمد بن حسين بن عبد الله الأجرى البغدادي (متوفى: ٣٦٠ هـ)، محقق: دكتور عبد الله بن عمر بن سليمان الدميحي، ناشر: دار الوطن - الرياض / السعودية، چاپ دوم، سال: ١٤٢٠ هـ / ١٩٩٩ م.

٣- مسند امام احمد: ج ٢١، ص ٣٤، حديث شماره: ١٣٣١١. محقق (شعيب الأرناؤوط) گفته: اين حديث صحيح است اما اين اسناد ضعيف می باشد بخاطر ضعف سيار بن حاتم (يکی از راويان آن).

«وَعَنْ حَذِيفَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنْ فِي الْجَنَّةِ طَيْرًا أَمْثَالَ الْبَخَائِي. قَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّهَا لِنَاعِمَةٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَنْعَمَ مِنْهَا مَنْ يَأْكُلُهَا وَأَنْتَ مَنْ يَأْكُلُهَا»^۱.

«عن عمر بن الخطاب من طرق متعددة قال: احضروا موتاكم وذكروهم فإنهم يرون مالا ترون»^۲.

سورة حديد:

خدای تعالی در سوره حديد می فرماید:

﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَتْلَوْا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾^۳ [الحديد: ۱۰].

«و چیست شما را در آن که انفاق نکنید در راه خدا و خدای راست پسماندهء اهل آسمانها و زمین، برابر نیست از جمله شما آنکه انفاق کرد و قتال نمود پیش از فتح ایشان بزرگتراند در درجه

۱- البعث والنشور للبيهقي: ج ۱ / ص ۲۰۶، روایت شماره: ۳۱۹، تألیف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الحُسْرُو جردی الخراساني، مشهور به أبو بكر بيهقي (متوفی: ۴۵۸ هـ)، تحقیق: شیخ عامر أحمد حیدر، ناشر: مرکز الخدمات والأبحاث الثقافية، بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۶ هـ / ۱۹۸۶ م.

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، السيوطی، ج ۸ / ص ۳۲. و سیوطی آن را از کتاب المحتضرين، تألیف ابن ابی الدنيا گرفته که ما در ذیل حواله ی دقیق آن را بیان کرده ایم. و شاه ولی الله دهلوی این روایت را از الدر المنثور سیوطی نقل کرده، و جمله ی اخیر آن را نیاورده است.

المحتضرين: ج ۱ / ص ۲۲، أحادیث و آثار فی الاحتضار، روایت شماره: ۸، تألیف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن عبید بن سفیان بغدادی أموي قرشي معروف به ابن أبي الدنيا (متوفی: ۲۸۱ هـ)، محقق: محمد خير رمضان يوسف، ناشر: دار ابن حزم - بيروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۷ م.

۳- ترجمه ی آیه: «و شما را چه شده که در راه الله انفاق نمی کنید و حال آنکه میراث آسمانها و زمین از آن الله است؟ آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند؛ (بلکه اجر و پاداش) کسانی که پس از فتح، انفاق نمودند و جنگیدند، بزرگتر است. و الله به هر یک (از این دو گروه) بهشت را وعده داده است. و الله به کردارتان آگاه است».

از آنانکه انفاق کردند و قتال نمودند بعد از آن هر یکی را وعده داده است خدا حالت نیک و خدا به آنچه می کنید آگاه است».

ظاهر از فتح فتح مکه است پس آیت نص است در تفصیل جمعی که بعد فتح مکه این اعمال بجا آورده باشند و چون خلافت خاصه یا خلافت کامله هر چه گوئی با فضیلت خلیفه از دیگران به اعتبار اصناف و اوصاف عامه خواهد بود پس خلیفه خاص نمی باشد مگر از جماعه که پیش از فتح ایمان آورده اند و انفاق کرده و جهاد نموده.

«عن عمر قال: كنت أشد الناس على رسول الله ﷺ فبينما أنا في يوم حار بالهاجرة في بعض طريق مكة إذ لقيني رجل فقال: عجا لك يا ابن الخطاب إنك تزعم وإنك قد دخل عليك الأمر في بيتك قلت: وما ذاك؟ قال: أختك قد اسلمت فرجعت مغضبا حتى قرعت الباب. فقيل: من هذا؟ قلت: عمر، فتبادروا فاخطفوا مني وقد كانوا يقرءون صحيفة في أيديهم تركوها أو نسوها، فدخلت حتى جلست على السرير فنظرت إلى الصحيفة فقلت ما هذه؟ ناولنيها. قالت: إنك لست من أهلها إنك لا تغتسل من الجنابة ولا تطهر وهذا كتاب لا يمسه إلا المطهرون، فمازلت بها حتى ناولنيها ففتحتها فإذا فيها: بسم الله الرحمن الرحيم فلما قرأت: ﴿الرَّحْمَنُ ۝﴾ [الرحمن: ۱]. دُعرت فألقيت الصحيفة من يدي ثم رجعت إلى نفسي، فأخذتها فإذا فيها بسم الله الرحمن الرحيم، ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝﴾ [الحديد: ۱]. كلما مررت باسم من أسماء الله ذعرت ثم رجعت إلى نفسي حتى بلغت ﴿ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ﴾ [الحديد: ۷]. فقلت: أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله فخرج القوم مستبشرين فكبروا»^۱.

۱- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۴۴/ ص ۳۲ و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، السيوطی، ج ۸/

«عن مجاهد في قوله ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ﴾ يقول: من أسلم ﴿وَقَتْلَ أَوْلِيَّكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ﴾ يعني: أسلموا يقول: ليس من هاجر كمن لم يهاجر ﴿وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ [الحديد: ١٠]»^١.

«وعن قتادة في قوله: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ﴾ قال: كان قتالان أحدهما أفضل من الآخر وكانت نفقتان إحداهما أفضل من الأخرى كانت النفقة والقتال قبل الفتح فتح مكة أفضل من النفقة والقتال بعد ذلك ﴿وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ قال: الجنة»^٢.

«وعن زيد بن أسلم قال: قال رسول الله ﷺ: يأتيكم قوم من ههنا وأشار إلى اليمن تحقرون أعمالكم عند أعمالهم، قالوا: فنحن خير أم هم؟ قال: بل أنتم لو أن أحدهم أنفق مثل أحد ذهبا ما أدرك مد أحدكم ولا نصيفه وفصلت هذه الآية بيننا وبين الناس ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَتْلُوا﴾ [الحديد: ١٠]»^٣.

«وعن زيد بن أسلم عن عطاء بن يسار عن أبي سعيد الخدري قال: خرجنا مع رسول الله ﷺ عام الحديبية حتى إذا كان بعسفان قال رسول الله ﷺ: يوشك أن يأتي قوم تحقرون أعمالكم مع أعمالهم. قلنا: يا رسول الله: أقرش؟ قال: لا ولكن هم أهل اليمن هم أرق أفئدة وألين قلوبا، فقلنا: أ هم خير منا يا رسول الله، قال: لو كان لأحدهم جبل من ذهب فأنفقه ما أدرك مد أحدكم ولا نصيفه إلا إن هذا فصل ما بيننا وبين الناس ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ﴾ [الحديد: ١٠]. وقد استفاضت الأخبار في تفضيل القدماء من أصحاب النبي ﷺ على من بعدهم»^٤.

١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، السيوطي، ج ٨/ ص ٥٠.

٢- تفسير الطبري (جامع البيان عن تأويل آي القرآن): ج ٢٢/ ص ٣٩٣.

٣- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، السيوطي، ج ٨/ ص ٥٠.

٤- تفسير الطبري (جامع البيان عن تأويل آي القرآن): ج ٢٣/ ص ١٧٦.

«وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ كَانَ بَيْنَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَبَيْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ كَلَامٌ فَقَالَ خَالِدٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ تَسْتَطِيلُونَ عَلَيْنَا بِأَيَّامٍ سَبَقْتُمُونَا بِهَا. فَبَلَّغْنَا أَنَّ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: دَعُوا لِي أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقْتُمْ مِثْلَ أَحَدٍ أَوْ مِثْلَ الْجِبَالِ ذَهَبًا مَا بَلَغْتُمْ أَعْمَالَهُمْ»^۱.

«وعن يوسف بن عبد الله بن سلام قال: سئل رسول الله ﷺ: أنحن خير أم من بعدنا؟ فقال رسول الله ﷺ: لو أنفق أحدهم أحدا ذهباً مع ما بلغ مد أحدكم ولا نصيفه»^۲.

«وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أَذْرَكَ مَدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»^۳.

«وعن ابن عمر قال: لَا تَسُبُّوا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ فَلَمَقَامَ أَحَدِهِمْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عَمَلٍ أَحَدِكُمْ عُمرُهُ»^۴.

«عن ابن مسعود قال: ما كان بين اسلامنا وبين أن عاقبنا الله بهذه الآية:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَحْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الحديد: ۱۶]. إلا أربع سنين»^۵.

۱- مسند امام احمد: ج ۲۱، ص ۳۱۹، حديث شماره: ۱۳۸۱۲. محقق (شعيب الأرناؤوط) گفته: اسناد این روایت صحیح است، و رواة آن رجال صحیحین می باشند به جز احمد بن عبد الملك حرانی که نسائی و ابن ماجه احادیث وی را روایت نموده اند.

۲- مسند امام احمد: ج ۳۹، ص ۲۵۶، حديث شماره: ۲۳۸۳۵. محقق (شعيب الأرناؤوط) گفته: این حديث حسن لغیره است، و و این اسناد بخاطر وجود ابن لهیعه (یکی از راویان آن) ضعیف می باشد.

۳- صحیح بخاری: ج ۵، ص ۸، کتاب أصحاب النبی صلی الله علیه وسلم، باب قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا»، حديث شماره: ۳۶۷۳، و صحیح مسلم: ج ۴، ص ۱۹۶۷، کتاب فَصَائِلِ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ، باب تَحْرِيمِ سَبِّ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، حديث شماره: ۲۵۴۰، البته این حديث در صحیح مسلم از ابو هريره ؓ روایت شده است.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۵۷، باب فِي فَصَائِلِ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَضْلُ أَهْلِ بَدْرٍ، حديث شماره: ۱۶۲. علامه ألبانی گفته: این حديث حسن است.

۵- صحیح مسلم: ج ۱ / ص ۲۳۱۹، کتاب التفسیر، باب فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: {الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَحْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ} [الحديد: ۱۶]، حديث شماره: ۳۰۲۷.

«وعن ابن مسعود قال: لما نزلت ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الحديد: ۱۶]. أقبل بعضنا على بعض أي شيء أحدثنا، أي شيء صنعنا»^۱.

«عن ابن عباس قال: إن الله استبطأ قلوب المهاجرين فعاتبهم على رأس ثلاثة عشر سنة من نزول القرآن، فقال: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾»^۲.

«عن الأعمش قال: لما قدم أصحاب النبي ﷺ المدينة فأصابوا من لين العيش ما أصابوا بعد ما كان بهم من الجهد فكأنهم فتروا عن بعض ما كانوا عليه فعوقبوا فنزلت: ﴿أَلَمْ يَأْنِ...﴾»^۳.

«عن أبي الدرداء قال: قال رسول الله ﷺ: من قرّ بدينه من الأرض إلى أرض مخافة الفتنة على نفسه ودينه كتب عند الله صديقا فإذا مات قبضه الله شهيدا وتلا هذه الآية: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصّٰدِقُونَ وَالشّٰهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ [الحديد: ۱۹]. ثم قال: هذه فيهم ثم قال: والفرارون بدينهم من أرض إلى أرض يوم القيامة مع عيسى بن مريم في درجته في الجنة»^۴.

۱- مسند ابو يعلى موصلى: ج ۹/ ص ۱۶۷، روایت شماره: ۵۲۵۶. محقق (حسین سلیم اسد) گفته: إسناد این روایت ضعیف است.

و حافظ سیوطی در الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور (ج ۸/ ص ۵۸) اشتباه این روایت را به ابن عباس نسبت داده است؛ به دلیل این که از مسند ابو یعلی روایت کرده، و در مسند ابو یعلی این روایت به ابن مسعود نسبت داده شده است.

۲- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ۱۰/ ص ۳۳۳۸، روایت شماره: ۱۸۸۲۳. و حافظ سیوطی نیز در الدر المنثور (ج ۸/ ص ۵۸) از او نقل کرده است.

۳- الزهد والرفائق: ج ۱/ ص ۸۹، روایت شماره: ۲۶۴، تألیف: أبو عبد الرحمن عبد الله بن المبارك بن واضح حنظلي، ترکی مروزي (متوفی: ۱۸۱هـ)، محقق: حبيب الرحمن الأعظمي، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۸/ ص ۵۸.

۴- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۶۰.

«وعن البراء بن عازب سمعت رسول الله ﷺ يقول: مؤمنوا أمتي شهداء ثم تلا النبي ﷺ: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾»^١.

«وعن ابن مسعود ﷺ قال: إن الرجل ليموت على فراشه وهو شهيد ثم تلا: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾»^٢.

«وعن ابن عباس ﷺ ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ﴾ قال: هذه مفصلة ﴿وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾»^٣.

«وعن الضحاك في قوله: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ﴾ قال: هذه مفصلة سماهم صديقين ثم قال: ﴿وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾»^٤.

«عن الحسن في الآية: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحديد: ٢٢]. قال: إنه ليُقضَى بالسيئة في السماء وهو كل يوم في شأن ثم يضرب لها أجلا فيحبسها إلى أجلها إذا جاء أجلها أرسلها فليس له مردٌ ويقدر إنه كائن في يوم كذا من شهر كذا من سنة كذا في بلد كذا من مصيبة في القحط أو الرزق أو المصيبة في الخاصة والعامة حتى إن الرجل يأخذ العصا يتعصى بها وقد كان لها كارهاً ثم يعتادها حتى ما يستطيع تركها»^٥.

سورة مجادله:

«عن أبي يزيد قال: لقي امرأة عمر بن الخطاب يقال لها خولة وهو يسير مع الناس فاستوقفته فوقف لها ودنا منها وأصغى إليها رأسه ووضع يده على منكبيها حتى قضت

١- تفسير طبري (جامع البيان عن تأويل آي القرآن): ج ٢٣ / ص ١٩٢.

٢- تفسير طبري (جامع البيان عن تأويل آي القرآن): ج ٢٢ / ص ٤١٤، و المستدرک علی الصحیحین:

ج ٢ / ص ١٢١، كتاب الجهاد، وأما حديثُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْأَنْصَارِيِّ، روايت شمارہ: ٢٥٢٦.

٣- تفسير طبري (جامع البيان عن تأويل آي القرآن): ج ٢٢ / ص ٤١٣.

٤- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨ / ص ٦١.

٥- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨ / ص ٦٣.

حاجتها وانصرفت. فقال له رجل: يا أمير المؤمنين حبست رجال قريش على هذه العجوزة؟ قال: ويحك وتدري من هذه؟ قال: لا، قال: امرأة سمع الله شكواها من فوق سبع سموات فهذه خولة بنت ثعلبة والله لو لم تنصرف حتى إلى الليل ما انصرفت حتى تقتضي حاجتها^۱.

«عن ثمامة بنت جوير قالت: بينما عمر بن الخطاب يسير على حماره لقيته امرأة فقالت: قف يا عمر. فوقف فاغلظت له القول. فقال رجل: يا أمير المؤمنين ما رأيت كالיום. فقال: وما يمنعني أن أستمع إليها وهي التي استمع الله لها وأنزل فيها ما أنزل: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾ [المجادلة: ۱]»^۲.

«عن مقاتل بن حبان قال: أنزلت هذه الآية يوم جمعة ورسول الله ﷺ يومئذ في الصفة وفي المكان ضيقاً وكان يكرم أهل بدر من المهاجرين والأنصار فجاء ناس من أهل بدر وقد سبق إلى المجالس غيرهم فقاموا حيال رسول الله ﷺ فقالوا: السلام عليك أيها النبي ورحمة الله تعالى وبركاته فردّ النبي ﷺ ثم سلّموا على القوم بعد ذلك فردوا عليهم فقاموا على أرجلهم ينتظرون أن يوسّع لهم فعرف النبي ﷺ ما يحملهم على القيام فلم يُفسح لهم فشق ذلك عليه فقال لمن حوله من المهاجرين والأنصار من غير أهل بدر قم يا فلان وأنت يا فلان فلم يزل يقيمهم بعدد نفر الذين هم قيام من أهل بدر فشق ذلك على من أقيم من مجلسه فنزلت هذه الآية: ﴿يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ

۱- الرد على الجهمية: ج ۱ / ص ۵۳، روایت شماره: ۷۹، تألیف: أبو سعید عثمان بن سعید بن خالد بن

سعید دارمی سجستانی (متوفی: ۲۸۰ هـ)، محقق: بدر بن عبد الله البدر، ناشر: دار ابن الأثير - الكويت، چاپ دوم، ۱۴۱۶ هـ / ۱۹۹۵ م. البته متن این روایت یک اشکال کلی دارد؛ و آن این جمله است: «ووضع يده على منكبيها: و عمر دست خود را بر شانه‌های آن زن گذاشت» و در روایتی آمده: «هر دو دست خود را بر هر دو شانه‌اش گذاشت»؛ که چطور عمر فاروق دست خود را بر شانه یک زن اجنبی می‌گذازد؟ و جالب این که ابو یزید از راویان این سند -چنان که حافظ ابن کثیر گفته- با عمر فاروق ملاقات نداشته است. مراجعه شود به: تفسیر ابن کثیر (ط. دار طیبه): ج ۸ / ص ۳۵.

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸ / ص ۷۰.

فَأَفْسَحُوا يَفْسَحَ اللَّهُ لَكُمْ» [المجادلة: ١١]»^١.

«عن عبد الله بن شوذب قال: جعل ولد أبي عبيدة ابن الجراح يتصدى لأبي عبيدة يوم بدر وجعل أبي عبيدة يحيد عنه، فلما أكثر قصده أبو عبيدة فقتله فنزلت: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ...﴾ [المجادلة: ٢٢]».

«عن عبد الله بن شوذب قال جعل ولد أبي عبيدة ابن الجراح يتصدى لأبي عبيدة^٢ يوم بدر وجعل أبو عبيدة يحيد عنه، فلما أكثر قصده أبو عبيدة فقتله، فنزلت: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...﴾»^٣.

«عن ابن جريج قال: حدثت أن أبا قحافة سب النبي ﷺ فصكّه أبو بكر صكة^٤ فسقط فذكر ذلك للنبي ﷺ، قال: أ فعلت يا أبا بكر؟ فقال: والله لو كان السيف قريبا مني لضربته فنزلت ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا...﴾»^٥.

سورة حشر:

قال الله تعالى في سورة الحشر: ﴿مَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ [الحشر: ٧].

١- تفسير القرآن العظيم (ابن أبي حاتم): ج ١٠ / ص ٣٣٤٤، روایت شماره: ١٨٨٤٧، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨ / ص ٨٢.

٢- در مقابل ابو عبیده می آمد.

٣- المعجم الكبير، الطبرانی: ج ١ / ص ١٥٤، روایت شماره: ٣٦٠، و المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ٣ / ص ٢٩٦، روایت شماره: ٥١٥٢. حافظ ذهبی در تصحیح و یا تضعیف این حدیث سکوت ورزیده است.

٤- ابوبکر ﷺ سیلی ای محکمی بر گونه‌ی او نواخت.

٥- الكشف والبيان عن تفسير القرآن: ج ٩ / ص ٢٦٤، تأليف: أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبي، أبو إسحاق (متوفى: ٤٢٧ هـ)، تحقيق: الإمام أبي محمد بن عاشور، مراجعة وتدقيق: الأستاذ نظير الساعدي، ناشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ١٤٢٢ هـ / ٢٠٠٢ م.

خدای تعالی در نص قرآن چیزی را که به فیئ حاصل شد از اهل قری یعنی به غیر ایجاف خیل و رکاب و بدون مباشرت قتال معین می‌گرداند برای مصارف مذکوره که خدا و رسول و ذو قرابت رسول و یتامی و مساکین و ابن سبیل باشند بعد از آن می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ...﴾ [الحشر: ۸]. یعنی آن فیئ برای فقرای مهاجرین است و برای انصار و برای تابعان ایشان به احسان که به وصف نصیحت و خیر خواهی و دعاء خیر برای پیشینیان متصفاند چون فیئ برای جماعه غیر محصورین مقرر شد ملک یمین کسی نباشد بلکه هر یکی را قدر ما یحتاج او باید داد و معنی خلیفه نیست الا آنکه تصرف کند در بیت المال مسلمین به موافقت سنت آن حضرت ﷺ به نیابت او علیه الصلاة والسلام، پس خلیفه متصرف در فیئ باشد و آن فیئ ملک آن حضرت ﷺ نبود تا مبحث میراث در آن جاری باشد و نیز آن حضرت ﷺ شخصی خاص را از اقارب خود هبه او نتوانند کرد و هو المقصود.

«عن عمر بن الخطاب قال: كانت أموال بني النضير مما أفاء الله على رسوله لم يوجف المسلمون عليه من خيل ولا ركاب وكانت لرسول الله ﷺ خاصة وكان ينفق على أهله منها نفقة سنة ثم يجعل ما بقي في السلاح والكراع عُدّة في سبيل الله»^۱.

«عن مالك بن أوس بن الحدثان قال: قرأ عمر بن الخطاب ﷺ إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾ [التوبة: ۶۰]. ثم قال: هذه لهؤلاء ثم قرأ: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ...﴾ [الأنفال: ۴۱]. ثم قال: هذه لهؤلاء، ثم قرأ: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...﴾ [الحشر: ۷]. حتى بلغ ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ...﴾ ثم قال: هذه للمهاجرين، ثم تلا: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا

۱- صحيح بخاری: ج ۴ / ص ۳۸، کتاب الجهاد والسير، باب المِجَنِّ وَمَنْ يَتَرَسُّ بِتُرْسٍ صَاحِبِهِ، حدیث

وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾ [الحشر: ٩]. فقال: هذه للأَنْصار ثم قرأ: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^١ [الحشر: ١٠]. ثم قال: استوعبت هذه للمسلمين عامة وليس أحد إلا له في هذا المال حق إلا ما تملكون من رقيقكم ثم قال: لئن عشتُ لياتين الراعي وهو يسرو حَيْر (نام مکان) نصيبه منها لم يعرق جبينه»^٢.

«وعن زيد بن أسلم عن أبيه قال: سمعت عمر بن الخطاب يقول: اجتمعوا لهذا المال فانظروا لمن ترونه ثم قال لهم: إني أمرتكم أن تجتمعوا لهذا المال فتنظروا لمن ترونه وإني قرأت آيات من كتاب الله فكفتني سمعت الله يقول: ﴿مَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ إلى قوله: ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ والله ما هو لهؤلاء وحدهم ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^٣ والله ما هو لهؤلاء وحدهم ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ

۱- ترجمه‌ی آیه: «(و همچنین از آن) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند و (آنان را) بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان بسیار نیازمند باشند. و کسانی که از آز و بخلِ نفس خویش مصون بمانند، همان رستگارانند».

۲- ترجمه‌ی آیه: «و (نیز از آن) آیندگان ایشان است که می‌گویند: ای پروردگاران! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیمارز و در دل‌هایمان هیچ کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده؛ ای پروردگاران! بی‌گمان تو، بخشاینده‌ی مهرورزی».

۳- تفسیر عبد الرزاق: ج ۳/ ص ۲۹۸، روایت شماره: ۳۱۹۰، تألیف: أبو بکر عبد الرزاق بن همام بن نافع حمیری یمانی صنعانی (متوفی: ۲۱۱ هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة، دراسة و تحقیق: د. محمود محمد عبده، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۹ هـ و تفسیر طبری (جامع البیان عن تأویل آی القرآن): ج ۲۳/ ص ۲۷۶ با اندکی اختلاف در الفاظ.

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾ [الحشر: ١٠]، والله ما أحد من المسلمين إلا له حق في هذا المال أعطي منه أو منع منه حتى راعي بعدن»^۱.

«عن سعيد بن المسيب قال: قسم عمر ذات يوم قسما من المال فجعلوا يثنون عليه، فقال: ما أحقكم لو كان لي ما أعطيتكم منه درهما»^۲.

«عَنْ سَمُرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يُوشِكُ أَنْ يَمْلَأَ اللَّهُ أَيْدِيَكُمْ مِنَ الْعَجَمِ، ثُمَّ يَكُونُوا أَسَدًا لَا يَفِرُّونَ، فَيَقْتُلُونَ مُقَاتِلَتَكُمْ، وَيَأْكُلُونَ فَيَأْكُمُ»^۳.

«عن السائب بن يزيد قال: سمعت عمر بن الخطاب يقول: والذي لا إله إلا هو -ثلاثاً- ما من الناس أحد إلا له في هذا المال حق أعطيه أو منعه وما أحد أحق من أحد إلا عبد مملوك وما أنا فيه إلا كأحدهم ولكننا على منازلنا من كتاب الله وقسمنا من رسول الله ﷺ فالرجل وبلاءه في الإسلام والرجل وقدمه في الإسلام والرجل وغناؤه في الإسلام والرجل وحاجته والله لئن بقيت لياتين الراعي بجبل صنعاء حظه من هذا المال وهو بمكانه»^۴.

۱- السنن الكبرى، بیهقی: ج ۶/ ص ۵۷۱، بَابُ مَا جَاءَ فِي قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: مَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا لَهُ حَقٌّ فِي هَذَا الْمَالِ، روایت شماره: ۱۳۰۰۲.

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۱۰۳.

۳- مسند امام احمد: ج ۳۳/ ص ۳۰۹، حدیث شماره: ۲۰۱۲۲. اسناد این حدیث ضعیف است؛ به دلیل این که هشیمه ابن بشیر (یکی از راویان سند) مدلس است و در این جا به سماع تصریح نکرده.

۴- الطبقات الكبرى: ج ۳/ ص ۲۲۷، ذِكْرُ اسْتِخْلَافِ عُمَرَ رَحِمَهُ اللَّهُ، تألیف: أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع هاشمي، بصري، بغدادی معروف به ابن سعد (متوفی: ۲۳۰ هـ)، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۰ هـ/ ۱۹۹۰ م.

و قسمتی از این روایت در کتاب الأموال نیز آمده است، نگا: الأموال، ابن زنجويه: ج ۲/ ص ۴۷۹، كِتَابُ مَخَارِجِ الْفَيْءِ وَمَوَاضِعِهِ الَّتِي يُصْرَفُ إِلَيْهَا وَيَجْعَلُ فِيهَا، بَابُ: الْحُكْمُ فِي قِسْمَةِ الْفَيْءِ وَمَعْرِفَةُ مَنْ لَهُ فِيهِ حَقٌّ، روایت شماره: ۷۶۱، تألیف: أبو أحمد حميد بن مخلد بن قتيبة خراساني معروف به ابن زنجويه (متوفی: ۲۵۱ هـ)، تحقیق الدكتور: شاکر ذيب فياض أستاذ مساعد در پوهنتون / دانشگاه ملک

«وعن الحسن قال: كتب عمر إلى حذيفة أن اعطي الناس أعطيتهم وأرزاقهم فكتب إليه: أنا قد فعلنا وبقي شيء كثير، فكتب إليه عمر: أنه فيئهم الذي أفاء الله عليهم ليس هو لعمر ولا لآل عمر اقسمه بينهم»^١.

«عن قتادة في قوله: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ...﴾ قال: هؤلاء المهاجرون تركوا الديار والأموال والأهلين والعشائر وخرجوا حُبًّا لله ولرسوله واختاروا الإسلام على ما كانت فيه من شدة حتى لقد ذكر لنا أن الرجل كان يعصب الحجر على بطنه ليقيم به صلبه من الجوع وكان الرجل يتخذ الحفرة في الشتاء ماله دثار غيرها»^٢.

«وعن قتادة في قوله: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ...﴾ قال: هم هذا الحي من الأنصار أسلموا في ديارهم وابتنوا المساجد قبل قدوم النبي ﷺ بسنتين وأحسن الله الشئاء عليهم في ذلك وهاتان الطائفتان الأوليان من هذه الأمة أخذنا بفضلهما وأثبت الله حظهما في هذا الفيء ثم ذكر الطائفة الثالثة فقال: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا...﴾ قال: إنما أمروا أن يستغفروا لأصحاب النبي ﷺ ولم يؤمروا بسبهم»^٣.

«عن الحسن قال: فضل الله المهاجرين على الأنصار فلم يجدوا في صدورهم حاجة قال: الحسد»^٤.

سعود، ناشر: مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامية، السعودية، چاپ نخست، سال: ١٤٠٦ هـ/١٩٨٦ م.

١- الطبقات الكبرى، ابن سعد: ج ٣/ ص ٢٢٧، ذُكِرَ اسْتِخْلَافُ عُمَرَ رَحِمَهُ اللَّهُ.

٢- تفسير طبري (جامع البيان عن تأويل آي القرآن): ج ٢٣/ ص ٢٨١.

٣- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ١٠٥، و أنرا به عبد بن حميد و ابن المنذر نسبت داده است.

٤- مصنف ابن أبي شيبة: ج ٥/ ص ٣٣٠، باب ما جاء في الحسد، روایت شماره: ٢٦٥٩٦.

«عن عمر أنه قال: أوصى الخليفة بالمهاجرين الأولين أن يعرف لهم حقهم، وأوصى الخليفة بالأنصار الذين تبوءوا الدار والإيمان من قبل أن يهاجر النبي ﷺ أن يقبل من محسنهم ويعفو عن مسيئتهم»^۱.

«عن سعد بن أبي وقاص قال: الناس على ثلاث منازل قد مضت منزلتان وبقيت منزلة، فأحسن ما أنتم كائنون عليه أن تكونوا بهذه المنزلة التي بقيت ثم قرأ: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ...﴾ ثم قال: هؤلاء المهاجرين وهذه منزلة وقد مضت ثم قرأ: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ...﴾ ثم قال: هؤلاء الأنصار وهذه منزلة وقد مضت ثم قرأ: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾. فقد مضت هاتان المنزلتان وبقيت هذه المنزلة فأحسن ما أنتم كائنون عليه أن تكونوا بهذه المنزلة»^۲.

«عن الضحاك ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ...﴾ قال: أمروا بالاستغفار لهم وقد علم ما أحدثوا»^۳.

«عن عائشة قالت: أمروا أن يستغفروا لأصحاب النبي ﷺ فسبّوهم ثم قرأت هذه الآية: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾»^۴.

«عن ابن عمر ؓ أنه سمع رجلا وهو يتناول بعض المهاجرين فقرا عليه: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ...﴾ ثم قال: هؤلاء المهاجرين أ فمنهم أنت؟ قال: لا، ثم قرأ عليه: ﴿وَالَّذِينَ

۱- صحيح بخاری: ج ۲/ ص ۱۰۳، کتاب الجنائز، باب ما جاء في قبر النبي ﷺ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وأبي بكر، وعمر رضي الله عنهما، حديث شماره: ۱۳۹۲.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۲/ ص ۵۲۶، روایت شماره: ۳۸۰۰، حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح است اما شیخین آن را روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی به تعقیب وی نوشته: صحیح است.

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۱۱۳، و آن را به عبد بن حمید نسبت داده است.

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۲/ ص ۵۰۱، روایت شماره: ۳۷۱۹، حاکم گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین است اما آن را روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی به تعقیب وی نوشته: بنا بر شرط بخاری و مسلم است.

تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيْمَنَ... ﴿١﴾ قال: هؤلاء الأنصار أ فمنهم أنت؟ قال: لا، ثم قرأ عليه: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ...﴾ ﴿٢﴾ قال: أ فمن هؤلاء أنت؟ قال: أرجو! قال: لا ليس من هؤلاء من سب هؤلاء^١.

ومن وجه آخر «عن ابن عمر أنه بلغه أن رجلا نال من عثمان فدعاه فأقعده بين يديه فقرأ عليه: لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ... ﴿٣﴾ قال: من هؤلاء أنت؟ قال: لا، ثم قرأ: وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيْمَنَ... ﴿٤﴾ ثم قال: من هؤلاء أنت؟ قال: لا، ثم قرأ: وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ... ﴿٥﴾ قال: أ من هؤلاء أنت؟ قال: أرجو أن أكون منهم. قال: لا والله ما يكون منهم من تناولهم وكان في قلبه الغل عليهم^٢.

«عن نعيم بن محمد الرحبي قال: كان في خطبة أبي بكر الصديق واعلموا أنكم تغدون وتروحون في أجل قد غيب عنكم علمه فإن استطعتم أن ينقضي الأجل وأنتم على حذر فافعلوا ولن تستطيعوا ذلك إلا بالله وأن أقواما جعلوا أعمالهم لغيرهم فنهاكم الله أن تكونوا أمثالهم فقال: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [الحشر: ١٩]. أين من كنتم تعرفون من إخوانكم قد انتهت عنهم أعمالهم وردوا على ما قدموا أين الجبارون الأولون الذين بنوا المدائن وحصنوها بالحوائط وقد صاروا تحت الصخر والآكام. هذا كتاب الله لا تفتى عجائبه ولا يطفى نوره استضيئوا منه ليوم الظلمة وانتصحو كتابه وتبيانه، فإن الله قد أثنى على قوم فقال: ﴿كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ﴾ [الأنبياء: ٩٠]. لا خير في قول لا يبتغي

١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ١١٣.

٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ١١٣.

به وجه الله ولا خير في مال لا يُنفق في سبيل الله ولا خير فيمن يغلب غضبه حلمه ولا خير في رجل يخاف في الله لومة لائم^١.

سورة ممتحنه:

«عن علي قال: بعثني رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَالزُّبَيْرُ وَالْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقَالَ: انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاجٍ فَإِنَّ بِهَا ظِعِينَةً مَعَهَا كِتَابٌ فَخُذُوهُ مِنْهَا فَاتُّوْنِي بِهِ. فَخَرَجْنَا تَتَعَادَى بِنَا خَيْلَنَا حَتَّى أَتَيْنَا الرَّوْضَةَ فَإِذَا نَحْنُ بِالظَّعِينَةِ فَقُلْنَا أَخْرِجِي الْكِتَابَ. فَقَالَتْ مَا مَعِيَ مِنْ كِتَابٍ. فَقُلْنَا لَنُخْرِجَنَّ الْكِتَابَ أَوْ لَنُلْقِيَنَّ الثِّيَابَ. قَالَ فَأَخْرَجَتْهُ مِنْ عِقَاصِهَا قَالَ فَاتَيْنَا بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا هُوَ مِنْ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى نَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بِمَكَّةَ يُخِيرُهُمْ بَعْضُ أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: مَا هَذَا يَا حَاطِبُ. قَالَ لَا تَعْجَلْ عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ أَمْرًا مُلْصَقًا فِي قُرَيْشٍ وَلَمْ أَكُنْ مِنْ أَنْفُسِهَا وَكَانَ مَنْ مَعَكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ لَهُمْ قَرَابَاتٌ يَحْمُونَ بِهَا أَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِمَكَّةَ فَأَحْبَبْتُ إِذْ فَاتَنِي ذَلِكَ مِنْ نَسَبٍ فِيهِمْ أَنْ أَتَّخِذَ فِيهِمْ يَدًا يَحْمُونَ بِهَا قَرَابَتِي وَمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ كُفْرًا وَلَا ارْتِدَادًا عَنْ دِينِي وَلَا رِضًا بِالْكَفْرِ بَعْدَ الْإِسْلَامِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: صَدَقَ. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ: دَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبْ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا فَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَطْلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ. قَالَ وَفِيهِ أُنْزِلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ﴾ [الممتحنة: ١].^٢

«عن عمر بن الخطاب قال: كتب حاطب بن أبي بلتعة إلى المشركين بكتاب فجيء به إلى النبي ﷺ فقال: يا حاطب ما دعاك إلى ما صنعت؟ قال: يا رسول الله كان أهلي فيهم فخشيت أن يصرموا عليهم فقلت أكتب كتابا لا يضر الله ولا رسوله. فقلت: أضرب عنقه

١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ١٢٠، و أن را به عبد بن حميد و ابن المنذر نسبت داده است.

٢- صحيح بخاری: ج ٥/ ص ١٤٥، كِتَابُ الْمَغَازِي، بَابُ غَزْوَةِ الْفَتْحِ، حديث شماره: ٤٢٧٤.

يا رسول الله فقد كفر فقال: وما يدريك يا ابن الخطاب أن يكون الله اطلع على أهل هذه العصابة من أهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم»^١.

«عن ابن شهاب أن رسول الله ﷺ استعمل أبا سفيان بن حرب على بعض اليمن فلما قبض رسول الله ﷺ أقبل فلقي ذا الخمار مرتدا فقاتله فكان أول من قاتل في الردة وجاهد عن الدين. قال ابن شهاب وهو فيمن أنزل الله فيه: ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً﴾ [الممتحنة: ٧]»^٢.

«وعن أبي هريرة قال: وأول من قاتل أهل الردة على إقامة دين الله أبو سفيان بن حرب وفيه نزلت هذه الآية:

﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً﴾ [الممتحنة: ٧]»^٣.

«عن ابن عباس في قوله: ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً﴾ [الممتحنة: ٧]. قال: نزلت في تزويج النبي ﷺ أم حبيبة»^٤.

«عن ابن عباس قال: أسلم عمر بن الخطاب وتأخرت امرأته في المشركين فأنزل الله: ﴿وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ﴾ [الممتحنة: ١٠]»^٥.

١- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ٤ / ص ٨٧، حدیث شماره: ٦٩٦٦، و حاکم این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است، اما شیخین آن را روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی به تعقیبش نگاشته: بنا بر شرط مسلم (صحیح) است.

و الأحادیث المختارة أو المستخرج من الأحادیث المختارة مما لم يخرجہ البخاری ومسلم فی صحیحیهما: ج ١ / ص ٢٨٦، روایت شماره: ١٧٥. و نوشته: اسناد آن صحیح است.

٢- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ١٠، ص ٣٣٤٩، روایت شماره: ١٨٨٦٣.

٣- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ٨ / ص ١٣٠.

٤- همان: ج ٨ / ص ١٣٠.

٥- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ٨ / ص ١٣٧.

«عن مقاتل قال: أنزلت هذه الآية^١ يوم الفتح فبايع رسول الله ﷺ الرجال على الصفا وعمر يبايع النساء تحتها عن رسول الله ﷺ»^٢.

«وعن إسماعيل بن عبد الرحمن بن عطية عن جدته أم عطية قالت: لما قدم رسول الله ﷺ المدينة جمع نساء الأنصار في بيت فأرسل إليهن عمر بن الخطاب فقام على الباب فسلم فقال: أنا رسول رسول الله ﷺ إليكن تباعن على أن لا تشركن بالله شيئاً ولا تسرقن ولا تزنين ... قلنا: نعم. فمد يده من خارج البيت ومددنا أيدينا داخل البيت. قال إسماعيل: فسألت جدي عن قوله: ولا يعصينك في معروف، قالت: نهانا عن النياحة»^٣.

«عن ابن عباس أن رسول الله ﷺ أمر عمر بن الخطاب فقال: قل لهن إن رسول الله ﷺ يبايعكن على أن لا تشركن بالله شيئاً وكانت هند متكررة في النساء فقال لعمر: قل لهن ولا تسرقن قالت: هند: والله إني لأصيب من أبي سفيان الهنة، فقال: ولا تزنين فقالت: وهل تزني الحرة؟ فقال: ولا تقتلن أولادكن، قالت هند: أنت قتلتهم يوم بدر. ﴿وَلَا يَأْتِيَنَّ بِهِنَّ يَفْتَرِيْنَهُ بَيْنَ أَيْدِيْهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ﴾ قال: منعهن أن ينحن، وكان أهل الجاهلية يمزقن الثياب ويخدشن الوجوه ويقطعن الشعور ويدعون بالويل والخبور»^٤.

سورة صف:

خدای تعالی در سوره صف می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَآمَنَتْ

١- منظور آیهی: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكَنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِهِنَّ يَفْتَرِيْنَهُ بَيْنَ أَيْدِيْهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايَعَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرُ لَهُنَّ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٢﴾ [الممتحنة: ١٢].

٢- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ١٠، ص ٣٥٠، روایت شماره: ١٨٨٧٠.

٣- السنن الکبری، بیهقی: ج ٣/ ٢٦٢، کتاب الجمعة، باب مَنْ لَا تَلْزَمُهُ الْجُمُعَةُ، روایت شماره: ٥٦٣٧.

٤- تفسیر طبری (جامع البیان عن تأویل آی القرآن): ج ٢٣/ ص ٣٤١.

ظَافِقَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَكَفَرَتْ ظَافِقَةُ فَأَيَّدَنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَىٰ عُدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴿١٤﴾ [الصف: ١٤].

«امر می‌کند مؤمنان را که شوید یاری دهندگان خدا چنانکه از اصحاب عیسی علیه السلام به عمل آمد گفت عیسی پسر مریم حواریین را کیست یاری دهنده من روی بخدا آورده؟ گفتند حواریان مائیم یاری دهندگان خدا پس ایمان آورد طائفه از بنی اسرائیل و کافر گشت طائفه ی، پس تقویت دادیم مسلمانان را بر دشمنان ایشان پس گشتند غالب».

در این سوره رمزی است به آنکه خدای تعالی غلبه دین حق بر جمیع ادیان خواسته است و این معنی به تمام در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله ظاهر نخواهد شد بلکه بعد آنجناب صلی الله علیه و آله مجاهدات خواهد بود و فتوح بسیار ظهور خواهد نمود چنانکه بعد حضرت عیسی حواریان به آن دین غالب شدند بر اعدای خویش والله اعلم.

«وعن قتادة في قوله تعالى: ﴿يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ﴾ قال: قد كان ذلك بحمد الله جاءه سبعون رجلاً فبايعوه عند العقبة فنصروه وآووه حتى أظهر الله دينه ولم يُسمَّ حيٍّ من السماء قط باسم ولم يكن لهم ذلك غيرهم»^۱.

«وذكر لنا أن بعضهم قال: هل تدرون على ما تباعون هذا الرجل إنكم تباعونه على محاربة العرب كلها ولتسلموا»^۲.

«وذكر لنا أن رجلاً قال: يا نبي الله تشترط لربك ولنفسك ما شئت قال: اشترط لربي أن تعبدوه ولا تشركوا به شيئاً واشترط لنفسي أن تمنعوني مما منعتم أنفسكم وأبناءكم،

۱- «ای مؤمنان! یاران الله باشید؛ همان گونه که عیسی پسر مریم به حواری ها گفت: یاران من (در دعوت) به سوی الله چه کسانی هستند؟ یارانش گفتند: ما، یاران الله هستیم. پس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کفر ورزیدند. و بدین ترتیب کسانی را که ایمان آوردند، در برابر دشمنانشان یاری دادیم تا پیروز شدند».

۲- تفسیر طبری (جامع البیان عن تأویل آی القرآن): ج ۲۳ / ص ۳۶۵، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸ / ص ۱۴۹.

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸ / ص ۱۴۹، و آن را به عبد بن حمید، مصنف عبد الرزاق و ابن المنذر نسبت داده است.

قالوا: فإذا فعلنا ذلك فمالنا يا نبي الله؟ قال: لكم النصر في الدنيا والجنة في الآخرة ففعلوا وفعل الله».

«قال (قتادة): والحواريون كلهم من قريش أبو بكر وعمر وعلي وحمزة وجعفر وأبو عبيدة بن الجراح وعثمان بن مظعون وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن أبي وقاص وعثمان بن عفان وطلحة بن عبيد الله والزبير بن العوام»^۱.

«عن ابن عباس ﴿فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [الصف: ۱۴]. محمد ﷺ وأُمته ﴿عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَاصْبَحُوا﴾ اليوم ﴿ظَاهِرِينَ﴾»^۲.

سورة جمعه:

«عن السائب بن يزيد قال: كان النداء الذي ذكر الله في القرآن يوم الجمعة في زمن رسول الله ﷺ وإبي بكر وعمر وعامة خلافة عثمان أن ينادي المنادي إذا جلس الإمام على المنبر فلما تباعدت المساكن وكثر الناس أحدث النداء الأول فلم يعب الناس ذلك عليه وقد عابوا عليه حين أتم الصلاة بمنى^۳. قال فكنا في زمان عمر نصلي فإذا خرج عمر وجلس على المنبر قطعنا الصلاة وتحذنا وربما أقبل عمر على بعض من يليه فسألهم

۱- المجالسة وجواهر العلم: ج ۸ / ص ۲۴۱، روایت شماره: ۳۵۱۵، تألیف: أبو بكر أحمد بن مروان دینوری مالکی (متوفی: ۳۳۳ هـ)، محقق: أبو عبيدة مشهور بن حسن آل سلمان، ناشر: جمعية التربية الإسلامية (البحرين - أم الحصم)، دار ابن حزم (بيروت - لبنان)، تاريخ نشر: ۱۴۱۹ هـ. البته در کتاب فوق این روایت به "معمّر" نسبت داده شده، و شاه ولی الله این روایت را از الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸ / ص ۱۴۹ گرفته که حافظ سیوطی آن را به قتاده نسبت داده است.

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال الدین سیوطی: ج ۸ / ص ۱۵۰.

همان طوری که ملاحظه می شود مرجع شاه صاحب در این روایات به طور عموم کتاب الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور اثر ماندگار جلال الدین سیوطی می باشد.

۳- گفته می شود که عثمان ذی النورین ﷺ هر دو صورت قصر و اتمام را در نماز سفر جاز می دانست به دلیل فرموده باری تعالی: ﴿فَلْيَسَّ عَلَيَّ كُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ﴾ [النساء: ۱۰۱]. و یا اینکه ایشان در منی نیت اقامت کرده بودند.

عن سوقهم ودراهمهم والمؤذن يؤذن فإذا سكت المؤذن قام عمر فتكلم ولم نتلكم حتى يفرغ من خطبته»^١.

«عن خرشة بن الحر قال: رأى معي عمر بن الخطاب لوحاً مكتوباً فيه ﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: ٩]. فقال: من أملى عليكم هذا؟ قلت: أبي بن كعب. قال: إن أياً أقرأنا للمنسوخ أقرأها فأمضوا إلى ذكر الله»^٢.

«عن الحسن أنه سئل عن قوله تعالى: ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ قال: ما هي بالسعي على الأقدام ولقد نهوا أن يأتوا الصلاة إلا وعليهم السكينة والوقار ولكن بالقلوب والنية والخشوع»^٣.

«عَنْ جَابِرٍ قَالَ بَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ قَائِمًا إِذْ قَدِمَتْ عِيرُ الْمَدِينَةِ فَأَبْتَدَرَهَا أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَنَزَلَتْ الْآيَةُ: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾ [الجمعة: ١١]»^٤.

«وعن الحسن بينما النبي ﷺ يخطب يوم الجمعة إذ قدمت عير المدينة فانفضوا إليها وتركوا النبي ﷺ فلم يبق معه إلا رهط منهم أبو بكر وعمر فنزلت هذه الآية، فقال رسول

١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ١٥٨، و أن را به عبد بن حميد، ابن مردويه و ابن المنذر نسبت داه است.

٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ١٦١، و أن را به عبد بن حميد، ابن مردويه و ابن المنذر نسبت داه است.

٣- تفسير القرآن العظيم، ابن أبي حاتم: ج ١٠/ ص ٣٣٥٦، روایت شماره: ١٨٨٩٤، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ١٦٢.

٤- صحيح بخاری: ج ٢/ ص ١٣، كِتَابُ الْجُمُعَةِ، بَابُ: إِذَا نَفَرَ النَّاسُ عَنِ الْإِمَامِ فِي صَلَاةِ الْجُمُعَةِ، فَصَلَاةُ الْإِمَامِ وَمَنْ بَقِيَ جَائِزَةً، حديث شماره: ٩٣٦، و الفاظ این حدیث از سنن ترمذی است، نگا: سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٤١٤، أَبْوَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَابُ: وَمِنْ سُورَةِ الْجُمُعَةِ، حديث شماره: ٣٣١١.

اللَّهُ ﷺ: والذي نفسي بيده لو تابعتكم حتى لا يبقى معي أحد منكم لسال بكم الوادي ناراً^۱.

«عن طاوس قال: خطب رسول الله ﷺ قائماً وأبو بكر وعمر وعثمان وأن أول من جلس على المنبر معاوية بن أبي سفيان»^۲.

«عن الشعبي قال: كان رسول الله ﷺ إذا صعد المنبر يوم الجمعة استقبل الناس بوجهه فقال: السلام عليكم ويحمد الله ويثني ويقرأ سورة ثم يجلس ثم يقوم فيخطب ثم ينزل، فكان أبو بكر وعمر يعلانه»^۳.

سورة منافقون:

في قصة زيد بن أرقم^۴ «فبينما أنا أسيرُ وقد خفضت رأسي من الهم إذ أتاني رسول الله ﷺ فعرك أذني وضحك في وجهي ثم إن أبا بكر لحقني فقال: ما قال لك رسول الله ﷺ؟ قلت: ما قال لي شيئاً إلا أنه عرق أذني وضحك في وجهي. فقال: أبشر فلما أصبحنا قرأ رسول الله ﷺ ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ

۱- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ۸/ ص ۱۶۶، و آن را به عبد بن حمید نسبت داده است.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۱/ ص ۴۴۸، کتاب الجمعة، مَنْ كَانَ يَخْطُبُ قَائِمًا، روایت شماره: ۵۱۸۰، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ۸/ ص ۱۶۸.

۳- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۱/ ص ۴۴۹، کتاب الجمعة، الْإِمَامُ إِذَا جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ يُسَلِّمُ، روایت شماره: ۵۱۹۵، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ۸/ ص ۱۶۸.

۴- داستان از این قرار است که عبد الله بن ابی در یکی از سفرها برای دوستان منافق خویش گفت: مسلمانان را مساعدت مالی نکنید تا از اطراف محمد پراکنده شوند، و چون به مدینه رسیدیم ما که عزتمند هستیم ذلیل ها (مسلمانان) را از مدینه بیرون خواهیم راند. زيد بن ارقم ﷺ این گفتگو را شنیده و خدمت آن حضرت ﷺ گذارش داد. رسول خدا عبد الله بن ابی را احضار نمودند، او و همدستان منافق او قسم خوردند که زيد دروغ می گوید و ما چنین جملاتی را به زبان نیاورده ایم. و بعد از آن منافقین شایعه پراکنی نمودند که زيد در حضور رسول خدا دروغ گفته است. این واقعه زيد بن ارقم ﷺ را نهایت افسرده نمود تا اینکه خداوند متعال سوره منافقون را به تصدیق زيد ﷺ فرستاد و منافقان را از فراز آسمان ها افتضاح نمود.

الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٣﴾ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسْنَدَةٌ يُحَسِّبُونَ كُلَّ صَاحِبَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَتَى يُؤَفِّكُونَ ﴿٤﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٥﴾ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٦﴾ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٧﴾ يَقُولُونَ لِنِ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلُّ ﴿٨﴾ [المنافقون: ١-٨]»^١.

۱- ترجمه‌ی آیات کریمه: «هنگامی که منافقان نزدت می‌آیند، می‌گویند: «گواهی می‌دهیم که تو، فرستاده‌ی الله هستی». و الله، می‌داند که تو فرستاده‌ی اویی. و الله، گواهی می‌دهد که منافقان، دروغگویند. سوگندهایشان را سپر گرفته (و مردم را) از راه الله بازداشته‌اند. این، بدان سبب است که ایمان آوردند و سپس کفر ورزیدند؛ پس بر دل‌هایشان مهر (گمراهی و تیره‌بختی) زده شد و از این‌رو (حقیقت را) درک نمی‌کنند. هنگامی که آنان را می‌بینی، جسم (و ظاهر) آنان، تو را به شگفت می‌آورد و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می‌دهی؛ (ولی) گویا چوب‌های خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده‌اند (و از ترس و بزدلی) هر فریادی را بر ضد خود می‌پندارند. آنها، دشمن‌اند؛ پس از آنان برحذر باش. الله، نابودشان کند که چگونه منحرف می‌شوند. و چون به آنان گفته شود: بیاید تا رسول الله، برای شما درخواست آموزش کند، سرهایشان را می‌گردانند و آنان را می‌بینی که متکبرانه روی گردان می‌شوند. برای آنان یکسان است؛ چه برایشان درخواست آموزش کنی و چه نکنی، الله هرگز آنان را نمی‌آمزد. همانا الله مردم فاسق و تبهکار را هدایت نمی‌کند. آنان، همان کسانی هستند که می‌گویند: به آنان که نزد رسول الله هستند، انفاق نکنید تا پراکنده شوند. حال آنکه خزانه‌های آسمان‌ها و زمین، از آن الله است؛ ولی منافقان درک نمی‌کنند. می‌گویند: «اگر به مدینه باز گردیم، به‌طور قطع عزتمندان، ذلیلان (و فرومایگان) را بیرون می‌کنند». حال آنکه عزت، از آن الله و پیامبر او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند».

«عن جابر بن عبد الله قال: كنا مع النبي ﷺ في غزاة قال سفيان: يرون أنها غزوة بني المصطلق فكسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ يَا لَأَنْصَارٍ. وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ يَا لَلْمُهَاجِرِينَ. فَسَمِعَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: مَا بَالُ دَعَايَ جَاهِلِيَّةٍ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ. فَقَالَ: دَعَايَ فَإِنَّهَا مُنْتَنَةٌ. فَسَمِعَ بِذَلِكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ فَقَالَ فَعَلُوهَا، أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ. فَبَلَغَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَامَ عُمَرُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ دَعَانِي أَضْرِبَ عَنْقَ هَذَا الْمُنَافِقِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: دَعُهُ لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ»^۲.

زاد الترمذي: «فقال له ابنه عبد الله بن عبد الله: لا تَنْقَلِبُ حَتَّى تُقَرَّ: أَنَّكَ الذَّلِيلُ، ورسول الله: العزيزُ، فَعَلَّ»^۳.

سورة طلاق:

«عن ابن عمر أنه طلق امرأته وهي حائض على عهد النبي ﷺ فانطلق عمر فذكر ذلك له فقال: مُرّه فليراجعها ثم يمسكها حتى تطهر ثم يطلقها إن بدا له، فأُنزل الله عند ذلك:

^۱ - سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۱۵، أَبْوَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَابُ: وَمِنْ سُورَةِ الْمُنَافِقِينَ، حَدِيثُ شِمَارِهِ: ۳۳۱۳. ترمذی گفته: این حدیث حسن است، و علامه آلبنانی نگاشته: اسناد آن صحیح است.

^۲ - سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۱۷، أَبْوَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَابُ: وَمِنْ سُورَةِ الْمُنَافِقِينَ، حَدِيثُ شِمَارِهِ: ۳۳۱۵. ترمذی گفته: این حدیث حسن صحیح است، و علامه آلبنانی نگاشته: صحیح است. البته این روایت ترمذی بود، و نزدیک به همین الفاظ در صحیح بخاری نیز آمده است، نگا: صحیح بخاری: ج ۶/ ص ۱۵۴، كِتَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، بَابُ قَوْلِهِ: {سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ [ص: ۱۵۴] أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ} [المنافقون: ۶]، حدیث شماره: ۴۹۰۵.

^۳ - سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۱۷، أَبْوَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَابُ: وَمِنْ سُورَةِ الْمُنَافِقِينَ، حَدِيثُ شِمَارِهِ: ۳۳۱۵. ترمذی در ادامه نوشته: این حدیث حسن صحیح است، و علامه آلبنانی نیز آن را صحیح دانسته.

﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ (فِي قَبْلِ عِدَّتِهِنَّ) وَأَحْضُوا الْعِدَّةَ﴾ [الطلاق: ۱].
قال أبو الزبير: هكذا سمعت ابن عمر يقرأها^۱.

وفي رواية «عن ابن عمر أنه طلق امرأته وهي حائض فذكر ذلك عمر لرسول الله ﷺ ثم قال: ليراجعها ثم يمسكها حتى تطهر ثم تحيض فتطهر فإن بدا له أن يطلقها فليطلقها طاهرا قبل أن يمسه فتلك العدة التي أمر الله أن تطلق لها النساء وقرأ النبي ﷺ: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ (فِي قَبْلِ عِدَّتِهِنَّ)﴾ [الطلاق: ۱]»^۲.

«عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جده قال: اجتمع أبو بكر وعمر وأبو عبيدة بن الجراح ﷺ فتماروا في شيء فقال لهم علي: انطلقوا بنا إلى رسول الله ﷺ فلما وقفوا عليه قالوا: يا رسول الله جننا نسألك عن شيء. فقال: إن شئتم فاسألوا وإن شئتم خبرتكم بما جئتم له، فقال لهم: جئتم تسألوني عن الرزق من أين يأتي وكيف يأتي؟ أبا الله أن يرزق عبده المؤمن إلا من حيث لا يعلم»^۳.

«عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله ﷺ: لَوْ أَنَّكُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ تَغْدُو خِمَاصًا وَتَرُوحُ بِطَانًا»^۴.

۱- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ۸/ ص ۱۸۹، وأن را به ابن مردويه نسبت داده است. و این روایت با اندکی تفاوت در مسند امام احمد، سنن ابن ماجه و کتاب های حدیثی دیگر نیز روایت شده است؛ به طور مثال نگا: مسند امام احمد: ج ۹/ ص ۲۲۱، حدیث شماره: ۵۲۹۹. و (شعیب الأرنبوط) گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

۲- صحیح بخاری: ج ۶/ ص ۱۵۵، کتاب تفسیر القرآن، باب، حدیث شماره: ۴۹۰۸. با اندکی تفاوت در الفاظ.

۳- مسند الشهاب: ج ۱/ ص ۳۴۱، روایت شماره: ۵۸۵، تألیف: أبو عبد الله محمد بن سلامة بن جعفر قضاعی مصری (متوفی: ۴۵۴ هـ)، محقق: حمدي بن عبد المجيد السلفي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، چاپ دوم، سال: ۱۴۰۷ / ۱۹۸۶ م.

۴- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۷۳، أبواب الزهد، باب في التَّوَكُّلِ عَلَى اللَّهِ، حدیث شماره: ۲۳۴۴. ترمذی نگاشته: این حدیث حسن صحیح است، و جز از این وجه روایت نشده است، و اسم ابو تمیم جیشانی

«وعن قتادة قال: كان عمر يقول: لو وضعت ذا بطنها وهو موضوع على سريره من قبل أن يقبر لحلت»^۱.

«عن سعيد بن المسيب قال: قضى عمر في المرأة التي يطلقها زوجها تطليقة ثم تحيض حيضة أو حيضتين ثم ترفعها حيضتها لا يُدرى ما الذي رفعها له أنها تربص بنفسها ما بينها وبين تسعة أشهر فإن استبان حمل فهي حامل وإن مرت تسعة أشهر ولا حمل بها اعتدت ثلاثة اشهر بعد ذلك ثم حلت»^۲.

«وعن سعيد بن المسيب ان عمر استشار علي بن أبي طالب وزيد بن ثابت، قال زيد: رأيت إن كانت نسيأً، قال علي: فأخر الأجلين. قال عمر: لو وضعتُ ذا بطنها وزوجها على نعشه لم يدخل حفرة لكانت قد حلت»^۳.

«عن أبي سنان قال: سأل عمر بن الخطاب عن أبي عبيدة فقيل له: إنه يلبس الغليظ من الثياب ويأكل أخشن الطعام فبعث إليه بألف دينار وقال للرسول: أنظر ما يصنع بها إذا هو أخذها فما لبث أن لبس ألين الثياب وأكل أطيب الطعام، فجاء الرسول فأخبره. فقال: رحمه الله تأول هذه الآية: ﴿لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ ۖ وَمَن قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا ءَاتَاهُ اللَّهُ﴾ [الطلاق: ۷]»^۴.

سورة تحریم:

(یکی از روایان این سند) عبد الله بن مالک می‌باشد. و علامه آل‌بانی به تعقیب وی نوشته: صحیح است.

۱- معنای روایت اینست: اگر (زن حامله) حمل خویش را در حالی بگذارد که شوهر (متوفای) او را هنوز به قبر نگذاشته‌اند، آن زن حلال است (بر او عدت نیست و می‌تواند که شوهر بگیرد).

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۲۰۳، و آن را به عبد بن حمید نسبت داده است.

۳- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۳/ ص ۵۵۴، کِتَابُ النِّكَاحِ، فِي الْمَرْأَةِ يَتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا فَتَضَعُ بَعْدَ وَقَاتِهِ بَيْبِيرٍ، روایت شماره: ۱۷۰۹۸، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۲۰۶.

۴- تفسیر جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ابن جریر طبری: ج ۲۳/ ص ۶۹، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۲۰۸.

«عن ابن عباس قال: قلت لعمر بن الخطاب: من المرأتان اللتان تظاهرتا؟ قال: عائشة وحفصة، وكان ذلك الحديث في شأن مارية أم إبراهيم القبطية أصابها النبي ﷺ في بيت حفصة في يومها فوجدت حفصة فقالت: يا نبي الله لقد جئت إلي شيئاً ما جئته إلى أحد من أزواجك في يومي وفي دوري وعلى فراشي. قال: ألا ترضين أن أحرمها فلا أقربها. قالت: بلى. فحرمها. وقال: لا تذكرني ذلك لأحد فذكرته لعائشة. فأنزل الله: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ...﴾ [التحریم: فبلغنا أن رسول الله ﷺ كَفَّرَ عن يمينه وأصاب جاريته]»^۱.

«عن ابن عباس في قوله: ﴿وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا...﴾ [التحریم: ۳]. قَالَ: دَخَلَتْ حَفْصَةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي بَيْتِهَا وَهُوَ يَطْأُ مَارِيَةَ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تُخْبِرِي عَائِشَةَ حَتَّى أَبْشُرَكَ بِبَشَارَةٍ، فَإِنَّ أَبَاكَ يَلِي مِنْ بَعْدِ أَبِي بَكْرٍ إِذَا أَنَا مِتُّ، فَذَهَبَتْ حَفْصَةُ، فَأَخْبَرَتْ عَائِشَةَ»^۲.

۱- تفسیر جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ابن جریر طبری: ج ۲۳ / ص ۴۷۹، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸ / ص ۲۱۴.

قسمت نخست این حدیث در صحیح بخاری نیز روایت شده است، نگا: صحیح بخاری: ج ۶ / ص ۱۵۸، کِتَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، بَابُ {وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا، فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ، فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ: مَنْ أُنْبَأُكَ هَذَا؟ قَالَ: نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ}، حدیث شماره: ۴۹۱۴.

۲- المعجم الكبير، ابو القاسم طبرانی: ج ۱۲ / ص ۱۱۷، الضَّحَّاكُ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، روایت شماره: ۱۲۶۴۰. البته روایاتی از این قبیل به هیچ وجه نمی تواند صحیح باشد، و مایهی شگفت است که دانشمندان فرهیخته ای چون شاه ولی الله چنین روایات نادرستی را بیاورد که صراحتاً در آن توهین و نقص پیامبر ﷺ وجود داشته باشد.

این روایت اصلاً صحیح نیست به دلایل آتی:

أ- در حاشیهی تفسیر ابن کثیر (ج ۸ / ص ۱۶۵) آمده: یکی از راویان این سند اسماعیل بجلی است که ضعیف می باشد.

ب- ضحاک بن مزاحم (راوی دیگر این سند) با ابن عباس ملاقات نداشته و از او روایت کرده، که انقطاع سند را نشان می دهد.

«وعن عائشة في قوله: ﴿وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا...﴾ قال: أسر إليها أن أبا بكر خليفتي من بعدي»^۱.

«وعن علي وابن عباس قالا: والله إن إمارة أبي بكر وعمر لفي الكتاب وإذ أسر النبي إلى بعض أزواجه حديثاً... قال لحفصة: أبوك وأبو عائشة واليا الناس بعدي فإياك أن تخبري أحداً»^۲.

«وعن ميمون بن مهران في قوله: ﴿وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا﴾ قال: أسر إليها أن أبا بكر خليفتي من بعدي»^۳.

ت- چطور ممکن است که رسول گرامی اسلام برای یکی از همسران خویش (حفصه) رشوه وعده کنند و برایش بگویند: از این کاری که من انجام داده ام به عائشه خبر نده، و پاداشت چنین خواهد بود که پدرت بعد از من خلیفه خواهد شد.

ث- آیا پیامبر علیه السلام از ام المؤمنین عائشه کدام ترس و بیمی داشته اند، که به حفصه گفته باشند او را از موضوع آگاه نکن؟ که محال است چنین باشد.

ج- چطور ممکن است با وجودی که پیامبر به حفصه گفته باشند: به عائشه خبر نده، باز هم او از فرمان پیامبر سرپیچی کرده باشد، و موضوع را با عائشه در میان گذاشته باشد.

ح- رسول الله در حوادث بسیار مهم و تاریخی تصریح نکردند که عمر بعد از ابوبکر خلیفه و جانشین من خواهد بود، چگونه در یک حادثه‌ای فامیلی کوچک به چنین موضوع مهمی تصریح کرده باشند؟!

خ- اصولاً پیامبر که علم غیب نداشتند از کجا می‌دانسته‌اند که عمر بعد از ایشان به خلافت می‌رسد؟

د- این داستان بیشتر شباهت به فیلم‌ها و سریال‌ها دارد و به هیچ‌وجه با بیت نبوی سازگار نیست.

۱- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۳۰ / ص ۲۲۲، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸ / ص ۲۱۸.

۲- فضائل الخلفاء الأربعة وغيرهم لأبي نعيم الأصبهاني: ج ۱ / ص ۱۴۵، روایت شماره: ۱۷۹، تألیف: أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد أصبهاني (متوفی: ۴۳۰ هـ)، تحقیق: صالح بن محمد العقیل، ناشر: دار البخاري للنشر والتوزيع، المدينة المنورة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۷ م، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸ / ص ۲۱۹.

۳- فضائل الصحابة: ج ۱ / ص ۳۹۹، فضائل أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، روایت شماره: ۶۱۰، تألیف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل شيباني (متوفی: ۲۴۱ هـ)، محقق: د. وصي الله

«وعن مجاهد في قوله: ﴿عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ﴾ [التحريم: ٣]. قال: الذي عرف: أمر مارية وأعرض قوله إن أباك وأباها يليان الناس بعدى مخافة أن يفشو»^١.

أخرج مسلم «عن عبد الله بن عباس قال: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ لَمَّا اعْتَزَلَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ نِسَاءَهُ - قَالَ - دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا النَّاسُ يَنْكُتُونَ بِالْحَصَى وَيَقُولُونَ طَلَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نِسَاءَهُ وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُؤْمَرَ بِالْحِجَابِ فَقَالَ عُمَرُ فَقُلْتُ لِأَعْلَمَنَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ فَقُلْتُ يَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ أَقَدْ بَلَغَ مِنْ شَأْنِكَ أَنْ تُؤْذِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ مَا لِي وَمَا لَكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ عَلَيْكَ بَعِيتُكَ. قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ فَقُلْتُ لَهَا يَا حَفْصَةُ أَقَدْ بَلَغَ مِنْ شَأْنِكَ أَنْ تُؤْذِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَا يُجْبِكُ. وَلَوْلَا أَنَا لَطَلَّقْتُكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. فَبَكَتْ أَشَدَّ الْبُكَاءِ فَقُلْتُ لَهَا أَتَيْنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَتْ هُوَ فِي خِزَانَتِهِ فِي الْمَشْرُبَةِ. فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَنَا بِرَبَاحٍ غُلَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَاعِدًا عَلَى أَسْكَقَةِ الْمَشْرُبَةِ مُدَلِّ رِجْلَيْهِ عَلَى نَقِيرٍ مِنْ خَشَبٍ وَهُوَ جَذَعٌ يَرِيقُ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَيَنْحَدِرُ فَنَادَيْتُ يَا رَبَّاحُ اسْتَأْذِنِ لِي عِنْدَكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَنَظَرَ رَبَّاحٌ إِلَى الْغُرْفَةِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ فَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا ثُمَّ قُلْتُ يَا رَبَّاحُ اسْتَأْذِنِ لِي عِنْدَكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَنَظَرَ رَبَّاحٌ إِلَى الْغُرْفَةِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ فَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا ثُمَّ رَفَعْتُ صَوْتِي فَقُلْتُ يَا رَبَّاحُ اسْتَأْذِنِ لِي عِنْدَكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِنِّي أَظُنُّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ظَنَّ أَنَّي جِئْتُ مِنْ أَجْلِ حَفْصَةَ وَاللَّهِ لَئِنْ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِضَرْبِ عُنُقِهَا لِأَضْرِبَنَّ عُنُقَهَا. وَرَفَعْتُ صَوْتِي فَأَوْمَأَ إِلَيَّ أَنْ أَرْقَهُ فَدَخَلْتُ عَلَى

محمد عباس، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، چاپ نخست، سال: ١٤٠٣ هـ / ١٩٨٣ م، و معجم ابن الأعرابي: ج ٢ / ص ٧٣١، روایت شماره: ١٤٨٢، تأليف: أبو سعيد بن الأعرابي أحمد بن محمد بن زياد بصري (متوفى: ٣٤٠ هـ)، تحقيق و تخريج: عبد المحسن بن إبراهيم بن أحمد الحسيني، ناشر: دار ابن الجوزي، المملكة العربية السعودية، چاپ نخست، سال: ١٤١٨ هـ / ١٩٩٧ م، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨ / ص ٢١٩.

١- تفسير القرآن العظيم، ابن أبي حاتم: ج ١٠ / ص ٣٣٦٢، روایت شماره: ١٨٩٢٠، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨ / ص ٢١٧.

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ عَلَى حَصِيرٍ فَجَلَسْتُ فَأَدْنَى عَلَيْهِ إِزَارَهُ وَلَيْسَ عَلَيْهِ غَيْرُهُ وَإِذَا الْحَصِيرُ قَدْ أَثَرٌ فِي جَنْبِهِ فَنَظَرْتُ بِبَصَرِي فِي خِزَانَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا أَنَا بِقُبْصَةٍ مِنْ شَعِيرٍ نَحْوِ الصَّاعِ وَمِثْلَهَا قَرَطًا فِي نَاحِيَةِ الْعُرْفَةِ وَإِذَا أَفِيقُ مُعَلَّقٌ - قَالَ - فَابْتَدَرْتُ عَيْنَايَ قَالَ « مَا يُبْكِيكَ يَا ابْنَ الْخَطَابِ قُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَمَا لِي لَا أَبْكِي وَهَذَا الْحَصِيرُ قَدْ أَثَرٌ فِي جَنْبِكَ وَهَذِهِ خِزَانَتُكَ لَا أَرَى فِيهَا إِلَّا مَا أَرَى وَذَلِكَ قَيْصَرٌ وَكِسْرَى فِي الثَّمَارِ وَالْأَنْهَارِ وَأَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَفْوَتُهُ وَهَذِهِ خِزَانَتُكَ، فَقَالَ: يَا ابْنَ الْخَطَابِ أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ لَنَا الْآخِرَةَ وَلَهُمُ الدُّنْيَا. قُلْتُ بَلَى - قَالَ - وَدَخَلْتُ عَلَيْهِ حِينَ دَخَلْتُ وَأَنَا أَرَى فِي وَجْهِهِ الْغَضَبَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يَشُقُّ عَلَيْكَ مِنْ شَأْنِ النِّسَاءِ فَإِنْ كُنْتُ طَلَفْتُهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَكَ وَمَلَائِكَتُهُ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَأَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَالْمُؤْمِنُونَ مَعَكَ وَقَلَّمَا تَكَلَّمْتُ وَأَحْمَدُ اللَّهُ بِكَلَامٍ إِلَّا رَجَوْتُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ يُصَدِّقُ قَوْلِي الَّذِي أَقُولُ وَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ الْتَخْيِيرُ: ﴿عَسَى رَبُّهُوَ إِنْ طَلَقْتُكَ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَ﴾ [التحریم: ٥]. ﴿وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِیحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾ [التحریم: ٤]. وَكَانَتْ عَائِشَةُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ وَحَفْصَةُ تَظَاهَرَانِ عَلَى سَائِرِ نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَطَلَفْتُهُنَّ قَالَ: لَا. قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ وَالْمُسْلِمُونَ يَنْكُتُونَ بِالْحَصَى يَقُولُونَ طَلَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نِسَاءَهُ أَفَأَنْزِلُ فَأُخْبِرُهُمْ أَنَّكَ لَمْ تُطَلِّفُهُنَّ قَالَ: نَعَمْ إِنْ شِئْتَ. فَلَمْ أَرْزُلْ أَحَدَهُ حَتَّى تَحَسَّرَ الْغَضَبُ عَنْ وَجْهِهِ وَحَتَّى كَثُرَ فَضْحِكَ وَكَانَ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ ثَغْرًا ثُمَّ نَزَلَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ وَنَزَلْتُ فَنَزَلْتُ أَتَشَبَّتُ بِالْجُدْعِ وَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَأَنَّمَا يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ مَا يَمْسُهُ بِيَدِهِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّمَا كُنْتُ فِي الْعُرْفَةِ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ. قَالَ: إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعًا وَعِشْرِينَ. فَقُمْتُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ فَتَادَيْتُ بِأَعْلَى صَوْتِي لَمْ يُطَلِّقْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نِسَاءَهُ. وَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدْعَاؤُهُ بِهِ وَلَوْ رَدُّهُ

إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» [النساء: ۸۳]. فَكُنْتُ أَنَا اسْتَنْبَطْتُ ذَلِكَ الْأَمْرَ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آيَةَ 'التَّخْيِير' ^۲.

«عن ابن عباس قال: كان أبي يقرؤها: ﴿وَصَلِّحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ أبو بكر وعمر ^۳.
«وعن عبد الرحمن بن بريدة عن أبيه في قوله: ﴿وَصَلِّحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ قال: أبو بكر وعمر» ^۴.

«وعن عكرمة وميمون بن مهران مثله» ^۵.
«عن مقاتل بن سليمان في قوله: ﴿وَصَلِّحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ قال: أبو بكر وعمر وعلي» ^۶.
«عن ابن مسعود عن النبي ﷺ في قول الله: ﴿وَصَلِّحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ قال: من صالح المؤمنين أبو بكر وعمر» ^۷.

۱- آیهی تخيير: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۸].

۲- صحيح مسلم: ج ۲/ ص ۱۱۰۵، كتاب الطلاق، بَابُ فِي الْإِيلَاءِ، وَاعْتِزَالِ النِّسَاءِ، وَتَخْيِيرِهِنَّ وَقَوْلِهِ تَعَالَى: {وَإِنْ تَطَاهَرَا عَلَيْهِ} [التحریم: ۴]، حدیث شماره: ۱۴۷۹.

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۲۲۳، و آن را به ابن عساکر نسبت داده است، اما روایت را در تاریخ دمشق تألیف حافظ ابن عساکر نیافتم، شاید در کتاب دیگری از تألیفات ایشان باشد.

۴- نام این راوی عبد الله بن بريدة است نه عبد الرحمن بن بريدة، نگا: تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۲/ ص ۴۱۲ و ۴۱۳ و ...، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۲۲۳.

۵- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۲۲۳.

۶- همان: ج ۸/ ص ۲۲۳. و این عبارت شاه ولی الله دقیقا از الدر المنثور گرفته شده که حافظ سیوطی آن را به ابن عساکر نسبت داده است، اما در کتاب تاریخ دمشق حافظ ابن عساکر آن را نیافتم.

۷- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۴۱۶، فضائل عمر بن الخطاب، روایت شماره: ۶۴۸، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۲۲۳.

۸- المعجم الكبير، الطبرانی: ج ۱۰/ ص ۲۰۵، روایت شماره: ۱۰۴۷۷، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۲۲۳.

«عن ابن عمر وابن عباس في قوله: ﴿وَصَلِّحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ قالوا: نزلت في أبي بكر وعمر»^۱.

«وعن سعيد بن جبیر في قوله: ﴿وَصَلِّحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ قال: نزلت في عمر بن الخطاب خاصة»^۲.

«عن النعمان بن بشیر أن عمر بن الخطاب سئل عن التوبة النصوح^۳، قال: أن يتوب الرجل من العمل السيء ثم لا يعود إليها أبدا»^۴.

سورة ملک:

«عن معاوية بن مرة قال: مرّ عمر بن الخطاب بقوم فقال: من أنتم؟ قالوا: المتوكلون. قال: أنتم المتكلمون إنما المتوكل رجل ألقي حبه في بطن الأرض وتوكل على ربه»^۵.

سورة قلم:

«عن أبي عثمان النهدي قال: قال مروان بن الحكم لما بايع الناس ليزيد: سُنّة أبي بكر وعمر. فقال عبد الرحمن بن أبي بكر: إنها ليست بسنة أبي بكر وعمر ولكنها سنة هرقل. فقال مروان: هذا الذي أنزلت فيه: ﴿وَالَّذِي قَالَ لَوْلَاذِيهِ أَفِ لَكُمَا...﴾ [الأحقاف: ۱۷].

۱- المعجم الأوسط، الطبرانی: ج ۱/ ص ۲۵۰، من اسمه أحمد، روایت شماره: ۸۲۰، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۲۲۳.

۲- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۲/ ص ۲۷۶، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۲۲۳.

۳- توبه نصوح که در آیة: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ [التحریم: ۸]. ذکر شده است.

۴- تفسیر جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ابن جریر طبری: ج ۲۳/ ص ۴۹۳، و تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ۱۰/ ص ۳۳۶۲، روایت شماره: ۱۸۹۲۰. و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۲۲۷.

۵- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۲۳۸، و آن را به حکیم ترمذی نسبت داده است.

فسمعت ذلك عائشة فقالت: إنها لم تنزل في عبد الرحمن ولكن نزل في أبيك ﴿وَلَا تُطْعَمْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ﴾ هَمَّازٌ مَشَّاءٌ بِنِيمٍ ﴿﴾ [القلم: ١٠-١١]»^١.

سورة حاقه:

«عن عمر بن الخطاب قال: خرجت العرض لرسول الله ﷺ قبل أن أسلم فوجدته قد سبقني إلى المسجد فقممت خلفه فاستفتح بسورة الحاقه فجعلت أعجب من تأليف القرآن فقلت: هذا والله شاعر كما قالت قريش، فقرأ: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ ﴿﴾ [الحاقه: ٤٠-٤١]. قلت: كاهن قال: ﴿وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَّا تَدَّكُرُونَ﴾ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿﴾ [الحاقه: ٤٢-٤٣]. إلى آخر السورة فوقع الإسلام في قلبي كل موقع»^٢.

«عن عمر أنه قال: حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا فإنه أيسر لحسابكم وزنوا أنفسكم قبل أن توزنوا وتجهزوا للعرض الأكبر: ﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنكُمْ خَافِيَةٌ﴾ [الحاقه: ١٨]»^٣.

سورة جن:

«عن السدي قال: قال عمر في قوله تعالى: ﴿وَأَلَّوِ اسْتَظَقُمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَّاءً

١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٢٦٤، و أنرا به ابن مردويه نسبت داده است. و بیشتر این متن در مستدرک حاکم نیز آمده است، نگا: المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ٤/ ص ٥٢٨، روایت شماره: ٨٤٨٣، و حاکم گفته: این روایت بنا بر شرط شيخین صحیح است اما آنرا روایت نکرده اند. حافظ ذهبی در تعقیب وی نگاشته: در سند آن انقطاع است.

٢- مسند امام احمد: ج ١/ ص ٢٦٢، حدیث شماره: ١٠٦، و محقق (شعیب الأرنبوط) گفته: اسناد این حدیث ضعیف است به دلیل این که شریح بن عبید (یکی از راویان این سند که از عمر فاروق روایت کرده) با عمر ملاقات نداشته است.

٣- الزهد والرفائق: ج ١/ ص ١٠٣، باب الهرب من الخطایا والذنوب، روایت شماره: ٣٠٦. و نگا: سنن ترمذی: ج ٤/ ص ٦٣٨، روایت شماره: ٢٤٥٩. علامه آلبانی گفته: ضعیف است.

عَدَقًا ﴿٦٦﴾ لِّتَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾ [الجن: ١٦-١٧]. قال: حيث ما كان الماء كان المال وحيثما كان المال كانت الفتنة»^١.

سورة مزمل:

«عن عمر بن الخطاب قال: ما من حال يأتيني عليه الموت بعد الجهاد في سبيل الله أحب إلي من أن يأتيني وأنا بين شعبي رحلى ألتمس من فضل الله ثم تلا هذه الآية: ﴿وَعَاخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَعَاخِرُونَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [المزمل: ٢٠]»^٢.

سورة دهر:

«عن عمر بن الخطاب أنه سمع رجلاً يقرأ: ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ [الدهر: ١]. فقال عمر: ليتها تَمَّتْ»^٣.
«وعن عمر بن الخطاب أنه تلا هذه الآية: ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ [الدهر: ١]. قال: إي وعزتك يا رب فجعلته سمياً بصيراً وحياً وميتاً»^٤.

«عن مجاهد قال: لما صدر النبي ﷺ بالأسارى عن بدر أنفق سبعة من المهاجرين على أسارى مشركي بدر منهم أبو بكر وعمر وعلي وعبد الرحمن وسعد وأبو عبيدة بن الجراح،

١- تفسير جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ابن جرير طبري: ج ٢٣ / ص ٣٣٧، اما در تفسير طبري به عوض "حيث ما" واژه‌ی: "أينما" آمده است.

٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨ / ص ٣٢٣، و آن را به سعيد بن منصور، عبد بن حميد و ابن المنذر نسبت داده است.

٣- الزهد والرفائق: ج ١ / ص ٧٩، باب تعظيم ذكر الله عز وجل، روايت شماره: ٢٣٥. و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨ / ص ٣٦٦.

٤- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨ / ص ٣٦٧، و آن را به عبد بن حميد و ابن المنذر نسبت داده است.

فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: قَتَلْنَاهُمْ فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ وَتَقَوْتُونَهُمْ بِالنَّفَقَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ تِسْعَةَ عَشَرَ آيَةً: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ۝ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عَبْدُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ۝ يُوفُونَ بِالْأَذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ۝ وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ۝ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ۝ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ۝ فَوَقَّهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ۝ وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ۝ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ۝ وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا ۝ وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِثَانِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا ۝ قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا ۝ وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا ۝ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا ۝﴾^١ [الدهر: ٥-١٨]»^٢.

«عن عكرمة قال: دخل عمر بن الخطاب على النبي ﷺ وهو راقد على حصير من جريد أثر في جنبه فبكى عمر فقال: ما يبكيك؟ قال: ذكرت كسرى وملكه وقيصر وملكه

^١ - ترجمه‌ی آیات: «همانا نیکان، از جامی می‌نوشند که آمیخته با «کافور» (نوشیدنی گوارای بهشتی) است. چشمه‌ای که بندگان الله از آن می‌نوشند و آن را به هر جا که بخواهند، جاری می‌کنند. (همان کسانی که) به نذر (خویش) وفا می‌نمایند و از روزی که عذابش فراگیر است، می‌ترسند. و با وجود نیازی که به غذا دارند، به بینوا و یتیم و اسیر می‌دهند. (و می‌گویند:) تنها برای کسب خشنودی الله به شما غذا می‌دهیم و از شما انتظار هیچ پاداش و سپاسی نداریم. ما از پروردگارمان، از بابت روز گرفته و طولانی (و سخت و دشوار) می‌ترسیم. بی‌گمان الله، آنان را از سختی آن روز نگاه می‌دارد و به آنان سرور و شادی می‌رساند. و در برابر صبرشان، بوستان و لباس ابریشمی به آنان پاداش می‌دهد. در بهشت بر تخت‌ها تکیه می‌زنند و آنجا نه گرمی آفتاب را می‌بینند و نه سرمای شدید را. سایه‌های درختان بهشتی، بر آنها فرو افتاده و میوه‌هایش به آسانی در دسترس آنان است. و ظرف‌هایی از نقره و جام‌های بلورین، پیرامونشان می‌گردانند. جام‌های سیمینی که به اندازه‌ی مناسب آماده کرده‌اند. و در بهشت از جام‌هایی که آمیخته به «زنجبیل» است، به آنان می‌نوشانند. از چشمه‌ای در بهشت که «سلسبیل» نامیده می‌شود».

^٢ - تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۳۵/ ص ۲۸۶، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۳۷۰.

وصاحب الحبشة وملكه وأنت رسول الله ﷺ على حصير من جريد! فقال: أما ترضى أن لهم الدنيا ولنا الآخرة، فأنزل الله: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ۝﴾ [الدھر: ۲۰]». ^۱

سورة عبس:

«عن إبراهيم التيمي قال: قرأ أبو بكر الصديق ﴿وَفَلَكِهَ وَأَبَّا ۝﴾ [عبس: ۳۱]. و فقال: ما الأب؟ فقيل: كذا وكذا، فقال أبو بكر: إن هذا هو التكلف» ^۲.
وفي رواية: «عن إبراهيم التيمي قال: سئل أبو بكر الصديق عن الأب ما هو، فقال: وأي سماء تظلني وأي أرض تقلني إذا قلت في كتاب الله ما لا أعلم» ^۳.
«وعن أنس قال: قرأ عمر: ﴿وَفَلَكِهَ وَأَبَّا ۝﴾ [عبس: ۳۱]. فقال: هذه الفاكهة قد عرفناها، فما الأب؟ ثم قال: مه نُهينا عن التكلف» ^۴.

«عن أنس أن عمر قرأ على المنبر: ﴿فَأُتْبِنَّا فِيهَا حَبًّا ۝ وَعِنَبًا وَقَضْبًا ۝ وَزَيْتُونًا ۝ وَخَلًّا ۝ وَحَدَائِقَ غُلْبًا ۝ وَفَلَكِهَ وَأَبَّا ۝﴾ ^۵ [عبس: ۲۷-۳۱]. قال: كل هذا قد عرفنا، فما

۱- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ۸/ ص ۳۷۷، و آن را به عبد بن حميد و ابن المنذر نسبت داده است.

۲- فتح الباري شرح صحيح البخاري: ج ۱۳/ ص ۲۷۱، تأليف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل عسقلاني شافعي، ناشر: دار المعرفة - بيروت، ۱۳۷۹، ترقيم كتب، أبواب وأحاديث آن توسط: محمد فؤاد عبد الباقي، به اشراف و تصحيح: محب الدين الخطيب، با تعليقات: علامه عبد العزيز بن عبد الله بن باز.

و حافظ ابن حجر در تعقيب اين روايت نوشته: در اين سند انقطاع است؛ چرا كه نخعی (يکی از راويان آن) با ابوبکر صديق ملاقات نداشته است.

۳- مصنف ابن ابی شيبه: ج ۶/ ص ۱۳۶، كِتَابُ فَصَائِلِ الْقُرْآنِ، مَنْ كَرِهَ أَنْ يُفَسَّرَ الْقُرْآنُ، روايت شماره: ۳۰۱۰۷.

۴- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ۸/ ص ۴۲۲، و آن را به عبد بن حميد و كتاب المصاحف ابن الانباری نسبت داده است.

۵- ترجمه‌ی آیات کریمه: «آن گاه در آن دانه رویانديم. و (نيز) انگور و انواع سبزی. همچنين زيتون و درخت خرما (رویاندیم). و باغ‌های پردرخت و انبوه. و میوه و چراگاه».

الأب؟ ثم رفض عصا كانت في يده فقال هذا لعمري هو التكلف فما عليك أن لا تدري ما الأب؟ اتبعوا ما يُبين لكم من هذا الكتاب فاعملوا به وما لم تعرفوه فكلوه إلى ربه»^١.

سورة تكوير:

«عن عمر بن الخطاب في قوله: ﴿وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُئِلَتْ﴾ [التكوير: ٨]. قال جاء قيس بن عاصم التميمي إلى رسول الله ﷺ فقال: إني وأدْتُ ثمان بنات لي في الجاهلية. فقال له النبي ﷺ: أعتق عن كل واحدة رقبة. قال: إني صاحب إبل قال: فاهد عن كل واحدة بدنة»^٢.

«عن النعمان بن بشير عن عمر بن الخطاب في قوله: ﴿وَإِذَا الْتُفُّوسُ زُوِّجَتْ﴾ [التكوير: ٧]. قال: هو الرجل يزوج نظيره من أهل الجنة والرجل يزوج نظيره من أهل النار يوم القيامة، ثم قرأ: ﴿أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ﴾ [الصفات: ٢٢]»^٣.

«وعن زيد بن أسلم عن أبيه قال: لما نزلت: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ [١] قال عمر: لما بلغ ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ﴾ [١٤] [التكوير: ١٤]. قال: لهذا أجرى الحديث»^٤.

-
- ١- مسند الشاميين: ج ٤/ ص ١٥٦، روایت شماره: ٢٩٨٩، تأليف: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير لخمى شامي، مشهور به أبو القاسم طبراني (متوفى: ٣٦٠ هـ)، محقق: حمدي بن عبدالمجيد سلفي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، چاپ نخست، سال: ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٤ م، با اندکی تفاوت در الفاظ، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٤٢١.
 - ٢- تاريخ المدينة، ابن شبة: ج ٢/ ص ٥٣٢، الوفود، تأليف: عمر بن شبة (زيد) بن عبدة نميري بصري، أبو زيد (متوفى: ٢٦٢ هـ)، تحقيق: فهد محمد شلتوت، چاپ شده به مصرف: السيد حبيب محمود أحمد - جدة، سال نشر: ١٣٩٩ هـ و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٤٣١.
 - ٣- الزهد، ابو داود سجستاني: ج ١/ ص ٧٧، مِنْ زُهْدِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَخْبَارِهِ، حديث شماره: ٦١، و تفسير القرآن العظيم، ابن ابی حاتم: ج ١٠/ ص ٣٤٠٦، روایت شماره: ١٩١٦١.
 - ٤- تفسير القرآن العظيم، ابن ابی حاتم: ج ١٠/ ص ٣٤٠٤، روایت شماره: ١٩١٤٦، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٤٣١.
- و در متن "هذا آخر الحديث" بود که با مراجعه به مصادر به: "لهذا أجرى الحديث" تصحيح گردید.

«عن أبي العديس قال: كنا عند عمر بن الخطاب فأتاه رجل فقال: يا أمير المؤمنين ما ﴿الْجَوَارِ الْكُنَّسِ﴾ [التكوير: ۱۶]. فطعن عمر محفرة معه في عمامة الرجل فألقاه عن رأسه، فقال عمر: أحروري^۱ والذي نفس عمر بن الخطاب بيده لو وجدتكم مخلوقا لأنحيت القمل عن رأسك»^۲.

سورة انفطار:

«عن عمر بن الخطاب أنه قرأ هذه الآية:

﴿يَأْتِيهَا الْإِنْسُنُ مَا غَرَّكَ رَبِّكَ الْكَرِيمُ﴾ [النفطار: ۶]. فقال: غره والله جهله»^۳.

سورة أعلى:

«قَالَ أَوَّلَ مَنْ قَدِمَ عَلَيْنَا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ فَجَعَلَا يُقْرَأَانِ الْقُرْآنَ، ثُمَّ جَاءَ عَمَّارٌ وَبِلَالٌ وَسَعْدٌ ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي عَشْرِينَ ثُمَّ جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَمَا رَأَيْتُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَرِحُوا بِشَيْءٍ فَرَحَهُمْ بِهِ، حَتَّى رَأَيْتُ الْوَلَايِدَ وَالصَّبِيَّانَ يَقُولُونَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ قَدْ جَاءَ. فَمَا جَاءَ حَتَّى قَرَأْتُ: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ [الأعلى: ۱] فِي سُورٍ مِثْلِهَا»^۴.

سورة غاشيه:

-
- ۱- حروراء اسم قريه ايست در نزديكي كوفه. اين منطقه مسكن خوارج بوده است و از اين رو خوارج را حروريه نيز مى گويند.
 - ۲- الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، سيوطى: ج ۸/ ص ۴۳۳. البته کاربرد اصطلاح حروريه براى خوارج و اين كه سرتراشيدن علامت خوارج شد بعدا در زمان على بن ابى طالب ﷺ تحقق پيدا كرد، و بعيد مى رسد كه عمر فاروق ﷺ اين اصطلاح را به كار گرفته باشند.
 - ۳- تفسير القرآن العظيم، ابن ابى حاتم: ج ۱۰/ ص ۳۴۰۸، روايت شماره: ۱۹۱۷۲، و الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، سيوطى: ج ۸/ ص ۴۳۹.
 - ۴- صحيح بخارى: ج ۶/ ص ۱۶۸، كتاب تفسير القرآن، بَابُ {لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ} [الانشاق: ۱۹]، حديث شماره: ۴۹۴۱.

«عن أبي عمران الجوني قال: مر عمر بن الخطاب براهب فوقف ونودي الراهب فقبل له: هذا أمير المؤمنين فاطلع فإذا إنسان مسّه من الضر والاجتهاد وترك الدنيا فلما رآه عمر بكى، فقبل له: إنه نصراني. فقال عمر: قد علمتُ ولكن رَحِمْتُهُ ذكرت قول الله: ﴿عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ ﴿٣﴾ تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً ﴿٤﴾﴾ [الغاشية: ٣-٤]. فرحمتُ نصبه واجتهاده وهو في النار»^١.

سورة فجر:

«عن سعيد بن جبير قال: قُرِئَتْ عند النبي ﷺ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾﴾ [الفجر: ٢٧-٢٨]. فقال أبو بكر: إن هذا لحسن. قال رسول الله ﷺ: أما إن الملك سيقولها لك عند الموت»^٢.

«عن سليم بن عامر قال: سمعت أبا بكر الصديق يقول: قرئت عند رسول الله ﷺ هذه الآية: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾﴾ فقال: ما أحسن هذا يا رسول الله! فقال: يا أبا بكر أما إن الملك سيقولها لك عند الموت»^٣.

«عن الضحاك عن ابن عباس أن النبي ﷺ قال: من يشتري بير رومة نستعذب بها غفر الله له، فاشتراها عثمان بن عفان. فقال النبي ﷺ: هل لك أن تجعلها سقاية للناس؟ قال: نعم.

١- و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨ / ص ٤٩١. و نكا: مختصر [قيام الليل وقيام رمضان وكتاب الوتر]: ج ١ / ص ١٤٥، تأليف: أبو عبد الله محمد بن نصر بن حجاج مَرْوَزِي (متوفى: ٢٩٤ هـ)، با اختصار: علامة أحمد بن علي مقرئزي، ناشر: حديث أكاديمي، فيصل آباد - باكستان، چاپ نخست، سال: ١٤٠٨ هـ / ١٩٨٨ م.

٢- تفسير جامع البيان في تأويل آي القرآن، ابن جرير الطبري: ج ٢٤ / ص ٣٩٦، و أمالي ابن سمعون الواعظ: ج ١ / ص ٢٢٣، رواية شماره: ٢٢٢، تأليف: ابن سمعون الواعظ، أبو الحسين محمد بن أحمد بن إسماعيل بن عنبس بغداداي (متوفى: ٣٨٧ هـ)، دراسة و تحقيق: دكتور عامر حسن صبري، ناشر: دار البشائر الإسلامية، بيروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ١٤٢٣ هـ / ٢٠٠٢ م.

٣- نوادر الأصول في أحاديث الرسول: ج ١ / ص ١١٠، تأليف: محمد بن علي بن حسن بن بشر، أبو عبد الله، مشهور به حكيم ترمذي (متوفى: ٣٢٠ هـ)، محقق: عبد الرحمن عميرة، ناشر: دار الجيل - بيروت، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨ / ص ٥١٣.

فأنزل الله في عثمان: ﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُظْمِنَةُ ۖ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾ ﴿٢٨﴾ [الفجر: ٢٧-٢٨]¹.

سورة ليل:

«عن ابن مسعود قال: إن أبا بكر الصديق ؓ اشترى بلالا من أمية بن خلف وأبي بن خلف ببرة وعشر أواق فأعتقه الله فأنزل الله: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ۚ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ۚ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۚ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ﴾ ﴿٤﴾ سعي أبي بكر وأمية وأبي، إلى قوله: ﴿وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ﴾ ﴿٩﴾ قال: لا إله إلا الله، إلى قوله: ﴿فَسَنِّيْسِرُّهُ لِلْعُسْرَىٰ﴾ ﴿١٠﴾ قال: النار.»

«عن عروة أن أبا بكر الصديق اعتق سبعة كلهم يعذب في الله بلالا وعامر بن فهيرة والنهدية وابنتها وزنيرة وأم عبس وأمة بني المؤمل وفيه نزلت: ﴿وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقَىٰ﴾ ﴿٧﴾ [الليل: ١٧] إلى آخر السورة»².

«عن عامر بن عبد الله بن الزبير عن أبيه قال أبو قحافة لأبي بكر: أراك تعتق رقبا ضعافا فلو أنك إذ فعلت ما فعلت اعتقت رجلا جلدا يمنعونك ويقومون دونك. فقال: يا أبت إنما أريد وجه الله. فنزلت هذه الآية فيه: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَىٰ ۖ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ﴾ ﴿٦﴾ ﴿فَسَنِّيْسِرُّهُ لِلْيُسْرَىٰ﴾ ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ۖ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ۖ ﴿٩﴾ ﴿فَسَنِّيْسِرُّهُ لِلْعُسْرَىٰ﴾ ﴿١٠﴾ وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ ﴿١١﴾ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ﴿١٢﴾ وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ ﴿١٣﴾ فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ﴿١٤﴾ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَىٰ ﴿١٥﴾ الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٦﴾ وَسَيَجَنَّبُهَا

١- تفسير القرآن العظيم، ابن أبي حاتم: ج ١٠ / ص ٣٤٣٠، رواية شماره: ١٩٢٨٨.

٢- تفسير القرآن العظيم، ابن أبي حاتم: ج ١٠ / ص ٣٤٤٠، رواية شماره: ١٩٣٥٦، ونگا: المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ٣ / ص ٣١٩، رواية شماره: ٥٢٣٣، و الدر المنثور فی التفسير بالمأثور، سیوطی: ج ٨ / ص ٥٣٥.

الْأَتَقَى ﴿٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ﴿٩﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ﴿١٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَى ﴿١١﴾» [الليل: ۵-۲۱] ۲.

«عن سعيد بن المسيب قال: نزلت ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى﴾ ﴿١٩﴾ في أبي بكر أعتق ناسا لم يلتمس منهم جزاء ولا شكورا، ستة أو سبعة منهم بلال وعامر بن فهيرة» ۳.

«عن ابن عباس في قوله: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتَقَى﴾ ﴿٧﴾ قال: هو أبو بكر الصديق» ۴.

سورة علق:

۱- ترجمه‌ی آیات کریمه: «اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد. و (آیین و وعده‌ی) نیک الاهی را تصدیق نمود. پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمال نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد. و اما کسی که بخل ورزید و خود را (از پاداشی الاهی) بی‌نیاز دانست. و آیین و وعده‌ی نیک الاهی را تکذیب کرد. پس او را در مسیر دشواری (که همان گمراهی و در نتیجه دوزخ است)، قرار خواهیم داد. و آن‌گاه که (در دوزخ) سقوط کند، مال و ثروتش، سودی به حالش ندارد. بی‌گمان راهنمایی کردن (و نشان دادن راه حق) با ماست. و به یقین آخرت و دنیا از آن ماست. پس شما را از آتشی که زبانه زند، بیم دادم. و تنها بدبخت‌ترین انسان‌ها، واردش می‌شود. کسی که (حق را) انکار کرد و روی گرداند. و پرهیزکارترین انسان‌ها از آن آتش شعله‌ور، دور داشته می‌شود. همان کسی که مالش را (در راه الله) می‌دهد تا پاک شود. و هیچ‌کس نزد او نعمتی ندارد که (به پاس این حق) به وی پاداش دهد. و تنها به رضای پروردگار بلندمرتبه‌اش (انفاق می‌کند). و به زودی (باکسب رضایت پروردگار و ورود به بهشت) راضی خواهد شد».

۲- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۹۵، حدیث شماره: ۶۶، و المستدرک علی الصحیحین: ج ۲/ ص ۵۷۲، حدیث شماره: ۳۹۴۲. حاکم گفته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح بوده و شیخین آن را روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی از تصحیح و یا تضعیف آن سکوت ورزیده است.

۳- تفسیر جامع البیان فی تأویل آی القرآن، ابن جریر الطبری: ج ۲۴/ ص ۴۸۰، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۵۳۸.

۴- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۵۳۸، و آن را به ابن مردویه نسبت داده است.

«عَنْ ثَوْبَانَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَقَدْ صَرَبَ أُخْتُهُ أَوَّلَ اللَّيْلِ، وَهِيَ تَقْرَأُ: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ١]. حَتَّى أَظُنَّ أَنَّهُ قَتَلَهَا، ثُمَّ قَامَ مِنَ السَّحَرِ فَسَمِعَ صَوْتَهَا، تَقْرَأُ: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ١]. فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا هَذَا بِشَعْرٍ، وَلَا هَمْهَمَةٍ، فَذَهَبَ حَتَّى أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَوَجَدَ بِلَالًا، عَلَى الْبَابِ فَدَفَعَ الْبَابَ، فَقَالَ بِلَالٌ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ: حَتَّى أَسْتَأْذِنَ لَكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ بِلَالٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عُمَرُ بِالْبَابِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِعُمَرَ خَيْرًا، أَدْخَلَهُ فِي الدِّينِ، فَقَالَ لِبِلَالٍ: افْتَحْ وَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، بِصَبْعِيهِ فَهَزَّهُ فَقَالَ: مَا الَّذِي تُرِيدُ، وَمَا الَّذِي جِئْتَ؟، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: اعْرِضْ عَنِّي الَّذِي تَدْعُو إِلَيْهِ، قَالَ: تَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَاسْلَمَ عُمَرُ مَكَانَهُ، وَقَالَ: اخْرُجْ»^١.

«عن عكرمة عن ابن عباس قال: دَعَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ فَسَأَلَهُمْ عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ، فَاجْمَعُوا أَتَّهَا فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَقُلْتُ لِعُمَرَ: إِنِّي لَا أَعْلَمُ وَإِنِّي لَا أَظُنُّ أَيَّ لَيْلَةٍ هِيَ، فَقَالَ عُمَرُ: وَأَيُّ لَيْلَةٍ هِيَ؟ فَقُلْتُ: سَابِعَةٌ تَمْضِي، أَوْ سَابِعَةٌ تَبْقَى مِنَ الْعَشْرِ الْآخِرِ، فَقَالَ عُمَرُ: وَمِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قُلْتُ: خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَسَبْعَ أَرْضِينَ وَسَبْعَةَ أَيَّامٍ، وَإِنَّ الشَّهْرَ يَدُورُ فِي سَبْعٍ، وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ سَبْعٍ، وَيَأْكُلُ مِنْ سَبْعٍ، وَيَسْجُدُ عَلَى سَبْعٍ، وَالطَّوْفُ بِالْبَيْتِ سَبْعٌ، وَرَيْيُ الْجِمَارِ سَبْعٌ، لِأَشْيَاءَ ذَكَرَهَا، فَقَالَ عُمَرُ: لَقَدْ فَطِنْتُ لَأَمْرِ مَا فَطِنَّا لَهُ، وَكَانَ قِتَادَةُ يَزِيدُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ: وَيَأْكُلُ مِنْ سَبْعٍ، قَالَ: هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﷻ: ﴿فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا﴾ [عبس: ٢٧-٢٨]»^٢.

«وعن علي بن أبي طالب ﷺ قال: أنا والله حرّضت عمر على القيام في شهر رمضان. قيل: وكيف ذلك يا أمير المؤمنين؟ قال: أخبرته أن في السماء السابعة حظيرة يقال لها حظيرة

١- المعجم الكبير، الطبراني: ج ٢/ ص ٩٧، باب الثاء، ثوبان مولى رسول الله ﷺ، روايت شماره: ١٤٢٨،

الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٥٨٣.

٢- المعجم الكبير، الطبراني: ج ١٠/ ص ٢٦٤، باب العين، وَمِنْ مَنَاقِبِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَأَحْبَابِهِ، روايت

شماره: ١٠٦١٨، و مصنف عبد الرزاق صنعاني: ج ٤/ ص ٢٤٦، روايت شماره: ٧٦٧٩.

القدس فيها ملائكة يقال لهم الروح وفي لفظ الروحانيون، فإذا كان ليلة القدر استأذنوا ربهم في النزول إلى الدنيا فيأذن لهم فلا يمرّ بمسجد يصلى فيه ولا يستقبلون أحداً في طريق إلا دعوا له فأصابه منهم بركة. فقال له عمر: يا أبا الحسن فنحرض الناس على الصلاة حتى تصيبهم البركة فأمر الناس بالقيام»^١.

«وعن ابن عباس قال: جاء رجلٌ إلى عمر يسأله، فجعل عمر ينظر إلى رأسه مرةً وإلى رجله أخرى، هل يرى عليه من البؤس شيئاً ثم قال له عمر: كم مالك؟ قال: أربعون من الإبل. قال ابن عباس: فقلت: صدق الله ورسوله؛ لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى الثالث، ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب، ويتوب الله على من تاب. فقال عمر: ما هذا؟ فقلت: هكذا أقرأنيها أبي، قال: فمر بنا إليه، قال: فجاء إلى أبي فقال: ما يقول هذا؟ قال أبي: هكذا أقرأنيها رسول الله ﷺ قلت: إذا أثبتها في المصحف، قال: نعم»^٢.

«وعن ابن عباس قال: قلت يا أمير المؤمنين إن أبيا يزعم إنك تركت من كتاب الله آية لم تكتبها. قال: والله لأسألن أبيا فإن أنكر لتكذب فلما صلى صلاة الغداة غدا على أبي فأذن له وطرح له وسادة وقال: يزعم هذا أنك تزعم أني تركت آية من كتاب الله لم أكتبها. فقال: إني سمعت رسول الله ﷺ يقول: لو أن لابن آدم واديان من مالٍ لابتغى ثالثاً، ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب، ويتوب الله على من تاب.

قال: فكتبها. قال: لا أنهاك. قال: فكأن أبيا شك أ قول من رسول الله ﷺ أو قرآن منزّل»^٣.

١- شعب الإيمان، ابوبكر بيهقي: ج ٥/ ص ٢٧٩، الصيام، التماس ليلة القدر في الوتر من شهر رمضان، روایت شماره: ٣٤٢٣، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٥٨٢.

٢- مسند امام احمد: ج ٣٥، ص ٤٠، حديث شماره: ٢١١١١، و صحيح ابن حبان: ج ٨/ ص ٣٠، حديث شماره: ٣٢٣٧. و علامه الباني در تعليق خويش نگاشته: صحيح است (نگا: سلسلة الأحاديث الصحيحة، شماره: ٢٩٠٩)، و شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد آن بنا بر شرط امام مسلم صحيح است.

٣- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٥٨٧، و آن را به ابن الضريس نسبت داده است.

سورة زلزال:

«عن أنس قال: بينما أبو بكر الصديق يأكل مع النبي ﷺ إذ نزلت عليه ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۖ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۖ﴾ [الزلزلة: ٧-٨]. فرجع أبو بكر ﷺ يده وقال: يا رسول الله إني لراء ما علمت من مثقال ذرة من شر؟ فقال يا أبا بكر ما ترى في الدنيا مما تكره فبمثاقيل ذر الشر ويدخر لك مثاقيل ذر الخير حتى تُوفاه يوم القيامة»^١.

«وروى عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: أنزلت: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۖ وَأَبُوبَكْرٍ الصِّدِّيقُ ۖ قَاعِدٌ فَبِكِي فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا يَبْكِيكَ يَا أبا بكر؟ قال: تبكيني هذه السورة. فقال: لولا أنكم تُخْطِئُونَ وتذنبون فيُغْفَرُ لكم لخلق الله أمةً يَخْطِئُونَ ويذنبون فيُغْفَرُ لهم»^٢.

«وعن أبي أيوب الأنصاري قال: بينما رسول الله ﷺ وأبو بكر يأكلان إذ نزلت عليه هذه السورة:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۖ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۖ﴾ [الزلزلة: ٧-٨]. فأمسك رسول الله ﷺ يده عن الطعام ثم قال: من عمل منكم خيرا فجزاءه في الآخرة ومن

١- الأحاديث المختارة أو المستخرج من الأحاديث المختارة مما لم يخرج به البخاري ومسلم في صحيحيهما، ضياء المقدسي: ج ٦/ ص ٢٢٩، رواية شماره: ٢٢٤٣، و ضياء المقدسي گفته: اسناد آن ضعيف است.

٢- تفسير جامع البيان في تأويل آي القرآن، ابن جرير الطبري: ج ٢٤/ ص ٥٥٣، و الرقة والبكاء: ج ١/ ص ٨١، رواية شماره: ٧٥، تأليف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن سفيان بغدادی أموي قرشي معروف به ابن أبي الدنيا (متوفى: ٢٨١ هـ)، تحقيق: محمد خير رمضان يوسف، دار النشر: دار ابن حزم، بيروت - لبنان

چاپ سوم، سال: ١٤١٩ هـ / ١٩٩٨ م، و نگا: الكنى والأسماء: ج ١/ ص ١٧، رواية شماره: ٤٧، تأليف: أبو بشر محمد بن أحمد بن حماد أنصاري دولابي رازي (متوفى: ٣١٠ هـ)، محقق: أبو قتيبه نظر محمد فاريابي، ناشر: دار ابن حزم - بيروت / لبنان، چاپ نخست، سال: ١٤٢١ هـ / ٢٠٠٠ م.

عمل منكم شرا يره في الدنيا مصيبات وأمراض ومن يكن فيه مثقال ذرة خيرا دخل الجنة»^١.

«وعن جعفر بن برقان قال: بلغنا أن عمر بن الخطاب أتاها مسكين وفي يده عنقود من عنب فناوله منه حبة ثم قال فيه مثاقيل ذر كثير»^٢.

سورة تكاثر:

«عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: من قرأ في ليلة ألف آية لقي الله وهو ضاحك في وجهه. قيل: يا رسول الله ومن يقوي على ألف آية. فقرا: بسم الله الرحمن الرحيم ﴿الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ﴾ [التكاثر: ١]. إلى آخرها. ثم قال: والذي نفسي بيده إنها لتعدل ألف آية»^٣.

«عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه أنه سئل عن قوله: ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [التكاثر: ٨]. قال: من أكل خبز البر وشرب ماء الفرات مبردا وكان له منزل يسكنه فذاك من النعيم الذي يسأل عنه»^٤.

«وعن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: جاءنا رسول الله ﷺ وأبو بكر، وعمر فأطعمناهم رطباً وسقيناهم من الماء، فقال رسول الله ﷺ: هذا من النعيم الذي تُسألون عنه يوم القيامة»^٥.

١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٥٩٤، وأن را به ابن مردويه نسبت داده است.

٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٥٩٧، وأن را به عبد بن حميد نسبت داده است.

٣- المتفق والمفترق: ج ١/ ص ٤٠١، روایت شماره: ١٧١، تأليف: أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت معروف به خطيب بغدادی (متوفی: ٤٦٣ هـ)، دراسة و تحقیق: دكتور محمد صادق آیدن الحامدي، ناشر: دار القادري للطباعة والنشر والتوزيع، دمشق چاپ نخست، سال: ١٤١٧ هـ - ١٩٩٧ م.

٤- تفسير القرآن العظيم، ابن أبي حاتم: ج ١٠/ ص ٣٤٦٠، روایت شماره: ١٩٤٥٦، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٦١٢.

٥- صحيح ابن حبان: ج ٨/ ص ٢١١، حديث شماره: ٣٤١١، علامه ألبانی گفته: صحيح است، و شعيب الأرناؤوط نیز در تعقيب آن نوشته: اسناد آن صحيح است.

«عن أبي هريرة رضي الله عنه، قال: خرج رسول الله ﷺ ذات يوم أو ليلة، فإذا هو بأبي بكر وعمر رضي الله عنهما، فقال: ما أخرجكما من بيوتكما هذه الساعة؟ قالوا: الجوع يا رسول الله. قال: وأنا، والذي نفسي بيده، لأخرجني الذي أخرجكما، فوما فقاما معه، فأتى رجلاً من الأنصار، فإذا هو ليس في بيته، فلما رآته المرأة، قالت: مرحباً وأهلاً. فقال لها رسول الله ﷺ: أين فلان؟ قالت: ذهب يستعذب لنا الماء. إذ جاء الأنصاري، فنظر إلى رسول الله ﷺ وصاحبه، ثم قال: الحمد لله، ما أحد اليوم أكرم أضياًفاً مني، فأنطلق فجاءهم بعذق فيه بسر وتمر ورطب، فقال: كلوا، وأخذ المديّة، فقال له رسول الله ﷺ: إياك والحلوب فدبح لهم، فأكلوا من الشاة ومن ذلك العذق وشربوا. فلما أن شبعوا ورووا قال رسول الله ﷺ لأبي بكر وعمر رضي الله عنهما: والذي نفسي بيده، لتسألن عن هذا النعيم يوم القيامة»^١.

«عن ابن عباس أنه سمع عمر بن الخطاب يقول: أن رسول الله ﷺ خرج يوماً عند الظهيرة فوجد أبا بكر رضي الله عنه في المسجد جالساً، فقال رسول الله ﷺ: ما أخرجك في هذه الساعة؟ قال: يا رسول الله ﷺ ما أخرجك؟ قال: أخرجني الذي أخرجك، ثم إن عمر رضي الله عنه جاء، فقال رسول الله ﷺ: يا ابن الخطاب، ما أخرجك هذه الساعة؟ قال: أخرجني يا رسول الله الذي أخرجكما، فقعدهم معهما، فجعل رسول الله ﷺ يحدثهما، فقال لهما رسول الله ﷺ: هل بكم من قوة فتتطلقان إلى هذا التخل فتصيبان من طعام وشراب؟ فقلنا: نعم يا رسول الله، فأنطلقنا حتى أتينا منزل مالك بن النخعيان أبي الهيثم الأنصاري»^٢.

١- صحيح مسلم: ج ٣/ ص ١٦٠٩، كتاب الأشربة، باب جواز استئباعه غيره إلى دار من يتقرب برضاه بذلك، ويتحققه تحقّقاً تاماً، واستحباب الاجتماع على الطعام، حديث شماره: ٢٠٣٨.

٢- مسند البزار: ج ١/ ص ٣١٦، رواية شماره: ٢٠٥، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٦١٥.

«وعن أبي بكر الصديق رضي الله عنه قال: انطلقت مع النبي صلى الله عليه وسلم ومعنا عمر إلى رجل يقال له الواقفي فذبح لنا شاة فقال النبي صلى الله عليه وسلم إياك ذات الدرّ. فأكلنا ثريدا ولحما وشربنا ماء. فقال النبي صلى الله عليه وسلم: هذا من النعيم الذي تسئلون عنه»^١.

«عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَقَّانَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ سِوَى ظِلِّ بَيْتٍ وَجِلْفِ الْحُزْرِ وَتَوْبِ يُوَارِي عَوْرَتَهُ وَالْمَاءِ فَمَا فَضَّلَ عَنْ هَذَا فَلَيْسَ لِابْنِ آدَمَ فِيهِنَّ حَقٌّ»^٢.

«عن عكرمة قال: مرّ عمر بن الخطاب برجل مبتلى أجذم أعمى أصم أبكم. فقال لمن معه: هل ترون في هذا من نعم الله شيئا؟ قالوا: لا، قال: بلى ألا ترونه يبول فلا يعتصر ولا يلتوي يخرج بوله سهلا فهذه نعمة من الله تعالى»^٣.

سورة قريش:

«عن قتادة بن النعمان أَنَّهُ وَقَعَ فِي قُرَيْشٍ فَكَأَنَّهُ نَالَ مِنْهُمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: مَهْلًا يَا قَتَادَةُ، لَا تَسْبِنَنَّ قُرَيْشًا، فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَرَى مِنْهُمْ رَجُلًا تَزْدَرِي عَمَلَكَ مَعَ أَعْمَالِهِمْ، وَفَعَلَكَ مَعَ أَفْعَالِهِمْ، لَوْلَا أَنْ تَطَغَى قُرَيْشٌ لَأَخْبَرْتُهَا بِمَا لَهَا عِنْدَ اللَّهِ»^٤.

«وعن معاوية سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: النَّاسُ تَبَعَ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الْأَمْرِ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَّهُوا وَاللَّهِ لَوْلَا أَنْ تَبْطُرَ قُرَيْشٌ لَأَخْبَرْتُهَا مَا لِحِيَارِهَا عِنْدَ

١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٦١٦، و نكا: سنن ابن ماجه: ج ٤/ ص ٣٤٩، حديث شماره: ٣١٨١، و علامه ألباني گفته: اسناد آن بسيار ضعيف است؛ چرا كه يحيى بن عبيد الله متروك الحديث بوده و پدرش نیز مجهول می باشد.

٢- مسند امام احمد: ج ١/ ص ٤٩٣، حديث شماره: ٤٤٠، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٦١٩.

٣- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٦٢٠، و آن را به عبد بن حميد نسبت داده است.

٤- المعجم الكبير، طبرانی: ج ١٩/ ص ٦، روایت شماره: ١٠.

اللَّهِ». «وقال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: خير نسوة ركن الإبل صالح قريش أرحاه على زوج في ذات يده، أحناه على ولده في صغر»^۱.

«وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ كُنَّا فِي بَيْتِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى وَقَفَ فَأَخَذَ بَعْضَادَتِي الْبَابِ فَقَالَ: الْأَيُّمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ وَلَهُمْ عَلَيْكُمْ حَقٌّ وَلَكُمْ مِثْلُ ذَلِكَ مَا إِذَا اسْتَرْحَمُوا رَحِمُوا وَإِذَا حَكَمُوا عَدَلُوا وَإِذَا عَاهَدُوا وَقَّوْا فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ»^۲.

«عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِلْقُرَشِيِّ مِثْلُ قُوَّةِ الرَّجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِ قُرَيْشٍ. فَقِيلَ لِلزُّهْرِيِّ مَا عَنَى بِذَلِكَ؟ قَالَ: نُبِلَ الرَّأْيُ»^۳.

«وعن سهل بن أبي حثمة أن رسول الله ﷺ قال: تعلّموا من قريش ولا تُعلّموها وقدموا قريشا ولا تؤخروها فإن للقرشي قوة الرجلين من غير قريش»^۴.

۱- مسند امام احمد، ج ۲۸ / ص ۱۲۵، حدیث شماره: ۱۶۹۲۷، و محقق (شعیب الأرئووط) گفته: اسناد این روایت صحیح است، و مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶ / ص ۴۰۲، ما ذکر فی فضل قریش، روایت شماره: ۳۲۳۸۷، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸ / ص ۶۳۹.

۲- صحیح بخاری: ج ۷ / ص ۶۶، حدیث شماره: ۵۳۶۵، البته راوی ابوهریره است، و اما بخاری در تعلیق خویش نگاشته: از معاویه و ابن عباس نیز همانند از آن از پیامبر ذکر می شود. و صیغه ی تمریض (یذکر) را به کار برده است.

۳- مسند امام احمد، ج ۲۰ / ص ۲۴۹، حدیث شماره: ۱۲۸۹۹، و محقق (شعیب الأرئووط) گفته: این حدیث به طرق و شواهد خود صحیح می باشد، اگر چه این اسناد ضعیف است؛ چون بکیر جزری (یکی از روایان) آن مجهول می باشد. والأحادیث المختاره، ضیاء المقدسی: ج ۴ / ص ۴۰۳، روایت شماره: ۱۵۷۶.

۴- مسند امام احمد، ج ۲۷ / ص ۳۰۶، حدیث شماره: ۱۶۷۴۲، و محقق (شعیب الأرئووط) گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام بخاری صحیح می باشد.

۵- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶ / ص ۴۰۲، ما ذکر فی فضل قریش، روایت شماره: ۳۲۳۸۶. و نگا: صحیح ابن حبان: ج ۱۴، ص ۱۶۱، روایت شماره: ۶۲۶۵.

«وعن أبي جعفر قال: قال رسول الله ﷺ: لا تَقْدَمُوا قريشا فتضلوا ولا تأخروا عنها فتضلوا، خيار قريش خيار الناس وشرار قريش شرار الناس والذي نفس محمد بيده لولا أن تبطر قريش لأخبرتها بما لها عند الله»^١.

«وعن جابر قال: قال رسول الله ﷺ: الناس تبع لقريش في الخير والشر إلى يوم القيامة»^٢.
 «وعن إسماعيل بن عبد الله بن رفاعه عن جده قال: جمع رسول الله ﷺ قريشا فقال: هل فيكم من غيركم؟ قالوا: لا إلا ابن اختنا ومولانا وحليفنا. فقال: ابن أختكم منكم ومولاكم منكم. إن قريشا أهل صدق وأمانة فمن بغى لهم العواثر كبه الله على وجهه»^٣.
 «وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الْأَمْرِ خِيَارُهُمْ تَبَعٌ لِحَيَارِهِمْ وَشَرَارُهُمْ تَبَعٌ لَشَرَارِهِمْ»^٤.

«وعن أبي موسى قال: قام رسول الله ﷺ على باب فيه نفر من قريش فقال: إن هذا الأمر في قريش»^١.

١- مصنف ابن أبي شيبة: ج ٦/ ص ٤٠١، ما ذكر في فضل قريش، رواية شماره: ٣٢٣٨١، و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٦٣٩.

٢- صحيح مسلم: ج ٣/ ص ١٤٥١، كِتَابُ الْإِمَارَةِ، بَابُ النَّاسِ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ، وَالْخِلَافَةُ فِي قُرَيْشٍ، حديث شماره: ١٨١٩، مصنف ابن أبي شيبة: ج ٦/ ص ٤٠٢، ما ذكر في فضل قريش، رواية شماره: ٣٢٣٨٢. البته در صحيح مسلم جمله‌ی: "إلى يوم القيامة" نیامده است.

٣- مصنف ابن أبي شيبة: ج ٦/ ص ٤٠٢، ما ذكر في فضل قريش، رواية شماره: ٣٢٣٨٣.

٤- مسند امام احمد: ج ١٢/ ص ٥١٦، حديث شماره: ٧٥٥٥، و محقق (شعيب الأرناؤوط) گفته: حديث صحيح است اما این اسناد حسن می‌باشد.

و کتاب: حديث علي بن حجر السعدي عن إسماعيل بن جعفر المدني: ج ١/ ص ٢٢٦، حديث شماره: ١٣٣، تأليف: إسماعيل بن جعفر بن أبي كثير أنصاري زرقى، أبو إسحاق مدني (متوفى: ١٨٠ هـ)، دراسة و تحقيق: عمر بن رفود بن رفيد سفياني، ناشر: مكتبة الرشد للنشر والتوزيع، الرياض، چاپ نخست، سال: ١٤١٨ هـ/ ١٩٩٨ م.

«وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ لقريش: إن هذا الأمر فيكم وأنتم ولاته»^۲.
 «وعن ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ
 اثْنَانِ. قَالَ وَحَرَّكَ أُصْبُعِيهِ»^۳.
 «عن سعد قال: سمعت النبي ﷺ يقول: من يرد هوانَ قريش يهينه الله»^۴.
 «وعن عبيد بن عمير قال: دعا رسول الله ﷺ لقريش فقال: اللَّهُمَّ كما أذقت أولهم عذابا
 فأذق آخرهم نوالا»^۵.
 «عن سعد بن أبي وقاص أن رجلا قُتل، ف قيل للنبي ﷺ فَقَالَ: أَبْعَدَهُ اللَّهُ إِنَّهُ كَانَ يُبْغِضُ
 قُرَيْشًا»^۶.

سورة کوثر:

- ۱- السنة: ج ۲/ ص ۵۳۱، حديث شماره: ۱۱۲۱، بَابُ مَا ذَكَرَ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْخِلَافَةَ فِي قُرَيْشٍ،
 تأليف: أبو بكر بن أبي عاصم شيباني (متوفى: ۲۸۷ هـ)، محقق: محمد ناصر الدين الألباني، ناشر:
 المكتب الإسلامي - بيروت، طبع نخست، سال: ۱۴۰۰ هـ.
- ۲- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ ص ۴۰۲، ما ذکر فی فضل قریش، روایت شماره: ۳۲۳۹۰، و السنة، ابن
 ابی عاصم: ج ۲/ ص ۵۲۹، حديث شماره: ۱۱۱۸.
- ۳- مسند امام احمد: ج ۸/ ص ۴۴۶، حديث شماره: ۴۸۳۲، و محقق (شعیب الأرناؤوط) گفته: اسناد این
 حديث بنا بر شرط شیخین صحیح است.
- ۴- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ ص ۴۰۲، ما ذکر فی فضل قریش، روایت شماره: ۳۲۳۹۲، و المسند
 للشاشي: ج ۱/ ص ۱۷۹، روایت شماره: ۱۲۵، تأليف: أبو سعيد الهيثم بن كليب شاشي بُنْكَثِي
 (متوفى: ۳۳۵ هـ)، محقق: د. محفوظ الرحمن زين الله، ناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة
 المنورة، طبع نخست، سال: ۱۴۱۰ هـ.
- ۵- مصنف ابن ابی شیبہ (طبع مكتبة الرشد - الرياض): ج ۶/ ص ۴۰۳، ما ذکر فی فضل قریش، روایت
 شماره: ۳۲۳۹۶، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۶۴۰.
- ۶- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ ص ۴۰۳، ما ذکر فی فضل قریش، روایت شماره: ۳۲۳۹۹، و مسند البزار
 المنثور باسم البحر الزخار: ج ۴/ ص ۱۱، وَمِمَّا رَوَى عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ
 أَبِيهِ، وَدَرَادِمَهُ نَگاشته: حديث فوق جز از این وجه از سعد روایت نشده است.

«عن أنس أن رجلاً قال: يا رسول الله ما الكوثر؟ قال: نهر في الجنة أعطانيه ربي أشدُّ بياضاً من اللبن وأحلى من العسل عرضه وطوله ما بين المشرق والمغرب لا يشرب منه أحد فيظلم ولا يتوضأ منه أحد فيتشعث أبداً لا يشرب منه من أخفر ذمتي ولا من قتل أهل بيتي»^١.

سورة نصر:

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: كَانَ عُمَرُ يُدْخِلُنِي مَعَ أَشْيَاخٍ بَدْرٍ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لِمَ تُدْخِلُ هَذَا الْفَقِيَّ مَعَنَا، وَلَنَا أَبْنَاءُ مِثْلِهِ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ مِمَّنْ قَدْ عَلِمْتُمْ، قَالَ: فَدَعَاهُمْ ذَاتَ يَوْمٍ وَدَعَانِي، وَمَا رَأَيْتُهُ دَعَانِي يَوْمَئِذٍ إِلَّا لِيُرِيَهُمْ مَنِّي، فَقَالَ: مَا تَقُولُونَ ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۝﴾ [النصر: ١-٢]. حَتَّى خَتَمَ السُّورَةَ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَمَرْنَا أَنْ وَنَسْتَغْفِرَهُ إِذَا نُصِرْنَا وَفُتِحَ عَلَيْنَا نَحْمَدَ اللَّهَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا نَدْرِي، وَلَمْ يَقُلْ بَعْضُهُمْ شَيْئًا، فَقَالَ لِي: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، كَذَلِكَ تَقُولُ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَمَا تَقُولُ؟ قُلْتُ: هُوَ أَجَلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَّمَهُ اللَّهُ ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ فَتُحْ مَكَّةَ، فَذَاكَ عَلَامَةُ أَجَلِكَ، ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ [النصر: ٣]. فَقَالَ عُمَرُ: مَا أَعْلَمُ مِنْهَا إِلَّا مَا تَعْلَمُ»^٢.

«وعن ابن عباس قال: لما نزلت ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ جاء العباس إلى علي عليه السلام فقال: انطلق بنا إلى رسول الله ﷺ فإن كان هذا الأمر لنا من بعده لم تشاحنا فيه قريش وإن كان لغيرنا سألناه الوصية بنا. قال: لا. قال العباس: فجئت رسول الله ﷺ سرّاً فذكرت ذلك له فقال: إن الله جعل أبا بكر خليفتي على دين الله ووحيه وهو مستوص فاسمعوا له وأطيعوا تهتدوا وتفلحوا واقتدوا به ترشدوا وقال ابن عباس فما وافق أبا بكر على رأيه ولا آزره

١- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي: ج ٨/ ص ٦٤٨، وآن را به ابن مردويه نسبت داده است.

٢- صحيح بخاری: ج ٥/ ص ١٤٩، كتاب المغازی، باب، حديث شماره: ٤٢٩٤.

على أمره ولا أعانه على شأنه إذ خالفه أصحابه في ارتداد العرب إلا العباس، قال: فوالله ما عدل رأيهما وحزمهما رأي أهل الأرض أجمعين»^١.

سورة اخلاص:

«عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه أنه قرأ الله الواحد الصمد»^٢.

١- تالي تلخيص المتشابه: ج ٢/ ص ٤٠٠، تأليف: أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت مشهور به خطيب بغدادي (متوفى: ٤٦٣ هـ)، محقق: مشهور بن حسن آل سلمان و أحمد الشقيرات، ناشر: دار الصمعي - الرياض، طبع نخست، سال: ١٤١٧ هـ.

فصل هفتم: در اقامت دلیل عقلی بر خلافت خلفاء

و چون وجود اشخاص معینه و صفات ایشان به مجرد عقل ثابت نمی‌شود بلکه به نقل متواتر یا مشهور یا خبر واحد صحیح، لابد مراد از دلیل عقلی اینجا آن است که یک مقدمه از مقدمات آن عقلی باشد و دیگری متواتر یا مشهور.

و آن مقدمه که عقلی باشد دو قسم تواند بود:

قسم اول: عقلی محض که بغیر استناد به شرع ثابت شود لیکن می‌باید که شرع تصدیق آن فرماید تا اعتداد را شاید.

قسم دوم عقلی مأخوذ از استقراء دلائل شرعی یا مأخوذ از آنکه نقیض او مستلزم محال شرعی باشد، مثلاً صدور چیزی از پیغامبر ﷺ که صدور آن جائز نیست و آنچه به آن ماند و لهذا این فصل را منقسم می‌سازیم به دو مقصد.

مقصد اول

حاصل آن تنقیح معنی خلافت خاصه است، زیرا که لفظ خلافت حقیقت شرعی است و مدعیان تشرع آراء مختلفه دارند هر یکی از لفظ خلافت معنی ادراک می‌نماید و صفات لازمه خلیفه به نوعی تقریر می‌کند مثلاً فرقه‌ء خلافت پیغامبر ﷺ را به معنی امامت می‌گیرند در صفات خلیفه هاشمیت و فاطمیت و عصمت و مانند آن اعتبار می‌کنند و شکی نیست که هیچ عاقلی این معنی را برای خلفای ثلاثه ﷺ اثبات نمی‌تواند کرد.

و ما در خلافت مفهوم سلطنت و فرمانروائی مسلمین اخذ می‌نمائیم و در خلافت خاصه هجرت و سوابق اسلامیه معتبر می‌دانیم و هیچ عاقلی این معنی را برای ائمه اثنا عشر غیر مرتضیٰ ﷺ اثبات نخواهد کرد پس شغبی که در میان فریقین واقع است منشأ آن عدم تنقیح معنای مراد بوده است، اختلاف اصطلاحات حق را مختفی ساخت.

پس معنی خلافت به اعتبار لغت جانشینی است که یکی به جای دیگری بنشینند و به نیابت او کار کند و در شرع مراد از وی بادشاهی است برای تصدی اقامت دین محمدی علی صاحب‌الصلوات والتسلیمات به نیابت آن حضرت ﷺ، پس اگر کسی بادشاه نباشد و حکم او

نافذ نبود خلیفه نیست هر چند فرض کنیم که افضل امت باشد و معصوم و مفترض الطاعت و فاطمی، و اگر کافری بادشاه باشد یا تحکیم کند سیف را نه شرع را و کار او اخذ خراج و باج باشد و به اقامت دین مثل جهاد و اقامت حدود و فصل قضایا اصلاً نه پردازد خلیفه نخواهد بود مانند اکثر متغلبه در زمان ما و پیش از ما.

نکته: اینجا نکته باید فهمید که گفتگوی امامیه در این مبحث نزاع لفظی است بلکه شغب محض است نزاع لفظی هم نیست، زیرا که خلافت غیر امامت است عند الامامیه و مرادف آنست عند اهل السنة.

یکی از خلافت به معنی بادشاهی و صفات خلیفه به معنی صفاتی که نزدیک وجود آنها بادشاهی معصیت نباشد یا حکم او نافذ شود افضل امت باشد یا نه سخن می‌گوید، دیگری از افضل امت که در حکم الله منقاد شدن به او بر تمام امت فرض است بادشاه باشد یا نباشد ذکر می‌کند و امامت به این معنی سخنی است که هیچ فرقه از فرق اسلامیه به آن نطق نه کرده است و نه از کتاب و سنت این معنی مفهوم شده و نه اولاد حضرت مرتضی علیه السلام در عصری از اعصار بر آن اتفاق کرده‌اند و به حکم عادت مستحیل است که در شرع دلالت بر این معنی باشد و کسی آن را نداند و به گوش کسی نه رسد بهمان می‌ماند که شخصی گوید امروز در بازار سیلی آمد که چند هزار کس را غرق ساخت و غیر او هیچکس این را نمی‌داند و اثری از باران هم دیده نشد سبحانک هذا بهتان عظیم و اگر باور کنیم این را سوفسطائی^۱ باشیم.

و امامیه به امامت زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق رضوان الله تعالی علیهم قائل‌اند حالانکه ایشان به اتفاق بادشاه نبودند.

آری خلافت را ضمیمه امامت می‌دانند به معنای آنکه چون امام موجود باشد خلافت حق اوست دیگری را نمی‌سزد که اقدام بر آن کند و ظاهر آن است که این مسئله از فروع فرضیت انقیاد است مر او را پس اگر معصومی مفترض الطاعت بادشاهی را بر امر سلطنت

۱- سوفسطائیه فرقه‌ای از فلاسفه که بر این باورند همه موجوداتی که مشاهده می‌کنیم وجود وهمی داشته و هیچ حقیقت و منشأ ندارند، و همچنین سوفسطائیه به اعمال نیک و بد و پاداش اعمال عقیده ندارند.

قائم گرداند بادشاهی او صحیح باشد خودش امام باشد و آن منصوب خلیفه مانند آنکه حضرت شمویل طالوت را خلیفه ساخت و خود ایشان نبی بودند و طالوت ملک، و اگر عصیان امام در حکم نکاح یا غیر آن بوجود آید آن نیز معصیت باشد پس خصوصیت خلافت تأثیری ندارد. پس در مسئله خلافت رایت خلاف افراشتن و از هر دو جانب بُرد و مات^۱ در میان آوردن معنی ندارد فتأمل هذه النکته حق التامل.

چون این نکته مذکور شد بر اصل سخن رویم.

خلافت را چون به وصف راشده مقید کنیم معنیش آن باشد که نیابت پیغامبر ﷺ در کارهای که پیغامبر ﷺ بنا بر وصف پیغامبری میکردند از اقامت دین و جهاد اعداء الله و امضای حدود الله و احیاء علوم دینی و اقامت ارکان اسلام و قیام به قضاء و افتاء و آنچه به این قبیل تعلق دارد به وجهی که از عهدهء ماوَجَب بر آید و عاصی نباشد. و مقابل آن خلافت جابره است که در بسیاری از احوال مخالف شرع به عمل آرد و از عهدهء واجب بر نیاید و معطل گذارد بسیاری از آنچه می باید تا آنکه عاصی باشد در خلافت خود مثلاً اقامت حدود می کند و احیاء علوم دین نمی نماید یا اقامت به وضعی می کند که شرع به آن حکم نه فرمود به جای رجم می سوزد و به جای قصاص رجم می نماید و این خلافت راشده لوازمی چند دارد که بدون آن لوازم قیام شخصی به خلافت راشده متصور نیست مانند عقل و بلوغ و ذکورت و سلامت سمع و بصر و حریت و علم و عدالت و شجاعت و رأی و کفایت در حرب و سلم و غیر آن، و این صفات به بداهت عقل معلوم می شود که تحقق مقصود از خلافت بغیر آنها ممکن نیست و سنت سنی و صفی دیگر بر این صفات مرید کرده است و آن قریشیت است تا تشبّه واقع شود با فعل الله در بنی اسرائیل که انبیاء نمی بودند الا از بنی اسرائیل از سبط لاوی باشند یا یهودا یا غیر آن. همچنان آن حضرت ﷺ لازم گردانید که خلیفه از قریش باشد از بنی هاشم باشد یا غیر بنی هاشم و در اشتراط قریشیت حکمتها است که این موضع تفصیل آن را بر نمی تابد.

سوال اگر صبی را یا زنی یا جاهلی یا غیر مجرب غیر کافی را بعد موت پدر او خلیفه سازیم و علماء را برای احیاء علوم دین و برای قضاء و افتاء منصوب گردانیم و امیری حاذق را

۱- این یک اصطلاح شطرنج است، هر گاه که همه مهره های طرف مقابل بر داشته شود آن را «برد» می گویند و آن گاه که پادشاه زده شود و برای فرار هیچ خانه ای نداشته باشد آن را «مات» می گویند.

در فوج کشی و مجرب را در شکست دادن اعداء امیر غزاة گردانیم و حکیمی را که طریق اخذ زکاة و خراج می‌داند و نصب عمال بر شرط می‌شناسد و تقسیم بیت المال در مستحقین می‌تواند وزیر الوزراء سازیم امور سلطنت منتظم شود به غیر وجود این صفات در خلیفه؟

جواب گوئیم به نقض، اولاً: اگر این صبی را یا این زن را از میان بر اندازیم و این علماء و امراء و وزراء با هم متفق شوند و با یک دیگر مخالفت نمایند و عهود مؤکده در میان آرند امور سلطنت به غیر خلیفه منتظم می‌تواند شد پس نصب خلیفه چه ضرور؟ و به حلّ، ثانیاً: اجتماع نفوس به غیر جامعی که به شوکت خود همه را در یک سلک منسلک گرداند پا بر هوا است نزدیک است که اندک خشونت در میان ایشان افتد و آن مخالفت بر هم خورد لهذا حکماء گفته‌اند سبب تألیف ناس وجوه متعدده می‌باشد رهبت و رغبت و حاجت و اتفاق طبائع و اتفاق بر صفات کسبیه و رسم و عقل و اجتماعی که به یک وجه یا دو وجه پیدا شود پا بر هوا دارد و برآن بنا کرده جنگ‌ها و کارهای عمده صورت نمی‌بندد و این مبحثی است از اجلی مباحث حکمت سیاست مُدن. چون مدار این امور بر احتمالات عقلیه نیست بلکه بر آنچه در عادت موجب رفع مفسده با وجود مصلحت باشد باید دانست که این عزیز ناقص یا این زن به هیچ کار نمی‌آید وجود و عدم او مساوی است او خود نمی‌داند که شریعت و مصلحت چیست تا در آنچه موافق شریعت و مصلحت است و مخالف آن است تمیز نماید یکی را ترجیح دهد و از دیگری نهی فرماید و اعتماد در هر فن بر اهل آن فن کردن و خود مقلد محض بودن هرگز راست نمی‌آید و کاری نمی‌کشاید اکثر مفاصد در عالم از همین جهت ناشی شده و اگر تسلیم این شخص ضرور افتد الضرورات تبیح المحظورات.

بالجمله شک نیست که خلیفه چون متصف به این صفات فاضله باشد نوعی از تشبّه با پیغامبر ﷺ پیدا کرده است هم در ملکات و هم در افعال چون بر خلافت راشده وصفی دیگر زیاده کنیم و گوئیم خلافت راشده خاصه مرجع آن تشبّه خلیفه است به پیغامبر ﷺ زیاده از آنچه در خلافت راشده شرط کردیم در تفصیل آن زیاده می‌باید افتاد.

سرّ سخن این است که آن خلیفه عین پیغامبر ﷺ نخواهد بود تا نزول وحی و افتراض طاعت صفت او باشد بلکه از صفات امتیان وصفی که اقرب است به صفات پیغامبر ﷺ از

جهت پیغامبری و نمونه او و ظل اوست اخذ باید کرد. باز تشبّه معتبر اینا تشبه در اوصافی است که پیغامبر ﷺ را به اعتبار پیغامبری باشد مثلاً آن حضرت ﷺ اجمل ناس بودند و پیغامبران دیگر در جمال متفاوت پس اجملیت وصف آن حضرت ﷺ به اعتبار پیغامبری نباشد، و هاشمی بودند و سائر انبیاء از اسباط بنی اسرائیل پس هاشمیت به اعتبار پیغامبری نخواهد بود و قول ما به اعتبار پیغامبری شامل است جهاد را مثلاً حالانکه اکثر پیغامبران به جهاد مأمور نبودند؛ زیرا که جهاد ناشی است از جهت وحی و پیغامبری آن حضرت ﷺ آن حضرت ﷺ را به جهاد آورد.

باز تشبّه به جمیع آنچه از لوازم پیغامبر است مطلوب است یا اکثر آن نه تشبه به اعتبار بعضی اوصاف قلیله، زیرا که هر مسلمانی که هست با پیغمبر تشبّهی درست کرده اگرچه در نماز پنجگانه و تلاوت قرآن و مانند آن باشد و افاضل امت تشبه درستی داشتند در بعض اوصاف کما قال حذیفه فی عبدالله بن مسعود^۱ و این خلافت در شیئی واحد است دون آخر. مقصود از خلافت خاصه خلافت مطلقه است به اعتبار جمیع آنچه از پیغامبر صادر می شد از جهت پیغامبری. باز تشبه با پیغامبر ﷺ به این صفت که تقریر کردیم نمی تواند شد الا آنکه آن شخص از طبقه علیای امت باشد نه از طبقه سفلی و وسطی و از طبقه علیا بودن به دو وجه تواند بود.

یکی به اعتبار تشبّه نفس با پیغمبر در عبادات و مقامات سنیّه و اخلاق حمیده. دیگر به اعتبار سوابق اسلامیّه مثل هجرت و جهاد و نمی تواند شد مگر آنکه این شخص در دو قوت نفس خود اعنی قوت عاقله و عامله جبلّه و کسباً با پیغامبر مناسبت داشته باشد و ثمرات هر دو جدا جدا و مجموعاً از وی دیده شود و نمی تواند شد مگر آنکه داعیه الهی برای اتمام مواعید الهی در قلب او ریزند و به واسطه نفس پیغمبر و برکت صحبت او و آثار برکات داعیه الهیه در افعال و اطوار او دیده شود و نمی تواند شد مگر آنکه واسطه باشد در

۱- تلمیح به حدیث عبد الرحمن بن زید است که او گفت: از حذیفه رضی الله عنه سوال نمودم کدام یک از صحابهی کرام به روش و اخلاق آن حضرت ﷺ نزدیکتر هستند تا این صفات را از او حاصل نمائیم؟ حذیفه رضی الله عنه فرمود: «مَا أَعْرِفُ أَحَدًا أَقْرَبَ سَمْتًا وَهَدْيًا وَدَلًّا بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ ابْنِ أُمِّ عَبْدِ: مَنْ كَسَى رَأْسَهُ شَعْرًا كَرَأْسِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهَدْيًا كَهَدْيِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَدَلًّا كَدَلِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» صحیح بخاری: ج/ ص ۲۸، کتاب المناقب، بَابُ مَنَاقِبِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حدیث شماره: ۳۷۶۲.

میان پیغامبر و امت او در افاضه علوم. و معنی حقیقت خلافت خاصه وقتی واضح گردد که حقیقت تشریع اولاً دانسته شود بعد از آن حقیقت نبوة، زیرا که خلافت خاصه نمونه نبوت است و تشبه است به آن پس لابد نکته چند می‌باید که بنویسیم.

نکته اولی: تشریع تتمهء تقدیر است معنی تقدیر اندازه نهادن، خدای تعالی برای هر نوع اندازه نهاده است هر نوع را خلقتی است خاص و صورتی است خاص و افعالی و اخلاقی است و الهامات جبلیه که در میان صورت نوعیه و حاجت طاریه^۱ متولد می‌شود و این قصه بس دراز است و آدمی افضل انواع حیوان است عقل و ذكاء و اهتدا به انواع غریبه از اتفاقات مقتضی نوع اوست و در نفس آدمی دو قوت نهاده اند قوت ملکیه و قوت بهیمیه اگر آدمی خود را به قوت ملکیه دهد و همه آن کند که سبب زیادت قوت ملکیه است در عداد ملائکه داخل شود گویا ملکی است از ملائکه و اگر خود را به قوت بهیمیه دهد در عداد بهائم داخل گردد گویا بهیمه ایست از بهائم و حالتی هست که اعتدال نوع آدمی آنرا اقتضا می‌کند و آن امتزاج است در هر دو قوت از افعال بهیمیه آن کند که با ملکیت مضادت نداشته باشد و از افعال ملکیه آن کند که با بهیمیه به تراحم بر نه خیزد پس هر دو قوت صلح کنند و اصل صورت نوعیه انسان همین هیئت اعتدالیه را تقاضا می‌کند اگر عصیان ماده مانع آن نباشد ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ [الروم: ۳۰]. اشاره به همان هیئت است و برای این هیئت اعتدالیه ملکات است و احوال است و افعال و آن را کاسبات است و آن را منقصات است (که در هیئت اعتدالیه نقص پیدا می‌کند) و کفارات آن منقصات است، و این قصه به همان می‌ماند که صاحب طب می‌شناسد که برای هیئت اعتدالیه که مسمی به صحت است اسباب است و منقصات است پس امر می‌کند و نهی می‌نماید چون در ازل الازال خدای تعالی جمیع مقتضیات نوعیه را تقدیر نمود در ذیل آن به مقتضای حکمت واجب شد که هیئت اعتدالیه نفسانیه که در شرع مسمی به فطرت است و ملکات و احوال که از آن می‌خیزد و کواسب و منقصات او معین فرماید و آن را شریعت بنی آدم گویند بعضی اشیاء را واجب ساخت و بعضی آخر را مندوب و مباح و مکروه و حرام، و تعلیم آن بشر

۱- حاجت طاریه حاجت ضروری و موسمی است مثل حاجت طفل که در هنگام شیر خوارگی بدون اینکه کسی او را رهنمائی کند و برایش درس بدهد پستان مادر خود را مکیده و در جستجوی غذا می‌شود و این در حقیقت یک نوع الهام ربانی است که آن را الهام جبلی می‌گویند.

را نمی‌باشد مگر شبیه به الها مات جلیه و قابل تعلیم بی واسطه نمی‌باشد الا اعدل انسان به اعتبار قوای نفسانیه و آن شرع واحد است تغیر و تبدیل را راه به آن نیست و لیکن قابل آن است که به موضع خاص مقید کنند مانند آنکه طبیب برای صحت آدمی نسخه خاص بعد ملاحظه سن و فصل و بلد معین می‌نماید از میان چندین احتمالات و این را شرعة و منهاج گویند: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾ [المائدة: ۴۸].

نکته دوم: گمان مکن که ارسال رسول فرستادن پیغامبر است از بالا به پست (پائین) یا از مشرق به مغرب یا از بلدی به بلدی بکه معنی ارسال رسول از جانب حق جل و علا آن است که اراده الهیه متعلق شود به آنکه شریعت را جمهور بنی آدم بدانند تا صلاح ایشان باشد و از مشهورات ذائعه گردد و عقل و قوای ایشان به آن علم حق ممتلی شود تا سبب حدوث اراده افعال خیر و کف از منهیات گردد در حق بسیاری، یا در میان بنی آدم انواع شرک و مظالم شائع گردد و رفع شرک و مظالم از میان ایشان بدون پیغامبری مؤید از جانب قدس میسر نباشد، یا قومی از مبعوضین را وقت عقوبت و اجل آن در رسد و مصلحت نباشد که سنگ از آسمان اندازند یا به صحیه اهلک نمایند بلکه مصلحت ارسال رسولی باشد صاحب شوکت که آن عزیز به منزله جبریل واسطه تعذیب آن جماعه ملعونه گردد و این علم و این داعیه را همه افراد انسان قابل نیستند بلکه قابل اعدل افراد و اشبه آن به ملا اعلی می‌تواند شد و همه اوقات قابل ظهور امر حق نیست بلکه حکمت الهیه پیش از وجود افراد معین می‌کند فردی را و مشخص می‌سازد زمانی را چون آن زمان در رسد و آن مرد به وجود آید نفس قدسیه آن فرد معتدل را برای خود اصطناع فرماید که ﴿وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ [طه: ۴۱]. و آن شرع در دل او ریزد و جمیع قوای عقلیه و قلبیه آن فرد معتدل را مسخر خود نماید و امتی گرد وی جمع کند و او را منصب ارشاد و تعلیم کرامت فرماید و ایشان را توفیق تعلّم و استرشاد بخشد و این داعیه را در میان ایشان شائع گردانند بدان ماند که چراغی در خانه افروزند و عکس آن چراغ در آئینه‌ها که حوالی چراغ منصوب ساخته‌اند بیفتد پس به وجود این ارشاد و استرشاد هر دو معنی موجود شوند هم کمال نفس پیغامبر و نفوس ﴿أُمَّةٍ

أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ^۱ و هم آن شریعت الهیه که در ازل الازال صورت بسته بود هر دو حقیقت یکجا به نحوی از انحاء تحقق موجود گشت چنانکه کتاب طب را مثلاً وجود خطی است و وجود لفظی و وجود ذهنی پس وجود خطی رنگی است سیاه بر صفحه کاغذ به وضعی خاص ریخته لیکن دال بر حروف چند، و حروف صوتی است خاص غیر قارّ (قرار گیرنده) دال بر صور ذهنیه چند و آن صور ذهنیه تفصیل مسائل طب و حل معضلات اوست به سبب نوشتن این کتاب راهی به قواعد طب پیدا شد و در میان مردم رواجی پدید آمد به این اسلوب آن شریعت ممثله در ملکوت به این تعلّم و تعلیم متحقق شد پس این است معنی ارسال رسل وانزال کتب فتدبر.

و این وجودی است در ضمن وجودی، آن یک روح است و آن دیگر جسد و صورت نبی گاهی صورت بادشاه و خلیفه می باشد و گاهی صورت خبر و عالم و گاهی صورت زاهد و مرشد و هر صورت را اسباب است از بخت و حظ و قوا و هر صورت را افعال است و آثار چنانکه ماده بدن عناصر اربعه^۲ است و نفس ناطقه روح مدبره اوست و سبب بدن نطفه است و اغذیه. ظاهر بینان نبوت آن حضرت را ﷺ بادشاهی دانستند و به روح این فتح که - ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۝ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ وَعَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۝﴾^۳ [الفتح: ۱-۲]. پی نبردند و در شفاء ابد ماندند، و افضل الشرائع که بر افضل بشر نازل شد صورت او مرکب بود از چند چیز هم صورت خلافت و هم صورت خبر معلم و هم صورت زاهد مرشد.

نکته سوم: خلافت ظهری دارد و بطنی ظاهر خلافت سلطنت و فرمانروائی است برای اقامت دین و بطن آن تشبه است با پیغامبر در اوصافی که به پیغامبری تعلق دارد پس نبوت آن است که اراده الهیه متعلق شود به صلاح عالم و کبت مفسدین و کفار و ترویج شریعت در ضمن افعال و اقوال پیغامبر و خلافت آن است که متعلق شود اراده الهیه به تکمیل

۱- تلمیح است به آیهی مبارکه: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

۲- عناصر اربعه: آب، خاک، آتش، هوا.

افعال پیغامبر و ضبط اقوال و اشاعت نور او و غلبه دین او در ضمن قیام شخصی از امت به خلافت پیغامبر و داعیه اعلای دین پیغامبر در خاطر شخصی ریزند و از آنجا منعکس شود به سائر امت و این عزیز در قوت عاقله و قوت عامله نسبتی دارد با نفس پیغامبر پس محدث باشد و فراست او موافق وحی افتد و انواع کرامات و مقامات که به آن کمال نفس او به اعتبار قوت عامله شناخته شود در این عزیز موجود باشد لابد صورت خلیفه می باید که موافق باشد با صورت پیغامبر اگر پیغمبر بادشاه است خلیفه لا محاله بادشاه خواهد بود اگر حبر است و زاهد لابد خلیفه به همان صفت خواهد بود در پیغامبر خصوص صورت از پیغامبری خارج است و در خلیفه خصوص صورت داخل خلافت است که به مشابیهت صورت و معنی هر دو استحقاق نام خلیفه پیدا کرده است چنانکه فصل از عوارض جنس است و داخل در نوع و چنانکه خاص از عوارض ماهیت نوعیه است و از صفات نفسیه صنف و دوران حکم هر علتی که مظنه مصلحتی باشد مقتضی حکمت است که به عموم مصلحت تعلق دارد و خصوص آن علت مقتضی شریعت است که به خصوص مظنات تعلق دارد و شبهه نیست که پیغامبر ﷺ چون داعیه الهیه در نفس قدسیه او ریختند و وی تنها بود و برای او اعوان و انصار مطلوب شد تا در حیات پیغامبر ﷺ اعانت او کنند و بعد از وفات او واسطه باشند در میان پیغامبر ﷺ و امت چون در ازل الازال در مرتبه قدر پیغامبر و امت او ممثل گشت جمعی کالواسطه بودند در تأثیر پیغامبر ﷺ در امت خود به اعتبار مناسبت جبلیه و افعال صادره از ایشان چنانکه پیغامبر ﷺ به وصف پیغامبری در آن جا معین شد این جماعه به وصف خلافت ممثل شدند.

این معنی در ازل الازال برای ایشان نوشته اند و در خارج همان معنی بر روی کار آمد و بعد انتقال همان امور در صحیفه نفس ایشان منتقش ماند وما أحسن ما قیل فی هذا المعنی:

دردت ز ازل آمد تا روز ابد پاید چون شکر گزارد کس این دولت سرمد را

چون خلافت ظاهره و باطنه مجتمع شود آن را خلیفه خاص گوئیم و خلافت خاصه مرتبه ایست از ولایت آن مرتبه شبه مراتب ولایت است به نبوت و علمای امت که حکمت الهیه ایشان را در ترویج دین محمدی علی صاحب الصلوات والتسلیمات و تجدید شریعت او قائم فرموده صاحب مراتب اند و خلافت خاصه جامع این همه مراتب است این است

حقیقت خلافت خاصه. چون مفهوم خلافت خاصه منقح شد حالا استقراء احوال و اقوال خلفاء باید کرد و از صور قصه‌ها به ارواح آن انتقال باید نمود و از قصص کثیره پی به معنی مشترک باید برد تا واضح شود که این جماعه به آن متصف‌اند و آیات قرآن را و احادیث پیغامبر و آثار سلف صالح را تتبع باید فرمود تا در تنقیح معنی خلافت و اثبات لوازم آن در اشخاص معینه مدد فرماید.

نکته چهارم: آنچه تقریر کردیم معنی خلیفه خاص پیغامبر بود مطلقاً الحال می‌خواهیم که بیان کنیم خلیفه خاص پیغامبر ما علیه السلام به حسب صورت به چه اوصاف می‌باید که متصف باشد؟

بدانکه پیغامبر ما علیه السلام افضل انبیاء بود و شریعت او افضل شرائع الهیه و کتاب نازل بر وی افضل کتب سماویه و پیغامبران گاهی به صورت بادشاهان بروز می‌کردند مانند حضرت داود و سلیمان علیهم السلام و گاهی به صورت احوار مانند حضرت زکریا علیه السلام و گاهی بصورت زهاد مانند حضرت یونس و حضرت یحیی علیهم السلام و در هر صورتی خدای تعالی ایشان را جاهی و غلبه و عزتی کرامت می‌فرمود و امت را توفیق انقیاد عطا می‌نمود آن غلبه و آن انقیاد بمنزله بدن لحمی انسان می‌بود و عنایت الهی در میان به منزله نفس ناطقه چنانکه بدن آشیانه نفس می‌باشد صورت این غلبه و عزت و جاه و آن انقیاد قوم و نیایش ایشان بدن نبوت است و عنایت الهی و فتح غیبی که ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۝ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [الفتح: ۱-۲]. روح نبوت گویا حقیقت نبوت در پس پرده حرکت می‌فرماید مانند ظهور حرکت باد در ضمن حرکت شیر و ماهی که از اثواب می‌سازند:

ما همه شیران ولی شیر علم جنبشش از باد باشد دمبدم

ظهور نبوت بهترین پیغامبران جمع بود در بادشاهی و حبریت و زهد پس صورت نبوت آن حضرت علیه السلام بهم آمدن مسلمین بود گرد وی علیه السلام این معنی در مکه متزاید شدن گرفت تا آنکه صورت اقبال بهم رسید مانند رئیس مدینه از مدین یا قریه از قری بعد از آن مأمور شدند به هجرت و مسلمین از هر جانب موفق گشتند به هجرت و تهیاً برای جهاد پدید آمد و معنی ریاست و جمع فوج و فرمان روائی افزون شدن گرفت تا آنکه فتح مکه به وقوع آمد و وفود عرب از هر طرف به خدمت آن حضرت علیه السلام شتافتند و سوره: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ. وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾ [النصر: ۱-۲]. نزول یافت و در غزوه تبوک چهل

هزار کس و به روایتی هفتاد هزار کس در رکاب آن جناب ﷺ حاضر بودند و در حجة الوداع صد هزار و بیست و پنج هزار کس به ملازمت آن حضرت ﷺ حاضر شدند یمن و تهامه و نجد^۱ و بعض نواحی شام در تصرف وی ﷺ داخل شد و جزیه و زکاة از آن بلدان می گرفتند و عاملان آنجناب در هر مکان نشستند تا آنکه صورت سلطان ناحیه از نواحی پدید آمد چنانکه جسد طفل در جمیع اقطار در ضمن نمو متزاید می گردد و هر لمحہ قوای نفس ناطقه متکامل می شود همچنان برکات نبوت و فیوض رسالت متضاعف می شد و در این صورت یک پایه از ترقی باقی مانده بود که آن حضرت ﷺ به رفیق اعلی انتقال فرمود آن هیئت ذو القرنین است که جمیع بادشاهان را مطیع خود ساخت و لوای فرمانروائی بر همه افراخت و این پایه را به عرف بادشاهان پیشین شاهنشاه می گفتند و خدای تعالی آن حضرت را ﷺ به این ترقی به بشارت متواتره نواخت و وی ﷺ مرات بسیار و کرات بیشمار آن را افاده فرمود و چون ندای ﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾﴾ [الفجر: ۲۷-۲۸]. در رسید و آن حضرت ﷺ لبیک اجابت گفتند خدای تعالی آن موعود را بر دست خلفاء منجز گردانید و فارس و روم را که تمام ارض باجگزار ایشان بودند بر دست ایشان مفتوح ساخت و خزائن این جموع به مسلمانان داد و آن همه در پله حسنات آن حضرت نهاد و نعمت متکامل شد و در ضمن این ترقیات معنی نبوت متوفر گشت و مضمون ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ [الصف: ۹]. به ظهور پیوست والحمد لله رب العالمین.

و اما صورت خبریت آن بود که آن حضرت ﷺ در وقتی پیدا شدند که عرب کلهم شعار بت پرستی داشتند راه و رسم انبیاء سابقین بالکلیه فراموش نموده نه از معاد ایشان را خبری و نه از مبدأ در میان ایشان ذکری ظلم بر یک دیگر آئین ایشان بود حلال و حرام نمی دانستند پس حق سبحانه و تعالی آن حضرت ﷺ مبعوث فرمود و بهترین کتب الهیه بر وی ﷺ نازل نمود و به انواع احکام و حکم انطاق فرمود که ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا

۱- قسمت پائین عربستان را تهامه و قسمت بالای آن را نجد می گویند، شهر ریاض در منطقه‌ی نجد واقع است.

وَحَيُّ يُوحَىٰ ﴿٤﴾ [النجم: ۳-۴]. و جماعه را موفق گردانید به حفظ علم و رشد آن حضرت ﷺ. امیین کتاب الله را خواندند و احادیث حکم و احکام را یاد گرفتند تا حدی که بادیه نشینان احبار ملت گشتند باز در میان امت آن حضرت ﷺ حفظ این سرّ فرمود و در هر عصری جمعی را به قراءت قرآن توفیق بخشید و برخی را به تفسیر قرآن میسر ساخت و طائفه را به روایت حدیث ممتاز گردانید و قومی را به فتوا و قضاء قائم نمود و در هر زمانی خلف را توفیق اخذ از سلف داد اگر کسی دل دانا داشته باشد بداند که ماء الحیاة از منبع قلب آن حضرت ﷺ منفجر شده است و آن را جداول و انهار پدید آمد مسلمین شرقاً و غرباً از آن جداول و انهار حصه یافته‌اند و همین معنی در روز حشر ممثل به کوثر خواهد شد ماءه أبيض من اللبن واحلي من العسل أوانیه کعدد نجوم السماء پیش از بعثت آن حضرت ﷺ هیچ چیز از این قبیل موجود نبودند و بعد بعثت از میان قلب مبارک ﷺ چشمه جوشید و به تمام آفاق رسید در ضمن این تعلیم و تعلم و حفظ آن شریعت حقه که در عنایت اولی ثابت بود و در صدور ملأ اعلی ممثل گشته نزول فرمود و منتشر شد این را قیاس عقل نتوان گفت از شدت ظهور بلکه رأی العین می‌باید شمرد. و ترقی در صورت خبریت نیز مراتب دارد تا هنگامیکه آن حضرت ﷺ در مکه تشریف داشتند اکثر علوم الهیه که روز و شب بر قلب مبارک او باران صفت نزول می‌فرمود همه توحید عبادت بود و دانستن معاد و قصص انبیاء سالفه صلوات الله علیه و علیهم أجمعین، چون به مدینه رسیدند و امان علم کشاده‌تر شد پس بر آن حضرت ﷺ احکام و حکم مفصل‌تر نازل گردید و آن جناب ﷺ طریقه ادای صلاه و زکاة و صوم و حج و واجبات و منهیات نکاح و بیع و طریقه سیاست مدن و آداب معیشت علی اکمل الوجه بیان فرمودند بعد این دو مرتبه مرتبه سوم که آخر مرتبه خبریت است باقیماند و این مرتبه سوم دو قسم است.

قسمی آن است که به حضور پیغامبر می‌توانست بوجود آمد به نوعی از عُسَر لیکن مشیت الهیه آن را مؤخر داشت تا خلفاء را معنی خلافت در خبریت تمام شود و آن جمع قرآن است از عُسَب (برگ‌های درخت خرما) و لخاف (تخته سنگ‌ها) و صدور رجال تا آنکه

۱- ترجمه: «و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. سخنش، چیزی جز وحی نیست که به او نازل می‌شود».

بین الدّفتین مجموع شد و بهمان هیئت اجتماعی در آفاق شیوع یافت و دروازه حفظ قرآن بر کافه مسلمین مفتوح گردید.

و قسمی آنست که به حضور حضرت پیغامبر ﷺ ممکن نبود که بوجود آید لا بد بعد وی ﷺ متحقق شود و آن تفتیش احکام آن حضرت ﷺ است که هنوز در میان مردم شائع نگشته بود خلفاء آن را تفتیش نمودند و از صدور رجال بر آوردند و حکم بر آن فرمودند و به سبب حکم ایشان فاش شد و نیز بعضی نصوص محتمل معنی شتی بود تشخیص معنی مراد مشکل می شد خلفاء تشخیص معنی مراد کردند یا استنباطی خفی که خلفاء تشخیص معنی مراد کردند یا استنباطی خفی که خلفاء اجماع اهل حل و عقد بران گردانیدند و طرق روایت حدیث و احتیاط در آن آموختند و این مرتبه آخر بر دست خلفاء تمام شد و این قسم بی واسطه از پیغامبر ﷺ نمی توان نمود، زیرا که هر چه استفاده کرده شود آن داخل سنت خواهد بود یا کتاب پس پیغامبر ﷺ ما را خلیفه می باید که جمع کند قرآن را و تعلیم نماید استنباط شرائع. و افضل انواع فقه بعد کتاب و سنت اجماعیات خلفاء است که به مشوره فقهای صحابه حکم کردند و آن حکم نافذ شد در امت و همه امت آن را قبول کردند و این نوع در زمان پیغامبر نمی تواند شد.

اما صورت آن حضرت ﷺ که زاهد و عابد و راه نماینده مسلمین باشد به انواع اکتساب احسان از تلبس به وظائف طاعات و این راه نمودن به چند نوع متصور است. به تمهید قوانین احسان مثل وظائف صلاة و ذکر، و بیان کردن حفظ لسان و اشاره نمودن به مقامات و احوال، دیگر نمودن آن مقامات و احوال به تأثیر صحبت و به همین معنی اشاره واقع شد در کلمه «وُیُزَكِّيهِمْ» [الجمعة: ۲]. و بعد آن حضرت ﷺ در هر عصری افاضل امت بعد اتصاف به احسان و کمال انصباع نفوس ایشان به مقامات و احوال دلالت نمودند سائر ناس را و از افاده اینان و استفاده آنان خانواده ها ملتئم شد و این نیز سری است از اسرار الهی که در بعثت حضرت نبوی ﷺ منطوی بود و اول و آقدم این سلسه خلفاء بودند که عالم را به این معانی دلالت می فرمودند قولاً و فعلاً و تعلیم مسائل احسان قولاً و فعلاً مراتب بسیار دارد مرتبه آخرینش دو قسم است.

قسمی آنست که مردم بی واسطه از آن حضرت ﷺ می توانستند گرفت به نوعی از عُسر، عنایت الهی خلفاء را قائم مقام آن حضرت ﷺ برای این تعلیم ساخت تا به یسر بدست آید.

تفصیل این اجمال آنکه آن حضرت ﷺ جامع بودند در کمالات شتی مثل عصمت و وحی و احسان و بعضی امور از ایشان صادر می‌شد از جهت احسان و بعضی از جهت نبوت مستفیدان آن حضرت ﷺ به حیرت در ماندند که این فعل مثلاً مخصوص به آنجناب است از جهت نبوت صادر شده پس راه اتباع در آن مسدود است و جیب تمنا از آن تهی یا از جهت احسان است پس محسنین امت را به آن اقتداء میباید کرد و سعی در تحصیل آن می‌باید نمود هر دو باب مشتبه می‌شد و حیرت مانع کمال امتیاز می‌گردید چون خلفاء این طریقه را از آنجناب ﷺ اخذ نمودند و مردمان از خلفاء مشاهده آن امور کردند واضح شد که این همه باب احسان است همه محسنین امت را اقتداء به آن باید کرد. و معجزه مخصوص انبیاء است و کرامت عام برای اولیاء. وحی مخصوص انبیاء است و محدثیت عام. کشفی که دلیل قطعی تواند بود مخصوص به انبیاء است و کشف مبشرات و فراسات عام.

و قسمی آن است که مردم آن را بی واسطه از آن حضرت ﷺ نمی‌توانستند اخذ نمود الا به طریق رمز و اشاره دون الفعل والحال مانند محبت رسول که بالفعل آن را فنا فی الرسول گویند یا نسبت اویسیه به انقیاد شرائع و در مقام شبهات به ورع پی بردن و علی هذا القیاس پیغامبر را محبت رسول چه معنی دارد و نسبت اویسیه آنجا چه صورت بندد و این همه مباحث بدون توسط خلفاء راست نمی‌آید پس جمیع افراد امت به اعتبار این امور محتاج شدند به واسطه.

بالجمله سخن کوتاه تشبه به آن حضرت ﷺ در صورت نبوت بغیر قیام خلیفه به بادشاهی عالم بشکل قیام ذوالقرنین به بادشاهی هر دو جانب زمین که فارس و روم و ماحول آن باشد میسر نیست و همچنین بغیر جمع قرآن و صرف همت بلیغه در اشاعت آن و حمل ناس بر تلاوت آن و بدون اجماعیات در هر بابی از ابواب فقه میسر نیست و همچنین بدون افاده جمله صالحه از مسائل احسان میسر نیست.

نکته پنجم: در بیان آنکه تشبه با پیغامبر ﷺ به اعتبار استعدادات و ملکات که مصدر افعال و احوال آن حضرت ﷺ بوده است به چه صفت می‌باید که باشد؟ و اینجا دو دقیقه است که فهم آن از ضروریات این مبحث است بلکه از مهمات اکثر مباحث کلامیه.

دقیقه اولی: خلق اشیاء بی‌واسطه از حضرت حق است جل شأنه به اراده و اختیار نزدیک اهل حق پس ایجاب و تولید غلط توقفی که بعض اشیاء را بر بعض دیده می‌شود بر

سبیل جری عادت است. عادت الله چنین جاری شده که عقیب وجود بعض اشیاء مخلوق کذا و کذا خلق فرماید.

اینجا قدم قومی لغزیده است در هر استدلالی که به اسباب بر سبب خاص کنند یا به مسبب بر اسباب خاص این شبهه بهم رسانند که افاضه اشیاء با ارادهء فاعل مختار است نه بطریق ایجاب و تولید پس استدلال به اسباب خاصه بر مسبب خاص و بالعکس نتوان کرد و این شبهه سفسطهء صرفست مصالح دنیا و آخرت همه موقوف بر استدلال است از اسباب بر مسببات و بالعکس تخم در زمین چرا می‌ریزند و آن را چرا آب می‌دهند و استعمال دوا چرا می‌کنند و جهاد با اعداء چرا بعمل می‌آرند آن حضرت علیه السلام در حروب و در جمیع امور چرا اسباب خاصه را ملاحظه می‌فرمودند و پی به مسبب خاص می‌بردند و اگر این استدلال از میان بر خیزد عقل بیکار افتد و عاقل و سفیه یکسان شوند و تحرّی خلفاء د رامور ملکی و اصابت ایشان در آن باب فضیلتی ندهد و مکلف بآن نشوند سبحانک هذا بهتانٌ عظیمٌ. حق است که توقف مسببات بر اسباب امر حق است و خلق بی‌واسطه به ارادهء فاعل مختار نیز امر حق هر که تطبیق در هر دو امر تواند داد و عقل او گنجایش آن کند جائز است او را که در این مسئله سخن راند و الا هر دو مسلک را حق داند و از تفصیل باز ماند.

دقیقه ثانیه: آنکه در بادی رأی دانسته می‌شود ادله که از اسباب و مسببات سازند پیش قائلان به مختار مرید قطع را فائده ندهد چه خرق عادت ممکن است همچنان پیش قائلان به ایجاب نیز اکثر آن فائده قطع ندهد؛ زیرا که در عالم کون و فساد یقین به آنکه همین اشیاء اسباب باشند لا غیر و به آنکه وجود مانع و انتفاء شروط منتفی است علی کثرتها و انتشارها میسر نیست مع هذا فی نفس الامر اعتقاد جازم در بعض امور حاصل می‌شود بلکه در بعض مواد یقین نیز بهم می‌رسد و این سخن به همان می‌ماند که اغلاط حس بسیار است مع هذا در بعض مواد به احساس یقین حاصل می‌گردد و سلامت مواد و صور در اکثر انظار غیر متیقن به، مع هذا یقین در بعض امور پیدا می‌شود و احتمال مجاز و اشتراک و تخصیص عام و مانند آن در کلام مخبر صادق قائم مع هذا یقین به مضمون خطاب شارع حاصل می‌گردد و انکار این معانی مکابره است و سر در اینجا آن است که حدس خفی نفس

را در بعضی جاها حاصل می‌شود و یقین به آن محدودس متشبح می‌گردد من حیث یدری او لا یدری.

چون این دو دقیقه مذکور شد بر اصل سخن رویم افعال متّسقه متقاربه از نفس ناطقه پیدا نمی‌شود تا آنکه آن نفس را ملکه راسخه باشد مناسب آن افعال و احوال و این به همان می‌ماند که متکلمین گفته‌اند که بناء عالم بر وجه اتقان دلالت می‌کند بر آنکه موجد آن عالم است و مرید است و حکیم است و قادر است پس خلیفه پیغامبر ﷺ که مصدر این سه قسم افعال که به صورت پیغامبری او تعلق دارند لابد است از آنکه در نفس ناطقه او کمال هر دو قوت ودیعت نهاده باشند قوت عاقله و قوت عامله و در اجتماع این دو قوت و اصطلاح هر یکی با دیگری نیز براعتی داشته باشد تا شائسته خلافت آن حضرت ﷺ شود.

از ثمرات کمال قوت عاقله در پیغامبر وحی است و در خلیفه محدّثیت و صدیقیت و فراست صادقه که به سبب آن اصابت کند در ظنون خود «لا یظن بشی الا کان کما قال ورأی» یا موافق افتد با وحی الهی در واقعات بسیار و از ثمرات کمال قوت عامله در پیغامبر عصمت است از معاصی و سمت صالح، و در خلیفه صلاح و عفت و محفوظ بودن از معاصی تا آنکه پیغامبر در حق او گواهی دهد که *إِنَّ الشَّيْطَانَ يَفْرُ مِنْ ظِلِّ فُلَانٍ*^۱، و از ثمرات براعت هیئت امتزاجیه هر دو قوت در پیغامبر معجزات است و واردات غریبه و واقعات عجیبه مثل معراج و در خلیفه مقامات و احوال عالیّه است و کرامات خارقه و تأثیر دعوات و تأثیر مواعظ او در مردم. چون این سه صفت در خلیفه یافته شود خلیفه سه نوع از تشبه با پیغامبر درست کند.

۱- اشاره است به روایت: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَفْرُقُ مِنْ ظِلِّ عُمَرَ». بحر الفوائد المشهور بمعاني الأخبار: ج ۱/ ص ۱۰۱، تألیف: أبو بکر محمد بن أبي إسحاق بن إبراهيم کلاباذي بخاري حنفي (متوفی: ۳۸۰ هـ)، محقق: محمد حسن إسماعیل - أحمد فرید المزیدي، ناشر: دار الكتب العلمیة - بیروت / لبنان، طبع نخست، سال: ۱۴۲۰ هـ / ۱۹۹۹ م.

و روایت: عَنْ الْقَاسِمِ، قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: «إِنِّي لَأَحْسِبُ الشَّيْطَانَ يَفْرُ مِنْ حِسِّ عُمَرَ». المعجم الكبير، طبرانی: ج ۹/ ص ۱۶۶، باب العين، روایت شماره: ۸۸۲۵.

یکی آنکه مرشد خلائق باشد بعد پیغامبر.

دیگر آنکه داعیه الهیه را نفس او قبول کند از سر تحقیق نه از سر تقلید و چون در این داعیه محقق باشد برکات عجیبه در کارهای او ظاهر شود.

سوم آنکه در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات چه در احکام و چه در حکم مهارتی پیدا کند و نسبت او با پیغامبر مانند نسبت مُخَرَّج باشد با مجتهد.

و اینجا دقیقه‌ای می‌باید یاد گرفت در شرائع مقرر شده است که معجزه مثبت نبوت انبیاء است و حجة الله بر خلائق لازم می‌شود به معجزه. عقول اهل معقول در این کلمه شذر و مذر افتاد و امثل آنها قیاس غائب بر شاهد درست کرده بر آن فرود آوردند که چنانکه بادشاه را ایلچی می‌گوید که مخالف عادت خود کن به التماس من تا مردم صدق مرا معلوم کنند همچنان معامله پیغامبر با خدای تبارک و تعالی است دیگران به انواع مناقضات پیش آمدند سخن ناتمام ماند و حق در این باب آن است که صدق پیغامبر را مکلفان نمی‌دانند الا از جهت آنکه علوم فطریه که مقتضی نوع انسان است در صدور ایشان قائم است به شهادت دل قبول می‌کنند و به آن مقتضی نوع حجت تمام می‌شود اگر چه تعنت کنند در انکار ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ [النمل: ۱۴]. و اما آنکه این کلام صادق از تقلید علمای پیشین اخذ نموده است و یا به نوعی از فکر دریافته و ادعای رسالت نموده است یا تلقی نه کرده است الا به وحی الهی وداعیه نازل از فوق سبع سماوات اگر چه موافق شده باشد در اکثر آن به انبیای سابقین این قدر شبه باقی ماند چون معجزات خارقه دیدند و برکات صحبت ایشان معلوم کردند حقانیت از هر طرف جوش زد و حق از باطل ممتاز گشت و این نیز در اصل جبلت انسان نهاده‌اند.

چون این دقیقه گفته شد به اصل سخن برویم خلیفه را این قسم برکات می‌باید که ظاهر شود تا همگان بدانند که خدای ما به ما اراده خیر فرموده که این چنین خلیفه راشدی بر ما منصوب ساخته ﴿إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ﴾ [البقرة: ۲۴۸].

اما افعالی که تعلق به بادشاهی دارد بر وجه انتقان صادر نشود مگر آنکه نفس ناطقه خلیفه متصف باشد به چند صفت.

یکی حزم و مرتبه شناسی هر شخص و شناختن حوصله هر یکی تا در تفویض امور خطا نکند و سدّ خلل مملکت پیش از وقوع آن تواند نمود.

دیگر فراست المعیه یظنُّ بك الظنَّ کأنَّ قد رأی وقد سمعا، زیرا که بسیار است که امور متعارضه بهم می‌آید که اگر تأنی کند خلل واقع شود و اگر عجلت را کار فرماید خلل عظیم به ظهور آید.

إذا كنت ذا رأي فكن ذا عزيمة فإن فساد الرأي أن تترددا
إذا كنت ذا رأي فكن ذا روية فإن فساد الرأي أن تتعجلا

و مخلص از این اشتباه غیر فراست المعیه چیزی نیست و این معنی بر کسیکه به صحبت ملوک رسیده باشد یا تاریخ ایشان را دیده مخفی نخواهد بود.

دیگر بخت کار کشا نه بخت منکوس که چون کاری پیش آید در گل باز ماند. فردوسی در قصه رأی زدن در تعیین بادشاه بعد کشته شدن نوذر از زبان زال داستان می‌گوید:

نزیبد بهر پهلوی تاج و تخت باید یکی شاه بیدار بخت
که باشد برو فرّه ایزدی بتابد ز گفتار او بخردی

و معرفت این معنی جز در پرده غیب نیست و جز مخبر صادق آن را تعبیر نتواند کرد و غلط بینان مجوس بر تسئیرات (رفتار) کواکب و زائچه ولادت اعتماد می‌نمودند، و این همه علوم وهمیه است که شارع از آن نهی فرموده لهذا غیر آنچه از اشارات شارع آن را بفهمند اوجه نیست.

دیگر شجاعت که توسط است در میان تهوّر و جبن داشته باشد.

و حلم که توسط است در جرأت و خمود.

و حکمت که حد وسط است در جرّزه (عیاری) و غفلت.

و عدالت که به سبب آن در هر حالت مناسب آن حالت بر نفس فائض شود.

والکلام فی هذه المباحث يطول اما افعالیکه تعلق بحبریت دارد بر وجه اتقان صادر نشود مگر که خلیفه عالم به کتاب و سنت باشد و تلقی آن به فهم خدا داد نموده باشد و مصلحت هر حکمی دانسته نسبت او با پیغامبر مانند نسبت مخرجین با مجتهد مستقل، فن فقه را

خوب ورزیده و فن حکمت از دل او جوشیده و آنکه خود این علوم نداند دیگران را چه افاده فرماید؟

خشک ابری که بود ز آب تهی نایب از وی صفت آب دهی
و مع هذا لطف او با قوم و اهتمام او در تعلیم علوم دیده شود و سد ابواب تحریف منظور نظر او بود.

و اینجا دقیقه ایست آن را نیز باید فهمید خبر ملت محمدیه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات شخصی است که در آنچه شارع خوض نه فرمود مجمل گذارد و چیزی که تعمق در آن نکرده تعمق در آن نکند چنانکه قصد فی العمل مطلوب شده است قصد فی العلم نیز از اهم مهمات آمده بسا دقت نظر و شقشقه بیان که خبر را از حبریت ملت مصطفویه در انداخت

هر که دور انداز تر او دورتر از چنین صید است او مهجورتر
اما افعالی که به ارشاد امت تعلق دارد بر وجه اتقان صادر نشود مگر آنکه راه متوسط را که ﴿فَظَرَّ اللَّهُ الَّتِي فَظَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ [الروم: ۳۰]. عبارت از آن است شناخته باشد و کرامات خارقه و مقامات عالیه داشته باشد و اینجا نیز دقیقه ایست مثل دقیقه سابقه قصد فی العمل مطلوب است در میان بهیمیت و ملکیت صلح می باید نه ملکیت را مطلقاً بیکار گذاشتن و نه از بهیمیت مطلقاً منسلخ گشتن و آن حد وسط همان است مطمح نظر انبیاء صلوات الله تعالی وسلامه علیهم. اینجا غلط نکنی و بشقشقه کلام مغرور نه گردی وحدت وجود و معرفت تنزلات خمس و خروج به سوی فلسفه در تقریر لمیات اشیاء همه از حد وسط بیرون است.

کج مج مرو به تهمت هستی که در طریق ما را نشانهاست از آن یار بی نشان
چون این مبحث گفته شد مبحثی دیگر غامض تر از این مبحث بشنو تهذیب نفوس که نجات اخروی به آن منوط است بلکه سعادت دارین به آن مربوط دو نوع تواند بود.
یکی استعدادات نفوس که شرح آن گذشت.
دیگر برکات نازله از نزدیک خدای تبارک و تعالی بنا بر سوابق اسلامیه بیشتر از کسب

بندگان واستعدادات ایشان «إِنْ لَرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ فَتَعَرَّضُوا لَهَا»^۱ و این نوع در هر ملت علی حده می باشد در ملت ما جالب اعظم آن برکات اعانت پیغامبر است ﷺ در وقت غربت دین خدای تعالی چون آن حضرت ﷺ را محض به رحمت خود بسوی عالم فرستاد آن جناب علیه الصلوة والسلام تن تنها بود هر که به اعانت او ﷺ برخاست مشمول برکات الهیه گشت و هر که متأخر شد از مراتب قرب متأخر شد لهذا در شریعت ما مصمم گشت که هر که هجرت او سابق تر در مراتب قرب بلندتر و هر که در جهاد اعداء مقدم تر در صف سعدها پیش قدم تر.

قال الله تعالى: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقْتَلَوْا﴾^۲ [الحديد: ۱۰].

وقال تبارك وتعالى: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۳ [النساء: ۹۵-۹۶]. و سر در اینجا آن است که مراد حق جل و علا اعلاء کلمه الله بود موافقت با مراد وی سبحانه در یک ساعت بهتر از عبادت صد ساله خواهد بود لهذا مؤمنین اولین که قبل از هجرت در مکه به زیور ایمان محلی شدند سر آمد عالم آمدند به اعتبار ثواب و آنانکه در مشهد بدر واحد و حدیبیه حاضر بودند گوی مسابقت ربودند و چون به اهتمام آن حضرت ﷺ صورت عالم متشکل شد به

۱- المعجم الكبير، الطبرانی: ج ۱۹ / ص ۲۳۳، الْمُهَاجِرُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمَةَ.

۲- ترجمه‌ی آیه: «آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) اتفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند، (بلکه اجر و پاداش) کسانی که پس از فتح، اتفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ تر است».

۳- ترجمه‌ی آیات کریمه: «مؤمنانی که در خانه نشسته و آسیبی ندیده اند با آنان که با مال ها و جان هایشان در راه الله جهاد می کنند، برابر نیستند. الله، کسانی را که با مال ها و جان هایشان جهاد می کنند، بر آنان که بر جای نشسته اند، برتری فراوانی بخشیده است. الله به هر دو گروه وعده‌ی نیک داده و مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداش بزرگ برتری بخشیده است. درجاتی از سوی خویش و آمرزش و رحمت (نصیبشان می کند)، و الله آمرزنده‌ی مهرورز است».

شکل معنوی که عند الله متحقق است این جماعه در دنیا نیز سرآمد عالم آمدند به این اعتبار واجب شد که خلیفه خاص آن حضرت ﷺ از مهاجرین اولین باشد و از حاضرین بدر و احد و حدیبیه، این سرّی است که ظاهر بینان به فهم آن نمی‌رسند لیکن وقتی که کتاب و سنت می‌خوانند علی کرّه آن را قبول می‌کنند چون این قسم خلیفه که متشبه با پیغامبر باشد بوجوه بسیار صدر عالم شود و لطف ایزد کردگار زمان اختیار بدست او دهد رحمت تمام شود.

حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین خاص کند بنده مصلحت عام را نبوت و خلافت نبوت محض تهذیب نفوس این جماعه خاصه نیست بلکه برکتی است عام برای تمام عالم که در ضمن تهذیب نفوس این جماعه پدید آمده و از میان نفوس ایشان جوشیده، از باب تکوین است نه مطلق باب تشریع به منزله هوای معتدل است که امراض مرضی عالم را اصلاح فرماید یا بارانی عظیم که قحط قحط زدگان را ازاله نماید. نکته ششم: در طریق شناختن مستعدان خلافت خاصه از میان مردمان، چنانکه شناختن پیغامبر بر حق از میان مدعیان نبوت به غایت عسیر است وانه لیسیر علی من سیره الله علیه همچنان معرفت مستعد خلافت خاصه نبوت نیز عسیر است مخلص از این حیرت مظلومه دو چیز تواند بود چنانکه معرفت پیغامبر نیز به دو وجه باشد.

یکی سابق از نبوت این نبی و دیگر لاحق بعد از نبوت. اما وجه سابق آن است که پیغامبران پیشین به وجود پیغامبر متأخر بشارت دهند و آن بشارت در امت ایشان شائع شود ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي أُسْمُهُ أَهْمَدُ﴾ [الصف: ۶]. ﴿أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَءِيلَ﴾ [الشعراء: ۱۹۷].

و این سرّی است عجیب و از اسرار تکوین چون خواهند که پیغامبری صاحب شوکت را در آخر زمان مبعوث فرمایند بر زبان پیغامبران سابق به آن معنی اخبار نمایند و بعد از آن منامات مردم و انذارات کهنه و مانند آن همه ردیف اخبار آن پیغامبران سازند. اما وجه لاحق آن است که شریعت پیغامبر لاحق مصدق شریعت سابقه باشد و معجزات باهره بر دست این پیغامبر ظاهر سازند و شریعت او را سمحه بیضاء گردانند تا هلاک نشود

هر که هلاک شود الا علی بینة من ربه همچنان در خلافت خلفاء حیرت واقع است و مخلص از این حیرت دو وجه می باشد.

یکی سابق که اخبار پیغامبر است به انواع بسیار نخست بیان فرماید که فلان کس بهشتی است.

دوم اعلام نماید که فلان شخص از صدیقین و شهداء و صالحین است.

سوم امارات استحقاق او خلافت را قولاً و عملاً ارشاد کند چون سخن تا اینجا رسید حجة الله بخلافت او قائم گردید و مردمان به اطاعت او مکلف شوند بعد از آن در وقت وفات پیغامبر طائفه را ملهم گردانند که برای خلیفه خلافت را منعقد نمایند و بعد از آن به مدد غیب دست تصرف او در عالم مبسوط فرمایند: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ [الأنفال: ۴۲].

اما وجه لاحق آن است که معانی خلافت خاصه در خلیفه نمایان کنند و آیات و امارات خلافت او مثل فلق الصبح متواتر افاضه فرمایند به همان می ماند که شخصی گوید من طبیبم و مهارت او در طب اول مرتبه خفی باشد بعد از آن مریضها به او رجوع کنند و هر مریضی را به اسباب و علامات حکم کند که فلان مرض دارد و اصابت نماید در آن بعد از آن برای هر مرض دواى وصف کند و آن ادویه مؤثر افتد و عالم عالم به معالجه او از امراض مهلکه خلاص شوند و طبابت او بمنزلة الشمس في رابعة النهار واضح گردد حالا در معانی خلافت که ما بیان آن کردیم تأمل وافی کن و مقصد اول از کتاب ما بر خوان تا دلائل خلافت خاصه از بیان حضرت شارع ادراک نمائی بعد از آن مقصد ثانی بر خوان و دلائل قسم ثانی مشاهده فرما از این جهت واجب شد که خلیفه خاص مبشّر به بهشت باشد و مشهور به مقامات عالیّه و پیغامبر با او معامله نماید که امیر با منتظر الامارة کند.

نکته هفتم: در فروع و لواحق مسأله خلافت خاصه.

فرع اول: آنچه بیان کردیم نوعی است از مراتب ولایت که اشبه انواع ولایت است به نبوت و ورای او مراتب بسیار است که خدای تعالی خواص عباد خود را به آن می نوازد اما چون تعلق به عموم ناس ندارد بحث ما در آن نیست و شریعت ظاهره چندان در اثبات آن نطق نفرموده اگر این قسم ولایت را در اشخاص معین حصر نمائیم غلط نه کنی و انکار ولایت

دیگران نمائی و اگر فضیلت یکی بر دیگری تقرر نمائیم مراد ما افضلیت در همین مرتبه خواهد بود نه به اعتبار سائر مراتب. اسرار الهی بسیار است و مقصود بالبیان همان است که شرائع الهیه تعلق به آن داشته باشد.

فرع ثانی: آنچه بیان کردیم صورت کامله خلافت خاصه است چنانکه افراد هر نوع در مقتضی آن نوع مختلف می افتد به اعتبار موادی که مطیه آن نوع بوده است همچنان لازم نیست که همه خلفاء در این خواص متساوی الاقدام باشند ممکن است که شخصی به اعتبار یک وصف اقوی و اقدم باشد و شخص دیگر به اعتبار وصف دیگر اثبت و اولی بعد اشتراک همه در اصل این امور پس چنانکه انبیاء در اصل نبوت مشترک اند و در اصول لوازم نبوت متوافق و در زیادت و قلت بعض اوصاف متفاوت همچنان بعض خلفاء سوابق اسلامیه بیشتر دارند و بعضی سلیقه بادشاهی زیاده تر بعد اتفاق در اصول لوازم خلافت خاصه و لهذا حضرت فاروق رضی الله عنه در مستعدان خلافت سخن داشت به اعتبار بعض اوصاف جبلیه که به سیاست ملک تعلق دارد.

فرع ثالث: اگر جماعه از کمل مؤمنین در اصل لوازم خلافت خاصه هم عنان باشند و در زیادت و قلت اوصاف متفاوت مقتضی خلافت خاصه حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله آن است که صاحب زیادت اوصاف متعلقه به بادشاهی مقدم باشد بر صاحب زیادت اوصاف متعلقه به حریت و زهد به چند وجه:

یکی آنکه بادشاه ضابط به شوکت خود می تواند که احبار و زها را در پایگاه ایشان نگاه داشته از ایشان امور متعلقه به حریت و زهد بگیرد و در عالم بعد نصب ایشان فائده های مطلوبه شائع گردد چون به مناسبات ملکات جبلیه و کسبیه خود آن همه را می شناسد

که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها

به خلاف احبار و زهاد که نمی توانند تغییر دادن ملوک و اعوان ملوک را.

دوم آنکه چون در اوصاف ظاهره که رو پوش نبوت پیغامبر ما است تأمل کنیم خلافت آن حضرت صلی الله علیه و آله ظاهر تر بود از حریت و زهد وی صلی الله علیه و آله پس رعایت جزء اظهر و اقوی احق و اولی است.

سوم آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله در بسیاری از اوقات رعایت ملکه سیاست لشکر اسلام و ملک داری مقدم داشته اند مانند تأمیر عتاب بن اسید رضی الله عنه بر مکه با وجود بودن مهاجرین و انصار.

و لا بد چون این هفت نکته گفته شد باید دانست که مفهوم خلافت خاصه بر نهجی که بیان کردیم علمی است شریف که نور توفیق آن را در خاطر بنده ضعیف ریخته يستعظمه من يعرفه وینکره من لا يعرفه وذلك من فضل الله علينا وعلى الناس ولكن اکثر الناس لا يشكرون.

مقصد ثانی

در دلائل عقلیه بر خلافت خلفاء که مأخوذ باشند از استقراء احوال و افعال پیغامبر ﷺ یا مأخوذ باشند از مقدمات مسلمة عند المسلمین از آن جهت که نقیض آن مقدمات مستلزم محال شرعی است مثلاً خلف وعده الهی لازم آید یا قادی در عصمت پیغامبر بهم رسد یا اجماع امت مرحومه بر ضلال ظاهر گردد و این مبحث منحصر است در دو مقدمه.

مقدمه نخستین: آنکه به دلائل عقلیه یقین می کنیم که آن حضرت ﷺ لا بد خلیفه برای امت خود معین فرموده است و انقیاد آن عزیز در آنچه به خلافت تعلق دارد لازم نموده.

دوم آنکه به دلائل عقلیه یقین می نمائیم که اگر آن حضرت ﷺ برای امت خود خلیفه معین ساخته است آن خلیفه صدیق اکبر ﷺ است لا غیر ثم الفاروق بعده ثم ذی النورین بعد الفاروق.

وهذا اوان الشروع في المقدمة الأولى و پیش از شروع در تقریر آن نکته ایست مهمه که ترتیب دلائل و تقریب آن به مسائل بر معرفت او موقوف است و آن نکته آن است که مراد ما از تعیین خلیفه که به وجوب و لزوم آن زبان می کشائیم نه آن است که آن حضرت ﷺ نزدیک به وفات خود مسلمانان را جمع فرماید و به بیعت آن خلیفه امر نماید یا فعلی از افعال مفهمه استخلاف در این حالت بعمل آرد چنانچه الحال بر تخت نشاندن و چتر بر سر نهادن مفهم استخلاف می باشد بلکه مراد ما ایجاب شرعی است مثل سائر شرعیات چنانکه به وضوء و غسل و نماز و زکاة و سائر عبادات و مناکحات و مبايعات و اقصیه و جراحات در عمر شریف خود امت را مکلف ساخت به نص قرآن و اشاره آن تارةً و به نص حدیث و اشاره آن اخری و به تشریع اجماع و قیاس صحیح جلی مرةً ثالثةً همچنین واجب است که به خلیفه خاص مکلف سازد به آن انواع تکلیف که تقریر کردیم و با فهم این نکته شغبی عظیم مندفع می گردد.

طائفه‌ای از اهل سنت در صدد آنکه خلافت خلفاء به نص ثابت شده و حدیثی چند در این باب روایت کنند و اکثر از متکلمین و محدثین در پی آنکه آن حضرت ﷺ استخلاف نکرده و نقلی چند در این باب روایت می‌کنند چون به نظر انصاف می‌بینیم این نقول محمول است بر نفی هیئت خاصه که در وقت عقد ولایت عهد می‌باشد و آن احادیث دال بر خلافت مثل دلالت سائر ادله شرعیه بر ثبوت موجب آن.

«قال محمد بن اسحق حدثني محمد بن ابراهيم عن القاسم بن محمد ان رسول الله ﷺ قال حين سمع تكبير عمر ﷺ في الصلوة أين أبا بكر يأي الله ذلك والمسلمون فلو لا مقالته قالها عمر عند وفاته لم يشك المسلمون ان رسول الله ﷺ قد استخلف أبا بكر ولكنه قال عند وفاته ان استخلف فقد استخلف من هو خير مني وان أتركهم فقد تركهم من هو خير مني فعرف الناس أن رسول الله ﷺ لم يستخلف أحداً فكان عمر ﷺ غير متهم على أبي بكر ﷺ»^۱.

و مراد ما از نص جلی نه آن است که یک آیه صریح در این باب نازل شده باشد یا حدیثی صریح به تواتر رسیده باشد بلکه می‌تواند بود که آیات و احادیث بسیار از اخبار در قدر مشترک استخلاف متحد باشند در بعضی نام این خلفاء به طریق رمز و ابهام برده باشند و به اسم خلافت تصریح کرده باشند كما قال عزّ من قائل: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ [النور: ۵۵]. یا نام خلفاء به طریق تعیین و تصریح برده باشند و معنی خلافت به کنایه ادا کرده باشند كما قال النبي ﷺ: «اقتدوا بالذين من بعدي أبي بكر وعمر»^۲. و در بعضی هر دو به طریق رمز و

۱- دقیقاً همین الفاظ را در کتاب‌های حدیثی نیافتم، اما روایات نزدیک به آن در خیلی از کتب حدیثی آمده است؛ به طور مثال نگا: صحیح مسلم: ج ۳/، ص ۱۴۵۴، بَابُ الْإِسْتِخْلَافِ وَتَرْكِهِ، حدیث شماره: ۱۸۲۳.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أَبْوَابُ الْمَنَاقِبِ، باب، و ترمذی نگاشته: این حدیث حسن است، و علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره: ۲۳۲۴۵، و فضائل الصحابة: ج ۱/ ص ۱۸۶، حدیث شماره:

ابهام بیان نموده باشند، كما قال عزّ من قائل: ﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [الحج: ۴۱]. و در بعضی لوازم خلافت به این عزیزان صریح اثبات کرده باشند و در بعضی به طریق ایما و اشاره و اقتضا به آن معنی کنایت نموده باشند چون همه به هیئت اجتماعیه بهم آید در مدعای خود دلیل قاطع گردد و حجت تکلیف به آن قائم شود و با این نکته شغبی دیگر نیز مندفع می‌گردد. طائفه در صدد آنکه خلافت این بزرگواران به نص ثابت است لیکن به نص خفی و جمعی در بیان آنکه اینجا نص جلی است چون به نظر انصاف می‌بینیم اگر یک حدیث یا یک دلیل از میان بر داریم آن خود جلی نیست لیکن آنچه از شارع به ما رسیده است قاطع و جلی است. داندگان فن استنباط می‌دانند که اکثر احکام قطعیه مسلمّه بین المسلمین مانند جمعه و عیدین بغیر این طریق که گفتیم نص جلی ندارند چون این نکته ممهّد شد بر سر اصل سخن رویم.

دلیل اول استقراء احادیث که در باب فتن روایت می‌کنند دلالت ظاهره دارد بر آنکه آن حضرت ﷺ اکثر وقائع آتیه تقریر فرموده است و هر واقعه را به لفظی ادا کرده که رضای خدای تعالی یا سخط به آن از آن مفهوم شود چون این مقدمه را بشناسیم به حدس قوی یقین می‌نمائیم که آن حضرت ﷺ خلیفه اول و ثانی و ثالث که پر نزدیک بودند و در اختلاف قوم در استخلاف ایشان فتنه بر می‌خاست و کارهای عظیم مثلاً فتح فارس و روم بر هم می‌خورد البته تعیین فرموده‌اند عاقل می‌تواند تجویز کرد که اهمّ مهمات را بگذارند و در بیان امور جزئیّه اهتمام نمایند سبحانک هذا بهتان عظیم.

در این مبحث جواد قلم اگر شرفاً و شرفین استنان نماید چه ضرور که کج عنان او کرده شود!

بدان اسعدک الله تعالی که آن حضرت ﷺ خاتم النبیین است بعد آن حضرت ﷺ پیغامبری نخواهد بود پس حکمت الهیه تقاضا کرد که حکم وقایعی که بعد آن حضرت ﷺ تا روز قیامت بودنی است بر زبان وی ﷺ جاری شود و آن حضرت ﷺ رضای حق جل و علا به

نسبت بعض آن وقائع و سخط او تعالى به نسبت بعض بیان فرماید تا نعمت تمام شود و حجت قائم گردد پس بر آن حضرت علیه السلام همه آن وقائع منکشف گشت و رضا و سخط به نسبت هر یکی از آنها نمودار گردید و وی علیه السلام به همه آن در بعض اوقات خبر دادند مانند کسیکه به چشم ظاهر می بیند باز به حسب تقریبات واحده بعد واحده بیان فرمودند و حکمت مقتضی آن است که همه آن وقائع مبین شده بالاستیعاب اجمالاً و تفصیلاً. اگر امروز خفای واقع شده باشد به سبب نسیان رواه یا به سبب صعوبت تطبیق وصف کل بر صورت خاصه واقع شده است.

اما بیان اجمال پس از حدیث حذیفه رضی الله عنه «قَالَ قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقَامًا مَا تَرَكَ شَيْئًا يَكُونُ فِي مَقَامِهِ ذَلِكَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ إِلَّا حَدَّثَ بِهِ حَفِظَهُ مَنْ حَفِظَهُ وَدَسِيَهُ مَنْ نَسِيَهُ قَدْ عَلِمَهُ أَصْحَابِي هَؤُلَاءِ وَإِنَّهُ لَيَكُونُ مِنْهُ الشَّيْءُ قَدْ نَسِيْتُهُ فَأَرَاهُ فَأَذْكُرُهُ كَمَا يَذْكُرُ الرَّجُلُ وَجْهَ الرَّجُلِ إِذَا غَابَ عَنْهُ ثُمَّ إِذَا رَأَاهُ عَرَفَهُ»^۱.

و اما بیان آن وقائع تفصیلاً آن حضرت علیه السلام از خلافت صدیق اکبر رضی الله عنه خبر دادند در احادیث بسیار از منامات و غیر آن من ذلك قوله لامرأة^۲: «إِنْ لَمْ تَجِدْنِي فَأَتِي أَبَا بَكْرٍ»^۳. و این حدیث دلالت می کند بر صحت خلافت حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه، زیرا که آن حضرت علیه السلام

۱- صحیح مسلم: ج ۴ / ص ۲۲۱۷، کتاب الفتن وأشرار الساعة، بَابُ إِخْبَارِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيمَا يَكُونُ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ، حدیث شماره ۲۸۹۱:

۲- پیره زن حاجتمندی که خبر آمدن مال از بحرین را شنیده بود خدمت آن حضرت وارد شد و درخواست مال نمود، رسول خدا برای او وعده دادند. پیره زن گفت: اگر آمدم و شما را نیافتم به چه کسی مراجعه کنم؟ فرمودند: اگر مرا نیافتی به ابوبکر رجوع کن.

۳- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۵، کتاب أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم، بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا» حدیث شماره: ۳۶۵۹، و صحیح مسلم: ج ۴ / ص ۱۸۵۶، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، بَابُ مِنْ فَضَائِلِ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حدیث شماره: ۲۳۸۶.

این ماجرا را به طریق وحی معلوم فرمودند و تقریر نمودند و اظهار کراهیت نکردند، و اگر اصولی در این استدلال با ما مناقشه کند^۱ گوئیم:

بیهقی روایت می‌کند «عن الحسن: أن عمر بن الخطاب أتى بفروة كسرى ابن هرمز فوضعت بين يديه، وفي القوم سراقه بن مالك فأخذ عمر سواريه فرمى بهما إلى سراقه، فأخذهما فجعلهما في يديه فبلغا منكبيه، فقال: الحمد لله سوارى كسرى بن هرمز في يدى سراقه بن مالك بن جشعم أعرابى من بنى مدلج»^۲. قَالَ الشَّافِعِيُّ: ^۳ «وَأَيْتَمَا أَلْبَسَهُمَا سُرَاقَةَ لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِسُرَاقَةَ وَنَظَرَ إِلَى ذِرَاعَيْهِ: كَأَنِّي بِكَ قَدْ لَبِسْتَ سِوَارِي كِسْرَى وَمِنْطَقَتَهُ وَتَاجَهُ»^۴. و معلوم است که این سوار از ذهب بود و لباس ذهب مردان را حرام است و شافعی که رأس و رئیس اصولیان است خبر دادن آن حضرت ﷺ با عدم انکار بر آن مخصّص آن عموم داشته است.

و بخاری از جابرؓ نقل می‌کند که زن خود را می‌گفت «أَخْرِي عَنَّا أُنْمَاطِكَ»^۵. و وی استدلال می‌گیرد به خبر دادن آن حضرت ﷺ به وجود انماط و سکوت فرمودن از انکار بر آن

۱- وجه استدلال اصولی این طور است: از عدم اظهار کراهیت آن حضرت، چگونه خلافت را برای ابوبکر صدیق ثابت نمودید چنانکه پیامبر خدا خبر دادند که سراقه بن مالک دستبندهای طلائی کسری پادشاه ایران را خواهد پوشید و حالانکه از این إخبار آن حضرت پوشیدن طلا برای مردها جائز نمی‌شود؟! شاه صاحب جواب را در متن بیان نموده‌اند، خلاصه‌ی جواب اینست که: این یک ارشاد خاص برای سراقه بوده و استدلال نمودن به آن صحیح نمی‌باشد.

۲- السنن الکبری، بیهقی: ج ۶ / ص ۵۸۲، بَابُ الْإِخْتِيَارِ فِي التَّعْجِيلِ بِقِسْمَةِ مَالِ الْفَيءِ إِذَا اجْتَمَعَ، روایت شماره: ۱۳۰۳۶.

۳- شاه ولی الله / از این وجه به قول امام شافعی / استدلال نموده‌اند که او رئیس اصولیان است و رساله «الأم» تألیف امام شافعی اولین کتاب مدون در علم اصول می‌باشد.

۴- معرفة السنن والآثار، بیهقی: ج ۶ / ص ۵۸۱، بَابُ الْإِخْتِيَارِ فِي التَّعْجِيلِ بِقِسْمَةِ مَالِ الْفَيءِ إِذَا اجْتَمَعَ، روایت شماره: ۱۳۰۳۳.

۵- مُحْتَصَرُ صَحِيحِ الْإِمَامِ الْبُخَارِيِّ: ج ۲ / ص ۴۸۳، کتاب المناقب، بَابُ عِلَامَاتِ النَّبُوَّةِ فِي الْإِسْلَام، حدیث شماره: ۱۵۴۸، تألیف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدین، بن الحاج نوح، أشقودري ألباني (متوفی: ۱۴۲۰هـ)، ناشر: مکتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض، طبع نخست، سال: ۱۴۲۲ هـ / ۲۰۰۲ م.

پس این اصولی نه استدلالات صحابه را یاد گرفته است و نه مذهب شیخ خود، والله اعلم. و این سخن بنا بر تبرع است و إلا «اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكر وعمر»^۱ صریح است در ایجاب اقتداء به شیخین و نظائر آن بسیار یافته می‌شود. بعد از آن خبر دادند به آنکه در انعقاد خلافت صدیق اکبر علیه السلام خلاف گونه واقع خواهد شد «ویأی الله والمسلمون الا أبابکر»^۲، بعد از خبر دادن به قصه ردت به تبلیغ آیت:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴]. و اظهار کمال رضا به این قتال فرمودند، بعد از آن خبر دادند به قتال فارس و روم در حدیث شیخین علیهما السلام «إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۳ و خبر دادند به جمع قرآن در مصاحف به تبلیغ آیت ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ [القيامة: ۱۷]. و خبر دادند به خلافت فاروق اعظم رضی الله عنه در احادیث بسیار در حدیث نزع ذنوب^۴ و نوط بعضی با

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أبواب المناقب، باب، و ترمذی نگاشته: این حدیث حسن است، و علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره: ۲۳۲۴۵، و فضائل الصحابة: ج ۱/ ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، و صحیح ابن حبان: ج ۱۵/ ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعيب الأرنبوط گفته: این حدیث صحیح است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۷۴۳، روایت شماره: ۶۷۰۳، و الفاظ حاکم و کتب دیگر این چنین است: "فَأَيْنَ أَبُو بَكْرٍ يَأْبَى اللَّهُ وَالْمُسْلِمُونَ ذَلِكَ: پس ابوبکر کجا است؟، الله و مسلمان‌ها جز آن (امامت ابو بکر) را نمی‌پذیرند".

۳- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۸۵، بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَحِلَّتْ لَكُمْ الْغَنَائِمُ»، حدیث شماره: ۳۱۲۰، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۲۳۶، کتاب الفتن وأشراف الساعة، بَابُ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ، فَيَتَمَنَّى أَنْ يَكُونَ مَكَانَ الْمَيِّتِ مِنَ الْبَلَاءِ، حدیث شماره: ۲۹۱۸.

۴- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۰، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۳۶۸۲.

بعض^۱ و امر کردند به اقتداء او در حدیث اِقتَدُوا^۲ و خبر دادند به خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه و به آنکه در آخر ایام او بلای خواهد آمد و خبر دادند به آنکه از او نزع قمیص خلافت خواهند خواست و وی آن روز بر حق خواهد بود و اعدای او ظالم و فاسق و فرمودند آن قمیص را نزع مکن^۳ و خبر دادند که مرتضی را با قریش مناقشات خواهد افتاد و با ناکثین و مارقین و قاسطین جنگ واقع خواهد شد^۴ و خبر دادند که یکی از امهات المؤمنین را فلان جا کلاب نباح خواهند کرد و وی در بلای خواهد افتاد و در آخر خلاص خواهد شد^۵، و عمار بن یاسر را فئته باغیه خواهند کشت^۶ و بر دست اولی الناس بالحق جماعه مارقه هلاک خواهند شد^۷. و به قتل حضرت مرتضی رضی الله عنه نیز خبر دادند در حق قاتل او فرمود: اشقی

۱- مسند امام احمد: ج ۲۳، ص ۱۲۴، حدیث شماره: ۱۴۸۲۱، شعیب الأرنؤوط گفته: راویان این حدیث ثقه اند، و المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۰۹، حدیث شماره: ۴۵۵۱، ذهبی گفته: این حدیث بنا شرط بخاری و مسلم است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أبواب المناقب، باب، و ترمذی نگاشته: این حدیث حسن است، و علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره: ۲۳۲۴۵، و فضائل الصحابة: ج ۱/ ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، و صحیح ابن حبان: ج ۱۵/ ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۸، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۰۵. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیسابوری: ج ۳/ ص ۱۵۰، روایت شماره: ۴۶۷۴، و حافظ ذهبی در تعلیق خویش نگاشته: این روایت صحیح نیست.

۵- مسند امام احمد: ج ۴۱/ ص ۱۹۷، حدیث شماره: ۲۴۶۵۴، و محقق (شعیب الأرنؤوط) گفته: اسناد آن صحیح است.

۶- صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۹۷، کتاب الصلاة، باب التعاون فی بناء المسجد، حدیث شماره: ۴۴۷. البته در روایت صحیح بخاری: «تقتله الفئة الباغية» آمده، و روایتی که شاه ولی الله آورده روایت امام مسلم: ج ۴/ ص ۲۲۳۶، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب لا تقوم الساعة حتی یمر الرجل بقبر الرجل فیتمنی أن یکون مکان المیت من البلاء، حدیث شماره: ۲۹۱۶ است.

۷- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۱۳، الزکاة، باب ذِکْرِ الْخَوَارِجِ وَصِفَاتِهِمْ، حدیث شماره: ۲۵۰۷.

الناس^۱ و معاویه را فرمود: «إِنْ مَلَكَتْ فَأَحْسِنَ»^۲ و فرمود: «کیف بك لو قد قمصك الله قميصاً يعني الخلافة قالت ام حبيبة: أَوْ إِنْ اللَّهُ مَقْمَصٌ أَخِي قَالَ نَعَمْ وَلَكِنْ فِيهِ هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ وَهَنَاتٌ»^۳. و این کلمه اشعار است به آنکه خلافت او منعقد خواهد شد به جهت تسلط نه حسب بیعت، و سیرت او موافق سیرت شیخین عليه السلام نباشد و آن خلافت بعد بغی بر امام وقت باشد و لهذا سه بار لفظ هنات فرمود و نیز به معاویه فرمود: «إِنْ وُلِّيتَ أَمْرًا فَاتَّقِ اللَّهَ، وَأَعْدِلْ»^۴ و آن اشاره به امارت شام و خلافت است جمیعاً.

«وعن الحسن بن علي قال سمعت علياً يقول: سمعت رسول الله ﷺ يقول: لا تذهب الأيام والليالي حتى يملك معاوية»^۵. عزاه فی الخصائص للدیلمی، و فرمود: «لن يُغلب

و متن حدیث در صحیح مسلم: عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- «تَمُرُّ مَارِقَةٌ عِنْدَ فُرْقَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَقْتُلُهَا أُولَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ».

۱- شرح مشکل الآثار: ج ۲/ ص ۲۷۹، بَابُ بَيَانِ مُشْكِلِ مَا رُوِيَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ: "أَقْرَبُهُمْ، يَعْنِي أُمَّتَهُ لِكِتَابِ اللَّهِ أَبِي بَنِي كَعْبٍ، وَأَفْرَضُهُمْ زَيْدٌ، وَأَعْلَمُهُمْ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بَنِي جَبَلٍ"، روایت شماره: ۸۱۰.

۲- المعجم الأوسط، طبرانی: ج ۵/ ص ۳۴۳، روایت شماره: ۵۵۰۰، و نگاشته: این حدیث را جز اسماعیل بن مهاجر شخص دیگری از عبد الملك بن عمير روایت نکرده است. و مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ ص ۲۰۷، روایت شماره: ۳۰۷۱۵.

۳- المعجم الأوسط، طبرانی: ج ۲/ ص ۲۳۳، روایت شماره: ۱۸۳۸، و نگاشته: این حدیث را جز عبد الله بن يحيى شخص دیگری از هشام روایت نکرده است.

۴- مسند امام احمد بن حنبل: ج ۲۸/ ص ۱۲۹، حدیث شماره: ۱۶۹۳۳، و محقق (شعیب الأرناؤوط) در تعلیق خویش نوشته: رواة آن ثقة و رجال صحیح می باشند، اما برای ما واضح نیست که جد عمرو بن یحیی (که همان سعید بن عمرو بن سعید بن العاص است) از امیر معاویه حدیث شنیده باشد. امام بخاری در التاریخ الکبیر (ج ۳/ ص ۴۹۶) تنها سماع او را از ام المؤمنین عائشه، ابن عمر و ابو هریره تثبیت نموده، و حافظ ذهبی در (السیر: ج ۳/ ص ۳۳۱) وی را از جمله ی اشخاصی آورده که در روایت احادیث فضیلت امیر معاویه ضعیف می باشند.

۵- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۵۹/ ص ۱۵۱.

معاویة أبدأ^۱». و به صلح امام حسن علیه السلام خبر دادند: «ولدي هذا سيّدٌ وسيصلح الله به بين فئتين عظيمتين من المسلمين»^۲. و به قتل حسین بن علی خبر دادند و فرمودند جبرئیل تربت آن زمین نمود^۳، و در حدیث حضرت مرتضی در باب عاشورا مذکور است: «وسيتوب الله على قومٍ آخرين»^۴. و به وقعه حرّه^۵ خبر دادند و امر کردند اهل مدینه را به کف از قتال، «قال: كيف بك أباذر إذا كان بالمدينة قتل تغمر الدماء»^۶. و به خروج عبدالله ابن الزبیر خبر دادند و آن در مسند حضرت فاروق و ذی النورین و مرتضی هر سه یافته می شود و آن را

۱- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۵۹/ ص ۸۷.

۲- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۶، کتاب السنة، باب ما يدل على ترك الكلام في الفتنة، حدیث شماره: ۴۶۶۲، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. با اندکی تفاوت در الفاظ.

۳- نگا: ترتیب الأمالی الخمیسیة للشجری: ج ۲/ ص ۱۱۵، روایت شماره: ۱۷۹۸، مؤلف أمالی: یحیی (المرشد بالله) بن الحسین (الموفق) بن إسماعیل بن زید حسنی شجری جرجانی (متوفی ۴۹۹ هـ)، مرتب: قاضي محیی الدین محمد بن أحمد قرشی عبشمی (متوفی: ۶۱۰ هـ)، تحقیق: محمد حسن محمد حسن إسماعیل، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۲ هـ/ ۲۰۰۱ م. البته روایاتی از این قبیل را جز در کتب روافض و اذیال آنها نمی توان یافت.

۴- نگا: سنن ترمذی: ج ۳/ ص ۳۸، حدیث شماره: ۷۴۱، أبواب الصوم، باب ما جاء في صوم المُحرَّم، ترمذی گفته: این حدیث حسن غریب است، و علامه آلبانی به تعقیب وی نگاشته: ضعیف است.

۵- این واقعه در ذی الحجه سال: ۶۳ هجری اتفاق افتاد، و علتش آن بود که اهل مدینه بر علیه حکومت یزید دست به قیام زده و بنو مروان را از این شهر اخراج نمودند، مردم مدینه خواستار انضمام به حکومت عبد الله بن زبیر و خلافت ایشان بودند، یزید نیز مسلم بن عقبه مری را در رأس سپاهی به مدینه فرستاد، و در نتیجه حدود ششصد تن از اهل مدینه به قتل رسیدند ...

البته مبالغات زیادی در رابطه با "واقعه حره" رخ داده است، و به ویژه این که انتهاک اعراض و تجاوز به زنان که عده ای از نویسندگان مغرض بدان اشاره می کنند اصلا صحت ندارد.

برای تفصیل واقعه حره به کتاب: الدولة الأمویة، تألیف دکتور محمد علی الصلابی: ص ۳۱۳- ۳۴۰، و [تاریخ الطبری] تاریخ الأمم والرسل والملوک: ج ۳/ ص ۳۵۴، مؤلف: محمد بن جریر بن یزید الطبری (م ۳۱۰ هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۷ هـ، و البدایه والنهایه، حافظ ابن کثیر: ج ۶/ ص ۲۶۱ مراجعه شود.

۶- جامع معمر بن راشد: ج ۱۱/ ص ۳۵۲، روایت شماره: ۲۰۷۲۹.

به لفظی تعبیر کردند که مشعر باشد به آنکه خروج او سبب سفک دماء و هتک حرمت حرم گردد و منتج مصالح نشود پس اشاره شد به سخط^۱. و از خروج بنی مروان خبر دادند که: «رَأَيْتُ فِي النُّومِ بَنِي الْحَكَمِ يَنْزُونَ عَلَى مَنْبَرِي كَمَا تَنْزُو الْقُرْدَةُ»^۲ و این تعبیر اشاره به سخط است. «وعن الحسن بن علي قال ان رسول الله ﷺ رأى ملك بني أمية فساءه ذلك فانزل الله تعالى: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۱ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿۲﴾ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿۳﴾» [القدر: ۱-۳] يملكها بنو أمية»^۳.

«قال بعضهم: حسبنا مدة ملك بني أمية فإذا هي ألف شهر لا يزيد ولا ينقص»^۴.
و در اخبار بسيار آمده است که آن حضرت ﷺ بنو العباس را بشارت خلافت دادند و در تواریخ مشهور است که علی بن عبدالله بن عباس این معنی بر ملا می گفت و بادشاه بنی امیه او را به این سبب ایذا داد و اهانت کرد.
و فی حدیث ابن عباس «عن أمه لما ولد عبد الله قال ﷺ: إذهبي بأبي الخلفاء فأخبر بذلك العباس فأتاه فذكر له، فقال هو ما أخبرت هذا أبو الخلفاء حتى يكون منهم من يصلي بعيسى عليه السلام، عزاه في الخصائص لأبي نعيم»^۱.

-۱

۲- مسند ابو یعلیٰ موصلی: ج ۱۱ / ص ۳۴۸، شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رواية شماره: ۶۴۶۱، مسند ابو یعلیٰ موصلی: ج ۱۱ / ص ۳۴۸، تابع مسند أبي هريرة رضي الله عنه، شهر بن حوشب، عن أبي هريرة، حديث شماره: ۶۴۶۱، حسين سليم اسد گفته: اسناد آن صحيح است. و المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ / ص ۵۲۷، کتاب الفتن والملاحم، أما حديث أبي عوانة، حديث شماره: ۸۴۸۱، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط مسلم است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۴۴۴، ابواب تفسیر القرآن، باب وَمِنْ سُورَةِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ، حدیث شماره: ۳۳۵۰، ترمذی گفته: یوسف بن سعد (یکی از راویان این سند) مجهول است، و این روایت با این الفاظ را جز از این وجه نمی شناسیم، و علامه آلبنانی به تعقیب وی نگاشته: اسناد این روایت ضعیف و مضطرب و متن آن منکر است.

۴- جامع البیان فی تفسیر آی القرآن، ابن جریر طبری: ج ۲۴ / ص ۵۴۶، روایت شماره: ۳۸۰۵۸.

و خبر دادند از خروج اُبی مسلم الخراسانی «قال: تخرج رايات سود من خراسان لا يردھا شيء حتى تُنصب بإيليا»^۲.

«وعن ابن عباس عن النبي ﷺ قال: منا السفاح^۳ والمنصور والمهدي»^۴.

وأخرج الزبير بن بكار «عن علي بن أبي طالب أنه أوصى حين ضربه ابن ملجم فقال في وصيته إن رسول الله ﷺ أخبرني بما يكون من اختلاف بعده وأمرني بقتال الناكثين والمارقين والقاسطين وأخبرني أنه يملك معاوية وابنه يزيد ثم يصير إلى بني مروان يتوارثونها وإن هذا الأمر صائر إلى بني أمية ثم إلى بني العباس وأراني التربة التي يقتل بها الحسين، وذلك في الخصائص»^۵.

۱- الخصائص الكبرى: ج ۲ / ص ۱۸۳، تأليف أبو الفضل جلال الدين عبد الرحمن، مشهور به أبي بكر سيوطي، دار الكتب العلمية - بيروت، سال: ۱۴۰۵ هـ / ۱۹۸۵ م.

۲- نگا: سنن ترمذی: ج ۴ / ص ۵۳۱، ابواب الفتن، باب، حدیث شماره: ۲۲۶۹، ترمذی گفته: این حدیث غریب است، و علامه آلبنانی به تعقیب وی نگاشته: اسناد آن ضعیف است.

۳- ابو العباس سفاح (عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس) اولین خلیفه‌ی عباسی. برای تفصیل حیات وی مراجعه شود به: البداية والنهاية: ج ۱۰ / ص ۴۰، تألیف: حافظ أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر قرشي دمشقي (متوفی: ۷۷۴ هـ)، ناشر: دار الفكر، سال نشر: ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۶ م.

۴- الخصائص الكبرى، سیوطی: ج ۲ / ص ۱۸۴، و کتاب الفتن: ج ۱ / ص ۱۲۱، روایت شماره: ۲۸۵، تألیف: أبو عبد الله نعيم بن حماد بن معاوية بن الحارث الخزاعي المروزي (متوفی: ۲۲۸ هـ)، محقق: سمير أمين الزهيري، ناشر: مكتبة التوحيد - القاهرة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۲ هـ، و این روایت را به کعب نسبت داده نه به پیامبر علیه السلام.

۵- الخصائص الكبرى: ج ۲ / ص ۱۸۴، تألیف: أبو الفضل جلال الدين عبد الرحمن، مشهور به أبي بكر سيوطي، طبع: دار الكتب العلمية - بيروت، سال: ۱۴۰۵ هـ / ۱۹۸۵ م.

و آن حضرت خبر دادند از اهل خروج که بر پادشاهان اسلام خروج کنند، «قال حذيفة: وَاللَّهِ مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ قَائِدٍ فِتْنَةٍ إِلَى أَنْ تَنْقَضِيَ الدُّنْيَا يَبْلُغَ مِنْ مَعَهُ ثَلَاثُمِائَةٍ فَصَاعِدًا إِلَّا قَدْ سَمَاهُ لَنَا بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَاسْمِ قَبِيلَتِهِ» رواه أبو داود^۱.

و خبر دادند از پادشاهی ترکان، «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: انْزُكُوا التُّرُكُ مَا تَرَكُوكُمْ، فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَسْلُبُ أُمَّتِي مُلْكَهُمْ وَمَا حَوْلَهُمْ اللَّهُ بَنُو قَنْظُورَاءَ». عزاه في الخصائص إلى الطبراني وأبي نعيم^۲.

و از واقعه هولاکو خان^۳ و کشتن مستعصم^۱ خبر دادند، «عن أبي بكرة قال: قال رسول الله ﷺ: إن أرضا تسمى بالبصرة أو البصرة ينزلها ناس من المسلمين عندهم نهر يقال له

۱- سنن ابو داود: ج ۴ / ص ۹۵، كتاب الملاحم، بَابُ ذِكْرِ الْفِتَنِ وَدَلَالِهَا، حديث شماره: ۴۲۴۳، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

قابل یادآوری است که روایاتی این گونه عاری از صحت می باشد؛ چگونه پیامبر علیه السلام نام های این سه صد نفر را برای صحابه خبر دادند و جز حذیفه بن یمان کسی دیگر آن را روایت نکرده، و او نیز از آنها نام نمی برد؟. چون حذیفه صاحب سر رسول الله بوده و احادیث فتنه ها از وی روایت شده عده ای از رواة هم اکاذیب خویش را به وی نسبت داده اند.

۲- المعجم الكبير، طبرانی: ج ۱۰ / ص ۱۸۱، باب المناقب، باب، روایت شماره: ۱۰۳۸۹.

۳- هولاکو خان (۱۲۱۷م - ۸ فبروری ۱۲۶۵م): یکی از چهار فرزند تولوی ابن چنگیز خان بود، او در سال: ۶۵۶ هـ به کمک خواجه نصیر طوسی، و خیانت ابن علقمی شهر بغداد را تصرف کرده و آخرین خلیفه عباسی المستعصم بالله را به طرز فجیعی به قتل رساند، کتاب خانه های بغداد را آتش زده و مرکز خلافت اسلامی را ویران ساخت، عده ای زیادی از دانشمندان و علمای اسلامی را اعدام کرد هلاکو خان تلاش داشت پیمانی با اروپائیان بر علیه مسلمان ها داشته باشد، تا مثلش را تکمیل کند، روی این هدف به تاریخ دهم اپریل سال: ۱۲۶۲م نامه ای مفصل به لوئیس نهم پادشاه فرانسه فرستاد، که نسخه ای از آنان تا کنون در «وینا» پایتخت نمسا وجود دارد، و در این نامه هولاکو خان با مکر و خدعه به لوئیس پادشاه فرانسه گفته بود می خواهد بخاطر خوشنودی پاپ مسلمانها را در بیت المقدس قتل عام کند و از او خواسته بود که با ناوگان خویش از طریق بحر متوسط بر مصر یورش برد

دجلة يكون لهم عليها جسر ويكثر أهلها فإذا كان في آخر الزمان جاء بنو قنطورا عِراض الوجوه صغار الأعين حتى نزلوا شاطئ النهر فتفرق الناس عند ذلك ثلاث فرق فرقة تلحق بأصلها فكفروا وفرقة تأخذ على أنفسها فكفروا وفرقة تقاتلهم قتالا شديداً فيفتح الله على بقيتهم» عزاه في الخصائص إلى أبي نعيم^۲ والسرمد بالبصرة بغداد^۳ لأن بغداد أرض ذات بصرة أي حجارة كِزَان وبالفتح الظفر في تلك المقتلة فقط.

«وعن بريدة قال: سمعت النبي ﷺ يقول: إِنَّ أُمَّتِي يَسُوقُهَا قَوْمٌ عِرَاضُ الْوُجُوهِ، صَغَارُ الْأَعْيُنِ كَأَنَّ وُجُوهُهُمْ الْحَجَفُ ثَلَاثَ مَرَارٍ حَتَّى يُلْحِقُوهُمْ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ، أَمَّا السَّائِقَةُ الْأُولَى فَيَنْجُو مَنْ هَرَبَ مِنْهُمْ. وَأَمَّا الثَّانِيَةُ فَيَهْلِكُ بَعْضٌ، وَيَنْجُو بَعْضٌ. وَأَمَّا الثَّالِثَةُ فَيُضْطَلَمُونَ كُلُّهُمْ مَنْ بَقِيَ مِنْهُمْ». قَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، مَنْ هُمْ؟ قَالَ: "هُمُ التُّرُكُ". قَالَ: "أَمَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيَرَبِطَنَّ خِيُولَهُمْ إِلَى سَوَارِي مَسَاجِدِ الْمُسْلِمِينَ"». عزاه في الخصائص لأحمد والبخاري والحاكم.

و ظاهر آن است که مراد از مرء اولی فتنه سلاجقه است که حکم خلیفه عباسی به سبب ایشان مغلوب شد و در بلاد ما وراء النهر و خوارزم و خراسان به جز نامی از خلافت

برای تفصیل زندگی اش به کتاب: تاریخ الدولة المغولية في إيران، تألیف: عبد السلام عبد العزیز فهمی - دار المعارف، قاهره، ۱۹۸۱م مراجعه شود.

- ۱- "المستعصم بالله" عبد الله بن منصور المستنصر (۱۲۱۳ - ۱۲۵۸م): آخرین خلیفه عباسی که بر اثر دسیسه ابن علقمی رافضی توسط هلاکو خان مغول به طرز فجیعی به قتل رسید، و با کشته شدن او بساط خلافت عباسی برای همیش در هم پیچیده شد.
- ۲- سنن ابو داود: ج ۴ / ص ۱۱۳، کتاب الملاحم، بَابُ فِي ذِكْرِ الْبَصْرَةِ، حدیث شماره: ۴۳۰۶، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن است. با اندکی تفاوت در الفاظ.
- ۳- و اما این که مراد از بصره بغداد باشد، یک تأویل بی جا و بی مورد است.
- ۴- مسند امام احمد: ج ۳۸ / ص ۴۴، حدیث بریده الأسلمی، حدیث شماره: ۲۲۹۵۱. شعب الازنوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است، تنها «بشیر بن مهاجر غنوی» آن را روایت کرده، و وی هنگام انفراد ضعیف می باشد.

ایشان نه ماند واز مرهٔ ثانیه فتنه چنگیزی^۱ که خلیفه عباسی را کشتند و بعضی عباسیه به مصر رفتند و خلافت خواستند و هنوز در دیار عرب خلافت ایشان باقی مانده بود و از مرهٔ ثالثه غلبهٔ عثمانیه بر بلاد عرب و تیموریه بر بلاد فارس تا آنکه ریاست قریش کأن لم یکن گشت و اصطلام کلی روی داد.

«عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَتَظْهَرَ التُّرْكُ عَلَى الْعَرَبِ حَتَّى تُلْحِقَهَا بِمَنَابِتِ الشَّيْخِ وَالْقَيْصُومِ (نام دو منطقهٔ سرسبز در شبه جزیره)». عزاه إلى أبي يعلى^۲.

بعد از آن خبر دادند به خلافت مهدی و خروج دجال و نزول حضرت عیسیٰ علیه السلام و بر آمدن یاجوج و ماجوج الی آخر ما ذکر و شرحه یطول.

و چنانکه آن حضرت ﷺ از احوال ملوک و خلفاء خبر دادند فرمودند که اصل و منشأ نوعی از اختلاف خوارج خواهند بود و واقع شد این حادثه، زیرا که چون خوارج به سعی حضرت مرتضی بر هم خوردند مذهب ایشان در میان سه قوم ظهور نمود معتزله و اصحاب الرأی و غلاة متصوفه، و فرمودند که در باب مرتضی افراط و تفریط خواهند کرد و این اختلاف سبب شیوع مذاهب باطله خواهد شد و همچنین واقع شد؛ زیرا که امامیه و زیدیه و اسماعیلیه از میان ایشان پیدا شدند و شغب ایشان بسیار پیدا و عروق خفیه از ایشان در جمیع طوائف ناس در آمد الا ماشاء الله.

و از ائمه اهل سنت خبر دادند و فرمودند: «يُوشِكُ النَّاسُ أَنْ يَضْرِبُوا أَكْبَادَ الْإِبِلِ فَلَا يَجِدُونَ عَالِمًا أَعْلَمَ مِنْ عَالِمِ الْمَدِينَةِ» قال سفيان: نَرَى هَذَا الْعَالِمَ مَالِكَ بْنِ أَنَسٍ. رواه الحاكم وصححه^۱.

^۱ - چنگیز خان ۱۱۶۵ - ۱۲۲۷م: مؤسس بزرگترین امپراطوری در تاریخ بشر، او در راه تحقق اهدافش ملیون ها انسان که بیشترشان مسلمان بودند را قتل عام کرد. برای تفصیل زندگی اش به کتاب: المغول فی التاريخ، تألیف فؤاد صیاد مراجعه شود.

^۲ - مسند ابو یعلی موصلی: ج ۱۳ / ص ۳۶۶، حَدِيثُ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، روایت شماره: ۷۳۷۶، حسین سلیم اسد گفته: اسناد مسلسل بالمجاهیل.

«وعن ابن مسعود قال قال رسول الله ﷺ: لَا تَسُبُّوا قُرَيْشًا فَإِنَّ عَالِمَهَا يَمْلَأُ الْأَرْضَ عِلْمًا»^۱ قال الامام احمد وغيره هذا العالم هو الشافعي لانه لم ينتشر في طباق الأرض من علم عالم قريشي من الصحابة وغيرهم ما انتشر من الشافعي. معزو الي البيهقي في كتاب المعرفة»^۲.

و خبر دادند که از فارس رجال علماء پیدا خواهند شد؛ کبار محدثین بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و دارمی و دارقطنی و حاکم و بیهقی غیر ایشان همه از فارس پیدا شدند و از فقهاء ابوالطیب و شیخ ابوحامد و شیخ ابواسحق شیرازی و جوینی و امام الحرمین و امام غزالی و غیر ایشان از فارس پیدا شدند بلکه امام ابوحنیفه و یاران ماوراء النهر و خراسانی او نیز از اهل فارس اند و در میان این بشارت داخل، و خبر دادند از آنکه بر رأس هر مائة مجددی پیدا خواهد شد و همچنان واقع شد و بر سر هر مائة مجددی که از سر نو احیای دین نمود پدید آمد بر مائة اول عمر بن عبدالعزیز جور ملوک را بر انداخت و رسوم صالحه بنیاد نهاد و بر مائة ثانیه شافعی تأسیس اصول و تفریع فقه کرد و بر مائة ثالثه ابوالحسن اشعری احکام قواعد اهل سنت نمود و با مبتدعان مناظره ها کرد و بر مائة رابعه حاکم و بیهقی و غیر ایشان احکام علم حدیث نمودند و ابوحامد (اسفرائینی) و غیر ایشان تفریعات فقهیه آوردند و در مائة خامسه غزالی راهی جدید پیدا کرد و فقه و تصوف و کلام را بر هم آمیخت و از میان حقائق این فنون نزاع بر خاست، و در مائة سادسه امام رازی اشاعت علم کلام کرد و امام نووی احکام علم فقه، و همچنان تا حال بر سر هر مائة مجددی پیدا

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۱ / ص ۱۶۸، روایت شماره: ۳۰۷. حاکم گفته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است اما شیخین آن را روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی به تعقیب وی نگاشته: بنا بر شرط مسلم است.

۲- معرفة السنن والآثار: ج ۱ / ص ۲۰۶، روایت شماره: ۴۱۳، مؤلف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسْرُو جَرْدِي الخراساني، مشهور به أبو بكر بيهقي (متوفی: ۴۵۸هـ)، محقق: عبد المعطي أمين قلعجي، ناشر: جامعة الدراسات الإسلامية (کراتشي - پاکستان)، دار قتيبة (دمشق - بيروت)، دار الوعي (حلب - دمشق)، دار الوفاء (المنصورة - القاهرة)، طبع نخست، سال: ۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۱م، و مسند أبي داود الطيالسي: ج ۱ / ص ۲۴۴، روایت شماره: ۳۰۷، مؤلف: أبو داود سليمان بن داود بن جارود طيالسي بصری (متوفی: ۲۰۴هـ)، محقق: الدكتور محمد بن عبد المحسن التركي، ناشر: دار هجر - مصر، طبع نخست، سال: ۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۹م.

شده آمده است بالجمله نصیب متفطن فقیه از این احادیث آن است که از فحوا و ایماى این احادیث تعلق رضا به بعض وقائع و سخط به بعض دیگر ادراک نماید و این احادیث را بر مجرد قصه خوانی حمل نکند، و من تعجب می‌کنم از کسیکه استدلال حضرت فاروق از حدیث «کیف بك إذ تعدو قلوصلك» بر مشروعیت اجلاء یهود از جزیره عرب و بر آنکه اقرار یهود در سر زمین خیبر علی التابید نه بود ملاحظه کرده باشد بعد از آن در صحت تمسک به اخبارات مستقبله به اظهار استحسان و بشاشت در مشروعیت آن واقعات و تقریر آنها توقف نماید فإنه العجب العجاب عند أولى الألباب.

«عن ابن عمر قال: قامَ عُمَرُ خَطِيبًا فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ غَامِلَ يَهُودَ خَيْبَرَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ، وَقَالَ: نَقُرُّكُمْ مَا أَقَرَّكُمْ اللَّهُ. وَإِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ خَرَجَ إِلَى مَالِهِ هُنَاكَ فَعَدَى عَلَيْهِ مِنَ اللَّيْلِ، فَفَدَعَتْ يَدَاهُ وَرِجْلَاهُ، وَلَيْسَ لَنَا هُنَاكَ عَدُوٌّ غَيْرُهُمْ، هُمْ عَدُونَا وَتَهَمَتْنَا، وَقَدْ رَأَيْتُ إِجْلَاءَهُمْ، فَلَمَّا أَجْمَعَ عُمَرُ عَلَى ذَلِكَ أَتَاهُ أَحَدُ بَنِي أَبِي الْحَقِيقِ، فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْرِجْنَا وَقَدْ أَقَرَّنَا مُحَمَّدٌ ﷺ وَعَامَلَنَا عَلَى الْأَمْوَالِ، وَشَرَطَ ذَلِكَ لَنَا فَقَالَ عُمَرُ أَظَنَنْتَ أَنِّي نَسِيتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: كَيْفَ بِكَ إِذَا أُخْرِجْتَ مِنْ خَيْبَرَ تَعْدُو بِكَ قُلُوصَكَ، لَيْلَةً بَعْدَ لَيْلَةٍ. فَقَالَ كَانَتْ هَذِهِ هُزَيْلَةً مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ. قَالَ كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ. فَأَجْلَاهُمْ عُمَرُ وَأَعْطَاهُمْ قِيمَةَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ الثَّمَرِ مَالًا وَإِبِلًا وَعُرُوضًا، مِنْ أَقْتَابٍ وَحِبَالٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ»^۱. رواه البخاري.

دلیل ثانی: هر که کتاب فضائل الصحابه از اصول خوانده باشد و فن معرفة الصحابه را تتبع نموده باشد البته می‌داند که آن حضرت ﷺ در حق هر یکی از اصحاب خود که نشست و خاست با آن حضرت ﷺ داشتند نفس رانی (ارشاد) فرموده است و کلمه که مرآت حاصل عمر او تواند بود بر زبان شریف جاری شده و این قصص بیرون از شمار است، هرگاه برای هر کسی کلمه روان ساخته است بر کبار اصحاب خود در زمان حیات آن حضرت ﷺ که وزیر و مشیر او بودند و بعد وی ﷺ تحمل اعباء خلافت نمودند چرا نفس رانی نفرموده باشد؟

۱- صحیح بخاری: ج ۳/ ص ۱۹۲، كِتَابُ الشُّرُوطِ، بَابُ إِذَا اشْتَرَطَ فِي الْمُرَازَعَةِ إِذَا شِئْتُ أَخْرِجْتُكَ، حَدِيثٌ

و خلافت ایشان از دو حالت بیرون نیست یا خیر است یا شر اگر خیر است بهترین جمیع خیرات است که «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فِي الْإِسْلَامِ كَانَ لَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا»^۱. و این بزرگوارن را مثل اجور جمیع مجاهدین و جمیع آنانی که به سعی ایشان شده‌اند حاصل است و اگر شر است بدترین شرها است، زیرا که دین محمدی ﷺ را بر هم زدند و امام معصوم را ترساندند.

به هر تقدیر آن حضرت ﷺ امور جزئیة اصحاب خود را که بعد آن حضرت ﷺ به آن متصف شدند بیان می‌فرماید چرا امر عظیم را إما الی الخیر وإما الی الشر بیان نه فرماید اگر خیر است لطف خدای تعالی و رأفت حضرت پیغامبر ﷺ تقاضا می‌نماید که بر آن خیریت مطلع سازند تا مردم آن خیر را خیر دانند و به آن اهتمام نمایند و اگر شر است لطف الهی و رأفت حضرت رسالت پناهی تقاضا می‌فرماید که بر شریت آن مطلع سازند تا مردم آن را شر بدانند و حجت الله بر ایشان قائم شود و اگر نوع ثانی می‌بود آن نیز بیان امر خلافت است و نوعی از تعیین خلفاء است که فلان و فلان به خلافت حقیق نیستند و حقیق غیر ایشان است بالجمله استقراء سیرت آن حضرت ﷺ در تکلم بر احوال صحابه دلالت ظاهره دارد که خلفاء را بیان فرموده است و تعیین خلفاء به وجه اتم کرده و این نکته را نیز تفصیلی دهیم.

باید دانست که آن حضرت ﷺ ترجمان غیب بود در آنچه از مناقب هر یکی از صحابه بیان فرمود و هر کسی را به فضیلتی که در وی بود و عاقبة الأمر همان فضیلت بر وی کار آمد اختصاص داد اُبی بن کعب را سید القراء گفت و فرمود که: خدای تعالی مرا فرموده است که سوره‌ی: ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ﴾ [البینة: ۱] را تعلیم تو کنم، اُبی گفت: «أَوْ سَمَّاني الله؟ قال: نعم فذرفت عینا اُبی»^۲.

۱- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۸۶، کتاب الزکاة، باب الْحَتُّ عَلَى الصَّدَقَةِ وَلَوْ بِشِقِّ ثَمَرَةٍ أَوْ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ وَأَنَّهَا حِجَابٌ مِنَ النَّارِ، حدیث شماره: ۲۳۹۸. با تقدیم و تأخیر در الفاظ، یعنی: لفظ حدیث چنین است: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً...».

۲- صحیح بخاری (دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت): ج ۴/ ص ۱۸۹۶، کتاب التفسیر، باب تفسیر سوره { لم یکن } (البینة)، حدیث شماره: ۴۶۷۶. مشکل شاه ولی الله این است که خیلی از روایات را بالمعنی می‌آورد، لذا هنگام تخریج آن به مشکل بر می‌خوریم.

و سرّ در تخصیص سوره ﴿لَمْ يَكُنِ﴾ آن است که در آن سوره تلاوت آن حضرت ﷺ قرآن را و اشتغال آن حضرت ﷺ به این امر جلیل الشان به طریق مدح و الزام حجت بر اهل کتاب مذکور فرموده‌اند:

﴿رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً ﴿١﴾ فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ﴿٢﴾﴾^۱ [البینه: ۲-۳]. والله أعلم.

هیچ میدانی که نکته در تخصیص اُبی ﷺ چیست؟ آن است که سلسله جماعه عظیمه از قراء امت مرحومه را به واسطه او به جانب رسالت رسیدن مقدر بود.

و عبدالله بن مسعود ﷺ را چرا فرمود که: «ما أمرکم ابن امّ عبد فخذوه وما أقرأکم فاقروه»^۲، برای آنکه سلسله فقه و قراءت جم غفیر از امت به جانب رسالت ﷺ پیوستن مقدر بود.

در حق خالد ﷺ چرا فرمود «سَيْفٌ مِّنْ سَيُوفِ اللَّهِ»^۳؟ برای آنکه فتوح بسیار بر دست او بهم آمدنی بود.

و در حق سعد ﷺ چرا فرمود: «عسى أن تبقي حتى تنتفع بك أقوامٌ ويضرّ بك آخرون»^۴؛ برای آنکه فتح عراق و حکومت آن بر دست او شدنی بود.

۱- ترجمه دو آیت کریمه: «فرستاده‌ای از سوی الله که صحیفه‌های پاک (سوره‌های قرآن) را می‌خواند. در آن، رهنمودهای ارزشمند و استواری است».

۲- با این الفاظ در کتابهای حدیثی نیافتم، البته در سنن ترمذی با الفاظ ذیل آمده است: «... ولكن ما حدثكم حذيفة فصدقوه وما أقرأكم عبد الله فاقروه». نگا: سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۷۵، کتاب المناقب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب ۳۹ مناقب حذيفة بن اليمان رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۸۱۲. ترمذی گفته: این حدیثی حسن است، و علامه آلبانی به تعقیبش نگاشته: حدیثی ضعیف است.

۳- صحیح بخاری: ج ۳/ ص ۱۳۷۲، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب خالد بن الوليد رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۵۴۷.

۴- صحیح بخاری: ج ۳/ ص ۲۳۸، کتاب الجمعة، باب الطَّيِّبِ لِلْجُمُعَةِ، حدیث شماره: ۱۲۹۵. و حدیث را با الفاظ بالا در کتابهای حدیثی نیافتم، و لفظ بخاری چنین است: «... ثُمَّ لَعَلَّكَ أَنْ تُخْلَفَ حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ».

و در حق ابوعبیده رضی الله عنه چرا گفت: «أَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۱؟ برای آن گفت که حل و عقد شام بر دست او افتادن بود.

در حق عمرو ابن العاص گفت: «نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ»^۲ برای آنکه ایالت مصر بطور او بودنی بود.

در حق معاویه رضی الله عنه گفت: «ان وليت أمر الناس فأحسن إليهم»^۳ برای آن گفت که خلافت آخر به او رسیدنی بود^۴.

در حق ابن عباس رضی الله عنه دعا کرد: «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْكِتَابَ»^۵ برای آنکه تفسیر قرآن بر دست او شائع شدنی بود.

و در حق انس رضی الله عنه گفت: «اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ، وَوَلَدَهُ»^۶، همچنان ظهور نمود که فرموده بود.

۱- صحیح بخاری: ج ۱۰ / ص ۴۶۰، کتاب العلم، بَابُ قِصَّةِ أَهْلِ نَجْرَانَ، حدیث شماره: ۴۳۸۰.

۲- مسند امام احمد: ج ۲۹ / ص ۲۹۹، مُسْنَدُ الشَّامِيِّينَ، حَدِيثُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حدیث شماره: ۱۷۷۶۳. شعيب الأرنؤوط و عادل مرشد گفته اند: اسناد آن به شرط مسلم صحیح است. باید تصریح کرد که رسول گرامی اسلام این حدیث را در حق عمرو بن عاص رضی الله عنه نگفته اند بلکه برایش گفته اند؛ چنانکه قسمت ابتدای روایت آن را توضیح می دهد که رسول گرامی اسلام می خواستند عمرو بن عاص را به حیث قائد لشکر به مأموریت بفرستند، و برایش وعده دادند که الله تو را صحیح و سالم نگه داشته و غنیمت به دست خواهی آورد، سعد پاسخ می دهد که ای رسول گرامی! من بخاطر مال و غنیمت مسلمان نشده ام بلکه اسلام را از صمیم قلب دوست و باور داشته و بدان گرویدم و میخواهم در کنار رسول الله باشم، همان بود که پیامبر علیه السلام برایش فرمودند: «نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ».

۳- الشريعة للأجری: ج ۵ / ص ۲۴۷۶، کتاب فضائل معاوية بن أبي سفيان رضي الله عنه، باب ذكر وصية النبي صلى الله عليه وسلم لمعاوية رضي الله عنه: «إن وليت فاعدل»، حدیث شماره: ۱۹۶۶. با این الفاظ: «يا معاوية إن ملكت فأحسن».

۴- چنانکه خلافت به امیر معاویه رسید و فتوحات زیادی نیز در زمان خلافت ایشان تحقق یافت.

۵- صحیح بخاری: ج ۱۳ / ص ۷۹، كِتَابُ الْعِلْمِ، بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْكِتَابَ، حدیث شماره: ۷۵.

۶- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۲۳۴۴، كِتَابُ الدَّعَوَاتِ، بَابُ الدَّعَاءِ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَالْوَلَدِ مَعَ الْبِرَّةِ، حدیث شماره: ۶۰۱۷.

و در حق ابوذر رضی الله عنه فرمود: «شبه عیسی فی الزهد»^۱؛ زیرا که این صفت در وی کامل بود. و ابو هریره رضی الله عنه را حثیات علم در دامن ریخت که در بخت او اکثراً روایت حدیث مشاهده نموده بود.

و در حق شیخین رضی الله عنهما چرا گفت: «اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر»^۲؛ زیرا که خلافت ایشان مقدر بود.

دلیل ثالث: هر که فن مغازی را تتبع نموده باشد البته می‌داند که آن حضرت صلی الله علیه و آله هرگاه برای غزوه از مدینه شریفه سفر می‌فرمودند شخصی را حاکم مدینه می‌نمودند امر مسلمین را گاهی مهمل نگذاشته‌اند پس چون کوس رحلت از دنیا نواختند و غیبت کبری پیش آمد آن سیرت مرضیه خود را چرا مراعات نه فرمایند اگر تأمل کنی در رأفت تامه آن حضرت صلی الله علیه و آله شذر و مذر گذاشتن امت بغیر نسق محال دانی و اگر اصلاح عالم که سبب بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله بوده است پیش نظر داری شاغر گذاشتن (رها نمودن) بنی آدم بعد سعی بلیغ در تربیت و اصلاح آنها تهافت و تناقض انکاری، و اگر بر سیرت علیه آن حضرت صلی الله علیه و آله در نصب حکام و قضاة و تفویض هر امری به مستحق آن نظر بر گماری به غیر استخلاف پدروود کردن دنیا مستنکر و مستبعد شماری، استقراء اکثر افراد و احوال و حکم کردن به موجب آن در افراد و احوال باقیه مکی از ادله خطابییه است که در معرفت احکام به آن اکتفاء می‌توان کرد، و قصص نصب نواب بعد برآمدن در غزوات از آن واضح تر است که به نقل شمه‌ای از آن احتیاج افتد.

دلیل رابع: اگر شریعتی را که آن حضرت صلی الله علیه و آله برای دفع مفسد عالم و اصلاح جهانیان به ما آورده به چشم عبرت تتبع کنی شک نداری در آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله آن مقربات که افراد

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۶۹، باب ۳۶ مناقب ابی ذر رضی الله عنه، حدیث شماره: ۳۸۰۲. ترمذی

گفته: این حدیث حسن غریب است، و علامه آل‌بانی به تعقیبش نگاشته: حدیثی ضعیف است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أبواب المناقب، باب، و

ترمذی نگاشته: این حدیث حسن است، و علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند

امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره: ۲۳۲۴۵، و فضائل الصحابة: ج ۱/ ص ۱۸۶، حدیث شماره:

۱۹۸، و صحیح ابن حبان: ج ۱۵/ ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعیب الأرئوط گفته: این حدیث

صحیح است.

بنی آدم را از حضيض بهیمنیت به اوج ملکیت رساند بیان فرموده بعد از آن هر چه حاجت به آن ماسّ است از آداب معیشت و مکاسب و معاملات و تدبیر منازل و سیاست مدن همه را مشروح ساخته و هر نا بایستی که در آنجا بود از آن منع و زجر نموده و از آن همه گذشته تحسینیات و سد ذرائع مفاسد و دواى اثم را به وجه اتم مبین گردانید و هر چیزی بیان کرده ارکان و شروط و آداب مفصل ساخته مثل این حکیم دانا و مشفق مهربان عقل تجویز می کند که امت خود را در عین مهلکه سپارد و تدبیر خلاص ایشان نه فرماید؟ در غزوه تبوک متوجه شام شود و اثارة قوت غضبیه رومیان کند و ایشان را تخویف نماید و نامه به کسری نویسد که آتش غیرت به سبب آن به دماغ او رسد و وی از کمال رعونت خود قاصدی پیش آن حضرت ﷺ فرستد و قصد اهانت کند و متنبیان مانند مسیلمه کذاب و اسود عنسی^۱ از زمین عرب بر خاسته باشند و مردم ضعیف الاسلام در پی ترویج کفر افتاده باشند و سور قرآن مانند عصافیر در دست مردم پراگنده باشد به حکمت این حکیم دانا و رأفت این مشفق مهربان مناسبت دارد که تدبیر اصلاح عالم ناکرده و امت خود را زیر نسق خلیفه نه سپرده از عالم بگذرد؟!.

سوال: اگر گوئی همه احکام در شرع مبین نشده است بلکه بسیار از احکام به قیاس مجتهدین حواله گذاشته اند نصب خلیفه هم از احکام غیر مبینه باشد!.

جواب: گوئیم چیزیکه در زمان آن حضرت ﷺ واقع بود خبر آن به آن حضرت رسیده لا بد اصلاح آن آن حضرت ﷺ فرموده است اگر خیر است تقریر نموده و اگر شر است منع فرمود و الا تقریر بر معصیت لازم آید و آن محال است و مصادم عصمت. و چیزی که قریب الوجود و قریب الحصول بود آن را بیان فرمود آری آنچه بعید الوقوع است اثارت شبهات به آن نکرد و آن عین رحمت است احکامی که به قیاس مجتهدین حواله کرده اند آن وقائع بعید الوقوع است نه قریب الوقوع و واقعه که تقریر آن کردیم قریب الوقوع است پیش پا افتاده که هر عاقلی وقوع آن را غداً او بعد غد میدانند شَتَّانَ بین القبیلَتین باز بر قیاس مجتهدین آن را حواله کرد که عقل به تحقیق آن مستقل باشد نه آنچه تعبدی محض باشد، و تعیین خلیفه

۱- این مدعی نبوت یک روز قبل از وفات حضرت ختمی مرتبت به هلاکت رسید، و آن حضرت خبر موت او را به اصحاب خویش دادند.

که در زمان آینده تغییر و تبدیل نکند و سعی او مفید مطالب مقصوده باشد امری موکول به ترجمان لسان غیب (است) که عقل را مدخل نتوان بود.

دلیل خامس: غلبه بر جمیع ادیان در رسالت آن حضرت ﷺ منطوی بود کما قال عز من قائل: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۱ [الصف: ۹]. «وکما روي عن النبي ﷺ بالتواتر أنه بشر بفتح فارس والروم في أول مبعثه بمكة وفي أول قدمه بالمدينة وعند وفاته»^۲. و اگر آن حضرت ﷺ تقریب عباد به آن فریضه محتومه نکنند ادای ما وجب نکرده باشند حاشاه من ذلك، زیرا که فتوح فارس و روم از آن قبیل نیست که بدون نصب خلیفه راشد میسر شود و مطلق ایجاب خلیفه ای خلیفه کان کفایت نمی کند، زیرا که برای (این) امر قوت هر نفسی مساعد نیست مستحق با غیر مستحق مشته است و قرعه اختیار برای کسی زدن که برای آن موفق باشد و آن امر بر وی میسر گردد از علوم امتیان بیرون است و مقدمه الواجب واجبه، و فتنه ردت معلوم آن حضرت ﷺ بود که پیدا شدنی است به نزول: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾ [المائدة: ۵۴]. و اوائل این فتنه در زمان شریف ظهور کرد که مسیلمه ی کذاب و اسود عنسی سر بر داشتند و بالقطع معلوم بود که آن متنبیان و مرتدان اگر دست یابند ملت اسلام را بر هم زنند و مسلمانان را مستأصل سازند و دفع این فتنه سوای نصب خلیفه راشد ممکن نیست و نه هر خلیفه که باشد بلکه شخصی عزیز القدری که به تدبیر غیب برای این امر عظیم معین فرماید و دفع ضرر واجب است.

۱- ترجمه آیه کریمه: «او، ذاتی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق و راستین فرستاد تا آن را بر سایر ادیان غالب و پیروز بگرداند؛ اگرچه برای مشرکان ناخوشایند باشد».

۲- در این رابطه احادیث فراوانی وجود دارد، به طور مثال مراجعه شود به: صحیح مسلم: ج ۸/ ص ۱۸۷، الفتن وأشرار الساعة، باب لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ فَيَتَمَنَّى أَنْ يَكُونَ مَكَانَ الْمَيِّتِ مِنَ الْبَلَاءِ، حدیث شماره: ۷۵۱۵، و ج ۸/ ص ۲۱۲، الزهد والرقائق، باب، حدیث شماره: ۷۶۱۶، و سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۲۴، كتاب الفتن، باب فتنة المال، حدیث شماره: ۳۹۹۶، و علامه آلبنانی گفته: حدیثی صحیح است.

و حقیقت: ﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸]. بغیر تقریب به خیر و تبعید از شر متحقق نمی شود قال الله تعالی: ﴿إِذْ قَالُوا لَنَبِيِّ لَّهُمْ أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُنْقِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۴۶]. اگر در این آیه فهم خود را کار فرما شوی بدانی که مقاتله با کفار ابتداءً و دفعاً بغیر نصب خلیفه امکان نیست و هر خلیفه به آن قائم نمیتواند شد بل واحد بعد واحد، و تمیز این واحد از عقول عامه خارج است پیغامبری باید که از تلقی غیب تعیین آن فرماید و فتنه اختلاف ظاهر بینان در تعیین خلافت فرو نشاند و آتش شغب قذح کنندگان به بعض معائب عرفیه و مثالب رسمیه با آب زلال معارف حقه اطفاء نماید و اگر تاریخ ملوک را بخوانی البته بدانی که در مثل این حالات مضطر شده اند به نصب بادشاهی عزیز الوجود و در تعیین آن بادشاه گاهی به ذیل نجوم متمسک می شدند و گاهی به رؤیا و استخاره و گاهی به فراست حکیمی که بر کهابنت او اعتماد داشته باشند، و جزئیات این قصص از حد شمار بیرون است و اگر یاد نداری مگر قصه رأی زدن زال دستان بعد قتل نودر و گفتن او:

نزیبد بهر پهلوی تاج و تخت نباید یکی شاه فرخنده بخت
که باشد برو فرۀ ایزدی بتابد ز گفتار او بخردی^۱

و در آخر کار برزو و طهماسب اتفاق نمودن و قصه ضعف سلطنت کاؤس در وقت پیری او و خواب دیدن گودرز که اصلاح سلطنت فارس به خلافت کیخسرو خواهد بود و گیو را فرستادن برای آوردن کیخسرو از اقصی توران این نیز کفایت می کند.

و اینجا دقیقه ایست که اگر فهم کنی اکثر معضلات آسان شود سنة الله جاری است بر آنکه چون اکثر خلق به شدتی در مانند مدبر السموات والارض الهامی یا تقریبی می فرستد تا اصلاح عالم با آن تدبیر و رفع شدت صورت گیرد بعث رسل و نصب مجددین بر سر هر مائه و چیزهای بسیار متفرع بر همین اصل است. سَرّی که بعثت آن حضرت ﷺ در وقت خلیفه کفر در آفاق تقاضا کرده است کما جاء فی الحدیث القدسی: «إِنَّ اللَّهَ مَقْتُ عَرَبِهِمْ

وعجمهم إلا بقايا من أهل الكتاب واني أردتُ أن ابتليكَ بهم وابتليهم بك^۱. همان سر چون آن حضرت ﷺ از عالم ادنی به عالم اعلی انتقال فرموده و هنوز ظهور دین حق چنانکه می‌بایست نشده و اسباب اختلال دین حق بهم رسیده بار دیگر برقع از روی خود گشاده و تعیین خلیفهٔ ثم خلیفهٔ نمود تا آنکه مراد حق تمام شد و موعود او منجز گشت و چنانکه معرفت شخصی که متحمل اعباء نبوت می‌شود از علوم بشر خارج است و لهذا جاهلان گفتند ﴿لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرَّتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ [الزخرف: ۳۱]. همچنان معرفت شخصی که اعباء خلافت حمل نماید و آن مراد حق را به کمال رساند مقدور بشر نیست این همه تدبیر غیب است که از پس پرده کارها می‌کند و لا بد است که پیغامبر به آن شخص معین ارشاد فرماید و اگر فرض کنیم که بعض انواع تعیین بگذارد و آن نخواهد بود الا از جهت اعتماد بر تکفل الهی که «يَأْتِي اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ الْآبَابُكَرَ»^۲، ظاهر بینان معنی خلافت را تصدیر شخصی بر ابناء نوع خود به فرمانروائی فهم می‌کنند و از این معنی می‌کاهند و برین تصدیر حسد می‌ورزند ﴿وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورُهُ﴾ [التوبة: ۳۲]. و حقیقت شناسان تدبیر غیب برای اصلاح عالم و انجاز موعود می‌بینند و این استخلاف را یکی از نعم عظیمه می‌شمارند

حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین خاص کند بندهء مصلحت عام را

مقدمهٔ ثانیه: آنکه اگر آن حضرت ﷺ تنصیب به خلیفه فرموده است آن خلیفه صدیق اکبر است لا غیر ثم عمر بعده ثم عثمان بعد عمر. دلیلش آنکه به تواتر معلوم شد که صدیق ﷺ و فاروق ﷺ و ذوالنورین ﷺ بادشاهان زمین بودند و فرمان روائی می‌کردند و مردمان همه با ایشان معاملهٔ رعیت با خلیفه بجا می‌آوردند و به لفظ یا خلیفه رسول الله و یا امیر المؤمنین ندا می‌کردند این قدر را خود موافق و مخالف همه میدانند پس یک جزو خلافت که فرمانروائی است ایشان را ثابت می‌شد نه غیر ایشان را. پس از غیر این مسمئین

۱- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۱۹۷، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها في

الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حديث شماره: ۲۸۶۵، و مسند امام احمد: ج ۲۹/ ص ۲۲، حديث شماره:

۱۷۴۸۴.

۲- صحیح بخاری: ج ۶/ ص ۲۶۳۸، کتاب الأحكام، باب الإستخلاف، حديث شماره: ۶۷۹۱.

اسم خلافت منتفی شد گفتگوی سنی و شیعی در آن است که ایشان در این فرمانروائی مطیع بودند یا عاصی؟ شارع به خلافت ایشان نص کرده بود یا به خلافت دیگری یا بر خلافت هیچ کس نص نه فرمود؟

پس می‌گوئیم: اگر نص شارع بر همین عزیزان بود و ایشان موافق آن نص خلیفه شدند فبها و اگر نص برای دیگری بود و ایشان به سینه زوری خلیفه شدند و عاصی گشتند در تصدی خلافت قباحت‌های بسیار لازم می‌آید، تدلیس در کلام رب العزت جل و علا و کلام افضل الصلوات والتسلیمات، و کذب متواترات مرویه از صادق مصدوق، و اجماع امت مرحومه بر ضلالت، و ارتفاع امن از احکام شرع، و عدم قیام حجت تکلیف به چیزی از احکام بر هیچ یک از امت، و مخالفت حکم عقل صراح، و تناقض در مقصود شارع.

اما تدلیس در کلام رب العزت بر تقدیری که ایشان عاصی باشند در خلافت از آن جهت لازم می‌آید که در قرآن عظیم بشارت بهشت و مدح ثنا و اخبار به رضای اهل بیعت شجره و سابقین اولین از مهاجرین و انصار آمده است: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا. وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^۱ [الفتح: ۱۸-۱۹]. و شیخین از آن جمله‌اند پس اگر ایشان غاصب و جابر می‌بودند تدلیس عظیم باشد و خدای تعالی از تدلیس منزّه است و غیر شیخین علیهم‌السلام از دو حالت بیرون نیستند یا اعانت نمودند یا سکوت ورزیدند اگر اعانت کردند همه ظالم و فاسق باشند؛ زیرا که اعانت ظالم ظلم است قال الله تعالی: ﴿أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ﴾ [الصافات: ۳۲]. و اگر سکوت کردند سکوت بنا بر خوف بود یا بغیر خوف اگر به غیر خوف بود همه عاصی شدند و اگر خوف بود آن خوف در جمیع مهاجرین و انصار و اهل بیعت رضوان یا اکثر ایشان بود یا قلیلی را از ایشان؟ اگر جمیع را بود یا اکثر را این مقدمه باطل است بالبداهت، زیرا که چون مهاجرین یا اکثر ایشان بر صرف خلافت از شیخین کمر می‌بستند استخلاف ایشان صورت نمی‌بست و شیخین را بجز مهاجرین و

۱- ترجمه هر دو آیه: «به‌یقین الله از مؤمنان که زیر درخت با تو بیعت کردند، راضی شده است؛ او از آنچه در دل هایشان می‌گذشت، آگاه بود. پس آرامش را بر آنان نازل کرد و پیروزی نزدیکی به آنان پاداش داد».

انصار ناصری نبود و اگر اقل را خوف لاحق شده بود اکثر عاصی شدند به إخافتِ آن اقل پس این بشارات به صیغه جمع هزل صرف باشد. و از آن جهت که اگر صدیق در خلافت خود جابر و غاصب می بود در حق او آیات داله بر کمال مدح و ثنا و مبشره به دخول جنت نازل نمی شد لیکن آیات بسیار به این صفت نازل شده پس خلافت او حق است اما ملازمت پس از آن جهت که مدح و ثنای شخصی که مبدأ فساد عام شود تدلیس است و خدای تعالی از تدلیس منزّه است و بشارت کسیکه مرتکب کبیره باشد و به غیر توبه بمیرد نزدیک اشاعره قلیل الوقوع است و نزدیک معتزله ممتنع الوقوع و به هر تقدیر در تنویه امر وی بغیر بیان جلّیة الحال تدلیس عظیم است.

و اگر شارع قصه‌ای از قصص بنی اسرائیل ذکر فرماید و انکار بر آن نکند دلیل باشد بر جواز آن کار از جهت آنکه تقریر او تدلیس است فکیف ثنا و مدح و بشارت بهشت شخصی را که در آخر عمر چنین کارهای شنیعه از وی به ظهور آید سبحانه هذا بهتانٌ عظیمٌ!

اما بطلان لازم پس از آن جهت که جمعی غفیر از مفسرین در آیات بسیار ذکر کرده اند که در حق صدیق نازل شده اند و این روایات طرق بسیار دارد به حیثیتی که نزدیک اجتماع یقین به امر مشترک حاصل شود و چون در حق صدیق وارد باشند دخول صدیق در آن قطعی باشد در بعض آیات بجز روایات سلف قرائن بسیار یافته می شود که سبب نزول آن حضرت صدیق علیه السلام بوده است.

اول:

قوله تعالی: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾^۱ [التوبة: ۴۰]. و صاحب در غار به اتفاق موافق و مخالف غیر صدیق نبود.

۱- ترجمه ی آیه ی مبارکه: «اگر پیامبر را یاری نکنید، به راستی الله یاری اش نمود؛ آن گاه که کافران او را در آن حال که یکی از دو نفر بود، از مکه بیرون راندند. هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر صدیق) در غار بودند و به یارش می گفت: اندوهگین مباش؛ همانا الله با ماست».

دوم: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱ [النور: ۲۲] اشارت است به صدیق علیه السلام به اتفاق^۲.

سوم: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ﴾ [الحديد: ۱۰].

«قال الواحدي: قال الكلبي في رواية محمد بن الفضل نزلت في أبي بكر، يدل على هذا أنه كان أول من أنفق المال على رسول الله صلی الله علیه و آله وأول من قاتل أعداء الإسلام^۳». «وقال ابن مسعود: أول من أظهر إسلامه بسيفه النبي صلی الله علیه و آله وأبو بكر وقد شهد له النبي صلی الله علیه و آله بانفاق ماله قبل الفتح في أحاديث كثيرة^۴».

چهارم: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِّحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التحریم: ۴].

«قال الواحدي قال عطاء عن ابن عباس يريد أبا بكر وعمر واليان للنبي صلی الله علیه و آله على من عاداه وينصرانه^۵».

۱- ترجمه ی آیة ی مبارکه: «و آن دسته از شما که صاحب فضل و ثروتند، نباید سوگند یاد کنند که به نزدیکان و بینوایان و مهاجران راه الله چیزی ندهند؛ بلکه عفو و گذشت نمایند. آیا دوست ندارید که الله شما را ببخشد؟ و الله آمرزنده ی مهرورز است».

۲- به طور مثال شیخ المفسرین ابن جریر طبری در تفسیرش می نویسد: «شخص مورد نظر ابوبکر صدیق است آن گاه که سوگند خورده بود دیگر بر مسطح بن اثاثه (بخاطر حادثه افک) انفاق نکند». مراجعه شود به: تفسیر جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ابن جریر طبری: ج ۱۹ / ص ۱۳۶.

۳- الوسيط في تفسير القرآن المجيد: ج ۴ / ص ۲۴۵، مؤلف: أبو الحسن علي بن أحمد بن محمد واحدي نيسابوري، شافعي (متوفی: ۴۶۸هـ)، تحقيق وتعليق: شيخ عادل أحمد عبد الموجود، شيخ علي محمد معوض، دكتور أحمد محمد صيرة، دكتور أحمد عبد الغني الجمل، دكتور عبد الرحمن عويس، تقديم و تقريظ: الأستاذ الدكتور عبد الحي الفرماوي، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، طبع نخست، سال: ۱۴۱۵ هـ / ۱۹۹۴ م.

۴- همان: ج ۴ / ص ۲۴۵.

۵- همان: ج ۴ / ص ۳۲۰، با تفاوت در الفاظ.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ ﷻ: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التحریم: ۴]. قَالَ: صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ^۱.
 پنجم: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفَصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۲ [الأحقاف: ۱۵].

قال الواحدی قال مقاتل وعطاء الکلبی «عن ابن عباس: هذه الآية نازلة في الصديق ﷺ وكان حمله وفصاله هذا القدر، ويدل على صحة هذا قوله: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ﴾ إلى آخر الآية، وقد علمنا أن كثيرا من الناس ممن بلغ هذا المبلغ لم يكن منه هذا القول وهو ما ذكره الله عنه. قال: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي﴾ الآية، فدلّت أنها في إنسان بعينه وهو أبو بكر ﷺ. ومعنى قوله ﴿بَلَغَ أَشُدَّهُ﴾ قال عطاء: ثمانی عشرة سنة وذلك أنه صحب النبي ﷺ وهو ابن ثمانی عشرة سنة والنبي ﷺ عشرين سنة في تجارته إلى الشام فكان لا يفارقه في أسفاره وحضوره فلما بلغ أربعين سنة ونُبِّيَ رسولُ الله ﷺ دعا ربه فقال: رب أوزعني - اللهمني - أن أشكر نعمتك عليّ - بالهداية والإيمان حتى لم أشرك بك ﴿وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ﴾ أبي قحافة عثمان بن عمرو وأم الخير بنت صخر بن عمرو. قال علي بن أبي طالب في هذه الآية: في أبي بكر، أسلم أبواه جميعا ولم يجتمع لأحد من الصحابة المهاجرين أبواه غيره، أوصاه

۱- همان: ج ۴/ ص ۳۲۰.

۲- ترجمه ی آیہ ی کریمه: «و به انسان سفارش کردیم به پدر و مادرش نیکی نماید. مادرش با تحمل رنج و سختی به او باردار شد و با رنج و سختی، او را به دنیا آورد. و کمترین دوران بارداری و از شیرگرفتنش، سی ماه است. و چون به کمال نیرومندی و رشدش برسد و چهل سالگی را دریابد، گوید: ای پروردگارم! توفیقم ده تا سپاس گزار نعمت باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی. و توفیقم ده کار شایسته ای انجام دهم که آن را می پسندی. و فرزندانم را برایم صالح و شایسته بگردان. همانا من به سوی تو روی آوردم و به راستی من، از مسلمانانم».

اللَّهُ بهما ولزم ذلك من بعده. ﴿وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ﴾ قال ابن عباس أجابه الله تعالى فاعتق تسعة من المؤمنين يعذبون في الله ولم يُرد سببا من الخير إلا أعانه الله سبحانه واستجاب له في ذريته إذ قال ﴿وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي﴾ ولم يبق له ولد ولا والد ولا والدة إلا آمنوا بالله وحده^۱.

ششم: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ - مُحَمَّدٌ - وَصَدَّقَ بِهِ - أَبُو بَكْرٍ وَأَصْحَابُهُ - وَهُمْ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ صَدَقُوا مُحَمَّدًا﴾ بما جاء به من الإسلام - أَوْلَيْكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿٣٣﴾^۲ [الزمر: ۳۳].

هفتم: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ﴿٧٦﴾^۳ [البقرة: ۲۷۴].

«في الكشف قيل نزلت في أبي بكر الصديق ؓ حين تصدق بأربعين ألف دينار عشرة بالليل وعشرة بالنهار وعشرة في السر وعشرة في العلانية»^۴.

وقد قال تعالى: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿٨﴾﴾^۵ [الليل: ۱۷-۱۸].

مفسران متفق اند بر آنکه مراد از این اتقى صديق اكبر است، چون اربعين الف در راه اسلام صرف نمود و آيت مكيه است به اتفاق مفسرين، و در مكه غير صديق كسى اتفاق به اين اسلوب نكرده است و وجوه بسيار دلالت مى كند بر آنكه حضرت مرتضى ؓ مورد آيت نبود؛ زيرا كه مرتضى صغير بود در كفالت آن حضرت ؓ و مال نداشت تا اتفاق كند و آن

۱- الوسيط في تفسير القرآن المجيد، واحدى نيسابورى: ج ۴/ ص ۱۰۷.

۲- همان: ج ۳/ ص ۵۸۱.

۳- ترجمه آیه مبارکه: «آنها كه اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشكار، اتفاق مي كنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسي بر آنهاست، و نه غمگين مي شوند».

۴- الكشف عن حقائق التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التأويل: ج ۱/ ص ۳۴۶، مؤلف: أبو القاسم محمود بن عمر زمخشرى خوارزمي، تحقيق: عبد الرزاق المهدي، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

۵- ترجمه: «و بزودي با تقواترين مردم از آن دور داشته مي شود. همان كس كه مال خود را (در راه خدا) مي بخشد تا پاك شود».

حضرت ﷺ بر مرتضیٰ ﷺ منت تربیت داشت به خلاف صدیق اکبر ﷺ که آن حضرت ﷺ بر وی نعمت تعلیم اسلام داشت لا غیر و آن نعمت را جزای نیست کما قال الانبیاء علیہ السلام: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ [الشعراء: ۱۰۹].
و چون مراد از آن صدیق باشد معلوم شد که عاقبت او محمود است لقوله تعالیٰ: ﴿وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ﴾^۲ [اللیل: ۲۱].

واتقی والرضاء من عند الله في الحال والاستقبال شامل حال اکرم است، و اکرم بهترین امت است، و بهترین امت احق بالخلافت است.

و اگر کسی گوید که مراد اینجا جنس اتقی است؟! گوئیم: دخول مورد نص در عموم آیت قطعی است، بر تقدیر تنزل می‌گوئیم که صدیق را خلافت به اعتبار ظاهر حاصل بود بالاتفاق بحث در آن است که این خلافت حقه بود یا نه و به شهادت قصه‌های بسیار صدیق ﷺ متصف به این صفات بود پس بشارت بر وی صادق باشد و باید که آخر کار وی محمود بود و آخر کار خلیفه بود غاصب و جائز نباشد در این خلافت.

و از آن جهت که دو آیت استخلاف اعنی آیه: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ [النور: ۵۵]. و آیه: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ [الحج: ۴۱]. هر دو در یک واقعه فرود آمده‌اند؛ مطلق یکی را دیگری تقیید می‌نماید، و آنچه از هر دو حاصل شد استخلاف مهاجرین اولین است و مدح خلافت ایشان و بیان آنکه اگر تمکین فی الارض نصیب ایشان گردد لا بد جزء دیگر که با آن خلافت راشده شود به آن منضم خواهد بود و تقریر این مباحث گذشت و از آن جهت که خدای تعالیٰ می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَىٰ قَوْمِ أُولَىٰ بِأُسْ شَدِيدٍ تَقْتُلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۳ [الفتح: ۱۶].

۱- ترجمه آیه مبارکه: «و من برای این دعوت، هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم؛ اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است».

۲- ترجمه آیه مبارکه: «به متخلفان از اعراب بگو: بزودی از شما دعوت می‌شود که بسوی قومی نیرومند و جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند؛ اگر اطاعت کنید، خداوند پاداش نیکی به شما

«قال الواحدی: اکثر المفسرین علی ان هؤلاء بنو حنیفة اتباع مسیلمه قال رافع بن خدیج کنا نقرأ هذه الآية ولا نعلم من هم حتی دعا ابوبکر رضی اللہ عنہ إلى قتال بنی حنیفة فعلمنا انهم هم. قال ابن جریج سیدعوکم عمر إلى قتال فارس ﴿تُقْتَلُونَهُمْ أَوْ یُسْلِمُونَ﴾ أو یکون منهم الإسلام ﴿فَإِنْ تُطِيعُوا﴾ أبابکر وعمر ﴿يُؤْتِكُمْ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا﴾ یعنی الجنة ﴿وَإِنْ تَتَوَلَّوْا﴾ تعرضوا عن طاعتهما ﴿كَمَا تَوَلَّيْتُمْ﴾ اعرضتم عن طاعة محمد ﷺ فی المسیر إلى حدیبیة ﴿يُعَذِّبُكُمْ﴾ فی الآخرة ﴿عَذَابًا أَلِيمًا﴾ والآية تدل علی خلافة الشیخین فإن الله تعالی وعد علی طاعتهما الجنة وعلی مخالفتها العذاب الأليم انتهى»^۱.

وعده فرمود که در زمان مستقبل البتہ داعی خواهد بود اعراب را به سوی جهاد کفار و دعوت این داعی سبب وجوب قبول دعوت خواهد بود پس اگر قبول نکنند معاقب شوند و این لازم بین استخلاف حق است و دعوت به جهاد اشهر و اعظم صفات خلیفه است و خالی نیست از آنکه این داعی یا آن حضرت ﷺ یا خلفای ثلاثه یا مرتضی یا بنی امیه یا بنی عباس. و آن حضرت ﷺ البتہ داعی نبود، زیرا که خدای تعالی می فرماید: ﴿فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقْتَلُوا مَعِيَ عَدُوًّا﴾ [التوبة: ۸۳]. و این آیه در قصه حدیبیه نازل شده است، و غزوات آن حضرت ﷺ بعد حدیبیه محصور و معلوم است بعد از آن به غزوه خیبر بر آمدند و کسی از اعراب را دعوت نه نمودند و به غزوه ی فتح مکه و حنین این قتال با قوم اولی بأس نبود، زیرا که این کلمه دلالت می کند بر مغایرت این قوم با قوم اول که قریش و حوالی ایشان باشند و ظاهر از ﴿أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ آن است که به نسبت قریش شدت بأس داشته باشند و این معنی در غیر روم و عجم یافته نشد و نه (این داعی) مرتضی ﷺ (بود)؛ زیرا که مقاتلات وی ﷺ برای طلب خلافت بود نه بجهت اسلام و ﴿تُقْتَلُونَهُمْ أَوْ یُسْلِمُونَ﴾ دلالت می کند بر آنکه آن دعوت کفار است بجهت اسلام، و بنو امیه و بنو عباس دعوت نکردند اعراب حجاز را به قتال کفار کما هو معلوم من التاریخ قطعاً. و دعوت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ بسوی

می دهد؛ و اگر سرپیچی نماید -همان گونه که در گذشته نیز سرپیچی کردید- شما را با عذاب دردناکی کیفر می دهد».

قتال اهل شام و عراق بود و دعوت فاروق رضی اللہ عنہ نیز بقتال عراق و شام و مصر بود و دعوت ذی النورین رضی اللہ عنہ به قتال اهل خراسان و افریقه و مغرب واقع شد کما هو مبسوط فی التاریخ پس دعوت ایشان واجب الامتثال بود و این صفت خلیفه حق است و چون حقیقت ایشان در دعوت به جهاد روم و عجم ظاهر شد جمیع احکام ایشان واجب الامتثال باشند، زیرا که متکلمان به کلمه اسلام مجمع اند بر دو قول جمعی اثبات وجوب انقیاد ایشان کرده اند در جمیع احکام و جماعه‌ی نفی وجوب انقیاد ایشان می‌کنند در جمیع احکام فلما بطل الثانی تعیین الاول.

و از آن جهت که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ [المائدة: ۵۴].

و این آیت دلالت می‌کند بر آنکه جماعه محبوبین کاملین مرضیین جهاد خواهند کرد با مرتدین و این معنی در زمان شریف آن حضرت رضی اللہ عنہ ظاهر نشد، زیرا که اسود عنسی خروج نکرده بود و آن جناب بسوی وی لشکری روان نکرده و نه در ایام حضرت مرتضی رضی اللہ عنہ؛ زیرا که قتال ایشان با بغات یا خوارج اتفاق افتاد نه مرتدین، و خلفای بنی‌عباس و بنی‌امیه نیز با هیچ یکی از مرتدین به طریق فوج کشی قتال نکردند، و مفهوم از فحوای آیت جمع رجال و نصب قتال است پس متعین شد که آن موصوفین صدیق و فاروق و جیوش ایشان بودند و در عرف عام قتال منسوب می‌شود به خلیفه هر چند وی خود حاضر واقعه نباشد و اگر صدیق و فاروق خلیفه نباشند جمعی که به امرایشان جهاد کردند یا بیعت نمودند و به استخلاف ایشان راضی شدند محبتین و محبوبین نمی‌بودند.

۱- ترجمه آیه مبارکه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اند! هر کس از شما، از آیین خود باز گردد، (به خدا زبانی نمی‌رساند) خداوند جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ آنها در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هر کس بخواهد می‌دهد؛ و (فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست».

و باز این آیت دلالت می‌کند بر آنکه این جماعه محبین و محبوبین‌اند و بر مؤمنین رحماء‌اند و بر کافرین اشدّاء و مجاهد باشند و از کسی نترسند و این همه اوصاف کمال است باز فرمود: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ و این دلالت می‌کند بر کمال فضل و تناهی در ثناء پس ثابت شد که شیخین در ایام خلافت خود با جماعه که اتباع ایشان بودند موصوف بودند به صفات کامله که در شریعت بهتر از آن وصفی نیست و ممدوح و مشمول فضل الهی بودند و این معنی لازم استخلاف حق و دال بر افضلیت ایشان است.

و اما لزوم تدلیس در کلام افضل انبیاء علیه الصلاة والسلام بر تقدیری که خلافت شیخین علیهم‌السلام بل مشائخ ثلاثه علیهم‌السلام جور باشد از آن جهت است که بشارت آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به بهشت برای این بزرگواران در احادیث بیمشار که روایت کرده شد از جماعه عظیمه فی کل طبقه و همه آن احادیث علی کثرة طرقها وتشعب اسانیدها دلالت می‌کند بر یک معنی که بشارت است به بهشت پس این معنی بالقطع ثابت شد و اگر ایشان فاسق و جائر باشند لائق بشارت نباشند و بشارت تدلیس بود و بشارت ایشان مبین می‌شود در ده فصل که تقریر آن سابقاً گذشت.

و اما کذب متواترات مرویه از صادق مصدوق از آن جهت که آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در احادیث بسیار خلافت این بزرگواران اثبات فرموده نصاً تارةً و اشارهً اخرى مجملأً تارةً و مفصلاً اخرى پس این احادیث اگرچه هر یکی خبر واحد است اما چون آن همه را ملاحظه کنیم غیر محصور باشد متفق در یک معنی و آن صحت خلافت ایشان است در وقت خلافت خویش. بیان این مجمل آنکه آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رؤیا قلبی ذکر نمود بعد از آن فرمود: «لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر وعمر^۱» مراد آن است که «بالذین یقومان من بعدی فی مقامی»، زیرا که صله مخصّص و معین موصول باشد و وجود ایشان بغیر قیام به مقام آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مخصّص و معین این هر دو نمی‌تواند شد و صله باید که مخاطبین موصول را با آن شناخته باشند پس دانسته شد که ذکر رؤیا قلبی و مانند آن مخاطبان شنیده بودند. و مراد از اقتداء در امور خلافت است؛ زیرا که تعلیق اقتداء به لفظی که

۱- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، وصحیح ابن حبان: ج ۱۵/

ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعيب الأرئوط گفته: این حدیث صحیح است.

مشعر به خلافت باشد ایماء است به آنکه اقتداء رعیت به خلیفه مراد داشته‌اند در همین حدیث تعلیم قرآن و غیر آن بدیگران حواله کرده شد پس مراد از اقتداء غیر فتوای تعلیم است و آن نیست الا استخلاف پس حدیث دال است بر ایجاب انقیاد قوم ایشان را من جهة الخلافة و همین است معنی تشریع استخلاف.

و آن حضرت ﷺ در خطبه تودیع که امت را به آن تودیع کردند فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي، عَضُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ»^۱ بعد از آنکه رؤیاء چند مذکور کردند که دال باشد بر آنکه ولایه امر بعد آن حضرت ﷺ خلفای ثلاثه خواهند بود پس گویا فرمودند: «عليكم بسنتي وسنة أبي بكر وعمر وعثمان ﷺ».

پس این قول ایجاب انقیاد قوم است در آنچه به خلافت متعلق شد به ایشان و هو المطلوب و آن حضرت ﷺ در احادیث مستفیضه خبر دادند که بعد وفات وی ﷺ خلافت نبوت و خلافت رحمت خواهد بود و بعد از آن ملک عضو^۲.

و آنچه متصل وفات آن حضرت ﷺ واقع شد خلافت خلفای اربعه بود پس خلافت ایشان خلافت نبوت و رحمت باشد و اگر سیرت این خلفاء مشابه سیرت انبیاء نمی‌بود یا ایشان به غصب خلافت را گرفته بودند خلافت نبوت و رحمت نمی‌بود، و آن حضرت ﷺ در احادیث

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۴، أبواب العلم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب ما جاء في الأخذ بالسنة واجتناب البدع، حدیث شماره: ۲۶۷۶، و سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۱۵، افتتاح الكتاب في الإيمان وفصائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين، حدیث شماره: ۴۲. علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- ملک عضو: حکومتی که سخت می‌گیرد، و در آن ظلم است.

و اشاره است به حدیث: «قَالَ حَدِيثُهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَكُونُ النَّبُوءَةُ فِيكُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ ثُمَّ يَرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةٌ عَلَىٰ مِنْهَاجِ النَّبُوءَةِ فَتَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ ثُمَّ يَرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَرْفَعَهَا ثُمَّ تَكُونُ مُلْكًا عَاصًا». مسند امام احمد: ج ۴/ ص ۲۷۳، مسند الكوفيين، حدیث النعمان بن بشير عن النبي صلى الله عليه وسلم، حدیث شماره: ۱۸۴۳۰، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد آن حسن است.

مستفیضه اعلام فرمودند به آنکه خلافت تا سی سال است^۱، و سفینه تفسیر کرد آن را به خلافت خلفای اربعه^۲، و عقل نیز بر آن دلالت می‌کند؛ زیرا که مطلق ریاست موقت به سی سال نیست پس این خلفاء متصف به خلافتی بودند که غیر ملک عضو باشد پس این خلافت ممدوح بود و خلافتی که به غصب و جور باشد ممدوح نمی‌شود و در احادیث مستفیضه وارد شده است که آن حضرت ﷺ رؤیا قلیب دیدند و جماعه از صحابه نیز به انواع مختلفه رؤیاها دیدند از آن جمله حدیث تنوُّط بعض ایشان به بعض و حدیث آشامیدن آب به ترتیب و تشویش یافتن عثمان ﷺ و باز جمع شدن اسباب برای او و حدیث وزن به ترتیب الی غیر ذلک^۳ و این همه معبر است به خلافت و این تفسیر در بعضی به تصریح وارد شده و در بعضی به اشارت و در بعضی از آن سکوت کردند از اظهار سخط بلکه به آن مبتهج شدند. پس از اینجا دانستیم که خلافت ایشان ظلم و جور نبود و آن حضرت ﷺ در مرض آخر صدیق ﷺ را امام نماز ساختند و به امامت دیگری راضی نشدند و این دلالت می‌کند بر استخلاف صدیق عقلاً و نقلاً، اما عقلاً از آن جهت که عادت جاری است به آنکه بر تخت نشاندن نزدیک موت دلالت بر استخلاف می‌کند و عقد لواء دلالت بر تأمیر می‌نماید و دوات و قلم دادن دلیل منصب وزارت است و این اشارات حکم عبارات دارند مثل اشاره به دست و سر بجای لا و نَعَم و امامت در نماز منصب آن حضرت ﷺ بود و بهترین امور دین و دنیا پس تسلیم آن به صدیق ﷺ دلیل باشد بر اقامت او مقام خلافت را.

و اما نقلاً پس از آن جهت که جمعی در وقت عقد خلافت به آن تمسک کردند مثل فاروق و مرتضی و ابوعبیده و ابن مسعود ﷺ و ازسائر حاضرین ردی و انکاری بر این استدلال ظاهر نشد پس گویا همه استصواب آن استدلال نمودند و اگر امروز در دلالت این فعل

۱- از جمله به روایت: صحیح ابن حبان: ج ۱۵ / ص ۳۹۲، باب ذکر الخبر الدال علی أن الخلیفة بعد عثمان بن عفان کان علی بن ابي طالب رضوان الله علیهما ورحمته، وقد فعل، حدیث شماره: ۶۹۴۳، به تحقیق: شعیب الأرئووط، مؤسسة الرسالة - بیروت. محقق گفته: اسناد این روایت حسن است.

۲- یعنی: گردش تاریخ این موضوع را ثابت ساخت، و یا: مراد روایت وضع حجر مسجد است که سفینه آن را روایت کرده، و چند بار در این کتاب آمده است.

۳- تخریج این روایات گذشت.

خفائی خیال کرده شود در عصر صحابه رضی الله عنه خفائی نبود و مثل این اشارات مختلف می شود دلالت او به اختلاف عادات و عصور.

و آن حضرت رضی الله عنه سائله را فرمودند: «إِنْ لَمْ تَجِدْنِي فَأَتِي أَبَا بَكْرٍ»^۱ و این نیز صریح است در آنکه خلافت بعد آن حضرت رضی الله عنه به صدیق رضی الله عنه راجع شود، زیرا که تصرف در بیت المال و ادای وعده های پیغامبر یکی از خواص خلیفه است و آن حضرت رضی الله عنه فرمودند: «لَا يَبْقِيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ حَوْخَةٌ إِلَّا حَوْخَةُ أَبِي بَكْرٍ»^۲ و این حدیث دلالت می کند بر خلافت صدیق، و علماء در این دلالت دو وجه نقل می کنند «قِيلَ لَأَنَّ الْخَلِيفَةَ يَحْتَاجُ إِلَى الْإِكْثَارِ مِنْ دُخُولِ الْمَسْجِدِ لَشِدَّةِ احتياجه إلى ملازمة المسجد كي يصلي بهم ويأمرهم وينهاهم ويقضي لهم وكان الناس في الزمن الأول لا يقضون إلا في المسجد وقيل لأنه إشارة إلى سدّ رغبات الناس في الخلافة»^۳. و حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها ذکر کرده است که آن حضرت رضی الله عنه قریب مرض موت فرمودند: «لقد هممت أن أدعو أباك وأخاك...»^۴ و این حدیث صریح است در آنکه مقصود آن حضرت رضی الله عنه استخلاف صدیق رضی الله عنه بود و مکروه می داشتند که غیر صدیق به آن رغبت کند لیکن ترک کردند کتابت خلافت به نام او و اخذ بیعت برای او بنا بر توکل بر وعده الهی. و آن حضرت رضی الله عنه در جواب بنی مصطلق فرمودند که صدقات را بعد من به ابو بکر دهند

۱- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۵۶، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل أبي بكر

الصدیق رضي الله عنه، حدیث شماره: ۲۳۸۶.

۲- صحیح بخاری: ج ۳/ ص ۱۴۱۷، کتاب فضائل الصحابة، باب هجرة النبي صلى الله عليه و سلم وأصحابه إلى المدينة، حدیث شماره: ۳۶۹۱.

۳- الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة: ج ۱/ ص ۵۸، مؤلف: أبي العباس أحمد بن محمد بن محمد بن علي ابن حجر الهيتمي، تحقيق: عبدالرحمن بن عبدالله التركي وكامل محمد الخراط، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، طبع نخست، سال: ۱۹۹۷ م.

۴- این گفته ایشان در کتاب های مختلف حدیثی آمده است: نگا: صحیح بخاری: ج ۷/ ص ۱۱۹، کتاب المرضی، باب قول المريض: إني وجع، أو وأرأساه، أو اشتد بي الوجع، حدیث شماره: ۵۶۶۶، و صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۸۰، کتاب الأحكام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: ۷۲۱۷.

و بعد از وی به عمر و بعد از وی به عثمان و بعد از عثمان ساکت شدند^۱، و اخذ صدقات یکی از خواص خلافت است و امر به ایتاء صدقات امر است به انقیاد ایشان در امور خلافت. و آن حضرت ﷺ خطبه خواندند و بعد از آن امر فرمودند صدیق و فاروق را به خواندن خطبه به ترتیب^۲. این معنی دلالت می نماید بر خلافت ایشان به ترتیب؛ زیرا که خطبه یکی از لوازم خلافت است.

نهادن احجار مسجد به ترتیب و فرمودن آن حضرت ﷺ هم الخلفاء^۳ دلالت می کند بر آنکه خلافت ایشان منعقد است و مسلمین مأمورند به انقیاد ایشان از جهت خلافت. و عجب است از کسی که بقوله تعالی: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۷۳]. استدلال می کند به انتقال املاک ایشان به کفار و به قول آن حضرت ﷺ هم الخلفاء استدلال نکند بر ایجاب انقیاد ایشان در امور خلافت؟ و گویا مسجد از شعائر اسلام است و صورت دین است و اساس نهادن آن کنایه است از قیام به امر دین و این صورت را خدای

۱- و متن حدیث چنین است: «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: بَعَثَنِي بَنُو الْمُضْطَلِقِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالُوا: سَلْ لَنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى مَنْ نَدْفَعُ صَدَقَاتِنَا بَعْدَكَ؟ قَالَ: فَأَتَيْتُهُ فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: «إِلَى أَبِي بَكْرٍ» فَأَتَيْتُهُمْ فَأَخْبَرْتُهُمْ، فَقَالُوا: ارْجِعْ إِلَيْهِ فَسَلْهُ، فَإِنْ حَدَّثَ بِأَبِي بَكْرٍ حَدَّثْ فَإِلَى مَنْ؟ فَأَتَيْتُهُ فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: «إِلَى عُمَرَ» فَأَتَيْتُهُمْ فَأَخْبَرْتُهُمْ، فَقَالُوا: ارْجِعْ إِلَيْهِ فَسَلْهُ، فَإِنْ حَدَّثَ بِعُمَرَ حَدَّثْ، فَإِلَى مَنْ؟ فَأَتَيْتُهُ فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: «إِلَى عُثْمَانَ» فَأَتَيْتُهُمْ فَأَخْبَرْتُهُمْ، فَقَالُوا: ارْجِعْ إِلَيْهِ فَسَلْهُ، فَإِنْ حَدَّثَ بِعُثْمَانَ حَدَّثْ فَإِلَى مَنْ؟ فَأَتَيْتُهُ فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: «إِنْ حَدَّثَ بِعُثْمَانَ حَدَّثْ فَتَبَّأَ لَكُمْ الدَّهْرُ تَبَّأً». المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۸۲، کتابُ مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، «أَمَّا حَدِيثُ ضَمْرَةَ وَأَبُو طَلْحَةَ»، روایت شماره: ۴۴۶۰. حاکم در ادامه نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است اما شیخین آن را روایت نکرده اند، و ذهبی در تعقیبش نوشته: حدیثی صحیح است.

۲- این روایت را در هیچ کتاب حدیثی یا تاریخی ای پیدا نکردم.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۱۴، کتاب الهجرة وقد صح أكثر أخبارها عند الشيخين ...، حدیث شماره: ۴۲۸۴. حافظ ذهبی گفته: اسناد این حدیث صحیح است، و کتاب الفتن: ج ۱ / ص ۱۰۷، حدیث شماره: ۲۵۸، تألیف: أبو عبد الله نعيم بن حماد بن معاوية الخزاعي المروزي (المتوفى: ۲۲۸هـ)، تحقیق: سمیر أمين الزهيري، ناشر: مكتبة التوحيد - القاهرة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۲ هـ. و علامه آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

تعالی ظاهر فرمود تا پیغامبر بر حقیقت امر مطلع شود چنانکه از نشستن ناقه مطلع شدند بر آنکه صلح باید کرد والله اعلم.

در رکن خامس در قسم دوم او در شواهد النبوة مذکور است قصه شخصی که آن حضرت ﷺ چند شتر بار خرما به او داد و فرمود بعد از من ابوبکر و بعد از ابوبکر عمر و بعد از عمر عثمان ترا خواهند داد. قصه اعرابی که چند شتر بدست آن حضرت ﷺ بفروخت و آن حضرت ﷺ به وی فرمودند اگر مرا حادثه افتد ابوبکر ثمن آن دهد و اگر ابوبکر را حادثه افتد عمر بدهد.^۱

روز حنین جندب ﷺ پرسید که گرامی‌ترین اصحاب تو کیست که قائم مقام تو باشد؟ فرمود: ابوبکر قائم مقام من باشد، و عمر دوست من است به راستی سخن می‌گوید، و عثمان از من است، و علی برادر من است.^۲

در شواهد النبوة در کرامات حضرت عثمان ﷺ مذکور است ابوذریه گفت که آن حضرت ﷺ چند سنگریزه در دست خود گرفتند آن سنگریزه‌ها تسبیح گفتند، بعد از آن در دست ابوبکر نهادند تسبیح گفتند بعد از آن در دست عمر نهادند تسبیح گفتند بعد از آن در دست عثمان نهادند تسبیح کردند.^۳

۱- شواهد النبوة، تألیف نور الدین عبد الرحمن جامی هروی، ص ۱۷۲.

۲- همان: صفحه‌ی ۱۷۳.

قابل یادآوری است که روایات شواهد النبوة جامی ارزش علمی ندارد، و شاه صاحب صرف از باب سیاهی لشکر از کتاب او روایاتی آورده؛ ورنه این کتاب خیلی از روایات مجعول و مکذوب را در خود جمع کرده و روایاتی را به دروغ به نبی کریم صلی الله علیه وسلم نسبت داده است، که با مراجعه به کتاب‌های حدیثی صحت این گفته دانسته می‌شود.

۳- با مراجعه به کتاب شواهد النبوة، تألیف عبد الرحمن جامی این روایت را نیافتم، اما در کتابهای تاریخی دیگر می‌توان آن را یافت، از جمله: تاریخ دمشق: ج ۳۹ / ص ۱۲۰، تألیف: أبو القاسم علی بن حسن بن هبة الله مشهور به ابن عساکر (متوفی: ۵۷۱ هـ)، تحقیق: عمرو بن غرامة عمروی، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، سال نشر: ۱۴۱۵ هـ / ۱۹۹۵ م.

و هم در این محل مذکور است که شهیدی از شهدای یمامه بعد مردن تکلم کرد و گفت محمد ﷺ رسول الله ابوبکر الصدیق ﷺ عمر الشهید عثمان ذوالنورین^۱.
شیخین را نزدیک خدای تعالی منزلت عظیمه بود زیاده از منزلت سائر صحابه پس اُحق بالخلافة باشند.

اما مقدمه اولی پس به احادیث مستفیضه حدیث مرتضی و انس و غیرهما «هَذَا سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»^۲ و حدیث تجلی خاص به جهت ابوبکر^۳ و مصافحه و معانقه با فاروق^۴ و حدیث منزله شیخین فوق اهل درجات علی باشد^۵.

- ۱- با مراجعه به کتاب شواهد النبوة، تألیف عبد الرحمن جامی این روایت را نیافتیم، اما در کتابهای تاریخی دیگر می توان آن را یافت، از جمله: تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۳۰ / ص ۴۰۸.
- ۲- روایت مرتضی رضی الله عنه را می توان در سنن ترمذی یافت؛ سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۵. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.
و حدیث انس رضی الله عنه: سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۰، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۴. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.
- ۳- اشاره به حدیث جابر انصاری ﷺ است که رسول خدا ﷺ برای ابوبکر ﷺ فرمودند: خداوند متعال برای تو رضوان اکبر عطاء کرد. بعضی از صحابه سوال نمودند یا رسول الله! رضوان اکبر چیست؟ ایشان جواب دادند: پروردگار بزرگ در روز قیامت برای بندگان خود تجلی عام می کند و برای ابوبکر تجلی خاص. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳ / ص ۸۳، روایت شماره: ۴۴۶۳.
- ۴- متن عربی آن چنین است: عن أبي بن كعب ﷺ قال: سمعت النبي ﷺ يقول: أول من يعانقه الحق يوم القيامة عمر، وأول من يصافحه الحق يوم القيامة عمر، وأول من يؤخذ بيده فينطلق به إلى الجنة عمر بن الخطاب». المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۹۰، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حدیث شماره: ۴۴۸۹، حافظ ذهبی به تعقیب روایت مذکور گفته: این حدیثی موضوعی است.

۵- متن حدیث چنان که در سنن ترمذی آمده است: عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى لَيَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ النَّجْمَ الطَّالِعَ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ مِنْهُمْ وَأَنْعَمًا. سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۰۷، أبواب المناقب، باب مناقب أبي بكر الصديق رضي الله عنه

و اما مقدمه ثانیه پس از آن جهت که از ضروریات دین است که مقصود از عبادات و طاعات و اشغال صوفیه و غیر آن نیست الا حصول منزلت نزدیک خدای تعالی، و انبیاء فاضل نشدند بر غیر خود و اولیاء بهتر نشدند از غیر خود الا از جهت منزلت عند الله. شیخین احب بودند از سائر صحابه نزدیک آن حضرت ﷺ پس احق بالخلافة باشند.

اما مقدمه اولی پس به حدیث مستفیض از عائشه «قیل لها أي أصحاب النبي ﷺ كان أحب إليه؟ قالت: ابوبکر ثم عمر»^۱.
و از «عمر بن العاص سئل النبي أي الناس أحب إليه؟ قال: عائشة ومن الرجال أبوها، ثم عمر»^۲.

و مراد از حُب اینجا حب مقاربت است در منزلت به دلیل قول عائشه: «لو كان مستخلفا لاستخلف أبا بكر ثم عمر»^۳.

مقدمه ثانیه از آن جهت که آن حضرت ﷺ نطق به هوا نمی کند حب او خصوصاً از جهت کمال به هوا نیست پس احبیت دلالت می کند بر افضلیت.

شیخین وزیران آن حضرت بودند و ایشان را به سمع و بصر خود تشبیه داد^۴، و معلوم است که احذق به امر ملت کسی است که در زمان آن حضرت ﷺ پست و بلند سیاست را شناخته باشد، و آنکه عزیزترین به مردم باشد احق است بالخلافة. آن حضرت ﷺ با شیخین

واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتيق، حدیث شماره: ۳۶۵۸، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۱- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۰۷، أبواب المناقب، باب مناقب أبي بكر الصديق رضي الله عنه واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتيق، حدیث شماره: ۳۶۵۷، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۱۶۶، کتاب المغازی، باب غزوة ذات السلاسل، حدیث شماره: ۴۳۵۸.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۸۳، روایت شماره: ۴۴۶۴، و حاکم گفته: این حدیث بر شرط شیخین صحیح است اما آن را روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی به تعقیبش نگاشته: بر شرط بخاری و مسلم است.

۴- و متن حدیث چنین است که: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ فَقَالَ «هَذَانِ السَّمْعُ وَالْبَصَرُ». سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۳، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۱، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

معامله که امیر با منتظر الاماره (ولی عهد) می کند می فرمودند و این معاملات اشارت است به استخلاف ایشان.

از آن جمله است مشاورت با ایشان در تبلیغ رسالت و تقدیم ایشان در جمیع امور^۱، و تبسم با ایشان^۲، و امر کردن به امامت در قصه بنی عمرو بن عوف و مانند آن^۳.
صدیق علیه السلام و فاروق رضی الله عنهما صلاحیت خلافت داشتند و خلافت ایشان حق بود به حدیث حذیفه «ان تستخلفوا أبابکر»^۴.

آن حضرت رضی الله عنه گواهی دادند صدیق رضی الله عنه را به آنکه اول کسی است که در جنت داخل شود^۵، و به آنکه صاحب آن حضرت باشد بر حوض^۶، و ندا کرده شود او را از جمیع دروازه های بهشت^۷، و به آنکه وی جد کننده تر است در انواع بر^۱ و جبرئیل با میکائیل در

۱- به طور مثال مراجعه شود به: مسند امام احمد: ج ۵/ ص ۳۵۸، حدیث شماره: ۲۴۳۲، شعب الاریثوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است، و مسند امام احمد: ج ۳۲/ ص ۴۷۴، حدیث شماره: ۱۹۷۰۰، شعب الاریثوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

۲- اشاره است به روایت: «كان رسول الله ﷺ إذا دخل المسجد لم يرفع أحد منا رأسه غير أبي بكر وعمر فإنهما كانا يتبسمان إليه ويتبسم إليهما». سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۲، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۸، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۳- مسند امام احمد: ج ۵/ ص ۳۵۸، حدیث شماره: ۲۴۳۲، شعب الاریثوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است، و مسند امام احمد: ج ۳۲/ ص ۴۷۴، حدیث شماره: ۱۹۷۰۰، شعب الاریثوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

۴- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۲/ ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۸۷۳، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

۵- سنن ابی داود: ج ۴/ ص ۲۱۳، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۵۲. علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. و فضائل الصحابة، تألیف امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۳۹۲، حدیث شماره: ۵۹۳.

۶- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۳، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۰، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است، و مسند امام احمد: ج ۲۶/ ص ۳۲، حدیث شماره: ۱۶۱۰۷.

۷- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۶، کتاب المناقب، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم: «لو كنت متخذا خليلا»، حدیث شماره: ۳۶۶۶، و صحیح مسلم: ج ۲/ ص ۷۱۱، کتاب الکسوف، باب من جمع

غزوه بدر با او بودند^۲، و کسی که متصف به این صفات باشد اقرب است به آن حضرت صلی الله علیه وسلم در منزلت و هر که اقرب باشد به آن حضرت ﷺ احق بالخلافه است. آن حضرت ﷺ خبر دادند که فاروق ﷓ استعداد نبوت دارد در قوت علمیه و عملیه اما عملیه جای که گفتند شیطان از وی می‌گریزد^۳، و رؤیاء قمیص^۴، و مانند آن و این تلو عصمت است و نائب او است و اما علمیه جای که گفتند: الحق ینطق علی لسان عمر^۵، و گفتند وی محدث امت است^۶، و رؤیا لبن^۷، و موافقت رأی او با وحی^۱ و این خصلت تلو وحی و نائب اوست.

الصدقة، وأعمال البر، حدیث شماره: ۱۰۲۷. در مجلد نخست تعلیق مان را در رابطه با این حدیث ذکر نمودیم.

۱- سنن ابو داود: ج ۲/ ص ۱۲۹، کتاب الزکاة، باب فی الرخصة فی ذلك، حدیث شماره: ۱۶۷۸، علامه آلبنی گفته: این حدیث حسن است، و سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۴، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۵، ترمذی آن را حسن صحیح دانسته، و علامه آلبنی گفته: این حدیث حسن است.

۲- مسند ابو یعلی موصلي: ج ۱/ ص ۲۸۳، مُسْنَدُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، روایت شماره: ۳۴۰، حسین سلیم اسد گفته: اسناد آن صحیح است.

۳- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۳، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل عمر رضي الله تعالى عنه، حدیث شماره: ۲۳۹۶. این حدیث را امام بخاری نیز روایت نموده است، نگا: صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۲۶، کتاب بدء الخلق، باب صفة إبليس وجنوده، حدیث شماره: ۳۲۹۴.

۴- صحیح بخاری: ج ۵، ص ۱۲، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۹۱.

۵- سنن ابو داود: ج ۳/ ص ۱۳۸، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۰.

۶- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۲، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۳۶۸۹، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۴، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل عمر، حدیث شماره: ۲۳۹۸.

۷- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۰، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۸۱، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۵۹، کتاب الفضائل، باب من فضائل عمر رضي الله تعالى عنه، حدیث شماره: ۲۳۹۱.

پس وقتی که نبوت منقطع شد احق بالخلافة شخصی است که استعداد او شبیه به استعداد انبیاء است. آن حضرت ﷺ فرموده است: «مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَى رَجُلٍ خَيْرٍ مِنْ عُمَرَ»^۲ پس لابد است که خیریت او بر همه در وقتی از اوقات عُمَر او باشد و در آخر عمر خلیفه بود پس خلافت او حق باشد.

آن حضرت ﷺ دعاء کردند در حق فاروق: «عِشْ حَمِيداً وَمِتْ شَهِيداً»^۳ پس اگر غصب و جور کرده باشد عیش حمید کجا میسرش شود؟.

آن حضرت ﷺ در احادیث مستفیضه تصریح فرموده است «خیر القرون قرنی ثُمَّ الذِّینَ یَلُونَهُمْ، ثُمَّ یَظْهَرُ الْکَذِبُ»^۴ پس اگر صدیق و فاروق و ذوالنورین غاصب و جائر می بودند و اکثر ناس اعانت می نمودند ایشان را بر ظلم و جور، اهل حق نمی بودند و قرن ایشان بدترین قرنهای می بود. و اما اجتماع امت مرحومه بر ضلالت از آن جهت که اجماع واقع شد بر خلافت صدیق و فاروق و همه امت با ایشان بیعت کردند معامله رعیت خلیفه با ایشان بجا

۱- صحیح بخاری: ج ۱ / ص ۸۹، کتاب الصلاة، باب ما جاء فی القبلة، ومن لم یر الإعادة علی من سها، فصلی إلى غیر القبلة، حدیث شماره: ۴۰۲، و مسند امام احمد: ج ۱ / ص ۲۹۷، حدیث شماره: ۱۵۷، شعیب الأرئوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۸، روایت شماره: ۳۶۸۴، ترمذی گفته: این حدیث غریبی است که جز از این وجه آن را نمی شناسیم، و چندان اسنادی هم ندارد. علامه البانی به تعقیبش نگاشته: این روایت موضوعی است.

۳- المعجم الکبیر، طبرانی: ج ۲۰ / ص ۱۳۴، روایت شماره: ۱۵۱۳.

۴- این روایت با الفاظ «خیر القرون قرنی» با وجود این که بر زبان مردم مشهور است؛ اما در کتب حدیثی اصلی ندارد. روایت موجود در کتب حدیث چنین است: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ...». مسند امام احمد: ج ۶ / ص ۷۶، مسند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه، حدیث شماره: ۳۵۹۴. شعیب الأرئوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است. و در این جا شاه ولی الله دهلوی دو حدیث را با هم تلفیق نموده؛ یعنی قسمت اخیر این روایت: «ثُمَّ يَظْهَرُ الْكَذِبُ» جزء روایتی که ایشان آورده نیست، بلکه جزء این روایت است: «أَكْرَمُوا أَصْحَابِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَظْهَرُ الْكَذِبُ...». این روایت با این الفاظ در کتب حدیثی زیادی آمده؛ از جمله: السنن الکبری نسائی: ج ۸ / ص ۲۸۵، کتاب عشرة النساء، ذکر اختلاف ألفاظ الناقلين لخبر عمر فيه، حدیث شماره:

آوردند و به لفظ خلیفه و امیرالمؤمنین نداء کردند پس اگر ایشان حقیق بالخلافة بودند فهو المطلوب و اگر نبودند همه عاصی و فاسق و کاذب و ضال شدند و بدترین خلق الله باشند و لازم باطل است، زیرا که خدای تعالی فرموده است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. «وقال رسول الله ﷺ: لا تجتمع أمتي على الضلالة»^(۱).

و قال: «خير القرون قرني»^۲.

و از آن جهت که متکلمان به کلمه اسلام متفق اند بر آنکه امام به حق بعد آن حضرت ﷺ صدیق بود یا مرتضی؟ پس حق خارج نیست از این دو قول و مرتضی ترک کرد منازعت با صدیق پس متعین شد که حق صدیق است، زیرا که ترک منازعت خالی از دو حال نیست یا این است که بنا بر تقیه بود یا بغیر تقیه؟ تقیه باطل است، زیرا که حضرت مرتضی ﷺ بعد آن حضرت ﷺ عاجز نبود به وجهی که امکان مقاومت صدیق ﷺ نداشته باشد از این جهت که شجاع بود بالاتفاق و بنوهاشم با او بودند و ابوسفیان رئیس بنی عبدالمطلب با او موافق شده بود و زبیر با او بود و حضرت فاطمه ﷺ با علو منصب و قرابت خود زوجه او بود و این ادعی دواعی است قبول ریاست او را، و نفوس عوام مطمئن اند به آنکه خلافت در اقارب خلیفه اول باشد.

و اگر به غیر تقیه ترک منازعت نمود عصیان پیغامبر و خیانت در حق امت کرده باشد و عاصی و خائن لائق امامت نبود.

۱- این حدیث در سنن ابن ماجه با این الفاظ آمده است: «إن أمتي لا تجتمع على ضلالة، فإذا رأيتم اختلافًا فعليكم بالسواد الأعظم»، علامه آلبنانی گفته: به استثنای جمله‌ی نخست این حدیث بسیار ضعیف است، نگا: سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۰۳، کتاب الفتن، باب السواد الأعظم، حدیث شماره: ۳۹۵۰.

۲- این روایت با الفاظ «خير القرون قرني» با وجود این که بر زبان مردم مشهور است؛ اما در کتب حدیثی اصلی ندارد. روایت موجود در کتب حدیث چنین است: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ...». مسند امام احمد: ج ۶/ ص ۷۶، مسند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه، حدیث شماره: ۳۵۹۴. شعیب الأرئوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است.

و اگر شیعه گویند که هفتاد هزار از عرب با صدیق بیعت کرده بودند و عرب از بیعت خود رجوع نمی‌کنند باطل است، زیرا که هفتاد هزار با مرتضی‌علیه در ایام خلافت او بیعت نموده بودند باز رجوع کردند باز بیعت هفتاد هزار در یک دفعه نبود در بیعت اول بجز چند تن بیعت نکرده بودند پس عاصی شد بترک منازعت قبل بیعت اول و بعد از آن قبل تمام امر. و اگر گویند مشغول بود به ماتم پیغمبر! گوئیم: عاصی شد به ترک مصلحت عامه برای کارهای که فائده آن مترتب نشد.

و از آن جهت که امت متفق است بر آنکه امام حق بعد آن حضرت ﷺ یکی از این دو کس بود پس می‌گوئیم که مرتضی‌علیه امام نبود، زیرا که متواتر شد که در ایام خلافت خود مکرر گفت: «خیر هذه الأمة أبو بکر ثم عمر»^۱. و این قول او خالی از سه احتمال نیست: قلب او با زبان موافق بود در این قول، وهو الحق وبه یثبت المطلوب. یا می‌دانست خلاف او لیکن بغیر ضرورت و بغیر تقیه با جمعی این سخن می‌گفت و با جمعی خلاف این پس او مدلس و خائن و امّعه (دورو) باشد، و مدلس و خائن و امّعه لائق امامت نباشد. یا تقیه بود و تقیه در خلافت وجهی ندارد.

و مع هذا اگر اکراهی بوده است می‌بایست که بر قدر اکراه اکتفا می‌کرد و چندین مبالغه نمی‌نمود و اگر تقیه با وجود خلافت و شجاعت و شوکت و قیام به قتال جمیع اهل ارض جائز باشد می‌توان گفت که با جمعی که با شیخین علیهما السلام بد می‌بودند در خفیه بناء بر تقیه انکار شیخین علیهما السلام می‌نمود پس کلام خیر الأمة متحقق است (که آن حضرت ﷺ فرمودند: بهترین این امت ابوبکر است و پس از او عمر) و خلاف او، او تقیه.

و می‌توان گفت که اظهار اسلام و نماز پنجگانه خواندن و از دوزخ ترسیدن همه بنا بر تقیه مسلمین بود و شک نیست تنفر قوم به ترک اسلام اشد بود از تنفر به سبب انکار شیخین پس امن از اسلام او بر خاست چه جای امامت و این همه به قباحتی می‌کشد که هیچ مسلمانی خیال آن نمی‌تواند کرد پس ثابت شد که خلافت حق صدیق بود و بعد از آن حق فاروق بهمین دلیل بعینه.

۱- مصنف عبد الرزاق صنعانی: ج ۳/ ص ۴۴۷، باب المشي أمام الجنازة، حدیث شماره: ۶۲۶۷.

و از آن جهت که خلافت خارج نیست از دو شخص صدیق علیه السلام و مرتضی علیه السلام لیکن مرتضی بعد از آن حضرت علیه السلام خلیفه نبود پس متعین شد صدیق برای خلافت.

دلیل بر آنکه حضرت مرتضی بعد از آن حضرت علیه السلام خلیفه نبود آن است که انعقاد خلافت به نص شارع می باشد یا به بیعت یا به تسلط. اقوال امت از این سه بیرون نیست و هر سه در مرتضی مفقود بود و در صدیق موجود. اما بیعت و تسلط خود ظاهر است و اما نص پس از آن جهت که اگر نصی در خلافت حضرت مرتضی علیه السلام می بود نزدیک او یا نزدیک کسی از صحابه چون دیدند که خلافت از مرتضی صرف کردند و برای غیر او منعقد ساختند البته اظهار آن نص می کردند و ساعی خلافت را در این کار الزام می نمودند و الا عاصی می شدند و عادت قاضیه است به آنکه صورت آن الزام نقل کرده می شد خصوصاً بعد موت شیخین و قیام مرتضی علیه السلام به خلافت و وقوع مشاجرات عریضه و در این صورت البته مرتضی به آن نص مطلع می شد و انکار نص نمی کرد لیکن حضرت مرتضی انکار نص برای خود کرده است.

و اما ارتفاع امن از احکام شرع از آن جهت که اگر خلافت صدیق و فاروق حق نباشد و به غصب و جور آن را گرفته باشند ایشان و معاونان ایشان فاسق و ضال باشند و اگر چنین باشد از قرآن و سنن امن بر خیزد؛ زیرا که قرآن جمع کرده شیخین است بر دست اعوان ایشان و سنن اکثر از شیخین و اعوان ایشان مروی است و غیر ایشان چون سکوت کردند از نهی منکر، آن سکوت بناء بر تقیه بود یا به غیر تقیه اگر غیر تقیه بود افسق خلق الله بودند و اگر بنا بر تقیه سکوت کردند هر چه ایشان بر آن موافقت کردند در آن نیز متهم به تقیه اند و هر چه در آن مخالفت کردند و پوشیدند آن غیر مرضی است لقوله تعالی: ﴿وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ [النور: ۵۵].

و معهذا در این صورت تعارض من غیر ترجیح عارض می شود پس حجتی به دست امت باقی نماند پس ایشان مهمل ماندند و تبلیغی به ایشان واقع نشد.

پس اگر شیعه گویند حقیقت قرآن را دانستیم از تلاوت ائمه آن را، گوئیم: یحتمل که بنا بر تقیه باشد و اگر گویند بنا بر حفظ الهی کما قال: ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر:]. گوئیم: از اینجا معلوم شد که بر حفظ الهی اعتماد می توان نمود پس امام معصوم چرا لازم شود.

اگر گویند حقیقت ائمه دانستیم به معجزه. گوئیم: نقل هیچ معجزه به طریق تواتر یا شهرت یا استفاضه ثابت نشد و اگر چیزی از کرامت ثابت است به طریق واحد بغیر تحدی است و مثل آن از شیخین منقول است.

این سخن را اندکی کشاده‌تر باید دانست قیام حجت تکلیف بغیر معرفت مُکَلَّف به صحیح نیست و آن معرفت بدون نقل از صاحب شرع صورت نه بندد و چون عقل را در پی تفصیل نقل فرستیم بالضرورة حکم کند به آن که نقل بر دو نوع می‌تواند بود نوعی که در شرع آن را برهان می‌توان گفت عندکم فیه من الله برهان. و یقینی که مأخوذ در شرائع است نه یقینی که متکلمان زبان به آن می‌کشایند به این نوع از نقل مربوط است و تسنن و ابتداء بر موافقت و مخالفت آن نوع منوط، و تفرّق محرم و اختلاف قبیح اختلاف امت است در این نوع ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا﴾ [آل عمران: ۱۰۵]. و حدیث: «مَنْ أَحَدَثَ فِي دِينِنَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»^۱ محمول است بر این نوع و این نوع عبارت است از نص صریح کتاب الله، و حدیث مشهور حضرت سرور انبیاء علیه الصلاة والسلام که به طریق متعدده به روایت رجال عن رجال فی کل طبقة به هم رسد. و در حکم حدیث مشهور است خبر واحد که قرائن آن را به مرتبه یقین رساند و این قرائن مفهوم مخالف و موافق کتاب الله باشد یا حکم صریح عقل بر حسب مضمون خبر یا قیاس بر اصول شتی و مانند آن و اجماع امت مرحومه خصوصاً اجماع طبقه اولی از امت و قیاس جلی بر این امور مذکور و نوع دیگر در اخبار آحاد که در دار و گیر اختلاف علماء در تصحیح و تضعیف افتاده و اقیسه متعارضه و اخبار متخالفه که امت در تطبیق آنها شذر و مذر رفته‌اند و استدلالات ضعیفه که عقول در رد و قبول آن گفتگو کرده و حکم این نوع آن است که در این مسائل همت خود را به موافقت صاحب شریعت صرف باید نمود هر چه بعد استفراغ جهد مظنون ما باشد بر آن عمل باید کرد این حکم کلی نیز به اجماع امت در یافته‌ایم مختلفان در این نوع همه مصیبات و یا یکی مصیب و دیگری مخطی معذور. بناءً علی اختلافهم فی ذلک علی قولین تفسیق را در اینجا مجال نیست و اختلاف امت در این نوع رحمت است و وسعت است و این

۱- صحیح مسلم: ج ۵/ ص ۱۳۲، الأقضية، باب نَقْضِ الْأَحْكَامِ الْبَاطِلَةِ وَرَدُّ مُحَدَّثَاتِ الْأُمُور، حدیث شماره:

۴۵۸۹، البته متن روایت چنین است: «مَنْ أَحَدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ».

نیز به ضرورت حکم عقل معلوم است که متأصل در تکلیف نوع اول است. و قسم رابع از نوع اول که قیاس جلی است متفرعست بر سه قسم:

اول کسی که خلافت شیخین بلکه مشائخ ثلاثه را منکر است و این بزرگواران را به فسق و کفر مطعون می‌سازد - خاک در دهن او - در حقیقت تیشه بر پای دین زده است و خلع ربقه دین از رقبه خواسته است؛ زیرا که کتاب الله جمع شیخین است و سبب اتفاق عالم بر آن ذوالنورین است. اگر ایشان خلافت را به غصب و جور گرفته بودند و منصوص علیه بالخلافة را ترسانیده بودند و فریضه از فرائض الله ترک کردند افسق خلق الله باشند و بدترین ناس و همچنان معاونان ایشان پس نقل هر واحد از ایشان قابل اعتماد نماند.

و اگر تواتر را اعتبار کنیم^۱ مطلب ما حاصل است، زیرا که ثبوت خلافت این عزیزان به نقل متواتر متحقق است. و اگر نقل چند کس که به زعم این ملحدان منکر خلافت خلفاء بودند بشنویم از آن نام برده‌ها نقل قرآن و احکام ثابت نشد و نه به طریق خبر واحد و اگر بالفرض مروی باشد به ضعیف ترین نقل خواهد بود که هیچکس از مَهره علم آن را نمی‌داند و به این قدر نوع اول از نقل به هم نمی‌رسد و احادیث مشهوره نقل مشائخ ثلاثه و اعوان ایشان و قائلان به خلافت ایشان است پس نقل هر واحد از ایشان قابل اعتماد نباشد و اگر تواتر را معتمد سازیم تیر ایشان هم در سینه ایشان باز گشته باشد ﴿وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾.

و اجماع امت کلمه ایست مجمل چون آن را بر شگافیم در غیر زمان خلفای ثلاثه متحقق نشده و به غیر حکم ایشان منعقد نگشته پس آن را هیچ اعتبار نباشد.

بالجمله در دست ما هیچ چیز از شریعت آن حضرت ﷺ از نوع اول نباشد و امت به ظنون خودها عمل کنند ثبوت عمل به مزنون در جزئیات شریعت ثابت نیست الا به اجماع طبقه اولی پس آن نیز متحقق نباشد پس هیچکس الیوم مکلف به حکم شرعی نیست لعنة الله والملائكة والناس اجمعین علی هذه العقيدة الباطلة. اما مخالفت حکم عقل صراح از آن

۱- تنقید بر جواب شیعه می‌باشد، حاصل جواب شیعه اینست که: ثبوت دین منحصر بر روایات شیخین و متبعین آنها نیست بلکه دین از راه تواتر ثابت شده است. شاه صاحب جواب می‌دهد که اگر تواتر را قبول دارید پس خلافت این بزرگواران نیز از راه تواتر متحقق شده است.

جهت که بعثت آن حضرت ﷺ به شریعت غرا نعمت عظیمه و لطف جسیم است و قتال بنی آدم که لذاته قبیح بود برای همین مصلحت تجویز کرده شد پس اگر تمام امت آن حضرت ﷺ بعد وی از ایمان برآمده باشند و راه ضلالت پیموده مگر جمعی اندک در غایتِ قَلتِ این نعمت نعمت عظیمه نباشد و قتال برای همین فائده که در زمان آن حضرت ﷺ مسلمان شوند و عنقریب از ایمان بر آیند یا برای صورت اسلام بدون آنکه در آخرت نفعی دهد غبن عظیم بود و قبح فاحش و اگر ایشان یا اکثر ایشان بر حق بودند چرا انکار منکر نکردند و چرا تسلیم جائز و غاصب نمودند؟

در این مقام عقل خود را اندکی حکم باید ساخت آن مجاهده‌ها که جناب نبوی ﷺ در پی اعلاء کلمه اسلام کشیدند برای همین قدر بود که جماعه مسلمین از یک در اسلام در آیند و از دیگر بدر روند و این قدر آدمیان را که کشتند و غارت کردند و نساء و ذریه ایشان را اسیر گرفتند برای همین بود که تلفظ به لفظ اسلام کنند و در آخرت بهره نیابند؟

و اگر شیعه گویند که آن حضرت ﷺ به استخلاف مرتضیٰ ﷺ و اولاد او خیریت جمیع مسلمین اراده فرموده در دنیا و آخرت و ایشان به اختیار خود به اخافه امام بر خود ستم کرده‌اند جواب می‌گوئیم: مقتضای صراح عقل آن است که ترتیب موجودات و تسلط بادشاهان و مانند آن بر حسب عنایت اولی اصل است به منزله طعام و الهام علوم حقه و سنن راشده برای اصلاح عالم در دل ازکی خلق الله و از آنجا اجرای آن علوم در دل حواریین و از آنجا در دل عوام ناس طبقه بعد طبقه اصلاح است به منزله نمک در طعام پس شرائع همه به اندازه استعدادات کائنات خارجی واقع است هرگز در حکمت حکیم اعلیٰ جلّ مجده گنجایش ندارد که مدار تحقق لطف الهی که مقتضی ارسال حضرت پیغامبر ما بوده است ﷺ بعد خلافت مرتضیٰ و اولاد او تا دامن قیامت منصور نشوند و هیچ‌گاه خلافت ایشان علی وجهها صورت نگیرد بلکه از میان ایشان هر که دعوت بخود کند و سر بقتال بر آرد مخدول بلکه مقتول گردد خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾﴾^۱ [الصفات: ۱۷۱-۱۷۳].

«وللخلفاء الذين هم خلفاء الأنبياء حقاً أسوة المرسلين فهم المنصورون وهم الغالبون».

ممکن است که به نماز امر فرمایند و هزاران هزار توفیق یابند و نماز خوانند و به این سبب به مراتب عالیہ رسند و بعضی اشقیاء که شقوت او در عنایت اولی محتوم شده امتثال آن امر نکند و از فیض عام محروم ماند. و ممکن نیست که چیزی فرمایند که هیچ گاه هیچکس آن را عمل نکند. و از آن جهت که جریان افعال خدای تعالی در عالم بر نسق واحد دلالت بر بعضی معانی دقیقه می فرماید اگر آن را بر سنۃ الله حواله نمائیم بجا است و اگر لزوم عقلی نیز تقریر کنیم روا است و لهذا متکلمان در الهیات از نظام احسن که در عالم مراعات ثبات واجب الوجود قادر مختار علیم قدیر کرده اند و در نبوات ظهور معجزه بر طبق دعوای پیغامبر مثبت نبوت قرار داده اند نظیر آن از محسوسات دلالت شیر پستان بر سبق ولادت و دلالت خصب و ریع اراضی بر سبق غیث و دلالت نقاهت است بر مرض و دلالت جراحت است بر جرح الی غیر ذلک پس لطف خدای تعالی که سبب بعث پیغامبر ﷺ شده است در اول حال کاری کرد که اتفاق طائفه بر قبول دعوت توحید و انکار شرک و مشرکان به ظهور آمد پیش از هجرت، بعد از آن کاری فرمود متفرع بر این کار و آن جهاد اعداء الله است اولاً و دخول افواج بنی آدم فی دین الله آخراً، بعد از آن کاری دیگر نمود متفرع بر این کار و آن ازاله دولت کسری و قیصر است بر دست شیخین علیهم السلام.

پس دین حق از امت مرحومه بر جمیع ادیان ظاهر شد بعد از آنکه آن حضرت ﷺ به آن همه در هر حال بشارت می دادند و ترغیب می فرمودند پس این نسقی است واحد مانند نهال نشانیدن و بر آمدن اغصان و اوراق اولاً و بر آمدن ازهار ثانیاً و خروج ثمار ثالثاً، و مانند طفلی و جوانی و کهنولت آدمی و ترتیب هر یکی بر دیگری چون این نسق واحد دیدیم دانستیم همان لطف است که ساعت به ساعت آثار او ظاهر می شود پس حقیقت خلافت

۱- ترجمه آیات کریمه: «وعدۃ قطعی ما برای بندگان فرستاده ما از پیش مسلم شده. که آنان یاری شدگانند، و لشکر ما پیروزند!».

خلفاء از این نسق واحد عقل به طریق حدس ادراک کرد چنانکه از ترتیب ازهار و ثمار می‌شناسیم که قصد باغبان ثمر بود و آن لطف باغبان که نشاندن نهال را تقاضا کرده بود همان لطف بعینه متقاضی ازهار و ثمار گشته همچنان نزول قرآن آیات بعد از آن سوره سوره مرتب شدن بعد از آن همه در مصاحف جمع گشتن نسقی است واحد همچنان اصل علوم احکام از سینهء مبارک آن حضرت ﷺ بروز فرمودن بعد از آن به لحوق قیاس و اجماع موزق و مثمر شدن و همچنان علم احسان از صدر شریف آنجناب علیه الصلاة والسلام جلوه نمودن و بعد از آن در خلفاء آن علوم احسانیه گُل کردن همه ترتیب واحد متناسق پیشتر آوله بآخره ویدل آخره علی آوله.

و از آن جهت که مسلمین همه باخلفاء بیعت نمودند و متفق شدند بر خلافت ایشان بعد از آن بر دست ایشان قتال مرتدین اولاً و جهاد فارس و روم ثانیاً متحقق شد قرآن به اهتمام ایشان مجموع و متفق علیه گشت و کفر از بلاد شام و عراق و یمن برخاست و حدود جاری شد، نماز و روزه و تلاوت قرآن و اتفاق مسلمین هر یک دیگر پدید آمد و آنچه که پیش از بعثت آن حضرت ﷺ نامی و نشانی از وی نشنیده بودیم به محض تسبب وی ﷺ ظاهر شده بود و در جمیع اقطار ارض فاش گشت در این قدر خود اتفاق واقع است پس عقل صراح که به کدورت تعصب مکدر نشده باشد حکم می‌نماید که این خلافت حق است و عصیان پیغامبر در عقد آن واقع نشد و در مقاصد خلافت قصوری روی نداد، زیرا که اصل در اتفاق سواد اعظم از امت مرحومه موافقت امر پیغامبر است و عدم عصیان او و پیغامبر ایشان مکی است و قرآن که امام ایشان است مکی اگر اختلافی در میان امت واقع شود به عارض هوا است یا به علت جهل. و عقل صراح می‌شناسد که پدید آمدن عارض هوا به مجرد وفات آن حضرت ﷺ بدون وقوع امری که اثرات قوت غضبیه ایشان کند به غایت بعید است و حقد متقدم که سبب این انحراف باشد غیر معلوم و جهل نص از سواد اعظم به غایت دور. و اگر ایشان از نص غافل بودند صاحب حق چرا اظهار حق نکرد و کدام خوف موجب ستر آن گشت سبحانه هذا بهتان عظیم.

و خیریت افعال ایشان معلوم کردیم از موافقت آنها به قرآن. عقل حکم می‌کند که این همه خیر است و حق است قطعاً و مصلحت شرع در تأثیم این هزاران هزار در امری که رشد

آن معلوم است به موافقت قرآن بسبب آنکه متصدی آن شخصی شد غیر شخصی هیچ نیست و ایجاب استخلاف شخصی که خلافت آن بودنی نیست کدام مصلحت است؟ اقارب و اعوان شخصی که خلافت از دست او رفت به هر حشیش متعلق می‌شوند و هر تیری که در ترکش ایشان است می‌اندازند دور نیست که حبّ جاه بر ادعاء غیر واقع حمل کند و بر اقدام خلاف جمهور دلالت فرماید.

قاعده عقل صراح آن است که بر ظاهر اعتماد کنند مگر آنکه قرائن قویه از آن ظاهر اعتماد کنند مگر آنکه قرائن قویه از آن ظاهر باز دارد مثلاً دیدیم که آتش شعله می‌زند تا آنکه بر غلط حس خود مطلع نشویم با وجود جوهری که شبیه به نار می‌نماید به یقین بدانیم بمجرد احتمال قصد آن نه کردن و پختن طعام را بر آن موقوف نه گذاشتن محض دیوانگی است.

اما تناقض در مصلحت شرع از آن جهت که شیعه می‌گویند لطف واجب است بر خدای تعالی و لطف او تعالی تقاضا می‌فرماید که ملت را حافظی باشد و آن حافظ ملت لابد است از آنکه عالم و معصوم باشد و معصوم غیر مرتضی نبود پس او امام باشد و ما مساعدت می‌کنیم در مقدمه اولی و ثانیه به تغیر.

ما می‌گوئیم که خدای تعالی متصف است به لطف کما قال: ﴿اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ﴾ [الشوری: ۱۹]. و وعده فرمود حفظ قرآن را ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]. و وعده او واجب الوقوع است و می‌گوئیم که لطف تقاضا می‌کند که ملت را حافظی باشد اما این حافظ سه چیز می‌تواند شد.

یکی آنکه خود متکفل حفظ باشد پس همیشه دفعه بعد دفعه تقریبی احداث فرماید از غیب به القاء در قلب مردی که امر کند به معروف و نهی از منکر، و القاء در قلب قوم انقیاد او را قال الله تعالی: ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ «وقال رسول الله ﷺ: يبعث في كل مائة في هذه الأمة من يجدد دينها»^۱.

۱- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۱۰۹، کتاب المَلاحِم، بَابُ مَا يُذَكَّرُ فِي قَرْنِ الْمِائَةِ، حدیث شماره: ۴۲۹۱. علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است.

دوم آنکه امت مرحومه را من حیث المجموع خاصیتی باشد که بر ضلالت مجتمع نشود
 كما قال رسول الله ﷺ: «لا تجتمع أمتي على الضلالة»^۱.

سوم شخصی را معین کنند که اقامت دین فرماید. و چنانکه شیعه می گویند که لطف
 گاهی ظهور امام معصوم است و آن اکمل انواع لطف است و گاهی وجود او به اخفاء و آن
 نیز از اصل لطف خالی نیست ما می گوئیم که: گاهی خدای تعالی هر سه نوع حفظ را جمع
 می فرماید و آن اکمل انواع لطف است و آن در ایام خلافت رحمت و خلافت نبوت است، و
 گاهی بر دو نوع اول اکتفا می نماید، زیرا که اصل لطف به آن مؤدّی می شود و در مقدمه
 ثالثه نیز مساعده می کنیم به نوعی از تغیر پس می گوئیم که اگر لطف الهی تعیین شخصی
 را که حافظ ملت باشد تقاضا فرماید لا بد است از آن که مبشّر به کثرت علوم و به علو درجه
 در آخرت باشد تا لطف تحقق گردد و عصمت به معنی که شیعه اثبات می کنند ضرور نیست
 ممکن است که در اول عمر کافر و فاسق باشد بعد از آن خدای تعالی توبه نصیب کند و به
 زبان پیغامبر اطلاع دهد که آخر حال او خیر است و تصریحاً و تلویحاً حُسن حال و مآل او
 تعلیم فرماید لیکن اینجا شرطی دیگر مطلوب است و آن آن است که امام ظاهر و منصور
 بود، زیرا که اگر مختفی باشد تکلیف به اتباع شخصی مجهول که نه امر می نماید و نه نهی
 می کند لازم آید، و اگر مخدول بود و تقریب به خیر نباشد از نصب او بلکه تقریب به شر باشد
 و ترک نصب او اقرب باشد به لطف از نصب او، زیرا که در صورت اولی مواخذه نباشد به ترک
 واجب و فعل محزّم و در این صورت مواخذه خواهد بود.

بعد تمهید مقدمات می گوئیم که لا بد امام حق بعد وفات آن حضرت ﷺ موجود بود اتفاق
 علیه الموافق والمخالف و آن امام صدیق اکبر ﷺ بعد از آن فاروق اعظم ﷺ، زیرا که هر دو
 مبشر به علم و فلاح و صلاح بوده اند و ظاهر و منصور بودند نه حضرت مرتضی ﷺ، زیرا که
 اگر چه عالم بود و مبشر به بهشت بود ظاهر و منصور نبود.

۱- مسند امام احمد: ج ۳۰ / ص ۳۹۲، حدیث شماره: ۱۸۴۵۰، و همان: ج ۳۲ / ص ۹۶، حدیث شماره:

۱۹۳۵۱، این حدیث در سنن ابن ماجه با این الفاظ آمده است: «إن أمتي لا تجتمع على ضلالة، فإذا رأيتم اختلافاً فعليكم بالسواد الأعظم»، علامه آل بانی گفته: به استثنای جمله ی نخست این حدیث بسیار ضعیف است، نگا: سنن ابن ماجه: ج ۲ / ص ۱۳۰۳، کتاب الفتن، باب السواد الأعظم، حدیث شماره: ۳۹۵۰.

و تحقیق این مسئله موقوف است بر تمهید نکته بدان اسعدک الله تعالی اشاعره گفته‌اند که احکام الله تعالی معلّل به اغراض نیست و این مسئله را به روشی سر داده‌اند که موسم آن باشد که در ارسال رسل و انزال کتب و نسخ شرائع سابقه و بر هم زدن عادات جاهلیت مصلحتی منظور نیست اراده که ترجیح احد المقدورین^۱ است کار خود کرده است و این قول به این صورت و هیئت مسلم نیست آری غرضی که تکمیل ذات واجب کند فی نفسه منتفی است و مصلحتی که مرجع آن لطف عباد باشد مربوط ساختن بعضی مسببات به اسباب واقع است. اصل مذهب فقهاء چه صحابه و تابعین و چه من بعد ایشان معرفت علل احکام است به اعتبار مناسب و شناختن معانی مناسبه مثلاً حفظ نفس و مال و عقل و عرض و ملت ضروری دانسته‌اند و قصاص و حدود سرقت و شرب و قذف و ارتداد بر آن دائر ساخته‌اند و مشروعیت صلاة و صوم و زکاة و حج برای تهذیب نفس و خروج او از اسر بهیمیت و انبساط او در فضای ملکیت امری است مقرر و مفاسد کبائر ذنوب معقول. امام غزالی رحمه الله در باب توبه چه قدر تصریح به آن کرده است.^۲

از این همه گذشتیم استقراء احکام و اعمال فطانت در آن بالجزم به معرفت مصلحت مطلوبه و مفسده مطروده مضطر می‌گرداند چنانکه در حجت بالغه^۳ اکثر آن مطالب تقریر نمودیم از این هم گذشتیم در قرآن و احادیث خبر بسیاری از مصالح و مفاسد مبین شد در باب ارسال رسل گفته‌اند.

﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلِ أَنْ نَّذِلَّ وَنَخْزَىٰ﴾ [طه: ۱۳۴].

۱- دو چیزی که تحت قدرت داخل هستند، مثلاً وجود شخص و عدم آن. ترجیح دادن یکی از این دو (بطور مثال ترجیح وجود شخص) کار اراده می‌باشد.

۲- إحياء علوم الدين: ج ۴ / ص ۲، تألیف: محمد بن محمد الغزالي أبو حامد (سنة الولادة ۴۵۰ هـ سنة الوفاة ۵۰۵ هـ)، الناشر دار المعرفة، مكان النشر- بيروت.

۳- حجة الله البالغة کتاب شهره‌ی آفاق شاه صاحب که در مقاصد شریعت نوشته شده است.

۴- ترجمه‌ی آیه مبارکه: «و اگر ما آنان را پیش از آن (که قرآن نازل شود) با عذابی هلاک می‌کردیم، (در قیامت) می‌گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم».

و در حدیث قدسی آمده: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ بَنِي آدَمَ حَنَفَاءَ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ اجْتَالَتْهُمْ»^۱. و در حدیث دیگری آمده است: «وَأَنَّ اللَّهَ مَقَّتْ عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ»^۲. و آن حضرت فرموده اند: «وَأَنِّي بَعَثْتُكَ لِأُبْتَلِيكَ بِهِمْ وَأُبْتَلِيَهُمْ بِكَ»^۳. و در حدیث وارد شده که مثل آن حضرت ﷺ مثل منذر جیش است^۴، و این مقدمات به وجهی شهرت یافته که سنی بر قاعده خود که التزام مدلول حدیث مشهور است به اثبات آن مضطر می شود به حقیقت مذهب سنت نه قول اشعری است و نه قول ماتریدی هرچه حکم نص کتاب و حدیث مشهور و اجماع امت و قیاس جلی باشد همان سنت است و قائل به آن سنی، اشعری باشد یا غیر آن. ظن غالب فقیر آن است که غرض اشعری در این مسائل منوع چند است که سورت مذاهب مخالف را به سبب آن منوع می شکند نه جزم به آنکه در شریعت چنین و چنین است چون این نکته به وجه اجمال مذکور شد باید دانست که سبب ارسال رسل و انزال کتب و تکلیف به احکام شرع لطف الهی است یعنی رسیدن افراد بنی آدم به کمال نوعی خود بدون این چیزها میسر نمی آمد همان رحمت که باعث خلق نوع انسان شده بار دیگر برقع از روی خود کشاد و افاضه شریعتی فرمود که تکمیل افراد بشر نماید و ایشان را به کمال و جمال خویش رساند به همان می ماند که باغبان نهال می نشاند و تربیت او می کند در اول مرتبه اثر تربیت او نشستن تخم است در زمین و جذب کردن او آب و هوا را از اطراف و جوانب خود، و ثانیاً همان تربیت سبب ظهور شاخ و برگ درخت می شود، و ثالثاً بعینه همان تربیت موجب وجود ازهار و ثمار می گردد. و نیز آن تربیت اولاً سبب زیادت اجزاء درخت است و ثانیاً بعینه همان تربیت باعث تازگی اجزاء درخت و ظهور تخاطیط عجیبه در اوراق و ازهار او می گردد همچنان غذای که مدبر السموات والارض اولاً سبب زیادت اجزاء

۱- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۱۹۷، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا

أهل الجنة وأهل النار، حدیث شماره: ۲۸۶۵.

۲- قسمتی از همان حدیث قبلی است؛ نگا: صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۱۹۷، کتاب الجنة وصفة نعيمها

وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حدیث شماره: ۲۸۶۵، و مسند

امام احمد: ج ۲۹/ ص ۲۲، حدیث شماره: ۱۷۴۸۴.

۳- المعجم الكبير: ج ۱۲/ ص ۳۳۴، روایت شماره: ۱۴۴۰۰.

۴- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۱، کتاب الجمعة، باب تخفيف الصلاة والخُطبة، حدیث شماره: ۲۰۴۲.

طفل ساخته است همان غذا ثانیاً موجب ظهور جمال و حسن او و پدید آمدن حرکات و سکنات خاصه به نوع او گشته است پس تشریع تتمه تقدیر است و تکلیف شرع تتمه تکوین نوع است.

چون این نکته به خاطر نشست به اصل غرض پردازیم حق جلّ و علا در کتاب عظیم می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۱ [الصف: ۹].

وقال تعالى: ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يُعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾^۲ [النور: ۵۵].

وقال النبي ﷺ في حديث عدي بن حاتم وأبوذر والمقداد وغيرهم حتى صار مشهوراً: «وليتمنَّ الله هذا الأمر حتى يدخل في كل بيت من مدر أو وبر بعزّ عزيز أو ذلّ ذليل»^۳. ألفاظهم شتى والمعنى المشترك واحد.

۱- ترجمه آیه مبارکه: «او ذاتی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند».

۲- ترجمه آیه مبارکه: «و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آنچنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت».

۳- اینجا شاه ولی الله صاحب اشتباها الفاظ دو حدیث جداگانه را کنار هم و به شکل یک حدیث آورده، و آنرا به راویان مختلف نسبت داده است؛ حدیث نخست حدیث صحیح بخاری و کتاب‌های دیگر حدیثی است با این الفاظ: «وَلَيُتِمِّنَنَّ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّكَبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ مَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ». صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۴۳۵، بَاب مَا لَقِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بِمَكَّةَ، حدیث شماره: ۳۸۵۲.

و حدیث دوم: «لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ بِعَزِّ عَزِيزٍ أَوْ ذُلِّ ذَلِيلٍ إِمَّا يُعَزُّهُمْ اللَّهُ فَيَجْعَلُهُمْ مِنْ أَهْلِهَا أَوْ يُذِلُّهُمْ فَيَدِينُونَ لَهَا قُلْتُ فَيَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ».

مسند امام احمد: ج ۳۰/ ص ۱۵۵، حدیث شماره: ۱۶۹۵۶، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط امام مسلم صحیح است.

دین حق همان است که ممکن شد و همان است که تمام شد و همان است که شرقاً و غرباً در بیوت و بر و مدر در آمد و شک نیست که صدیق اکبر^{علیه السلام} و فاروق اعظم^{علیه السلام} و ذی النورین^{علیه السلام} مسلط شدند بر روی ارض، و روم و فارس را فتح کردند و قرآن را جمع نمودند همان قرآن در تمام عالم شائع شده است و مسائل اجماعیه ایشان در جمیع آفاق منتشر گشته و اکثر اهل اسلام به مذهب سنت متمذهب شده اند چه محدثین و چه فقهاء و قراء و چه مفسرین و چه بادشاهان روی زمین. و بر سادات اهل بیت گاهی خلافت منتظم نه شد الا خلافت حضرت مرتضی^{علیه السلام} فقط، و معلوم است که حضرت مرتضی^{علیه السلام} در ایام خلافت خود چه دیده و چه کشیده و ایام خلافت حضرت مرتضی^{علیه السلام} به مذهب شیعه ایام ابتلاء و ایام تقیه و خوف بوده است، و بعد از چهار سال که وی^{علیه السلام} به دار بقاء انتقال فرمود بنو امیه در اخفاء و استیصال امر او چه کوششها نموده اند و بعد از حضرت مرتضی^{علیه السلام} هیچگاه خلافت بر سیدی مستقر نشد، و آنها خروج می کردند و در اول جمع رجال و نصب قتال کشته می شدند «إلى ان أذنت الدنيا بِصرم»^۱. قائل به این مذهب همیشه مخدول و مطرود بوده است کما هو مصرح فی کلامه. حالا انصاف باید داد که دین ما ممکن است یا دین شیعه و متمم طریقه ما است یا طریقه شیعه؟ لطف الهی به بعث پیغامبر علیه الصلاة والسلام و اشاعت دین او مطلوب بود مذهب اهل سنت را نتیجه داده است یا مذهب شیعه را افاده فرموده؟ نصب امامی مختفی خائف که اصلاً بر عرض مذهب خود علی رؤوس الاشهاد قادر نشد لطف الهی است یا تسلیط بادشاهی که مانند شمس فی رابعة النهار ظهور فرماید و دین خود را به اعلان تقریر کند و شرق و غرب عالم را مسخر حکم خود گرداند؟! مدار این لطف جسیم شیوع دین است در اقطار ارض یا نصب امام مختفی مخدول که سبب تأثیم جمیع عالم شود؟ اگر به فرض مدار این بشارات متواتره صورت اسلام باشد به غیر حقیقت آن لطف نباشد بلکه تدلیس باشد و اراده شر به طوائف بنی آدم.

سوال: اگر گوئی به این دلیل که تقریر کردی مدعا وقتی ثابت شود که مخالف در معارضه آن دلیل های دیگر تقریر نکند لیکن شیعه گفته اند قال الله تعالی: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ

۱- تا اینکه دنیا با آنها اعلان قطع روابط نمودند (از آنها روی گردانند).

بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» [الأنفال: ۷۵]. و حضرت مرتضیٰ ﷺ از اولوا الارحام آن حضرت ﷺ بود نه صديق اكبر، وقال تعالى: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ [المائدة: ۵۵].

و ائمه‌ی تفسیر صریح تصریح به آن کرده‌اند که اشارت به مرتضیٰ ﷺ است «وقال النبي ﷺ يوم الغدير: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ»^۱.
 «وقال ﷺ يوم خرج الى تبوك: أَنْتَ مِنِّي بِمَزَلَّةٍ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۲.
 «وقال ﷺ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي»^۳.
 این همه دلالت بر خلافت حضرت مرتضیٰ ﷺ می‌نماید و زاد صاحب الأساس من الزيدية حديث: «الحسن والحسين إمامان قاما أو قعدا وأبوهما خير منهما»^۴.

-
- ۱- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۴۳۴، حديث شماره: ۱۳۱۱، و راوی در ادامه می‌گوید: مردم بعدا این جمله: «وَال مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مَنْ عَادَاهُ» را بر قول پیامبر صلی الله علیه وسلم اضافه نمودند. و سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۳۳، کتاب المناقب عن رسول الله صلی الله علیه وسلم، باب ۲۰ مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه، حديث شماره: ۳۷۱۳، علامه آلبانی گفته: این حديث صحيح است. برای تفصیل و توضیح این حديث به کتاب: حديث غدير و ما اهل سنت مراجعه فرمائید.
 - ۲- صحيح مسلم: ج ۶/ ص ۱۱۹، فضائل الصحابة، باب مِنْ فَضَائِلِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه، حديث شماره: ۶۳۷۰.
 - ۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۶۳، کتاب المناقب عن رسول الله صلی الله علیه وسلم، باب ۳۲ مناقب أهل النبي صلی الله علیه وسلم، حديث شماره: ۳۷۸۸، و علامه آلبانی گفته: این حديث صحيح است.
 - ۴- اسم کامل این کتاب: الأساس لعقائد الأكياس می‌باشد، و مؤلف آن منصور بالله قاسم بن محمد (۹۶۷-۱۰۲۹ هـ) است. کتاب مذکور در صنعا، توسط دار الحکمة الیمنية، سال: ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۱ م چاپ شده است، اما بنده نتوانستم به این کتاب دسترسی پیدا کنم، و حتی در انترنیت نیز آن را نیافتم. البته ادعای این شخص را می‌توان در سایر کتب روایی شیعه و سنی یافت؛ به طور مثال مراجعه شود به: المستدرک، حاکم نيسابوری: ج ۳/ ص ۱۸۲، روايت شماره: ۴۷۸۰، و حافظ ذهبی به تعقیبش نوشته: «معلی بن عبدالرحمن» (یکی از راویان این سند) متروک است.

جواب گوئیم: ظاهر به جانب ما است؛ زیرا که متصل وفات آن حضرت علیه السلام این عزیزان متصدی امر خلافت شدند و جمهور اصحاب احکام خلافت ایشان را قبول نمودند و آثار جمیله بر خلافت آن بزرگواران مترتب گشت و مخالفی رایت خلافت نصب نکرد اتفاق سواد اعظم البته بر حق می باشد و عدول از حق نیست الا به عارض هوا یا به علت جهل، و وجود این هر دو در سواد اعظم به غایت بعید است و آنچه ایشان کردند همه خیر بود به دلالت قرآن و موافقت آن.

محمل اول سکوت قوم رضا و تسلیم است و خصم مدعی خلاف ظاهر است؛ زیرا که حاصل مذهب خصم تفسیق یا تکفیر جمیع امت مرحومه است خصوصاً طبقه اولی از ایشان و هیچ چیز شنیع تر از آن نتواند بود. و دعوای نص است برای حضرت مرتضی علیه السلام و هیچکس از صحابه آن را روایت نکرد و نه خود مرتضی علیه السلام در خطب و محاورات خود ایراد آن نمود و نه از اولاد او اثبات آن ظاهر گردید. و حاصل مذهب ایشان امامت است به معنای حجت معصومه مفترض الطاعت و اگر به این معنا ثابت می بود لا محاله فرقه از فرق اسلامیة اعتراف به آن می کرد.

باز می گوئیم علامت نوأیت (نو پیدائی) برین مذهب هویدا است که در اول ملت نبود بعد از آن شیئاً فشیئاً ظاهر شدن گرفت بر صفت خوف و تقیه و هر چند زمان فترت پیش آمد آن عقیده محکم شدن گرفت تا آنکه کتب و دفاتر پرداختند.

باز می گوئیم سخافت ادله ایشان پیدا است که متشابهاً قرآن و سنت را تتبع کرده تأویل دور از کار اختراع نمودند که سیاق و سباق از آن اباء می نماید.

باز نکته بیان کنیم اگر آن حضرت علیه السلام به فرض اول امر فرموده باشند کلمهء که بر خلافت حضرت مرتضی دلالت دارد بعد از آن متصل وفات خطبه خواندند در مناقب صدیق و امامت صلاة به صدیق تفویض فرمودند پس این متأخر ناسخ حکم پیشین بوده است یا صرف آن کلام از ظاهر خودش بمعنی دیگر نموده اند، و اگر از این مقام نیز تنزل نمائیم گوئیم که آن حضرت علیه السلام ا عقل است از آنکه نداند که ذکر مناقب صدیق اکبر علیه السلام قریب به وفات وی علیه السلام و تفویض منصب امامت صلاة به صدیق علیه السلام در آخر حال متمسک خلاف مدعا می تواند شد پس می بایست که امساک فرماید از آن و الا تدلیس و تلبیس باشد چون امساک نفرمود دانستیم که غرض آن حضرت علیه السلام استخلاف مرتضی علیه السلام نبود.

باز نکته دیگر می‌گوئیم در قرآن عظیم ذکر استخلاف مرتضی‌علیه‌السلام به صریح لفظ واقع نشده است و نه در حدیث مشهور وارد شده به اعتراف موافق و مخالف، باقی ماند اشاره خفیه کتاب و حدیث مشهور یا صریح خبر واحد که مخالف به روایت آن متفرد است. هرچه اشاره خفیه است قول سواد اعظم به صفتی که ذکر کردیم منع آن اشاره و صرف کلام بغیر آن می‌تواند کرد به اجماع منا و من مخالفینا. و خبر واحد که در مقابله اتفاق کذا و کذا واقع شود غیر مسموع است باجماع منا و من مخالفینا.

باز نکته دیگر می‌گوئیم بسیاری از ادله صریح نص نیست در استخلاف بلکه بیان استحقاق شخص کند استخلاف را، و حاصل آن ادله آن است که شخص فی نفسه کامل است و شروط خلافت در وی متوفر اگر اتفاق برآن واقع شود آن خلافت راشده خواهد بود و این نه عین استخلاف است و این ادله پیش ما موجود است برای هر یکی از صدیق و مرتضی.

و در مقدمه معامله‌ی آن حضرت ﷺ با خلفاء آنچه امراء با منتظر الامارة می‌کنند قولاً و فعلاً ذکر کردیم چون فرمانروائی در خارج برای شخصی متحقق شد این ادله اثبات خلاف راشده او خواهند کرد؛ زیرا که خلافت راشده دو جزو دارد یکی فرمانروائی و آن بالحس معلوم خواهد بود دیگر اهلیت فرمان روائی به اوصافیکه خدای تعالی در استعداد این شخص ودیعت نهاده است و آن بهمین نصوص معلوم خواهد شد و چون فرمانروائی در شخص متحقق نشد این ادله بر کمال شخص فی نفسه دلالت خواهند کرد نه بر ایجاب خلافت او پس این ادله خالی از غرض مستدل خواهد بود بالجمله این مقاله به منزله نقض اجمالی است ادله مخالف را و تنبیه جُملی است بر طریق تفصّی از اشکالات ایشان.

الحال متوجه جواب تفصیلی می‌شویم قوله تعالی: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ [الأَنْفَال: ۷۵]. اگر انصاف را کار فرمائیم و نظر به سیاق و سباق آیه بر گماریم کالشمس فی رابعة النهار معلوم خواهد شد که خدای تعالی در این آیات فضائل مهاجرین و انصار بیان می‌فرماید و چون همه در مرتبه علیا از امت واقع‌اند امر می‌نماید به تواصل بایک دیگر مانند آنکه یک قبیله با یک دیگر می‌کنند در تأکد عیادت مریض و شهود

جنازه و غیر آن و این منزله را از غیر ایشان به آن سلب می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّنَ وَلِيَّتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا﴾ [الأنفال: ۷۲].

الا در یک حکم که اگر استنصار کنند از عامه مسلمین بر کفار لازم است نصر ایشان اگر این نصر در میان نیاید فتنه‌ی عظیم بر خیزد که غلبه کفار بر مسلمین است و استیصال مسلمین رأساً.

بعد از این می‌فرماید: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ [الأنفال: ۷۵].
یعنی وجوب تواصل بین المهاجرین والانصار ناسخ تواصل ارحام نیست نگفتیم که تواصل ارحام بگذارید و تواصل مهاجرین و انصار پیش گیرید بلکه لزوم وصل ارحام بر طور خود است محکم غیر منسوخ و تواصل بین المهاجرین والانصار مزاحمت آن ندارد هر دو واجب‌اند و هر دو مطلوب پس سیاق و سباق دلالت می‌کند که مراد از اولى ببعض صله رحم است نه توارث و جمعی که توارث فهمیده‌اند آیه را از سیاق و سباق منقطع ساخته‌اند پس در این آیت مخالف را اصلاً جای ناخن زدن نیست لیکن زیغ و هوا ایشان را بر تأویل باطل حمل کرد گفتند «الآیه عامه فی الأمور كلها لصحة الاستثناء ومنها الامامة وعلی من اولى الأرحام دون أبي بكر فهو اولى بخلافة رسول الله ﷺ». و عجب است که از اهل عقل این کلام صادر شود، زیرا که غایت الامر آن است که مطلق باشد پرسیده شود آفی کذا أم فی کذا؟ چنانکه گوئیم زید مقدم است بر عمرو سوال متوجه شود که در علم یا در نسب یا در شجاعت الی غیر ذلک پس یا با علامت اطلاق است یا نه اول مطلق است و ثانی مقید مطلق را حواله بر قرائن می‌کنند یا قید را صریحاً ذکر می‌نمایند و صحت استثناء بر آن دلالت نمی‌کند؛ زیرا که اگر استثناء باشد مثلاً گوئیم اولى الا فی کذا آنجا تقدیر مستثنی منه خواهیم کرد به قرینه مستثنی مانند «قرأت إلا يوم الجمعة معناها قرأت كل يوم الا يوم الجمعة ولو قلت قرأت كان اخباراً عن قراءة ما كذلك هذا». و اگر این کلام صحیح باشد

۱- قابل یاد آوری است که بر علاوه از این که مسأله خلافت و امامت وراثی نیست، باز اگر موروثی نیز می‌بود تا زمانی که عباس بن عبد المطلب علیه السلام که کاکای (عموی) رسول خدا است زنده می‌بود به علی مرتضی علیه السلام که پسر کاکا است خلافت نمی‌رسید؛ چرا که عمو از هر حیث حقدارتر است و حتی با وجود کاکا، پسر کاکا از میراث شخص محروم می‌شود.

لازم آید که چون امامی بمیرد امامت را اولوا الارحام در میان خودها قسمت نمایند بمنزله مال ولا قائل به.

و اینجا نکته ایست به غایت ثمین در عالم دو سنت مسلوک بود:

یکی طریقه انبیاء صلوات الله تعالی علیهم که توارث در نبوت نیست حضرت موسی و هارون علیه السلام از سبط لاوی مبعوث شدند و حضرت یوشع علیه السلام از سبط بنیامین باز حضرت داود و سلیمان علیه السلام از سبط یهودا هکذا و هکذا.

و یکی طریقه ملوک چنانکه در تواریخ سلاطین به تواتر معلوم کرده باشی که بادشاهی می‌میرد و شخصی از اولاد او بر سلطنت می‌نشست و اگر دیگری بادشاهی می‌خواست وارث ملک اولاد را دانسته به جنگ بر می‌خاستند و او را دفع می‌ساختند مگر آنکه غالب آید و حینئذ دولت از خاندان بادشاه اول بیرون می‌رفت.

و خلافت نبوت دو احتمال دارد: یکی آنکه به نبوت ملحق شود و توارث در آن جاری نگردد. دوم آنکه به بادشاهی راجع شود به مقتضای طبیعت بشر توارث در آن جاری کنند اگر به نبوت ملحق سازند کسی را خلیفه باید کرد که متمم کارهای نبوت باشد و اگر از قبیل بادشاهی گیرند نفوس و طبائع ایشان به اقامت وارث میل کند چون دیدیم که همه بر خلاف سنت مستمره در ملوک عمل کردند دانستیم که مراد ایشان اقامت سنت صالحه انبیاء بود به این نکته عبد الرحمن بن ابی بکر ارشاد فرموده است در قصه استخلاف معاویه پسر خود را «حيث قال: سنة كسرى وقیصر لا سنة أبي بكر وعمر»^۱.

و اگر از این مقام تنزیل نمائیم گوئیم که ترک عادت مستمره نمودن دلیل است بر آنکه اینجا دلیلی قوی‌تر یافتند بر خلاف عادت مستمره با وجود رغبت طبائع در آن، قوله تعالی: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ [المائدة: ۵۵]. سیاق آیت ذکر مرتدین است و جهاد با ایشان و این معنی به اتفاق مفسرین در حق صدیق اکبر علیه السلام

۱- سنن النسائی الکبری: ج ۶/ ص ۴۵۸، ۳۲۹ قوله: {والذي قال لوالديه أف لكما}، حدیث شماره: ۱۱۴۹۱ و المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ ص ۵۲۸، كِتَابُ الْفِتَنِ وَالْمَلَا حِمِ، أَمَّا حَدِيثُ أَبِي عَوَانَةَ، روایت شماره: ۸۴۸۳، حافظ ذهبی نوشته: در این سند انقطاع است.

است قاله قتاده والضحاك والحسن البصري^۱. و حوادثی که در عالم پیدا شد اول دلیل است بر آن از میان مؤرخین کیست که یاد دارد که کسی در این مدد متطاوله به وصف جمع رجال نصب قتال با مرتدین نموده باشد سوای صدیق اکبر؟ و لفظ إنما در کلام عرب برای دلیل جمله سابقه و تحقیق و تثبیت او می آید، یعنی: ای مسلمانان! از ارتداد عرب و جموع متجمعه ایشان چرا می ترسید غیر از این نیست که کارساز شما در حقیقت خدا است که الهام می کند و تدبیر امور با آن الهام می فرماید و رسول او که سر رشته ترغیب بر جهاد او در عالم آورده است و به دعای خیر دستگیر امت خود است و در ظاهر محققین اهل ایمان که به اقامت صلاة و ایتاء زکاة به وصف نیایش و خشوع متصف اند و اهلیت تحمل داعیه الهیه دارند و خدای تعالی بر دست ایشان اتمام اصلاح عالم می فرماید پس انما ولیکم بشهادت سیاق و سباق نازل است در باب صدیق اکبر و تعریض است به او و متابعان او و اگر به عموم صیغه متمسک شویم جمیع محققین را شامل است «ولهذا قال أبو جعفر محمد بن علي الباقر حين قيل له انها نزلت في علي قال هو من المؤمنين»^۲ اخرجہ بغوي.

«وقال جابر بن عبد الله: نزلت في عبد الله بن سلام لما هجره قومه»^۳.

حالا زیغ این مبتدعان را تماشا کن که این سیاق و سباق را گذاشته در پی ترویج هوای باطل خود افتاده اند «قال الزيدي في الاساس: المعني لقوله والذين آمنوا علي وحده لوقوع التواتر بذلك من المفسرين وأهل التواريخ ورد بلفظ الجمع من باب اطلاق العام على

۱- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ۱۱ / ص ۱۱۶۰، روایت شماره: ۶۵۳۷.

۲- این روایت را در تفسیر بغوی و شرح السنه بغوی نیافتم، اما می توان آن را در سایر تفاسیر و دیگر کتاب های روائی یافت، از جمله: تفسیر جامع البیان عن تأویل آی القرآن، الطبری: ج ۱۰ / ص ۴۲۶، و الباب في علوم الكتاب: ج ۷ / ص ۳۹۸، مؤلف: أبو حفص عمر بن علي ابن عادل دمشقي حنبلي، دار النشر: دار الكتب العلمية، بيروت- لبنان طبع نخست، سال: ۱۴۱۹ هـ / ۱۹۹۸ م.

۳- این روایت را منسوب به جابر نیافتم، اما منسوب به ابن عباس موجود است، نگا: تنوير المقباس من تفسير ابن عباس: ج ۱ / ص ۹۶، تفسیر منسوب به: عبد الله بن عباس - رضي الله عنهما - (متوفی: ۶۸ هـ)، جمع آوری شده توسط: مجد الدين أبو طاهر محمد بن يعقوب فيروزآبادی (متوفی: ۸۱۷ هـ)، الناشر: دار الكتب العلمية - لبنان.

الخاص ونظيره قوله تعالى: ﴿هُم الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ﴾ [المنافقون: ۷]. والمعني بها ابن أبي وحده^۱.

اما تواتری که به آن تفوه می کند ممنوع است معنای تواتر آن است که جماعه عظیمه که تواطؤ ایشان عاده بر کذب ممتنع باشد به حس ادراک کرده باشند چیزی را و خبر دهند از آن ادراک خویش اینجا حس غیر سمع از صادق مصدوق نمی تواند بود هیچ حدیث مرفوع ثابت نیست چه جای تواتر؟ و اگر به مسامحه از لفظ تواتر اتفاق اراده کرده شود آن در حیز منع است لما مر عن جابر والباقر بلکه این تأویل امریست مختلف فیه تأمل می باید کرد در آن اگر بر قاعده باشد اخذ کنیم و اگر خلاف قاعده است رد نمائیم باز می گوئیم کدام ضرورت پیش آمده که از لفظ عام معنای خاص اراده می باید کرد به تخصیص آنکه از لفظ جمع مفرد را مراد باید گرفت این قسم تأویل بعید را قرینه قویه می باید و آن قرینه کجا است؟ آنچه ظن فقیر کار می کند آن است که بعضی مردم به طریق تعریض حضرت مرتضی^{علیه السلام} را از این لفظ فهمیده باشند و تعریض امر جدای است غیر تخصیص عام. اینجا عام بر معنای عموم خود باقی است مع هذا قرائن دلالت می نمایند بر دخول فرد واحد در عام بلکه بر آنکه سوق کلام برای او بوده است چنانکه در فصل تعریضات بسط نمودیم لیکن این شخص به سبب قلت معلومات خود به آن معنی آشنا نیست بر تخصیص فرود می آرد.

باز می گوئیم که اینجا تعریض وقتی راست بیاید که ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ حال واقع شود از ﴿يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ تنها و آن قصه مخترعه مکرر از مرتضی واقع شده و کلاهما ممنوعان به سه وجه:

۱- طوری که قبلا نیز خاطرنشان ساختیم ادعاهای منصور بالله قاسم بن محمد (۹۶۷-۱۰۲۹هـ) صاحب کتاب: الأساس لعقائد الأكياس را می توان در سایر کتب روائی شیعه نیز یافت؛ به طور مثال مراجعه شود به: التبیان فی تفسیر القرآن: ج ۳/ ص ۵۶۱- ۵۷۰، تألیف: محمد بن حسن بن علی بن حسن (۳۸۵-۴۶۰هـ) مشهور به شیخ الطائفه و شیخ طوسی.

یکی آنکه ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ حال واقع شده بعد دو جمله متناسقه داخله در حیز صله و مبتنی بر ضمیر جمع که فاعل آن هر دو است پس ظاهر آن است که از هر دو جمله حال واقع شده باشد و حینئذ معنی مربوط نه گردد که ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ بخلاف آنکه گوئیم: «وهم خاشعون لله في اقامة الصلاة وابتاء الزكاة» یا گوئیم: «يقيمون الصلاة المفروضة ويؤتون الزكاة المكتوبة وهم راكعون مواظبون للنوافل».

دوم آنکه «يؤتون» صیغه مضارع است دلالت می کند بر استمرار تجددی پس اگر مقید شود به حال می باید که چندین دفعه ایتاء زکاة در حین رکوع به عمل آمده باشد و یک بار کفایت نمی کند و لا قائل به.

سوم آنکه توجیهی که ما اختیار کردیم ادخل است در تهذیب نفس و اوفق است به کتاب و سنت؛ زیرا که خشوع در وقت صلاة و صدقه مطلوب شرعی است و هزاران دلیل شرعی بر طلب آن دلالت می نماید و همچنان اقامت بر فرائض با مواظبت بر نوافل ممدوح است در شریعت و مدار افضلیت و اکملیت افراد بشر واقع شده بخلاف صدقه دادن در وقت رکوع که هیچ مناسبت با مقاصد شرعیه پیدا نمی کند الا آنکه فی الجملة دلالت دارد بر مسارعت در صدقات و حینئذ حُسن عبارت آن باشد که گویند «وهم يسارعون في الصدقة» خصوصیت رکوع را دخلی نیست که مدح دائر گردد بر آن.

باز اگر تسلیم نمائیم که آیت نازل شده است در شأن حضرت مرتضی علیه السلام غایت دلالت آن است که حضرت مرتضی علیه السلام ناصر مسلمین است والامر كذلك، زیرا که خدای تعالی مرتضی علیه السلام را در مشاهد آن حضرت علیه السلام توفیق عظیم کرامت فرمود تا امور عجیبه از وی به ظهور آمد مثل مبارزت در روز بدر و جنگ احد و قتل عمرو بن عبدود در غزوه خندق و فتح حصن در واقعه خیبر الی غیر ذلک و این نصر مسلمین بود خلافت از کجا مفهوم شد؟ و اگر شیعه گویند ولی به معنای متصرف است در امور مانند ولی مرأه در نکاح و ولی صبی در معاملات او، و ضمیر خطاب برای امت است و ولی امت نمی باشد مگر امام. جواب گوئیم:

اولاً به نقض اجمالی اگر این آیت دال است بر امامت او فی الحال پس در حال حیات آن حضرت علیه السلام امام باشد و لا قائل به و اگر معنی ولو بعد حین بفهمیم بر ما ناهض گردد (تأئید ما باشد)؛ زیرا که در وقتی از اوقات وهو وقت قیامه بالخلافة امام بحق بود.

و ثانياً به حلّ هر جا در قرآن ولایت آمده معنی آن نصرت است فی الانفال: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلِيَّتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ﴾^۱ [الأنفال: ۷۲].

و فی المائدة: ﴿لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [المائدة: ۵۱].
 الی غیر ذلك خصوصاً در این آیت سیاق و سباق جهره بر معنای نصرت دلالت می نماید، زیرا که در اول می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُم عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴]. و این اشارت به نصرت است بعد از آن می فرماید: ﴿وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ [المائدة: ۵۶].

و این صریح است در نصرت. انصاف بده که این دلیل فی نفسه دلالت بر وجوب خلافت حضرت مرتضیٰ علیه السلام می نماید یا به عارض هوا دفعاً بالصدر بر مدعاء دور و درازی فرود آورده اند.

(زیدی می گوید:) قوله تعالى: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۱۲۴]. یعنی: «الخلافه، وأبوبکرٍ کان ظالماً لأنه کان کافراً فی أول عمره حتی بُعث النبی صلی الله علیه و آله ودعاه إلى الإسلام»^۲.

اصل قصه آن است که خدای تعالی خطاب فرمود به حضرت ابراهیم علیه صلوات الله

۱- ترجمه آیه مبارکه: «آنانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند، و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنها یاران یکدیگرند؛ و آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند، هیچ گونه نصرت و تعهدی در برابر آنها ندارید تا هجرت کنند! و (تنها) اگر در (حفظ) دین (خود) از شما یاری طلبند، بر شماست که آنها را یاری کنید».

۲- به این کتاب دسترسی پیدا نکردم اما مشابه این عبارات در حق شیخین و سایر صحابه کرام به وفرت در کتب روافض به چشم می خورد. به طور مثال مراجعه شود به: الکافی، تألیف: ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی: ج ۲ ص ۳۷۵، منشورات الفجر، بیروت - لبنان، و الکافی للکلینی: ج ۳ ص ۲۴۳.

وسلامه: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۚ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱ [البقرة: ۱۲۴]. اگر چه معنای امام پیشوا است؛ نبی باشد یا خلیفه یا عالم مقتدا لیکن مراد در اینجا نبی است بلا شک پس معنی کلام این است که خدای تبارک و تعالی حضرت ابراهیم (علیه السلام) را نبی ساخت برای مردمان و مبعوث گردانید او را به سوی مردمان، وی صلوات الله علیه سوال نمود که بار خدایا از ذریت من جمعی از انبیاء گردان حق سبحانه فرمودند: نرسد وحی من یا نبوت من ظالمان را و در حکایت این ماجرا رد است بر مشرکان عرب به ابلاغ وجوه که می گفتند: ﴿لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ﴾^۲ [الزخرف: ۳۱]. چون معنای آیت دانسته شد می گوئیم: اینجا اصلاً ذکر خلافت نیست و مدلول آیت با مسئله ما مساسی ندارد و ذکر نبوت و وحی است و علی التسلیم لفظ ظالم حقیقه بر شخصی منطلق است که در وقت وقوع مضمون جمله ظالم باشد نه بر شخصی که در زمانی که قبل اوست یا بعد اوست ظالم بود. اطلاق عصیر بر خمر یا خمر بر عصیر مجاز است بالاتفاق و ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) در وقت نیل خلافت ظالم نبود.

«قوله (ﷺ): أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۳. اصل قصه آن است که آن حضرت (ﷺ) متوجه شد به غزه تبوک و حضرت مرتضی (ﷺ) را در خانه گذاشت به جهت مصلحت خانه خود از این وجه گونه ملالی بخاطر حضرت مرتضی بهم رسید که وقت جنگ چرا همراه آن حضرت (ﷺ) نباشد آن حضرت (ﷺ) فرمود: «أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». اخرج الترمذي والحاكم من حديث سعد «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَهُ خَلَفَهُ فِي بَعْضِ مَعَارِيهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلَفْتَنِي مَعَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى

۱- ترجمه آیه مبارکه: «الله به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم! ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز پیشوایانی قرار بده!) خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران نمی رسد».

۲- ترجمه آیه مبارکه: «و گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است».

۳- صحیح مسلم: ج ۷/ ص ۱۲۰، کتاب الفضائل، باب من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، حدیث شماره: ۶۳۷۳.

إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي^۱. حاصل آن است که حضرت موسی علیه السلام در وقت غیبت خود از بنی اسرائیل بسوی طور حضرت هارون علیه السلام را خلیفه ساخت پس حضرت هارون علیه السلام جمع کرد در میان سه خصلت:

از اهل بیت حضرت موسی علیه السلام بود، و خلیفه او بود بعد غیبت و نبی بود. آن حضرت علیه السلام چون مرتضی را خلیفه ساخت در غزوه تبوک مرتضی تشبّه پیدا کرد به حضرت هارون علیه السلام در دو خصلت اول خلافت در وقت غیبت و بودن از اهل بیت نه در خصلت ثالثه که نبوت است این معنی با خلافت کبری که بعد وفات آن حضرت علیه السلام باشد هیچ ربطی ندارد، زیرا که آن حضرت علیه السلام در هر غزوه شخصی را امیر مدینه مقرر می ساخت خلافت کبری دیگر است و خلافت صغری در وقت غیبت از مدینه (دیگر)، و اگر دلالت کند بر آنکه مرتضی حقیق است به آنکه تفویض امور به او فرمایند این معنی با مذهب ما خلاف ندارد و اگر مراد آن حضرت علیه السلام خلافت کبری می بود تشبیه می داد به یوشع که خلیفه حضرت موسی علیه السلام بعد وفات او بود نه به حضرت هارون علیه السلام، زیرا که حضرت هارون علیه السلام در وقت غیبت حضرت موسی علیه السلام به جانب طور خلیفه او بود نه بعد وفات او، موت حضرت هارون علیه السلام قبل حضرت موسی است به چند سال. حالا تعنّت شیعه باید دید که برای تصحیح این دلیل گفته اند «هذا يدل على أن جميع المنازل الثابتة لهارون من موسى ثابتة لعلي من النبي صلى الله عليه وآله والا لما صح الاستثناء ومن المنازل الثابتة لهارون من موسى استحقاقه للقيام مقامه بعد وفاته لو عاش لأنه لو عزله كان منقراً وذلك غير جائز على الأنبياء». و نیز گفته اند من جمله «منازل هارون من موسى انه كان شريكاً له في الرسالة ومن لوازمه استحقاق الطاعة بعد وفاة موسى لو بقي فوجب أن يثبت ذلك لعلي إلا انه امتنع الشركة في الرسالة فوجب ان يبقی

۱- این حدیث با الفاظ فوق در صحیح مسلم روایت شده است، و راوی نیز سعد می باشد، لذا نیازی دیده نمی شود که به سنن ترمذی و مستدرک حاکم حواله داده شود، و در ترمذی با این الفاظ آن را نیافتیم. صحیح مسلم: ج ۷/ ص ۱۲۰، کتاب الفضائل، باب من فضائل علی بن ابی طالب، حدیث شماره: ۶۳۷۳.

مفترض الطاعة على الأمة من غير رسالة وهذا معنى الإمامة»^۱. جواب می‌گوئیم: بمنزله هارون من موسی نوعی از تشبیه است و معتبر در تشبیه اوصاف مشهوره مذکوره علی الالسنه است نه اوصاف دور و دراز، به همان می‌ماند که شخصی از زید بمنزله الاسد انیاب و وبر بفهمد یا شرکت در سبعت ادراک نماید. مشهور از خصال حضرت هارون علیه السلام همان خصال ثلاث است هیچ عاقلی از مثل این کلام معنی استحقاق خلافت بعد وفات نمی‌تواند فهمید خصوصاً به این علاقه که از عدم استحقاق خلافت عزل لازم می‌آید و از عزل تنفر خلائق متحقق می‌شود بلکه می‌توان گفت که اگر هارون بعد موسی زنده می‌بود خلیفه نمی‌شد به خلافت اصطلاحی؛ زیرا که خلافت اصطلاحی غیر پیغامبر را لائق است نه پیغامبر را و می‌توان گفت که انقطاع کاری که به شرط غیبت تفویض نموده باشند عزل نیست بلکه تمامی آن کار است مثل آنکه اگر گویند فلان کار کرده بیا و وی کرده آمد و می‌توان گفت استحقاق طاعت در انبیاء به جهت نبوت است چون نبوت را از میان مستثنی ساختند هر چه به جهت نبوت باشد آن هم مستثنی شد و اکثر امت مرتبه که امامت است بمعنی معصوم مفترض الطاعة اثبات نمی‌کنند بل مفهوم آن محصل نمی‌شود بنای کلام بر آن نهادن چه قدر از انصاف دور است؟.

قوله علیه السلام یوم غدیر خم^۲: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» اصل قصه آن است که آن حضرت علیه السلام حضرت مرتضی علیه السلام را به جانب یمن فرستاد و آنجا در میان حضرت مرتضی و

۱- این اعتراضات در کتابهای مختلف شیعه وارد شده، از جمله: الصوامر المهرقة فی جواب الصواعق المحرقة، تألیف نور الله تستری: ص ۲۰۶، طبع: مؤسسة الفلاح- دار سلونی.

۲- غدیر تالاب و یا برکه‌ی آب را گویند، غدیر خم موضعی است در بین راه مکه و مدینه در سه میلی جحفه. اصل واقعه طوری که امام احمد و حافظ ابن کثیر از روایت علی ابن ابی طالب و بعضی دیگر از صحابه‌ی کرام آن را آورده‌اند از این قرار است که پیامبر صلی الله علیه و آله را در رأس گروهی از صحابه - قبل از موسم حج - به یمن فرستاده بود تا زکات و صدقات آنجا را جمع نموده و در ایام حج در مکه مکرمه به رسول خدا و بقیه‌ی مسلمان‌ها ببیوندد. در طول سفر بعضی از همراهان می‌خواستند از اموال به دست آمده استفاده نمایند؛ زیرا که ضرورت داشتند و خویشان را مستحق می‌دیدند و علی علیه السلام نمی‌خواست در اموال بیت المال اسراف روا بدارد (و در این موضوع حق با علی بود البته در بعضی روایات آمده است که شخص علی یک کنیز بدست آمده را تصاحب نمود و با او مباشرت کرد)، و همراهان او فکر نمودند که علی علیه السلام با بخل و شدت بیش از حد با آنها برخورد کرده است.

لشکریان او خشونتى واقع شد چون در حجة الوداع بخدمت آن حضرت ﷺ وى و اصحاب او مشرف شدند لشکریان او پيش آن حضرت ﷺ شکایت عرض نمودند و آن حضرت ﷺ چند روز توقف فرمود و از حضرت مرتضى ﷺ حقیقت حال استفسار نمود چون اصل قصه بخاطر منقح شد و تعنت لشکریان معلوم گردید در اثنای رجوع از حجة الوداع خطبه بر خواند در امر به رعایت صله اهل بیت و در آخر خطبه در بعض روایات مروی است که زجر فرمود از خشونت با مرتضى و امر نمود به دوستی او. أخرج مسلم من طريق اسمعيل بن ابراهيم «عن أبي حبان عن يزيد بن حبان قال انطلقت أنا وحصين بن سبرة وعمر بن مسلم إلى زيد بن أرقم فلما جلسنا إليه قال له حصين لقد لقيت يا زيد خيرا كثيرا رأيت رسول الله ﷺ وسمعت حديثه وعزوت معه وصليت خلفه لقد لقيت يا زيد خيرا كثيرا حدثنا يا زيد ما سمعت من رسول الله ﷺ قال: يا ابن أخي والله لقد كبرت سني وقدم عهدي ونسيت بعض الذي كنت أعي من رسول الله ﷺ فما حدثتكم فاقبلوا وما لا فلا تكلفوني» ثم قال قام رسول الله ﷺ يوما فينا خطيبا بماء يدعى حما بين مكة والمدينة فحمد الله وأثنى عليه ووعظ وذكر ثم قال: أما بعد ألا أيها الناس فإنما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربي فأجيب

این افراد بعد از پایان یافتن مأموریت خویش به نزد رسول خدا ﷺ در مکه باز گشته و در مراسم حج شرکت جستند و در ایام حج و بعد از آن شروع کردند به بدگفتن علی ﷺ و این که با آنها در طول مأموریت با بخل و قساوت رفتار کرده است. و چون این جریانات به گوش پیامبر رسید، پس از بیرون شدن از مکه بسوی مدینه در «غدير خم» (جایی در سه میلی جحفه در بین راه مکه و مدینه) روز یکشنبه هیجدهم ذوالحجّه در زیر درختی ایستاده و برای مردم خطبه داد، بعضی از مسائل را برای صحابهی کرام بیان فرمود و از آن جمله فضایل اهل بیت و بطور خاص فضایل علی مرتضى ﷺ را بیان نمود و شک و شبهه‌ای که در ذهن بعضی از صحابه نسبت به علی پیدا شده بود را از ذهن‌های آنها پاک کرد و فرمود: کسی که من را دوست دارد باید این علی را نیز دوست داشته باشد، بار خدایا! هر که علی را دوست دارد دوست بدار و هر که علی را دشمن دارد دشمن بدار. مأخوذ از کتاب با پیامبر ﷺ در حج، برای تفصیل بیشتر به: مسند امام احمد حدیث‌های شماره: ۹۰۶، ۹۱۵، ۱۲۴۲ و ۲۲۴۶۱ و البداية والنهاية از حافظ ابن کثیر ۵/ ۲۳۳ - ۲۴۰ والسيرة النبوية از ابن هشام ۴/ ۴۱۶ و کتاب عقیده‌ی امامت و حدیث غدیر از مولانا محمود اشرف عثمانی مراجعه شود.

وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ. فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَعَبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي. فَقَالَ لَهُ حُصَيْنٌ وَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يَا زَيْدُ أَلَيْسَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِّمَ الصَّدَقَةُ بَعْدَهُ. قَالَ وَمَنْ هُمْ قَالَ هُمْ آلُ عَلِيٍّ وَآلُ عَقِيلٍ وَآلُ جَعْفَرٍ وَآلُ عَبَّاسٍ. قَالَ كُلُّ هَؤُلَاءِ حُرِّمَ الصَّدَقَةُ قَالَ نَعَمْ»^۱.

این قدر خود صحیح است مذکور در صحیح مسلم در زیادت قصه امرِ ناس به موالاته مرتضی‌علیه السلام اینجا مذکور نیست و اهل حدیث در آن زیادت مختلف اند طائفه‌ای صحیح دانند و طائفه غریب مطلق و میل بنده ضعیف به آن است که این زیادت نیز صحیح است لیکن نه به درجه حدیث مسلم.

أَخْرَجَ الْحَاكِمُ مِنْ طَرِيقِ سَلِيحَانَ الْأَعْمَشِ «عَنْ حَبِيبُ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَنَزَلَ غَدِيرِ خُمٍّ أَمَرَ بِدَوْحَاتٍ فَقُمْنَ، فَقَالَ: "كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى، وَعِترَتِي، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ" ثُمَّ قَالَ: "إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَوْلَايَ، وَأَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ"، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» وَذَكَرَ الْحَدِيثَ^۲.

۱- صحیح مسلم: ج ۷/ ص ۱۲۲، کتاب فضائل الصحابة، باب مِنْ فَضَائِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حدیث شماره: ۶۳۷۸

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ ص ۱۱۸، کتاب معرفۃ الصحابة رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، وَمِنْ مَنَاقِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِمَّا لَمْ يُحَرِّجْهُ، حدیث شماره: ۴۵۷۶.

وأخرج الحاكم من طريق سلمة بن كهيل «عن أبيه عن أبي الطفيل انه سمع زيد بن أرقم يقول نزل رسول الله ﷺ بين مكة والمدينة عند سُمُرَات^۱ خمس دوحات عظام فكنس الناس ما تحت السمرات ثم راح رسول الله ﷺ عشيةً فصلي ثم قام خطيباً فحمد الله واثني عليه وذكر ووعظ فقال ما شاء الله ان يقول ثم قال: أيها الناس إني تاركٌ فيكم أمرين لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما كتاب الله واهل بيتي عترتي، ثم قال: أتعلمون اني أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثلاث مراتٍ قالوا: نعم فقال رسول الله ﷺ: من كنت مولاه فعني مولاه^۲.

وأخرج الحاكم «عن بريدة الأسلمي ﷺ قال: غزوت مع علي إلى اليمن فرأيت منه جفوة فقدمت على رسول الله ﷺ فذكرت علياً فتنقصته، فرأيت وجه رسول الله ﷺ يتغير، فقال: «يَا بُرَيْدَةُ، أَلَسْتُ أَوَّلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟» قُلْتُ: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيْ مَوْلَاهُ»^۳.

وأخرج الحاكم والترمذي نحوه «عن عمران بن حصين ﷺ قال: بعث رسول الله ﷺ سرية واستعمل عليهم علي بن أبي طالب ﷺ فمضى علي في السرية فأصاب جارية فأنكروا

۱- سمره نوعی درخت خاردار که در بیابان‌های سوزان عربستان می‌روید، و میوه‌ای نیز دارد که خورده می‌شود.

البته در روایت حاکم به عوض واژه «سمرات»، «شجرات» آمده است، که امکان دارد به نحوی تصحیف شده باشد، و یا شاه صاحب اشتباه‌ها خواسته نوع درخت را مشخص کند. والله أعلم.

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳ / ص ۱۱۸، کِتَابُ مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، وَمِنْ مَنَاقِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِمَّا لَمْ يُخْرَجْ، حديث شماره: ۴۵۷۷. حافظ ذهبی به تعقیب این حدیث نوشته: بخاری و مسلم احادیث محمد بن سلمه بن كهيل (یکی از راویان این متن) را روایت نکرده اند، و السعدی وی را واهی دانسته است.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳ / ص ۱۱۸، کِتَابُ مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، وَمِنْ مَنَاقِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِمَّا لَمْ يُخْرَجْ، حديث شماره: ۴۵۷۸. حافظ ذهبی از تصحیح و تضعیف آن سکوت ورزیده است.

ذلك عليه فتعاقد أربعة من أصحاب رسول الله ﷺ إذا لقينا النبي ﷺ لأخبرناه بما صنع علي قال عمران: و كان المسلمون إذا قدموا من سفر بدءوا برسول الله ﷺ فنظروا إليه و سلموا عليه ثم انصرفوا إلى رحالهم فلما قدمت السرية سلموا على رسول الله ﷺ فقام أحد الأربعة فقال: يا رسول الله ألم تر أن عليا كذا و كذا فأعرض عنه ثم قام الثاني فقال مثل ذلك فأعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل ذلك فأعرض عنه ثم قام الرابع فقال: يا رسول الله ألم تر أن عليا صنع كذا و كذا فأقبل عليه رسول الله ﷺ و الغضب في وجهه فقال: ما تريدون من علي إن عليا مني وأنا منه وولي كل مؤمن»^۱.

وأخرج الحاكم «عن عمرو بن شاس الأسلمي، وكان من أصحاب الحديبية، قال: خرجنا مع علي ﷺ إلى اليمن فجفاني في سفره ذلك حتى وجدت في نفسي، فلما قدمت أظهرت شكايته في المسجد حتى بلغ ذلك رسول الله ﷺ قال: فدخلت المسجد ذات غداة، ورسول الله ﷺ في ناس من أصحابه، فلما رأني أبدني عينيه، قال: يقول: حدد إلي النظر حتى إذا جلست، قال: يا عمرو، أما والله لقد آذيتني فقلت: أعوذ بالله أن أؤذيك يا رسول الله، قال: بلى، من آذى عليا فقد آذاني»^۲.

واخرج الحاكم: «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: شَكَأَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ النَّاسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَامَ فِينَا خَطِيبًا، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَشْكُوا عَلِيًّا فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَحْسَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۳.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۳۲، أبواب المناقب، باب مَنَاقِبِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يُقَالُ وَلَهُ كُتَيْبَانِ: أَبُو تُرَابٍ، وَأَبُو الْحَسَنِ، حديث شماره: ۳۷۱۲. ترمذی در ادامه ی این حدیث گفته: این حدیثی حسن غریب است، و جز از این وجه از حدیث جعفر بن سلیمان آن را نمی شناسیم. علامه آلبنانی به تعقیبش نگاشته: حدیثی صحیح است.

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ ص ۱۳۱، وَأَمَّا قِصَّةُ اغْتِرَالِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْلَمَةَ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْبَيْعَةِ، روایت شماره: ۴۶۱۹، حافظ ذهبی این حدیث را صحیح دانسته است.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ ص ۱۴۴، حدیث شماره: ۴۶۵۴، حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح است، اما شیخین آن را روایت نکرده اند، و ذهبی نوشته: حدیثی صحیح است.

واخرج الترمذي «عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ جَيْشَيْنِ وَأَمَرَ عَلَى أَحَدِهِمَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَعَلَى الْآخَرِ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَقَالَ: إِذَا كَانَ الْقِتَالُ فَعَلِيٌّ. قَالَ فَافْتَتَحَ عَلِيٌّ حِصْنًا فَأَخَذَ مِنْهُ جَارِيَةً فَكَتَبَ مَعِيَ خَالِدٌ كِتَابًا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَشِي بِهِ. قَالَ فَقَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَرَأَ الْكِتَابَ فَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ ثُمَّ قَالَ: مَا تَرَى فِي رَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. قَالَ قُلْتُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَغَضَبِ رَسُولِهِ وَإِنَّمَا أَنَا رَسُولٌ فَسَكَتَ»^۱.

و آن حضرت ﷺ برای معالجه این داء عضال مبالغه‌ها به کار برد و تهدیدات شدیده فرمود از آنجمله فرمود: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّيَ» أخرجه الحاكم من حديث أم سلمة^۲.

و از آن جمله خطاب فرمود به حضرت مرتضی: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي» أخرجه الحاكم من حديث أبي ذر^۳.

و از آن جمله: «حُبَّ عَلِيٍّ آيَةُ الْإِيمَانِ وَبُغْضُ عَلِيٍّ آيَةُ النِّفَاقِ». أخرجه البخاري^۴.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۳۸، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۷۲۵. ترمذی در ادامه ی این حديث گفته: این حدیثی حسن غریب است، و جز از این وجه آن را نمی شناسیم. علامه آلبانی به تعقیبش نگاشته: اسناد آن ضعیف است.

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ ص ۱۳۰، روایت شماره: ۴۶۱۵. حافظ ذهبی گفته: صحیح است.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ ص ۱۳۹، روایت شماره: ۴۶۴۱. حافظ ذهبی بخاطر ضعف، این روایت را از تلخیص خود حذف کرده است.

۴- این روایت را امام بخاری نیاورده است؛ بلکه در صحیح مسلم از قول علی رضی الله عنه روایت شده که: «وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - إِلَيَّ أَنْ لَا يُجَبَّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضَنِي إِلَّا مُنَافِقٌ». صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۶۰، حديث شماره: ۲۴۹، باب الدليل علی أن حب الأنصار وعلي - رضی الله عنهم - من الإيمان وعلاماته وبعضهم من علامات النفاق. باید خاطر نشان ساخت که شهادت شخص بر خودش پذیرفته نمی شود و لو این که صحابی باشد. و ما صحابه را به کذب نیز متهم نمی کنیم.

و فرمود: «يَا عَلِيُّ، طُوبَى لِمَنْ أَحَبَكَ وَصَدَّقَ فِيكَ، وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَكَذَّبَ فِيكَ»^۱.
و این همه الفاظ متقارب المعنی است و اوقات ورود آن نیز متقارب بوده است چون این حدیث و سبب ورود آن منقح شد حالا به اصل سخن متوجه شویم. اما حق اهل بیت، آن حضرت ﷺ فرموده اند: «إِنَّ أَكْبَرَ الْبِرِّ صَلََةُ الْوَلَدِ أَهْلَ وَدَّ أَبِيهِ» أخرجه مسلم من حدیث ابن عمر^۲.

شکی نیست چون صلۀ اهل و دّ پدر مطلوب شد صلۀ اقرار حضرت پیغامبر ﷺ بالاولی مطلوب است و معقول المعنی است که آن حضرت البته به آن فرماید، و عباس ﷺ و اولاد او و ازواج طاهرات آن جناب ﷺ همه در این امر داخل اند «عن عبدالمطلب ابن ربيعة أن العباس دخل على رسول الله ﷺ مغضباً وأنا عنده فقال: ما أغضبك. قال يا رسول الله ما لنا ولقرئش إذا تلاقوا بينهم تلاقوا بوجوه مبشرة وإذا لقونا لقونا بغير ذلك. قال فغضب رسول الله ﷺ حتى احمر وجهه ثم قال: والذي نفسي بيده لا يدخل قلب رجل الإيمان حتى يحبكم لله ورسوله. ثم قال: يا أيها الناس من أذى عمتي فقد آذاني فإنما عم الرجل صنو أبيه» أخرجه الترمذي^۳.

«وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: «إِنَّ أَمْرَكُمْ لِمِمَّا يُهْمُنِي بَعْدِي، وَلَنْ يَصْبِرَ عَلَيْكُمْ إِلَّا الصَّابِرُونَ». قَالَ: ثُمَّ تَقُولُ عَائِشَةُ، فَسَقَى اللَّهُ أَبَاكَ مِنْ

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج / ص، روایت شماره: ۴۶۵۷، حافظ ذهبی گفته: سعید بن محمد وزاق

و علی بن حزور (دو تن از راویان این سند) هر دو متروک اند.

۲- صحیح مسلم: ج ۸/ ص ۶، حدیث شماره: ۶۶۷۷، باب الدلیل علی أن حب الأنصار وعلی - رضی الله عنهم - من الإيمان وعلاماته وبعصهم من علامات النفاق.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۵۲، أبواب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب أبي الفضل عم النبي ﷺ، رضی الله علیه وسلم وهو العباس بن عبد المطلب رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۷۵۸، ترمذی گفته: این حدیثی حسن صحیح است. و علامه آلبانی به تعقیبش نگاشته: حدیثی ضعیف است، مگر این قسمت: «عم الرجل ...» که صحیح می باشد.

سَلْسِيلِ الْجَنَّةِ، تُرِيدُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، وَقَدْ كَانَ وَصَلَ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَالٍ، يُقَالُ: يَبِيعُ بِأَرْبَعِينَ أَلْفًا» أخرجه الترمذي^۱.

«عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِأَزْوَاجِهِ: إِنَّ الَّذِي يَخْنُو عَلَيْكَ بَعْدِي لَهُوَ الصَّادِقُ الْبَارُّ اللَّهُمَّ اسْقِ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ مِنْ سَلْسِيلِ الْجَنَّةِ» رواه احمد^۲.

و معنی جمع در کتاب و غیره^۳ آن است تا وقتی که ایمان به کتاب الله واجب است صلهی ازواج و اقارب آن حضرت ﷺ نیز واجب است و سیاق این کلمه قریب به سیاق این حدیث است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ»^۴ و این معنی از لفظ مسلم در حدیث زید بن ارقم که اصح الفاظ اوست ظاهر است لا خفاء له. و اما غضب برای مرتضی ﷺ و تأکید در نهی ایذاء او نیز معقول المعنی است، چون حق مرتضی ظاهر شد و تعنت بد گویان در حق او واضح گردید از متتبع حق بغیر این تأکیدات چه آید و از جارحه عدل الهی بغیر این تشدید چه بروز نماید جوشیدن ملکوت هنگام افک حضرت عائشه رضی الله عنها دانسته و قول آن حضرت ﷺ وقتی که ملالی در میان صدیق اکبر رضی الله عنه و فاروق اعظم رضی الله عنه رفت: «هَلْ أَنْتُمْ تَارِكُونَ لِي صَاحِبِي»؟ خواننده وصیت دوستی مرتضی را به این کلمه نمود: «أَلَسْتُ أَوَّلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ

۱- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۴۸، أَبْوَابُ الْمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَابُ، حَدِيثُ شِمَارِهِ: ۳۷۴۹، ترمذی گفته: این حدیثی حسن غریب است. و علامه آلبنانی به تعقیبش نگاشته: حدیثی حسن است.

۲- مسند امام احمد: ج ۶ / ص ۲۹۹، حدیث أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم، حدیث شماره: ۲۶۶۰۱. شعیب الأرنبوط گفته: این حدیث حسن لغیره بوده، و این اسنادی ضعیف است؛ چرا که ابن إسحاق مدلس می باشد.

۳- تشریح حدیث زید بن ارقم رضی الله عنه است که در صفحات قبل گذشت که آن حضرت رضی الله عنه فرمودند: بعد از وفات خویش دو چیز (کتاب الله و عترت خویش) را در بین شما گذاشتم تا وقتی که به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید.

۴- صحیح بخاری: ج ۱۵ / ص ۳۷۱، بَابُ إِكْرَامِ الصَّيْفِ وَخِدْمَتِهِ إِيَّاهُ بِنَفْسِهِ، حدیث شماره: ۶۱۳۵.

۵- صحیح بخاری: ج ۱۱ / ص ۲۸۰، بَابُ {الْمَنْ وَالسُّلْوَى}، حدیث شماره: ۴۶۴۰.

مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ»^۱. و معنی ابتداء این کلمه: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ» آن است که حق پیغامبر صلوات الله وسلامه علیه بر امت آن است که جمیع مصالح خود را تفویض به حساب وی ﷺ نمایند و ایشان را با پیغامبر خیرتی و استقلالی نباشد مانند طفل در دست دایه یا مانند اعمی در دست قائد بی اختیار باید بود پس آنانکه با مرتضیٰ ﷺ عداوت داشته باشند و وجوه شکایت او تقریر کنند بر نفس و عقل خود اعتماد ننمایند و تابع حکم پیغامبر باشند. و معنای مولی دوست است به قرینه «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» و به قرینه احادیث بسیار که مذکور کردیم «حُبَّ عَلِيٍّ آيَةُ الْإِيمَانِ»^۲، «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي»^۳، غیر ذلك.

چون این معنی واضح شد باید دانست که این حدیث با مسئله ایجاب استخلاف مساسی ندارد اینجا تعظیم صله اهل بیت مراد است و امر به دوستی حضرت مرتضیٰ ﷺ و نهی از دشمنی او است و این نوع در حق مرتضیٰ تنها نفرموده اند بلکه در حق عباس ﷺ و اولاد او و در حق ازواج طاهرات نیز وارد شده و در حق صدیق اکبر ﷺ نیز «هل أنتم تاركون لي أبا بكر»^۴.

تعنت شیعه را تماشا کن چون در این حدیث هم جای ناخن زدن ندیدند گفتند مولی به معنی اولی است و اولی متصرف در حق تمام امت می گیریم و اولی به تصرف در حق جمیع امت امام است پس مرتضیٰ ﷺ امام باشد گوئیم: مولی به معنای محبوب است از جهت

۱- مسند امام احمد (طبع مؤسسة الرسالة): ج ۳۲ / ص ۷۶، حَدِيثُ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، حدیث شماره: ۱۹۳۲۹.

۲- این روایت را با این الفاظ در هیچ کتاب حدیثی ای نیافتیم؛ و ما چند صفحه قبل تخریج آن را بیان کردیم.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۱۳۰، کتاب معرفة الصحابة رضي الله تعالى عنهم، ذکر اسلام

أمير المؤمنين علي رضي الله تعالى عنه، روایت شماره: ۴۶۱۵، حافظ ذهبی گفته: صحیح است.

۴- صحیح بخاری: ج ۶ / ص ۵۹، بَابُ {قُلْ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ، وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ}، حدیث شماره: ۴۶۴۰.

قرینه اسباب متقدمه و از جهت احادیثی که قریب به مضمون این حدیث و نزدیک به زمان او وارد شده و از جهت قرینه «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ». باز می‌گوئیم مولی به معنای مُعْتَق و مُعْتَق مشهور است و به معنای ناصر و مالک نیز آمده و لیکن به معنای ولی امر نیامده هیچ افعَل به معنای فَعِل نخوانده‌ایم.

باز می‌گوئیم اگر مولی به معنای اولی باشد یا در لفظ ذکر اولی آمده باشد هنوز دار و گیر جاری است از کجا که ولایت در تصرف امور مُلکیه مراد است؟

فصل هشتم: در تفضیل شیخین

و این مطلب مبین می‌شود به ادله نقلیه و ادله عقلیه، لهذا این فصل را به دو قسم منقسم ساختیم.

مقصد اول

در ادله نقلیه- باید دانست که تفضیل شیخین علیه السلام بر سائر صحابه ثابت است به دلالت کتاب و به تصریح و تلویح سنت سنی و به اجماع امت و به ملازمت استخلاف شخص به خلافة خاصه افضلیت او را بر رعیت خویش و لهذا مقصد اول را منقسم ساختیم بر چهار مسلک.

مسلک اول- در دلالت کتاب الله بر افضلیت صدیق اکبر علیه السلام بر سائر امت:

خدای تعالی تمام صحابه را در یک مرتبه ننهاده است بلکه بعضی را بر بعض فضل داده و از استقراء ادله شرع معلوم می‌شود که این فضیلت به دو وجه در شریعت معتبر است یکی به اعتبار سوابق اسلامی و دیگری به اعتبار صفات نفسانی که صدیقیت و شهیدیت و حواریت از آنجمله است و تباین مراتب سابقین و ابرار به آن سبب است و نیز از آیات و احادیث بسیار مستنبط می‌شود که براعت جمال و کثرت مال و فوقیت نسب و مانند آن در این فضیلت بی اثر است.

قال تعالی: ﴿وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ [سبا: ۳۷].

وقال تعالی: ﴿وَجَعَلْنَكُمْ سُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِّتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْلَكُم﴾ [الحجرات: ۱۳]. وقال تعالی: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَةُ الصَّلَاحُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾^۱ [الكهف: ۴۶].

^۱ - ترجمه آیه مبارکه: «مال و فرزندان، زینت زندگی دنیاست؛ و باقیات صالحات ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امیدبخش تر است».

«عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ أَنَّهُ قَالَ مَرَّ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لِرَجُلٍ عِنْدَهُ جَالِسٍ: مَا رَأَيْتُكَ فِي هَذَا. فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِ النَّاسِ، هَذَا وَاللَّهِ حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ يُشَفَّعَ. قَالَ فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ مَرَّ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا رَأَيْتُكَ فِي هَذَا. فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا رَجُلٌ مِنْ فَقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ، هَذَا حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ لَا يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ لَا يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ لَا يُسْمَعَ لِقَوْلِهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَذَا خَيْرٌ مِنْ مِلْءِ الْأَرْضِ مِثْلَ هَذَا». متفق عليه^۱.

اما وجه سوابق اسلاميه پس خدای تعالی می فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ۝ دَرَجَتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۲ [النساء: ۹۵-۹۶].

خدای تعالی در این آیت افاده می فرماید که صحابه بر یک طبقه نیستند بلکه بعضی ایشان افضل از بعضی و مدار فضل جهاد است فی سبیل الله با نفس خویش یعنی مباشرت قتال کفار، و به اموال خویش یعنی به انفاق فی سبیل الله. از این آیت واضح گشت که مجاهدان با نفس خود و به اموال خود سر دفتر امت اند و از طبقه علیای امت و ایشان افضل اند از غیر خود.

۱- صحیح بخاری: ج ۸ / ص ۹۵، کِتَابُ الرِّقَاقِ، بَابُ فَضْلِ الْفَقْرِ، حدیث شماره: ۶۴۴۷. و در صحیح مسلم آن را نیافتیم.

۲- ترجمه هر دو آیه مبارکه: « (هرگز) افراد باایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد باز نشستند، با مجاهدانی که در راه الله با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند! خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر قاعدان [= ترک کنندگان جهاد] برتری مهمی بخشیده؛ و به هر یک از این دو گروه (به نسبت اعمال نیکشان)، خداوند وعده پاداش نیک داده، و مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظیمی برتری بخشیده است. درجات (مهمی) از ناحیه خداوند، و آمرزش و رحمت (نصیب آنان می گردد)؛ و (اگر لغزشهایی داشته اند)، الله آمرزنده و مهربان است».

باز در احادیث مشهوره که تکلیف به آن قائم است و بعد ثبوت آنها عذری باقی نمی ماند ثابت شد که همه این عزیزان در جمیع مشاهد خیر به رکاب سعادات آن حضرت ﷺ حاضر بودند الا فی بعض الاوقات لعذر و از جمعی مباشرت قتال زیاده تر به وقوع آمد و از بعضی دیگر انفاق بیشتر به ظهور انجامید و از جمعی هر دو بر وجه کمال متحقق گشت.

قال تعالی: ﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيراثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾^۱ [الحديد: ۱۰].

«عن مجاهد في قوله: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ﴾ يقول: من أسلم وقاتل ﴿أَوْلِيَّكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ﴾ يعني أسلموا. يقول: ليس من هاجر كمن لم يهاجر وكَلَّا وعد الله الحسنی»^۲.

«عن قتادة في قوله: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ﴾ قال: كان قتالان أحدهما أفضل من الآخر وكانت نفقتان أحدهما أفضل من الآخر كانت النفقة والقتال قبل الفتح، فتح مكة، أفضل من النفقة والقتال بعد ذلك ﴿وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ قال: الجنة»^۳.

این آیه نص است در آن که جمعی که قبل فتح مکه قتال و انفاق فی سبیل الله از ایشان بظهور آمد بهتراند از آن جماعه که بعد فتح مکه قتال و انفاق بعمل آورده اند و این آیت به طریق مفهوم موافق دلالت می کند به آنکه در میان جمعی که در انفاق و قتال قبل الفتح متفق اند نیز تباین مراتب واقع است، هر چند اعانت پیغامبر علیه الصلاة والسلام به اعتبار

۱- ترجمه آیه کریمه: «کسانی که قبل از فتح مکه انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند؛ آنها بلند مقامتر از کسانی هستند که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند؛ و خداوند به هر دو وعده نیک داده؛ و الله به آنچه انجام می دهد آگاه است».

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۵۰.

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۸/ ص ۵۰.

قتال و انفاق سابق تر فضیلت زیاده تر و این مفهوم موافق شاهد بسیاری دارد از کتاب و سنت.

از آن جمله است آیت سوره انفال: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٦﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ﴾^۱ [الأنفال: ۷۴-۷۵].

این کلمه: ﴿فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ﴾ دلالت صریحه دارد بر آنکه هجرت و جهاد جماعه که متقدم است فضیلت ایشان فائق تر.

و از آنجمله حدیث بخاری عن أبي الدرداء أن حضرت   فاروق اعظم را که از مهاجران اولین بود ارشاد نمود که: «هل أنتم تاركون لي صاحبي؟» معلل ساخت، ترک او را به تقدم او در تصدیق پیامبر.

و از آن جمله حدیث انس: «كَانَ بَيْنَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَبَيْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ كَلَامٌ فَقَالَ خَالِدٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ تَسْتَطِيلُونَ عَلَيْنَا بِأَيَّامٍ سَبَقْتُمُونَا بِهَا. فَبَلَّغْنَا أَنَّ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلنَّبِيِّ   فَقَالَ: دَعُوا لِي أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقْتُمْ مِثْلَ أَحَدٍ أَوْ مِثْلَ الْجِبَالِ ذَهَبًا مَا بَلَّغْتُمْ أَعْمَالَهُمْ»^۲.

۱- ترجمه: «و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی اند؛ برای آنها، آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است. و کسانی که بعدا ایمان آوردند و هجرت کردند و با شما جهاد نمودند، پس آنان از شما هستند».

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۵، کتاب المناقب، بابُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا»، حدیث شماره: ۳۶۶۱.

۳- مسند امام احمد: ج ۲۱/ ص ۳۱۹، مُسْنَدُ الْمُكْثَرِينَ مِنَ الصَّحَابَةِ، مُسْنَدُ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، حدیث شماره: ۱۳۸۱۲، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است، راویان آن ثقة و از راویان شیخین اند به جز عبدالملک حرانی، که نسائی و ابن ماجه از او روایت کرده اند و ثقة است.

ومن ذلك حديث مستفيض من رواية أبو سعيد الخدري وغيره: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»^۱.
و ظاهر است که خطاب برای جمهور حاضرین است پس به لفظ اصحاب قدمای صحابه را اراده کرده اند لا محالة چون این مقدمه به وضوح پیوست باید دانست که صدیق اکبر رضی الله عنه پیش از هجرت قتال و انفاق فی سبیل الله کرده است و فاروق اعظم رضی الله عنه پیش از هجرت قتال فی سبیل الله نموده به خلاف صحابه دیگر چه حضرت مرتضی رضی الله عنه و چه غیر او قبل از هجرت قتال و انفاق از ایشان واقع نشده پس شیخین افضل باشند از حضرت مرتضی و غیر او به مقتضای فحوای این آیت.

«قال الواحدي: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ﴾ يعني فتح مكة. قال مقاتل: لا يستوي في الفضل من أنفق ماله وقاتل العدو من قبل فتح مكة مع من أنفق من بعد وقاتل»^۲.

قال الكلبي في رواية محمد بن الفضل: «نزلت في أبي بكر، تدل على هذا أنه كان أول من أنفق المال على رسول الله ﷺ في سبيل الله وأول من قاتل على الإسلام»^۳.
«قال ابن مسعود: أول من أظهر إسلامه بسيفه النبي ﷺ وأبو بكر»^۴.

وقد شهد له النبي ﷺ بانفاق ماله قبل الفتح فيما أخبرنا عبد الله بن إسحاق باسناده عن ابن عمر قال: «جالس وعنده أبو بكر الصديق عليه عباءة قد خلها على صدره بخلال إذ نزل عليه جبريل فأقرأه من الله السلام وقال له يا رسول الله ما لي أرى أبا بكر عليه عباءة قد خلها على صدره بخلال قال يا جبريل أنفق ماله على قبل الفتح قال فأقره من الله السلام وقل له يقول لك ربك أراض أنت عني في فرك هذا أم ساخط فالتفت النبي ﷺ إلى

۱- صحيح البخاری: ج ۵ / ص ۸، کتاب المناقب، بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا»، حديث شماره: ۳۶۷۳.

۲- الوسيط في تفسير القرآن المجيد، واحدی نیسابوری: ج ۴ / ص ۲۴۵، تفسیر سورة الحديد.

۳- همان: ج ۴ / ص ۲۴۵، تفسیر سورة الحديد.

۴- همان: ج ۴ / ص ۲۴۵، تفسیر سورة الحديد.

أبى بكر فقال يا أبا بكر هذا جبريل يقرئك من الله السلام ويقول أراض أنت عني في فرك هذا أم ساخط فبكى أبو بكر وقال أعلى ربي أغضب أنا عن ربي راض أنا عن ربي راض أنا عن ربي راض»^١.

وقوله: ﴿أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِّنْ بَعْدُ وَقَتَلُوا...﴾.

«قال عطاء: درجات الجنة يتفاضل فالذين أنفقوا من قبل الفتح في أفضلها».

«قال الزجاج: لأن المتقدمين نالهم من المشقة أكثر مما نال من بعدهم وكانت بصائرهم أيضاً أنفذ» ﴿وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسَيْنَ﴾ كلا الفريقين وعد الله الجنة»^٢.

أما قتال أبى بكر صديق پیش از هجرت پس ثابت است به طرق بسيار، أخرج البخاري «عن عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ قُلْتُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ أَخْبِرْنِي بِأَشَدِّ مَا صَنَعَ الْمُشْرِكُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ - قَالَ بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ، إِذْ أَقْبَلَ عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ، فَأَخَذَ بِمَنْكِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَوَى ثَوْبَهُ فِي عُنْقِهِ فَخَنَقَهُ خَنْقًا شَدِيدًا، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ بِمَنْكِبِهِ، وَدَفَعَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - وَقَالَ: ﴿أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ﴾»^٣.

«وعن عمرو بن العاص قال: ما تنوول من رسول الله ﷺ شيء كان أشد من أن طاف بالبيت - كأنه يقول ضحى - فلقوه حين فرغ فأخذوا بمجامع رداءه وقالوا: أنت الذي تنهانا عما كان يعبد آباؤنا؟ فقال: أنا ذاك فقام أبو بكر ﷺ فالتزمه من ورائه، ثم قال: أقتلون رجلاً أن يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم وإن يك كاذباً فعليه كذبه وإن يك صادقاً يصبكم بعض الذي يعدكم إن الله لا يهدي من هو مسرف كذاب رافعا

١- همان: ج ٤ / ص ٢٤٦، تفسير سورة الحديد.

٢- همان: ج ٤ / ص ٢٤٦، تفسير سورة الحديد.

٣- صحيح بخاری (ط. دار ابن كثير): ج ٤ / ص ١٨١٤، كتاب التفسير، باب تفسير سورة المؤمن (غافر)، حديث شماره: ٤٥٣٧.

صوته بذلك وعيناه تسيحان حتى أرسلوه»^۱.

«وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: لَقَدْ ضَرَبُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّةً حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهِ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ فَجَعَلَ يُنَادِي: وَيَلَكُمْ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ؟ فَقَالُوا: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ»^۲.

«وَعَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ أَنَّهُمْ قَالُوا لَهَا: مَا أَشَدَّ مَا رَأَيْتَ الْمُشْرِكِينَ بَلَّغُوا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: كَانَ الْمُشْرِكُونَ قَعَدُوا فِي الْمَسْجِدِ يَتَذَاكِرُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا يَقُولُ فِي أَهْلَتِهِمْ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَامُوا إِلَيْهِ وَكَانُوا إِذَا سَأَلُوا عَنْ شَيْءٍ صَدَقَهُمْ فَقَالُوا أَلَسْتَ تَقُولُ كَذَا وَكَذَا فَقَالَ بَلِ فَتَشَبَّثُوا بِهِ بِأَجْمَعِهِمْ فَأَتَى الصَّرِيخَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقِيلَ لَهُ أَدْرِكَ صَاحِبَكَ فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا وَإِنْ لَهُ غَدَايِرُ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَهُوَ يَقُولُ وَيَلَكُمْ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ قَالَ فَلَهُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَقْبَلُوا عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَرَجَعَ إِلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ فَجَعَلَ لَا يَمَسُ شَيْئًا مِنْ غَدَايِرِهِ إِلَّا جَاءَ مَعَهُ وَهُوَ يَقُولُ تَبَارَكَتْ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». رواه أبو عمر في الاستيعاب^۳.

«وَعَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ أَخْبِرُونِي بِأَشْجَعِ النَّاسِ قَالُوا أَوْ قَالَ قُلْنَا أَنْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ أَمَا أَنِي مَا بَارَزْتُ أَحَدًا إِلَّا أَنْتَصَفْتُ مِنْهُ وَلَكِنْ أَخْبِرُونِي بِأَشْجَعِ النَّاسِ قَالُوا لَا نَعْلَمُ فَمَنْ قَالَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ أَنَّهُ لَمَّا كَانَ يَوْمَ بَدْرٍ جَعَلْنَا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَرِشًا فَقُلْنَا مَنْ يَكُونُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلًا يَهْوِي إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَوَاللَّهِ مَا دَنَا مِنْهُ إِلَّا أَبُو بَكْرٍ

۱- این روایت را با این الفاظ در هیچ یک از کتب حدیثی نیافتیم، و در حواشی تفسیر مظهری نیز آمده که غالباً آن را از شاه ولی الله دهلوی گرفته باشد؛ نگا: التفسیر المظهری: ج ۸ / ص ۲۵۴، تألیف: المظهری، محمد ثناء الله، محقق: غلام نبی التونسی، ناشر: المكتبة الرشيدية - الباكستان، سنه ۱۴۱۲ هـ. طبع.

۲- صحیح بخاری (ط. دار ابن کثیر): ج ۳ / ص ۱۳۴۵، کتاب فضائل الصحابة، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم (لو كنت متخذا خليلا)، حديث شماره: ۳۴۷۵.

۳- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۱ / ص ۲۹۶، عبد الله بن أبي قحافة أبو بكر الصديق رضي الله عنهما.

شاهرا بالسيف على رأس رسول الله ﷺ لا يهوي إليه أحد إلا أهوى إليه فهذا أشجع الناس فقال علي ولقد رأيت رسول الله ﷺ وأخذته قريش فهذا يجاء وهذا يتلته وهم يقولون أنت الذي جعلت الآلهة إلها واحدا قال فوالله ما دنا منه أحد إلا أبو بكر يضرب هذا ويجاء هذا ويتلته هذا وهو يقول ويلكم أتقتلون رجلا أن يقول ربي الله ثم رفع علي برده كانت عليه فبكي حتى اخضلت لحيته ثم قال أنشدكم بالله أمؤمن آل فرعون خير أم أبو بكر فسكت القوم فقال ألا تحيبوني فوالله لساعة من أي بَكْر خير من ملء الأرض من مؤمن آل فرعون ذاك رجل كتم إيمانه وهذا رجل أعلن إيمانه»^۱.

«عن ابن جريج قال: حَدَّثْتُ أَنْ أَبَا قحافة سب النبي ﷺ فصكه أبو بكر صكة فسقط فذكر ذلك للنبي ﷺ فقال: أفعلت يا أبا بكر؟ فقال: والله لو كان السيف قريبا مني لضربته. فنزلت: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾^۲ [المجادلة: ۲۲].

و اما انفاق ابوبكر صديق ﷺ پیش از هجرت پس ثابت است به طرق بسیار چنانکه عنقریب ذکر می کنیم.

و اما قتال فاروق اعظم ﷺ پیش از هجرت «قال ابن إسحاق: ولما قدم عمرو بن العاص وعبد الله بن ربيعة على قريش ولم يُدركوا ما طلبوا وردّهم النجاشي بما يكرهون وأسلم عمر بن الخطاب وكان رجلا ذا شَكِمة لا يرام ما وراء ظهره امتنع به أصحاب رسول الله ﷺ وبجمزة حتى غاضبوا قريشا فكان عبد الله بن مسعود يقول: ما كنا نقدر على أن نصلي عند الكعبة حتى أسلم عمر بن الخطاب، فلما أسلم قاتل قريشا حتى صلى عند الكعبة وصلينا

۱- مسند البزار (البحر الزخار)، ابوبكر البزار: ج ۳/ ص ۱۵، بزار در ادامه این روایت گفته: و این حدیث از

علی رضی الله جز از این وجه با این اسناد روایت نشده است.

۲- تفسیر العز بن عبد السلام تفسیر القرآن: ج ۱/ ص ۱۱۹۶، مؤلف: الإمام عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام الدمشقی الشافعی (۵۷۸ هـ / ۶۶۰ هـ)، تحقیق الدكتور عبد الله بن إبراهيم الوهبي، دار ابن حزم - بيروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۶ هـ / ۱۹۹۶ م.

معه»^۱.

وأخرج الحاكم «عن عبد الله بن عمر، أن عمر بن الخطاب رضي الله عنه جاء والصلاة قائمة، وثلاثة نفر جلوس، أحدهم أبو جحش الليثي، قال: قوموا فصلوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام اثنان وأبى أبو جحش أن يقوم، فقال له عمر: صل يا أبا جحش مع النبي صلى الله عليه وسلم قال: لا أقوم حتى يأتيني رجل هو أقوى مني ذراعا، وأشد مني بطشا فيصرعني، ثم يدس وجهي في التراب، قال عمر: فقممت إليه فكنت أشد منه ذراعا، وأقوى منه بطشا فصرعته، ثم دسست وجهه في التراب، فأتى علي عثمان فحجزني فخرج عمر بن الخطاب مغضبا حتى انتهى إلى النبي صلى الله عليه وسلم فلما رآه النبي صلى الله عليه وسلم ورأى الغضب في وجهه، قال: ما رابك يا أبا حفص؟ فقال: يا رسول الله، أتيت على نفر جلوس على باب المسجد وقد أقيمت الصلاة وفيهم أبو جحش الليثي، فقام الرجلان فأعادا الحديث، ثم قال عمر: والله يا رسول الله ما كانت معونة عثمان إياه إلا أنه ضافه ليلة فأحب أن يشكرها له، فسمعه عثمان، فقال: يا رسول الله، ألا تسمع ما يقول لنا عمر عندك؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إن رضي عمر رحمة الله لوددت أنك كنت جئتني برأس الخبيث، فقام عمر فلما بعد ناداه النبي صلى الله عليه وسلم فقال: هلم يا عمر أين أردت أن تذهب؟ فقال: أردت أن آتيك برأس الخبيث، فقال: اجلس حتى أخبرك بغنى الرب عن صلاة أبي جحش الليثي، إن لله في سماء الدنيا ملائكة خشوعا لا يرفعون رءوسهم حتى تقوم الساعة، فإذا قامت الساعة رفعوا رءوسهم ثم قالوا: ربنا ما عبدناك حق عبادتك، فقال له عمر بن الخطاب رضي الله عنه: وما يقولون يا رسول الله؟ قال: أما أهل السماء الدنيا فيقولون: سبحان ذي الملك والملكوت، وأما أهل السماء الثانية فيقولون: سبحان الحي الذي لا يموت، فقلها يا عمر في صلاتك، فقال: يا رسول الله، فكيف بالذي علمتني وأمرتني أن

۱- السيرة النبوية: ج ۲/ ص ۱۸۶، إسلام عمر بن الخطاب رضي الله عنه، مؤلف: عبد الملك بن هشام بن أيوب الحميري المعافري، أبو محمد، متوفى ۲۱۳هـ، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد، ناشر: دار الجيل، سنة النشر: ۱۴۱۱هـ - بيروت.

أقوله في صلاتي، قال: قل هذه مرة، وهذه مرة، وكان الذي أمر به أن قال: أعوذ بك بعفوك من عقابك، وأعوذ برضاك من سخطك، وأعوذ بك منك جل وجهك»^۱.

«عن ابن عمر رضي الله عنهما قال: قَاتَلَ عُمَرُ الْمُشْرِكِينَ فِي مَسْجِدِ مَكَّةَ، فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُهُمْ مُنْذُ غُدُوَّةٍ، حَتَّى صَارَتِ الشَّمْسُ حِيَالَ رَأْسِهِ، قَالَ: وَأُعْيِيَ وَقَعَدَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ عَلَيْهِ بُرْدٌ أَحْمَرٌ وَقَمِيصٌ قُومِيصِي حَسَنُ الْوَجْهِ، فَجَاءَ حَتَّى أَفْرَجَهُمْ، فَقَالَ: مَا تُرِيدُونَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ؟ قَالُوا: لَا وَاللَّهِ إِلَّا أَنَّهُ صَبَأٌ، قَالَ: فَنَعَمْ رَجُلٌ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ دِينًا فَدَعَاؤُهُ وَمَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ، تَرَوْنَ بَنِي عَدِيٍّ تَرْضَى أَنْ يُقْتَلَ عُمَرُ؟ لَا وَاللَّهِ لَا تَرْضَى بَنُو عَدِيٍّ، قَالَ: وَقَالَ عُمَرُ يَوْمَئِذٍ: يَا أَعْدَاءَ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَوْ قَدْ بَلَغْنَا بِثَلَاثِ مِائَةٍ لَقَدْ أَخْرَجْنَاكُمْ مِنْهَا، قُلْتُ لِأَبِي بَعْدُ: مَنْ ذَلِكَ الرَّجُلُ الَّذِي رَدَّهُمْ عَنْكَ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: ذَاكَ الْعَاصُ بْنُ وَائِلٍ أَبُو عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ»^۲.

«وعن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: لَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ الْمُشْرِكُونَ: الْيَوْمَ انْتَصَفَ الْقَوْمُ مِنَّا»^۳.

و حضرت مرتضی رضی الله عنه در این ایام صغیر بود در حجر آن حضرت علیه السلام و کفالت او، قادر نبود بر قتال و اتفاق بخلاف شیخین و اسلام او نکایت در ملت کفر نکرد بخلاف شیخین و اگر کسی در اطلاق قتال در جنگ عصا و مشت اشکالی داشته باشد استعمال شائع عرب آن اشکال را به ابلغ وجوه دفع خواهد نمود و استعمال علی مرتضی و ابن مسعود و غیر ایشان از صحابه لفظ قتال را برین معنی ادل دلیل است بر آن و اگر این همه کفایت نکند قوله تعالی:

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳ / ص ۹۳، روایت شماره: ۴۵۰۲، حاکم گفته: این حدیث بنا بر شرط بخاری است اما شیخین آنرا روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی به تعقیبش نگاشته: حدیث منکری غریب است.

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳ / ص ۹۱، روایت شماره: ۴۴۹۳، حاکم گفته: این حدیث بنا بر شرط مسلم است اما شیخین آنرا روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی به تعقیبش نگاشته: بنا بر شرط مسلم است.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳ / ص ۹۱، روایت شماره: ۴۴۹۴، حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح است اما شیخین آن را روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی به تعقیبش نگاشته: صحیح است.

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَتِّلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلُمُوا﴾ [الحج: ۳۹]. در شأن مهاجرین حال آنکه آنجا استعمال سلاح نبود حاسم شبهه است.

اما وجه مقربیت پس خدای تعالی در سوره فاتحه که بر السنه مسلمین نازل فرموده است می فرماید: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ۱ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ﴿جمه‌ور مسلمین می باید در نماز خود از جناب حق جل و علا طلب کنند هدایت براه منعم علیهم شک نیست جماعه که راه ایشان اعظم مطلوبات است افضل اند نزدیک خدای تعالی و الا طلب راه مفضول یا مساوی معقول نمی شود بعد از آن تفسیر فرمود منعم علیهم را ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ ۱ [النساء: ۶۹].

بعد از آن حضرت ﷺ در احادیث مستفیضه که حجت به آن قائم شود فرمودند که ابوبکر صدیق است و عمر و عثمان شهید^۲ پس از اینجا مبرهن گشت که این عزیزان افاض امت اند و ایشان را ریاست معنوی بر سائر مسلمین متحقق است. و در معنی این آیت آیات و احادیث بسیار است متفق در این مضمون که امت مرحومه منقسم است به سه قسم:

اول مقربین و سابقین سر دفتر مسلمین اند و صدیقان و شهیدان از جمله مقربان و سابقان اند و این عزیزان از جمله صدیقان و شهیدان اند تا جای که تواتر در هر مقدمه متحقق شده است و به این نوع استدلال اشاره منقول است از حسن بصری و ابو العالیه «قالا فی قوله تعالی: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ رسول الله وصاحبه»^۳.

۱- ترجمه آیه مبارکه: «و آن که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیقهای خوبی هستند».

۲- به طور مثال مراجعه شود به: صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۸۰، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل طلحة، حدیث شماره: ۲۴۱۷، و سنن أبي داود: ج ۴/ ص ۲۱۱، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۴۸.

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۱/ ص ۴۰، و آن را به مستدرک حاکم نسبت داده است.

باز در سوره تحریم^۱ قراءه اُبی بن کعب این بود که «وصالح المؤمنین أبوبکر وعمر». «عن ابن عباس قال کان اُبی یقرؤها وصالح المؤمنین أبو بکر وعمر»^۲، و سواد اعظم از مفسرین صالح المؤمنین را به این هر دو بزرگ تفسیر کرده اند «قال ذلك من الصحابة ابن مسعود وابن عباس وبريدة الأسلمي^۳ وأبو امامة^۴ ومن التابعین سعید بن جبیر وعكرمة وميمون بن مهران والحسن البصري ومقاتل بن سليمان^۵، وكفى بهم قدوة».

و حامل ایشان برین تفسیر آن است که هر چند که کلمه‌ی: «وصالح المؤمنین» عام است اما قصه‌ای که سبب نزول آیت شده است دلالت دارد بالقطع که صدیق و فاروق داخل اند در آن عام بی شبهه این به همان می ماند که زمان آن حضرت ﷺ ابن لتبیه گفته بود: «هَذَا لَكُمْ وَهَذَا أُهْدَى لِي»، آن حضرت ﷺ خطبه خواندند: «ما بال أقوام نوليهم على عمل مما ولاني الله ثم يقول أحدهم هذا لكم وهذا اهدي لي هلا جلس في بيت أبيه وأمه فينظر أ يُهدى له أم لا؟»^۶. در این صورت قرائن بسیار دلالت کردند بر آنکه ابن لتبیه داخل است در این معاتبه بالقطع.

از آنجمله آنکه سوق کلام و تقریب سخن قصه او بوده است با همان لفظ که وی گفته بود حکایت کردند و آن را محل انکار گرفتند هیچ عاقلی در دخول او توقف نمی تواند کرد همچنان در قصه که در میان ازواج طاهرات و آن حضرت ﷺ رفته است امور بسیار واقع شد

۱- اشاره به آیه‌ی: ۴ سوره‌ی مبارکه تحریم است.

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۸/ ص ۲۲۳، و آن را به حافظ ابن عساکر نسبت داده است، نگا: تاریخ دمشق تألیف: ابن عساکر: ج ۳۰/ ص ۲۲۳.

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۸/ ص ۲۲۳، و تفسیر بغوی: ج ۸/ ص ۱۶۸.

۴- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیسابوری: ج ۳/ ص ۷۳، روایت شماره: ۴۴۳۳، و حاکم در ادامه نوشته: اسنادش صحیح است و شیخین آن را روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی به تعقیبش نگاشته: موسی بن عمیر (یکی از راویان این متن) واهی است.

۵- تفسیر القرآن العظیم، حافظ ابن کثیر (ط. دار طيبة): ج ۸/ ص ۱۶۴.

۶- صحیح بخاری: ج ۶/ ص ۴۸۰، کتاب الجمعة، باب الطَّيِّبِ لِلْجُمُعَةِ، حدیث شماره: ۲۵۹۷، با اندکی تفاوت در الفاظ.

که سامعان مضطر شدند بحکم دخول این هر دو عزیز در صالح المؤمنین «عن عائشه قالت: «أنزل الله عُذْرِي وكادت الأمة تَهْلِك في سببي فَلَمَّا سَرِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وعرج الملك قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَيِّكَ أَذْهَبَ إِلَى ابْنَتِكَ فاخبرها أَنَّ اللَّهَ قد أنزل عذرها من السَّمَاءِ قَالَتْ: فَأَتَانِي أَبِي وَهُوَ يَدْعُو يَكَادُ أَنْ يَعْثُرَ فَقَالَ: ابشري يَا بَنِيه بِأَبِي وَأُمِّي فَإِنَّ اللَّهَ قد أنزل عذرك قلت: بِحَمْدِ اللَّهِ لَا بِحَمْدِكَ وَلَا بِحَمْدِ صَاحِبِكَ الَّذِي أَرْسَلَكَ ثُمَّ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَنَاولَ ذِرَاعِي فَقُلْتُ يَدِيهِ هَكَذَا فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ النَّعْلَ لِيَعْلُونِي بِهَا فَمَنْعَتَهُ أُمِّي فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: أَقْسَمْتُ لَا تَفْعَلُ»^۱.

«وفي سورة التحريم قال عمر: «فَلَيْتَ أَظُنُّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ظَنُّ أَبِي جِئْتُ مِنْ أَجْلِ حَقِصَةِ وَاللَّهِ لَئِنْ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِضَرْبِ عُنُقِهَا لِأَضْرِبَنَّ عُنُقَهَا»^۲.

و اما وجه نفع مسلمین بسبب ایشان

قال الله تعالى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. از این آیه منطوقاً معلوم می شود که امت مرحومه بهتر است از سائر امم از جهت کمال این صفت که امر به معروف و نهی از منکر باشد و مفهوماً دلالت می کند بر آنکه هر که از این امت به کمال امر معروف و نهی از منکر متصف باشد افضل است از مادیون خود شاهد این مفهوم قول خدا ﷻ است: ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۳ [آل عمران: ۱۰۴]. باز در آیت دیگر می فرماید در شأن مهاجرین اولین: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [الحج: ۴۱].

۱- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۶/ ص ۱۵۵، و آن را به طبرانی و ابن مردویه نسبت داده است.

۲- همان: ج ۶/ ص ۱۵۵، و آن را به عبد بن حمید، امام مسلم و ابن مردویه نسبت داده است.

۳- ترجمه آیه مبارکه: «و باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آنها همان رستگارانند».

و در خارج تمکین واقع نشد الا مشائخ ثلاثه را پس واجب شد که وصف مذکور که مدار خیریت است در این بزرگواران متحقق شده باشد این آیات دلالت کردند بر فضل این جماعه بر سائر مسلمین و تقلیل شرکاء جداً متحقق شد آمدیم بر سر تعیین صدیق اکبر از میان ایشان پس می گوئیم خدای تعالی در سوره واللیل می فرماید: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ۝ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ۝﴾ [اللیل: ۱۷-۱۸]. و سوره لیل از آن جمله است که در اول بعثت نازل شده وقتی که کفار ضعفاء مسلمین را ایداء می دادند و صدیق اکبر ۷ مال خود را وسیله استخلاص ایشان از تعذیب کفار می ساخت تا آنکه سامعان را اشکالی نماند در آنکه یا لفظ ﴿أَتَقَى ۝ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ۝﴾ عام است حضرت صدیق را البته اول مره در گرفته است پیش از دیگران از جهت قیام قرائن یا این است که الاتقی معهود است و شخص معین مراد است و آن شخص معین صدیق اکبر ۷ است.

«عن ابن مسعود قال: ان أبا بكر الصديق ۷ اشترى بلالاً من أمية بن خلف و أبي بن خلف ببرة وعشر أواق فاعتقه لله فانزل الله: ﴿وَاللَّيْلَ إِذَا يَغْشَى ۝ وَالنَّهَارَ إِذَا تَجَلَّى ۝ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ۝﴾ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى ۝﴾ أبو بكر وأميه وأبي إلى قوله: ﴿وَكَذَبَ بِالْحُسْنَى ۝﴾ قال لا إله إلا الله إلى قوله: ﴿فَسَنِّيْسِرُهُ لِلْعُسْرَى ۝﴾ قال النار»^۱.

«عن عروة ان ابا بكر الصديق اعتق سبعة كلهم يعذب في الله بلالاً وعامر بن فهيرة والنهدية وابنتها وزنيرة وام عيسي وأمة بني المؤمل وفيه نزلت: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ۝﴾ إلى آخر السورة»^۲.

«عن عامر بن عبد الله بن الزبير عن أبيه قال: قال: أبو قحافة لأبي بكر: أراك تعتق رقاباً ضعافاً فلو أنك إذ فعلت أعتقت رجلاً جليداً يمنعوك و يقومون دونك فقال أبو بكر: يا أبت إني إنما أريد لما نزلت هذه الآيات فيه: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى ۝ وَصَدَّقَ

۱- تفسیر ابن ابی حاتم: ج ۱۲ / ص ۴۱۹.

۲- تفسیر ابن ابی حاتم: ج ۱۲ / ص ۴۲۱.

بِالْحُسْنِ ۖ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى ۖ ﴿٧﴾ إِلَى قَوْلِهِ ۖ ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ۖ إِلَّا أَتْبَعًا وَجْهَ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ۖ﴾ ۚ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿٨﴾﴾^۱.

«عن سعید بن المسیب قال نزلت: ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ۖ﴾ ﴿٨﴾﴾ فی ابی بکر اعتق ناساً لم یلتمس منهم جزاء ولا شکوراً ستّة أو سبعة منهم بلالٌ وعامر بن فهیره»^۲.

«عن ابن عباس فی قوله: ﴿وَسَيُجْزَىٰ بِهَا الْأَتْقَى﴾ قال هو أبو بکر الصدیق»^۳.

وقال عمار ابن یاسر فی ذلك شعراً:

جزی الله خیرا عن بلالٍ وصحبه عقیقاً واخزى فاکهاً وأبا جهل

بالجمله چون این مقدمه ثابت گشت خدای تعالی جای دیگر می فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰ﴾ [الحجرات: ۱۳].

پس صدیق اکبر علیه السلام اتقی امت است و اتقی امت اکرم امت است وهو المطلوب. به این اسلوب که تقریر نمودیم کتاب الله به وجوه بسیار بر افضلیت صدیق و فاروق دلالت می نماید.

مسلک دوم: در تصریح و تلویح سنت سنی به افضلیت صدیق بر سائر امت ثم فاروق ثم ذوالنورین و پیش از آنکه در روایت احادیث شروع کنیم بر دو نکته مطلع سازیم.

نکته اولی: مسئله افضلیت شیخین در ملت اسلامیة قطعی است و اینجا قطع حاصل می شود به دو وجه یکی تعدد طرق حدیث تا آنکه اصل مسئله متواتر بالمعنی شود مانند سخاوت حاتم و شجاعت رستم دیگر حفوف (احاطه‌ی) قرائن؛ زیرا که خبر واحد به سبب

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۲/ ص ۵۷۲، روایت شماره: ۳۹۴۲، و حاکم در ادامه نوشته: این حدیث بر شرط امام مسلم صحیح است اما شیخین آن را روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی از تصحیح و تضعیف آن سکوت ورزیده است.

۲- جامع البیان فی تأویل آی القرآن، ابن جریر طبری: ج ۲۴/ ص ۴۸۰.

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۸/ ص ۵۳۸، و آن را به ابن مردویه نسبت داده است.

۴- الوسیط فی تفسیر القرآن المجید، واحدی نیسابوری: ج ۴/ ص ۵۰۳.

حفوف قرائن به سرحد یقین می‌رسد مانند آنکه بیماری را دیدیم که صاحب فراش شده و اقارب او پیش اطبا می‌روند و آخرها یاس از حیات او بهم رسانیدند و به انواع هم و الم گرفتار شدند بعد از آن روزی دیده شد که در خانه او نوحه منکره می‌کنند و جنازه بر دروازه نهاده‌اند و از هر جانب مردم غمگین و ساکت به خانه او می‌درآیند در این حالت اگر شخصی خبر دهد که آن بیمار مرده است این خبر واحد به سبب حفوف قرائن به سرحد یقین خواهد رسانید همچنین احادیث افضلیت شیخین محفوف است به قرائن بسیار و این قرائن دو نوع تواند بود یکی ادله ظنیه و خطابیّه که موافق باشند در اصل مقصد با این خبر واحد از آن جمله عموماً کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ در فضیلت مهاجرین و مجاهدین مانند حدیث رفاعه در واقعه: «جَاءَ جَبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِیْكُمْ قَالَ مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِیْنَ». وقال رافع بن خدیج خیارنا قال: «وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^۱.

و مانند حدیث جابر: «كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَلْفًا وَأَرْبَعِمِائَةٍ فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْتُمْ الْيَوْمَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ»^۲.

و این هر دو حدیث تقلیل شرکاء جداً در افضلیت حاصل گردانیدند و تعریضات کتاب الله و سنت رسول الله به فضیلت شیخین هر چند فضیلت بر جمیع امت از آنجا مفهوم شود لیکن در معنی فضیلت موافقت می‌کند و تقلیل شرکا جداً بعمل می‌آرد.

دیگر فروع افضلیت که امت مرحومه قولاً و فعلاً به آن آشنا شده‌اند و در هر محل و هر موطن افضل هذه الأمة گفته‌اند و این مقاله را به وجهی سر داده‌اند گویا پیش از این متیقن بوده است و تجدید فکر را در آن دخل نه و این هر دو مبحث طولی دارد و بسیاری از آن مذکور کردیم اینجا استحضار آن مقالات باید نمود.

نکته ثانیه: چون استقرا کنیم احادیث را که در افضلیت شیخین وارد شده مدار افضلیت چهار خصلت را می‌یابیم:

۱- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۴۶۷، کتاب المغازی، باب شهود الملائكة بدرا، حدیث شماره: ۳۷۷۱.

۲- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۸۴، کتاب الإمارة، باب استحباب مبايعة الإمام الجیش عند إرادة القتال، و بیان بیعة الرضوان تحت الشجرة، حدیث شماره: ۱۸۵۶.

یکی در مرتبه علیا از مراتب امت بودن، صدیقیت و شهیدیت عبارت است از آن. دوم اعانت آن حضرت ﷺ و ترویج اسلام در وقت غربت «أمن الناس عليّ أبو بكر واساني بماله ونفسه»^۱. و عزت اسلام که از خصائص عمر است اشاره است به آن. سوم اتمام کارهای مطلوب از نبوت بدست این هر دو عزیز رویاء آن حضرت ﷺ در قصه^۲ و مقالید^۳ آب کشیدن از بیر^۴ نمائشی است از آن. چهارم علو درجات ایشان در معاد «سيدا كهول أهل الجنة»^۵ و اقامت در غرف عالی^۶ و اولیت حشر و تجلی خاص برای صدیق^۷ و معانقه حق برای عمر^۸ بیانی است از آن و این

-
- ۱- المعجم الأوسط، ابو القاسم طبرانی: ج ۱ / ص ۱۶۱، روایت شماره: ۵۰۴. و در ادامه نگاشته: این حدیث را از ابن جریج جز ارطاة کسی دیگری روایت نکرده، و محمد بن صالح (یکی دیگر از راویان این سند) نیز در آن متفرد است.
 - ۲- مسند امام احمد: ج ۹ / ص ۳۳۸، مسند عبد الله بن عمر رضی الله عنهما، حدیث شماره: ۵۴۶۹، و مصنف ابن ابی شیبة: ج ۶ / ص ۳۵۲، باب ما ذکر فی أبی بکر الصدیق، حدیث شماره: ۳۱۹۶۰.
 - ۳- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۶، کتاب المناقب، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ۳۶۶۴، و صحیح مسلم: ج ۴ / ص ۱۸۶۰، کتاب الفضائل، باب من فضائل عمر رضي الله تعالى عنه، حدیث شماره: ۲۳۹۲، و سنن ترمذی: ج ۴ / ص ۵۴۱، أبواب الرؤيا، باب ما جاء في رؤيا النبي صلی الله علیه وسلم الميزان والدلو، حدیث شماره: ۲۲۸۹.
 - ۴- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۶. و سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۳۶، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حدیث شماره: ۹۵. علامه آلبنانی این حدیث را صحیح دانسته است.
 - ۵- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۰۷، أبواب المناقب، باب مناقب أبي بكر الصديق رضي الله عنه واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتيق، حدیث شماره: ۳۶۵۸، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.
 - ۶- مستدرک حاکم نيسابوری: ج ۲ / ص ۸۳، حدیث شماره: ۴۴۶۳، حاکم و ذهبی از تصحیح و تضعیف آن سکوت ورزیده اند، و شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة: ج ۷ / ص ۱۳۵۸، حدیث شماره: ۲۴۳۴، تألیف: أبی القاسم هبة الله بن الحسن بن منصور الطبري الرازي اللالكائي (متوفی: ۴۱۸ هـ)، تحقیق: أحمد بن سعد بن حمدان الغامدي، ناشر: دار طيبة - السعودية چاپ هشتم، سال ۱۴۲۳ هـ / ۲۰۰۳ م.

خصلت هرگز جدا نمی‌تواند شد از یکی از خصال ثلاثه؛ زیرا که اکثریت ثواب یا به سبب صفات نفسانی است یا به سبب اعزاز اسلام و نصرت او یا به سبب اتمام کارهای نبوت لیکن ممکن است که شخصی صحبت پیغامبر نداشته باشد بلکه آخر همه ایمان بیارد و هیچ مشهدی از مشاهد خیر ادراک ننماید مع هذا افضل امت باشد به اعتبار اتمام کارهای مطلوب از بعثت پیغامبر بدست او یا به اعتبار صدیقیت و شهیدیت و مناسبت قوت عامله و عاقله او با نفس قدسیه پیغامبر و ممکن است که در اعزاز اسلام و نصرت پیغامبر اقصی الغایه سعی بجا آرد و در آخر ایام آن حضرت ﷺ متوفی شود کارهای مطلوب پیغامبر را نداند فضلاً از آنکه مباشرت آن نماید به اعتبار قوت عاقله و عامله با پیغامبر مناسبت معتد به ندارد نهایت مرمی همت او حالی است از احوال ابرار این است مقتضای امکان عقلی لیکن سنة الله جاری شده است به آنکه دواعی بزرگ نریزند مگر بر نفوس قدسیه که سالها زیر تربیت پیغامبر پرورش یافته باشند و تشریف آن حضرت ﷺ تقاضا می‌نماید که خلیفه او نباشد الا اکمل امت به اعتبار این خصال اربع جمیعاً. بالجمله در احادیث این باب تأمل وافی بکار باید برد و مدار افضلیت از هر حدیثی جدا استنباط باید نمود چون این همه گفته شد به روایت احادیث مشغول شویم.

اما به اعتبار کارهای که آن حضرت ﷺ آن را از جهت پیغامبری می‌کردند پس شیخین را افضلیت ثابت است به احادیث بسیار.

اول: حدیث «أبي هريرة رضي الله عنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي عَلَى قَلْبٍ عَلَيْهَا دَلْوٌ فَتَزَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ فَتَزَعَهَا مِنْهَا دُنُوبًا أَوْ دُنُوبَيْنِ وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ ثُمَّ اسْتَحَالَتْ عَرَبًا فَأَخَذَهَا ابْنُ الْخَطَّابِ فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ حَتَّى صَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنِ»^۲.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۹۰، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حدیث شماره: ۴۴۸۹، حافظ ذهبی گفته: این حدیث موضوعی است.

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۶، کتاب المناقب، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم: «لو كنت متخذاً خلیلاً»، حدیث شماره: ۳۶۶۴، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۰، کتاب الفضائل، باب من فضائل عمر

و حدیث «عبد الله بن عمر أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: أُرِيتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَنْزِعُ بِدَلْوٍ بَكْرَةً عَلَى قَلْبِي، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَتَزَعَّ ذَنْوَبًا أَوْ ذَنْوَيْنِ نَزْعًا ضَعِيفًا، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا يَفْرِي فَرِيَّهُ حَتَّى رَوَى النَّاسُ وَضَرَبُوا بِعَطَنِ»^۱.
رواهما البخاري ومسلم وغيرهما.

«وعن أبي الطفيل عن النبي ﷺ قال: بَيْنَمَا أَنَا أَنْزِعُ اللَّيْلَةَ إِذْ وَرَدَتْ عَلَيَّ غَنَمٌ سُودٌ وَغَنَمٌ عُفْرٌ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَتَزَعَّ ذَنْوَبًا أَوْ ذَنْوَيْنِ فِيهِمَا ضَعْفٌ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا فَمَلَأَ الْحِيَاضَ، وَأَرَوَى الْوَادَةَ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِّنَ النَّاسِ أَحْسَنَ نَزْعًا مِنْهُ، فَأَوَّلْتُ أَنَّ الْغَنَمَ السُّودَ الْعَرَبُ، وَالْعُفْرَ الْعَجَمُ»^۲.

دوم: حدیث ابن عمر فی الموازنة مع الأمة. أخرج ابن مردويه «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ غَدَاةٍ بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَقَالَ: رَأَيْتُ قُبَيْلَ الْفَجْرِ كَأَنِّي أُعْطِيتُ الْمَقَالِيدَ وَالْمَوَازِينَ، فَأَمَّا الْمَقَالِيدُ فَهَذِهِ الْمَفَاتِيحُ، وَأَمَّا الْمَوَازِينُ فَهَذِهِ الَّتِي يوزنُ بِهَا، فَوُضِعَتْ فِي كِفَّةٍ وَوُضِعَتْ أُمَّتِي فِي كِفَّةٍ فَوَزَنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُ، ثُمَّ جِئَ بِأَبِي بَكْرٍ فَوَزَنَ بِهِمْ فَوَزَنَ، ثُمَّ جِئَ بِعُمَرَ فَوَزَنَ بِهِمْ فَوَزَنَ، ثُمَّ جِئَ بِعُثْمَانَ فَوَزَنَ بِهِمْ ثُمَّ رُفِعَتْ»^۳.

رضي الله تعالى عنه، حدیث شماره: ۲۳۹۲، و سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۴۱، أبواب الرؤيا، باب ما جاء في رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم الميزان والدلو، حدیث شماره: ۲۲۸۹.

۱- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۰، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۳۶۸۲.

۲- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۲/ ص ۱۹۸، مسند ابی الطفیل، روایت شماره: ۹۰۴، حسین سلیم اسد گفته: اسناد آن ضعیف است.

۳- شاه ولي الله دهلوی این روایت را به ابن مردويه نسبت داده، اما آن را در الأمالی ابن مردويه و در: "جزء فيه ما انتقى أبوبكر أحمد بن موسى ابن مردويه (۳۲۳ - ۴۱۰ هـ) على أبي القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب الطبراني (۲۶۰ - ۳۶۰ هـ) من حديثه لأهل البصرة" نیافتیم، و در سایر کتب روائی و حدیثی به همین الفاظ وجود دارد؛ از جمله: مسند امام احمد: ج ۹/ ص ۳۳۸، حدیث شماره: ۵۴۶۹، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد آن ضعیف است، غیر از بدر بن عثمان کسی دیگری آن را از عبید الله بن مروان (یکی از راویان این سند) روایت نکرده و جز ابن حبان هیچ محدثی هم وی را توثیق ننموده است، اما

سوم: حديث «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أُرِيَ اللَّيْلَةَ رَجُلٌ صَالِحٌ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ نِيْظُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنِيْظُ عُمَرُ بِأَبِي بَكْرٍ وَنِيْظُ عُثْمَانُ بِعُمَرَ. قَالَ جَابِرٌ فَلَمَّا قُمْنَا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قُلْنَا أَمَّا الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَّا مَا ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ نَوَظٍ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ فَهُمْ وَلَا هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ بِهِ نَبِيَّهُ ﷺ»^۱.

چهارم: حديث «سُمَرَةُ بْنُ جُنْدُبٍ أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ كَأَنَّ دُلُومًا دَلَّتْ مِنَ السَّمَاءِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ شَرْبًا ضَعِيفًا ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَصْلَعَ ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَصْلَعَ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَانْتَشَطَتْ وَانْتَضَحَ عَلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ»^۲.

پنجم: حديث ابن عباس وأبى هريره كه تسميه خلفاء آن جا به تصريح مذکور شد شاهد عدل این احادیث می تواند شد وذلك أن ابن عباس كان يحدث: «إِنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ: كَأَنَّ ظِلَّةً تَنْطِفُ السَّمْنَ وَالْعَسَلَ، وَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ مِنْهَا بِأَيْدِيهِمْ، فَالْمُسْتَكْبِرُ، الْمُسْتَقِيلُ، وَإِذَا بِسَبَبٍ وَاصِلٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَرَاكَ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلَا بِهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ، فَانْقَطَعَ بِهِ، ثُمَّ وَصَلَ لَهُ فَعَلَا، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِأَبِي أَنْتَ، وَاللَّهِ لَتَدَعَنِي فَأَعْبُرَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اغْبُرْهَا، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمَّا الظِّلَّةُ، فَظِلَّةُ الْإِسْلَامِ، وَأَمَّا الَّذِي يَنْطِفُ مِنَ الْعَسَلِ وَالسَّمَنِ، فَالْقُرْآنُ: حَلَاوَتُهُ وَلِينُهُ. وَأَمَّا مَا يَتَكَفَّفُ النَّاسُ مِنْ ذَلِكَ، فَالْمُسْتَكْبِرُ مِنَ الْقُرْآنِ، وَالْمُسْتَقِيلُ، وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، فَالْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ

ابو عائشه (یکی دیگر از راویان این سند) را امام بخاری در کتاب الکنى صادق دانسته، و در "تعجیل المنفعه" اشتباها از او به عائشه تعبیر شده است.

۱- مسند امام احمد: ج ۲۳، ص ۱۲۴، حدیث شماره: ۱۴۸۲۱، شعيب الأرنؤوط گفته: راویان این حدیث ثقة اند، و المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۰۹، حدیث شماره: ۴۵۵۱، ذهبی گفته: این حدیث بنا شرط بخاری و مسلم است.

۲- سنن ابو داود: ج ۴، ص ۲۰۸، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۳۷، علامه البانی گفته: این حدیث ضعیف است.

علیه، تَأْخُذُ به فَيَعْلِيكَ اللَّهُ به، ثُمَّ يَأْخُذُ به رَجُلٌ من بَعْدِكَ فَيَعْلُو به، ثم يَأْخُذُ به رَجُلٌ آخر فيعلو به، ثم يَأْخُذُ به رَجُلٌ آخر فينقطع به، ثم يوصل له فيعلو به، فَأَخْبِرْنِي يا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَيِّ أَنْتَ، أَصَبْتُ، أَمْ أَخْطَأْتُ؟ قال النبي ﷺ: أَصَبْتَ بعضاً، وَأَخْطَأْتُ بعضاً، قال: فوالله لَأُحَدِّثَنَّيَ بالذي أَخْطَأْتُ، قال: لَا تُقَسِّمُ^۱.

این همه احادیث دلالت می کنند بر آنکه کارهای مطلوب از بعثت پیغامبر بدست این مشایخ به ظهور رسید به ترتیب و دیگری سهمیم و شریک ایشان نیست در آن امر پس افضلیت به اعتبار تتمیم کارها ایشان را باشد نه غیر ایشان را.

ششم: حدیث حذیفه «قال رسول الله ﷺ: اقتدوا بالَّذِينَ من بعدي أبي بكر وعمر»^۲.

«وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: اقتدوا بالَّذِينَ من بعدي أبي بكر وعمر»^۳.

این حدیث دلالت می کند که شیخین بعد آنحضرت ﷺ قائم در مقام آنحضرت خواهند بود.

هفتم: حدیث بنی مصطلق «عن أنس بن مالك قال: بعثني بنو المصطلق إلى رسول الله ﷺ فقالوا: سل لنا رسول الله ﷺ إلى من ندفع صدقاتنا بعدك؟ قال: فأتيته فسألته فقال: إلي أبي بكر فأتيتهم فأخبرتهم فقالوا: ارجع إليه فسله فإن حدث بأبي بكر حدث فإلى من ؟ فأتيته فسألته فقال: إلى عمر فأتيتهم فأخبرتهم فقالوا: ارجع إليه فسله فإن حدث بعمر حدث فإلى من ؟ فأتيته فقال: إلى عثمان فأتيتهم فأخبرتهم فقالوا: ارجع إليه فسله فإن

۱- مسند امام احمد: ج ۴ / ص ۲۱، حدیث شماره: ۲۱۱۳، شعيب الأرئووط گفته: این حدیث صحیح است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۷۸، حدیث شماره: ۴۴۴۸، علامه ذهبی گفته: حفص بن عمر عدنی در روایت این حدیث از مسعر تفرد کرده، و او «واه» است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أبواب المناقب، باب، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره: ۲۳۲۴۵، و فضائل الصحابة: ج ۱ / ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، و صحیح ابن حبان: ج ۱۵ / ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعيب الأرئووط گفته: این حدیث صحیح است.

حدث بعثمان حدث فإلى من ؟ فأتيته فسألته فقال: إن حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر تبا»^۱.

هشتم: حدیث وضع أحجار «عن عائشة رضی اللہ عنہا قالت: أول حجر حمله النبي صلی اللہ علیہ وسلم لبناء المسجد، ثم حمل أبو بكر حجرا آخر، ثم حمل عثمان حجرا آخر، فقلت: يا رسول الله، ألا ترى إلى هؤلاء كيف يساعدونك ؟ فقال: يا عائشة، هؤلاء الخلفاء من بعدي»^۲.

نهم: حدیث «جبر بن مطعم قال: أتت امرأة إلى النبي صلی اللہ علیہ وسلم فأمرها أن ترجع إليه. قال: رأيت إن جئت ولم أجدك - كأنها تقول الموت - قال: إن لم تجدني فأني بأبي بكر»^۳.

دهم: حدیث «عرباض بن سارية أنه يقول: وَعَظَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم مَوْعِظَةً ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذِهِ لَمَوْعِظَةٌ مُودِعٌ فَمَادَا تَعْهَدُ إِلَيْنَا قَالَ: قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلُهَا كَنَهَارِهَا لَا يَزِيغُ عَنْهَا بَعْدِي إِلَّا هَالِكٌ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسَبْرِي اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِمَا عَرَفْتُمْ مِنْ سُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالتَّوَاجِدِ وَعَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّمَا الْمُؤْمِنُ كَالْجَمَلِ الْأَنْفِ حَيْثُمَا قِيدَ انْقَادًا»^۴.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۸۲، حدیث شماره: ۴۴۶۰، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۱۰۳، حدیث شماره: ۴۵۳۳. حاکم نيسابوری گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است اما آن را روایت نکرده اند، لکن حافظ ذهبی با وی موافق نیست و در تعلیقش نگاشته: احمد بن عبد الرحمن (یکی از راویان متن) منکر الحدیث می باشد.

۳- صحیح بخاری: ج ۳ / ص ۱۳۳۸، کتاب فضائل الصحابة، باب قول النبي صلی الله علیه و سلم (لو كنت متخذًا خليلاً)، حدیث شماره: ۳۴۵۹.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۱۵، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين، حدیث شماره: ۴۲، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

بعد از آن تفسیر کردند خلافت را به وجهی که منطبق باشد بر خلفاء ثلاثه لا غیر از حدیث ابی هریره «الخلافة بالمدينة والملك بالشام»^۱ أخرجه الحاكم. آمدیم به آنکه صدیق بهتر بود از فاروق، و فاروق بهتر بود از ذی النورین این معنی مفهوم است از حدیث مستفیض و آن:

یازدهم: است از احادیث این باب «عن سفينة مولى أم سلمة رضی الله عنها قال قال رسول الله ﷺ إذا صلى الصبح ثم اقبل علي أصحابه فقال أيكم رأى رؤيا؟ فقال رجل: أنا يا رسول الله كأن ميزانا نزل به من السماء فوضعت في كفة ووضع ابوبكر في كفة أخرى فرجحت بأبي بكر فرفعت ونزل ابوبكر مكانه فجاء بعمر بن الخطاب فوضع في الكفة الأخرى فرجح ابوبكر ثم رفع ابوبكر ووضع عثمان فرجح عمر ثم رفع عمر ورفع الميزان قال فتغير وجه رسول الله ﷺ ثم قال خلافة النبوة ثلاثون عاماً ثم يكون ملكاً»^۲.

«وَعَنْ أَبِي بَكْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ: مَنْ رَأَى مِنْكُمْ رُؤْيَا. فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا رَأَيْتُ كَأَنَّ مِيزَانًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوُزِنْتُ أَنْتُ وَأَبُو بَكْرٍ فَرُجِحْتُ أَنْتُ بِأَبِي بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَأَبُو بَكْرٍ فَرُجِحَ أَبُو بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرُجِحَ عُمَرُ ثُمَّ رُفِعَ الْمِيزَانُ فَرَأَيْنَا الْكَرَاهِيَةَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۳.

اینجا باید دانست که مضمون حدیث ابن عمر رضی الله عنهما دیگر است و آن موازنه با سائر امت است و مضمون حدیث ابی بکر و عرفجه دیگر و آن موازنه خلفاء است با یک دیگر و هر دو معنی صحیح است روایه و درایه و نیز باید دانست که دارمی روایت می کند «عَنْ أَبِي دَرٍّ الْغِفَارِيِّ قَالَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ عَلِمْتَ أَنَّكَ نَبِيٌّ حَتَّى اسْتَيْقَنْتَ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا دَرٍّ أَتَانِي

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۷۵، حدیث شماره: ۴۴۴۰، حافظ ذهبی در مورد این حدیث

نوشته: سلیمان بن ابی سلیمان و پدرش (که از راویان این حدیث می باشند) هر دو مجهول اند.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۷۵، حدیث شماره: ۴۴۳۸، علامه ذهبی نسبت به تصحیح و یا تضعیف این حدیث سکوت ورزیده است.

۳- سنن ابو داود: ج ۴ / ص ۲۰۸، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۳۴. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

مَلَكًا وَأَنَا بَعْضُ بَطْحَاءِ مَكَّةَ، فَوَقَعَ أَحَدُهُمَا إِلَى الْأَرْضِ وَكَانَ الْآخَرُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: أَهُو هُو؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَرَنُهِ بِرَجُلٍ. فَوَزَنْتُ بِهِ فَوَزَنْتُهُ، ثُمَّ قَالَ: زِنُهُ بِعَشْرَةٍ. فَوَزَنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُهُمْ، ثُمَّ قَالَ: زِنُهُ بِمِائَةٍ فَوَزَنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُهُمْ، ثُمَّ قَالَ: زِنُهُ بِأَلْفٍ فَوَزَنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُهُمْ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَنْتَثِرُونَ عَلَيَّ مِنْ خِفَةِ الْمِيزَانِ، قَالَ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: لَوْ وَزَنْتُهُ بِأُمَّتِهِ لَرَجَحَهَا»^۱.

آن حضرت ﷺ آنجا از رؤیا وزن نبوت خود را شناختند؛ زیرا که وزن بر رجحان عند الله دلالت کرد.

اینجا از این واقعه خلافت و افضلیت خلفای ثلاثه معلوم فرمودند و اما به اعتبار اعانت اسلام در وقت غربت و قیام به نصرت آن حضرت ﷺ در حالت ایذاء کفار و شدت حال پس شیخین را افضلیت ثابت است به احادیث بسیار یکی از آن.

دوازدهم: است از احادیث این مسلک حدیث «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا لَهُ وَزِيرَانِ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ وَوَزِيرَانِ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَمَّا وَزِيرَايَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ فَجِبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَأَمَّا وَزِيرَايَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»^۲.

«وعن سعيد بن المسيب قال: كان أبو بكر الصديق ﷺ من النبي ﷺ مكان الوزير، فكان يشاوره في جميع أموره، وكان ثانيه في الإسلام، وكان ثانيه في الغار، وكان ثانيه في العريش يوم بدر، وكان ثانيه في القبر، ولم يكن رسول الله ﷺ يقدم عليه أحدا»^۳.

۱- همان: ج ۱/ص ۱۶۴، باب کیف کان أول شأن النبي صلى الله عليه وسلم، حدیث شماره: ۱۴. محقق (حسین سلیم اسد دارانی) گفته: اسناد آن منقطع است، عروه بن زبیر ابودر غفاری را ندیده است، و راویان آن ثقة می باشند.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۶، أَبْوَابُ الْمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، باب، حدیث شماره: ۳۶۸۰، علامه البانی این حدیث را ضعیف دانسته و ترمذی گفته: حسن غریب است.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۶۶، حدیث شماره: ۴۴۰۸، حافظ ذهبی گفته: در سند این روایت برخی از رواة ناشناخته وجود دارند.

سيزدهم: «عَنْ أَبِي أَرْوَى الدَّؤَسِيِّ، قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَطَلَعَ أَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَيْدَنِي بِهِمَا»^۱.

«وعن حذيفة بن اليمان رضي الله عنه قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: لقد هممت أن أبعث إلى الآفاق رجالا يعلمون الناس السنن والفرائض، كما بعث عيسى ابن مريم الحواريين، قيل له: فأين أنت من أبي بكر وعمر؟ قال: إنه لا غنى بي عنهما، إنهما من الدين كالسمع والبصر»^۲.

چهاردهم: اثبات منت صدیق بر خود و آن مستفیض است از حدیث ابی سعید الخدری و ابی هریره و حضرت مرتضی. «عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله ﷺ إِنَّ أَمَنَ النَّاسَ عَيَّ فِي مَالِهِ وَصُحْبَتِهِ أَبُو بَكْرٍ»^۳.

«وعن أبي هريرة قال قال رسول الله ﷺ: مَا لِأَحَدٍ عِنْدَنَا يَدٌ إِلَّا وَقَدْ كَافَيْنَاهُ مَا خَلَا أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا يَدًا يُكَافِيهِ اللَّهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَا نَفَعَنِي مَالٌ أَحَدٍ قَطُّ مَا نَفَعَنِي مَالُ أَبِي بَكْرٍ»^۴.

و این اشارت است به افضلیت به اعتبار اعانت آن حضرت ﷺ و ترویج اسلام.

۱- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱ / ص ۳۸۴، روایت شماره: ۵۷۸، و المعجم الكبير، طبرانی: ج ۲۲ / ص ۳۶۹، روایت شماره: ۱۸۷۷۸، و در فضائل الصحابة به عوض: أَبِي أَرْوَى الدَّؤَسِيِّ، ابی اروی السدوسی آمده که اشتباه است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۷۸، حدیث شماره: ۴۴۴۸، حاکم در ادامه گفته: حفص بن عمر عدنی در روایت این حدیث از مسعر تفرد نموده، و ذهبی در تعقیبش نگاشته: حفص بن عمر عدنی در روایت این حدیث از مسعر تفرد نموده و او واه است. و اما روایتی را که شاه صاحب نقل نموده در المعجم الأوسط طبرانی: ج ۵ / ص ۲۹۳، حدیث شماره: ۵۳۵۴ نیز آمده.

۳- صحیح مسلم: ج ۷ / ص ۱۰۸، فضائل الصحابة، باب مِنْ فَضَائِلِ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حدیث شماره: ۶۳۲۰.

۴- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۰۹، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۱، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: صحیح بخاری: ج ۱ / ص ۱۰۰، کتاب الصلاة، باب الخوذة والممر في المسجد، حدیث شماره: ۴۶۶.

پانزدهم: اولیت اسلام صدیق اکبر علیه السلام از میان احرار بالغین و ظاهر است که نکایت در ملت کفر از غیر بالغ حر ظهور نمی‌تواند نمود و این نیز مستفیض است از حدیث ابی الدرداء و عمرو بن عبسه و مقدم و عمار.

«عن أبي الدرداء في قصة مغامرة عمر معه - أي مع أبي بكر - قال: قال النبي ﷺ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقْتَ وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُونَ لِي صَاحِبِي»^۱.

شانزدهم: دعای آن حضرت علیه السلام درباره فاروق رضی الله عنه: «اللَّهُمَّ اعِزَّ الْإِسْلَامَ» و ظهور اجابت این دعا به ابلغ وجوه و این نیز مستفیض است از حدیث ابن عمر و ابن عباس و عائشه و ابن مسعود، «عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: اللَّهُمَّ اعِزَّ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ يَا بَئِي جَهْلٍ أَوْ يُعَمَّرُ بْنُ الْخَطَّابِ. فَكَانَ أَحَبَّهُمَا إِلَى اللَّهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ»^۲.

و اما حصول عزت اسلام به اسلام فاروق از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنه و حذیفه رضی الله عنه «عن ابن مسعود مَا زِلْنَا أَعِزَّةً مُنْذُ أَسْلَمَ عُمَرُ»^۳، و فی روایه: «وَاللَّهِ مَا اسْتَطَعْنَا أَنْ نُصَلِّيَ عِنْدَ الْكُعْبَةِ ظَاهِرِينَ حَتَّى أَسْلَمَ عُمَرُ»^۴.

۱- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۵، کتاب المناقب، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ۳۴۶۱.

۲- مسند امام احمد بن حنبل: ج ۹/ ص ۵۰۶، حدیث شماره: ۵۶۹۵، شعيب الأرناؤوط در تخری این حدیث گفته: خارجه بن عبد الله انصاری (یکی از راویان این سند) را امام احمد، دارقطنی و ذهبی ضعیف دانسته اند، یحیی بن معین و ابن عدی گفته اند: اشکالی در او نیست، و ابو داود و ابو حاتم گفته اند: او شیخ است، و ابو حاتم اضافه کرده: حدیثش قابل استدلال است، و ابو الفتح از دی گفته: علمای جرح و تعدیل در وی اختلاف ورزیده اند، اما حدیثش پذیرفته می‌شود.

۳- صحیح بخاری: ج ۳/ ص ۱۴۰۳، کتاب فضائل الصحابة، باب إسلام عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۵۰.

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۹۰، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حدیث شماره: ۴۴۸۷. ذهبی گفته: این روایت صحیح است.

هفدهم: استبشار اهل سماوات به اسلام فاروق رضی الله عنه و این نیز تلویح است به اعانت اسلام و مسلمین از حدیث «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ نَزَلَ جِبْرِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدْ اسْتَبْشَرَ أَهْلُ السَّمَاءِ بِإِسْلَامِ عُمَرَ»^۱.

هیجدهم: حدیث عمر غلقِ فتنه است و غلقِ جهنم است و این حدیث مستفیض است^۲.
«عن حذيفة وقد سألهما عمر عن فتنة التي تموج كموج البحر ليس عليك منها بأس يا أمير المؤمنين إنّ بينك وبينها بابا مغلقا ثم فسر الباب بعمر»^۳.

بعد از آن در خارج مثل الشمس فی رابعة النهار ظاهر شد که فتح فارس و روم که در بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله ملفوف بود بدست ایشان به ظهور رسید بی دخل غیری و جمع قرآن که در کتاب الله موعود بود به اهتمام ایشان به عمل آمد بغیر مشارکت احدی و اجماع که اصل ثالث است از اصول شریعت به سعی ایشان بر روی کار آمد بدون سعی دیگری و همچنین تحقیق مقامات تصوف و غیر آن تا آنکه بر طبق اشاره این احادیث رأس برأس اختصاص این مشائخ ظاهر شد و نیز به تواتر رسید که صدیق رضی الله عنه پیش از همه ایمان آورد و به نصرت آن حضرت صلی الله علیه و آله قائم شد در موطن بسیار و نزدیک به شش سال (بعد) از نبوت فاروق رضی الله عنه اسلام آورد و عزت اسلام به سبب او ظاهر گردید و این همه برهان واضح است بر افضلیت ایشان و تفسیر این احادیث است والحمد لله.

آمدیم به آنکه صدیق رضی الله عنه بهتر از فاروق رضی الله عنه در این وصف این معنی مفهوم است از خطاب کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله در قصه مغامره صدیق بر فاروق «هَلْ أَنْتُمْ تَارِكُونَ لِي صَاحِبِي؟» و آن نوزدهم: است از احادیث این مسلک أخرج البخاري «عن أبي الدرداء قال كنت جالسا عند النبي صلی الله علیه و آله إذ أقبل أبو بكر آخذا بطرف ثوبه، حتى أبدى عن ركبته، فقال النبي صلی الله علیه و آله: أَمَا

۱- سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۳۸، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عمر رضی الله عنه، حدیث شماره: ۱۰۳. علامه آلبنانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است.

۲- صحیح بخاری: ج ۱ / ص ۱۹۶، کتاب مواقیت الصلاة، باب: الصلاة كفارة، حدیث شماره: ۵۰۲.

۳- صحیح بخاری: ج ۹ / ص ۵۴، کتاب الفتن، باب الفتنة التي تموج كموج البحر، حدیث شماره: ۷۰۹۶، و نگا: صحیح مسلم: ج ۴ / ص ۲۲۱۸، کتاب الفتن وأشرار الساعة، باب الفتنة التي تموج كموج البحر.

صاحبُكم فقد غامر فسَلَّم، فقال: إني كان بيني وبين ابن الخطاب شيء، فأسرعتُ إليه، ثم ندِمتُ فسألته أن يغفر لي، فأبى عليّ، فأقبلتُ إليك، فقال: يغفر الله لك يا أبا بكر - ثلاثاً - ثم إنَّ عمر ندِمَ، فأتى منزل أبي بكر، فقال: أئنَّ أبو بكر؟ قالوا: لا، فأتى النبي ﷺ، فجعل وجهُ النبي ﷺ يَتَمَعَّر، حتى أَشْفَقَ أبو بكر، فَجَثَا على ركبتيه، وقال: يا رسول الله، والله أنا كنتُ أَظلم - مرتين - فقال رسولُ الله ﷺ: إنَّ الله بعثني إليكم، فقلنَّ: كذبت، وقال أبو بكر: صدق، ووَاساني بنفسه وماله، فهل أنتم تاركون لي صاحبي؟ - مرتين - فما أُوذِيَ بعدها»^۱.

اما آنکه فاروق بهتر است از ذی النورین علیه السلام پس مفهوم است از قصه مغامرت ذی النورین علیه السلام با فاروق رضی الله عنه در نصر ابی جحش که رضاء عمر رحمة و آن:

بیستم: است از احادیث این مسلک حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنه فی قصة طویلة: «فیها مغامرة عمر مع أبي جحش فقال رسول الله ﷺ رضاء عمر رحمة»^۲ أخرجه الحاكم.

اما به اعتبار کمال نفسانی و بودن از طبقه علیائی امت پس ثابت است به احادیث بسیار یکی از آنها گواهی دادن آن حضرت است صلی الله علیه و آله صدیق را به صدیقیت و فاروق اعظم و ذی النورین علیه السلام را به شهیدیت و آن.

بیست و یکم: است از احادیث این مسلک و آن حدیث مستفیض است به روایت عثمان و انس و ابوهریره و سعید ابن زید و صحابی مبهم در مسند احمد عَنْ ثُمَامَةَ بْنِ حَزْنِ الْقُشَيْرِي فِي قصة طویلة: «قال عثمان: أَنشَدُكُمْ بِاللَّهِ وَالْإِسْلَامِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَلَى نَبِيرٍ مَكَّةَ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَنَا فَتَحَرَّكَ الْجَبَلُ حَتَّى تَسَاقَطَتْ حِجَارَتُهُ بِالْحَضِيضِ

۱- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۵، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ۳۴۶۱.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۹۳، روایت شماره: ۴۵۰۲، حاکم در ادامه نوشته: این حدیث بنا بر شرط بخاری صحیح است اما شیخین آن را روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی در تعقیبش نوشته: روایت منکری غریب است.

قَالَ فَرَكَّضَهُ بِرِجْلِهِ وَقَالَ: اسْكُنْ نَبِيرُ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ. قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ شَهِدُوا لِي وَرَبِّ الْكُعْبَةِ أَتَى شَهِيدٌ^۱.

بیست و دوم: اثبات مرتبه که تلو خلت باشد صدیق را و آن نیز حدیث مستفیض است جید الاسانید از حدیث ابن عباس رضی الله عنه و ابن الزبیر رضی الله عنه و ابوسعید خدری رضی الله عنه و عبدالله بن مسعود و ابوالمعلی «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمِّي خَلِيلًا لَا تَتَّخِذْتُ أَبَا بَكْرٍ وَلَكِنْ أَخِي وَصَاحِبِي»^۲.

بیست و سوم: موافقت رأی صدیق با وحی در چندین واقعه تا آنکه قدر مشترک متواتر بالمعنی گشته از آنجمله قصه فنحاص یهودی که عکرمه و مجاهد و سدی آن را روایت کرده‌اند.

«عن عكرمة: أن النبي صلی الله علیه و آله بعث أبا بكر إلى فنحاص اليهودی یستمده وكتب إليه وقال لأبي بكر لا تفتت عليّ بشيء حتى ترجع إلى فلما قرأ فنحاص الكتاب قال قد احتاج ربكم قال أبو بكر فهممت أن أمدّه بالسيف ثم ذكرت قول النبي صلی الله علیه و آله لا تفتت عليّ بشيء فنزلت: ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ﴾ [آل عمران: ۱۸۱]. وقوله: ﴿وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا﴾ [آل عمران: ۱۸۶]»^۳.

«وقال ابن جريج: حَدَّثْتُ أَنَّ أَبَا قحافة سب النبي صلی الله علیه و آله فصكه أبو بكر صكة فسقط فذكر ذلك للنبي صلی الله علیه و آله فقال: أفعلت يا أبا بكر؟ فقال: والله لو كان السيف قريبا مني لضربت»

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۷، حدیث شماره: ۳۷۰۳، ابو عیسی ترمذی گفته: این حدیث حسن است،

و از عثمان رضی الله عنه بیشتر از یک وجه روایت شده، علامه آلبانی در ادامه نگاشته: حسن است.

۲- صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۱۰۰، کتاب الصلاة، باب الخوخة والممر فی المسجد، حدیث شماره: ۴۶۷.

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۲/ ص ۳۹۷، و تفسیر مفاتیح الغیب، فخر الدین رازی: ج ۹/ ص ۱۰۴.

فنزلت: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ﴾^١ [المجادلة: ٢٢].

«وعن أبي أيوب رضي الله عنه عن النبي ﷺ قال: إني رأيت في المنام غنما سوداء يتبعها غنم عفريا أبا بكر اعبرها فقال أبو بكر: يا رسول الله هي العرب تتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها، فقال النبي ﷺ: هكذا عبرها الملك بسحر»^٢.

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ اللَّهُمَّ أَنْشُدْكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ، اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبَدْ. فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ بِيَدِهِ فَقَالَ حَسْبُكَ. فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿سَيَهْزُمُ الْجَمْعُ وَيُؤْلُونَ الدُّبُرُ﴾» [القمر: ٤٥].^٣

«وفي الحديبية قال لعمر مثل ما قال له النبي ﷺ وقال: أَيُّهَا الرَّجُلُ، إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وليس يعصي ربه، وهو ناصره، فاستمسك بعِزِّهِ، فوالله إِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ»^٤.

بيست و چهارم: تعبیر پرسیدن آنحضرت ﷺ از صديق در واقعه های بسيارى و اين دلالت مى نمايد بر موافقت قوت عاقله او با قوت عاقله پيغامبر ﷺ.

«قال محمد بن اسحاق: «وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ وَهُوَ مُحَاصِرٌ تَقِيْمًا يَا أَبَا بَكْرٍ إِنِّي رَأَيْتُ أَنِّي أُهْدِيتُ لِي قَعْبَةٌ مَمْلُوءَةٌ زُبْدًا، فَفَرَّهَا دِيكَ

١- التفسير النكت والعيون، ماوردى: ج ٥/ ص ٤٩٧، سورة المجادلة.

٢- المستدرک على الصحيحين: ج ٤/ ص ٤٣٧، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حديث شماره: ٨١٩٣، حافظ ذهبى نسبت به تصحيح و يا تضعيف اين روايت سكوت ورزيده است.

٣- المعجم الكبير، طبرانى: ج ١٠/ ص ٤٣، روايت شماره: ١١٨٠٥.

٤- صحيح بخارى: ج ٢/ ص ٩٧٤، كتاب الشروط، باب الشروط في الجهاد والمصالحة مع أهل الحرب وكتابة الشروط، حديث شماره: ٢٥٨١.

فَهَرَّاقَ مَا فِيهَا. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ مَا أَظُنُّ أَنَّ تُدْرِكُ مِنْهُمْ يَوْمَكَ هَذَا مَا تُرِيدُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا لَا أَرَى ذَلِكَ»^۱.

«قال ابن هشام: حدثني بعض أهل العلم عن إبراهيم بن جعفر المحمدي قال: قال رسول الله ﷺ: رأيتُ إني لقمْتُ لقمة من حيس فالتذذْتُ طعمها فاعترض في حلقي منها شيء حين ابتلعْتُها فأدخل عليَّ يده ونزعه فقال أبو بكر الصديق ﷺ: يا رسول الله هذه سرية من سراياك تبعثها فيأتيك منها بعض ما تحب ويكون في بعضها اعتراض فتبعث علياً فيُسَهِّله»^۲.

بیست وپنجم: نزع خُیلاء از صدر صدیق ﷺ و این دلالت می کند بر موافقت قوت عامله او با قوت عامله پیامبر و این تلو عصمت است.

از حدیث «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلَاءَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ إِنَّ أَحَدَ شِقَّتِي تُوِي يَسْتَرِّخِي إِلَّا أَنْ أَتَعَاهَدَ ذَلِكَ مِنْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّكَ لَسْتَ تَصْنَعُ ذَلِكَ خِيَلَاءَ»^۳.

بیست و ششم: جمع کردن صدیق انواع بر را و آن دال است بر موافقت قوت عامله انبیاء.

از حدیث «أبي هريرة قال قال رسول الله ﷺ من أصبح منكم اليوم صائماً؟ قال أبو بكر: أنا قال: فمن أطعم اليوم مسكيناً؟ قال أبو بكر أنا قال فمن شهد منكم اليوم

۱- سيرة ابن هشام: ج ۲/ ص ۴۸۴، و الاكتفاء بما تضمنه من مغازي رسول الله والثلثة الخلفاء: ج ۲/

ص ۲۱۰، تأليف: أبو الربيع سليمان بن موسى الكلاعي الأندلسي، تحقيق: د. محمد كمال الدين عز الدين علي، دار النشر: عالم الكتب - بيروت - طبع: نخست، سال: ۱۴۱۷هـ.

۲- سيرة ابن هشام: ج ۲/ ص ۴۲۹.

۳- صحيح بخاری: ج ۵/ ص ۶، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حديث شماره: ۳۶۶۵.

جنازة قال أبو بكر: أنا قال فمن عاد منكم اليوم مريضا؟ قال أبو بكر أنا. فقال رسول الله ﷺ: ما اجتمعن في امرء إلا دخل الجنة»^۱.

بیست و هفتم: ندا کردن ملائکه صدیق را از ابواب ثمانیه جنت از حدیث «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ^۲ فِي سَبِيلِ اللَّهِ نُودِيَ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا خَيْرٌ. فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلَاةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الرِّيَّانِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا عَلَى مَنْ دُعِيَ مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ، فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ كُلِّهَا قَالَ: نَعَمْ. وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ»^۳. أخرجه البخاري ومسلم.

بیست و هشتم:

«وَضَعَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ» و این فضیلتی است در فاروق که تلو وحی است در انبیاء، و این حدیث مستفیض است از حدیث ابن عمر و ابی ذر و مرتضی و غیر ایشان.

«عن ابن عمر أن رسول الله ﷺ قال: جَعَلَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ»^۴. أخرجه الترمذي.

بیست و نهم: اثبات محدثیت که تلو وحی است فاروق را، و آن مستفیض است از حدیث ابی هریره و عائشة و عقبه بن عامر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.

۱- سنن نسائی: ج ۷/ ص ۲۹۵، مَنَاقِبُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالنِّسَاءِ، فَضَّلَ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حدیث شماره: ۸۰۵۳.

۲- زادت رواية البخاري: «من شيء من الأشياء...».

۳- صحيح بخاری: ج ۵/ ص ۶، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذا خليلا»، حدیث شماره: ۳۶۶۶. صحيح مسلم (ط. دار الجيل): ج ۳/ ص ۹۱، الزكاة، باب مَنْ جَمَعَ الصَّدَقَةَ وَأَعْمَالَ الْبِرِّ، حدیث شماره: ۲۴۱۸.

۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۷، أبواب المناقب، باب في مناقب ابی حفص عمر، حدیث شماره: ۳۶۸۲، علامه ألبانی گفته: این حدیث صحیح است.

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّهُ قَدْ كَانَ فِيمَا مَضَى قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ نَاسٌ يُحَدِّثُونَ وَإِنَّهُ إِنْ كَانَ فِي أُمَّتِي هَذِهِ مِنْهُمْ أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ»^۱. أخرجه البخاري.

سی‌ام: فرار شیطان از ظل عمر و آن تلو عصمت است. و آن نیز مستفیض است از حدیث سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و بریده الأسلمی و عائشه.

«عن سعد بن أبي وقاص قال: اسْتَأْذَنَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ نِسْوَةٌ مِنْ فُرَيْشٍ يُكَلِّمْنَهُ وَيَسْتَكْثِرْنَ، غَالِيَةً أَصْوَاتُهُنَّ. فذكر الحديث إلى أن قال: قال رسول الله ﷺ لعمر: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقَيْكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ»^۲. أخرجه البخاري ومسلم.

سی و یکم: دادن آنحضرت ﷺ لبن فاروق را در منام، از حدیث «عبد الله بن عمر أن رسول الله ﷺ قال: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ شَرِبْتُ - يَعْنِي اللَّبَنَ - حَتَّى أَنْظُرُ إِلَى الرَّيِّ يَجْرِي فِي طُفْرِي أَوْ فِي أَظْفَارِي، ثُمَّ نَأَوَلْتُ عُمَرَ. فَقَالُوا فَمَا أَوَّلَتْهُ قَالَ: الْعِلْمُ»^۳. أخرجه البخاري ومسلم.

سی و دوم: موافقت رأی فاروق ﷺ با وحی الهی و آن تلو وحی است. و این حدیث مستفیض است از حدیث «عمر ﷺ قال: وَافَقْتُ رَبِّي فِي ثَلَاثٍ فِي مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ وَفِي الْحِجَابِ

۱- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۲، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۸۹.

۲- صحیح بخاری: ج ۸/ ص ۳۴۵، کتاب بدء الخلق، باب صِفَةِ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ، حدیث شماره: ۳۲۹۴. و صحیح مسلم: ج ۷/ ص ۱۱۴، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل عمر، حدیث شماره: ۶۳۵۵.

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۰، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۸۱، و صحیح مسلم (دار إحياء التراث العربی): ج ۴/ ص ۱۸۵۹، کتاب الفضائل، باب من فضائل عمر رضي الله تعالى عنه، حدیث شماره: ۲۳۹۱.

وَفِي أُسَارَى بَدْر»^۱. أخرجه مسلم والبخاري نحوه.

سی و سوم: دیدن آن حضرت ﷺ زیادت دین فاروق «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ عُرِضُوا عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمْصٌ، فَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثَّدْيَ، وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ دُونَ ذَلِكَ، وَعُرِضَ عَلَيَّ عُمَرُ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ اجْتَرَّهُ. قَالُوا فَمَا أَوْلَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الدِّين»^۲. أخرجه البخاري ومسلم.

اما فضيلت شيخين به اعتبار اكثر ثواب و اعلى بودن درجه ایشان در بهشت پس ثابت است به احاديث بسيار: يکى حديث «سيدا كهول الجنة» و آن: سی و چهارم است: از احاديث اين مسلک، و آن مستفيض است از حديث انس و مرتضى و ابى جحيفه.

«عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ: هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ لَا تُخْبِرُهُمَا يَا عَلِيُّ»^۳. أخرجه الترمذي.

و عن علي بطرق مختلفة منها طريق «عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ طَلَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ يَا عَلِيُّ لَا تُخْبِرُهُمَا»^۴.

۱- صحيح مسلم (دار الجیل): ج ۷ / ص ۱۱۵، کتاب فضائل الصحابة، باب مِنْ فَضَائِلِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، حديث شماره: ۶۳۵۹، و صحيح بخاری: ج ۱ / ص ۸۹، کتاب الصلاة، باب ما جاء في القبلة، ومن لم ير الإعادة على من سها، فصلی إلى غير القبلة، حديث شماره: ۴۰۲.

۲- صحيح بخاری: ج ۱ / ص ۲۷، کتاب الإيمان، باب تَفَاضُلِ أَهْلِ الْإِيمَانِ فِي الْأَعْمَالِ، حديث شماره: ۲۳، و صحيح مسلم (دار الجیل): ج ۷ / ص ۱۱۲، کتاب فضائل الصحابة، باب مِنْ فَضَائِلِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، حديث شماره: ۶۳۴۰.

۳- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۰، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۴، علامه آلبانی گفته: اين حديث صحيح است.

۴- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۵. علامه آلبانی گفته: اين حديث صحيح است.

سی و پنجم: اختصاص ایشان ب‌غرف جنت از حدیث «أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى لَيَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ التَّجَمُّ الطَّالِعَ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ مِنْهُمْ وَأَنْعَمَا»^۱.

سی و ششم: تقدم شیخین علیهما السلام بر امت در حشر از حدیث «ابن عمر أن النبي ﷺ خَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ وَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِهِ وَالْآخَرُ عَنْ شِمَالِهِ وَهُوَ آخِذٌ بِأَيْدِيهِمَا وَقَالَ: هَكَذَا تُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲.

وفي رواية عنه قال: «قال رسول الله ﷺ: أول من تنشق الأرض عنه أنا ثم أبو بكر ثم عمر»^۳.

سی و هفتم: اول کسی که در بهشت درآید صدیق علیه السلام خواهد بود از حدیث «أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَتَانِي جَبْرِيلُ فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَرَانِي بَابَ الْجَنَّةِ الَّذِي تَدْخُلُ مِنْهُ أُمَّتِي. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ مَعَكَ حَتَّى أَنْظُرَ إِلَيْهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي»^۴.

سی و هشتم: تجلی کردن خدای تعالی خاصه برای صدیق علیه السلام از حدیث: جابر فی قصه وفد عبد القیس قال: «فأجابهم أبو بكر رضی الله عنه بجواب وأجاب الجواب. فقال رسول الله ﷺ: يا ابا

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۷، أبواب المناقب، باب مناقب أبي بكر الصديق رضي الله عنه واسمه عبد

الله بن عثمان ولقبه عتيق، حديث شماره: ۳۶۵۸، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۲، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۹، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۲، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۹۲. علامه آل‌بانی گفته: این حدیث ضعیف است، و مستدرک حاکم نیسابوری: ج ۳/ ص ۵۰۵، حدیث شماره: ۳۷۳۲. حاکم این حدیث را صحیح دانسته اما به تعقیب وی ذهبی گفته: ضعیف است؛ زیرا عبد الله بن نافع (یکی از رواة) ضعیف می‌باشد.

۴- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۳، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ۴۶۵۲. علامه آل‌بانی گفته: این حدیث ضعیف است.

بكر أعطاك الله الرضوان الأكبر. فقال بعض القوم: وما الرضوان الأكبر يا رسول الله؟ قال: يتجلى الله لعباده في الآخرة عامة ويتجلى لأبي بكر خاصة»^۱.

سی و نههم: حاضر شدن صدیق علیه السلام بر حوض کوثر همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله از حدیث «عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ: أَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْحَوْضِ وَصَاحِبِي فِي الْغَارِ»^۲.

چهلم: اول کسی که خدای تعالی با او مصافحه و معانقه کند فاروق باشد از حدیث «أَبُو بَنٍ كَعْبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُهُ الْحَقُّ عُمَرُ وَأَوَّلُ مَنْ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَأَوَّلُ مَنْ يَأْخُذُ بِيَدِهِ فَيُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ»^۳.

وفي رواية آخر عنه: «أول من يعانقه الحق يوم القيامة عمر، وأول من يصافحه الحق يوم القيامة عمر، وأول من يؤخذ بيده فينطلق به إلى الجنة عمر بن الخطاب»^۴.

آدمیم به آنکه افضلیت صدیق بر فاروق از کجا مفهوم می شود. آن مفهوم است از حدیث عمار و عائشه و آن:

چهل و یکم: است از احادیث این مسلک «عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: يَا عَمَّارُ أَتَانِي جِبْرِيلُ آنفًا، فَقُلْتُ: يَا جِبْرِيلُ حَدِّثْنِي بِفَضَائِلِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي السَّمَاءِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ لَوْ حَدَّثْتُكَ بِفَضَائِلِ عُمَرَ مِثْلَ مَا لَبِثَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا مَا نَفَدْتُ فَضَائِلَ عُمَرَ، وَإِنَّ عُمَرَ لَحَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ أَبِي بَكْرٍ»^۵.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۳، کتاب معرفة الصحابة، «أَمَّا حَدِيثُ ضَمْرَةَ وَأَبُو طَلْحَةَ»، حدیث شماره: ۴۴۶۳.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۳، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۰، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است، و مسند امام احمد: ج ۲۶/ ص ۳۲، حدیث شماره: ۱۶۱۰۷.

۳- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۳۹، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عمر رضي الله عنه، حدیث شماره: ۱۰۴، علامه آلبانی در باره این حدیث گفته: «منکر جدًا: خیلی منکر است».

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۹۰، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حدیث شماره: ۴۴۸۹، حافظ ذهبی گفته: این حدیث موضوعی است.

۵- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۳/ ص ۱۷۹، مسند عمار بن یاسر، روایت شماره: ۱۶۰۳، حسین سلیم اسد گفته: اسناد آن ضعیف است.

«وعن عائشة رضی اللہ عنہا قالت: بینا رأس رسول الله ﷺ في حجري في ليلة ضاحية، إذ قلت: يا رسول الله، هل يكون لأحد من الحسنات عددٌ نجوم السماء؟ قال: نعم، عمر، قلت: فأين حسنات أبي بكر؟ قال: إنما جميع حسنات عمر كحسنة واحدة من حسنات أبي بكر»^۱.

اما افضليت ايشان مطلقا بدون اعتبار چیزی و آن مبهم است راجع به یکی از خصال اربع پس ثابت است به احادیث بسیار. از آنجمله حدیث عمرو بن العاص و آن:

چهل و دوم است: از احادیث این مسلک «عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: عَائِشَةُ. قُلْتُ مِنَ الرِّجَالِ قَالَ «أَبُوهَا». قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ»^۲. و آن کنایت است از افضلیت مطلقا.

چهل و سوم: افضلیت فاروق رضی اللہ عنہ از حدیث جابر موقوفا و مرفوعا و عن حدیث ابي سعيد الخدري «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ يَا خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَمَا إِنَّكَ إِنْ قُلْتَ ذَلِكَ فَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَى رَجُلٍ خَيْرٍ مِنْ عُمَرَ»^۳.

«وعن أبي سعيد الخدري قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَلِكَ الرَّجُلُ أَرْفَعُ أُمَّتِي دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ قَالَ قَالَ أَبُو سَعِيدٍ وَاللَّهِ مَا كُنَّا نُرَى ذَلِكَ الرَّجُلَ إِلَّا عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ»^۴.

۱- قسمتی از این روایت در حدیث قبلی نیز آمده، اما همه اش را خطیبی در شرح مشکاة به مسند رزین (رزین بن معاویه بن عمار عبدی اندلسی متوفی: ۵۳۵هـ) منسوب کرده. نگا: شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح المسمى بـ (الكاشف عن حقائق السنن): ج ۱۲ / ص ۳۸۷۲، روایت شماره: ۶۰۶۷، مؤلف: شرف الدین الحسین بن عبد الله الطیبی (۷۴۳هـ)، محقق: د. عبد الحمید هنداوی، طبع نخست، سال: ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۷م، ناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز (مكة المكرمة - الرياض).

۲- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۱۶۶، کتاب المغازی، باب غزوة ذات السلاسل، حدیث شماره: ۴۳۵۸.

۳- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۸، کتاب المناقب عن رسول الله، باب ۱۸ في مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۸۴، ابو عیسی ترمذی گفته: این حدیثی غریب است و جز از این وجه آن را نمی شناسیم و چندان سندی هم ندارد. علامه آلبانی در ذیل آن نگاشته: موضوعی است.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۲ / ص ۱۳۵۹، كِتَابُ الْفِتَنِ، بَابُ فِتْنَةِ الدَّجَالِ، وَخُرُوجِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، وَخُرُوجِ يَأْجُوجَ، وَمَأْجُوجَ، حدیث شماره: ۴۰۷۷، علامه آلبانی گفته: ضعیف است.

چهل و چهارم:

امر کردن آنحضرت ﷺ به امامت در حال مرض و نهی از امامت غیر ابی بکر و قطعاً معلوم است که امام می‌باید افضل باشد. و آن مستفیض است عن حدیث عائشة و ابن عمر و ابن موسی و عبد الله بن زمعة و عمر بن الخطاب و ابن عباس و ابن مسعود و علي بن أبي طالب و الزبیر بن العوام و غیرهم.

«عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ مَقَامَكَ لَمْ يُسْمَعْ النَّاسُ مِنَ الْبُكَاءِ فَأَمُرُ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. قَالَتْ فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. قَالَتْ عَائِشَةُ فَقُلْتُ لِحَفْصَةَ قُولِي لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ مَقَامَكَ لَمْ يُسْمَعْ النَّاسُ مِنَ الْبُكَاءِ فَأَمُرُ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَفَعَلْتُ حَفْصَةَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّكَ لَأَنْتَنَ صَوَاحِبُ يُوسُفَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ مَا كُنْتُ لِأُصِيبَ مِنْكَ خَيْرًا^۱. أخرجہ الجماعة.

«وعنها قالت قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَنْبَغِي لِقَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يُؤَمَّهُمْ غَيْرُهُ»^۲.

«عن ابن عمر لَمَّا اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ قِيلَ لَهُ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. قَالَتْ عَائِشَةُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ رَقِيقٌ، إِذَا قرَأَ غَلَبَهُ الْبُكَاءُ. قَالَ: مُرُوهُ فَيُصَلِّي إِنَّكَ لَصَوَاحِبُ يُوسُفَ»^۳. أخرجہ البخاري.

چهل و پنجم: تنویه کردن آنحضرت ﷺ به مناقب شیخین با جمعی از صحابه و آن مستفیض است از حدیث مرتضی و انس و أبو محجن ؓ.

۱- صحیح بخاری: ج ۱ / ص ۱۳۶، کتاب الأذان، باب: أهل العلم والفضل أحق بالإمامة، حدیث شماره: ۶۷۹، و صحیح مسلم: ج ۱ / ص ۳۱۳، کتاب الصلاة، باب استخلاف الإمام إذا عرض له عذر من مرض وسفر، حدیث شماره: ۴۱۸.

۲- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۴، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۳، علامه آلبانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است.

۳- صحیح بخاری: ج ۱ / ص ۱۳۷، کتاب الأذان، باب: أهل العلم والفضل أحق بالإمامة، حدیث شماره: ۶۸۲.

«عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: رَحِمَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ زَوْجَنِي ابْنَتَهُ وَحَمَلَنِي إِلَى دَارِ الْهَجْرَةِ وَأَعْتَقَ بِلَالًا مِنْ مَالِهِ رَحِمَ اللَّهُ عُمَرَ يَقُولُ الْحَقُّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا تَرَكُهُ الْحَقُّ وَمَالُهُ صَدِيقٌ رَحِمَ اللَّهُ عُثْمَانَ تَسْتَحْيِيهِ الْمَلَائِكَةُ رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ»^۱.

چهل و ششم: تشبیه دادن آنحضرت ﷺ شیخین را بملکین مقربین. و به دو پیغامبر اولی العزم أخرج الطبراني بسند حسن «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِنَّ فِي السَّمَاءِ مَلَكََيْنِ أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِالشَّدَّةِ وَالْآخَرُ يَأْمُرُ بِاللَّيْنِ وَكُلُّ مُصِيبٍ جَبْرِيلٌ وَمِيكَائِيلٌ، وَنَبِيَّانِ أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِاللَّيْنِ وَالْآخَرُ يَأْمُرُ بِالشَّدَّةِ وَكُلُّ مُصِيبٍ، وَذَكَرَ إِبْرَاهِيمَ وَنُوحًا، وَلِي صَاحِبَانِ أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِاللَّيْنِ وَالْآخَرُ بِالشَّدَّةِ وَكُلُّ مُصِيبٍ، وَذَكَرَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ»^۲.

«وعن عبد الله بن عمرو قال: جاء فيام من الناس إلى النبي ﷺ فقالوا: يا رسول الله زعم أبو بكر ان الحسنات من الله والسيئات من العباد. وقال عمر: الحسنات والسيئات من الله، فتابع هذا قوم وتابع هذا قوم فقال رسول الله ﷺ: لأقضين بينكما بقضاء إسرافيل وجبرئيل وميكائيل، إن ميكائيل قال بقول أبي بكر، وقال جبرئيل بقول عمر، فقال جبرئيل لميكائيل إنا متى نختلف أهل السماء يختلف أهل الأرض فلنتحاكم إلى إسرافيل، فتحاكما إليه ففضى بينهما بحقية القدر وخيره وشره وحلوه ومره كله من الله، ثم قال: يا أبا بكر إن الله لو أراد أن لا يُعصى لم يخلق إبليس. فقال: أبو بكر: صدق الله ورسوله»^۳.

وأخرج الحاكم عن حديث عبد الله بن مسعود في قصة بدر وإشارة أبي بكر إلى الفداء وإشارة عمر وابن رواحة إلى القتل. «قال رسول الله ﷺ: ما تقولون في هؤلاء إن مثل هؤلاء

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۳۳، أبواب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه، يقال وله كنيستان: أبو تراب، وأبو الحسن، حديث شماره: ۳۷۱۴. علامه آلبنانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است.

۲- المعجم الكبير، طبراني: ج ۱۷/ ص ۱۴۳، روایت شماره: ۱۹۱۹۰.

۳- المعجم الأوسط، طبراني: ج ۳/ ص ۱۱۲، روایت شماره: ۲۶۴۸. و طبرانی در ادامه نگاشته: این حدیث را از مقاتل جز عمر (یکی از راویان این سند) کسی دیگر روایت نکرده و محمد بن یعلی نیز در آن تفرد داشته.

كمثل إخوة لهم كانوا عن قبلهم، قال نوح: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذَيَّارًا﴾ [نوح: ۲۶]. وقال موسى: ﴿رَبَّنَا أَطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ﴾ [يونس: ۸۸]. وقال إبراهيم: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [ابراهيم: ۳۶]. وقال عيسى: ﴿إِن تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِن تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸].

جهل و هفتم:

حدیث ابن عمر «كُنَّا نُخَيِّرُ بَيْنَ النَّاسِ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نُخَيِّرُ أَبَا بَكْرٍ، ثُمَّ عُمَرَ، ثُمَّ عُمَانَ»^۲. أخرجه البخاري.

وفي رواية: «كُنَّا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ لَا نَعْدِلُ بِأَبِي بَكْرٍ أَحَدًا ثُمَّ عُمَرَ ثُمَّ عُثْمَانَ، ثُمَّ نَتْرُكُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ لَا نُفَاضِلُ بَيْنَهُمْ»^۳. أخرجه أبو داود.

و این حدیث خبر واحد است لیکن اصح شیء است. شیخین و غیر ایشان به صحت آن جازم اند این را در مسلک سنت هم توان آورد به اعتبار آنکه این صیغه تقریر است و در مسلک اجماع نیز به اعتبار منطوق خود.

جهل و هشتم:

قبول فرمودن آن حضرت ﷺ مشوره شیخین را در وقائع بسیار «عن عبد الرحمن بن غنم الأشعري أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ: لَوْ اجْتَمَعْتُمَا فِي مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُكُمَا»^۱. رواه أحمد.

۱- ترجمه آیه مبارکه: «اگر عذابشان کنی، آنان بندگان تو هستند، و اگر برای شان بیامری، پس تو عزیز و با حکمت هستی».

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۴، کتاب المناقب، باب فضل أبي بكر بعد النبي صلى الله عليه وسلم، حدیث شماره: ۳۶۵۵.

۳- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۳۷۷، باب فی التفضیل، حدیث شماره: ۴۶۲۹، و به همین الفاظ در صحیح بخاری نیز آمده است؛ نگا: صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۲۳۵، کتاب المناقب، باب مناقب عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ أَبِي عُمَرَ الْقُرَشِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حدیث شماره: ۳۶۹۷.

وأخرج مسلم في قصة طويلة عن أبي هريرة فقال يعني عمر: «يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا أَبَى أَنْتَ وَأُمِّي أَبْعَثْتَ أَبَا هُرَيْرَةَ بِنَعْلَيْكَ مَنْ لَقِيَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَقِيمًا بِهَا قَلْبُهُ بَشَرُهُ بِالْجَنَّةِ. قَالَ: نَعَمْ. قَالَ فَلَا تَفْعَلْ فَإِنِّي أَخْشَى أَنْ يَتَّكِلَ النَّاسُ عَلَيْهَا فَخَلَّاهُمْ يَعْمَلُونَ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَخَلَّاهُمْ»^۲.

چهل و نه:

تشریف صدیق اکبر ﷺ به لقب صدیق از حدیث مرتضی و عائشه رضی اللہ عنہما.

«عن النزال بن سبرة، قال: وافقنا علياً رضی اللہ عنہ طيب النفس وهو يمزح، فقلنا: حدثنا عن أصحابك، قال: كل أصحاب رسول الله ﷺ أصحابي، فقلنا: حدثنا عن أبي بكر، فقال: ذاك امرؤ سماه الله صديقا على لسان جبريل ومحمد رضی اللہ عنہما»^۳. أخرجه الحاكم.

«وعن عائشة رضی اللہ عنہا قالت: لما أسري بالنبي ﷺ إلى المسجد الأقصى أصبح يتحدث الناس بذلك، فارتد ناس ممن كان آمنوا به وصدقوه، وسعى رجال من المشركين إلى أبي بكر رضی اللہ عنہ فقالوا: هل لك إلى صاحبك يزعم أنه أسري به الليلة إلى بيت المقدس؟ قال: أو قال ذلك؟ قالوا: نعم، قال: لئن قال ذلك لقد صدق، قالوا: أو تصدقه أنه ذهب الليلة إلى بيت

۱- مسند امام احمد: ج ۲۹ / ص ۵۱۸، حدیث شماره: ۱۷۹۹۵، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث بخاطر شهر بن حوشب (یکی از راویان آن) ضعیف است، و حدیث عبد الرحمن غنم از پیامبر صلی الله علیه وسلم مرسل می باشد. و شاهی از حدیث براء بن عازب در المعجم الأوسط، طبرانی (شماره: ۷۲۹۵) نیز دارد، اما شاهد مذکور آن را تقویت نمی بخشد. و هیثمی در مجمع الزوائد: ج ۸ / ۵۲ گفته: و در این سند حبیب بن ابی حبیب کاتب مالک نیز آمده، که متروک است.

۲- صحیح مسلم: ج ۱ / ص ۴۴، کتاب ایمان، باب مَنْ لَقِيَ اللَّهَ بِالْإِيمَانِ وَهُوَ غَيْرُ شَاكٍّ فِيهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَخَرَّمَ عَلَى النَّارِ، حدیث شماره: ۱۵۶.

۳- مستدرک حاکم: ج ۳ / ص ۶۵، روایت شماره: ۴۴۰۶، حافظ ذهبی در تعقیب این روایت نوشته: هلال بن علاء (یکی از راویان این متن) منکر الحدیث است.

المقدس وجاء قبل أن يصبح ؟ فقال: نعم، إني لأصدقه في ما هو أبعد من ذلك أصدقه في خبر السماء في غدوة أو روحة، فلذلك سمي أبا بكر الصديق»^۱.
پنجاهم:

اختیار کردن آنحضرت ﷺ صدیق اکبر را برای امارت حج، أخرج الحاكم «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا بَكْرٍ ﷺ وَأَمَرَهُ أَنْ يُنَادِيَ بِهَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ»^۲.

امارت حج یکی از امور عظیمه است که آن حضرت ﷺ آن را بناء بر نبوت بجا می آوردند مثل امامت صلاة بلکه ادلّ است بر استخلاف از امامت صلاة، زیرا که امامت صلاة در هر مسجد به شخصی راجع می گردد و امارت حج در تمام عالم به یکی عائد می شود و امامت صلاة تقدم است بر قوم محصور و امارت حج تقدم بر اقوام غیر محصورین و به حقیقت امارت حج در ملت ما مانند نشستن است بر تخت یا مانند نزول در کوشک شاهان بزرگ در دولت ساسانیان و عباسیان و غیر ایشان در اشاره به استخلاف لیکن صحابه استدلال نمودند به امامت بجهت قرب عهد او بخلاف امارت حج.

پنجاه و یکم: اختیار کردن آن حضرت ﷺ فاروق ﷺ را بجهت اخذ بیعت از ایشان و آن ادلّ دلیل است بر افضلیت او^۳.

این است آنچه در این اوراق از روایت احادیث افضلیت میسر شد و آن نمودگی است از احادیث بسیار غرض از ایراد این احادیث آن است که خصال اربعه که مدار افضلیت است شناخته شود و شناخته شود که هر یکی ازین چهار ثابت است به احادیث متواتر بالمعنی. اما فضیلت بر اشخاص متعدده از اهل فضل به تعیین اسماء آنها اینجا قطعی نمی باشد در قطعیت آن رجوع به مسالک دیگر باید کرد.

۱- مستدرک حاکم: ج ۳/ ص ۸۱، روایت شماره: ۴۴۵۸، حاکم گفته: این روایت بنا بر شرط شیخین است اما آن را روایت نکرده اند؛ که محمد بن کثیر صنعانی صدوق است، اما حافظ ذهبی بخاطر ضعف این روایت آن را از تلخیص خویش حذف نموده است.

۲- مستدرک حاکم: ج ۳/ ص ۵۳، روایت شماره: ۴۳۷۵، حافظ ذهبی گفته: صحیح است.

۳- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ج ۱۰، ص ۳۳۵۰، روایت شماره: ۱۸۸۷۰.

مسلك سوم: اجماع امت است بر افضلیت مشائخ ثلاثه به ترتیب خلافت و اجماع امت را به دو وجه تقریر نمائیم حکایت انعقاد و اجماع از زبان ثقات و روایت اقوال جم غفیر از صحابه و تابعین تا آنجا که حافظه عبد ضعیف کفایت نماید و وقت گنجایش کند متفق با هم در اصل معنی افضلیت هر چند طرق دلالت متغائر باشند اما وجه اول دو مرتبه است

مرتبه اولی نقل صریح اجماع از حدیث «عبد الله بن عمر قال كُنَّا نُخَيَّرُ بَيْنَ النَّاسِ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نُخَيَّرُ أَبَا بَكْرٍ، ثُمَّ عُمَرُ، ثُمَّ عُثْمَانُ» أخرجه البخاري^۱. وفي رواية: «لَا نَعْدِلُ بِأَبِي بَكْرٍ أَحَدًا ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ، ثُمَّ نَتْرُكُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ لَا نُفَاضِلُ بَيْنَهُمْ» أخرجه ابوداود^۲.

و هر چند این حدیث خبر واحد است اصح شیء است در این باب و محفوف است به قرائن بسیار که نزدیک اجتماع آنها قطع حاصل شود؛ زیرا که در نقل اجماع دلالة و در روایت اقوال جم غفیر بیان خواهیم کرد که هر وقت که در استخلاف خلیفه سخن رفته است لفظ «خیر الأمة، وأفضل الناس، وأحق بالخلافة وأحق بهذا الأمر» گفته‌اند و آن را به وجهی سر داده‌اند که گویا پیش از این در نظر ایشان محقق بوده است و احتیاج استدلال و تحقیق مقال نداشته‌اند.

و مرتبه ثانیه نقل اجماع دلالة و بناء آن بر اصلی است و آن آن است که سکوت قبل از تدوین مذاهب اجماع است و آن را در پنج نوع تقریر کنیم.

نوع اول وقت انعقاد خلافت صدیق ﷺ: جمعی از فقهای صحابه صدیق را افضل امت گفتند و به آن استدلال کردند بر استخلاف او و دیگران تسلیم نمودند و موافقت کردند در اول حال یا بعد توقف و سکوت و تسلیم قبل تدوین مذاهب اجماع است كما بُيِّنَ في محله.

۱- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۴، کتاب المناقب، باب فضل أبي بكر بعد النبي صلى الله عليه وسلم، حدیث شماره: ۳۶۵۵.

۲- سنن ابو داود: ج ۴ / ص ۲۰۶، کتاب السنة، باب في التفضيل، حدیث شماره: ۴۶۲۷. علامه ألبانی گفته: این حدیث صحیح است.

از حديث عمر رضي الله عنه «قال قلت: يا معشر المسلمين! إن أولى الناس بأمر رسول الله صلى الله عليه وسلم من بعده ثاني اثنين إذ هما في الغار أبو بكر السباق المبين، ثم أخذت بيده». أخرجه ابن أبي شيبة من حديث ابن عباس في قصة سقيفة بني ساعدة^١.

و نیز از حدیث فاروق رضي الله عنه در قصه بیعت عامه، «عن أنس بن مالك رضي الله عنه أنه سمع خطبة عمر الآخرة حين جلس على المنبر، وذلك الغد من يوم توفى النبي صلى الله عليه وسلم فتشهد وأبو بكر صاميت لا يتكلم قال كنت أرجو أن يعيش رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى يدبرنا - يريد بذلك أن يكون آخرهم - فإن يك محمد صلى الله عليه وسلم قد مات، فإن الله تعالى قد جعل بين أظهركم نوراً تهتدون به بما هدى الله محمدًا صلى الله عليه وسلم وإن أبا بكر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثاني اثنين، فإنه أولى المسلمين بأموركم، فقوموا فبايعوه». أخرجه البخاري^٢.

و نیز از حدیث فاروق به روایت ابن مسعود قال: «لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت الأنصار منّا أميرٌ ومنكم أميرٌ فاتأهّم عمر فقال يا معشر الأنصار ألسنتم تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد أمر أبا بكرٍ أن يؤمّ الناس فأياكم تطيب أنفسه أن يتقدّم أبا بكرٍ فقالت الأنصار نعوذ بالله أن نتقدّم أبا بكرٍ»^٣.

و از حدیث ابی عبیده بن الجراح فقال: «تأتوني وفيكم ثالث ثلاثة يعني أبا بكر». أخرجه ابن أبي شيبة^٤.

وأخرج أحمد «معناه أنه ذكر استدلال أبي عبيدة لاستخلافه صلى الله عليه وسلم في الصلاة»^١.

١- مصنف ابن أبي شيبة: ج ٨/ ص ٥٧١.

٢- صحيح بخاری: ج ٩/ ص ٨١، کتاب الأحکام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: ٧٢١٩.

٣- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٧٠، «أما حدیث ضمرة وأبو طلحة»، حدیث شماره: ٤٤٢٣. ذهبی گفته: این روایت صحیح است. و مصنف ابن ابی شیبہ: ج ٢/ ص ١١٨، حدیث شماره: ٧١٦٥. و نگا: صحیح بخاری: ج ٥/ ص ٦، کتاب المناقب، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم: «لو كنت متخذا خليلا»، حدیث شماره: ٣٦٦٧.

٤- مصنف ابن أبي شيبة: ج ٨/ ص ٥٣٧.

و از حدیث مرتضی و زبیر رضی الله عنهما «حین رجعا إلى البيعة ما غضبنا إلا أنا أخرنا عن المشاورة وإنا نرى أبا بكر أحق الناس بها بعد رسول الله ﷺ إنه لصاحب الغار وثاني اثنين وإنا لنعلم شرفه وكبره ولقد أمره رسول الله ﷺ بالصلاة بالناس وهو حي»، أخرجه الحاكم^۲.

نوع دوم: آن که فاروق رضی الله عنه در مجالس متعدده افضلیت صدیق بر منبر بیان می کرد و از کسی ردی و سوالی در میان نیامد. از حدیث «عبد الله بن عباس قال عمر: كَانَ وَاللَّهِ أَنْ أُقَدَّمَ فَتُضْرَبَ عُنُقِي لَا يُقَرَّبُنِي ذَلِكَ مِنْ إِيَّاهُ، أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَأَمَّرَ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ تُسَوَّلَ إِلَيَّ نَفْسِي عِنْدَ الْمَوْتِ شَيْئًا لَا أَجِدُهُ الْآنَ»، أخرجه البخاري^۳.

و نیز از حدیث ابن عباس: «قال عمر في جواب من قال إنما كانت بيعة أبي بكرٍ فقلت، وَتَمَّتْ، ألا وإنها قد كانت كذلك، ولكن الله وَفَى شَرَّهَا، وليس فيكم مَنْ تُقَطَّعُ إليه الأَغْنَاقُ مثلُ أبي بكرٍ»، أخرجه البخاري^۴.

حالانکه عادت قوم در سوال و اعتراض در محل خفاء معلوم است ماخوذ از نقول بسیار تا آنکه متواتر بالمعنی گشته و در مقالات فاروق بسیاری از آن مقالات مذکور کردیم.

۱- با مراجعه به "حدیث أَبِي عُيَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ وَاسْمُهُ غَامِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ" در مسند امام احمد، حتی روایت مشابه به این گفته را نیز نیافتم، اما می توان در کتابهای روائی دیگر آن را یافت؛ از جمله: مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۴۳۳، حدیث شماره: ۳۷۰۵۱، باب ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۷۰، حدیث شماره: ۴۴۲۲. حافظ ذهبی گفته: این حدیث بر شرط امام بخاری و امام مسلم است.

۳- صحیح بخاری: ج ۸/ ص ۱۶۸، کتاب الحدود، باب رجم الحبلى من الزنا إذا أحصنت، حدیث شماره: ۶۸۳۰.

۴- صحیح بخاری: ج ۸/ ص ۱۶۸، کتاب الحدود، باب رجم الحبلى من الزنا إذا أحصنت، حدیث شماره: ۶۸۳۰.

«روي أنه قال يوما على المنبر: يا معاشر المسلمين ماذا تقولون لو ملّْتُ برأسي إلى الدنيا كذا، وميل رأسه، فقام إليه رجل فاستلّ سيفه، قال: أجل كنا نقول بالسيف كذا وأشار إلى قطعه. فقال: إياي تعني بقولك؟ قال: نعم إياك أعني بقولي فنهزه عمر ثلاثا، وهو ينهر عمر فقال: رحمك الله، الحمد لله الذي جعل في رعيتي مَنْ إذا تعوجت قومني»^۱.

نوع سوم: صديق در وقت استخلاف فاروق رضی اللہ عنہ بیان فضیلت فاروق نمود و ردی و انکاری پیش نیامد. از حدیث زبید بن الحارث «أن أبا بكر حين حضره الموت أرسل إلى عمر يستخلفه فقال الناس تستخلف علينا فظا غليظا ولو قد ولينا كان أفظ وأغلظ فما تقول لربك إذا لقيتَه وقد استخلفت علينا عمر قال أبو بكر: أبري تخوفوني؟ أقول: اللهم استخلفت عليهم خير خلقك ثم أرسل إلى عمر فقال إني موصيك بوصية ...» أخرجه ابن أبي شيبة^۲.

و از حدیث صديق «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ يَا خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَمَّا إِنَّكَ إِنْ قُلْتَ ذَلِكَ فَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَا ظَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَى رَجُلٍ خَيْرٍ مِنْ عُمَرَ»، أخرجه الترمذي والحاكم^۳ «والمعنى إنه خيرهم في أيام الخلافة».

نوع چهارم:

۱- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ۱ / ص ۱۸۰، ذكر شففته على رعيته وتفقد أحوالهم وإنصافه لهم ونصحه إياهم، مؤلف: المحب الطبري، و خاطر نشان ساخته: این گفته را ملا در کتاب سیرت خود روایت نموده. البته باید خاطر نشان ساخت "مُلاً" همان معین الدین أبو حفص عمر بن محمد بن خضر إربلي موصلي، معروف به الملاء متوفي ۵۷۰ هـ / ۱۱۷۴ م) می باشد که در زمان خود شیخ موصل بوده است. از آثارش: "وسيلة المتعبدين في سيرة سيد المرسلين" می باشد.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۸ / ص ۵۷۴.

۳- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۸، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۸۴. علامه البانی گفته: این حدیث موضوع است.

عبد الرحمن بن عوف در وقت استخلاف ذی النورین در مجمع عظیم شرط کرد که بر سیرت شیخین علیهما السلام عمل کنید و حاضران تسلیم نمودند. و مرتضی علیه السلام در افضلیت ذی النورین بر خود مناقشه کرد نه برین شرط. پس این معنی دلیل قاطع شد بر افضلیت شیخین علیهما السلام، زیرا که حواله کردن احد مجتهدین بر مفضول یا مساوی غیر معقول است. از حدیث مسور بن مخرمة: «فأرسل (یعنی عبد الرحمن) إِلَى مَنْ كَانَ حَاضِرًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَأَرْسَلَ إِلَى أُمَرَاءِ الْأَجْنَادِ وَكَانُوا وَاقِفًا تِلْكَ الْحُجَّةَ مَعَ عُمَرَ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا تَشَهَّدَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ يَا عَلِيُّ، إِنِّي قَدْ نَظَرْتُ فِي أَمْرِ النَّاسِ فَلَمْ أَرَهُمْ يَعْدِلُونَ بِعُثْمَانَ، فَلَا تَجْعَلَنَّ عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا. فَقَالَ أَبَايُكَ عَلَى سُنَّةِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْخَلِيفَتَيْنِ مِنْ بَعْدِهِ. فَبَايَعَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ، وَبَايَعَهُ النَّاسُ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ وَأُمَرَاءُ الْأَجْنَادِ وَالْمُسْلِمُونَ»، أخرجه البخاري^۱.

و از حدیث أبی الطفیل قال: «لما احتضر عمر جعلها شوری بین علی وعثمان وطلحة والزبیر وعبد الرحمن وسعد، فقال لهم علی: أُنشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ آخَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ إِذَا آخَا بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا»، أخرجه أبو عمر^۲.

وأخرج البخاري في قصة الاتفاق على عثمان من حديث عمرو بن ميمون «فَلَمَّا فُرِغَ مِنْ دَفْنِهِ اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ الرَّهْطُ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ إِلَى ثَلَاثَةِ مِنْكُمْ. فَقَالَ الزُّبَيْرُ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عَلِيٍّ. فَقَالَ طَلْحَةُ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عُثْمَانَ. وَقَالَ سَعْدٌ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ. فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَيُّكُمْ تَبَرَّأَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فَتَجْعَلُهُ إِلَيْهِ، وَاللَّهُ عَلَيْهِ وَالْإِسْلَامُ لَيَنْظُرَنَّ أَفْضَلُهُمْ فِي نَفْسِهِ. فَأُسْكِتَ الشَّيْخَانِ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَفَتَجْعَلُونَهُ إِلَيَّ، وَاللَّهُ عَلَيَّ أَنْ لَا أَلُوَ عَنْ أَفْضَلِكُمْ قَالَا نَعَمْ، فَأَخَذَ بِيَدِ أَحَدِهِمَا فَقَالَ لَكَ قَرَابَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْقَدَمُ فِي الْإِسْلَامِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، فَاللَّهُ عَلَيْكَ لِيُنْ أَمْرُكَ لَتَعْدِلَنَّ،

۱- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۷۸، کتاب الأحکام، باب: كَيْفَ يَبَايِعُ الْإِمَامُ النَّاسَ، حدیث شماره: ۷۲۰۷.

۲- الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ابن عبد البر: ج ۱/ ص ۳۳۸، علي بن أبي طالب رضي الله عنه بن عبد المطلب.

وَلَيْنُ أَمَرْتُ عُثْمَانَ لَتَسْمَعَنَّ وَلَتُطِيعَنَّ. ثُمَّ خَلَا بِالْآخِرِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَلَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ قَالَ ارْفَعْ يَدَكَ يَا عُثْمَانُ. فَبَايَعَهُ، فَبَايَعَ لَهُ عَلِيٌّ، وَوَلَّجَ أَهْلَ الدَّارِ فَبَايَعُوهُ^۱.

نوع پنجم: مرتضی در ایام خلافت خود در مجالس متعدده افضلیت شیخین علیهما السلام را بترتیب بیان نموده و جمعی را که در این مسأله ظن فاسد داشتند زجر فرمود و فقهایی صحابه علیهم السلام حاضر بودند و از کسی منعی و اعتراضی ظاهر نشد و این آثار به حدّ تواتر رسیده‌اند چنانکه عنقریب ذکر می‌کنیم و پیش از آنکه به روایت آثار صحابه علیهم السلام و تابعین مشغول شویم بر یک نکته مطلع سازیم.

صحابی یا تابعی و غیر ایشان از عدول و ثقات قبل از تمذهب به مذهب سلف و تعصب هر شخصی برای مذهب خود و قبل از جمع احادیث بلدان و تکلم هر یک در تطبیق و تاویل آن اگر حدیثی روایت کند و به صحت آن جزم نماید ظاهر آن است که بمنطوق آن قائل است، زیرا که با وجود صحت حدیث نزدیک او اگر به منطوق آن قائل نباشد ساقط العدالت گردد و قید قبلیت از این جهت نمودیم که بعد از این حوادث ترک عمل بر حدیث به علت آنکه عمل به حدیث نمی‌تواند کرد الا مجتهد مطلق و در این زمانه اجتهاد مفقود است شائع و عادت مستمره گشته هر چند آن همه خطا است لیکن نزدیک خویش عذری درست ساخته‌اند و همچنین آراء در تطبیق احادیث و تاویل آن مختلف شده پس ممکن است بلکه واقع است که علماء حدیثی روایت کنند و به صحت آن جازم باشند و بر منطوق آن عمل ننمایند و سبب آن خطای اجتهادی باشد و عدالت ایشان ساقط نگردد به خلاف زمان پیشین که این چیزها آنجا نبود و قید منطوق از این جهت گفتیم که ممکن است که عدل حدیثی روایت کند و به صحت آن جازم باشد و آن حدیث مفهومی یا مقتضائی دارد دقیق المأخذ و آن را اصلاً نمی‌فهمد و ذهن او به آن انتقال ننماید فضلاً از آنکه به آن قائل شود و مذهب خود گیرد، زیرا که نفوس در ادراک مفهومات و مقتضیات مختلف‌اند و در رد و قبول آن مذاهب پراکنده دارند و این سخن به همان می‌ماند که اصولیان گفته‌اند که سکوت قوم از رد قولی اجماع است بر آن قول پیش از تدوین مذاهب نه بعد از آن پس هرکه حدیثی را

۱- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۵، کتاب المناقب، باب قصة البیعة، والاتفاق علی عثمان بن عفان وفیه مقتل عمر بن الخطاب رضی الله عنهما، حدیث شماره: ۳۷۰۰.

که بر افضلیت شیخین دلالت کند به منطوق روایت کرده است آن را در عداد اجماع و اتفاق می‌توان شمرد چون این نکته ذکر کرده شد به اصل غرض متوجه شویم.

اما حکایت اقوال فقهای صحابه^{علیهم‌السلام} و تابعین در مسأله افضلیت شیخین تفصیلاً استیعاب آن متعذر است بر نمودجی اکتفا کنیم.

اما اقوال صدیق اکبر^{علیه‌السلام}: «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَلَسْتُ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَا أَلَسْتُ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ أَلَسْتُ صَاحِبَ كَذَا»^۱، وقد اختلف في ارسال هذا الحديث ووصله. «وعن عمرو بن الحارث عن ابیه ان ابا بکر الصدیق قال ایکم یقرأ سورة التوبة؟ قال رجل أنا. قال: اقرأ. فلما بلغ: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ﴾ [التوبة: ۴۰] بکی وقال والله أنا صاحبه»^۲.

وأخرج أبوبکر بن أبي شيبه «عن زبيد بن الحارث أن أبا بكر حين حضره الموت أرسل إلى عمر يستخلفه فقال الناس تستخلف علينا فظا غليظا ولو قد ولينا كان أفظ وأغلظ فما تقول لربك إذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر قال أبو بكر أبري تخوفوني أقول اللهم استخلفت عليهم خير خلقك»^۳.

وأخرج أبوبکر بن أبي شيبه عن محمد بن عبد الله بن زريق في قصة طويلة «قال أبوبکر لعمر أنت اقوى مني فقال عمر: أنت أفضل مني»^۴.

اما اقوال فاروق^{علیه‌السلام} در افضلیت صدیق^{علیه‌السلام} بیرون از حد شمار است تا آنکه به حد تواتر رسیده است در بعض روایات خیر الناس گفته است و در بعضی سباق «إلى الخیر» و در

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۱، أَبْوَابُ الْمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، باب، حدیث شماره:

۳۶۶۷، و علامه ألبانی گفته: صحیح است.

۲- تفسیر جامع البیان فی تأویل آی القرآن، ابن جریر طبری: ج ۱۴/ ص ۲۶۰، روایت شماره: ۱۶۷۳۲.

۳- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۸/ ص ۵۷۴.

۴- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۴۳۳، ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة، حدیث شماره:

بعضی «أحق بالخلافة» و معلوم است که خلافت مشروط است به شروط کمال و «أحق بالخلافة» اکمل مردمان است در آن صفات، فمن حديث عائشة فقد أخرج البخاري «عن عائشة في قصة سقيفة بني ساعدة فَقَالَ عُمَرُ بَلْ نُبَايِعُكَ أَنْتَ، فَأَنْتَ سَيِّدُنَا وَخَيْرُنَا وَأَحَبُّنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۱.

وَأَخْرَجَ الْحَاكِمُ «عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن عائشة رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قال: كان أبو بكر سيدنا وخيرنا وأحبنا إلى رسول الله ﷺ»^۲.

ومن حديث ابن عباس أخرج البخاري عن ابن عباس خطبة عمر في قصة الاتفاق على أبي بكر وجواب من قال إنما كان بيعة أبي بكر فلتة وفي تلك الخطبة قال عمر: «ثُمَّ إِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ قَائِلًا مِنْكُمْ يَقُولُ وَاللَّهِ لَوْ مَاتَ عُمَرُ بَايَعْتُ فُلَانًا. فَلَا يَغْتَرَّنَ امْرُؤٌ أَنْ يَقُولَ إِنَّمَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً وَتَمَّتْ أَلَا وَإِنَّهَا قَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ وَلَكِنَّ اللَّهَ وَفِي شَرِّهَا، وَلَيْسَ مِنْكُمْ مَنْ تَقْطَعُ الْأَعْنَاقُ إِلَيْهِ مِثْلُ أَبِي بَكْرٍ»^۳.

وفي هذا الحديث أيضاً «كَانَ وَاللَّهِ أَنْ أُقَدِّمَ فَتُضْرَبَ عُنُقِي لَا يَقْرَبُنِي ذَلِكَ مِنْ إِيَّامٍ، أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَأَمَّرَ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ»^۴.

ومن حديث أنس أخرج البخاري عن أنس أنه سمع خطبة عمر الآخرة وفيها «فَإِنْ يَكُ مُحَمَّدٌ ﷺ قَدْ مَاتَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نُورًا تَهْتَدُونَ بِهِ هَدَى اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ

۱- صحيح بخاری: ج ۵/ ص ۶، کتاب المناقب، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حديث شماره: ۳۶۶۷.

۲- المستدرک علی الصحيحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ ص ۶۹، أما حديث ضمرة وأبو طلحة، حديث شماره: ۴۴۲۱.

۳- صحيح بخاری: ج ۸/ ص ۱۶۸، کتاب الحدود، باب رجم الحبلى من الزنا إذا أحصنت، حديث شماره: ۶۸۳۰.

۴- قسمتي از حديث قبلی است.

وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَانِي اثْنَيْنِ فَإِنَّهُ أَوْلَى الْمُسْلِمِينَ بِأُمُورِهِمْ فَقُومُوا فَبَايَعُوهُ»^۱.

ومن حديث شيبه أخرج البخاري «عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ جِئْتُ إِلَى شَيْبَةَ. وَحَدَّثَنَا قَبِيصَةُ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ وَاصِلٍ عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ جَلَسْتُ مَعَ شَيْبَةَ عَلَى الْكُرْسِيِّ فِي الْكُعْبَةِ فَقَالَ لَقَدْ جَلَسَ هَذَا الْمَجْلِسَ عُمَرُ ﷺ فَقَالَ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ لَا أَدْعَ فِيهَا صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ إِلَّا قَسَمْتُهُ. قُلْتُ إِنَّ صَاحِبِيكَ لَمْ يَفْعَلَا. قَالَ هُمَا الْمَرَّانِ أَفْتَدِي بِهِمَا»^۲.

ومن حديث رجل من بني زريق أخرج أبو بكر بن أبي شيبة في قصة الاتفاق على أبي بكر قال: عمر: «فبايعوا أبا بكر. فقال أبو بكر لعمر: أنت أقوى مني. فقال عمر: أنت أفضل مني فقالها الثانية فلما كانت الثالثة قال له عمر: إن قوتي لك مع فضلك. قال: فبايعوا أبا بكر»^۳.

ومن حديث «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ يَا خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَمَا إِنَّكَ إِنْ قُلْتَ ذَلِكَ فَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَى رَجُلٍ خَيْرٍ مِنْ عُمَرَ»، أخرجه الترمذي^۴.

ومن حديث «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ قِيلَ لِعُمَرَ أَلَا تَسْتَخْلِفُ قَالَ إِنْ أُسْتُخْلِفَ فَقَدْ اسْتُخْلِفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي أَبُو بَكْرٍ، وَإِنْ أَتْرَكَ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي رَسُولُ اللَّهِ» أخرجه البخاري^۵.

۱- صحيح بخاری: ج ۹/ ص ۸۱، کتاب الأحکام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: ۷۲۱۹.

۲- صحيح بخاری: ج ۲/ ص ۱۴۹، کتاب الحج، باب کسوة الکعبة، حدیث شماره: ۱۵۹۴.

۳- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۴۳۳، ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة، حدیث شماره: ۳۷۰۵۱.

۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۸، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۸۴. علامه آلبنی گفته: این حدیث موضوع است.

۵- صحيح بخاری: ج ۹/ ص ۸۱، کتاب الأحکام، بابُ الاسْتِخْلَافِ، حدیث شماره: ۷۲۱۸.

«عن ضبة بن محصن العتري قال: قلت لعمر بن الخطاب: أنت خير من أبي بكر، فبكي وقال: والله: لليلة من أبي بكر ويوم خير من عمر عمر، هل لك أن أحدثك بليته ويومه قلت: نعم، يا أمير المؤمنين قال: أما ليلته فلما خرج رسول الله ﷺ هاربا من أهل مكة خرج ليلا فتبعه أبو بكر فجعل يمشي مرة أمامه ومرة خلفه ومرة عن يمينه ومرة عن يساره، فقال له رسول الله ﷺ: ما هذا يا أبا بكر ما أعرف هذا من فعلك فقال: يا رسول أذكر الرصد فأكون أمامك، وأذكر الطلب فأكون خلفك ومرة عن يمينك ومرة عن يسارك، لا آمن عليك، فمشى رسول الله ﷺ ليلته على أطراف أصابعه حتى حفيت رجلاه، فلما رآه أبو بكر قد حفيت رجلاه حمله على كاهله وجعل يشدد به حتى أتى به فم الغار فأنزله ثم قال: والذي بعثك بالحق لا تدخله حتى أدخله، فإن كان فيه شيء نزل بي قبلك: فدخل فلم ير شيئا فحمله فأدخله، وكان في الغار خرق فيه حيات وأفاعي فخشى أبو بكر أن يخرج منهن شيء يؤذي رسول الله ﷺ فألقمه قدمه فجعل يضربنه ويلسعنه الحيات والأفاعي وجعلت دموعه تنحدر ورسول الله ﷺ يقول له: يا أبا بكر لا تحزن إن الله معنا، فأنزل الله سكينته طمأنينة لأبي بكر - فهذه ليلته. وأما يومه فلما توفي رسول الله ﷺ وارتدت العرب فقال بعضهم: نصلي ولا نزي وقال بعضهم: لا نصلي ولا نزي، فأتيته ولا آلو نصحا فقلت: يا خليفة رسول الله ﷺ تألف الناس وارفق بهم، فقال: جبار في الجاهلية خوار في الإسلام فيما ذا أتألفهم أبشعر مفتعل أو سحر مفتري قبض رسول الله ﷺ وارتفع الوحي فوالله لو منعوني عقالا مما كانوا يعطون رسول الله ﷺ لقاتلتهم عليه فقاتلنا معه، وكان والله رشيد الأمر فهذا يومه»^١.

ومن حديث علقمة بن قيس قال: «جاء رجلٌ إلى عُمرَ وهو بعرفة فذكر قصة عبد الله بن مسعود وبشارة النبي ﷺ له، قال عُمرُ قُلْتُ وَاللَّهِ لَا غُدُونَ إِلَيْهِ فَلَا بُشْرَنَّهُ قَالَ فَغَدَوْتُ إِلَيْهِ

١- صحيح بخارى: ج ٩/ ص ٩٣، كتاب الإغتصام بالكتاب والسنة، باب الافتداء بسنن رسول الله ﷺ صلى الله عليه وسلم، حديث شماره: ٧٢٨٤، با اندكى تفاوت در الفاظ.

لَأُبَشِّرُهُ فَوَجَدْتُ أَبَا بَكْرٍ قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ فَبَشَّرَهُ وَلَا وَاللَّهِ مَا سَبَقْتُهُ إِلَى خَيْرٍ قَطُّ إِلَّا سَبَقَنِي إِلَيْهِ» أخرجه أحمد^۱.

ومن حديث أسلم مولى عمر قال: «سمعت عمر بن الخطاب يقول أمرنا رسول الله ﷺ أن نتصدق فذكر الحديث إلى أن قال: قُلْتُ: لَا أَسْبِقُهُ إِلَى شَيْءٍ أَبَدًا»، أخرجه الترمذي^۲.

ومن حديث مالك بن أوس بن حدثان النضري: أخرج البخاري في قصة بني النضير ومخاصمة عباس وعلي «والله يعلم أنه (أبو بكر) بارٌّ راشد تابع للحق»^۳.

اما اقوال فاروق ﷺ در افضلیت خود پس از آن جمله است قول او «وَأَفَقْتُ رَبِّي فِي ثَلَاثٍ فِي مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ وَفِي الْحِجَابِ وَفِي أُسَارَى بَدْرٍ» أخرجه مسلم والبخاري نحوه^۴.

واخرج محمد بن الحسن في المؤطا «عن سالم بن عبدالله قال قال عمر بن الخطاب ﷺ لو علمت أن أحدا أقوى على هذا الأمر مني لكان أن أقدم فيضرب عنقي أهون علي فممن ولي هذا الأمر بعدي فليعلم أن سيرده عنه القريب والبعيد وأيم الله إن كنت لأقاتل الناس عن نفسي»^۵.

۱- مسند امام احمد: ج ۱ / ص ۳۰۹، حديث شماره: ۱۷۹، محقق (شعيب الأرناؤوط) گفته: اسناد آن صحیح و روايت از راويان شيخین اند.

۲- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۴، حديث شماره: ۳۶۷۵، ترمذی گفته: این حدیث حسن صحیح است، و علامه آلبانی در تعقیبش نگاشته: حسن است.

۳- صحیح بخاری: ج ۸ / ص ۹۳، کِتَابُ فَرْضِ الْخُمْسِ، بَابُ فَرْضِ الْخُمْسِ، حديث شماره: ۳۰۹۴.

۴- صحیح مسلم: ج ۷ / ص ۱۱۵، فضائل الصحابة، بَابُ مِنْ فَضَائِلِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، حديث شماره: ۶۳۵۹، و نگا: صحیح بخاری: ج ۱ / ص ۸۹، کِتَابُ الصَّلَاةِ، بَابُ مَا جَاءَ فِي الْقِبْلَةِ، وَمَنْ لَمْ يَرِ الْإِعَادَةَ عَلَى مَنْ سَهَا، فَصَلَّى إِلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ، حديث شماره: ۴۰۲.

۵- مؤطا امام مالك برواية محمد بن الحسن الشيباني: ج ۱ / ص ۳۴۰، روايت شماره: ۹۷۸، تأليف: امام مالك بن انس (متوفى: ۱۷۹ هـ)، تعليق و تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف، ناشر: المكتبة العلمية، چاپ دوم.

و اما اقوال فاروق رضی اللہ عنہ در فضیلت سته^۱ که وصیت خلافت برای ایشان کرده از آنجمله است حدیث مسلم «إِن عَجَلَ بِي أَمْرٌ فَالْخِلَافَةُ شُورَى بَيْنَ هَؤُلَاءِ السَّتَةِ الَّذِينَ تُوْفِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ»^۲.

و اما اقوال ذی النورین رضی اللہ عنہ که در فضیلت شیخین رضی اللہ عنہما و افضلیت خود گفته، از آن جمله است حدیث مرفوع که آنرا در جواب منکران خلافت خود روایت کرده: «قال عثمان أَنشَدُكُمْ بِاللَّهِ وَالْإِسْلَامِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنِّي جَهَّزْتُ جَيْشَ الْعُسْرَةِ مِنْ مَالِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. ثُمَّ قَالَ أَنشَدُكُمْ بِاللَّهِ وَالْإِسْلَامِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَلَى ثَبِيرٍ مَكَّةَ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَنَا فَتَحَرَّكَ الْجَبَلُ حَتَّى تَسَاقَطَتْ حِجَارَتُهُ بِالْحُضِيِّضِ قَالَ فَرَكَّضَهُ بِرِجْلِهِ وَقَالَ «اسْكُنْ ثَبِيرٌ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ. قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ شَهِدُوا لِي وَرَبِّ الْكُعْبَةِ أَنِّي شَهِيدٌ ثَلَاثًا»^۳.

و از آن جمله قول او در مسأله جد چون فاروق رضی اللہ عنہ به تشریک قائل شد «وان نتبع الشيخ قبلك فنعم الشيخ كان يعني أبا بكر»^۴، و قول او در جواب تعریضات عبدالرحمن بن عوف به طعن او قوله: «إِنِّي لَمْ أَتْرُكْ سُنَّةَ عُمَرَ فَإِنِّي لَا أُطِيقُهَا وَلَا هُوَ» أخرجه احمد^۱.

۱- آن شش صحابه این بزرگواران اند: عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبید الله، سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہم.

۲- صحیح مسلم: ج ۲/ ص ۸۱، المساجد، باب نَهْيِ مَنْ أَكَلَ ثُومًا أَوْ بَضَلًا أَوْ كُرْثًا أَوْ نَحْوَهَا عَنْ حُضُورِ الْمَسْجِدِ، حدیث شماره: ۱۲۸۶.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۷، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۰۳. و نکا: سنن نسائی: ج ۶/ ص ۲۳۵، کتاب الأحباس، باب وقف المساجد، حدیث شماره: ۳۶۰۸. علامه البانی گفته: این حدیث - بجز قصه‌ی ثبیر - صحیح است.

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ ص ۳۷۷، روایت شماره: ۷۹۸۳، حاکم در ادامه گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است اما آن را نیاورده اند، و حافظ ذهبی در تعقیبش نگاشته: بر شرط بخاری و مسلم.

و عبدالله بن عدی ابن خیار روایت کرده است «قال عثمان رضی الله عنه أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله بِالْحَقِّ، فَكُنْتُ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَأَمَنْتُ بِمَا بُعِثَ بِهِ، وَهَاجَرْتُ الْهَجْرَتَيْنِ كَمَا قُلْتُ، وَصَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَبَايَعْتُهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلَا عَشَشْتُهُ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ مِثْلُهُ، ثُمَّ عُمَرُ مِثْلُهُ، ثُمَّ اسْتُخْلِفْتُ، أَفَلَيْسَ لِي مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لَهُمْ قُلْتُ بَلَى. قَالَ فَمَا هَذِهِ الْأَحَادِيثُ الَّتِي تَبْلُغُنِي عَنْكُمْ...»^{۴۲}.

اما اقوال علی مرتضی رضی الله عنه پس باید دانست که هر چند افضلیت شیخین رضی الله عنهما مذهب جمیع اهل حق است اما هیچ کس آن را مصرح تر و محکم تر چون علی مرتضی بیان نه نموده است مرفوعاً و موقوفاً و هر صحابی تصریح و تلویح کرده است به افضلیت شیخین رضی الله عنهما بیکی از خصائل اربع که سابقاً تقریر کردیم و علی مرتضی به هر چهار تصریح فرموده و از دیگران مستفیض است یا خبر واحد و از وی رضی الله عنه و از فاروق اعظم رضی الله عنه متواتر است. أما مرفوعة فحديث «أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مَا خَلَا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ لَا تُخَيِّرُهُمَا يَا عَلِيُّ»، و این حدیث مصرح است به افضلیت ایشان بر جمیع صحابه و مستفیض است از مرتضی به روایت شعبی عن الحارث عن علي عند الترمذي وابن ماجه^{۴۳}، و بروایة الحسن بن زید بن الحسن «عن أبيه عن جده عن علي عند

۱- مسند امام احمد: ج ۱ / ص ۵۲۵، حدیث شماره: ۴۹۰، شعبی الأرنؤوط گفته: اسناد آن حسن است، روایتش ثقه و از راویان شیخین اند بجز عاصم بن ابی النجود که اصحاب سنن احادیث وی را روایت کرده اند، و در صحیحین روایات او مقرون با روایات دیگر است، و او حسن الحدیث می باشد.

۲- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۱۴، کتاب أصحاب النبی صلی الله علیه وسلم، باب مَنَاقِبِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ أَبِي عُمَرٍ الْقُرَشِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حدیث شماره: ۳۶۹۶.

۳- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۱، کتاب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۶، علامه آل بانی گفته: این حدیث صحیح است، و سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۳۶، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حدیث شماره: ۹۵، ابن ماجه در ادامه خاطر نشان ساخته: این حدیث از علی رضی الله عنه از طرق متعدد روایت شده. ترمذی آن را آورده و برخی از طرق آن را حسن گفته است. علامه آل بانی به تعقیب وی نگاشته: صحیح است.

عبد الله بن أحمد في زوائد المسند^۱، وبرواية الزهري عن علي بن الحسين عن علي بن أبي طالب عند الترمذي^۲.

وقد وافق عليا على هذا الحديث غيره فقد روى أنس مثله وحديثه عند الترمذي^۳، وأبو جحيفة مثله وحديثه عند ابن ماجه^۴، وحديث النجباء الرقباء أخرج الترمذي عن علي^۵.

وحديث «إن تؤمروا أبا بكر تجدوه هاديا آمينا» أخرجه الترمذي^۶.

وحديث «رَحِمَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ»، أخرج الترمذي من حديث أبي حبان التيمي «عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: رَحِمَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ زَوْجَنِي ابْنَتُهُ»^۱.

۱- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱ / ص ۱۵۸، حديث شماره: ۱۴۱، و ج ۱ / ص ۱۷۷، حديث شماره: ۱۸۰.

۲- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۵. علامه آلبنانی گفته: این حديث صحيح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۰، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۴. علامه آلبنانی گفته: این حديث صحيح است.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۳۸، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فَضَّلُ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حديث شماره: ۱۰۰. علامه آلبنانی گفته: این حديث صحيح است.

۵- مؤلف محترم اشاره به حديث على ﷺ دارد كه گفت: قال النبي صلى الله عليه وسلم: «إن كل نبي أعطي سبعة نجباء رفقاء أو رقباء وأعطي أنا أربعة عشر»، قلنا: من هم؟ قال، «أنا وابناي، وجعفر، وحمزة، وأبو بكر، وعمر، ومصعب بن عمير، وبلال، وسلمان، وعمار، والمقداد، وحذيفة، وعبد الله بن مسعود» سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۶۲، أبواب المناقب، باب مناقب ابی بكر الصديق رضي الله عنه واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتيق، حديث شماره: ۳۷۸۵، علامه آلبنانی گفته: این حديث ضعيف است.

۶- در عزو این حديث به سنن ترمذی اشتباه صورت گرفته است، بلکه با اندکی تفاوت در الفاظ در مسند امام احمد روايت شده است؛ مسند امام احمد: ج ۲ / ص ۲۱۴، حديث شماره: ۸۵۸، شعيب الأرناؤوط گفته: این حديث ضعيف است.

«وَأَمَّا مَوْقُوفُهُ فَمِنْهُ خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ مُتَوَاتِرٌ رَوَاهُ ثَمَانُونَ نَفْسًا عَنْ عَلِيٍّ مِنْهُمْ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ عِنْدَ الْبَخَارِيِّ»^۲، «وَمِنْهُمْ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ سَلَمَةَ وَعَلْقَمَةُ بْنُ قَيْسٍ وَعَبْدُ الْخَيْرِ صَاحِبُ لُؤَاءٍ عَلِيٌّ رَوَى ذَلِكَ عَنْ أَبِي الْخَيْرِ بِطَرَقٍ مُتَكَثِرَةٍ، وَمِنْهُمْ أَبُو جَحِيفَةَ رَوَى عَنْهُ جَمَاعَاتٌ مِنْهُمْ عَاصِمٌ عَنْ زُرِّ عَنْ أَبِي جَحِيفَةَ وَالشَّعْبِيُّ عَنْ أَبِي جَحِيفَةَ وَأَبُو إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي جَحِيفَةَ وَعَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جَحِيفَةَ عَنْ أَبِيهِ وَمِنْهُمْ نَزَالُ بْنُ سَبْرَةَ عَنْ عَلِيٍّ»^۳. «وَمِنْ مَوْقُوفِهِ سَبَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ ثَلَاثَ عُمَرٍ وَرَوَى عَنْ أَبِي جَحِيفَةَ وَجَابِرُ نَحْوُهُ»^۴.

«وَمِنْ مَوْقُوفِهِ حَكَمَهُ بِالْتَّعْزِيرِ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِ عَلِيٍّ عَلَى الشَّيْخِينَ».

أَخْرَجَ أَبُو عُمَرَ فِي الْإِسْتِيعَابِ «عَنِ الْحَكَمِ بْنِ حَجَلٍ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ: لَا يَفْضَلُنِي أَحَدٌ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ إِلَّا جَلَدَتَهُ حَدَّ الْمَفْتَرِيِّ»^۵.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۳۳، أبواب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه، يقال وله كنيستان: أبو تراب، وأبو الحسن، حديث شماره: ۳۷۱۴. علامه آلبانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است.

۲- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۲۰۵، کتاب المناقب، بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا، حدیث شماره: ۳۶۷۱.

۳- این روایت به طرق متعددی در کتاب‌های حدیثی و روایی آمده که لازم ندانستیم همه را ذکر کنیم، و به طور مثال مراجعه شود به مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۲۴، حدیث شماره: ۸۷۹، و ج ۲/ ص ۲۲۴، حدیث شماره: ۸۸۰، و ج ۲/ ص ۲۴۷، حدیث شماره: ۹۲۶، و ج ۲/ ص ۲۴۹، حدیث شماره: ۹۳۲، و ج ۲/ ص ۳۱۶، حدیث شماره: ۱۰۶۱.

۴- السنّة روایت عبد الله بن امام احمد: ج ۲/ ص ۵۸۴، حدیث شماره: ۱۳۸۱، و مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۴۱۱، حدیث شماره: ۱۲۵۶، و المعجم الأوسط: ج ۲/ ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۱۶۳۹، تألیف: سلیمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم طبراني (متوفی: ۳۶۰ هـ)، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني، ناشر: دار الحرمين - القاهرة.

۵- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳/ ص ۹۷۳.

وأخرج أبو القاسم الطلحي^١ في كتاب السنة له من طريق «سعيد بن أبي عروبة عن منصور عن إبراهيم عن علقمة قال: بلغ علياً أن أقواماً يفضلونه على أبي بكر وعمر فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أيها الناس إنه بلغني أن قوماً يفضلوني على أبي بكر وعمر ولو كنتُ تقدمت فيه لعاقبت فيه فمن سمعته بعد هذا اليوم يقول هذا فهو مفتر عليه حد المفتري، ثم قال: إن خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر ثم عمر ثم الله أعلم بالخير بعد. قال: وفي المجلس الحسن بن علي فقال: والله لو سمى الثالث لسمى عثمان»^٢.

وأخرج أبو القاسم الطلحي «عن عبد خير صاحب لواء علي أن علياً قال: ألا أخبركم بأول من يدخل الجنة من هذه الأمة بعد نبيها؟ فقليل له: بلى يا أمير المؤمنين. قال: أبو بكر ثم عمر. قيل فيدخلانها قبلك يا أمير المؤمنين؟ فقال علي: إي والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ليدخلانها وإني لعم معاوية موقوف في الحساب»^٣.

أما أقوال سادات أهل بيت در افضليت شيخين پس بسيار است بر نموذجي اكتفا كنيم. اما عباس بن عبد المطلب كه اسنّ اهل بيت و اكبر ايشان بود. «عن ابن عباس قال: لما نزلت: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ جاء العباس إلى علي عليه السلام فقال: انطلق بنا إلى رسول الله ﷺ فإن كان هذا الأمر لنا من بعده لم تشاحننا فيه قريش وإن كان لغيرنا سألناه الوصاة بنا. قال: لا. قال العباس فجئت رسول الله ﷺ سرّاً فذكرت ذلك له. فقال: إن جعل أبو بكر خليفتي على دين الله ووحيه وهو مستوصي فاسمعوا له واطيعوا تهتدوا وتفلحوا واقتدوا به

١- إسماعيل بن محمد بن فضل قرشي تيمي، ملقب به قوام السنة و از دودمان طلحه بن عبيد الله رضى الله عنه، وى به سال: ٤٥٧ هـ زاده شد و در سحرگاه عيد اضحى سال: ٥٣٥ هـ در اصفهان چشم از جهان پوشيد. به اختصار از: الأنساب، سمعاني (ج ٢ ص ١٢٠-١٢١)؛ و سير أعلام النبلاء: (ج ٢٠ ص ٨١-٨٢).

٢- الحجة في بيان المحجة وشرح عقيدة أهل السنة: ج ١/ ص ٢١١، روایت شماره: ٤٣٩، مؤلف: إسماعيل بن محمد بن الفضل الأصبهاني، محقق: محمد بن ربيع بن هادي عمير المدخلي - محمد بن محمود أبو رحيم.

٣- الحجة في بيان المحجة وشرح عقيدة أهل السنة: ج ١/ ص ٢١١، روایت شماره: ٤٤٠.

ترشدوا. قال ابن عباس فما وافق أبا بكر على رأيه ولا وازره على أمره ولا أعانه على شأنه إذ خالفه أصحابه في ارتداد العرب إلا العباس. قال: فوالله ما عدل رأيهما وحرّفهما رأي أهل الأرض أجمعين»^۱.

و اما علی بن ابی طالب پس اقوال و آثار او ذکر کردیم.

و اما عبدالله بن عباس پس اقوال او ذکر خواهیم کرد.

و أما عبد الله بن جعفر فقد أخرج الحاكم «عن جعفر بن محمد عن أبيه عن عبد الله بن جعفر قال: ولينا أبو بكر فكان خير خليفة الله وأرحمه بنا، وأرضاه علينا»^۲.
و أما عن الحسن المجتبی:

فقد أخرج أبو يعلى من طريق أبي مریم رضيع الجارود قال: «كنت بالكوفة فقام الحسن بن علي خطيباً فقال: أيها الناس رأيت البارحة في منامي عجباً، رأيت الرب تعالى فوق عرشه فجاء رسول الله ﷺ حتى قام عند قائمة من قوائم العرش فجاء أبو بكر فوضع يده على منكب رسول الله ﷺ ثم جاء عمر فوضع يده على منكب أبي بكر ثم جاء عثمان فكان بيده رأسه فقال: رب سل عبادك فيم قتلوني؟ قال: فانبعث من السماء ميزابان من دم في الأرض. قال: فقليل لعلّي ألا ترى ما يحدث به الحسن. قال: يحدث بما رأى»^۳.

۱- فضائل الخلفاء الأربعة وغيرهم: ج ۱ / ص ۱۶۴، روایت شماره: ۱۸۰،

تأليف: أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق اصبهاني (متوفى: ۴۳۰هـ)، تحقيق: صالح بن محمد العقيل، ناشر: دار البخاري للنشر والتوزيع، المدينة المنورة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۷ م.

۲- المستدرک علی الصحيحین: ج ۳ / ص ۸۴، حدیث شماره: ۴۴۶۸، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. البته در روایت مستدرک حاکم به عوض: «وَأَرْضَاهُ عَلَيْنَا»، «وَأُحْتَأَ عَلَيْنَا» آمده است.

۳- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۱۲ / ص ۱۳۷، مُسْنَدُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، روایت شماره: ۶۷۶۷. حسین سلیم اسد در حکم خود بر این روایت نوشته: اسناد آن بی ارزش است.

وذكر المحب الطبري^١ «عن ابن السمان أنه أخرج في كتابه عن الحسن بن علي قال: لا أعلم علياً خالف عمر ولا غير شيئاً مما صنع حين قدم الكوفة»^٢.

وذكر أيضاً عنه في كتاب الموافقة «عن أبي جعفر قال: بينما عمر يمشي في طريق من طرق المدينة إذ لقيه علي ومعه الحسن والحسين عليهما السلام وأخذ بيده فاكتنفاهما الحسن والحسين عن يمينهما وشمالهما قال: فعرض له من البكاء ما كان يعرض له فقال له علي: ما يبكيك يا أمير المؤمنين؟ قال عمر: ومن أحق مني بالبكاء يا علي وقد وليت أمر هذه الأمة أحكم فيها ولا أدري أم مسيء أنا أم محسن؟ فقال له علي: والله إنك لتعدل في كذا وتعديل في كذا. قال فما منعه ذلك من البكاء. ثم تكلم الحسن بما شاء الله فذكر من ولايته وعدله فلم يمنعه ذلك فتكلم الحسين بمثل كلام الحسن. فقال: أتشهدان بذلك يا ابني أخي فسكتا فنظرا إلى أبيهما فقال علي: اشهدا أنا معكما شهيد»^٣.

أما أولاد الحسن المجتبي:

١- محب الدين الطبري: أو أبو العباس أحمد بن عبدالله بن محمد طبري، متولد سال: ٦١٥ هـ و متوفى سنه: ٦٩٤ هـ است. وی حافظ حدیث و از بزرگان فقهای شافعی بوده است که در مکه تولد شده و شیخ حرم در زمانه اش به حساب می رفته. (الرياض النضرة في مناقب العشرة) از مشهورترین کتابهایش است. و کتاب دیگری به نام: (ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی) نیز دارد. برای تفصیل حیاتش مراجعه شود به: الأعلام، خیرالدین زرکلی: ج ١ / ص ١٥٨-١٥٩.

٢- الرياض النضرة فی مناقب العشرة، المحب الطبري: ج ١ / ص ١٨٨، الفصل العاشر، ذکر ما أخبر به أهل الكتاب عن كتبهم متضمناً ذلك.

٣- الرياض النضرة فی مناقب العشرة، المحب الطبري: ج ١ / ص ١٧٧، الفصل العاشر، ذکر ما أخبر به أهل الكتاب عن كتبهم متضمناً ذلك.

أخرج عبد الله بن أحمد في زوائد المسند «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ بْنِ حَسَنِ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ هَذَانِ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَشَبَابُهَا بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»^۱.

وذكر المحب الطبري «عن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب وقد سئل عن أبي بكر وعمر فقال: أفضلهما واستغفر لهما فقل له: لعل هذا تقية وفي نفسك خلافة؟ قال: لا نالني شفاعة محمد ﷺ إن كنت أقول خلاف ما في نفسي»^۲.
ومن أقوال أولاد الحسين ﷺ:

أما مرفوعاً: فقد أخرج الترمذي «عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ طَلَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَذَانِ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ يَا عَلِيُّ لَا تُخَيِّرُهُمَا»^۳.

وأما موقوفاً: فقد أخرج أحمد في مسند ذي الیدين «عَنِ ابْنِ أَبِي حَارِثٍ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنٍ فَقَالَ مَا كَانَ مَنَزِلَةُ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ مَنَزِلَتُهُمَا السَّاعَةُ»^۴.

وأخرج الحاكم من طريق «عبد الله بن عمر بن ابان قال: حدثنا سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر بن عبد الله أن علياً دخل على عمر وهو مسجى فقال:

۱- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۱۵۸، حديث شماره: ۱۴۱، و ج ۱/ ص ۱۷۷، حديث شماره: ۱۸۰.

۲- الرياض النضرة في مناقب العشرة، المحب الطبري: ج ۱/ ص ۲۸، الفصل الأول، في ذكر نسبه وإسلام أبويه.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۵. علامه آلبنانی گفته: این حديث صحيح است.

۴- مسند امام احمد: ج ۲۷/ ص ۲۶۴، حديث شماره: ۱۶۷۰۹، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد آن صحيح است.

صلى الله عليك. ثم قال: ما من الناس أحد أحب إليّ أن ألقى الله بما في صحيفته من هذا المُسبّي^١.

وأخرج محمد بن الحسن «عن أبي حنيفة قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن علي قال: جاء علي بن أبي طالب إلى عمر بن الخطاب حين طعن فقال: رحمك الله فوالله ما في الأرض أحد كنت ألقى الله بصحيفته أحب إليّ منك»^٢.

«وروى عن ابن أبي حفصة قال: سألت محمد بن علي وجعفر بن محمد عن أبي بكر وعمر فقالا: إماما عدل نتولاهما ونتبرأ من عدوهما ثم التفت إليّ جعفر بن محمد فقال: يا سالم أيسب الرجل جده؟ أبو بكر الصديق جدي لا تنال شفاعته جدي محمد ﷺ إن لم أكن أتولاهما وأتبرأ من عدوهما»^٣.

«وعن أبي جعفر أنه قال: من جهل فضل أبي بكر وعمر جهل السنة^٤. وقيل: ما ترى في أبي بكر وعمر؟ فقال: إني أتولاهما واستغفر لهما فما رأيت أحدا من أهل بيتي إلا وهو يتولاهما»^٥.

«وعنه قال: من شك فيهما كمن شك في السنة وبغض أبي بكر وعمر نفاق وبغض الأنصار نفاق إنه كان بين بني هاشم وبين بني عدي وبني تميم شحناء في الجاهلية فلما أسلموا نزع الله ذلك من قلوبهم حتى إن أبا بكر اشتكى خاصرته فكان علي يسخن يده

١- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ١٠٠، حدیث شماره: ٤٥٢٣، باب مقتل عمر رضی الله عنه.

٢- این روایت را در کتاب الآثار امام محمد، و موطأ امام مالک رواية محمد بن حسن شیبانی نیافتیم. نگا:

فضائل الصحابة، تألیف امام احمد بن حنبل: ج ١/ ص ٤١٨، حدیث شماره: ٦٥٢.

٣- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ١/ ص ١٧٥، حدیث شماره: ١٧٦.

٤- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ١/ ص ١٣٥، حدیث شماره: ١٣٨.

٥- نگا: شرح اعتقاد أهل السنة: ج ٧/ ص ١٣٧٩، حدیث شماره: ٢٤٦٣.

بالنار ویکمد بها خاصرة أبي بكر ونزلت فيهم هذه الآية: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر: ۴۷]¹.

وَأما أقوال المهاجرين الأولين:

فمنهم الزبير بين العوام:

أخرج الحاكم من حديث إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف في حديث طويل فيه خطبة أبي بكر وفي آخر الحديث «قال عليؑ والزبير ما غضبنا إلا أنا قد أخرجنا عن المشاورة وإنا نرى أبا بكر أحق الناس بها بعد رسول الله ﷺ إنه لصاحب الغار وثاني اثنين وإنا لنعلم بشرفه وكبره ولقد أمره رسول الله ﷺ بالصلاة بالناس وهو حي»².

ومنهم طلحة بن عبيد الله:

ذكر المحب الطبري «عن ابن مسعودؓ أن عمر شاور الناس في الزحف إلى قتال ملوك فارس التي اجتمعت بنهاوند فقام طلحة بن عبيد الله وكان من خطباء الصحابة تشهد ثم قال: أما بعد يا أمير المؤمنين فقد أحكمتك الأمور وعجتك البلايا احتنكتك التجارب فأنت وشأنك وأنت ورأيك إليك هذا الأمر فمرنا نطع وادعنا نُجِب واحملنا نركب وقُدنا ننقد بإذنك ولِي هذه الأمور وقد بلوت واختبرت وجربت فلم ينكشف لك عن شيء من عواقب قضاء الله ﷻ إلا عن خيار ثم جلس»³.

ومنهم عبد الرحمن بن عوف:

روى حديث بشارة العشرة بالجنة «قال: قال رسول الله ﷺ عَشْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ...»⁴.

۱- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱ / ص ۱۴۵، حديث شماره: ۱۲۴.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۷۰، حديث شماره: ۴۴۲۲. حافظ ذهبی گفته: این حدیث بر شرط امام بخاری و امام مسلم است.

۳- الرياض النضرة في مناقب العشرة، المحب الطبري: ج ۱ / ص ۳۰۳.

۴- مسند أبي يعلى موصلى: ج ۲ / ص ۱۴۷، حديث شماره: ۸۳۵. حسين سليم أسد گفته: إسناد این حدیث صحیح است.

وأخرج الحاكم «عن إبراهيم بن عبد الرحمن أن عبد الرحمن كان مع عمر بن الخطاب عليه السلام يعني في تفضيل أبي بكر والسعي في إقامة خلافته وإليه رجع أمر الشورى قال: أفتجعلونه إليّ والله عليّ أن لا آلو عن افضلكم. قالوا: نعم. فبايع عثمان»^١.
ومنهم سعد بن أبي وقاص رضي الله عنه:

روى حديث «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقَيْكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ يَعْنِي لِعَمْرٍ»^٢.

وأخرج أبو بكر بن أبي شيبة من حديث «أبي سلمة قال سعد: أما والله ما كان بأقدمنا إسلاما ولا أقدمنا هجرة ولكن قد عرفتُ بأيّ شيء فضلنا. كان أزهدنا في الدنيا - يعني عمر بن الخطاب -^٣. وقال عند فتنة عثمان: أشهد لسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: إنها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي خير من الساعي. قال: أ رأيت إن دخل علي بيتي ووسط يده ليقتلني. قال: كن كابن آدم»^٤.

ومنهم سعيد بن زيد رضي الله عنه:

١- ابن خبر را در مستدرک حاکم نیافتیم، اما با اندکی تفاوت در الفاظ در صحیح بخاری آمده است؛ نگا: صحیح بخاری: ج ٥/ ص ١٥، کتاب المناقب، باب قصة البيعة، والاتفاق على عثمان بن عفان وفيه مقتل عمر بن الخطاب رضي الله عنهما، حديث شماره: ٣٧٠٠.

٢- صحیح مسلم: ج ٤/ ص ١٨٦٣، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل عمر رضي الله تعالى عنه، حديث شماره: ٢٣٩٦. ابن حديث را امام بخاری نیز روایت نموده است، نگا: صحیح بخاری: ج ٤/ ص ١٢٦، کتاب بدء الخلق، باب صفة إبليس وجنوده، حديث شماره: ٣٢٩٤.

٣- مصنف ابن ابی شيبه: ج ٧/ ص ٩٦، کتاب الزهد، کلام عمر بن الخطاب رضي الله عنه، روایت شماره: ٣٤٤٦١.

٤- مصنف ابن ابی شيبه: ج ٧/ ص ٤٤٧، کتاب الفتن، من کره الخروج في الفتنة وتعوذ عنها، روایت شماره: ٣٧١١٢.

روى حديث «بشارة العشرة بالجنة أبو بكر في الجنة وعمر في الجنة»^۱.
 وحديث اثبات الصديقية والشهيدية: «اِخْتَبَأْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَوْقَ حِرَاءٍ، فَلَمَّا اسْتَوَيْنَا رَجَفَ بِنَا، فَضَرَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِكَفِّهِ، قَالَ: اسْكُنْ حِرَاءً، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ، أَوْ صِدِّيقٌ، أَوْ شَهِيدٌ، وَعَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، وَعَلِيٌّ، وَطَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، وَسَعْدٌ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ، الَّذِي حَدَّثَ بِالْحَدِيثِ، وَهُوَ الْقَاتِلُ: لَوْ أَنَّ أَحَدًا أَرَفَضَ لِلَّذِي صَنَعْتُمْ بَعَثْتُمْ لَكَانَ»^۲.

«ومنهم أبو عبيدة بن الجرح وكونه مع عمر في استخلاف أبي بكر مشهور، وهو القاتل: تأتوني وفيكم ثالث ثلاثة -يعني أبا بكر-»^۳.
 «وروى عن النبي ﷺ إِنَّهُ بَدَأَ هَذَا الْأَمْرَ نُبُوَّةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَانَتْ خِلَافَةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَانَتْ مُلْكًا عَصَوصًا»^۴ وحمل قوله خلافة ورحمة على خلافة الشيخين.
 ومنهم عبد الله بن مسعود^۵:

وقد روى حديث بشارة الشيخين بالجنة^۶.
 وحديث: «اقتدوا بالذين من بعدي أبي بكر وعمر»^۷.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۴۸، أبواب المناقب، باب مناقب عبد الرحمن بن عوف بن عبد عوف الزهري رضي الله عنه، حديث شماره: ۳۷۴۸. علامه ألبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابو یعلیٰ موصلی: ج ۲/ ص ۲۵۹، حدیث شماره: ۹۷۰. حسین سلیم أسد گفته: إسناده این حدیث ضعیف است.

۳- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۴۳۳، حدیث شماره: ۳۷۰۵۱، باب ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة.

۴- مسند أبي یعلیٰ موصلی: ج ۲/ ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۸۷۳. حسین سلیم أسد گفته: إسناده این حدیث ضعیف است.

۵- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۷۲، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۸۰۵. علامه ألبانی گفته: این حدیث صحیح است. ونگا: مسند امام احمد: ج ۲۳/ ص ۳۰۰، حدیث شماره: ۱۵۰۶۵.

۶- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أبواب المناقب، باب، علامه ألبانی گفته: این حدیث صحیح است. ونگا: مسند امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره:

وأخرج أبو عمر في الاستيعاب «عن ابن مسعود: اجعلوا إمامكم أفضلكم فإن رسول الله ﷺ جعل أبا بكر إمامهم»^۱.

وأخرج أبو عمر عنه قال: «لأن أجلس مع عمر ساعة خير عندي من عبادة سنة»^۲.

وأخرج الحاكم «عن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: اللهم أعز الإسلام بعمر بن الخطاب أو بأبي جهل بن هشام فجعل الله دعوة رسول الله ﷺ لعمر فبنى عليه ملك الإسلام وهدم به الأوثان»^۳.

وأخرج الدارمی «عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: كَانَ عُمَرُ إِذَا سَلَكَ بَنًا طَرِيقًا وَجَدَنَاهُ سَهْلًا»^۴. ولما بلغه أنهم استخلفوا عثمان قال: ما أُلونا عن إعلاننا ذا فوق، أخرجه ابن أبي شيبه^۱.

۲۳۲۴۵، و فضائل الصحابة: ج ۱ / ص ۱۸۶، حديث شماره: ۱۹۸، و صحيح ابن حبان: ج ۱۵ / ص ۳۲۸، حديث شماره: ۶۹۰۲، شعيب الأرئوط گفته: این حدیث صحیح است.

۱- الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ابن عبد البر: ج ۳ / ص ۹۷۱. اما لفظ الاستيعاب چنین است: «اجعلوا إمامكم خيركم، فإن رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل إمامنا خيرنا بعده».

۲- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳ / ص ۱۱۵۰. و در اینجا مناسب دانستیم تمام سخن شیوای ابن مسعود ﷺ را از الاستيعاب نقل کنیم: «وقال ابن مسعود: لو وضع علم أحياء العرب في كفة ميزان، ووضع علم عمر في كفة لرجح علم عمر. لقد كانوا يرون أنه ذهب بتسعة أعشار العلم، ولمجلس كنت أجلسه مع عمر أوثق في نفسي من عمل سنة: و ابن مسعود گفته: اگر دانش تمام سرزمین های عرب در یک پلهی ترازو و علم عمر در پلهی دیگر گذاشته شود، علم عمر از علم همه ی آنها افزون خواهد شد. بزرگان صحابه را رأی بر این بود که عمر نه دهم (نود درصد) علم را (با وفات خود) از دنیا برده است، و یک جلسه که با عمر می نشستم در نزد من از عمل یک سال با ارزش تر بود».

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۸۹، و من مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حديث شماره: ۴۴۸۶. ذهبی در تصحيح يا عدم تصحيح این حدیث سکوت ورزیده است.

۴- سنن دارمی: ج ۴ / ص ۱۸۹۵، باب: في زوج وأبوين وامرأة وأبوين، حديث شماره: ۲۹۱۴. حسين سليم أسد دارانی گفته: اسناد این روایت ضعیف است؛ به سبب انقطاعی که بین ابراهیم و عبد الله بن مسعود وجود دارد، اما خود حدیث صحیح است.

«وقال: والله لو قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفا»^۲.

ومنهم عمار بن ياسر رضی اللہ عنہ:

روى حديث «أَتَانِي جَبْرِيلُ آنِفًا، فَقُلْتُ: يَا جَبْرِيلُ حَدِّثْنِي بِفَضَائِلِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي السَّمَاءِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ لَوْ حَدَّثْتُكَ بِفَضَائِلِ عُمَرَ مِثْلَ مَا لَيْتَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا مَا نَفِدْتُ فَضَائِلَ عُمَرَ، وَإِنَّ عُمَرَ لِحَسَنَةٍ مِنْ حَسَنَاتِ أَبِي بَكْرٍ»^۳. وله شعر في سوابق أبي بكر:

جزى الله خيرا عن بلال وصحبه	عتيقا وأخزى فاكها وأبا جهل
عشية هما في بلال بسوءة	ولم يحذرا ما يحذر المرء ذو العقل

۱- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ ص ۳۶۰، کتاب الفضائل، ما ذکر فی فضل عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ، روایت شماره: ۳۲۰۳۳.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۵۱۶، کتاب الفتن، ما ذکر فی عثمان، حدیث شماره: ۳۷۶۶۳.

۳- مسند ابو یعلیٰ موصلی: ج ۳/ ص ۱۷۹، حدیث شماره: ۱۶۰۳، حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است.

بتوحيده رب الأنام وقوله شهدت بأن الله ربي على مهل
فإن تقتلونني تقتلونني ولم أكن لأشرك بالرحمن من خيفة القتل
فيا رب إبراهيم والعبد يونس وموسى وعيسى نجني ثم لا تملني
لمن ظل يهوى الغي من آل غالب على غير بر كان منه ولا عدل^١
ومنهم حذيفة بن اليمان^٢:

روى حديث «أنهما من الدين كالسمع والبصر»^٣. وحديث «اقتدوا بالَّذين من بعدي أبي بكر وعمر»^٤.

وهو القائل: «كان الإسلام في زمان عمر كالرجل المقبل لا يزداد إلا قربا، فلما قتل عمر كان كالرجل المدبر لا يزداد إلا بعدا»^٥.
ومنهم أبو ذر^٦:
روى حديث «الحصيات السبع»^٧.

وأخرج الحاكم «عن أبي ذر، قال: مر فتى على عمر فقال عمر: نعم الفتى، فتبعه أبو ذر فقال: يا فتى استغفر لي، فقال: أستغفر لك وأنت صاحب رسول الله ﷺ؟ قال: استغفر لي،

١- فضائل الصحابة، امام احمد: ج ١ / ص ١١٨، رواية شماره: ٨٩.

٢- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣ / ص ٧٨، حديث شماره: ٤٤٤٨، علامه ذهبي گفته: حفص بن عمر عدني در روايت اين حديث از مسعر تفرد کرده، و او «واه» است.

٣- سنن ترمذی: ج ٥ / ص ٦٠٩، حديث شماره: ٣٦٦٢، و حديث شماره: ٣٦٦٣، أبواب المناقب، باب، علامه آلبانی گفته: اين حديث صحيح است. و نگا: مسند امام احمد: ج ٣٨، ص ٢٨٠، حديث شماره: ٢٣٢٤٥، و فضائل الصحابة: ج ١ / ص ١٨٦، حديث شماره: ١٩٨، و صحيح ابن حبان: ج ١٥ / ص ٣٢٨، حديث شماره: ٦٩٠٢، شعيب الأرئوط گفته: اين حديث صحيح است.

٤- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣، ص ٩٠، حديث شماره: ٤٤٨٨، حافظ ذهبي گفته: اين حديث بنا بر شرط بخاری و مسلم می باشد.

٥- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ١ / ص ٦٤.

قال: ألا تخبرني؟ قال: إنك مررت على عمر فقال: نعم الفتى، وإني سمعت رسول الله ﷺ يقول: إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه»^۱.

ومنهم بريدة الأسلمي ﷺ:

روى حديث «أثبت حراء فإنما عليك نبي أو صديق أو شهيدان»^۲.

وحديث رؤيا «قصر في الجنة لعمر»^۳ وحديث «إن الشيطان ليفرق منك يا عمر»^۴.

«ومنهم سفينة ﷺ، روى رؤيا الميزان وقول النبي ﷺ خلافة النبوة ثلاثون عاما».

ومنهم عبد الرحمن ابن غنم الأشعري ﷺ:

روى حديث «قال النبي ﷺ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ: لَوْ اجْتَمَعْتُمَا فِي مَشُورَةٍ مَا

خَالَفْتُمَا»^۵.

«ومنهم أبو موسى الأشعري ﷺ، روى حديث بشارة الثلاثة بالجنة»^۶.

ومنهم ابو أمامة الباهلي ﷺ:

«فسر قوله تعالى: ﴿وَصَلِّحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التحريم: ۴]. أبو بكر وعمر»^۱.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۹۳، حدیث شماره: ۴۵۰۱، علامه ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم است.

۲- مسند امام احمد: ج ۳۸/ ص ۱۹، حدیث شماره: ۲۲۹۳۶، شعب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت قوی است.

۳- مسند امام احمد: ج ۳۸/ ص ۱۰۰، حدیث شماره: ۲۲۹۹۶، شعب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح لغیره است.

۴- مسند امام احمد: ج ۳۸/ ص ۹۳، حدیث شماره: ۲۲۹۸۹، شعب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث قوی است.

۵- مسند امام احمد: ج ۲۹/ ص ۵۱۷، حدیث شماره: ۱۷۹۹۵، شعب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است؛ زیرا شهر بن حوشب (یکی از رواة آن) ضعیف می باشد.

۶- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۸، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ۳۶۷۴.

ومنهم أبو أروى الدوسي^١:
 روى حديث «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَيْدَىٰ بِهِمَا»^٢.
 ومنهم عرفجة الأشجعي^٣:
 «روى حديث الوزن»^٣.
 وأما الأنصار، فمنهم معاذ بن جبل^٤:
 روى حديث: «إن هذا الأمر بدأ نبوة ورحمة ثم تكون خلافة ورحمة ثم تكون ملكاً عضواً»^٤.
 ومنهم أبي بن كعب^٥:
 روى حديث «أول من يعانقه الحق يوم القيامة عمر»^٥.
 ومنهم أبو أيوب^٦:
 روى حديث «رؤيا النبي ﷺ ربه وتعبير أبي بكر وقول النبي ﷺ هكذا عبرها الملك سحر»^٦.
 ومنهم أبو الدرداء^٧:

-
- ١- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣ / ص ٧٣، حدیث شماره: ٤٤٣٣، حاکم به تعقیب این حدیث نگاشته: اسناد آن صحیح است اما شیخین آن را روایت نکرده اند، و علامه ذهبی گفته: موسی بن عمیر (یکی از رواة آن) واهی می باشد.
 - ٢- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣ / ص ٧٧، حدیث شماره: ٤٤٤٧، اسناد این حدیث صحیح است و شیخین آن را روایت نکرده اند، اما حافظ ذهبی گفته: عاصم بن عمر (یکی از راویان این سند) واهی است.
 - ٣- شرح السنة للبغوی: ج ١٠ / ص ٥٥، کتاب الإمارة والقضاء، باب من یرج علی الإمام والوفاء ببیعة الأول، حدیث شماره: ٢٤٦٣.
 - ٤- مسند ابو یعلی موصلی: ج ٢ / ص ١٧٧، حدیث شماره: ٨٧٣، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.
 - ٥- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣ / ص ٩٠، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حدیث شماره: ٤٤٨٩، حافظ ذهبی گفته: این حدیث موضوعی است.
 - ٦- همان: ج ٤ / ص ٤٣٧، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حدیث شماره: ٨١٩٣، حافظ ذهبی نسبت به تصحیح و یا تضعیف این روایت سکوت ورزیده است.

روی حدیث: «هَلْ أَنْتُمْ تَارِكُونَ لِي صَاحِبِي»^۱؟

ومنهم زید بن ثابت رضی اللہ عنہ: وهو ممن حمل الأنصار على بيعة أبي بكر^۲.

ومنهم أسيد بن حضير: وهو أيضاً ممن حمل الأنصار على بيعة أبي بكر^۳.

ومنهم رفاعه بن رافع ورافع بن خديج رضی اللہ عنہما:

«حدیث فضل أهل بدر»^۴.

ومنهم زید بن خارجه رضی اللہ عنہ:

«تکلم بفضائل الثلاثة بعد موته»^۵.

ومنهم أبو سعيد بن المعلى رضی اللہ عنہ:

«روی خطبة النبي صلی اللہ علیہ وسلم قريبا من وفاته في فضائل أبي بكر وعمر»^۶.

ومنهم سهل بن سعد رضی اللہ عنہ:

روی «أَنَّ أَحَدًا ارْتَبَعَ وَعَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، فَقَالَ رَسُولُ

اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: اثْبُتْ أَحَدُ، فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ، أَوْ صَدِيقٌ، أَوْ شَهِيدَانِ»^۱.

۱- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۵، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً

خليلاً»، حدیث شماره: ۳۶۶۱.

۲- مسند امام احمد: ج ۳۵ / ص ۴۸۹، حدیث شماره: ۲۱۶۱۶، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است.

۳- سبل الهدى والرشاد، في سيرة خير العباد، وذكر فضائله وأعلام نبوته وأفعاله وأحواله في المبدأ والمعاد: ج ۱۲ / ص ۳۱۳، مؤلف: محمد بن يوسف الصالحی الشامي، مصدر الكتاب: موقع يعسوب. صاحب سبل الهدى روایت فوق را به موسی بن عقبه نسبت داده است.

۴- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۸۰، کتاب المغازی، باب شهود الملائكة بدرا، حدیث شماره: ۳۹۹۲.

۵- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۲ / ص ۴۸.

۶- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۰۷، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۵۹. علامه ألبانی گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. البته این حدیث را امام مسلم نیز با این الفاظ روایت کرده است: «لو كنت متخذاً خليلاً، لاتخذت ابن أبي قحافة خليلاً: اگر کسی (از انسان ها) را دوست می گرفتم، همانا فرزند ابو قحافه (ابو بكر صديق) را دوست خویش انتخاب می کردم». نگا: صحیح مسلم: ج ۴ / ص ۱۸۵۵، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حدیث شماره: ۲۳۸۳.

ومنهم عويم بن ساعدة رضي الله عنه:

أخرج الحاكم من حديث «عبد الرحمن بن سالم بن عبد الرحمن بن عويم بن ساعدة عن أبيه عن جده عن عويم بن ساعدة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: إن الله تبارك وتعالى اختارني واختار لي أصحابا فجعل لي منهم وزراء وأنصارا وأصهارا فمن سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل منه يوم القيامة صرف ولا عدل»^۲.

«ومنهم حسان بن ثابت رضي الله عنه المنشد بين يدي النبي صلى الله عليه وسلم شعرا في الثناء على أبي بكر وثاني اثنين في الغار المنيف»^۳.

وأما المكثرون من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم:

فمنهم عبد الله بن عمر القائل: «كنا نخير بين الناس في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنخير أبا بكر ثم عمر ثم عثمان»^۴.

روى حديث «رؤيا القليب»^۵، وحديث «أَرَأَيْتُمْ أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ، وَأَشَدُّهُمْ فِي الْإِسْلَامِ عُمَرُ، وَأَصْدَقُهُمْ حَيَاءً عُثْمَانُ»^۶.

۱- مسند ابو يعلى موصلى: ج ۱۳ / ص ۵۰۹، حديث شماره: ۷۵۱۸. حسين سليم أسد گفته: اسناد اين حديث صحيح است.

۲- المستدرک على الصحيحين: ج ۳ / ص ۷۳۲، حديث شماره: ۶۶۵۶، حافظ ذهبی گفته: اين حديث صحيح است.

۳- المستدرک على الصحيحين: ج ۳ / ص ۶۷، حديث شماره: ۴۴۱۳، حافظ ذهبی گفته: عمرو بن زياد (يكي از راويان اين متن) حديث وضع می کند.

۴- صحيح بخارى: ج ۵ / ص ۴، كتاب المناقب، باب فضل أبي بكر بعد النبي صلى الله عليه وسلم، حديث شماره: ۳۶۵۵.

۵- صحيح بخارى: ج ۵ / ص ۱۰، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حديث شماره: ۳۶۸۲.

۶- مسند ابو يعلى موصلى: ج ۱۰ / ص ۱۴۱، مسند عبد الله بن عمر، حديث شماره: ۵۷۶۳، حسين سليم اسد گفته: اسناد اين حديث واهى است.

البته متن حديث فوق با اندكى تغيير در الفاظ با اسناد صحيح نيز روايت شده؛ از جمله در: سنن ترمذى: ج ۵ / ص ۶۰۴، كتاب المناقب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب ۳۳ مناقب معاذ بن جبل و زيد بن ثابت و أبي و أبي عبيدة بن الجراح رضى الله عنهم، حديث شماره: ۳۷۹۰، و ترمذى

«وروی أنهما يبعثان مع النبي ﷺ»^۱.

وروی من مناقب الشيخین شیئا كثيرا^۲.

ومنهم عبد الله بن عباس ؓ:

روی حدیث «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا غَيْرَ رَبِّي، لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا»^۳.

و حدیث «لَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ نَزَلَ جِبْرِيلُ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ قَدْ اسْتَبَشَرَ أَهْلُ السَّمَاءِ بِإِسْلَامِ

عُمَرَ»^۴. وهو القائل لعمر لما طعن: «لَقَدْ صَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ، ثُمَّ

گفته: این حدیث حسن غریب است، آن را جز از این وجه از حدیث قتاده نمی شناسیم، و ابو قلابه از انس از پیامبر علیه السلام همانند آن را روایت نموده (سنن ترمذی، حدیث شماره: ۳۷۹۱)، و حدیث ابو قلابه مشهور است. و علامه آلبنی در ادامه نگاشته: حدیثی صحیح است.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۲، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۹۲. علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف است، و مستدرک حاکم نیسابوری: ج ۳/ ص ۵۰۵، حدیث شماره: ۳۷۳۲. حاکم این حدیث را صحیح دانسته اما به تعقیب وی ذهبی گفته: ضعیف است؛ زیرا عبد الله بن نافع (یکی از رواة آن) ضعیف می باشد. و سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۳۸، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حدیث شماره: ۹۹، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف است، و مستدرک حاکم: ج ۳/ ص ۷۱، حدیث شماره: ۴۴۲۸. حافظ ذهبی در تعلیقاتش بر مستدرک حاکم نگاشته: سعید بن مسلمه ی قرشی (یکی از رواة) ضعیف است.

۲- تخریج ۲۴ روایت از این روایات در مسند عبد الله بن عمر (جلد اول همین کتاب از صفحه ی: ۲۱۳ به بعد) گذشت.

۳- الفاظ فوق از حدیث ابو سعید خدری است. صحیح بخاری (دار طوق النجاة): ج ۵/ ص ۴، کتاب أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم، بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «سُدُّوا الْأَبْوَابَ، إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ»، حدیث شماره: ۳۶۵۴.

البته از ابن عباس نیز با تفاوت اندک در الفاظ روایت شده؛ نگا: صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۱۰۰، کتاب الصلاة، باب الخوخة والممر في المسجد، حدیث شماره: ۴۶۷.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۳۸، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عمر رضي الله عنه، حدیث شماره: ۱۰۳. علامه آلبنی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است.

فَارَقَّتُهُ وَهُوَ عِنْدَكَ رَاضٍ، ثُمَّ صَحِبْتَ أَبَا بَكْرٍ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ»^١. «وهو القائل في حديث النهي عن الركعتين بعد العصر أخبرني رجال مرضيون وأرضاهم عندي عمر»^٢.
ومنهم عبد الله بن عمرو بن العاص^٣:
روى حديث دفع (أبي بكر) الكفار عنه^٤:
ومنهم أبو هريرة^٥:
روى حديث القليب^٦ وحديث «مَا نَفَعَنِي مَالٌ أَحَدٌ مَا نَفَعَنِي مَالُ أَبِي بَكْرٍ»^٧. وحديث «أرجو أن تكون منهم يعني من يدعى من جميع أبواب الجنة»^٨. وحديث رؤيا «قصر في الجنة لعمر»^٩ وحديث المحدثين^{١٠} «وإنما عليك نبي أو صديق أو شهيد»^{١١}.

-
- ١- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ١٢، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب رضى الله عنه، حديث شماره: ٣٦٩٢.
 - ٢- سنن ابو داود: ج ١/ ص ٤٠٨، حديث شماره: ١٢٧٦، كتاب الصلاة، باب من رخص فيهما إذا كانت الشمس مرتفعة، علامه آلبنانى گفته: اين حديث صحيح است.
 - ٣- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ١٠، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذا خليلا»، حديث شماره: ٣٦٧٨.
 - ٤- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ٦، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذا خليلا»، حديث شماره: ٣٦٤٤، و صحيح مسلم: ج ٤/ ص ١٨٦٠، كتاب الفضائل، باب من فضائل عمر رضى الله تعالى عنه، حديث شماره: ٢٣٩٢.
 - ٥- سنن ترمذى: ج ٥/ ص ٦٠٩، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٦١، علامه آلبنانى گفته: اين حديث صحيح است. و نكا: صحيح بخارى: ج ١/ ص ١٠٠، كتاب الصلاة، باب الخوخة والممر في المسجد، حديث شماره: ٤٦٦.
 - ٦- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ٦، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذا خليلا»، حديث شماره: ٣٦٦٦.
 - ٧- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ١٠، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حديث شماره: ٣٦٨٠.
 - ٨- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ١٢، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضى الله عنه، حديث شماره: ٣٦٨٩.
 - ٩- سنن ترمذى: ج ٥/ ص ٦٢٤، أبواب المناقب، باب في مناقب عثمان بن عفان رضى الله عنه، وله كنيستان، يقال: أبو عمرو، وأبو عبد الله، حديث شماره: ٣٦٩٦، علامه آلبنانى اين حديث را صحيح

«ومنهم أم المؤمنين عائشة رضی اللہ عنہا القائلة: «لو استخلف استخلف أبا بكر ثم عمر»^۱.
والقائلة: «كان أبو بكر أحب الناس إلى رسول الله ﷺ ثم عمر»^۲. روت حديث الإمامة في
مرضه ﷺ^۳ وحديث تلقيب النبي ﷺ أبا بكر بالعتيق^۴ وحديث إني لأنظر إلى شياطين الإنس
والجن قد فرّوا من عمر وحديث هم الخلفاء من بعدي في قصة تأسيس المسجد^۵
والقائلة: كان عمر أحوزيا نسيج وحده خلق لإعلاء كلمة الإسلام»^۶.
ومنهم أنس بن مالك رضی اللہ عنہ.

دانسته است. این حدیث در صحیح مسلم و سایر کتب حدیثی نیز روایت شده؛ نگا: صحیح مسلم:
ج ۴ / ص ۱۸۸۰، کتاب فضائل الصحابة رضی اللہ عنہم، باب من فضائل طلحة والزبير رضي الله عنهما، حدیث
شماره: ۲۴۱۷.

۱- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷ / ص ۴۳۳، حدیث شماره: ۳۷۰۵۲، باب ما جاء في خلافة أبي بكر.

۲- تاریخ دمشق، ابن عساکر ج ۲۵ / ص ۴۷۰.

۳- صحیح مسلم: ج ۴، ص ۱۸۵۷، کتاب الفضائل، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حدیث
شماره: ۲۳۸۷.

۴- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۶، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۹، علامه ألبانی گفته: این
حدیث صحیح است.

۵- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۲۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۹۱، علامه ألبانی گفته: این
حدیث صحیح است.

۶- مسند أبي يعلى موصلي: ج ۸ / ص ۲۹۵، حدیث شماره: ۴۸۸۴، تألیف: أبو يعلى أحمد بن علي بن
مثنى تميمي موصلي (متوفی: ۳۰۷ هـ)، تحقیق: حسین سلیم أسد، ناشر: دار المأمون للتراث -
دمشق، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۴ هـ / ۱۹۸۴، حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف
است. و نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۱۴، کتاب الهجرة وقد صح أكثر أخبارها عند
الشیخین ... حدیث شماره: ۴۲۸۴.

۷- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷ / ص ۴۳۴، ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة، حدیث شماره:
۳۷۰۵۵.

روى حديث «إنما عليك نبي وصديق وشهيدان»^١. وحديث «سَيِّدَا كُهُولَ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^٢ وحديث «أَرْحَمُ أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ وَأَشَدُّهُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ عُمَرُ وَأَصْدَقُهُمْ حَيَاءً عُثْمَانُ»^٣. وروى حديث: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّتَ ثُمَّ قَالَ أَنَا أَحِبُّ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ بِحُبِّي إِيَّاهُمْ، وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ»^٤. ومنهم أبو سعيد الخدري رضي الله عنه:
 روى حديث «إِنْ أَمِنَ النَّاسَ عَلِيٌّ فِي صَحْبَتِهِ وَمَالَهُ أَبُو بَكْرٍ لَوْ كُنْتَ مَتَّخِذًا خَلِيلًا لَا تَخَذُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا»^٥ وحديث رؤيا القميص لعمر^٦، وحديث «وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنْهُمْ وَأَنْعَمًا»^٧، يعني من أهل الدرجات العلى في الجنة». ومنهم جابر بن عبد الله رضي الله عنه:
 روى حديث «يَا أبا بَكْرٍ أَعْطَاكَ اللَّهُ الرِّضْوَانَ الْأَكْبَرَ»^٨ وحديث رؤيا «قصر في الجنة لعمر»^٩.

-
- ١- صحيح مسلم: ج ٤/ ص ١٨٨٠، كتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل طلحة، حديث شماره: ٢٤١٧، وسنن أبي داود: ج ٤/ ص ٢١١، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ٤٦٤٨.
 - ٢- سنن ترمذي: ج ٥/ ص ٦١٠، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٦٤. علامه ألباني كفته: اين حديث صحيح است.
 - ٣- الاستيعاب لابن عبد البر: ج ١/ ص ١٧.
 - ٤- صحيح بخارى: ج ٥، ص ١٢، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حديث شماره: ٣٦٨٨.
 - ٥- صحيح بخارى: ج ١، ص ١٠٠، كتاب الصلاة، باب الخوخة والممر في المسجد، حديث شماره: ٤٦٦.
 - ٦- صحيح بخارى: ج ٥، ص ١٢، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حديث شماره: ٣٦٩١.
 - ٧- سنن ترمذي: ج ٥/ ص ٦٠٧، أبواب المناقب، باب مناقب أبي بكر الصديق رضي الله عنه واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتيق، حديث شماره: ٣٦٥٨، علامه ألباني كفته: اين حديث صحيح است.

وَأَمَّا سَائِرُ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ:

«منهم معاوية بن أبي سفيان القائل: عليكم من الأحاديث مما كان يروى في زمان عمر فإنه كان يخيف الناس في الله»^۳.

«ومنهم عمرو بن العاص القائل: والله لئن كان أبو بكر وعمر تركا هذا المال وهو محل لهما شيء لقد غُبنَا ونقص رأيهما وأيم الله ما كانا بمغبوتين ولا ناقصي الرأي ولئن كانا اميرين يحرم عليهما من هذا المال الذي أصبنا بعدهما لقد هلكنا وايم الله ما الوهن إلا من قبلنا»، أخرجه ابن أبي شيبة^۴. وروى: «أحب الناس إلى رسول الله ﷺ عائشة ومن الرجال أبو بكر ثم عمر»^۵.

ومنهم عبد الرحمن بن أبي بكر^۶:

روى حديث «أكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده أبدا ثم اقبل علينا فقال: يأبى الله والمؤمنون إلا أبا بكر»^۷.

ومنهم عمران بن حصين^۸ الراوي حديث «خير القرون قرني ثم الذين يلونهم»^۹.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۳، حدیث شماره: ۴۴۶۳. حاکم و ذهبی (هر دو) از تصحیح و

تضعیف این روایت سکوت ورزیده اند.

۲- صحیح بخاری: ج ۵، ص ۱۰، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۷۹.

۳- مسند امام احمد: ج ۲۸/ ص ۱۱۵، حدیث معاوية بن ابی سفيان^{۱۰}، حدیث شماره: ۱۶۹۱۰، شعيب الأرناؤوط گفته اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. نگا: صحیح مسلم: ج ۲/ ص ۷۱۸، کتاب الکسوف، باب النهي عن المسألة، حدیث شماره: ۱۰۳۷.

۴- مصنف ابن ابی شيبه: ج ۷/ ص ۲۷۸، روایت شماره: ۱۷۵.

۵- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۶۶، کتاب المغازی، باب غزوة ذات السلاسل، حدیث شماره: ۴۳۵۸.

۶- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۵۴۲، حدیث شماره: ۶۰۱۶، حافظ ذهبی گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۷- این روایت با الفاظ «خير القرون قرني» با وجود این که بر زبان مردم مشهور است؛ اما در کتب حدیثی وارد نشده، بلکه در تاریخ دمشق ابن عساکر (ج ۶۷/ ص ۳۷) از اکثم بن جون روایت شده است. روایت موجود در کتب حدیث چنین است: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ...». مسند امام احمد: ج ۶/

ومنهم عبد الله بن هشام بن زهرة رضي الله عنه الراوي حديث «قَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ نَفْسِي. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ فَإِنَّهُ الْآنَ وَاللَّهِ لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْآنَ يَا عُمَرُ»، أخرجه البخاري^١.

ومنهم عثمان بن أرقم رضي الله عنه الراوي حديث: «اللَّهُمَّ أَعِزِّ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِّ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ: بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَوْ عَمْرٍو بْنِ هِشَامٍ»^٢.

ومنهم الأسود بن سريع رضي الله عنه الراوي حديث «ليس من الباطل في شيء»، قاله لعمر^٣.

ومنهم أبو جحيفة السوائي رضي الله عنه الراوي حديث «سيدا كهول أهل الجنة»^٤.

ومنهم أبو بكرة الثقفي رضي الله عنه الراوي رؤيا الميزان^٥.

ومنهم سمرة بن جندب رضي الله عنه الراوي رؤيا الدلو^٦.

ص ٧٦، مسند عبد الله بن مسعود رضي الله عنه، حديث شماره: ٣٥٩٤. شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است.

١- صحیح بخاری (دار طوق النجاة): ج ١٦ / ص ٤٩٧، كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالنُّدُورِ، بَابُ كَيْفِ كَانَتْ يَمِينُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ سَعْدٌ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وَقَالَ أَبُو قَتَادَةَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَاهَا اللَّهُ إِذَا يُقَالُ وَاللَّهُ وَبِاللَّهِ وَتَاللَّهِ، حديث شماره: ٦٦٣٢.

٢- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣ / ص ٥٧٤، حديث شماره: ٦١٢٩، حافظ ذهبی از تصحیح و عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است.

٣- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣ / ص ٧١٢، حديث شماره: ٦٥٧٦، حافظ ذهبی گفته: معمر بن بکار (یکی از راویان این سند) روایت های منکری دارد.

٤- سنن ابن ماجه: ج ١ / ص ٣٨، افتتاح الكتاب في الإيمان وفصائل الصحابة والعلم، فضل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حديث شماره: ١٠٠.

٥- سنن ابو داود: ج ٤ / ص ٢٠٨، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ٤٦٣٤. علامه ألبانی گفته: این حدیث صحیح است.

٦- سنن ابو داود: ج ٤ / ص ٢٠٨، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ٤٦٣٧. علامه ألبانی گفته: این حدیث ضعیف است.

و منهم أبو الطفیل رضی اللہ عنہ الراوی رؤیا نزع الماء^۱.

و منهم جبر بن مطعم رضی اللہ عنہ الراوی حدیث «إِنْ لَمْ تَجِدْنِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ»^۲، وله قصة في ذهابه إلى الشام ورؤيته تصاویر الأنبياء فيها تصویر النبي صلی اللہ علیہ وسلم وأبو بكر أخذ بقدميه وإخبار أهل الكتاب إنه خليفة النبي صلی اللہ علیہ وسلم من بعده^۳.

و منهم عبد الله بن الزبير رضی اللہ عنہ الراوی حدیث: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَا تَخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا»^۴.

و منهم جندب بن عبد الله الراوی حدیث «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَا تَخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا»^۵.

وأما علماء التابعين فمنهم سعيد بن المسيب قال: «كان أبو بكر الصديق رضی اللہ عنہ من النبي صلی اللہ علیہ وسلم مكان الوزير، فكان يشاوره في جميع أموره، وكان ثانيه في الإسلام، وكان ثانيه في الغار، وكان ثانيه في العريش يوم بدر، وكان ثانيه في القبر، ولم يكن رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم يقدم عليه أحدا» أخرجه الحاكم^۶.

۱- مسند ابو يعلى: ج ۲ / ص ۱۹۸، حدیث شماره: ۹۰۴، حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است.

۲- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۵، کتاب المناقب، باب قول النبي صلی الله علیه وسلم: «لو كنت متخذاً خلیلاً»، حدیث شماره: ۳۶۵۹.

۳- الخصائص الكبرى: ج ۱ / ص ۲۴۰، مؤلف: أبو الفضل جلال الدین عبد الرحمن أبي بكر السيوطي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت، سال: ۱۴۰۵ هـ / ۱۹۸۵ م.

۴- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۴، کتاب المناقب، باب قول النبي صلی الله علیه وسلم: «لو كنت متخذاً خلیلاً»، حدیث شماره: ۳۶۵۸.

۵- صحیح مسلم: ج ۱ / ص ۳۷۷، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب النهي عن بناء المساجد، على القبور واتخاذ الصور فيها والنهي عن اتخاذ القبور مساجد، حدیث شماره: ۵۳۲.

۶- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۶۶، حدیث شماره: ۴۴۰۸، حافظ ذهبی گفته: در سند این روایت برخی از رواة ناشناخته وجود دارند.

ومنهم قاسم بن محمد رُوي «إن رجلاً من أبناء أصحاب رسول الله ﷺ قال في مجلس فيه القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق والله ما كان لرسول الله ﷺ من موطن إلا وعليّ معه فيه. فقال القاسم: يا أخي لا تحلف. قال: هلم. قال: بلى ما لا تردّه قال الله ﷻ: ثاني اثنين إذ هما في الغار» أخرجه أبو عمر في الاستيعاب^١.

ومنهم مسروق قال: «حبّ أبي بكر وعمر ومعرفة فضلهما من السنة» أخرجه أبو عمر^٢.

ومنهم الحسن البصري:

روى عن يونس قال: «كان الحسن ربما ذكر عمر فيقول: والله ما كان بأولهم إسلاماً ولا بأفضلهم نفقة في سبيل الله ولكن غلب الناس بالزهد في الدنيا والصرامة في أمر الله ولا يخاف لومة لائم» أخرجه ابن أبي شيبة^٣.

ومنهم محمد بن سيرين قال: «مَا أَظُنُّ رَجُلًا يَنْتَقِصُ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يُحِبُّ النَّبِيَّ ﷺ»، أخرجه الترمذي^٤.

ومنهم عمرو بن ميمون وإبراهيم النخعي:

روي «عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: ذَهَبَ عُمَرُ بِثُلْثِي الْعِلْمِ. فَذَكَرَ لِإِبْرَاهِيمَ فَقَالَ: ذَهَبَ عُمَرُ بِتِسْعَةِ أَغْشَارِ الْعِلْمِ»، أخرجه الدارمي^٥.

١- الاستيعاب في معرفة الأصحاب (موقع الوراق)، ابن عبد البر: ج ١ / ص ٢٩٦، عبد الله بن أبي قحافة أبو بكر الصديق رضي الله عنهما.

٢- الاستيعاب في معرفة الأصحاب (موقع الوراق): ج ١ / ص ٢٩٧، عبد الله بن أبي قحافة أبو بكر الصديق رضي الله عنهما.

٣- مصنف ابن أبي شيبة: ج ٧ / ص ٤٨٤.

٤- سنن ترمذي: ج ٥ / ص ٦١٩، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٨٥، علامه آلبناني كفته: اين اسنادى صحيح است.

٥- مسند الدارمي المعروف بـ (سنن الدارمي): ج ١ / ص ٣٦٩، رواية شماره: ٣٦٧، مؤلف: أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام بن عبد الصمد الدارمي، التميمي السمرقندي (متوفى:

ومنهم أبو العالیة: «فسر ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ بأبي بكر وعمر فصّده الحسن البصري»^۱.

ومنهم عكرمة والكلبي «فسرا ﴿وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹] بأبي بكر وعمر»^۲.
ومنهم قتادة قال: «كنا نتحدث إن هذه الآية في أبي بكر وأصحابه ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴]»^۳.

ومنهم الضحاک قال: «في هذه الآية أبو بكر وأصحابه»^۴.

ومنهم الحسن قال: «في هذه الآية أبو بكر وأصحابه»^۵.

ومنهم زيد بن أسلم «قال في آية: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ﴾ [الأَنْعَام: ۱۲۲]. نزلت في عمر بن الخطاب وأبي جهل، ومثله عن الحسن والضحاک وأبي سنان»^۶.

۲۵۵هـ)، تحقیق: حسین سلیم أسد الدارانی، ناشر: دار المغنی للنشر والتوزیع، المملكة العربية السعودية، طبع نخست، سال: ۱۴۱۲ هـ / ۲۰۰۰ م. محقق در تعلیق خویش بر این روایت نگاشته: «در اسناد آن دو علت وجود دارد: محمد بن حمید (یکی از راویان آن) ضعیف است. و ابو سنان سعید بن سنان (راوی دیگر آن) در اواخر عمر ابو اسحاق سبیعی از او شنیده و روایت کرده است».
و ابو اسحاق سبیعی در اواخر عمر حافظه خویش را از دست داده بود.

این مقوله در بین سلف خیلی مشهور بوده است که با وفات عمر نود درصد علم شرعی هم با او رفت. بطور مثال از گفته ابن مسعود مراجعه شود به: الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۳ / ص ۱۱۵۰.

۱- معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (تفسیر البغوی): ج ۱ / ص ۷۶، تألیف: محیی السنة، حسین بن مسعود بغوی شافعی (متوفی: ۵۱۰ هـ)، تحقیق: عبد الرزاق المهدي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۰ هـ.

۲- معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (تفسیر البغوی): ج ۱ / ص ۶۵۲، روایت شماره: ۶۵۰.

۳- معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (تفسیر البغوی): ج ۲ / ص ۶۰، روایت شماره: ۸۰۲.

۴- جامع البیان فی تأویل آی القرآن (تفسیر طبری): ج ۱۰ / ص ۴۱۲، روایت شماره: ۱۲۱۸۳.

۵- معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (تفسیر البغوی): ج ۲ / ص ۶۰، روایت شماره: ۸۰۲.

۶- تفسیر القرآن العظیم (ابن أبی حاتم): ج ۴ / ص ۱۳۸۱، روایت شماره: ۷۸۵۱.

و معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (تفسیر البغوی): ج ۲ / ص ۱۵۶، روایت شماره: ۸۹۰.

ومنهم كعب الأحبار، «عن أبي مليكة قال: لما طعن عمر جاء كعب فجعل يبكي بالباب ويقول: والله لو أن أمير المؤمنين يقسم على الله أن يؤخره لأخره، فدخل ابن عباس عليه فقال: يا أمير المؤمنين هذا كعب يقول كذا وكذا، قال: إذن والله لا أسأله»^۱.

«وهو القائل: في كتاب الله المنزل من السماء أبو بكر وعمر وعثمان»^۲.

ومنهم عروة بن الزبير قال: «بعث رسول الله ﷺ أبا بكر أميراً على الناس سنة تسع وكتب سنن الحج وبعث معه علي بن أبي طالب»^۳، وأصل القصة متواتر عن ابن عمر وجابر وأنس وأبي هريرة وابن عباس. وعن الحسن أنه سُئل عن يوم الحج الأكبر فقال: ذاك عام حج فيه أبو بكر استخلفه رسول الله ﷺ فحجَّ بالناس»^۴.

«ومن الذين ذهبوا إلى أن خلافة أبي بكر وعمر إنما كان بنص من النبي ﷺ علي وابن عباس وميمون بن مهران وحبيب بن أبي ثابت والضحاك ومجاهد كلهم قالوا: إمارة أبي بكر وعمر لفي كتاب الله أسر النبي ﷺ بها إلى عائشة»^۵.

-
- ۱- الطبقات الكبرى: ج ۳ / ص ۳۶۱، مؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري، محقق: إحسان عباس، ناشر: دار صادر - بيروت، طبعة: نخست، سال: ۱۹۶۸م.
 - ۲- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ۳ / ص ۳۸، الفصل التاسع: في ذكر نبذ من فضائله.
 - ۳- دلائل النبوة، البيهقي: ج ۵ / ص ۲۹۸، للبيهقي (۳۸۴ - ۴۵۸ هـ)، تحقيق: وثق أصوله وخرج أحاديثه وعلق عليه: دكتور / عبد المعطى قلعجي، ناشر: دار الكتب العلمية - ودار الريان للتراث، طبع نخست.
 - ۴- ما تخريج این روایات را در جلد اول همین کتاب مفصلاً آورده ایم، به طور مثال مراجعه شود به: صحیح بخاری: ج ۱ / ص ۸۲، کتاب الصلاة، باب ما یستر من العورة، حدیث شماره: ۳۶۹، و صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۱۶۷، کتاب المغازی، باب حج ابي بكر بالناس في سنة تسع، حدیث شماره: ۴۳۶۳.
 - ۵- به نظر شخصی بنده این روایات را در کتابهای صحیح حدیثی و روایی نمی توان یافت، البته می شود گفت از باب روایات شیعه و جواب روایت جعلی به جعلی است، که باز هم از شأن محدثین و علماء ما نیست به چنین اسالیبی دست یازند، به هر حال علمای دیگری نیز این روایت را آورده اند؛ از جمله شیخ یوسف النبهانی در کتاب: الأسالیب البديعة في فضل الصحابة وإقناع الشيعة: ۲ القسم الأول في نقل عبارات أكابر العلماء من أئمة المذاهب الأربعة التي استدلوا بها من الكتاب والسنة وإجماع الأمة

«ومن الذين ذهبوا إلى أن أبا بكر وعمر مرادان من قوله تعالى: ﴿وَصَلِّحْ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التحریم: ۴]. اُبی وابن عمر وابن عباس وابن مسعود وأبو أُمّامة وعكرمة ومیمون بن مهران وعبد الله بن بريدة وسعيد بن جبیر والحسن ومقاتل بن سلیمان»^۱.

«ومن الذين ذهبوا إلى أن آية: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى﴾ [اللیل: ۱۷]. نزلت في أبي بكر الصديق ابن مسعود وابن عباس وعبد الله وعروة وابنا الزبير وسعيد بن المسيب»^۲.

«ومن علماء تبع التابعين سفيان الثوري، أخرجه أبو داود: «عن محمد الفريابي قَالَ سَمِعْتُ سُفْيَانَ يَقُولُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ أَحَقَّ بِالْوِلَايَةِ مِنْهُمَا فَقَدْ خَطَأَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ وَمَا أَرَاهُ يَرْتَفِعُ لَهُ مَعَ هَذَا عَمَلٌ إِلَى السَّمَاءِ»^۳.

و منهم مالک بن انس اشهر عنه «أنه قائل بتفضيل الشيخين وحب الختین وقد صنف الطحاوي كتاباً في عقائد أبي حنيفة وصاحبيه والبيهقي كتاباً في عقيدة الشافعي بأفصحا أن مذهبهم تفضيل الشيخين».

بعد از آن مذاهب جماهير مسلمين مانند اشاعره و ماتريديه چنانکه معلوم است که به تفضيل شيخین قائل شده اند بلکه اوائل معتزله هم به آن قائل بودند بعد از آن فقهاء از هر طبقه و متصوفين از هر طبقه به آن قائل اند اين است آنچه در اين مسلک میسر شد و شايد آنچه ترک کردیم در اين باب اکثر است از آنچه ذکر کرده ایم والله اعلم بالحال، می باید دانست که اين مسلک را بر دو نکته مهمه ختم نمائیم.

على فضل أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يجب في حقهم من حسن الاعتقاد ولزوم سبيل السداد، الغوث الجيلاني.

۱- اقوال این بزرگان را می توان در کتاب های تفسیر یافت، به طور مثال مراجعه شود به: جامع البیان فی تأویل آی القرآن (تفسیر طبری): ج ۲۳/ ص ۴۸۶.

۲- تفسیر ابن ابی حاتم: ج ۱۲/ ص ۴۲۱، و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۸/ ص ۵۳۸، و آن را به ابن مردویه نسبت داده است.

۳- سنن ابوداود: ج ۴/ ص ۲۰۶، حدیث شماره: ۴۶۳۰، کتاب السنة، باب فی التفضیل. علامه آلبنی گفته: صحیح الإسناد مقطوع.

نکته اولی: حظ متفطن لیبیب آن است که در اقاویل صحابه و تابعین تأمل کند که کدام خصلت را وجه افضلیت نهاده‌اند در این مسأله اگر فکر صائب را کار فرما شویم بدانیم که اکثر صحابه و تابعین افضلیت شیخین علیهما السلام را مبهم بیان کرده‌اند و به خصلتی از خصال محمود زمام آن را بند نساخته‌اند به روش آنچه ذکر کردیم از وجه خامس در مسلک سنت سنی، و فقهای ایشان که به مزید تفطن مخصوص اند به وجه افضلیت در سوق کلام خود اشاره نموده‌اند به یکی از وجوه چهارگانه چنانکه علی مرتضی علیه السلام به احکام خلافت و ترویج دین اشاره کرده است جائیکه گفته: «اسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ ثُمَّ اسْتُخْلِفَ عُمَرُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى عُمَرَ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجِرَانِهِ»^۱. و به ارتفاع مکانت در آخرت اشاره کرده است جائیکه گفته در ثنای فاروق: «ما من الناس أحد أحب إلي أن ألقى الله بما في صحيفته من هذا المسجى»^۲. و سوابق اسلامیة صدیق علیه السلام را روز موت او به صریح‌ترین عبارت بیان کرده است^۳.

و عائشه صدیقه، صدیق علیه السلام و فاروق علیهما السلام را به ترویج اسلام وصف کرده جائی که گفته «ما رأى نقطة إلا طار أبي لحظها وغنائها في الإسلام»^۴.

و ابن مسعود رضی الله عنه سوابق اسلامیة فاروق رضی الله عنه تقریر کرده است جائی که گفته: «ما زلنا أعزّة منذ أسلم عمر»^۵.

۱- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۴۴، حدیث شماره: ۹۲۱. شعب الارنؤوط گفته: اسناد این حدیث به دلیل مجهول بودن شخصی که از علی رضی الله عنه روایت کرده ضعیف است.

۲- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۱۷، حدیث شماره: ۸۶۶، شعب الارنؤوط گفته: این روایت حسن لغیره است، و بخاطر ضعف ابو معشر نجیح این اسناد ضعیف می‌باشد.

۳- به طور مثال مراجعه شود به: الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ۱/ ص ۲۶۲.

۴- فضائل الصحابة، امام احمد: ج ۱/ ص ۱۹۹، وَهَذِهِ الْأَحَادِيثُ مِنْ حَدِيثِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ مَالِكٍ عَنْ شَيْوَحِهِ، وَلَيْسَتْ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ، روایت شماره: ۲۱۷.

۵- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۴۵۴، کتاب فضائل الصحابة، باب إِسْلَامِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حدیث شماره: ۳۸۶۳.

و حذیفة بن الیمان حسن قیام به حقوق خلافت بیان کرده است جای که گفته: «کان الإسلام فی زمان عمر کالرجل المقبل لا یزداد إلا قربا، فلما قتل عمر کان کالرجل المدبر لا یزداد إلا بعدا»^۱.

و عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہ جدّ در عبادت و زهد بیان نموده جای که گفته: «ما رأیت أحدا بعد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم أجَدَّ وأجود من عمر حتی انتهى»^۲. و علی هذا القیاس اکثر فقهاء صحابه اشاره بیکی از آن خصال اربع یا دو یا سه از آن کرده است و این معنی به ادنی تأمل از مقالات ایشان فهمیده می شود باقی ماند آنکه فقهای صحابه به اوصاف دیگر نیز بیان افضلیت کرده اند از آن جمله علم است:

أخرج الدارمی «عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: إِنَّمَا يُفْقِي النَّاسَ ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ إِمَامٌ أَوْ وَالِي، أَوْ رَجُلٌ يَعْلَمُ نَاسِخَ الْقُرْآنِ مِنَ الْمُنْسُوحِ - قَالُوا: يَا حُذَيْفَةُ وَمَنْ ذَاكَ؟ قَالَ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ - أَوْ أَحْمَقُ مُتَكَلِّفٌ»^۳.

و اخرج الدارمی «عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: ذَهَبَ عُمَرُ بِثُلُثِي الْعِلْمِ. فَذَكَرَ لِإِبْرَاهِيمَ فَقَالَ: ذَهَبَ عُمَرُ بِتِسْعَةِ أَعْشَارِ الْعِلْمِ»^۴.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳، ص ۹۰، حدیث شماره: ۴۴۸۸، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم می باشد.

۲- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۱۲، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۸۷.

۳- سنن الدارمی: ج ۱ / ص ۷۳، روایت شماره: ۱۷۲، حسین سلیم اسد دارانی گفته: اسناد این روایت بخاطر انقطاع ضعیف است، محمد بن سیرین با حذیفه ملاقات نداشته.

۴- مسند الدارمی المعروف بـ (سنن الدارمی): ج ۱ / ص ۳۶۹، روایت شماره: ۳۶۷، محقق در تعلیق خویش بر این روایت نگاشته: «در اسناد آن دو علت وجود دارد: محمد بن حمید (یکی از راویان آن) ضعیف است. و ابو سنان سعید بن سنان (راوی دیگر آن) در اواخر عمر ابو اسحاق سبیعی از او شنیده و روایت کرده است».

و ابو اسحاق سبیعی در اواخر عمر حافظه خویش را از دست داده بود.

و به این خصلت در حدیث نیز اشاره واقع شده است «قال رسول الله ﷺ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ»^۱.

«وقال: لقد كَانَ فِيمَن كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ نَاسٌ مُّحَدِّثُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ، فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ»^۲.

«وقال: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ إِذْ رَأَيْتُ قَدَحًا أُتِيْتُ بِهِ فِيهِ لَبَنٌ فَشَرِبْتُ مِنْهُ حَتَّى إِنِّي لَأَرَى الرَّيَّ يَجْرِي فِي أَظْفَارِي ثُمَّ أُعْطِيتُ فَضْلِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ. قَالُوا: فَمَا أَوَّلَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْعِلْمُ»^۳. لیکن در حدیث شریف این خصلت را در تحقیق و تأکید معنی قرب باطن و محدثیت سر داده‌اند و مراد از آن علم وهبی است که به فیضان حاصل شود و مراد قوم علم کتاب و سنت است و اهتداء به طرق استنباط از آن.

و از آن جمله اخلاق قویه است که در جبلت آدمی نهاده‌اند و در حقیقت کافر و مسلم متقی و فاسق همه به آن اخلاق فائز می‌شوند لیکن در سابقین مقربین ممد کمالات معنوی ایشان می‌گردد و معین در اتمام حقوق خلافت می‌شود و در غیر ایشان به چیزی از کمالات ممد و معین نه. «قال رسول الله ﷺ لما سُئِلَ: عن الاكرم عن معادن العرب تسئلوني؟ خيارهم في الجاهلية خيارهم في الإسلام إذا فقهوا»^۴. و عقل در می‌یابد که صدور افعال از منبع اخلاق است هر کرا خلق قوی افعال او محکم و متین ظاهر خواهند شد و تحقیق در

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۷، أبواب المناقب، باب فی مناقب ابی حفص عمر، حدیث شماره: ۳۶۸۲، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۲، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۸۹.

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۰، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۸۱، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۵۹، کتاب الفضائل، باب من فضائل عمر رضي الله تعالى عنه، حدیث شماره: ۲۳۹۱.

۴- صحیح بخاری: ج ۸/ ص ۴۲۰، کتاب أحاديث الأنبياء، باب قول الله تعالى {وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا} وَقَوْلِهِ {إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ} وَقَوْلِهِ {إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ} وَقَالَ أَبُو مَيْسَرَةَ الرَّحِيمُ بِلِسَانِ الْحَبَشَةِ، حدیث شماره: ۳۳۵۳.

این باب آن است که در خلافت خاصه اوصاف چند است از کمالات کسبیه که در شریعت مدار فضائل آن را نهاده اند و آن اوصاف هفتگانه است که از لوازم خلافت خاصه شمردیم و اوصاف چند است از کمالات جبلیه که مدار خلافت راشده آن را دانسته اند مانند قریشیت و سمع و بصر و شجاعت و کفایت و اوصاف چند است از کمالات جبلیه که حسن سیادت قوم موقوف است بر آن، صحابه و تابعین در وقت مشوره خلافت و وقت ثنای خلفاء ذکر آن اوصاف کرده اند صدیق اکبر علیه السلام فاروق اعظم علیه السلام را اقوی می گفت و فاروق اعظم علیه السلام حضرت صدیق علیه السلام را افضل می گفت پس افضل عبارت است از زیادت فضائل شرعیه که صدیقیت و شهیدیت از آن قبیل است و سوابق اسلامیة نیز از آن جمله و اقوی عبارت است از زیادت اخلاق جبلیه که معین بر احکام خلافت و مُمد بر حسن سیاست امت تواند بود روایتی چند از این باب بنویسیم:

أخرج أبو عمر في الاستيعاب «عن ابن عباس قال: بينا أنا أمشي مع عمر يوماً إذ تنقّس نفساً ظننت أنه قد فضّت أضلاعه. فقلت: سبحان الله والله ما أخرج هذا منك يا أمير المؤمنين إلا أمر عظيم! قال: ويحك يا ابن عباس ما أدري ما أصنع بأمة محمد صلى الله عليه وآله؟ قلت: ولم وأنت بمحمد الله قادر أن تضع ذلك مكان الثقة. قال: إني أراك تقول إن صاحبك ولي الناس يعني علياً. قلت: أجل والله إني لأقول ذلك في سابقته وعلمه وقرابته وصهره. قال: إنه كما ذكرت ولكنه كثير الدّعاة. قلت: فعثمان. قال: والله لو فعلتُ لجعل بني أبي معيط على رقاب الناس يعملون فيهم بمعصية الله، والله لو فعلت لفعل ولو فعلوا فوثب الناس إليه فقتلوه. قلت: طلحة بن عبيد الله. قال: الأكيسع^۱ هو أزهى من ذلك، ما كان الله

۱- عرب برای کسی که عملی را انجام دهد و از کرده‌ی خویش پشیمان شود این ضرب المثل را استعمال می کند که: «ندم ندامة الكسعي» یعنی مانند کسعی پشیمان شد. اصل واقعه از این قرار است که شخصی از قبیله‌ی بنو الکسع بنام محارب بن قیس که تیرانداز ماهری نیز بود شبی به قصد شکار از خیمه‌ی خویش بیرون شد و کمان خویش را به طرف گوره خری نشان گرفت و آن را مورد هدف قرار داد، تیر از گوره خر بیرون جسته و به سنگی اصابت کرد، این فرد گمان کرد که تیر به هدف اصابت نکرده است خیلی ناراحت شد و تیر و کمان خویش را شکست و به خیمه بر گشت. صبحگاهان چون از

لِيُرِيَنِي أَوْلِيَّهِ أَمْرَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَهُوَ عَلَى مَا فِيهِ مِنَ الزَّهْوِ. قُلْتُ: الزَّبِيرُ بْنُ الْعَوَامِ. قَالَ: إِذَا كَانَ يَظُلُّ يَلَاظُمُ النَّاسَ فِي الصَّاعِ وَالْمُدِّ. قُلْتُ: سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ. قَالَ: لَيْسَ بِصَاحِبِ ذَلِكَ، ذَاكَ صَاحِبُ مِقْتَبٍ يِقَاتِلُ فِيهِ. قُلْتُ: عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ. قَالَ: نَعَمْ الرَّجُلُ ذَكَرْتُ وَلَكِنَّهُ ضَعِيفٌ عَنْ ذَلِكَ، وَاللَّهُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا يَصْلُحُ لِهَذَا الْأَمْرِ إِلَّا الْقَوِيُّ فِي غَيْرِ عَنَفِ اللَّيْنِ فِي غَيْرِ ضَعْفِ الْجَوَادِ فِي غَيْرِ سَرَفِ الْمَسْكِ فِي غَيْرِ بَخْلِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَانَ وَاللَّهُ عَمْرٌ كَذَلِكَ»^۱.

وَأَخْرَجَ أَبُو عَمْرٍ فِي الْإِسْتِيعَابِ «قِيلَ لِابْنِ عَبَّاسٍ: أَخْبِرْنَا عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخْبِرْنَا عَنْ أَبِي بَكْرٍ. قَالَ: كَانَ وَاللَّهُ خَيْرًا كُلَّهُ مَعَ حَدَّةٍ كَانَتْ فِيهِ. قُلْنَا: فَعَمْرٌ. قَالَ: وَاللَّهُ كَانَ كَيْسًا حَذِرًا كَالطَّيْرِ الَّذِي قَدْ نُصِبَ لَهُ فَهُوَ يَرَاهُ وَيَخْشَى أَنْ يَقَعَ فِيهِ مَعَ الْعَنَفِ وَشِدَّةِ السَّبَاقِ. قُلْنَا: فَعُثْمَانُ. قَالَ: وَاللَّهُ كَانَ صَوَّامًا قَوَّامًا مِنْ رَجُلٍ غَلَبَتْهُ رَقَدَتُهُ. قُلْنَا: فَعَلِيٌّ. قَالَ: كَانَ وَاللَّهُ قَدْ مُلِيَءَ عِلْمًا وَحِلْمًا مِنْ رَجُلٍ غَرَّتْهُ سَابِقَتُهُ وَقَرَابَتُهُ فَقَلَّمَا أَشْرَفَ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا فَاتَهُ»^۲.

خواب بیدار شده و گورخر را خون آلود دید از کار خویش سخت پشیمان شد و از آن روز به بعد این ضرب المثل بین عرب باقی ماند.

در اینجا نیز مراد عمر فاروق رضی الله عنه نیست که طلحه رضی الله عنه گاهی اوقات عصبانی شده و شاید کار اشتباهی را انجام دهد که بعداً از عمل خویش نادم شود.

لازم به یاد آوری است که با مشاهده‌ی این روایت هیچگاه نباید نسبت به طلحة الفیاض رضی الله عنه بدگمانی در ذهن خویش راه بدهیم بلکه جان نثاری‌های که در دفاع از رسول خدا و دین اسلام انجام داده‌است همیشه جلو روی ما باشد و همین قدر کافی است که در روز احد خویشتن را سپر رسول خدا نمود و بیست و چهار زخم در یک روز تحمل کرد. (برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به کتب سیره).

۱- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۱ / ص ۳۴۵، علی بن ابی طالب رضی الله عنه بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی القرشی الهاشمی یکنی أبا الحسن.

۲- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۱ / ص ۳۴۱، علی بن ابی طالب رضی الله عنه بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی القرشی الهاشمی یکنی أبا الحسن.

وأخرج أبو عمر في الاستيعاب «قول عثمان: هل استطيع أن أكون مثل لقمان الحكيم»^۱.

وأخرج أبو يوسف «عن أبي المليح بن أسامة الهذلي قال: خطب عمر بن الخطاب فقال: أيها الرءاء إن لنا عليكم حقَّ النصيحة بالغيب والمعونة على الخير أيها الرءاء إنه ليس من حلم أحب إلى الله ولا أعم نفعاً من حلم إمام ورفقه وليس من جهل أبغض إلى الله وأعم ضرراً من جهل إمام وخرقه وإنه من يأخذ بالعافية فيما بين ظهرائيه يعطى العافية من فوقه»^۲.

وأخرج أبو يوسف «عن مسعر عن رجل عن عمر قال: لا يقيم أمر الله إلا رجل لا يضارع ولا يصانع ولا يتبع المطامع ولا يقيم أمر الله إلا رجل لا ينتقص غربه ولا يكظم في الحق على حزبه»^۳.

وذكر المحب الطبري «عن أبي بكر العنسي قال: دخلت مع عمر وعثمان وعلي مكان الصدقة فجلس عثمان في الظل يكتب وقام عليٌّ على رأسه يملئ عليه ما يقول عمر وعمر

۱- مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب (ط. ابن خلدون): ص ۲۴۴، مؤلف: عبد الرحمن بن علي بن محمد بن علي بن الجوزي أبو الفرج، محقق: حلمي محمد إسماعيل، ناشر: دار ابن خلدون، سال نشر: ۱۹۹۶م.

البتة شاه ولی الله اشتباها روایت فوق را به کتاب الاستیعاب ابن عبد البر نسبت داده است. و در چند کتاب دیگر نیز این روایت به ابن الجوزی نسبت داده شده؛ از جمله: کتاب محض الصواب فی فضائل أمير المؤمنين عمر بن الخطاب: ج ۳/ ص ۹۰۳، مؤلف: یوسف بن حسن بن عبد الهادی المبرد (المتوفی: ۹۰۹هـ)، محقق: عبد العزیز بن محمد بن عبد المحسن، ناشر: عمادة البحث العلمي بالجامعة الإسلامية، المدينة النبویة، المملكة العربية السعودية، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۰هـ/ ۲۰۰۰م.

۲- الخراج: ج ۱/ ص ۲۲، روایت شماره: ۳۰، مؤلف: قاضی أبو یوسف یعقوب بن ابراهیم بن حبیب بن سعد بن حبة الأنصاري (متوفی: ۱۸۲هـ)، ناشر: المكتبة الأزهرية للتراث، تحقیق: طه عبد الرؤوف سعد، سعد حسن محمد.

۳- الخراج، قاضی ابو یوسف: ج ۱/ ص ۲۴.

قائم في الشمس في يوم شديد الحر عليه بردتان سوداوان مؤتزر بواحدة وقد وضع الأخرى على رأسه وهو يتفقد إبل الصدقة يكتب ألوانها وأسنانها. فقال علي لعثمان أما سمعت قول ابنة شعيب في كتاب الله ﷻ: ﴿يَتَأَبَّتْ أَسْتَجِرُّهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾ [القصص: ٢٦]¹.

«وعن عروة بن رويم اللخمي قال: كتب ابن الخطاب إلى عبدة بن الجراح كتابا يقرأه على الناس بالجابية أما بعد، فإنه لا يقيم أمر الله في الناس إلا حصيْفُ العقدة بعيد الغرة ولا يطلع الناس منه على عورة ولا يحق في الحق على حرّة ولا يخاف في الله لومة لائم والسلام». وفي رواية: «ولا يجابي في الحق على قرابة مكان ولا يحق في الحق على حرّة². قلت: والحرّة ما يحافظ عليه الأحرار من الحماية لقرباتهم والأنفة عن ما يخلّ في قدرهم». «وعن مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ مَوْلَى لِعُثْمَانَ بْنِ عَقَّانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَيْنَا أَنَا مَعَ عُثْمَانَ فِي مَالِهِ بِالْعَالِيَةِ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ إِذْ رَأَى رَجُلًا يَسُوقُ بَكْرَيْنِ وَعَلَى الْأَرْضِ مِثْلَ الْفَرَّاشِ مِنَ الْحَرِّ فَقَالَ: مَا عَلَى هَذَا لَوْ أَقَامَ بِالْمَدِينَةِ حَتَّى يَبْرُدَ ثُمَّ يَرْحُ ثُمَّ دَنَا الرَّجُلُ فَقَالَ: أَنْظُرْ مَنْ هَذَا؟ فَتَنْظَرْتُ فَقُلْتُ: أَرَى رَجُلًا مُعَمَّمًا بِرِدَائِهِ يَسُوقُ بَكْرَيْنِ ثُمَّ دَنَا الرَّجُلُ فَقَالَ: أَنْظُرْ. فَتَنْظَرْتُ فَإِذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقُلْتُ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَامَ عُثْمَانُ فَأَخْرَجَ رَأْسَهُ مِنَ الْبَابِ فَأَذَاهُ نَفْحُ السَّمُومِ فَأَعَادَ رَأْسَهُ حَتَّى حَاذَاهُ فَقَالَ: مَا أَخْرَجَكَ هَذِهِ السَّاعَةَ؟ فَقَالَ بَكْرَانِ مِنْ إِبِلِ الصَّدَقَةِ تَخَلَّفَا وَقَدْ مَضَى بِإِبِلِ الصَّدَقَةِ فَأَرَدْتُ أَنْ أُحْفَهُمَا بِالْحَمَى وَخَشِيتُ أَنْ يَضِيعَا فَيَسْأَلَنِي اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا فَقَالَ عُثْمَانُ: هَلَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْمَاءِ وَالظِّلِّ وَنَكْفِيكَ فَقَالَ: عُدْ إِلَى ظِلِّكَ فَقُلْتُ: عِنْدَنَا مَنْ يَكْفِيكَ فَقَالَ: عُدْ إِلَى ظِلِّكَ فَمَضَى.

١- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ١ / ص ١٨٥، ذكر محافظته على مال المسلمين ومباشرة ذلك

بنفسه ووصف عثمان وعلي رضي الله عنهما إياه بالقوة والأمانة رضي الله عنه.

٢- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ١ / ص ١٨٦.

فَقَالَ عُثْمَانُ رضی الله عنه مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْقَوِيِّ الْأَمِينِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا، أخرجہ الشافعی فی مسنده^۱.

و اوصاف چند است از رعایت حقوق عباد و تورّع در آن که حضرت مرتضی به آن اوصاف تفضیل داده است شیخین رضی الله عنہما را بر خود بلکه جمیع فقهاء صحابه رضی الله عنہم و تابعین به تفضیل شیخین رضی الله عنہما به آن اوصاف رفته‌اند «قال علي رضی الله عنه: سبق رسول الله صلی الله علیه و آله و صلی ابوبکر و ثلث عمر ثم خبطتنا فتنّة»^۲. و قيل لعلي: أيدخلانها قبلك اي يدخل أبو بكر وعمر الجنة قبلك فقال علي أي والذي فلق الحبة وبرء النسمة ليدخلانها وائي لمع معاوية موقوف في الحساب»^۳.

نکنه ثانیه اگر سوال کنی که در کتاب الله دو صفت را سبب تفضیل بعض صحابه بر بعض ساخته‌اند که سوابق اسلامیه باشد و اوصاف قرب معنوی که صدیقیت و شهیدیت رمزی است از آن و در سنت سنیه چهار خصلت را سبب تفضیل بعض صحابه بر بعض اختیار کرده‌اند دو صفت متقدم و دو دیگر:

یکی ارتفاع درجات در جنت و تقدم است روز حشر و دیگر قیام به موعود خدای تعالی برای پیغامبر خود صلی الله علیه و آله.

۱- المسند: ج ۱ / ص ۳۹۰، روایت شماره: ۱۷۹۹، مؤلف: الإمام الشافعی أبو عبد الله محمد بن إدريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن عبد المطلب بن عبد مناف مطلبی قرشی (متوفی: ۲۰۴هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان.

و الرياض النضرة فی مناقب العشرة: ج ۱ / ص ۱۸۵.

۲- السنّة روایت عبد الله بن امام احمد: ج ۲ / ص ۵۸۴، حدیث شماره: ۱۳۸۱، و مسند امام احمد: ج ۲ / ص ۴۱۱، حدیث شماره: ۱۲۵۶، و المعجم الأوسط: ج ۲ / ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۱۶۳۹، تألیف: سلیمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم طبراني (متوفی: ۳۶۰هـ)، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني، ناشر: دار الحرمين - القاهرة.

۳- الكنى والأسماء: ج ۱ / ص ۳۶۷، روایت شماره: ۶۵۴، تألیف: أبو بشر محمد بن أحمد أنصاري دولابي رازي (متوفی: ۳۱۰هـ)، تحقیق: أبو قتيبة نظر محمد فاريابي، ناشر: دار ابن حزم - بيروت / لبنان، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۱هـ / ۲۰۰۰م.

و صحابه اوصاف دیگر بر آن زیاده کردند: یکی از آن علم به کتاب و سنت است و دیگر کفایت و حزم و حسن سیاست امت و سوم اجتناب از شبهات در قتال مسلمین و در رعایت بیت المال و مانند آن. پس تطبیق در میان هر سه چگونه باشد گوئیم تطبیق در میان این اختلاف موافق تطبیق فقهاء می‌باید کرد در اختلاف واقع در مسأله قتل در قرآن عظیم قسمت ثنائیه فرموده‌اند که قتل یا عمد است یا خطاء و در سنت سنیه قسمت ثلاثیه تقریر نموده‌اند که قتل یا عمد یا خطاء خالص یا خطای شبه عمد و فقهای حنفیه به قسمت خماسیه^۱ قائل شده‌اند.

پس این قسمت ثلاثیه را به قسمت ثنائیه راجع ساخته‌اند و خماسیه را به ثلاثیه. همچنین اینجا می‌گوئیم که دو صفت زائده در سنت راجع است به آن دو صفت مذکوره در کتاب الله و تفصیل اوست و شرح و بیان اوست، زیرا که ارتفاع مکان در جنت به سبب این دو خصلت است، یا کمال نفسانی شخص به آن می‌رساند یا سعی در اعانت آن حضرت ﷺ و قیام به موعود خدای تعالی نوعی از سوابق اسلامیه است، زیرا که اصل در سوابق اسلامیه اعانت آن حضرت ﷺ در ترویج دین وی ﷺ و این گاهی در بدأ اسلام می‌باشد و گاهی در آخر آن بعد انتقال آن حضرت ﷺ به رفیق اعلی و سه صفت زائده در اقاویل صحابه رضی الله عنهم راجع است به این خصلت آخره که اتمام موعود آن حضرت ﷺ، زیرا که اعانت به اعتبار ترویج علم آن حضرت ﷺ موقوف است بر اتساع علم کتاب و سنت و اجماعیات اجماع امت و به اعتبار کثرت فتوح و امن مسلمین از شر کفار موقوف است بر کفایت و حزم و حسن سیاست و به اعتبار تعلیم زهد موقوف است بر اجتناب از شبهات که شأن شیخین بود و چون دماء

۱- در نزد امام ابو حنیفه قتل بر پنج قسم است: ۱- قتل عمد، که قاتل از اسلحه مانند تفنگ، شمشیر، کارد و یا غیره را به قصد قتل استفاده نموده و مقتول را به قتل رسانده باشد. ۲- قتل شبه عمد، که قاتل از آله‌ای برای قتل استفاده نموده باشد که قائم مقام سلاح باشد. ۳- قتل خطاء، آنست که شخص که به گمان اینکه حیوانی را هدف قرار داده و می‌خواهد که شکار کند اما آن هدف حیوان نبوده و انسان باشد و به قتل برسد. ۴- قتل جاری مجرای خطاء: بطور مثال شخص خوابیده‌ای چیزی را بر بالای انسان دیگری بیاندازد و او را به قتل برساند. ۵- قتل بالسبب، مثلاً شخصی در زمین دیگری چاهی حفر نماید و سر آن را باز نگهدارد، مالک زمین آمده و در چاه بیافتد و بمیرد. دو قسم اخیر به قتل خطاء راجع می‌شود.

مسلمین اهم امور است توزّع در آن به مزید اهتمام مخصوص گشت پس این همه شرح و تفصیل سنت سنیّه است و سنت سنیّه شرح و تفصیل قرآن عظیم.

سوال اگر گوئی که در اقوال صحابه رضی الله عنهم قرب نسب با آن حضرت صلی الله علیه و آله و وجاهت در میان ناس و مانند آن از فضائل شمرده اند و در قرآن عظیم نفی فضیلت به اعتبار نسب و وجاهت بیان کرده شد، از فضائل حضرت ذی النورین علیه السلام ذکر کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله دو جگر پاره خود را به وی تزویج فرمود از فضائل مرتضی ذکر کرده اند که ابن عم آن حضرت صلی الله علیه و آله بود و زوج زهرا علیها السلام و همچنین بعض فضائل جبلیه مثل شجاعت و فصاحت در تضاعیف فضائل مرتضی علیه السلام تقریر نموده اند پس تطبیق در میان این دو قول مخالف چگونه نمایم؟

گوئیم: فضائل دو قسم است یکی آنکه در حدّ ذات خود فضیلت آدمی و سعادت اوست و تشبّه با پیغامبر به آن حاصل می شود از جهت پیغامبری و این قسم همان است که سنت سنیّه به آن تصریح و تلویح نمود قسم دوم آنکه در حدّ ذات خود فضیلت معتبره در شرع نیست مثل نسب و مصاهره و قوت بدن و شجاعت دل و فصاحت لسان و وجاهت در میان مردمان، لهذا کافر و مسلمان را آن فضائل حاصل می شود متقی و فاسق هر دو به آن متصف می توانند شد لیکن گاهی وسیله فضیلتی از فضائل معتبره در شرع می گردد و به این اعتبار می توان (این صفات را) از فضائل مذکور ساخت مثلاً تزویج آن حضرت صلی الله علیه و آله جگر پاره خود را متضمن عنایت آن حضرت صلی الله علیه و آله به شأن اوست و سنة الله چنین جاری شده که صهر بهترین انبیاء علیه الصلاة والسلام نگردانند مگر شخصی را که حال او در شرع محمود باشد الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات پس به این اعتبار بر بعض فضائل نفسانیّه دلالت می کند و همچنین ابن عم بودن سبب عنایت آن حضرت صلی الله علیه و آله است به نسبت او و اعتناء به تعلیم و تثقیف او و همچنین شجاعت و فصاحت گاهی صرف کرده می شود در نصرت اسلام و اعلاء کلمه الله پس به این اعتبار با فضائل معتبره نسبتی پیدا می کند و چه مانا است به این مبحث بیت مولانا جلال الدین رومی قدس سره:

علم را بر تن زنی ماری بود علم گر بر دل زنی یاری بود

پس اسقاط این صفات از درجه اعتبار به این معنی است که در حدّ ذات خود فضیلت معتبره نیست و اثبات این معانی در ذیل مناقب به آن معنی است که در ماده خاص وسیله کسب فضائل معتبره شده پس نام این چیزها می گیرند و مراد همان فضائل معتبره می دارند

و بَوْن بائن است در منازل این دو قسم قد جعل الله لكل شيء قدراً. پس اگر ثابت شود وجود فضائل از قسم اول قسم ثانی زیاده رونق او خواهد افزود و گواهی بر تحقیق او خواهد داد و اگر قسم اول ثابت نشود یا دون مرتبه دیگران ثابت شود این فضائل در شریعت مر او را بالا نخواهد نشاند.

مسلک رابع در اثبات افضلیت شیخین علیهما السلام از جهت ملازمت خلافت خاصه افضلیت را و این مسلکی است دقیق المأخذ که محققین از صحابه و غیر ایشان آن را اثبات نموده‌اند به اسالیب متعدده بیان آن کرده و اصل در این مسأله آن است که حقیقت خلافت خاصه اراده حق است تبارک و تعالی اصلاح عالم را به وجهی که آن تلو اصلاح عالم است به بعث انبیاء چون عالم ممتلی شود به کفر و فسوق و تظالم مدبر حق جل شأنه شخصی را که جوهر نفس او اشبه باشد به ملائکه مقربین برگزیند و از بطون عرش اراده تعلیم آن شخص و شیوع علم او در میان مردم پیدا شود و جبرئیل را ندا کنند که فلان بنده مراد حق است غلبه او بر عالم و جمع عالم بر انقیاد علم او باز شیوع علم او در آفاق و تهذیب نفوس بنی آدم به آن علم حق باز درهم شکستن مخالفان او بعد از آن جبرئیل ندا کند در ملکوت سماوات **إِلَّا إِنْ أَنْتَ أَحَبُّ فَلَانًا فَاحْبُوهْ** پس همه ملائکه محب او شوند و لعنت بر مخالفان او نمایند و استغفار و طلب خیر برای تابعان او کنند کما قال الله تعالی: **﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾** ^۱ [غافر: ۷].

بعد از آن قبول او نازل شود در زمین و افواج ملائکه سفلیه به اشاعت دین او و نصر موافقین او قائم شوند تا آنکه مراد حق به کمال متحقق گردد این است حقیقت نبوت. و چون نبی در عالم پیدا شود و جماعه را مذهب گرداند و مراد حق از بعثت پیغامبر به کمال ظاهرنا شده ایام حیات پیغامبر آخر شود کما قال عز من قائل: **﴿وَأَمَّا نُرِيتَكَ بَعْضَ**

۱- ترجمه آیه کریمه: «فرشتگانی که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن (طواف می‌کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می‌کنند (و می‌گویند): پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند بیامر، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار.»

الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَتَوَقَّيَنَّكَ ﴿﴾ [یونس: ۴۶]. تدبیر الهی شخصی را بر خلافت او بگمارد از یاران او که اصل فطرت جوهر نفس او را نزدیک به جوهر نفس پیغامبر آفریده باشند چنانکه حال مؤمن آل فرعون و مؤمن انطاکیه دانسته باشی بعد از آن، آن عزیز در اعانت پیغامبر سعی بلیغ به تقدیم رسانیده باشد و در ضمن آن اعانتها رحمت الهی مکرر شامل حال او گشته باشد و نفس پیغامبر چندین بار نفس او را به قوت قدسیه در گرفته باشد و چندین بار آن را زیر و زبر ساخته تا آنکه به واسطه نفس قدسیه پیغامبر نفس او مستعد الهام الهی گردد که محدثیت و صدیقیت شعبه است از آن، آنگاه تدبیر الهی در اتمام موعود برای پیغامبر نفس این شخص را جارحه‌ی خود سازد و فوج فوج عنایت الهی در نفس قدسیه او فرو ریزند و مانند چراغ که در وسط خانه نگاه داشته باشند و اجسام صقلیه خانه به واسطه او منور گردند نفوس بنی آدم اثر پذیر آن خلیفه باشند و همه به همان حرکت که مبدأ آن در غیب است متحرک شوند گاهی داد قتال دهند و گاهی افشاء علم نمایند و گاهی قولاً و حالاً افاضه برکات بر نفوس طالبان کنند این نفس که در خارج شبیه به چراغ مبدأ این فیض خاص است خلیفه پیغامبر است مانند دل به نسبت اعضای آدمی و از لوازم خلافت خاصه است نصرت او بر عالم و الا جارحه‌ی فیض نشود و آن موعود بر دست او ظاهر نگردد.

قال تعالى: ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿٧٢﴾ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٧٣﴾﴾^۱ [الصافات: ۱۷۱-۱۷۳].

و از لوازم خلافت خاص است ظهور مواعید الهی بر دست او ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٩﴾﴾^۲ [الصف: ۹].
و از لوازم خلافت خاص است تألیف مسلمین فیما بینهم و عدم اختلاف امت و رحمت در میان خویش و کبت کافران و روز بروز شکست افتادن بر ایشان تا کلمه‌ی ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى

۱- ترجمه آیات مبارکه: «وعدۀ قطعی ما برای بندگان فرستاده ما از پیش مسلم شده. که آنان یاری شدگاند. و لشکر ما پیروزند».

۲- ترجمه آیه مبارکه: «او ذاتی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراحت داشته باشند».

الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» [الفتح: ۲۹]. متحقق گردد این است خلافت خاصه پیغامبر که خلافت و رحمت کنایه است از آن.

جمعی از محققین افضلیت شیخین علیهما السلام از اصطفای خدای تبارک و تعالی ایشان را برای خلافت پیغامبر خود دانسته‌اند. أخرج ابو عمر في الاستيعاب: «عن عبد الله بن مسعود قال ان الله تعالى نظر في قلوب العباد فوجد قلب محمد ﷺ خير قلوب العباد فاصطفاه وبعثه برسالته ثم نظر في قلوب العباد فوجد قلوب أصحابه خير قلوب العباد فجعلهم وزراء نبيه يقاتلون عن دينه»^۱.

و جمعی از افاضت خیر که عبارت از ایتلاف مسلمین و برهم شکستن جموع کفار است دانستند أخرج الحاكم «عن أبي وائل قال: قيل لعلي بن أبي طالب عليه السلام: ألا تستخلف علينا؟ قال: ما استخلف رسول الله ﷺ فأستخلف، ولكن إن يرد الله بالناس خيراً، فسيجمعهم بعدي على خيرهم»^۲.

وأخرج ابو عمر في الاستيعاب «عن علي قال: خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر»^۳. ثم بين وجه الخبرية في حديث آخر قال: «استُخِلَفَ أَبُو بَكْرٍ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ ثُمَّ اسْتُخِلِفَ عُمَرُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى عُمَرَ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ حَتَّى صَرَبَ الدِّينُ بِحِرَانِهِ»^۴.

و بعض محققین افضلیت شیخین علیهما السلام از اجماع صحابه دانستند بر استخلاف شیخین «قال سفيان الثوري: من قال ان عليا أفضل من أبي بكر فقد خطأ المهاجرين والأنصار

۱- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۱ / ص ۱۳. و نگا: مسند امام احمد: ج ۶ / ص ۸۵، حدیث شماره: ۳۶۰۱.

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳ / ص ۸۴، حدیث شماره: ۴۴۶۷. ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳ / ص ۹۷۲.

۴- مسند امام احمد: ج ۲ / ص ۲۴۴، حدیث شماره: ۹۲۱. شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث به دلیل مجهول بودن شخصی که از علی رضی الله عنه روایت کرده مجهول است.

ولا أرى ان عمله يقبل»^۱.

چون اصل حقیقت خلافت خاص معلوم شد ارتباط هر استنباط به وصفی از آن اوصاف که داخل در حقیقت استخلاف است یا لازم اوست به ادنی تأمل می‌توان شناخت و تقریر این مسلک وقتی تمام شود که بیان سه مقدمه کنیم:

اول ملازمت خلافت خاص و افضلیت بر رعیت خویش. ثانیه ثبوت خلافت خاص این بزرگواران به نص کتاب و سنت سنیه و اجماع امت و معقول به وجهی که حقیقت خلافت خاصه مبرهن گردد چون مقدمه ثانیه سابقاً به طول و عرض مبین شده لا جرم اینجا نکته‌های چیده اکتفا کنیم. سوم بیان آنکه خلافت خاص در ایام حضرت مرتضی‌علیه‌السلام منتظم نشد هر چند حضرت مرتضی‌علیه‌السلام متصف به صفات کمال بود که در خلافت خاص در کار است لیکن با وجود آن اوصاف در سابق ازل نصرت او مصمم نگشت و در خارج بر وفق همان مقدر انتظام نیافت به سبب حکمت موزع بر زمان و این مقدمه ثالثه از این سبب ضرورت شد که از مهاجرین اولین هیچ کس غیر مرتضی‌علیه‌السلام بعد مشائخ ثلاثه مسمی به خلیفه نشد تا به مزید بیان احتیاج افتد آنچه محتاج بیان می‌شود عدم انتظام خلافت حضرت مرتضی‌علیه‌السلام است.

مقدمه اولی بیان ملازمت در میان خلافت خاصه و افضلیت شخصی که به این خلافت مکرّمش ساخته‌اند بر اهل زمان او پس این ملازمت گاهی تقریر کرده می‌شود به اعتبار ظهور داعیه در نفس شخص که غیر افضل اهل زمان این داعیه را قبول نمی‌کند الطبیّات للطیبین و گاهی تقریر کرده می‌شود به اعتبار تعین آن حضرت ﷺ شخصی را برای خلافت خاص خود که تعین شخصی برای این امر عظیم از پیغامبر نمی‌آید مگر افضل امت را و گاهی تقریر کرده می‌شود به اعتبار اتفاق صحابه بر شخصی خاص به وجهی که افضلیت او را مبنای اتفاق خود گردانند، زیرا که اجماع صحابه بلکه مسلمین قاطبتهم نمی‌باشد الا بر آنچه حق است نزدیک خدای تعالی و این همه وجوه متوافق اند یکی لازم دیگر است یکی مبشر بدیگر:

۱- سنن ابوداود: ج ۴/ ص ۲۰۶، حدیث شماره: ۴۶۳۰، کتاب السنة، باب في التفضيل. علامه آلبنی گفته: صحيح الإسناد مقطوع. با اندکی تفاوت در الفاظ.

عباراتنا شتی و حسنک واحدٌ و کُلُّ الی ذاک الجہال یشیر

وجه اول را از ملازمت حضرت مرتضیٰ تقزیری کرده است: «إِنْ يُرِدِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِالنَّاسِ خَيْرًا، فَسَيَجْمَعُهُمْ عَلَى خَيْرِهِمْ»^۱ و وجه ثانی را عبد الله ابن مسعود ذکر نموده: «ثم إن الله نظر إلى قُلُوبِ الْعِبَادِ فَوَجَدَ قُلُوبَ أَصْحَابِهِ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَجَعَلَهُمْ وَرَاءَ نَبِيِّهِ يُقَاتِلُونَ عَلَى دِينِهِ»^۲ و وجه ثالث را ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ و عبد الله بن عباس رضی اللہ عنہ بیان فرموده^۳ به حدیث مرفوع و مقتضای نص او و وجه رابع را نیز عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ تقزیری کرده است و سفیان ثوری شرح و بیان آن نموده: «ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسنٌ وقد رأى المسلمون استخلاف أبي بكر»^۴، «ثم قال في استخلاف عمر: أفرس الناس ثلاثة إلى أن قال: وأبو بكر حين استخلف عمر»^۵.

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ ص ۸۴، حدیث شماره: ۴۴۶۷. ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۱/ ص ۱۳. و نکا: مسند امام احمد: ج ۶/ ص ۸۵، حدیث شماره: ۳۶۰۱.

۳- اشاره به روایتی است که چون صدیق اکبر فاروق رضی اللہ عنہ را پس از خویش خلیفه انتخاب نمودند بعضی از صحابه گفتند جواب پروردگارت را چه می دهی که عمر را در حالی که انسان تند خوی اس بر ما خلیفه برگزیده ای؟ صدیق رضی اللہ عنہ فرمود: «أ بالله تخوفوني؟ أقول استخلفت عليهم خير خلقك». «عرض می کنم ای پروردگار بهترین و شایسته ترین بندگان ترا بر ایشان خلیفه نمودم» (تخریج این روایت و روایت ابن عباس گذشت).

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۳، حدیث شماره: ۴۴۶۵، علامه ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۵- همان: ج ۲/ ص ۳۷۶، حدیث شماره: ۳۳۲۰، علامه ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم (صحیح) است. و تمام حدیث از این قرار است: عن أبي الأحوص، عن عبد الله بن مسعود، قال: "أفرس الناس ثلاثة: العزيز حين قال لامرأته أكرمي مثواه عسى أن ينفعنا أو نتخذه ولدا، والتي قالت {يا أبت استأجره إن خير من استأجرت القوي الأمين} [القصص: ۲۶] وأبو بكر حين تفرس في عمر رضي الله عنهما.

«وقال سفيان الثوري: من فضل علياً على الشيخين فقد أخطأ المهاجرين والأَنْصار»^۱.

و گاهی تقریر کرده می‌شود به آنکه در کتاب الله امر معروف و نهی منکر را تعلیق کرده‌اند به تمکین فی الارض و مجموع تمکین و این صفات حقیقت خلافت خاصه است و جای دیگر می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. پس خیریت لازم امر به معروف و نهی از منکر ساخته شد و امر به معروف و نهی از منکر داخل خلافت خاصه است پس افضلیت از خواص خلیفه خاص باشد. و گاهی تقریر کرده می‌شود به آنکه تسلیط خلیفه فی حکم الله و شریعت و وجوب انقیاد قوم مر او را در آن امور که منسوب به خلافت اوست نوعی از افضلیت است و این نوع افضلیت لازم خلافت خاصه است و إلیه الاشارة فی قوله تعالى: ﴿سَتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بِأَيْسٍ شَدِيدٍ﴾ [الفتح: ۱۶].

و گاهی تقریر کرده می‌شود: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ [المائدة: ۵۵]. که با سباق و سیاق خود اشاره است به آنکه ولایت مسلمین سزاوار نیست الا قومی را که ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ [المائدة: ۵۴]. صفت ایشان باشد.

چون اصل ملازمت به وجوه شتی تقریر کردیم حالا باک نیست که مفصل‌تر بر نگاریم. تقریر وجه اول: خدای تعالی به استخلاف مشائخ ثلاثه ﷺ اراده کرده است تمکین دین مرتضی و رحمت به امت آن حضرت ﷺ و دفع کفار و اقامت ارکان اسلام و شیوع امر معروف و نهی منکر و این معنی مستلزم خلیفه ساختن افضل امت است و احق ایشان به خلافت و اقوم ایشان به حقوق او، زیرا که اگر احق را خلیفه کنند لا بد تمکین دین و رحمت امت و سائر معانی مذکوره زیاده تر ظاهر گردد و نزدیک اراده تمکین دین مرتضی که مُشعر است به کمال او و شیوع او علی الوجه الابلاغ استخلاف غیر احق سَفه باشد و خدای تعالی حکیم است و افعال او متقن است غیر مُتَهَاوِت و خدای تعالی اراده کرده است دفع دین مرتدین به

۱- سنن ابوداود: ج ۴/ ص ۲۰۶، حدیث شماره: ۴۶۳۰، کتاب السنة، باب فی التفضیل. علامه آل‌بانی گفته: صحیح الإسناد مقطوع. با اندکی تفاوت در الفاظ.

قومی که صفت ایشان این است ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ نه مطلق دفع و اراده کرده است کبت ملل کفر و استخلاص بلاد شام از دست کافران به سعی صالحان نه به سعی غیر ایشان چون استقامت امت مراد باشد لازم آمد استقامت ائمه و آن نمی باشد مگر به تسلیط احق بالخلافة و آنکه گفتیم که نزدیک اراده تمکین و رحمت چنین می باشد از آن جهت گفتیم که اگر اراده اضلال قوم باشد استخلاف جابر و کافر مناسب است چنانکه در زمان جاهلیت واقع شد قال الله تعالى: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا﴾ [الإسراء: ۱۶]. آی: کثرناهم وجعلناهم الولاة. قاله ابن مسعود^۱.

و در زمان اراده هدایت من وجه و اضلال من وجه استخلاف مفضل جائز است «قال رسول الله ﷺ: ثُمَّ يَكُونُ مَلَكًا عَصُوضًا»^۲.

تقریر وجه ثانی خدای تعالی می فرماید: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۴]. و عقل مضطر می گردد به جزم آنکه الهام علوم حقه و نزول دواعی کلیه نمی باشد الا بر نفس قدسیه و هر چند نفس پاک تر نزول دواعی الهیه بر وی عظیم تر و اگر نزول الهام نباشد و مانند سنگ و چوب تحریک کند از قبیل: «إِنَّ اللَّهَ لَيُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ»^۳ خواهد بود و این معنی از خلافت خاصه به مراحل بعید است.

تقریر وجه ثالث أخرج الحاكم «عن عبدالله بن عباس ﷺ قال قال رسول الله ﷺ: من استعمل رجلاً من عصابة وفي تلك العصابة من هو أرضى لله منه فقد خان الله وخان رسوله وخان المؤمنين»^۴ این است حکم امراء سراپا^۱ و بعوث پس حال خلیفه مطلق که

۱- این گفته را منسوب به ابن مسعود نیافتم، البته در تفسیر ابن جریر طبری: (ج ۱۷ / ص ۴۰۴) با تفاوت در الفاظ آن را به ابن عباس نسبت داده است.

۲- مسند أبي يعلى موصلى: ج ۲ / ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۸۷۳. حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است.

۳- صحیح بخاری: ج ۱۰ / ص ۲۶۵، کتاب الغزوات، باب غَزْوَةِ حَيْبَر، حدیث شماره: ۴۲۰۴.

۴- المستدرک على الصحيحین: ج ۴ / ص ۱۰۴، کتاب الأحکام، حدیث شماره: ۷۰۲۴، و مسند امام احمد: ج ۱ / ص ۲۰۲، حدیث شماره: ۲۱.

زمام اختیار جمهور به دست او افتد و در جمیع امور چه دینی و چه دنیوی تصرف او نافذ باشد چه خواهد بود پس چون ثابت شد که آن حضرت ﷺ ابوبکر صدیق را تصریحاً تاراً و تلویحاً آخری خلیفه خود ساختند لازم شد که وی افضل امت باشد و همچنین حضرت صدیق ﷺ فاروق اعظم ﷺ را خلیفه خود ساخت وی افضل امت باشد در آن زمان.

سوال اگر گوئی که آن حضرت ﷺ اسامه بن زید را بر مهاجرین اولین خلیفه ساختند گوئیم: وی ثار پدر خود می خواست^۲، در ثار پدر وی متفرد بود همچنین هر جا استخلاف مفضول واقع شده بناء بر وجهی بوده است خاص به آن شخص اما استخلاف مطلق که بناء بر خالص اعلاء کلمة الله باشد غیر افضل را سزاوار نیست کیفیت و استقراء سیرت آن حضرت ﷺ در مجاری احوال دلالت می کند بر آنکه تقدیم شخصی به استخلاف نباشد الا از جهت رجحان او بر سائر ناس در دین چنانکه حضرت مرتضی فرمود: «وكان قريهم عنده على حسب الدين أو كما قال» أخرجه الترمذي في الشمائل^۳ «وقال رسول الله ﷺ: كبره كبره» أي قدم الأكبر» و خلافت نبوت ریاست عامه است در دین و دنیا ظاهراً و باطناً و لهذا آن حضرت ﷺ تلویح استخلاف فرمود به تقدیم در صلاة؛ زیرا که صلاة بهترین عبادات است و قد بینه المرتضی ﷺ، كما مر، و معنی ریاست تبلیغ مرءوسین است به درجه کمال و مکمل قوم بهتر است از رعیت خود که مکملین اند به خلاف مُلک عضوض که ریاست است ظاهراً فقط اگر این چنین نباشد فرقی پیدا نشود در خلافت نبوت و غیر آن و خلافت نبوت به سی سال

۱- سرایا جمع سریه و آن عبارت از دسته‌ای از مسلمانان بوده که رسول خدا آنان را برای اهداف نظامی از قبیل کمین گرفتن برای دشمن، تأدیب بعضی از مخالفین و یا شبیخون بر کاروان‌های ایشان می فرستادند، و بیشتر به عده‌ای گفته می شود که از چارصد تن کمتر باشند.

۲- پدر او زید بن حارثه در سال نهم هجری در غزوه‌ی موته مقابل مسیحیان به شهادت رسیده بود.

۳- این روایت را از علی رضی الله عنه و در شمائل ترمذی نیافتیم، اما مشابه به آن در سنن ترمذی از رسول گرامی اسلام نقل شده است؛ نگا: سنن ترمذی (دار إحياء التراث العربي - بیروت): ج ۴/ ص ۶۰۱، کتاب الزهد عن رسول الله صلی الله علیه وسلم، باب ۵۶ ما جاء في الصبر على البلاء، حدیث شماره: ۲۳۹۸، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

۴- صحیح بخاری (دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت): ج ۱/ ص ۹۶، کتاب الوضوء، باب دفع السواك إلى الأكبر، حدیث شماره: ۲۴۳.

موقوف نباشد و به خلفای اربعه مخصوص نگردد و حکیم مشفق ناصح خلیفه نمی گرداند در حلقه خود مگر افضل جماعت را و شبه ایشان را به خود و اگر این چنین نبود آن ناصح نباشد یا حکیم نباشد پس خلیفه گردانیدن آن حضرت ﷺ که ناصح ترین خلق و اعلم خلق است بالله کما قال الله تعالى: ﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۶]. وقال: ﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸].

«وقال رسول الله ﷺ: أنا أعلمكم بالله وأخشاكم»^۱. صدیق اکبر را ادل دلیل است بر آنکه آن جناب افضل مسلمین بود و شبه ایشان به آن حضرت ﷺ و اگر جمعی در استحقاق خلافت مستوی الاقدام بودند «يَأْبَى اللَّهُ وَالْمُسْلِمُونَ»^۲ چه معنی می داشت و ابا کردن آن حضرت ﷺ از امامت غیری به آكد وجه چرا می بود؟ و در بعضی احادیث رجحان در وزن به این ترتیب ظاهر شد و آن نه به اعتبار کثرت فتوح است، زیرا که باعتبار کثرت فتوح در باب ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده: «وفى نزعہ ضعف»^۳ پس این ترتیب نباشد الا از جهت افضلیت نزدیک خدای تعالی.

۱- صحیح بخاری: ج ۱ / ص ۱۳، کتاب الإیمان، بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنَا أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ» وَأَنَّ الْمَعْرِفَةَ فِعْلُ الْقَلْبِ، حدیث شماره: ۲۰. با اندکی تفاوت در الفاظ.

۲- اشاره به روایتی است که چون رسول خدا ﷺ مریض شدند دستور دادند تا ابوبکر رضی الله عنه امامت مردم در نماز را به عهده بگیرد، عائشه صدیقه برای ایشان چند بار خاطر نشان ساخت که ابوبکر انسان رقیق القلب است و در مقام شما ایستاده نمی تواند (البته صدیقه ی کبری چون می دانست که رسول خدا غیر از ابوبکر کسی دیگری را دستور نخواهند داد برای مردم امامت دهد و این امامت دلیل خوبی برای خلافت پس از وفات رسول الله خواهد بود با زیرکی خاصی چند بار این موضوع را خدمت آن حضرت تکرار نمود و حتی ام المؤمنین حفصه رضی الله عنها را نیز وادار ساخت که خدمت آن جناب عرض نماید که ابوبکر چون در مقام شما قرار گیرد بر خویشتن مسلط شده نمی تواند و به گریه خواهد افتاد لهذا دستور فرمائید عمر بن خطاب امامت دهد) آن حضرت ناراحت شده و فرمودند: «يَأْبَى اللَّهُ وَالْمُسْلِمُونَ إِلَّا أبا بكر».

۳- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۶، کتاب المناقب، بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لو كنت متخذاً خلیلاً»، حدیث شماره: ۳۶۶۴، و صحیح مسلم: ج ۴ / ص ۱۸۶۰، کتاب الفضائل، بَابُ مِنْ فَضَائِلِ عُمَرَ

تقریر وجه رابع: فقهای صحابه مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود رضی الله عنه استنباط کردند از استخلاف افضلیت ایشان را کما قالوا احق بها پس ایشان که ائمه امت اند در وجوه استنباط و فهم معانی شرائع استنباط نمی کردند تا آنکه ملازمت قویه متحقق نمی بود «قال عمر: اَیْکُمْ تطیب نفسه أن یتقدم علی ابابکر»^۱. وقد رویناه من قبل. وقال علی والزبیر: «ما غضبنا إلا لأننا قد أخرنا عن المشاورة وإن نری أبا بکر أحق الناس بها بعد رسول الله ﷺ إنه لصاحب الغار و ثاني إثنين و إننا لنعلم بشرفه و کبره و لقد أمره رسول الله ﷺ بالصلاة بالناس و هو حی»، رواه الحاکم^۲.

«وقال ابن مسعود: اجعلوا إمامکم خیرکم فإن رسول الله ﷺ جعل إمامنا خیرنا بعده»، رواه أبو عمر فی الاستیعاب^۳.

و اگر استقراء کرده شود در عین عقد استخلاف ذکر افضلیت بمیان آمده عمر فاروق رضی الله عنه احق بهذا الأمر گفته و صدیق در استخلاف فاروق رضی الله عنه گفته است «أبالله تحوونی أقول استخلفت علیهم خیر خلقک»^۴.

و چون امر به شوری بسوی عبدالرحمن بن عوف راجع شد گفت «والله علیّ ان لا آلو عن أفضلهم ثم بايع عثمان»^۵ هیچگاه استخلاف از اعتقاد افضلیت جدا نبوده است.

رضی الله تعالی عنه، حدیث شماره: ۲۳۹۲، و سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۴۱، أبواب الرؤیا، باب ما جاء فی رؤیا النبی صلی الله علیه وسلم المیزان والدلو، حدیث شماره: ۲۲۸۹.

۱- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۲/ ص ۱۱۸، حدیث شماره: ۷۱۶۵. و نکا: صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۶، کتاب المناقب، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم: «لو كنت متخذًا خلیلاً»، حدیث شماره: ۳۶۶۷.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۷۰، حدیث شماره: ۴۴۲۲. حافظ ذهبی گفته: این حدیث بر شرط امام بخاری و امام مسلم است.

۳- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ابن عبد البر: ج ۳/ ص ۹۷۱. اما لفظ الاستیعاب چنین است: «اجعلوا إمامکم خیرکم، فإن رسول الله صلی الله علیه وسلم جعل إمامنا خیرنا بعده».

۴- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۴۳۴، ما جاء فی خلافة عمر بن الخطاب، روایت شماره: ۳۷۰۵۶.

۵- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۵، کتاب المناقب، باب قصة البیعة، والاتفاق علی عثمان بن عفان و فیہ مقتل عمر بن الخطاب رضی الله عنهما، حدیث شماره: ۳۷۰۰.

تقریر وجه خامس: قال الله تعالى في المهاجرين الأولين: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [الحج: ۴۱]. پس ثابت شد لا بد حقیقت خلافت عبارت از انضمام تمکین به اوصاف اربعه مذکوره خواهد بود و جای دیگر می فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

و این آیت را دو تاویل است یکی آنکه خطاب به فضلالی امت است نه به جمیع امت یعنی فضلالی امت شما بهترین امتی هستید که بر آورده شدید برای مردمان و این تاویل اشبه است به آیت دیگر: ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴]. و القرآن نزل متشابه ثانی شبیه بعضه بعضاً.

دوم آنکه مهاجرین اولین اند یعنی این امت که از مهاجرین اولین اند بهترین اند از جمیع امتهای که برای ناس بر آورده شده اند و حینئذ به مفهوم موافق فهمیده می شود که هر که از این جماعت به مزید امر معروف و نهی منکر و دعاء الی الخیر متصف باشد افضل است از ما دون خود. به هر تقدیر لازم دعای ناس به خیر و امر معروف و نهی منکر آمده و این داخل است در حقیقت خلافت خاصه و جزء اوست پس افضلیت لازم خلافت خاصه آمد.

تقریر وجه سادس: قال الله تعالى: ﴿سَتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بِأَفْسَادٍ شَدِيدٍ ثَقَلَتْ لُهُمْ أَوْدَانُ﴾ [الفتح: ۱۶]. از اینجا معلوم شد که حکم خلیفه‌ی خاص نافذ است بر قوم، زیرا که وی نائب پیغامبر است و خلیفه‌ی خاص را فی حکم الله و الشریعة تسلیط است بر رعیت خود و این نوع افضلیت او را ثابت است بر رعیت اگر کسی صفت انصاف دانسته باشد یقین می داند که نبی گردانیدن شخصی را دلالت می کند بر افضلیت او به نسبت قوم مبعوث الیهم همچنین استخلاف شخصی به خلافت خاصه دلالت می نماید بر افضلیت او بر رعیت او و جامع اراده انتظام است به اکمل وجوه بلکه مردم ارباب دل می دانند که اراده اصلاح

عالم بر دست شخصی و ایجاب انقیاد او بر قوم عین افضلیت اوست و سخن ما در همان فضیلت است که بمعنی تشبیه به پیغامبر از جهت پیغامبری باشد نه وجوه دیگر از افضلیت. تقریر وجه سابع: آنست که خدای تعالی در آیت: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ [المائدة: ۵۴]. اشاره فرموده است به آنکه متولی رفع فتنه ارتداد نخواهد بود الا جمعی که ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ صفت ایشان باشد و این خاص بالجماعه است که فتنه ارتداد از دست ایشان مندفع گردد بعد از آن فرمود: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ [المائدة: ۵۵]. و این عام است یعنی همچنین ولایت مسلمین خاص است به افاضل امت پس افضلیت لازم خلافت خاصه گشت والله اعلم.

مقدمه ثانیه:

خدای عزوجل می فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ [النور: ۵۵]. و مصداق این آیت مشائخ ثلاثه آمده اند پس در غیب الغیب نزدیک او سبحانه تعالی تمکین دین مرتضی مراد بود از استخلاف این بزرگواران و خدای تعالی فرموده است: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ [الحج: ۴۱]. بعد از آن که در صدر مبحث فرموده است: ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ﴾ [الحج: ۴۰]. و در سیاق آیت فرمود: ﴿وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ [الحج: ۴۱]. از این آیت دانسته شد که از استخلاف این عزیزان دفع کفار و احیای اسلام مراد است و خدای تعالی می فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۵].

از این آیت دانسته می شود که مراد حق در غیب الغیب پیش از بعثت آن حضرت این بود که ارض شام بر دست صالحین مفتوح شود و چون فتح این دیار بر دست شیخین واقع شد آن صالحان ایشان بوده اند و خدای تعالی فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ

مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» [المائدة: ۵۴]. از اینجا مفهوم شد که پیش از وقوع فتنه ارتداد در علم مصمم بود که قوم کذا و کذا این فتنه را خواهند نشانید و خدای تعالی فرموده است: «سَتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بِأَيْسٍ شَدِيدٍ» [الفتح: ۱۶]. از این آیت مفهوم شد که دعوت به جهاد فارس و روم شخصی که نائب پیغامبر باشد خواهد نمود و حکم او در شریعت واجب الانقیاد گردد.

و خدای تعالی فرموده: «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا» [الإسراء: ۸۰].

مضمون این آیت علی احد التاویلات آن است که بار خدایا در آر مرا در آوردن نیک و بر آر مرا از عالم بر آوردن نیک و قرار ده برای من از نزد خود قوتی یاری دهنده^۱.

چون خلفای ثلاثه غالب شدند و از غیب فوج فوج نصرت و تائید برای ایشان و تابعان ایشان فرود آمده رأی العین دیدیم که اجابت همان دعاء است بلکه امر به این دعاء بشارت است به خلافت این بزرگواران.

بالجمله از این آیات و امثال این آیات واضح شد که قومی از فضلالی امت و کبرای ایشان که صفت ایشان بهترین صفات باشد خلفای آن حضرت ﷺ خواهند بود چون خلافت این عزیزان متحقق شد و آن موعودات بر دست ایشان منجز گشت به یقین دانستیم که خبر ایشان است که به طریق اجمال مذکور شد لیکن تا وقتی که این عزیزان متصدی خلافت نشده بودند و موعودات سر انجام نیافته بود احتمالات شتی روی می نمود خاطر به هر جانبی آمد و رفت می کرد در این حالت آن حضرت ﷺ بجانب غیب متوجه گشتند، به رؤیاء قلیب و رؤیاء میزان و رؤیاء دلو و غیر آن حقیقت کار واضح شد و آن معنی حل گشت بعد از آن آن حضرت ﷺ قولاً و فعلاً رجحان ایشان بر سائر قوم بیان فرمود و وصیت اقتدای ایشان نمود که: «اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر وعمر»^۲ و این معنی در بسیاری از احادیث

۱- ترجمه‌ی آیه شریفه که در متن آورده شده بود به یقین درست نبود، لهذا این ترجمه از روی ترجمه‌ی قرآن کریم شاه ولی الله محدث دهلوی انتخاب شد.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أبواب المناقب، باب، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره:

مبرهن و هویدا گردید تا آنکه همه به هیئت اجتماعی در جه تواتر بهم رسانید و به آن معنی یقین کلی حاصل شد إلا لكلّ ماردٍ متمرّد إلى أن يقبل الحق مع وضوحه عناداً وتعتاً.

بعد از آن در مرض اخیر اشارات ابلغ من الصریح به عمل آمد این همه اقوال و اشارات آن حضرت ﷺ تفصیل همان اجمال است گویا همه آن اوصاف کامله که اسم خلافت خاصه به آن درست شده است مندرج در کلام آن حضرت است ﷺ پس تعینات آن حضرت ﷺ به این معنی است که موصوفین در قرآن این عزیزان اند لا غیر بعد از آن صحابه موفق شدند به انقیاد شیخین و بیعت برای ایشان هر چند نوعی از اجتهاد را کار فرما شدند اما اجتهادی که اولش صورت ظن است و آخرش حقیقت یقین.

مقدمه ثالثه: خدای تعالی حوادث خیر و شر را بر اجزاء زمان موزع ساخت و در عالم غیب هر حادثه به زمانه باز بست از آن حوادث موزوعه بر اوقات چیزی که در شریعت معرفت آن در کار بود بر السنه پیغامبران بیان فرمود تا آن حوادث را پیش از وقوع بدانند و در هر حادثه حکمی معین نمود تا حکمت ابتلاء به اتمام رسد قال الله تعالی: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ [الإسراء: ۴]. همچنین بر لسان پیغامبر ما ﷺ بیان فرموده که بعد زمان آن حضرت ﷺ زمان خیر خواهد بود پس از آن تغییر کلی ظهور خواهد نمود و فتن عظیمه پیدا شوند و از جمله آن حوادث سه فتنه و دو هدنه که متخلل باشد در میان آنها مبین ساخت و طرق این احادیث در نهایت کثرت است تا آنکه به حد تواتر رسید و علم به آن از شریعت یقینی گشت از آن جمله حدیث صحیح: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ تَسْبِقُ أَيْمَانُهُمْ شَهَادَتُهُمْ وَشَهَادَتُهُمْ أَيْمَانُهُمْ»، وفي أسانیده العدد والثقة رواه عمر بن الخطاب وعمران بن حصين وسهل بن سعد وغيرهم^۱.

۲۳۲۴۵، و فضائل الصحابة: ج ۱/ ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، و صحیح ابن حبان: ج ۱۵/

ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۱- مسند امام احمد: ج ۶/ ص ۷۶، مسند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه، حدیث شماره: ۳۵۹۴.

شعب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است.

و بعد تأمل واضح می شود که قرن اول زمان آن حضرت ﷺ از قبیل هجرت تا وفات و قرن ثانی خلافت حضرت صدیق و فاروق رضی الله عنهما است و قرن ثالث خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه تا مدت از دوازده سال بر آمد و فتنه ها بر خاست بعد از آن نشاء اقوامی که صفت آنها خواننده ای پیدا شد.

و از آنجمله حدیث عبد الله بن مسعود رضی الله عنه: «تَزُولُ رَحَى الْإِسْلَامِ بِخَمْسٍ وَثَلَاثِينَ سَنَةً فَإِنْ يَهْلِكُوا فَسَبِيلُ مَنْ هَلَكَ»^۱.

و حدیث ابی هریره رضی الله عنه: «الْخِلَافَةُ بِالْمَدِينَةِ وَالْمَلِكِ بِالشَّامِ»^۲.
و حدیث حذیفه رضی الله عنه: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتُلُوا إِمَامَكُمْ وَتَجْتَلِدُوا بِأَسْيَافِكُمْ وَيَرِثَ دُنْيَاكُمْ شِرَارُكُمْ»^۳.

و حدیث کرز بن علقمه رضی الله عنه: «قَالَ أَعْرَابِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ لِلْإِسْلَامِ مِنْ مَنْتَهَى؟ قَالَ: نَعَمْ أَيْمًا أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ أَرَادَ اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا دَخَلَ عَلَيْهِمُ الْإِسْلَامُ قَالُوا: ثُمَّ مَاذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: ثُمَّ يَقَعُ فِتْنٌ كَأَنَّهَا الظَّلَلُ قَالَ فَقَالَ أَعْرَابِي: كَلَّا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَعُودَنَّ فِيهَا أَسَاوِدُ صَبَا»^۴.

و حدیث عتبه بن غزوان «وَأَنَّهَا لَمْ تَكُنْ نُبُوءَةً قَطُّ إِلَّا تَنَاسَخَتْ حَتَّى يَكُونَ آخِرُ عَاقِبَتِهَا مُلْكًا فَسَتُخْبَرُونَ وَتُجَرَّبُونَ الْأُمَرَاءُ بَعْدَنَا»^۵.

۱- سنن ابو داود: ج ۴ / ص ۹۸، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۲۵۴، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج ۱ / ص ۱۰۴، باب معرفة الخلفاء من الملوك، حدیث شماره: ۲۴۸.

۳- سنن ترمذی: ج ۴ / ص ۴۶۸، أبواب الفتن، باب ما جاء في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حدیث شماره: ۲۱۷۰، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است، و اما حکمی که شاه ولی الله ذکر نموده، حکم ترمذی بر این حدیث می باشد.

۴- شرح السنة للبعثی: ج ۱۵ / ص ۲۹، کتاب الفتن، باب أشرار الساعة، حدیث شماره: ۴۲۳۵.

۵- صحیح مسلم (دار إحياء التراث): ج ۴ / ص ۲۲۷۸، کتاب الزهد والرقائق، حدیث شماره: ۲۹۶۷.

و حدیث ابی عبیده و معاذ بن جبل «قال رسول الله ﷺ: بَدَأَ هَذَا الْأَمْرُ نُبُوَّةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَأَنَّ خِلَافَةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَأَنَّ مُلْكًا عَصُوصًا، ثُمَّ كَأَنَّ عُتُوًّا وَجَبَرِيَّةً وَفَسَادًا فِي الْأُمَّةِ»^۱.

و حدیث عبد الله بن عمرو: «وَإِنَّ أُمَّتَكُمْ هَذِهِ جُعِلَتْ عَافِيَتُهَا فِي أَوَّلِهَا وَإِنَّ آخِرَهُمْ يُصِيبُهُمْ بَلَاءٌ وَأُمُورٌ تُنْكِرُونَهَا ثُمَّ تَجِيءُ فِتْنٌ يُرَقِّقُ بَعْضُهَا بَعْضًا»^۲.

و حدیث ابی بکره ثقفی «قال رسول الله ﷺ: مَنْ رَأَى مِنْكُمْ رُؤْيَا. فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا رَأَيْتُ كَأَنَّ مِيزَانًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوُزِنْتُ أَنْتَ وَأَبُو بَكْرٍ فَرَجَحْتَ أَنْتَ بِأَبِي بَكْرٍ وَوُزِنَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَرَجَحَ أَبُو بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرَجَحَ عُمَرُ ثُمَّ رَفَعَ الْمِيزَانُ»^۳.

و حدیث سمرة بن جندب «قال رجل: رأيت كأن دلوا دُلِّي من السماء إلى أن قال ثم جاء عليٌّ فأخذ بعراقيها فانتشطت فانتضح عليه منها شيء»^۴. و حدیث أنس و سوال بنی مصطلق «إلى من ندفع صدقاتنا بعدك إلى أن قال فإن حدث بعثمان حدثٌ فتبا لكم الدهر تبا»^۵.

۱- مشکاة المصابيح: ج ۳/ ص ۱۴۷۸، حدیث شماره: ۵۳۷۵، تألیف: محمد بن عبد الله مشهور به خطیب تبریزی (متوفی: ۷۴۱ هـ)، تحقیق: محمد ناصر الدین آلبانی، ناشر: المكتب الإسلامي - بیروت، چاپ سوم، سال: ۱۹۸۵ م. و نگا: شعب الإيمان، بیهقی: ج ۷/ ص ۴۲۲، حدیث شماره: ۵۳۷۵.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۰۶، کتاب الفتن، باب ما يكون من الفتن، حدیث شماره: ۳۹۵۶، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- سنن ابو داود: ج ۴، ص ۲۰۴، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۳۴، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است، و سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۴۰، أبواب الرؤيا، باب ما جاء في رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم الميزان والدلو، حدیث شماره: ۲۲۸۷، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- سنن ابو داود: ج ۴، ص ۲۰۸، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۳۷، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۵- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۲، حدیث شماره: ۴۴۶۰، علامه ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

و حديث «سهل بن حثمة و ربيع الاعرابي منه عليه السلام وقوله من يقضيه؟ إلى أن قال: إذا أتى على أبي بكر أجله وعمر أجله وعثمان أجله فإن استطعت أن تموت فمُت»^١.
و حديث «عمر عليه السلام رفعه رأيت عمودا من نور خرج من تحت رأسي حتى استقر بالشام»^٢.

و حديث عرفة: «رفع الميزان بعد عثمان»^٣.
و حديث أبي هريرة: «هلاك أمتي على أيدي غلعة من قريش»^٤.
و حديث «أم بهز الأسدية ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِتْنَةً فَقَرَّبَهَا قَالَتْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ خَيْرُ النَّاسِ فِيهَا قَالَ: رَجُلٌ فِي مَا شِئْتِهِ»^٥.
و من حديث سعد بن أبي وقاص «قال عند فِتْنَةِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ أَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنَةٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ»^٦.

-
- ١- المعجم في أسامي شيوخ أبي بكر الإسماعيلي: ج ٢ / ص ٧٠٠، تأليف: أبو بكر أحمد بن إبراهيم إسماعيلي جرجاني (متوفى: ٣٧١ هـ)، تحقيق: د. زياد محمد منصور، ناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة، چاپ نخست، سال: ١٤١٠ هـ.
 - ٢- دلائل النبوة: ج ٦ / ص ٤٤٩، البيهقي (٣٨٤ - ٤٥٨ هـ)، تحقيق، تعليقات، توثيق اصول و تخريج احاديث: دكتور عبد المعطى قلجى، ناشر: دار الكتب العلمية - ودار الريان للتراث، چاپ نخست، سال: ١٤٠٨ هـ / ١٩٨٨ م.
 - و مشكاة المصابيح: ج ٣ / ص ١٧٦٨، حديث شماره: ٦٢٨٠، مؤلف: محمد بن عبد الله الخطيب العمري، أبو عبد الله، ولي الدين، التبريزي (المتوفى: ٧٤١ هـ)، محقق: محمد ناصر الدين الألباني، ناشر: المكتب الإسلامي بيروت، چاپ سوم، سال: ١٩٨٥ م.
 - ٣- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ٣ / ص ١٠٦٤.
 - ٤- صحيح بخارى: ج ٩ / ص ٤٧، كتاب الفتن، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «هلاك أمتي على يدي أغيلة سفهاء»، حديث شماره: ٧٠٥٨.
 - ٥- سنن ترمذى: ج ٤ / ص ٤٧٣، أبواب الفتن، باب ما جاء كيف يكون الرجل في الفتنة، حديث شماره: ٢١٧٧، علامه ألبانى گفته: اين حديث صحيح است.
اما در سنن ترمذى به عوض: ام بهز الأسدية، اُمِّ مَالِكِ الْبَهْرِيَّةِ آمده است.

و حدیث اهبان صیفی «جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَبِي قَدْعَاهُ إِلَى الْخُرُوجِ مَعَهُ فَقَالَ لَهُ أَبِي إِنَّ خَلِيلِي وَابْنَ عَمِّكَ عَهْدَ إِلَيَّ إِذَا اخْتَلَفَ النَّاسُ أَنْ أَتَّخِذَ سَيْفًا مِنْ خَشَبٍ فَقَدْ اتَّخَذْتُهُ فَإِنْ شِئْتَ خَرَجْتُ بِهِ مَعَكَ»^۲.

و حدیث أبي موسى «قوله ﷺ فِي الْفِتْنَةِ: كَسَرُوا فِيهَا قَسِيَّكُمْ وَقَطَّعُوا فِيهَا أَوْتَارَكُمْ»^۳.
و حدیث خباب بن الارت: «ذكر رسول الله ﷺ فِتْنَةَ الْقَاعِدِ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ وَالْقَائِمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي وَالْمَاشِي خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي»^۴.

و حدیث عبد الله بن مسعود رفعه «تكون فتنة المضطجع فيها خير من القاعد والقاعد خير من القائم»^۵.

و حدیث أبي هريرة: «أيها الناس أظلمكم فتن كأنها قطع الليل المظلم»^۶.
و حدیث أبي بكرة: «ألا إنها ستكون فتن ألا ثم تكون فتنة القاعد فيها خير من القائم»^۱.

۱- سنن ترمذی: ج ۴ / ص ۴۸۶، أبواب الفتن، باب ما جاء أنه تكون فتنة القاعد فيها خير من القائم، حدیث شماره: ۲۱۹۴، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ترمذی: ج ۴ / ص ۴۹۰، أبواب الفتن، باب ما جاء في اتخاذ سيف من خشب في الفتنة، حدیث شماره: ۲۲۰۳، علامه آلبنی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۴ / ص ۴۹۰، أبواب الفتن عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب ما جاء في اتخاذ سيف من خشب في الفتنة، حدیث شماره: ۲۲۰۴. علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- مسند امام احمد: ج ۳۴ / ص ۵۴۲، حدیث شماره: ۲۱۰۶۲، شعيب الأرنبوط گفته: راویان این حدیث ثقة و از رواة صحیحین می باشند، و مصنف ابن ابی شیبة: ج ۷ / ص ۵۵۵، ما ذکر في الخوارج، حدیث شماره: ۳۷۸۹۶.

۵- مسند امام احمد: ج ۷ / ص ۳۱۵، حدیث شماره: ۴۲۸۵، شعيب الأرنبوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

۶- المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ / ص ۴۷۸، حدیث شماره: ۸۳۳۱، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح بوده، و بر ابو هریره موقوف است.

و حديث محمد بن مسلمة «قلت: يا رسول الله كيف أصنع إذا اختلف المصلون؟ قال: تخرج بسيفك إلى الحرة فتضربها به ثم تدخل بيتك»^۲.

و حديث حسن بن علي «أن رسول الله ﷺ رأى بني أمية يخطبون على منبره رجلا رجلا فساءه ذلك فنزلت: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾»^۳.

و حديث وائل بن حجر: «رفع رسول الله ﷺ رأسه نحو المشرق فقال: أتتكم الفتن كقطع الليل المظلم فشددوا أمرها وعجله وقبحه فقلت له من بين القوم: يا رسول وما الفتن؟ قال: يا وائل إذا اختلف سيفان في الإسلام فاعتزلهما»^۴.

و حديث مرة بن كعب «ذكر يعني رسول الله ﷺ فتنة قَرَّبَهَا فَمَرَّ رَجُلٌ مُّقَنَّعٌ فِي ثَوْبٍ فَقَالَ هَذَا يَوْمٌ يَزِيدُ عَلَى الْهُدَى فَإِذَا هُوَ عُثْمَانُ»^۵.

و حديث علي مرتضى «مما عهد إلى النبي ﷺ إن الأمة ستقذرنى بعده»^۶.

-
- ۱- صحيح مسلم: ج ۴/ ص ۲۲۱۲، كتاب الفتن وأشراف الساعة، باب نزول الفتن كمواقع القطر، حديث شماره: ۲۸۸۷.
 - ۲- المعجم الكبير، الطبرانی: ج ۱۹/ ص ۲۳۰، حديث شماره: ۵۱۳، و المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۲۷، حديث شماره: ۴۶۰۴، حافظ ذهبی به خاطر ضعف این حدیث آن را از تلخیص حذف نموده است.
 - ۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۴۴، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب ومن سورة ليلة القدر، حديث شماره: ۳۳۵۰ نیز آمده است، و علامه آلبنی گفته: این حدیث مضطرب، اسناد آن ضعیف و متن آن منکر است. تخریج این حدیث از مستدرک و فضائل الاوقات بیهقی در جلد نخست گذشت.
 - ۴- المعجم الكبير، الطبرانی: ج ۲۲/ ص ۴۶، أم يحيى امرأة وائل بن حجر، عن وائل بن حجر، حديث شماره: ۱۱۷.
 - ۵- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۸، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۷۰۴. علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.
 - ۶- در روایت مستدرک: «أن الأمة ستغدر بي بعده» آمده، که به نظر می رسد شاه ولی الله به خطا رفته باشند؛ نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۵۰، حديث شماره: ۴۶۷۶، حافظ ذهبی گفته:

و حدیث ابن عباس «قال النبی ﷺ لعلي إنك ستلقى بعدي جهدا قال في سلامة من ديني؟ قال: في سلامة من دينك»^۱.

و كذلك من حدیث المرتضی ﷺ وفي آخره: «وإن تُؤمّروا عليّاً ولا أراكم فاعلین تجدوه هادياً مهديّاً يأخذ بكم الطريق المُستقيم»^۲.

و حدیث جابر بن سمرة: «قال ﷺ لعلي: هذه مخضبة من هذه - يعني لحيته من رأسه»^۳.
و حدیث حذيفة «ذكر فتنتين وهدنة فقال في الفتنه الأولى جاءنا الله بهذا الخير فهل بعد هذا الخير من شر؟ قال: نعم دعاة إلى أبواب جهنم»^۴.

و کلام سعید بن المسیب: «ثارت الفتنه الأولى فلم يبق ممن شهد بدراً أحدٌ ثم كانت الثانية فلم يبق ممن شهد الحديبية أحد»، قال البغوي: «أراد بالفتنة الأولى مقتل عثمان وبالثانية الحرّة»^۵.

این حدیث صحیح است. البته این حدیث نیاز به تحقیق بیشتر دارد؛ که چطور نسبت غدرو خیانت به همه‌ی امت داده شده؛ و حال آن‌که در حدیث صحیح دیگری می‌فرماید: «امت محمد هرگز بر گمراهی جمع نمی‌شوند»، و فضایل شیخین نسبت به فضایل علی ﷺ خیلی بیشتر و کارنامه‌های که انجام داده اند افزون‌تر و فتوحات و عدالت شان گسترده‌تر می‌باشد.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۵۱، حدیث شماره: ۴۶۷۷، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین است.

۲- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۱۴، حدیث شماره: ۸۵۸، شعيب الأرئوطو گفته: این حدیث ضعیف است.

۳- مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۹۱، حدیث شماره: ۷۰۳، شعيب الأرئوطو گفته: این روایت ضعیف است. با تفاوت در الفاظ.

۴- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۷۵، کتاب الإمارة، باب الأمر بلزوم الجماعة عند ظهور الفتن وتحذير الدعاء إلى الكفر، حدیث شماره: ۱۸۴۷. امام بخاری نیز این حدیث را با اندکی اختلاف در الفاظ روایت کرده که در حاشیه‌ی بعدی آن را می‌آوریم.

۵- شرح السنة للبغوی: ج ۱۴/ ص ۳۹۵، کتاب الرقاق، باب تغير الناس وذهاب الصالحين، حدیث شماره: ۴۲۰۰.

- و حديث عبد الله بن مسعود: «إِنَّكُمْ سَتَرُونَ بَعْدِي أَثَرَةً وَأُمُورًا تُنْكَرُونَهَا»^١.
- و حديث أبي ذر «كيف أنت إذا كانت عليكم أمراء يميّتون الصلاة ويؤخرونها عن وقتها»؟^٢.
- و حديث أبي ذر أيضاً «كيف أنت إذا غمر الدم أحجار الزيت»؟^٣.
- و حديث أبي سعيد الخدري: «يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرُ مَالِ الْمُسْلِمِ الْعَنَمَ يَتَّبِعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ»^٤.
- و حديث أبي ثعلبة الخشني في تفسير قوله تعالى: ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ﴾ [المائدة: ١٠٥].
- «في آخره فإن وراءكم أيام الصبر فمن صبر فيهن كان كمن قبض على الجمرة»^٥.
- و حديث عبد الله بن عمرو: «كَيْفَ أَنْتَ إِذَا بَقِيَتْ فِي حِثَالَةٍ مِنَ النَّاسِ مَرَجَتْ عَنْهُمْ وَأَمَانَاتُهُمْ، وَاخْتَلَفُوا، فَكَانُوا هَكَذَا»^١.

-
- ١- شرح السنة للبغوي: ج ١٠ / ص ٥٣، كتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر على ما يكره من الأمير ولزوم الجماعة، حديث شماره: ٢٤٦٢. و نكا: صحيح بخارى: ج ٩ / ص ٤٧، كتاب الفتن، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «سترون بعدي أموراً تنكرونها»، حديث شماره: ٧٠٥٢.
- ٢- صحيح مسلم: ج ١ / ص ٤٤٨، كتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب كراهية تأخير الصلاة عن وقتها المختار، وما يفعله المأموم إذا أخرها الإمام، حديث شماره: ٦٤٨.
- ٣- الجامع: ج ١١ / ص ٣٥١، باب الفتن، حديث شماره: ٢٠٧٢٩، تأليف: معمر بن أبي عمرو راشد أزدی بصري (متوفى: ١٥٣ هـ)، تحقيق: حبيب الرحمن أعظمي، ناشر: المجلس العلمي بباكستان، وتوزيع المكتبة الإسلامية ببيروت، چاپ دوم، سال: ١٤٠٣ هـ. و نكا: مسند امام احمد: ج ٣٥، ص ٢٥٢، حديث شماره: ٢١٣٢٥، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است.
- ٤- صحيح بخارى: ج ١ / ص ١٣، كتاب الإيمان، باب: من الدين الفرار من الفتن، حديث شماره: ١٩.
- ٥- سنن ترمذی: ج ٥ / ص ٢٥٧، أبواب تفسير القرآن عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب: ومن سورة المائدة، حديث شماره: ٣٠٥٨، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف بوده و قسمت های از آن صحیح است، و سنن ابن ماجه: ج ٢ / ص ١٣٣٠، كتاب الفتن، باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حديث شماره: ٤٠١٤، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف بوده، و فقره ی أيام صبر ثابت (صحیح) است.

و حدیث ذی الزائد فی خطبة حجة الوداع «ألا هل بلغت؟ قالوا: اللهم نعم. ثم قال: إذا تجاхفت قريش الملك فيما بينها وعاد العطاء رسامة فدعوه»^۲.

و حدیث ابن مسعود رفعه: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُونَ وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ»^۳.

و حدیث عرباض بن ساریة خطبة النبي ﷺ فيها «وَسَتَرُونَ بَعْدِي اخْتِلَافًا شَدِيدًا، فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي، وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ، وَعَصُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَّاجِدِ»^۴.

بالجمله ما نماز و روزه و زكاة و حج را به یقین می دانیم که آن حضرت ﷺ بعد زمان خود مدتی به خیریت وصف نمود و خلافت آن ایام را خلافت و رحمت گفته و آن را زمان عافیت شمرده و بعد از آن از فتنه عظیمه انذار کرد و آن را مُلک عضوض خوانده و زمان بلا شمرده در زمان اول مردمان را ترغیب به جهاد فرمود و به قتال تحت رایت امام وقت تأکید نمود و در زمان ثانی به تکسیر قسی و قطع اوتار و دور بودن از میان مردمان ارشاد فرمود چنانکه به یقین می دانیم که معراج البته بوده است و عذاب قبر البته بودن است و دجال پیدا شدنی است و مهدی خلیفه خواهد بود و حضرت عیسی نزول خواهد نمود و در همین وزن بر یقین می دانیم که آن حضرت ﷺ به قتل حضرت عثمان رضی الله عنه و آنچه مترتب است بر وی اشاره کرده و آن را زمان فتنه اولی نام نهاده و این معنی از جهت قرائن بسیار به وضوح پیوست تعیین

۱- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۰۷، کتاب الفتن، باب التثبت فی الفتنه، حدیث شماره: ۳۹۵۷، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابو داود: ج ۳/ ص ۱۳۸، کتاب الخراج والإمارة والفيء، باب فی کراهية الاقتراض فی آخر الزمان، حدیث شماره: ۲۹۵۹ روایت شده، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف است.

۳- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۶۹، کتاب الإیمان، باب بیان کون النہی عن المنکر من الإیمان، وأن الإیمان یزید وینقص، وأن الأمر بالمعروف والنہی عن المنکر واجب، حدیث شماره: ۵۰.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۱۵، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المہدیین، حدیث شماره: ۴۲، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

زمان نموده‌اند که «تدور رحى الاسلام بخميس وثلاثين سنة»^۱ و تعیین مکان فرموده که شرقی مدینه خواهد بود چنانکه گفته «ألا إن الفتنة ههنا حيث يطلع قرن الشيطان»^۲ و صورت فتنه بیان کرده‌اند «حَتَّى تَقْتُلُوا إِمَامَكُمْ وَتَجْتَلِدُوا بِأَسْيَافِكُمْ وَيَرِثَ دُنْيَاكُمْ شِرَارُكُمْ»^۳. و سه کس را نام برده‌اند که در زمان خیر متولی خلافت خواهند بود صدیق اکبر^{علیه السلام} و عمر فاروق^{علیه السلام} و ذی النورین^{علیه السلام} و دز زمان فتنه به حضرت مرتضی^{علیه السلام} بیعت کنند لیکن خلافت او منتظم نشود و قوم بر وی مجتمع نشوند الی غیر ذلک تا آنکه به رأی العین دانستیم که مراد همین حالت است که بعد قتل حضرت عثمان^{علیه السلام} به ظهور آمد از اختلاف ناس در حرب جمل و صفین بعد این همه به ضرورت عقل در یافته شد که هر چند برای مرتضی^{علیه السلام} بیعت کرده‌اند و خلافت منعقد ساختند و در حکم شرع که بنای آن مظنات است لازم شد اطاعت او لیکن مراد حق اصلاح عالم است که خلافت وسیله آن است که برای تقریب آن مقصود مشروع ساخته‌اند و اگر مراد حق می‌بود از وجود متخلف نمی‌شد و مرتضی در این خلافت مانند نی در دهان نائی نبود و نه مانند جارحه برای اتمام مراد حق. و قوم مأمور نشدند که تحت رایت او قتال کنند چنانکه مأمور شدند به قتال تحت رایت مشائخ ثلاثه و مطابق آنچه از این احادیث مفهوم شد به معائنه در خارج دیدیم که در زمان حضرت مرتضی عنایت الهی که سابق فوج فوج نازل می‌شد مستتر گشت کوشش بسیار فائده اندکی هم نداد و خیریت که عبارت از الفت مسلمین فیما بینهم و ترک منازعه است و اتفاق بر جهاد کفار و روز بروز شکست بر کفار افتادن رو به استتار نهاد و معنی: ﴿وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ [النور: ۵۵]. یعنی لیکنن بسببهم دینهم صورت نه بست و تمکین فی الارض برای دفع کفار و اعلاء کلمة الاسلام مقرر بود واقع نشد ﴿وَأَجْعَلِ لِي مِنْ

۱- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۹۸، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۲۵۴، علامه آل‌بانی گفته:

این حدیث صحیح است.

۲- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۹/ ص ۳۸۳، حدیث شماره: ۵۵۱۱، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این

حدیث صحیح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۴۶۸، أبواب الفتن، باب ما جاء فی الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر، حدیث

شماره: ۲۱۷۰، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث ضعیف است.

لَذُنْكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا ﴿[الإسراء: ۸۰]﴾. در این زمان متحقق نگشت و در تمام مسلمین حکم او نافذ نشد و مسلمین کلهم تحت حکم او در نیامدند و هیچ عاقلی بر این معنی انکار نمی‌تواند کرد، چنانکه نمی‌تواند انکار نمود که آفتاب امروز از مشرق طالع شده لیکن نکته دیگر است که غیر اهل بصیرت نمی‌شناسد.

بهر نظر مه من جلوه میکند لیکن کس آن کرشمه نبیند که من همی نگرم و آن نکته آن است که انبیاء بر امت خود و خلفاء بر رعیت خود فضیلتی که یافته‌اند سر آن و مخ در آن جارحه تدبیر الهی بودن است و واسطه اصلاح عالم شدن و این سر و مخ در خلفای ثلاثه علی و جبهه متحقق بود بشهادة النقل والعقل و در حضرت مرتضی نه. هر چند این معنی در حق وی نقصی پیدا نکرد، زیرا که وی ساعی بود در اقامت دین اگر چه میسر نشد لیکن فضیلت جارحه الهی بودن دیگر است و آن اگر می‌بود احکام خلافت خاصه از وی متخلف نمی‌شد و این اقوی وجوه افضلیت مشائخ ثلاثه است بر حضرت مرتضی.

تفاضل اصحاب یمین با هم به اعتبار صحت نیت و کثرت عمل است و تفاضل این بزرگواران با هم به اعتبار مانند نی در دست نائی بودن است و مانند حجر در دست رامی ﴿وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [الأنفال: ۱۷]. بوئی است از این بوستان «وَإِنِّي مُكَاثِّرٌ بِكُمْ الْأُمَمَ»^۱ رمزی است از این داستان آن حضرت به اعتبار صحت نیت افضل نشدند از آن انبیاء که امت ایشان کم بود از امت آن حضرت بلکه هر چند امت بیشتر جارحیت فیوض الهی قوی‌تر:

تشریف دست سلطان چوگان برد و لیکن بی‌گوی روز میدان چوگان چه کار دارد آن حضرت بسبب فتح مکه متزاید نشدند در نبوت خود و اوصاف باطنیه خود که خدای تعالی آن حضرت را به آن مخصوص گردانیده بود بلکه هر چند بدن (دایره) فتوح بالیده‌تر روح ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۝ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ﴾ [الفتح: ۱-۲]. روشن‌تر.

۱- سنن ابو داود: ج ۱ / ص ۶۲۵، کتاب النکاح، باب من تزوج الولود، حدیث شماره: ۲۰۵۰، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

سوال: اگر گوئی این سخن در حرب جمل و صفین مسلم است، زیرا که این حرکات عنیفه مقتضی تحیز نشدند بلکه ساعت بساعت اختلاف مسلمین و فقد جمعیت ایشان بر روی کار آمد لیکن در حرب نهروان جارحه فیض الهی بوده است، زیرا که آن حضرت ﷺ در حق آن جماعه فرموده اند: «لَئِنْ أَدْرَكْتُهُمْ لَأَقْتُلَنَّاهُمْ قَتْلَ عَادٍ»^۱.

گوئیم: اینجا تحقیقی است شریف فرق است در آنکه شیوع اسلام و ایتلاف مسلمین فیما بینهم کبت کفار و شکست ایشان روز به روز متزاید شود و در آنکه از میان مسلمین فرقه مارقه به سبب شبهه که از بعض احکام خلیفه ناشی شده است سر بر آرند و با مسلمانان بیچند و خلیفه سعی در کبت آن جماعه فرماید.

مثل اول آن است که طفل را پرورش دهند تا از مرتبه طفلی به سن ترعرع (نو جوانی) برسد و از آن مرتبه به حد جوانی ترقی نماید و مثل ثانی مثل آنکه استاد نجار برای مصلحتی مهمه تیشه بر چوب می زد اتفاقاً خطا کرد تیشه بر پای خودش رسید در این حالت واجب شد بر وی که ترک شغل نجاری کند و به اصلاح پای خود مشغول گردد و در این مبحث غلط نکنی و این نکته دقیقه را بر غیر محمل آن فرود نیاری.

غرض من آن نیست که حضرت مرتضی ﷺ خلیفه نبود یا در حکم شرع خلافت او منعقد نگشت یا سعی او در حروبی که پیش آمدند لله فی الله نبود أعوذ بالله من جمیع ما کره الله بلکه مقصود من این است که فضیلت جارحه فیض الهی بودن ظاهر نشد در این مقاتلات و الا خیریت و اصلاح خلق فوج فوج ظهور می نمود و این دقیقه که زبان فقهاء و متکلمین از تقریر آن کوتاه است اثباتاً و نفیاً از آن گفتگو ندارند و فقهاء صحابه به برکت صحبت آن حضرت ﷺ این نکته را شناخته اند و در احادیث صحیحه به آن نکته اشاره رفته.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- صحیح بخاری: ج ۹ / ص ۱۲۷، کتاب التوحید، باب قول الله تعالی {تعرج الملائكة والروح إليه} [المعارج: ۴] ، وقوله جل ذكره: {إليه يصعد الكلم الطيب} [فاطر: ۱۰] وقال ...، حدیث شماره: ۷۴۳۲.

مقصد دوم^۱ دلایل عقلیه بر افضلیت شیخین:

اما دلیل عقلی بر افضلیت شیخین، پس تقریر آن موقوف است بر هفت مقدمه، چون آن هفت مقدمه معلوم شود ترتیب شکل اول از قیاس اقترانی سهل گردد که شیخین بهتراند از سائر صحابه در صفات کذا و کذا، و صفات کذا و کذا فضل کلی است، پس شیخین متمیزند از سائر صحابه به فضل کلی.

مقدمه اول، بیان حقیقت فضل مطلقاً:

۱- خدمت قارئین محترم کتاب *إزالة الخفاء* عرض شود که متن فارسی این کتاب بار اول در سال ۱۲۸۶ هـ در زمان حکمرانی منشی جمال الدین خان بر ایالت بهوپال (هندوستان) چاپ و شائع شده است که تصحیح آن را مولانا محمد احسن صدیقی نانوتوی از روی سه نسخه قلمی انجام داده بود. مصنف محترم فصل هشتم کتاب را به دو مقصد تقسیم نموده بود، اما مقصد دوم فصل هشتم در هر سه نسخه وجود نداشت و در مقصد اول نیز احساس می‌شد که باید تا اندازه‌ای ناقص باشد؛ چرا که عادت مصنف رحمه الله در این کتاب بر تفصیل است و آنچه که گفته با دلائل و شواهد زیاد خوب واضح نموده است و مقصد اول مجمل به نظر می‌آمد، و اقوال فقهای صحابه و احادیث رسول خدا را که وعده داده بود درج نشده بود. علاوه از آن مصنف را عادت بر این است هر جائی که خواسته باشد سخن را ختم کند، می‌نویسد: هذا آخر ما أردنا إيراده یا عبارتی از این قبیل، و در آخر مقصد اول این عبارت نیز وجود نداشت.

تقریباً صد سال این قسمت «*إزالة الخفاء*» در همه نسخه‌های مطبوعه و تراجم این کتاب وجود نداشت. این طور بنظر می‌رسد که شاه صاحب / قصد داشته که این قسمت را نظر ثانی و یا اختصار نماید اما به دلالتی این موقع برایش میسر نشده است.

تقریباً صد سال بعد قسمت گمشده در کتاب «*قرة العینین فی تفضیل الشیخین*» تألیف شاه ولی الله دهلوی کاملاً به دست آمد که فعلاً شما خواننده‌ی محترم این قسمت را به عنوان مقصد دوم تا پایان این جلد مطالعه می‌نمائید.

کتاب *قرة العینین* در سال ۱۳۱۰ هـ در مطبعه مجتبائی هند به طبع رسید. محققین می‌دانند که شاه صاحب اول کتاب *قرة العینین* را تصنیف نموده و بعد از آن همه مضامین *قرة العینین* را با اضافه و تفصیل خیلی بیشتر در کتاب *إزالة الخفاء* مدغم نمود. اما احتمالاً این کتاب (*قرة العینین*) و یا نسخه‌های خطی آن بدست مولانا محمد احسن صدیقی نرسیده است.

قابل یاد آوری است که این قسمت گمشده را پروفیسر علی محسن صدیقی به زبان اردو ترجمه نموده و "قدیمی کتاب خانه- آرام باغ کراچی" در چاپ دوم *إزالة الخفاء* برای بار اول قسمت گمشده و ترجمه‌ی اردو را به چاپ رسانده است.

بدانکه حقیقت فضل چیزی بر چیزی اشتراک هردو است در اصلی و زیادت اول است بر ثانی در آن اصل، و دلیل این مقدمه استقراء موضع استعمال لفظ فضل است کما لا یخفی، پس اگر در اصل واحد اشتراک را ملاحظه نکنیم لفظ فضل استعمال کردن ممتنع باشد نتوان گفت که نار در میل به جانب علو افضل است از حمار در بلاد یا این دار اطول و اعرض است از حقیقت انسان. و اگر تساوی شیئین باشد در چیزی یا ثانی زائد باشد در آن چیز از اول نتوان گفت که اول افضل است.

سوال: اگر گوئی که در بعضی استعمالات میگوئیم که یاقوت افضل است از حجر فی نفسه یا آدمی افضل است فی نفسه از فرس، و فرس از گاو، و گاو از حمار و ملاحظه اصل واحد در این جا نمی‌کنیم؟

جواب گوئیم (این) جمله از اوصاف و علوم در اهل تخاطب بیشتر متداول شد و التفات به آنها زیاده تر متحقق گردید، پس در خیال مردمان چنان صورت بست که تفضیل یکی بر دیگری امری حقیقی است نه به اعتبار شیء دوشیء و این خیال از قبیل خلط خطایات و شعریات است بر برهانیات. و این داء عضال است که جز با آراء صائبه ناشیه از خلق حکمت و عدالت و سلامت فطرت علاج آن میسر نیست.

علامت این خلط آن است که چون سخن در خواص احجار به حسب طب یا به حسب سهولت و حکاکت واقع شود گاهی بلور و فاد زهر راجح باشد از یاقوت، و چون سخن در حمل اثقال و رفتن راه واقع شود میل کنند به رجحان فرس بر انسان، و چون سخن در حراثت افتد گاو را بهتر دانند از فرس، و چون سخن در موافقت مزاج لحم به مزاج انسان افتد گوسفند را ترجیح دهند بر گاو، و چون سخن در سهولت اقتنا و کفایت حاجت خفیفه واقع شود خر را اختیار کنند بر گاو. اما در این صورتها با لفظ تفضیل نگویند به ملاحظه ادب مجالس، و لفظی دیگر بجای تفضیل استعمال نمایند. کار ما با معنای فضل است نه با ادب مجالس و استعمال الفاظ خطاییه.

بالجمله هرگاه تفتیش حقیقت مراد ما افتد چاره نیست از تصریح آن اوصاف که فضل به اعتبار آنها است، زیرا که تا وقتی که تصریح به آن اوصاف نکنیم اختلاف بر انداخته نشود و پرده خفا از روی حقیقت منکشف نگردد.

مقدمه ثانیه بیان حقیقت فضل کلی:

بدانکه فضل کلی عبارت است از زیادت به حسب اوصافی که در اکثر احوال و احسن احوال عقلاً به آن اعتبار نمایند و به حسب اوصافی که نفع آن در اکثر امور عقلاً ادراک کنند مانند آنکه گویند یاقوت افضل است از حجر، و ذهب افضل است از نحاس، و فرس افضل است از گاو، و مطمح نظر عقلاء در تفضیل یاقوت و ذهب تزیین است به آن و رغبت ملوک در آن و غلاء ثمن آن و آنچه بدان ماند، و در تفضیل فرس استعداد آن برای سواری ملوک و جهاد اعداء و تزیین به رکوب آن و ربح در تجارت آن. و چون احسن و انفع به حسب رسوم و حاجات و صناعات مختلف است لا جرم فضل کلی را دو حد پیدا شد، فضل کلی به حسب عرف عام و به حسب عرف خاص.

و فضل کلی به حسب عرف عام در آن اشیاء باشد که همه مردم به حسب جبلیّت و رسم عام احسن و انفع شمرند، بسبب آنکه آن صفات اکثر باشد در تداول مردمان خصوصاً افاضل ایشان در هر طبقه مانند گندم به نسبت جو و ذهب به نسبت نحاس (مس).

و فضل کلی به حسب عرف خاص مختلف باشد به حسب حاجات و اغراض طبقات و امم، مثلاً از افراد انسان در اصطلاح طبقه‌ای که به تدبیر ملک مشغول اند، فضل کلی کسی را باشد که به جمع رجال و نصب مکائد قتال و جبايت و تفریق اموال و سیاست مدن در جمیع احوال احذق و اقدر باشد.

و در عرف طبقه‌ای که به استنباط علوم و درس آنها مشغول اند، فضل کلی کسی را باشد که حفظ و اقدر باشد بر اقتناء علوم و تحریر و تقریر آن.

و در زمره حدّادان فضل کلی کسی را باشد که آلات حرب و ادوات ارتفاق به احسن وجه میتواند ساخت. و اگر فضیلتی در کسی از غیر جهتی که غرض این طبقات بدان متعلق است ظاهر شود، مانند براءت جمال یا شرافت نسب، آنرا فضل جزئی گویند و گاهی جمعی مشغول باشند به دو فن و عرف ایشان مستخرج باشد از هر دو فن معاً مانند خاندانی از سادات که به نجابت و یسار هر دو مفتخر باشند، و مانند خاندانی از قریش که به علم و نجابت هر دو مبتهج باشند، پس در میان ایشان اگر شخصی علم و یسار ندارد و نجابت کامله دارد او را فضل کلی به عرف ایشان نتوان داد و این مقدمه از تفتیش استعمالات فرق و امم واضح گردد.

مقدمهٔ ثالثه:

هر گاه اهل ملت که جامع باشند همت خود را بر پیغامبری مبعوث من عند الله تعالى به علمی و کتابی جدا و معتقد باشند به آنکه سعادت محصور است در اتباع این پیغمبر و این پیغمبر میزان خیریت و فضیلت است چنانکه در حدیث شریف آمده: «وأحسن الهدى هدى محمد ﷺ»^۱ و این پیغمبر افضل بشر است بلکه افضل از ملائکه نیز فضل کلی استعمال کنند در علوم ملت خود به حکم مقدمه سابقه مراد ایشان نباشد الا اشبه بودن به پیغامبر خود در صفاتی که پیغامبر را از جهت پیغامبری او ثابت است و تحمل اعباء ترویج و نشر آن ملت و واسطه بودن در میان پیغامبر و امت او در آن علوم و تربیت کردن امت بر منهای تربیت پیغامبر، نظیر آنکه در مذهب شافعی ابو اسحاق شیرازی و بعد از وی امام محمد غزالی و بعد از وی امام رافعی و بعد از وی امام نووی افضل اصحاب او شدند کما لا یخفی علی متتبعی مذهب. و در مذهب حنفی امام ابویوسف و امام محمد و بعد از ایشان طحاوی و کرخی و بعد از ایشان قدوری و برهان الدین مرغینانی و ابوالبرکات نسفی افضل اصحاب ابی حنیفه بودند^۲، و در طریق نقشبندیه شیخ علاء الدین عطار و بعد از ایشان خواجه عیدالله احرار افضل اصحاب او شدند إلى غیر ذلك من الأمثلة والنظائر.

بفهم اگر می توانی فهمید که نظام ملت به وجهی از وجوه مشابیهت دارد با نظام سیاست مدینه و چنانکه در سیاست مدینه امر ملک تمامی نمی شود بغیر اعانت اعوان که به منزله جوارح ملک اند، امر ملت نیز تمامی نمی شود بدون اعوان پیغامبر که به منزله جوارح پیغامبر باشند، باز اعوان مختلف اند، بعضی اهل قلم و بعضی اهل سیف، و هر شخصی از هزاران هزار دخل دارد در اتمام امر او بر حسب مقدار خود، و افضل اعوان کسی است که به منزله وزیر و بخشی باشد در جمع جنود و تدبیر نصب و عزل، و شریک بادشاه شود در حل و عقد و جمع و تفریق. همچنان سیاست ملت تمام نمی شود بدون قراء و غزاة و علماء و یکی را از هزاران هزار دخلی هست در اتمام امر او بر حسب مقدار خود و افضل اعوان کسی است که عضد او شد در وقت تنهائی او و عزت اسلام داد در وقت غربت او و کسر جماعت

۱- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۲۶۲، کتاب الأدب، باب فی الهدی الصالح، حدیث شماره: ۵۷۴۷.

۲- شکی نیست که شاه ولی الله دهلوی / نیز در این سلسله ی عالیه مقام شامخ و رفیعی دارند.

متعصبین نمود در وقت غلبه اعداء و بعد از آنکه پیغامبر به رفیق اعلیٰ صعود فرمود علم او را مشهور ساخت و دین او در عرب و عجم شائع گردانید.

و این که گفتیم که تشبیه در صفاتی که از جهت نبوت حاصل شده است می‌باید، از آن جهت گفتیم که حضرت پیغامبر ما صلوات الله و سلامه علیه اوصاف کمال همه جمع فرموده بود که بعضی آن با اصل نبوت لازم نیست مثل جمال رائع و نسب بارع، صوت حسن و قوت بطش و بقاء (نکاح) و غیر آن.

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

لیکن سخن در فضیلتی می‌رود که همه انبیاء را بر امت خودها متحقق است و تشبیه به آن و اعانت در آن.

سوال: اگر گوئی که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳]. و از اینجا فهمیده می‌شود که افضلیت منوط به حالتی است که فیما بین العبد و بین الله باشد!

جواب گوئیم که: تقوی امتثال اوامر و اجتناب مناهی است، اوامر و نواهی در حالتی که فیما بین الله و بین العبد فقط باشد محصور نیست، جهاد از اوامر است و امر معروف و نهی منکر از اوامر است و تعلّم علم از اوامر است، بسا اوقات که ذکر نفل و صلاة نفل و صدقه نفل مفضول باشد به کثیری از جهاد و مشغول شدن به امر لشکر و مانند آن هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد.

و در حدیث شریف آمده «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ بِمَجْلِسَيْنِ فِي مَسْجِدِهِ فَقَالَ: «كِلَاهُمَا عَلَى خَيْرٍ وَأَحَدُهُمَا أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ، أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَدْعُونَ اللَّهَ وَيُرْعَبُونَ إِلَيْهِ فَإِنْ شَاءَ أَعْطَاهُمْ وَإِنْ شَاءَ مَنَعَهُمْ، وَأَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَتَعَلَّمُونَ الْفِقْهَ وَالْعِلْمَ وَيُعَلِّمُونَ الْجَاهِلَ فَهُمْ أَفْضَلُ، وَإِنَّمَا بُعِثْتُ مُعَلِّمًا قَالَ: ثُمَّ جَلَسَ فِيهِمْ» رواه الدارمي^۱.

۱- سنن الدارمی: ج ۱ / ص ۳۶۵، بَابُ فِي فَضْلِ الْعِلْمِ وَالْعَالِمِ، روایت شماره: ۳۶۱. محقق (حسین سلیم

اسد دارانی) گفته: در اسناد این روایت دو شخص ضعیف وجود دارد: عبد الرحمن بن زیاد و عبد الرحمن بن رافع.

و تفضیل عالم بر عابد امر مقرر است در دین، آری از این آیه بعد ملاحظه سباق و شان نزول فهمیده می شود که جمال رائع و نسب بارع و مانند آن در اکرمیت دخل ندارد و همین است حاصل این مقاله ما.

مقدمه رابعه، تعیین صفاتی که نبی را از جهت نبوت حاصل شده.

باید دانست که اصل نبوت پیغامبران اولی العزم اراده حق تبارک و تعالی است لطف به بندگان خود و تقریب ایشان به خیر به بعث پیغامبری از میان ایشان و اعلاء کلمه او و اظهار حجج او و شائع گردانیدن علم او قال الله تعالی: ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾﴾^۱ [الصفات: ۱۷۱-۱۷۳].

«وَعَنْ عِيَاذِ بْنِ حِمَارٍ الْمَجَاشِعِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي خُطْبَتِهِ «أَلَا إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أَعْلَمَكُمْ مَا جَهِلْتُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي يَوْمِي هَذَا كُلُّ مَالٍ تَحْلُتُهُ عَبْدًا حَلَالٌ وَإِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حُرَفَاءَ كُلُّهُمْ وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَحَرَمَتْ عَلَيْهِمْ مَا أَحَلَّتْ لَهُمْ وَأَمَرَتْهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي مَا لَمْ أُنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَإِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَّتَهُمْ عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَقَالَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لَأَبْتَلِيكَ وَأَبْتَلِي بِكَ وَأَنْزَلْتُ عَلَيْكَ كِتَابًا لَا يَغْسِلُهُ الْمَاءُ تَقْرُوهُ نَائِمًا وَيَقْظَانِ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُحَرِّقَ قُرَيْشًا فَقُلْتُ رَبِّ إِذَا يَثْلَعُوا رَأْسِي فَيَدْعُوهُ خُبْرَةٌ قَالَ اسْتَخْرِجْهُمْ كَمَا اسْتَخْرِجُوكَ وَاغْزُهُمْ نُغْزِكَ وَأَنْفِقْ فَسَنَنْفِقَ عَلَيْكَ وَأَبْعَثْ جَيْشًا نَبْعَثُ خُمْسَهُ مِثْلَهُ وَقَاتِلْ بِمَنْ أَطَاعَكَ مِنْ عَصَاكَ»^۲، رواه مسلم.

بعد از آن چون تأمل بلیغ بکار بریم معلوم شود که از لوازم نبوت و اجزاء آن تمیز نبی است از سائر بشر در هر دو قوت نفس ناطقه که قوت عامله و عاقله است. پس خدای تعالی پیغامبر را به فضل و نعمت خود بی سابقه عملی در قوت عاقله زیادتی عطاء می فرماید که به

۱- ترجمه آیات کریمه: «وعدۀ قطعی ما برای بندگان فرستاده ما از پیش مسلم شده. که آنان یاری شدگانند. و لشکر ما پیروزند».

۲- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۱۹۷، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حديث شماره: ۲۸۶۵، و مسند امام احمد: ج ۲۹/ ص ۲۲، حديث شماره:

سبب آن وحی از جانب غیب به او می‌رسد و جنت و نار را مشاهده می‌فرماید و ملائکه را به صور آنها ببیند و در واقعات و رویاء صالحه واقعات آینده را به صور مثالیه در می‌یابد و بسوی این جزو اشارت واقع شده است در حدیث: «الرویاء جزء من ستة وأربعين جزء من النبوة»^۱ و همچنین در قوت عامله او مددی می‌دهد که بسبب آن سمت صالح نصیب او می‌گردد و در رعایت آداب عبادات و تدبیر منزل و سیاست مدنی بطوری که از آن خوبتر متصور نشود اهتمام می‌فرماید و خلق شجاعت و سیاست و عدالت و کفایت و شناختن مصلحت هر وقتی او را عطاء می‌کند و بسوی این جزء اشارت واقع شد در حدیث: «السمت الصالح جزء من خمسة وعشرين جزء من اجزاء النبوة»^۲.

اگر می‌خواهی که خواص نبی را بفهمی فرض کن که چهار شخص را در یک تن جمع کرده‌اند و نام آن مجموع را نبی گذاشته‌اند، بادشاهی که صاحب حکمت عملی (سیاسیون) او را انسان مدنی می‌گویند، یعنی انسانی که ظل نفس ناطقه او بر مردمان می‌افتد، و بسبب آن ظل التیامی و انتظامی در میان افراد بشر واقع می‌شود و هر یکی بر جای خود قرار گرفته تربیتی مناسب عادت می‌گیرد و از انواع اهل قلم و ابطال و مدبران جیش و سیاست کنندگان در مدن و مزارعان و تجار و غیر ایشان.

پس اگر اجتماع و ترتیب در میان این فرق متحقق نباشد بسبب ظل نفس ناطقه او که بر ایشان می‌افتد بواسطه افعال و اقوال او از سر نو متحقق گردد و اگر متحقق باشد بکمال خود رسد، و هر نا بایستنی که در وی هست زائل گردد قصه مختصر کنم هر چه در این انسان می‌باید از بخت و حکمت و عدالت و شجاعت و کفایت و غیر آن همه در نبی ببین.

و حکیمی که در حکمت عملی بسر آمده، و علم اخلاق و تدبیر منازل و سیاست مدن نیک شناخته، و اصول و فروع آن علوم را حاوی شده، و بر علم اکتفا ننموده بلکه همه آن

۱- صحیح بخاری: ج ۹ / ص ۳۰، کتاب، باب رؤیا الصالحین وقوله تعالى: {لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ...}، حدیث شماره: ۶۹۸۳.

۲- سنن ابو داود: ج ۴ / ص ۲۴۷، کتاب الأدب، باب فی الوقار، حدیث شماره: ۴۷۷۶، علامه آل بانی گفته: این حدیث حسن است. و حدیث را در صحیح مسلم نیافتم.

صفات تحقیقا و تخلّقاً در وی نمایان شده و آثار آن صفات حینا فحینا از وی میتراود که کلّ اناء یتشرح بما فیه.

و صوفی مرشدی که در میان زمرهء صوفیان نشسته مصدر کرامات عجیبه و خوارق غریبه گشته، و به قوت ارشاد خود بادیه پیمایان ضلال را راه نجات نموده، بعد از آنکه طریق تهذیب نفس به طاعت و ریاضت نیک شناخته، و حس مشترک او مرآة علوم حقه گشته، و خفایای عالم ملک و خبایای عالم ملکوت بر وی مفاض شده، و خواص اعمال جوارح و اذکار زبان نیک ورزیده به جزئی و کلی این فنون ماهر گردیده مثل آنچه در مقامات مشائخ مثل بهجة الاسرار و مقامات خواجه نقشبند خوانده باشی^۱.

و جبرئیلی که جارحه از جوارح تدبیر الهی گشته و واسطه اخذ علوم حقه از منبع آن شده، ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ [التحریم: ۶]. وصف او شده و از جذر جبلت او راهی به حظیره القدس کشاده و از آن راه علوم مجردة عالیّه در عقل و قالب او ریخته، و اطمینانی و ثلجی و یقینی و عظمتی میسر او شده.

باز تأمل باید کرد که آن حضرت ﷺ در ایام خود به چه چیز اعتناء تمام نمودند، و از آثار آن حضرت ﷺ در عالم چه چیز باقی ماند و هر چند این سخن دراز است اما از جزئیات به کلیات انتقال می باید کرد، و حدس ذهن را کار باید فرمود، قال الله تعالی: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾ وَعَاخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣﴾﴾ [الجمعة: ۲-۳].

۱- در این جا مراد از صوفی شخص زاهد و متقی است که بر سنت رسول خدا عامل باشد، و بخاطر عرف عام شائع در شبه قاره‌ی هند مصنف نیز این اصطلاح را انتخاب نموده است. و به جرأت می توان گفت که انسان های بی سواد و اهل بدعتی که در این دور بنام صوفی و مرشد عرض اندام می کنند قطعاً مقصود شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله نیستند! چرا که با مراجعه به کتب و رسائل محدث هند دانسته می شود که با بدعت گذاران و اهل خرافات به شدت مخالف بوده است، کتابی که در دست دارید بهترین دلیل بر این مدعا می باشد.

پس باید دانست که آن حضرت ﷺ در زمانی مبعوث شدند که شرک در عبادت شائع بود، و معاد را اثبات نمی کردند، و عبادات را فراموش ساخته بودند، و در دین حنیفی که منسوب است به حضرت ابراهیم (علیه السلام) تحریفها راه یافته بود، در اول بعث ابطال شرک نمودند، و اثبات مجازات فرمودند و تحریفات را بر انداختند آنگاه عرب عامه و قریش خاصه به تعصب برخاستند و ایذاها دادند، آن حضرت ﷺ به قوت خدا داد در مقابله و مجادله ایشان استقامت نمودند با آنکه راهی واضح شد و اسلام از کفر ممتاز گشت، و مردمان در دین حق در آمدند بعد از آن مأمور شدند به هجرت و به جهاد، در آن باب به تأیید الهی سعی که زیاده بر آن مقدور بشر نباشد بجا آوردند، و فتحها واقع شد، و هزیمتها بر کفار افتاد، و دین جاهلیت از هم پاشید، و مظالم و مخالفت به سنت عادلانه که شیوع تمام یافته بود در مکنم عدم رفت، و علمی که هرگز با آن آشنا نبودند در میان ایشان شائع شد، و آن ده علم است:

علم قرآن، و علم ایمان یعنی ارکان پنجگانه اسلام با توقیت اوقات و تعیین آداب و مانند آن، و علم معاد یعنی شرح احوال برزخ و حشر و جنت و نار، و علم احسان یعنی از قوالب عبادات به ارواح آن و از صور طاعات به انوار آن ترقی نمودن و نام احسان امروز طریقت و معرفت است، و علم شرائع در تدبیر منازل و سیاست مدن و طریق معاش، و علم اخلاق، و علم آداب، و علم فتن یعنی حوادث آینده، و علم فضائل اعمال، و علم مناقب عمال و این همه علوم را به وجهی شرح و تفضیل داد و شائع و مشهور گردانید که با قاصی و دانی و صغیر و کبیر و ذکی و غبی رسید، الا هر بی نصیبی که شقاوت ازلی او را در گرفته باشد. و تربیت فرمود اهل زمان خود را تا آنکه اهل بدو و سکان صحراء محسنین و مقربین گشتند، و این تربیت به فیض صحبت با برکت بود، و امر معروف و نهی منکر در هر حالتی به قدر آن حالت.

و به همین منن عظمی که اشاره واقع شد در این آیت اگر عمری در تأمل بگذرانی مثل این منقح و محصل نیابی.

مقدمه خامسه: بیان آنکه حالتی که به سبب آن غیر نبی با نبی تشبّه کند چیست، و اعانت کلی پیغمبر در اموری که پیغامبر برای او مبعوث شده و به اعتناء تمام آنرا سر انجام داد به چه قسم متصور گردد؟

بدانکه تشبه در خصلت اولی که اراده بعث است به آن طریق تواند بود که اراده منعقد شود به آنکه اتمام این کار بر دست بعضی امتیان کنند و این معنی را پیغامبر ارشاد فرماید، قال الله تعالى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱].

«عن بهز بن حکیم عن أبيه عن جده أنه سمع النبي ﷺ يقول في قوله تعالى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ قال: أنتم تتمون سبعين أمة أنتم خيرها وأكرمها على الله»، أخرجه الترمذي^۱.

«وعن ابن عباس في قوله ﷺ: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ قال: هم الذين هاجروا مع رسول الله ﷺ من مكة إلى المدينة»، أخرجه الحاكم^۲.

وقال الله تعالى: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور: ۵۵].

«عن أبي بن كعب قال: لما قدم رسول الله ﷺ وأصحابه المدينة وآواهم الأنصار ورمتهم العرب عن قوس واحدة كانوا لا يبيتون إلا بالسلاح ولا يصبحون إلا فيه فقالوا: أترون أنا نعيش حتى نبيت آمنين مطمئنين لا نخاف إلا الله. فنزلت: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾»، أخرجه الحاكم^۳.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۲۶، کتاب تفسیر القرآن عن رسول الله صلی الله علیه و سلم، باب ۴ ومن سورة آل عمران، حدیث شماره: ۳۰۰۱، علامه آلبنانی گفته: این حدیث حسن است.

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۲/ ص ۳۲۳، روایت شماره: ۳۱۶۰. حاکم در ادامه نوشته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم است اما شیخین آن را روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی در تعقیبش نگاشته: بنا بر شرط امام مسلم است.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۲/ ص ۴۳۴، روایت شماره: ۳۵۱۲، حافظ ذهبی گفته: این روایت صحیح است.

«وعن أبي عروة قال: كنا عند مالك بن أنس فذكروا رجلا ينتقص أصحاب رسول الله ﷺ فقال مالك: من أصبح من الناس وفي قلبه غيظ على أصحاب رسول الله ﷺ فقد أصابته هذه الآية: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾»، أخرجه الواحدي^۱.

«وقد بينا أن الله تعالى كشف على نبيه بما رأى أصحابه أن المراد بذلك استخلاف أصحابه ثلاثين سنة»^۲.

وقال الله تعالى: ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْقِهِ يَعْجِبُ الزَّرَّاعُ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارُ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۳ [الفتح: ۲۹].

«عن خيثمة قال قرأ رجل على عبد الله سورة الفتح فلما بلغ ﴿كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْقِهِ يَعْجِبُ الزَّرَّاعُ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارُ﴾ قال: ليغيظ الله

۱- الوسيط في تفسير القرآن المجيد: ج ۴ / ص ۱۴۷، روایت شماره: ۸۵۶، مؤلف: أبو الحسن علي بن أحمد بن محمد بن علي الواحدي، النيسابوري، الشافعي (المتوفى: ۴۶۸هـ)، تحقيق وتعليق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، الشيخ علي محمد معوض، الدكتور أحمد محمد صيرة، الدكتور أحمد عبد الغني الجمل، الدكتور عبد الرحمن عويس، مقدمه و تقریظ: الأستاذ الدكتور عبد الحي الفرماوي، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۵ هـ / ۱۹۹۴ م.

۲- سنن ترمذی: ج ۴ / ص ۵۰۳، أبواب الفتن، باب ما جاء في الخلافة، حديث شماره: ۲۲۲۶، علامه ألبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- ترجمه‌ی آیه مبارکه: «این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است؛ همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی و امید دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد (اما) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است».

بالنبي ﷺ وبأصحابه الكفار، قال ثم قال عبد الله: أنتم الزرع وقد دنا حصاده»، أخرجه الحاكم^۱.

«وعن عائشة في قوله تعالى: ﴿لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ قالت: أصحاب رسول الله ﷺ أمروا بالاستغفار لهم فسبّوهم»، أخرجه الحاكم^۲.

وقال الواحدي: «هذا مثل ضربه الله تعالى لمحمد ﷺ فالزرع محمد والشطأ أصحابه والمؤمنون حوله وكانوا في ضعف وقلة كما كان أول الزرع دقيقاً ثم غلظ وقوي وتلاحق، كذلك المؤمنون قوي بعضهم بعضاً حتى استغلظوا واستووا على أمرهم ليغيظ بهم الكفار أي إنما كثرتهم وقواهم ليكونوا غيظاً للكافرين»^۳.

اما تشبه در زیادتی که در جزء علمی نفس ناطقه دهند به این وجه تواند بود که کسی را از امت محدث و ملهم کنند تا بعض بروق غیب در دل او لمعان نماید و این معنی به دو طریق تواند بود:

یکی آنکه به مجرد شنیدن سخن پیغامبر متنبه شود به اصل کار گویا آنرا بی واسطه می بیند و می داند و از لوازم این معنی تصدیق دل است به غیر اکثرات.

و نیز از لوازم او صحبت دائمه با پیغمبر ﷺ با وصف فنا و فدا و تسلیم و ترک مخالفت اگر چه در ادنی شیء باشد و امام این طریقه صدیق اکبر ﷺ است.

و دوم آنکه فراست صادق او را نصیب کنند و عقل او را از حظیره القدس تائیدی دهند که غالباً اصابت کنند در مجتهدات خود و از لوازم این معنی آنست که وحی بر حسب رای او

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۲/ ص ۵۰۱، روایت شماره: ۳۷۱۸، حاکم در ادامه نوشته: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است اما آن را روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی در تعقیبش نگاشته: بنا بر شرط امام بخاری و امام مسلم است.

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۲/ ص ۵۰۱، روایت شماره: ۳۷۱۹، حاکم در ادامه نوشته: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است اما آن را روایت نکرده اند، و حافظ ذهبی در تعقیبش نگاشته: بنا بر شرط امام بخاری و امام مسلم است.

۳- الوسيط في تفسير القرآن المجید: ج ۴/ ص ۱۴۷، روایت شماره: ۸۵۵.

نازل شود و نیز از لوازم او آنست که ممتاز شود در میان ابناء جنس خود به آنکه هر چیزی را که ظن کند موافق واقع افتد و امام این طریقه فاروق اعظم علیه السلام است.

اما تشبه در زیادتی که در جزء عملی نفس ناطقه دهند به دو وجه تواند بود وجه اول آنکه سمت صالح داشته باشد و عدالت کامله و در امور ملک رانی و سیاست مدن داد آن دهد و به وجهی معامله کند که امت بر وی مختلف نشود، و تا مقدور بدون سل سیف در میان مسلمین کار سر انجام دهد و جهاد عرب و عجم به نوعی که بهتر از آن متصور نباشد بجا آرد و حق شخصی از هزاران هزار که در امر ملت سعی کند جدا جدا بشناسد، و از هر یکی کاری که از وی می آید بگیرد علماً و عملاً و نصرت دین را به اقصی همت مطمح نظر خود سازد گویا برای همین کار مخلوق شده و این امر غایت سعادت او است، و رد و قبول او همه بر موافقت ملت و مخالفت آن باشد، یا اصابت رای و فطانت المعیه به آن مشابه گویا رای او مرآة اراده الهی افتاده هر چه می اندیشد از مکمن غیب بر حسب اندیشه او ظاهر شود، چنانکه حضرت مرتضی علیه السلام فرمود: «ان عمر کان رشید الرأي»^۱، و فرمود: تازیانه عمر بهتر از سیف ما است.^۲

وجه ثانی آنکه تربیت کنند جمیع اصحاب خود را به تأثیر صحبت و هر یکی را امر معروف کند در هر حالتی به قدر آن حالت و مواظب و حُطَب بلیغهُ او مؤثرترین کلمات باشد در نفوس و کرامات عجیبه و خوارق غریبه از وی مشاهده افتد.

۱- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶ / ص ۳۵۷، روایت شماره: ۳۲۰۰۴. متن فرموده علی رضی الله عنه چنین است: «إِنَّ عُمَرَ كَانَ رَشِيدَ الْأُمْرِ، وَلَا أُغَيَّرُ شَيْئًا صَنَعَهُ عُمَرُ».

۲- انساب الأشراف (موقع الوراق)، بلاذری: ج ۳ / ص ۴۰۹، نسب بنی عدی بن کعب بن لؤی، و متن انساب الاشراف چنین است: حدثني بكر بن عبد الرزاق عن معمر عن الزهري عن أبي سلمة بن عبد الرحمن أنه قال: كانت درة عمر أهيأ في الصدور من سوطكم هذا. و نگا: ربيع الابرار (موقع الوراق)، ج ۱ / ص ۳۰۹. و الفاظ آن چنین است: عن الشعبي: كان درة عمر أهيأ من سيف الحجاج. و ثمار القلوب في المضاف والمنسوب: ج ۱ / ص ۸۵، روایت شماره: ۱۲۲، مؤلف: أبو منصور عبد الملك بن محمد بن إسماعيل الثعالبي، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، ناشر: دار المعارف - القاهرة، چاپ نخست، سال: ۱۹۶۵ م.

بناء شاه ولی الله این روایت را به معنی آورده و در نسبت آن به علی مرتضی دقت نکرده است. البته این جمله از ابو سلمه بن عبد الرحمن روایت شده، و در بین مردم نیز شایع بوده است.

اما تشبه او با پیغامبر در تحمل اعباء دعوت به آن وجه تواند بود که مرد جلیل القدر که در نظر مردمان محترم باشد و از وی در حل و عقد خویش حساب می گرفته باشند، و با وی از هر بطن جماعتی مؤتلف باشند به اقصی همت در اسلام قدم راسخ زند و به مجرد دخول او در اسلام جمعی در اسلام در آیند، و به مجرد دخول او عزت اسلام ظاهر شود، و در نظر مردمان پر ظاهر گردد که این ملت را ظهوری شدنی است و دست متعصبان از تناول این ملت بسبب قیام او بسته گردد، و توقع غلبه از خاطر ایشان بسبب رسوخ قدم او از هم باشد، باز چون جهاد در میان آید به هر وقعی او را دخل باشد در حل و عقد و جمع رجال و نصب قتال و مشورت او را پذیرائی تمام باشد پیش آن حضرت ﷺ.

و اما تشبه او با پیغمبر در نشر علوم به آن تواند بود که تصرف کند در علوم مرویه آن حضرت ﷺ به ارشاد طرق روایت و حمل ناس بر تعلیم علوم آن حضرت ﷺ و اگر در مسأله اقوال روایت مختلف شوند خروج نماید از مضیق اختلاف به قضا و اجماع، و ارشاد نماید طریق اجتهاد را و سد کند طرق تحریف را بالجمله احکام نماید اخذ علم از پیغامبر و امام باشد در این راه و واسطه باشد در میان آن حضرت ﷺ و امت او در اخذ علوم.

فائده: در حدیث متواتر آمده است: «خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم»^۱.

و سر در تفضیل صحابه بر هر که بعد از ایشان آمد آنست که ایشان واسطه‌اند میان پیغامبر و این جماعت متأخره و از جهت غلبه اسلام به واسطه ایشان و رسیدن علم به سبب ایشان.

۱- این روایت با الفاظ «خیر القرون قرنی» با وجود این که بر زبان مردم مشهور است؛ اما در کتب حدیثی با این الفاظ نیامده، بلکه روایت موجود در کتب حدیث چنین است: «خَیْرُ النَّاسِ قَرْنِی ثُمَّ الذِّینَ یَلُونَهُمْ...». مسند امام احمد: ج ۶/ ص ۷۶، مسند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه، حدیث شماره: ۳۵۹۴. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است. و در این جا شاه ولی الله دهلوی دو حدیث را با هم تلفیق نموده؛ یعنی قسمت اخیر این روایت: «ثُمَّ یُظْهَرُ الْکُذِبُ» جزء روایتی که ایشان آورده نیست، بلکه جزء این روایت است: «أَکْرَمُوا أَصْحَابِی، ثُمَّ الذِّینَ یَلُونَهُمْ، ثُمَّ الذِّینَ یَلُونَهُمْ، ثُمَّ یُظْهَرُ الْکُذِبُ...». این روایت با همین الفاظ در کتب حدیثی زیادی آمده؛ از جمله: السنن الکبری، نسائی: ج ۸/ ص ۲۸۵، کتاب عشرة النساء، ذکر اختلاف ألقاظ الناقلین لخبر عمر فیه، حدیث شماره: ۹۱۷۸.

بفهم اگر می‌توانی فهمید که امر ملت مشابهت تمام دارد به دیواری که هر خشت فوقانی متفرع است تا آنکه کار به اساس رسد، همچنین هر قرن متأخر مستمد و منت پذیر قرن متقدم است در شرائع اسلام و علوم و هدایت و شرع تا آنکه امر منتهی گردد به صاحب شرع که از جانب خدای تعالی شریعت را بی واسطه آورده. نمی‌بینی که امروز کافری چون می‌خواهد که مسلمان شود چه قدر حرکات عنیفه می‌بایدش کرد که از میان اهل کفر و رسم کفر بر آمده از اهل اسلام یاد گیرد و به آن متخلق گردد خدای تعالی رحمت تامه نازل گرداند بر آبا و اجداد و اساتذہ و مشائخ ما که در حجر تربیت خود ما را پرورش دادند و اول کلمه که به ما نمودند رسم اسلام بود آن مؤنت دشوار از سر ما برداشتند ﴿رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ [الإسراء: ۲۴]. و رحمت دیگر اوفی و اتم از آن نصیب اصول ایشان گرداند که ایشان را همچنین در حجر خود تربیت کرده‌اند این مؤنت خلاص گردانیدند و همچنین تا آنکه صلوات تامه و تحیات کامله تحفه جناب عالی آن حضرت ﷺ گردد به عدد هر مسلمانی که به این ملت حقه بهرهمند گردید. علماً و عملاً این چنین باید دانست این چنین منت را بر جان خود باید نهاد تا بر آبادی ظاهری و باطنی کرده باشیم و از عقوبت ایشان دور شویم. والحمد لله رب العالمین

مقدمه سادسه، بیان تحقق این خصال در شیخین به وجه کمال

اما متضمن بودن بعث پیغامبر ﷺ بعث ایشانرا و اعلام از جانب غیب به این معنی پس فصلی از آن در مسلک اول تقریر کرده شد.

و از این باب است قصه اسقف: «عَنِ الْأَفْرِعِ مُؤَدِّنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ بَعَثَنِي عُمَرُ إِلَى الْأُسْفُفِ فَدَعَوْتُهُ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ وَهَلْ تَجِدُنِي فِي الْكِتَابِ قَالَ نَعَمْ. قَالَ كَيْفَ تَجِدُنِي قَالَ أَجِدُكَ قَرْنًا. فَرَفَعَ عَلَيْهِ الدَّرَّةَ فَقَالَ قَرْنُ مَهْ فَقَالَ قَرْنٌ حَدِيدٌ أَمِينٌ شَدِيدٌ. قَالَ كَيْفَ تَجِدُ الَّذِي يَبْجِيءُ مِنْ بَعْدِي فَقَالَ أَجِدُهُ خَلِيفَةً صَالِحًا غَيْرَ أَنَّهُ يُؤْثِرُ قَرَابَتَهُ. قَالَ عُمَرُ يَرْحَمُ اللَّهُ عُثْمَانَ ثَلَاثًا فَقَالَ كَيْفَ تَجِدُ الَّذِي بَعْدَهُ قَالَ أَجِدُهُ صَدًّا حَدِيدٍ فَوَضَعَ عُمَرُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ فَقَالَ يَا دَفْرَاهُ يَا دَفْرَاهُ. فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ خَلِيفَةٌ صَالِحٌ وَلَكِنَّهُ يُسْتَخْلَفُ حِينَ يُسْتَخْلَفُ وَالسَّيْفُ مَسْلُورٌ وَالْدَّمُ مُهْرَاقٌ».

قال أبو داود: والدفرة التتن، أخرجه أبو داود في بعض النسخ^١.

و از اين باب است رؤيای عوف بن مالک: «عن عوف بن مالک الأشجعي أنه رأى في المنام كأن الناس جمعوا وإذا فيهم رجل فرعهم فهو فوقهم ثلاث أذرع فقال: فقلت من هذا؟ قال: عمر. قلت: لم؟ قالوا: لأن فيه ثلاث خصال: لأنه لا يخاف في الله لومة لائم وأنه لخليفة مستخلف وشهيد مستشهد قال: فأتى أبا بكر فقصها عليه فأرسل إلى عمر فدعاه ليُبشّره. قال: فجاء عمر. قال: فقال لي أبو بكر: اقصص رؤياك. قال فلما بلغت خليفة مستخلف زجرني عمر وكهرني وقال: اسكت تقول هذا وأبو بكر حيّ. قال: فلما كان بعد أن ولي عمر مررت بالشام وهو على المنبر قال: فدعاني وقال: اقصص رؤياك فقصصتها فلما قلت إنه لا يخاف في الله لومة لائم. قال: إني لأرجو أن يجعلني الله منهم. قال: فلما قلت: خليفة مستخلف. قال: قد استخلفني الله فسله أن يعينني على ما ولاني فلما أن ذكرت شهيد مستشهد قال: أنى لي بالشهادة وأنا بين أظهركم تغزون ولا أغزو. ثم قال: بلى يأت الله بها إن شاء الله»، أخرجه أبو عمر في الاستيعاب^٢.

و اما تشبه شيخين به حضرت پیامبر ﷺ در جزء عقلی نفس ناطقه به آن دو طريقه كه بيان كرديم پس شواهد بسيار دارد، از آن جمله:
حديث أبي درداء قال: «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ. وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقَ. وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُو لي صَاحِبِي. مَرَّتَيْنِ فَمَا أُؤْذَى بَعْدَهَا»، أخرجه البخاري^٣.

١- سنن ابو داود: ج ٢/ ص ٦٢٥، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ٤٦٥٦، علامه ألبانى گفته: اسناد اين حديث ضعيف است.

٢- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ٣/ ص ١١٥٦.

٣- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ٥، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حديث شماره: ٣٦٦١.

و حدیث عائشة قالت: «لما أسري بالنبي ﷺ إلى المسجد الأقصى أصبح يتحدث الناس بذلك، فارتد ناس فمن كان آمنوا به وصدقوه، وسمعوا بذلك إلى أبي بكر ﷺ فقالوا: هل لك إلى صاحبك يزعم أنه أسري به الليلة إلى بيت المقدس، قال: أو قال ذلك؟ قالوا: نعم، قال: لئن كان قال ذلك لقد صدق، قالوا: أو تصدقه أنه ذهب الليلة إلى بيت المقدس وجاء قبل أن يصبح؟ قال: نعم، إني لأصدقته فيما هو أبعد من ذلك أصدقته بخبر السماء في غدوة أو روحة، فلذلك سمي أبو بكر الصديق»، أخرجه الحاكم^۱.

«قال أبو عمر: سُمي الصديق لبداره إلى تصديق رسول الله ﷺ في كل ما جاء به وقيل: بل قيل له الصديق لتصديقه في خبر الأسراء. وفي حديث التخيير قال علي فكان رسول الله ﷺ هو المخير فكان أبو بكر أعلمنا به، وقال رسول الله ﷺ: دعوا لي صاحبي فإنكم قلت لي كذبت وقال لي: صدقت، وقال رسول الله ﷺ في كلام البقرة والذئب: آمنتُ به أنا وأبو بكر وعمر وما هما ثم علماً منه بما كنا عليه من اليقين والإيمان انتهى قول أبي عمر»^۲.

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ قَالَ: إِنَّ عَبْدًا خَيْرُهُ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا مَا شَاءَ وَيَبْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ فَدَيْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِآبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا. قَالَ فَعَجَبْنَا فَقَالَ النَّاسُ انْظُرُوا إِلَى هَذَا الشَّيْخِ يُخْبِرُ رَسُولَ اللَّهِ عَنْ عَبْدٍ خَيْرُهُ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا مَا شَاءَ وَيَبْنَ مَا عِنْدَ اللَّهِ وَهُوَ يَقُولُ فَدَيْنَاكَ بِآبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا قَالَ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الْمُخَيَّرَ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ هُوَ أَعْلَمَنَا بِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ مِنْ أَمَنِ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۶۵، حدیث شماره: ۴۴۰۷، حاکم نيسابوری گفته: این حدیث صحیح الإسناد است اما شیخین آن را روایت نکرده اند. ذهبی در تعلیق خود نگاشته: سند این حدیث صحیح است.

۲- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۱ / ص ۲۹۵.

بَكْرٍ خَلِيلًا وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الْإِسْلَامِ لَا تَبْقَيْنَ فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةً إِلَّا خَوْخَةُ أَبِي بَكْرٍ»، أخرجه الترمذي وللشيخين نحوه من طرق متعددة^١.

«وعن عائشة أن أبا بكر لم يقل بيت شعر في الإسلام حتى مات وإنه كان قد حرم الخمر في الجاهلية هو وعثمان رضي الله عنهما»، أخرجه أبو عمر في الاستيعاب^٢.

«وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَسْلَمَ جَاءَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْأَخِيرَ زَنَا. فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ هَلْ ذَكَرْتَ هَذَا لِأَحَدٍ غَيْرِي فَقَالَ لَا. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ فَتُبَّ إِلَى اللَّهِ وَاسْتَتِرَ بِسِتْرِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ. فَلَمْ تُقِرَّهُ نَفْسُهُ حَتَّى أَتَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَقَالَ لَهُ مِثْلُ مَا قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ مِثْلُ مَا قَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ تُقِرَّهُ نَفْسُهُ حَتَّى جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْأَخِيرَ زَنَا فَقَالَ سَعِيدٌ فَأَعْرَضَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُلُّ ذَلِكَ يُعْرَضُ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى إِذَا أَكْثَرَ عَلَيْهِ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَهْلِهِ فَقَالَ: أَيَشْتَكِي أُمُّ بَيْهٍ جَنَّةً. فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَصَحِيحٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَيْبَكْرُ أُمِّ تَيْبٍ. فَقَالُوا بَلْ تَيْبٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرُجِمَ»، أخرجه مالك^٣.

وعن المسور بن مخرمة في قصة الحديبية وحديث أبي جندل «فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَاتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ أَلَسْتَ نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا قَالَ: بَلَى. قُلْتُ أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُّوْنَا عَلَى الْبَاطِلِ قَالَ: بَلَى. قُلْتُ فَلِمَ نُعْطَى الدِّينِيَّةَ فِي دِينِنَا إِذَا قَالَ: إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَلَسْتُ أَغْصِيهِ وَهُوَ نَاصِرِي. قُلْتُ أَوْلَيْسَ كُنْتُ مُحَدِّثُنَا أَنَا سَنَاتِي الْبَيْتِ فَتَنْطُوفُ بِهِ قَالَ: بَلَى، فَأَخْبَرْتُكَ أَنَا نَأْتِيهِ

١- سنن ترمذي: ج ٥/ ص ٦٠٨، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٦٠، علامه آلباني گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: صحیح بخاری: ج ١/ ص ١٠٠، کتاب الصلاة، باب الخوخة والممر في المسجد، حدیث شماره: ٤٦٦.

٢- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ١/ ص ٢٩٩.

٣- الموطأ: ج ٥/ ص ١١٩٧، روایت شماره: ٣٠٣٦، کتاب الحدود، باب مَا جَاءَ فِي الرَّجْمِ، مؤلف: امام مالك بن أنس، محقق: محمد مصطفى الأعظمي، ناشر: مؤسسة زايد بن سلطان آل نهيان، چاپ نخست، سال: ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤م، مصدر کتاب: موقع الإسلام.

الْعَامَ. قَالَ قُلْتُ لَا. قَالَ: فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَوِّفٌ بِهِ. قَالَ فَأَتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ يَا أَبَا بَكْرٍ، أَلَيْسَ هَذَا نَبِيُّ اللَّهِ حَقًّا قَالَ بَلَى. قُلْتُ أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُّوْنَا عَلَى الْبَاطِلِ قَالَ بَلَى. قُلْتُ فَلِمَ نُعْطِي الدِّنْيَةَ فِي دِينِنَا إِذَا قَالَ أَيُّهَا الرَّجُلُ، إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَيْسَ يَعْصِي رَبَّهُ وَهُوَ نَاصِرُهُ، فَاسْتَمْسِكْ بِعَرْزِهِ، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ. قُلْتُ أَلَيْسَ كَانَ يُحَدِّثُنَا أَنَّ سَنَاتِي الْبَيْتِ وَنَطُوفُ بِهِ قَالَ بَلَى، أَفَأَخْبَرَكَ أَنَّكَ تَأْتِيهِ الْعَامَ قُلْتُ لَا. قَالَ فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَوِّفٌ بِهِ»، أخرجه البخاري^۱.

«وعن ابن عباس رضي الله عنه قَالَ: لَمَّا أُخْرِجَ أَهْلُ مَكَّةَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أَخْرَجُوا نَبِيَّهُمْ لِيَهْلِكُوا. قَالَ: فَفَزَلْتُ: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾^(۳۱) وكان ابن عباس يقرؤها أذن قال أبو بكر الصديق: فعلمت أنها قتال»، أخرجه الحاكم^۲.

وفي قصة رؤيا النبي ﷺ «عُثِمَا كَثِيرَةٌ سَوْدٌ ادْخَلَتْ فِيهَا غَنَمٌ كَثِيرَةٌ بَيْضٌ» وفي رواية أبي أيوب قول النبي ﷺ: «يا أبا بكر اعبرها. فقال أبو بكر: يا رسول الله هي العرب تتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها. فقال النبي ﷺ: هكذا اعبرها الملك السحر»، أخرجه الحاكم^۳.

«قَالَ ابْنُ هِشَامٍ: حَدَّثَنِي بَعْضُ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّهُ حَدَّثَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ جَعْفَرٍ الْمَحْمُودِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: رَأَيْتُ كَأَنِّي لَقِمتُ لُقْمَةً مِنْ حَيْسٍ فَالْتَذَذْتُ طَعْمَهَا، فَأَعْتَرَضَ فِي حَلْقِي مِنْهَا شَيْءٌ حِينَ ابْتَلَعْتُهَا، فَأَدْخَلَ عَلَيَّ يَدُهُ فَتَنَزَعَهُ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ

۱- صحيح بخاری: ج ۷/ ص ۱۰۱، کتاب المغازی، بَابُ الشُّرُوطِ فِي الْجِهَادِ وَالْمُصَالَحَةِ مَعَ أَهْلِ الْحَرْبِ وَكِتَابَةُ الشُّرُوطِ، حدیث شماره: ۲۷۳۱.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۲/ ص ۷۶، حدیث شماره: ۴۴۰۷، حاکم نيسابوری گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین است اما آن را روایت نکرده اند. ذهبی در تعلیق خود نگاشته: بر شرط بخاری و مسلم است.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ ص ۴۳۷، کتاب تعبیر الرؤیا، حدیث شماره: ۸۱۹۳، حافظ ذهبی از تصحیح و عدم تصحیح آن سکوت ورزیده است.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذِهِ سَرِيَّةٌ مِنْ سَرَايَاكَ تَبَعْتُهَا، فَيَأْتِيكَ مِنْهَا بَعْضُ مَا تُحِبُّ، وَيَكُونُ فِي بَعْضِهَا اعْتِرَاضٌ فَتَبَعْتُ عَلَيَّا فَيُسَهِّلُهُ»^١.

«وعن عائشة قالت: رَأَيْتُ ثَلَاثَةَ أَقْمَارٍ سَقَطْنَ فِي حُجْرَتِي فَقَصَصْتُ رُؤْيَايَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ قَالَتْ فَلَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَدُفِنَ فِي بَيْتِهَا قَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: هَذَا أَحَدُ أَقْمَارِكَ وَهُوَ خَيْرُهَا»، أخرجه مالك في الموطأ^٢.

«وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَقَدْ كَانَ فِيمَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ مُحَدِّثُونَ، فَإِنْ يَكُ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ»، أخرجه البخاري^٣.

«قال أبو عمر من حديث ابن عمر قال قال رسول الله ﷺ: إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه ونزل القرآن بموافقة في أسرى بدر وفي الحجاب وفي تحريم الخمر وفي مقام إبراهيم»^٤.

وروى من حديث «عقبة عامر وأبي هريرة عن النبي ﷺ أنه قال: لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ لَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ»^٥.

١- سيرة ابن هشام: ج ٢/ ص ٢٩٢، غَضِبَ الرَّسُولُ مِمَّا فَعَلَ خَالِدٌ وَإِزْسَالُهُ عَلِيًّا.

٢- الموطأ: ج ٢/ ص ٣٢٥، رواية شماره: ٧٩٣، كتاب الجنائز، بَاب مَا جَاءَ فِي دَفْنِ الْمَيِّتِ.

٣- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ١٢، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حديث شماره: ٣٦٨٩.

٤- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ١/ ص ٣٥٥، باب عمر بن الخطاب، و نكا: صحيح مسلم: ج ٤/ ص ١٨٦٥، كتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل عمر رضي الله تعالى عنه، حديث شماره: ٢٣٩٩. ابن حديث را امام بخارى نیز روایت کرده، نكا: صحيح بخارى: ج ١/ ص ٨٩، كتاب الصلاة، باب ما جاء في القبلة، ومن لم ير إعادة على من سها، فصلی إلى غير القبلة، حديث شماره: ٤٠٢.

٥- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ١/ ص ٣٥٥، باب عمر بن الخطاب، و فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ١/ ص ٣٥٦، حديث شماره: ٥١٩.

ومن حدیث ابن عمر قال: «قال رسول الله ﷺ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحٍ لَبَنٍ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ، حَتَّى إِنِّي لَأَرَى الرَّيَّ يَخْرُجُ مِنْ أَظْرَافِي، فَأَعْطَيْتُ فَضْلِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ. فَقَالَ مَنْ حَوْلَهُ فَمَا أَوْلَتْ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الْعِلْمُ»^۱، وقال علي: ما كنا نبعد أن السكينة تنعلق على لسان عمر.

«عن ابن سيرين قال كعب (الاحبار) لعمر: يا أمير المؤمنين هل ترى في منامك شيئاً. فانتبهوه، فقال: أنا أجد رجلاً يرى أمر الأمة في منامه» معزوا لابن عساكر^۲.

«ذكر ابن أبي داود في كتاب المصاحف أنه كان أبو بكر يسمع مناجاة جبرئيل للنبي ﷺ ولا يراه. من كتاب الخصائص في باب ما كان يظهر عليه في الوحي من الآيات»^۳.
«وقال حذيفة: كان علم الناس كلهم قد دس في جحر مع علم عمر»^۴.

«وقال ابن مسعود: لو وضع علم أحياء العرب في كفة ميزان ووضع علم عمر في كفة لرجح علم عمر ولقد كانوا يرون أنه ذهب بتسعة أعشار العلم ولمجلس كنت أجلسه من عمر أوثق في نفسي من عمل سنة، انتهى كلام أبي عمر»^۵.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ مَا سَمِعْتُ عُمَرَ لشيءٍ قَطُّ يَقُولُ إِنِّي لَأُظَنُّهُ كَذَا. إِلَّا كَانَ كَمَا يَظُنُّ»، أخرجه البخاري^۱.

۱- صحيح بخاري: ج ۱ / ص ۲۷، كِتَابُ الْعِلْمِ، بَابُ فَضْلِ الْعِلْمِ، حديث شماره: ۸۲.

۲- تاريخ دمشق، ابن عساكر: ج ۴۴ / ص ۹۵، عمر بن الخطاب بن نفيل بن عبد العزى.

۳- كتاب المصاحف: ج ۱ / ص ۵۱، جَمْعُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْقُرْآنَ فِي الْمَصَاحِفِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مؤلف: أبو بكر بن أبي داود، عبد الله بن سليمان بن الأشعث الأزدي السجستاني (المتوفى: ۳۱۶هـ)، محقق: محمد بن عبده، ناشر: الفاروق الحديثة، مصر- القاهرة، طبع نخست، سال: ۱۴۲۳هـ / ۲۰۰۲م.

۴- الطبقات الكبرى، ابن سعد: ج ۲ / ص ۳۳۶، ذكر من كان يفتي بالمدينة ويقتدى به من أصحاب رسول الله، صلى الله عليه وسلم، على عهد رسول الله، صلى الله عليه وسلم، وبعد ذلك، وإلى من انتهى علمهم.

۵- الاستيعاب في معرفة الأصحاب (موقع الوراق): ج ۱ / ص ۳۵۵.

«وعنه أن رسول الله ﷺ قال: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ». وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ مَا نَزَلَ بِالنَّاسِ أَمْرٌ قَطُّ فَقَالُوا فِيهِ وَقَالَ فِيهِ عُمَرُ أَوْ قَالَ ابْنُ الْخَطَّابِ فِيهِ شَكٌّ خَارِجَةٌ إِلَّا نَزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ عَلَى نَحْوِ مَا قَالَ عُمَرُ». أخرجه الترمذي.^۲

«وَعَنْ عُمَرَ بْنِ شُرَحْبِيلَ أَبِي مَيْسَرَةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّهُ قَالَ اللَّهُمَّ بَيْنَ لَنَا فِي الْحُمْرِ بَيَانٌ شِفَاءٍ فَنَزَلَتْ الَّتِي فِي الْبَقَرَةِ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْحُمْرِ وَالْمَيْسِرِ﴾ [البقرة: ۲۱۹]. الْآيَةُ فَدَعَى عُمَرُ فَقُرِئَتْ عَلَيْهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ بَيْنَ لَنَا فِي الْحُمْرِ بَيَانٌ شِفَاءٍ فَنَزَلَتْ الَّتِي فِي النَّسَاءِ ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى﴾ [النساء: ۴۳]. فَدَعَى عُمَرُ فَقُرِئَتْ عَلَيْهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ بَيْنَ لَنَا فِي الْحُمْرِ بَيَانٌ شِفَاءٍ فَنَزَلَتْ الَّتِي فِي الْمَائِدَةِ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْحُمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ [المائدة: ۹۱]. فَدَعَى عُمَرُ فَقُرِئَتْ عَلَيْهِ فَقَالَ انْتَهَيْنَا انْتَهَيْنَا». أخرجه الترمذي.^۳

مقدمه‌ی سابعه: در بیان رحجان شیخین بر غیر خویش در این خصال که مناط فضل کلی آنرا نهاده‌ایم:

و پیش از خوض در این مقدمه نکته‌ی چند تقریر کنیم تا خوض در مقصود بر وجه بصیرت واقع شود.

نکته‌ی اولی: باید دانست که سنة الله برآن جاری شده که بندگان مقرب او تعالی در همه صفات کمال برابر نباشند بلکه متفاوت باشند، در کارخانه‌ی الهی رحم ابوبکر در کار است چنانکه شدت عمر هم در کار است، نمی‌بینی که انبیاء صلوات الله علیهم که

۱- صحیح بخاری (دار طوق النجاة): ج ۹/ ص ۴۵۷، باب إِسْلَامُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حدیث شماره: ۳۸۶۶.

۲- سن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۷، أَبْوَابُ الْمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، باب، حدیث شماره: ۳۶۸۲، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- سن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۵۳، أَبْوَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَاب: وَمِنْ سُورَةِ الْمَائِدَةِ، حدیث شماره: ۳۰۴۹.

خلاصه‌ی بشر و افضل بنی آدم ایشانند و نقصان به هیچ وجه در میان ایشان نیست در صفات کمال مختلف‌اند، داود و سلیمان ملوک بودند و عیسی و یونس اهل تجرید و نمی‌بینی که قاعده سلطنت بدون امراء و سپاهیان و اهل قلم راست نمی‌نشیند، در امراء صفت ریاست و فوج کشی و حل و عقد مصالح ملکی مطلوب است، و در سپاهیان صفت شجاعت و پهلوانی مطلوب است و در اهل قلم کیاست و کاردانی مطلوب است کار ملک بدون اجتماع این همه میسر نمی‌شود و کاری که از یکی می‌آید از دیگری نمی‌آید و در هیئت اجتماعی سلطنت همه مطلوب‌اند.

همچنین در نبوت کبری که جامع خلافت و رسالت باشد همه این امور مطلوب‌اند حسان بن ثابت به شعر و مدح آن حضرت ﷺ مبشر به بهشت شد و ابی بن کعب به حفظ قرآن و عبدالله بن مسعود به فقه و قرآن و خالد به شمشیر زنی، و خلفاء اربعه هر چند جامع بودند در اکثر صفات کمال اما به اعتبار کثرت و قلت مختلف و متفاوت بودند، صحبت دائمه با خلوص محبت و فناء کلی او خود را در مرضی آن حضرت ﷺ گم کردن به وجهی که در هیچ حال راه مخالفت اگر چه در ادنی چیزی باشد نه پیماید، و جان فشانی و بذل مال و جاه در حب آن حضرت و در افشاء اسلام خصیصه‌ایست که حضرت صدیق ﷺ به آن تفوق نمود، و قیام به حل و عقد ملت و تمهید اسلام در اقطار ارض با ملاحظه جانب تعظیم آن حضرت ﷺ خصیصه‌ایست که حضرت فاروق ﷺ به آن تفوق نمود، و اعانت به مال در هر موطنی و حسن سلوک با صبیترین آن حضرت ﷺ و صله‌ی ارحام به وجهی که خوبتر از آن متصور نشود و کمال حياء که عبارت از انسجام نفس است در وقت ثوران داعیه شهوت و غضب با حظی و افزاز نور طهارت و عبادت و تلاوت و قیام به عبادات مالیه از اعتناق و انفاق خصیصه‌ایست که حضرت ذی النورین ﷺ به آن تفوق نمود، و قرابت قریبه به آن حضرت ﷺ و همیشه در تربیت آن حضرت به منزله‌ی فرزند در تربیت والد خود بودن، با نجابت کامله و شجاعت و افره که به پهلوانی معتبر شود و زهد کامل و ورع عظیم که به ولایت مناسب است و ذکاء ثاقب و سرعت انتقال به اخذ مسئله در قضایا و فصاحت کامله خصیصه‌ایست که حضرت مرتضی ﷺ به آن تفوق نمود آن حضرت ﷺ به تفوق هر یکی به این خصال از سائر مسلمین گواهی دادند.

أخرج الترمذي «أن رسول الله ﷺ قال: أَرْحَمُ أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ وَأَشَدُّهُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ عُمَرُ وَأَصْدَقُهُمْ حَيَاءً عُثْمَانُ وَأَعْلَمُهُمْ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَأَفْرَضُهُمْ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَأَفَرُّهُمْ أَبِي بَنْ كَعْبٍ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ وَأَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ»^۱. وما أَظَلَّتِ الْخَضِرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغِبْرَاءُ مِنْ ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقُ مِنْ أَبِي ذَرٍّ شَبِهُ عَيْسَى فِي وَرْعِهِ»^۲.

واخرج الحاكم «عن النزال بن سبرة قال: وافقنا عليا طيب النفس وهو يمزح فقلناه حدثنا عن أصحابك، فقال: كل أصحاب رسول الله ﷺ أصحابي: فقلنا حدثنا عن أبي بكر. فقال: ذلك أمره سماه الله صديقا على لسان جبرئيل ومحمد ﷺ»^۳.

وأخرج ابن عبد البر «عن طارق قال: جاء ناس إلى ابن عباس فقالوا: جئناك نسألك، فقال: سلوا عما شئتم، فقالوا: أي رجل كان أبو بكر؟ قال: كان خيرا كله. أو قال كالخير كله على حدة كانت فيه. قالوا: فأَي رجل كان عمر؟ قال: كان كالطير الحذر الذي يظن أن له في كل طريق شركا. قالوا: فأَي رجل كان عثمان؟ قال: رجل ألهته نومته عن يقظته. قالوا: فأَي رجل كان علي؟ قال: كان قد مليء جوفه حلما وعلما وبأسا ونجدة مع قرابة من رسول الله ﷺ وكان يظن أن لن يمد يده إلى شيء إلا ناله فما مد يده إلى شيء فناله»^۴.

۱- سن ترمذی (مطبعة مصطفى البابي الحلبي): ج ۵/ ص ۳۷۹۰، أَبْوَابُ الْمَنَاقِبِ، بَابُ مَنَاقِبِ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ، وَزَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، وَأَبِي، وَأَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، حديث شماره: ۳۸۰۱. ترمذی گفته: این روایتی غریب است و آن را جز از این وجه از حدیث قتاده نمی شناسیم. و ابو قلابه از انس از پیامبر علیه السلام همانند آن را روایت کرده است. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سن ترمذی (مطبعة مصطفى البابي الحلبي): ج ۵/ ص ۶۶۹، أَبْوَابُ الْمَنَاقِبِ، بَابُ مَنَاقِبِ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حديث شماره: ۳۸۰۱. ترمذی در ادامه نگاشته: علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ ص ۶۵، روایت شماره: ۴۴۰۶، حافظ ذهبی در رابطه با این حدیث نگاشته: هلال بن علاء (یکی از راویان آن) منکر الحدیث است.

۴- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۱/ ص ۳۴۹، علي بن أبي طالب رضي الله عنه بن عبد المطلب بن هاشم.

بالجمله هیچکس از اهل عقل نمی‌تواند گفت که غیر حضرت مرتضی در هاشمیه کسی در نسب و مبارزات قرین حضرت مرتضی بود چنانکه نمی‌تواند گفت که غیر فاروق در حسن سیاست و تدبیر امور فتح و دور بینی مانند فاروق بود.

چنانکه نمی‌تواند گفت که در صحبت دائمه با رضا جوئی و فنا و فدا به نسبت آن حضرت علیه السلام از اول اسلام تا آخر و بذل و خرج اموال مثل صدیق بود چنانکه نمی‌تواند گفت که غیر ذی النورین در انفاق و اعتاق و حیا و کظم غیظ و ترک خوض در فتنه نزدیک مهیا بودن آن مانند ذی النورین بود.

هر کسی را بهر کاری ساختند میل او اندر دلش انداختند نکته ثانی: باید دانست که آن حضرت علیه السلام ترجمان غیب بود در آنچه از مناقب هر یکی از صحابه بیان فرمود هر کسی را به فضیلتی که در وی بود عاقبة الامر همان فضیلت بر روی کار آمد اختصاص داد، ابی بن کعب را سید القراء گفت و فرمود که: خدای تعالی مرا فرموده است که سورة لم یکن را تعلیم تو کنم ابی گفت: «أَوْ سَمَّانِي اللَّهُ؟ قال: نعم فذرفت عینا اُبی»^۱.

هیچ میدانی که نکته در تخصیص ابی چیست آنست که سلسله جماعه عظیمه از قراء امت مرحومه به واسطه او به جناب رسالت رسیدن مقدر بود، و عبدالله بن مسعود را چرا فرمود که: «ما أمرکم ابن أم عبد فخذوه وما أقرأکم فاقروه»^۲ برای آنکه سلسله فقه و قرائت جم غفیر از امت به جناب رسالت به واسطه او رسیدن مقدر بود، و در حق خالد چرا فرمود

۱- صحیح بخاری (دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت): ج ۴/ ص ۱۸۹۶، کتاب التفسیر، باب تفسیر سورة { لم یکن } (البینة)، حدیث شماره: ۴۶۷۶. مشکل شاه ولی الله این است که خیلی از روایات را بالمعنی می‌آورد، لذا هنگام تخریج آن به مشکل بر می‌خوریم.

۲- با این الفاظ در کتابهای حدیثی نیافتیم، البته در سنن ترمذی با الفاظ ذیل آمده است: «... ولكن ما حدثکم حذیفة فصدقوه وما أقرأکم عبد الله فاقروه». نگا: سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۷۵، کتاب المناقب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب ۳۹ مناقب حذیفة بن الیمان رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۸۱۲. ترمذی گفته: این حدیثی حسن است، و علامه آلبنانی به تعقیبش نگاشته: حدیثی ضعیف است.

«سيف من سيف الله»^۱ برای آنکه فتوح بسیار بر دست او شدنی بود، و در حق سعد چرا فرمود: «عسی أن تبقي حتى ينتفع بك أقوامٌ ويضرَّ بك آخرون»^۲ برای آنکه فتح عراق و حکومت آن بر دست او شدنی بود، و در حق ابو عبیده چرا گفت «أَمِينَ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنِ الْجُرَّاحِ»^۳ برای آنکه حل عقد شام بر دست او افتادن بود، و در حق عمرو بن العاص چرا گفت: «نِعَمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ»^۴ برای آن گفت که ایالت مصر او را بودنی بود، و در حق معاویه چرا گفت: «ان وليت أمر الناس فأحسن اليهم»^۵ برای آن گفت که خلافت آخر به وی رسیدنی بود، و در حق ابن عباس چرا دعا کرد «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْكِتَابَ»^۶ برای آن گفت که تفسیر قرآن بر دست او شدنی بود، و در حق انس چرا دعا کرد «اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ وَوَلَدَهُ»^۷ برای آنکه او را این معنی شدنی بود، و در حق ابوذر چرا گفت «شبهه عيسى في

۱- صحیح بخاری (دار طوق النجاة): ج ۱۰ / ص ۳۲۲، کتاب المغازی، بَاب غَزْوَةِ مُؤَتَّةٍ مِنْ أَرْضِ الشَّامِ، حدیث شماره: ۴۲۶۲.

۲- البدایة والنهایة: ج ۸ / ص ۷۱، مؤلف: إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی أبو الفداء، ناشر: مکتبه المعارف - بیروت.

۳- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۶۴، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۹۰، و مسند امام احمد: ج ۲۱ / ص ۴۰۶، حدیث شماره: ۱۳۹۹۱، اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است.

۴- مسند امام احمد: ج ۲۹ / ص ۲۹۹، مُسْنَدُ الشَّامِيِّينَ، حَدِيثُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حدیث شماره: ۱۷۷۶۳. شعب الأرنؤوط و عادل مرشد گفته اند: اسناد آن به شرط مسلم صحیح است.

۵- الشریعة للأجری: ج ۵ / ص ۲۴۷۶، کتاب فضائل معاویه بن أبي سفيان رضي الله عنه، باب ذكر وصية النبي صلى الله عليه وسلم لمعاوية رضي الله عنه: «إن وليت فاعدل»، حدیث شماره: ۱۹۶۶، با این الفاظ: «يا معاوية إن ملكت فأحسن».

۶- الطبقات الكبرى: ج ۱ / ص ۱۰۸، روایت شماره: ۳۱، و تاریخ دمشق: ج ۵۹ / ص ۷۸، ۷۵۱۰ - معاویه بن صخر أبي سفيان بن حرب. و فضائل الصحابة، احمد بن حنبل: ج ۲ / ص ۹۱۵، فضائل معاویه بن أبي سفيان رضي الله عنهما، حدیث شماره: ۱۷۵۰.

۷- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۲۳۴۴، كِتَابُ الدَّعَوَاتِ، بَابُ الدَّعَاءِ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَالْوَلَدِ مَعَ الْبِرَّةِ، حدیث شماره: ۶۰۱۷.

الزهد»^۱ برای آنکه این صفت در وی کامل بود، و در حق شیخین چرا گفت «اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر وعمر»^۲ برای آنکه خلافت ایشان مقدر بود.

بالجمله ترجمانیت غیب و کمال اوفر این مظهر اتم نشناخته است کسی که هر یکی از مناقب صحابه را جدا گانه نشناخته و منزلت هر یکی از دیگری علیحده ندانسته است. پس ممکن نیست که آن حضرت ﷺ شخصی را به خلافت و لوازم آن مثلاً مبشر کند و این معنی بر وی کار نیاید.

پس کسی اگر بشارت صحیحیه برای غیر آنکه آثار آن امر از وی ظاهر شوند روایت کند محال گفته است و اگر بشارت به چیزی که واقع شد روایت کرده شود صورت واقعه پیش از تتبع سند تصحیح او می کند، غامض تر از این آن است که زیدیه گمان می برند که در شرع امامت را حق فاطمیین ساختند.

فقیر می گوید: این گمان ایشان فاسد است، زیرا که تکلیف به چیزی که هیچگاه نبود از مثل این مظهر اتم نهایت مستبعد است، زیرا که این فیض از همان موطن می آید که تقدیر حوادث از آنجا است، و اگر همچنین بود لطف نباشد بلکه تقریب باشد به معصیت نعوذ بالله من سوء الاعتقاد و چون می فهمم که شارع مسائل عبادات و معاملات و مناکحات و جراحات و قضاء و حدود بیان کرد و شروط خلافت عظمی بیان نکرد، به همین سبب که در اکثر امت خلافت به شروط خود بودنی نیست.

پس شفقت بر امت ترک تصریح به آن است تا ضروریات دین را عاصی نشوند والله أعلم بحقیقة الحال.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۶۹، باب ۳۶ مناقب ابی ذر رضي الله عنه ، حدیث شماره: ۳۸۰۲. ترمذی

گفته: این حدیث حسن غریب است، و علامه آل بانی به تعقیبش نگاشته: حدیثی ضعیف است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أبواب المناقب، باب،

علامه آل بانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره:

۲۳۲۴۵، و فضائل الصحابة: ج ۱/ ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، و صحیح ابن حبان: ج ۱۵/

ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعیب الأرئوط گفته: این حدیث صحیح است.

نکتهٔ ثالثه: آن حضرت ﷺ قدر شناس ترین مردمان بودند و اوفی ایشان به ذمم و اوصل ایشان ارحام را و احسن ایشان در مراعات حقوق پس بسیار است که صله ارحام را رعایت فرماید و برای ایشان غضب کند و در حق عباس چرا نفرماید: «... أَوْ مَا شَعَرْتَ يَا عَمْرَأَنَ عَمَّ الرَّجُلِ صَنُو أَبِيهِ»^۱، و در حق سیدتنا فاطمه علیها السلام چرا نگوید: «يَرِيبُنِي مَا رَابَهَا وَيُؤْذِينِي مَا آذَاهَا أَنْ بَنِي فَلَانٍ يَسْتَأْذُونِي أَنْ يُنْكِحُوا بَنَتَهُمْ عَلَيَّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ فَلَا أَدْنُ لَهُمْ ثُمَّ لَا أَدْنُ لَهُمْ»^۲، و در حق ابوبکر صدیق چرا نفرماید: «هَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي»^۳، در حق علی چرا نفرماید: «هُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ يُؤْذِنِي مَا آذَاهُ»^۴، «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي»^۵، در حق انصار چرا نفرماید «الْأَنْصَارُ شِعَارُ وَالنَّاسُ دِتَارُ»^۱، «اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ»^۲.

- ۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۵۲، أَبْوَابُ الْمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَابُ مَنَاقِبِ أَبِي الْقُضَيْلِ عَمَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حَدِيثُ شِمَارِهِ: ۳۷۵۸، ترمذی گفته: این حدیثی حسن صحیح است. و علامه آل‌بانی به تعقیبش نگاشته: حدیثی ضعیف است، مگر این قسمت: «عم الرجل...» که صحیح می‌باشد.
- ۲- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۰۲، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل فاطمة بنت النبي عليها الصلاة والسلام، حدیث شماره: ۲۴۴۹.
- ۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۵، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ۳۶۶۱.
- ۴- سنن نسائی: ج ۵/ ص ۱۱۲، کتاب الخصائص، ذکر قول النبي صلى الله عليه وسلم في علي إن الله جل ثناؤه لا يخزيه أبداً، حدیث شماره: ۸۴۰۹. البته در کتابهای حدیثی و روائی صرف این قسمت از روایت آمده: «هو مني وأنا منه» و بخش دیگر را احتمالاً شاه ولی الله از روایت قبلی تلفیق نموده باشد.
- ۵- باید خاطر نشان ساخت روایتی که شاه صاحب به شکل یک حدیث آورده در واقع دو روایت مختلف و جدا است که هر یکی را در یک کتاب روائی می‌توان یافت؛ بخش اول این روایت در سنن ترمذی و سنن ابن ماجه آمده؛ نگا: سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۳۳، باب مناقب علی بن ابی طالب، حدیث شماره: ۳۷۱۳، ترمذی در ادامه تصریح کرده: این حدیثی حسن غریب است. و قسمت دوم در: سنن نسائی: ج ۵/ ص ۱۳۳، کتاب الخصائص، ذکر قول النبي صلى الله عليه وسلم من سب عليا فقد سبني، حدیث شماره: ۸۴۷۶، آمده است.

پس مرد منصف را لا بد است از آنکه مراتب ارحام و خصوصياتی که از قرابت خیزد جدا بفهمد و آنچه مناط مدح در امور دینی که متعلق اتصاف به صفت خلافت نبوت به اعتبار هر دو شعبه او باشد جدا اعتبار کند، مثلاً کلمه «انما هو مني وأنا منه» بیان کمال خصوصیت قرابت است، و اداء حقوق ارحام است با مسأله فضل کلی مساس ندارد به آن دلیل که آن حضرت ﷺ چنانکه در حق حضرت مرتضی و زهراء علیهما السلام این کلمه گفت همچنان در حق عباس به همین کلمه نطق فرمود باز فرود تر آمد و در حق ذرة بنت ابی لهب همان کلمه بعینها اداء نمود، کما أخرجه احمد «عَنْ ذُرَّةِ بِنْتِ أَبِي لَهَبٍ قَالَتْ كُنْتُ عِنْدَ عَائِشَةَ فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: ائْتُونِي بِوَضُوءٍ. قَالَتْ فَأَبْتَدَرْتُ أَنَا وَعَائِشَةُ الْكُوزَ فَبَدَرْتُهَا فَأَخَذْتُهٗ أَنَا فَتَوَضَّأَ فَرَفَعَ بَصَرَهُ إِلَيَّ أَوْ طَرَفَهُ إِلَيَّ وَقَالَ: أَنْتِ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ»^۳.

از اینجا دانسته شد که این کلمه برای صله‌ی رحم است نه از باب فضل.

و در صدقات بنی تمیم فرمود: «هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمِنَا»^۴.

باز در فضائل اسلم و غفار و جهینه و مزینه را بر بنی تمیم تفضیل داد پس دانسته شد که این اضافت به معنی صله ارحام است نه از باب فضل و همچنین «مَنْ سَبَّهٗ فَقَدْ سَبَّنِي وَمَنْ آذَاهُ فَقَدْ آذَانِي» از قبیل وصل ارحام است به آن دلیل که به مثل این کلمه در حق عباس و مانند او متکلم شده‌اند.

۱- شعار لباسی است که به بدن انسان چسبیده باشد مانند پیراهن و زیر پیراهنی، و دثار لباسی است که بر بالای شعار پوشیده می‌شود مانند پتو (که از عادت افغان‌ها است آن را بر بالای لباس می‌پوشند). هدف رسول خدا از این مثال آنست که انصار اصل هستند و دیگران فرع، یا: انصار از اهمیت بیشتری برخوردار می‌باشند.

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۹۸۵، کتاب النکاح، باب ذهاب النساء والصبيان إلى العرس، حدیث شماره: ۴۸۸۵.

۳- مسند امام احمد: ج ۶/ ص ۶۸، حدیث شماره: ۲۴۴۳۲، شعيب الأرنؤوط در تعلیق خویش نگاشته: این حدیث بخاطر ضعف شریک (یکی از راویان آن) ضعیف می‌باشد.

۴- صحیح بخاری (دار طوق النجاة): ج ۳/ ص ۱۴۸، کتاب العثقی، بَابُ مَنْ مَلَكَ مِنَ الْعَرَبِ رَقِيقًا، فَوَهَبَ وَبَاعَ وَجَامَعَ وَفَدَى وَسَبَى الذَّرِيَّةَ، حدیث شماره: ۲۵۴۳.

نکته رابعه: لفظ احب و مانند آن در حق جمعی وارد شده و آنرا به حسب قرائن و خصوصیات احوال به معنی مناسب باید فرود آورد مثلاً گوئیم که حب به چند وجه می باشد حب مرد نساء خود را، و حب مرد اولاد خود را، و حب کاملی کاملی را به سبب موافقت در کمال، و حب مرد یتیم را به اعتبار آنکه محل شفقت است، و محبت تلمیذ شیخ خود را و هر یکی از این محبتها جدا از دیگری فهمیده می شود و زیادت یک نوع به نسبت فردی و زیادت نوع دیگر به نسبت فرد دیگر معقول می گردد، پس اگر آن حضرت ﷺ یکبار عائشه صدیقه را احب الناس گویند و دیگر جا اسامه را و سوم جا صدیق اکبر را و جای چهارم علی مرتضی را تناقض نباشد بلکه در هر حدیث اشاره باشد به محبت خاص، فافهم.

نکته خامسه: سابقاً مذکور شد که حقیقت فضل وجود یک چیز است در دو شخص و رجحان یکی بر دیگری در آن خصلت، الآن باید دانست که این رجحان گاهی به اعتبار انواع این خصلت باشد، پس در یکی نوعی ظاهر شود و در دیگری نوع دیگر، و نوع اول انفع باشد در صناعتی که سخن باعتبار آن صناعت می رود از نوع ثانی، مثلاً شجاعت دو قسم است: شجاعت پهلوانی و شجاعت ملوک، و شجاعت ملوک انفع است در خلافت کبری، و مثلاً صفت علم شعبه های بسیار دارد، سرعت انتقال ذهن به اخذ مسئله و خروج از محل اشتباه و تعارض ادله به وجهی که به آن فن که سخن در آن می رود مناسب باشد نظیر آنکه در علم منقول هر که اوثق باشد در حفظ و حدیث او نکارت ندارد، بهتر است از کسی که فهم ثاقب دارد و اوهام در حدیث او داخل شوند، و مثلاً زهد دو نوع است زهد اولیاء که نفرت است از دنیا و ترک مداخلت نمایند راساً و زهد انبیاء که طمع خود را طرح ساخته اصلاح عالم کنند و مداخلت نمایند در مال و جاه به وجهی که بهتر از آن متصور نگردد.

نکته سادسه: عقل تجویز می کند که شخصی با پیغامبر صحبت نداشته باشد بلکه آشنا نشده، تقدیر الهی جاری شود به آنکه این شخص را متمم بعض کارهای مقصوده پیغامبر سازند، و خدا تعالی پیغامبر را به این سر مطلع فرماید، پس پیغامبر آنرا خلیفه خود سازد و وی بهترین امت باشد، و دیگران رعیت او و این فضیلت علیحده است و نیز عقل تجویز می کند که شخصی در اول بعثت پیغامبر به اعتبار اتفاق و تألیف و سعی جمیل در افشای دین و برهم زدن اعداء و مستقر ساختن قواعد ملت اعانتها کرده باشد، و نظر رحمت الهی که به جانب پیغامبری باشد، به اعتبار این خصال در این شخص کار خود بکند، و بعد از آن

هم به حضور او پیغامبر متوفی شود و وی افضل امت باشد و دیگران تابع او و این فضیلت علیحده است.

از منت الهی در حق شیخین آن است که هر دو نوع فضیلت را جمع کرده اند پس اگر در فضیلت ثانیه جمعی با شیخین مساوی الاقدام در گمان کسی باشند لا نسلم که فضل کلی بران دائر باشد، زیرا که ایشان جمع بین الفضیلتین کرده اند.

نکته سابعه: خدای تعالی خواست که دین خود را به واسطه‌ی پیغمبر خود در آفاق منتشر گرداند و این معنی بدون علماء و قراء که از آن حضرت ﷺ علم قرآن و سنت روایت کنند متصور نمی‌شد، پس بر زبان مبارک آن حضرت ﷺ فضائل جماعه از صحابه جاری ساخت تا حث باشد بر اخذ علم قرآن از ایشان، و آن فضائل به منزله‌ی اجازت نامه‌های محدثین است برای تلامذه خود تا قومی که رجال را به اقوال نمی‌توانند شناخت باری اقوال را به رجال بشناسند، و در این فضائل جمیع علماء صحابه مشترک اند چنانکه از کتب حدیث ظاهر است، «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بَابُهَا»^۱ از این باب است، «واقراهم أبي، واعلمهم بالحلل والحرام معاذ»^۲ نیز از این باب.

چون این نکته‌ها مذکور شد به اصل سخن رویم که شیخین افضل اند از سائر صحابه.
قال الله تعالى: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتَّلَ أَوْلِيَّكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مَنِ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقْتَلَوْا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ [الحديد: ۱۰].

«قال الواحدي: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتَّلَ﴾ [الحديد: ۱۰].
یعنی فتح مکه، قال مقاتل: لا يستوي في الفضل من أنفق ماله وقاتل العدو من قبل فتح مکه مع من أنفق من بعد وقاتل».

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۳۷، ذکر اسلام امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه، روایت شماره: ۴۶۳۷، حافظ ذهبی در تعلیق خویش نگاشته: این روایت موضوعی است.

۲- سن ترمذی (مطبعة مصطفى البابي الحلبي): ج ۵/ ص ۳۷۹۰، أَبَوَابُ الْمَنَاقِبِ، بَابُ مَنَاقِبِ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ، وَزَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، وَأَبِيٍّ، وَأَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، حدیث شماره: ۳۸۰۱. ترمذی گفته: این روایتی غریب است و آنرا جز از این وجه از حدیث قتاده نمی‌شناسیم. و ابو قلابه از انس از پیامبر علیه السلام همانند آنرا روایت کرده است. علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است.

قال الكلبي في رواية محمد بن الفضل «نزلت في أبي بكر تدل على هذا أنه كان أول من أنفق المال على رسول الله ﷺ وفي سبيل الله، وأول من قاتل على الإسلام».

قال ابن مسعود: «أول من أظهر إسلامه بسيفه النبي ﷺ وأبو بكر، وقد شهد له النبي ﷺ بانفاق ماله قبل الفتح فيما أخبرنا عبد الله بن إسحاق بإسناده عن ابن عمر قال بينا النبي ﷺ جالس وعنده أبو بكر الصديق عليه عبادة قد خللها على صدره بخلال إذ نزل عليه جبرئيل فقرأه من الله السلام، فقال: يا محمد مالي أرى أبا بكر عليه عبادة قد خللها على صدره بخلال؟ قال: يا جبرئيل أنفق ماله قبل الفتح علي. قال: فقرأه من الله السلام وقل له يقول لك ربك أراض أنت عني في ففرك هذا أم ساخط؟ فالتفت النبي ﷺ إلى أبي بكر فقال: يا أبا بكر هذا جبرئيل يقرئك من الله السلام ويقول لك ربك: أراض أنت عني في ففرك هذا أم ساخط؟ قال: فبكي أبو بكر: فقال: على ربي اغضب؟! أنا عن ربي راض، أنا عن ربي راض»^١.

وقوله: ﴿أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتَلُوا﴾ «قال عطاء: درجات الجنة تتفاضل فالذين انفقوا من قبل الفتح في أفضلها»^٢.

«قال الزجاج: لأن المتقدمين نالهم من المشقة أكثر مما نال من بعدهم وكانت بصائرهم أيضاً أنفذ، ﴿وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ كلا الفريقين وعد الله الجنة»^٣.

اما افضليت شيخين به نسبت جمعى كه بعد فتح مكه مسلمان شدند پس به منطوق اين آيه كريمه.

١- معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير البغوي): ج ٨/ ص ٣٤، و شرح مذاهب أهل السنة ومعرفة شرائع الدين والتمسك بالسنة: ج ١/ ص ١٧٣، تأليف: أبو حفص عمر بن أحمد بن عثمان بغدادى معروف بـ ابن شاهين (متوفى: ٣٨٥ هـ)، تحقيق: عادل بن محمد، ناشر: مؤسسة قرطبة للنشر والتوزيع، چاپ نخست، سال: ١٤١٥ هـ / ١٩٩٥ م.

٢- معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير البغوي): ج ٥/ ص ٢٨، روایت شماره: ٢١٣٠.

٣- الوسيط في تفسير القرآن المجيد، واحدى نيسابورى: ج ٢/ ص ٢٤٦، روایت شماره: ١١٦٦.

و اما افضلیت شیخین نسبت جمعی کثیر از انصار و مهاجرین اولین که در اصل این صفات شریک‌اند، پس بمفهوم این آیه، زیرا که فحوای آیت دلالت میکند بر آنکه هر چند اعانت پیغمبر در قتال و انفاق سابق تر فضل زیاده‌تر.

پس حال عباس و خالد ظاهر شد، و همچنان جمعی که در اول اعانتها کردند اما در آخر نماندند تا اعانت کنند مثل حمزه و مصعب بن عمیر، و همچنان آنانکه نشر علوم کردند لیکن نصرت اسلام به اعتبار جهاد از ایشان ظاهر نشد مانند ابی ابن کعب و عبدالله بن مسعود و معاذ بن جبل.

آنچه در اینجا (بحث) می‌باید کرد حال مرتضی است، پس می‌گوئیم اما افضلیت شیخین به اعتبار تشبه به اراده بعثت، پس به دو وجه می‌باید دانست یکی بشارات صریحه که در منامات واقع شد مصرح آمد به حال شیخین نه به حال مرتضی. دوم آنچه واقع شد در خارج، زیرا که وجود خارجی مبین و مفسر بشارات صدق مصدوق است.

پس آن حضرت ﷺ در حق شیخین بشارت دادند که خلیفه خواهند شد و کار دین از دست ایشان منتظم خواهد شد، و فتوح بسیار بر دست ایشان از مکن غیب به ظهور خواهد رسید، و واقع شد آنچه بشارت دادند، به خلاف مرتضی که فتوح اسلام در ایام خلافت وی متحقق نشد، و خود چه امکان دارد که آن حضرت ﷺ بشارت دهد به چیزی که واقع نشود.

سوال: اگر گوئی هر چیزی که در عالم حادث می‌شود به اراده الهیه است چه خیر و چه شر و منامات مبین و مخبر امر آینده است، پس منامات و بشارات موجب فضیلت چرا باشند و تشبه به انبیاء از جهت منامات چرا حاصل شود؟

جواب: گوئیم آری و لیکن عدلی که از ملوک ظاهر می‌شود هم به اراده الهیه است و عدلی که از انبیاء ظاهر می‌شود هم به اراده الهیه و همچنین تعلیم علمی که از علماء می‌باشد و تعلیم علمی که از انبیاء به وجود می‌آید، و لا بد میان هر دو طبقه بون بائن است، پس تأمل باید کرد که فرق از کجا خاست؟ مبدأ فرق آنست که این را به منزله سنگ و چوب می‌گردانند و کار را سر انجام میدهند و نفس او آنچه او را برای آن نصب کرده اند نمی‌فهمد و رنگ آن اراده را در خود جا نمی‌دهد و نفس او متلون به لون اراده الهیه نمی‌گردد و متجرد

نمی‌شود برای خدمت اراده الهیه و مانند تیری است که به جانب کفار آنرا اندازند و کافر را به آن کشته تقویت دین نمایند تیر را چه فضیلت و کدام قربت، و پیغامبر به سبب لحوق به ملأ اعلی می‌شناسد که از وی چه چیز اراده کرده‌اند و رنگی از اراده الهیه در نفس او فرو می‌رود و از آن رنگ در نفس او شعبه‌ها بسیار ظاهر می‌گردد بعد از آن قوای عقلیه و قلبیه همه لله و فی الله به کارهای خویش متوجه می‌شوند، شتان بین المرتبتین. و چون نبوت منقطع شد تشبه به این فضیلت به جز آن صورت نمی‌گیرد که همان اراده الهیه که در سینه‌ی پیغامبر ظهور فرموده در بعض امور که صعود پیغامبر به ملأ اعلی پیش از اتمام آن مقدر شده تقاضا نماید که به نوعی از نسبت پیغامبر در آن مداخلت کند و به حسب صورت بر دست دیگری ظهور نماید، پس این منامات مخبرند به آنکه اتمام این امور بر دست فلان و فلان واقع خواهد شد، و این منامات و بشارات به اظهار کمال رضای خود در آن باب و تربیت آن حضرت ﷺ ظاهراً و باطناً ایشان را، و استخلاف ایشان به نص و اشاره تمهید اصول آن کارها و تأسیس قواعد آن مطلبها مداخلت پیغامبر است در آن امر، پس احساس می‌کند به نیابت پیغامبر در آن امر و رنگ این معنی در نفس ناطقه او فرو می‌رود و قوای قلبیه و عقلیه او را در هیجان می‌آرد و گویا جارحه‌ی از جوارح پیغامبر می‌گردد و رحمت خاص الهی که در حق پیغامبر مصروف بود در حق او نیز همان رحمت کار می‌کند از این جهت این بشارات و استخلاف مناط فضیلت شدند، و چون این نکته به خاطر اکثر علماء نرسیده است از این بشارات حسابی نگرفته‌اند و در باب فضائل برآن اعتماد کلی نکرده‌اند و لکن الحق ما قلت.

اما افضلیت شیخین به اعتبار تشبه در جزء علمی پس از جهت آن است که علم را دو نوع است نوعی که مخصوص شیخین است ادخل است در خلافت نبوت از نوعی که مخصوص به مرتضی است و تفصیل این اجمال موقوف است بر دو تحقیق. تحقیق اول: فاروق و مرتضی هر دو مبشرند به زیادت جزء علمی به صریح احادیث، و صدیق اکبر به دلالت تضمنی در حدیث: «اقتدوا باللذین من بعدي ابي بكر وعمر»^۱؛ زیرا

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أبواب المناقب، باب، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره:

که مقتدا نمی باشد الا ممتاز در علم لیکن از تتبع آثار منقولہ از ایشان ظاہر می شود کہ حضرت مرتضیٰ زیادہ تر بود در سرعت انتقال بہ مأخذ مسألہ، لہذا محاسبات عجیبہ و قیاسات دقیقہ از وی بی شمار روایت کردہ شدہ است، و فاروق در وقت انعقاد اجماع بہ وی بیشتر اعتنا نمودی، چنانکہ در مسائل بسیار تحریر نمودیم.

«عَنْ حَنْشِ بْنِ الْمُعْتَمِرِ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ بِالْيَمَنِ فَاحْتَفَرُوا رُبِيَّةً لِلْأَسَدِ فَجَاءَ حَتَّى وَقَعَ فِيهَا رَجُلٌ وَتَعَلَّقَ بِآخَرٍ وَتَعَلَّقَ الْآخَرُ بِآخَرَ وَتَعَلَّقَ الْآخَرُ بِآخَرَ حَتَّى صَارُوا أَرْبَعَةً فَجَرَحَهُمُ الْأَسَدُ فِيهَا فَمِنْهُمْ مَنْ مَاتَ فِيهَا وَمِنْهُمْ مَنْ أُخْرِجَ فَمَاتَ. قَالَ فَتَنَازَعُوا فِي ذَلِكَ حَتَّى أَخَذُوا السَّلَاحَ قَالَ: فَأَتَاهُمْ عَلِيٌّ فَقَالَ وَيْلَكُمْ تَقْتُلُونَ مَائَتِي إِنْسَانٍ فِي شَأْنِ أَرْبَعَةِ أَنْاسِي تَعَالَوْا أَقْضِ بَيْنَكُمْ بِقَضَاءٍ فَإِنْ رَضِيتُمْ بِهِ وَإِلَّا فَارْتَفَعُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ فَقَضَى لِلْأَوَّلِ رُبْعَ دِيَّتِهِ وَلِلثَّانِي ثُلُثَ دِيَّتِهِ وَلِلثَّلَاثِ نِصْفَ دِيَّتِهِ وَلِلرَّابِعِ الدِّيَّةَ كَامِلَةً قَالَ: فَرَضِي بَعْضُهُمْ وَكَرِهَ بَعْضُهُمْ وَجَعَلَ الدِّيَّةَ عَلَى قَبَائِلِ الَّذِينَ ارْزَدَحُوا قَالَ: فَارْتَفَعُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ بِهِزُ قَالَ حَمَادٌ أَحْسَبُهُ قَالَ كَانَ مُتَكِنًا فَاحْتَبَى قَالَ: سَأَقْضِي بَيْنَكُمْ بِقَضَاءٍ. قَالَ: فَأُخِيرَ أَنَّ عَلِيًّا قَضَى بِكَذَا وَكَذَا - قَالَ - فَأَمَضَى قَضَاءَهُ»، أخرجه أحمد^۱.

«وعن زيد بن أرقم قال: بينا أنا عند رسول الله ﷺ إذ جاءه رجل من أهل اليمن فجعل يحدث النبي ﷺ ويخبره، فقال: يا رسول الله أتى عليا ثلاثة نفر يختصمون في ولد وقعوا على امرأة في طهر واحد، فقال للاثنتين طيبا نفسا بهذا الولد، ثم قال: أنتم شركاء متشاكسون إني أقرع بينكم فمن قرع له فعليه الولد وثلث الدية لصاحبه، فاقرع بينهم فقرع أحده فدفع إليه الولد، وضحك النبي ﷺ حتى بدت نواجذه أو أضراسه»، أخرجه الحاكم^۲.

۲۳۲۴۵، و فضائل الصحابة: ج ۱/ ص ۱۸۶، حديث شماره: ۱۹۸، و صحيح ابن حبان: ج ۱۵/

ص ۳۲۸، حديث شماره: ۶۹۰۲، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۱- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۴۳۴، حديث شماره: ۱۳۱۱، مُسْنَدُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد آن ضعیف است.

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۲/ ص ۲۲۵، حديث شماره: ۲۸۲۹، حافظ ذهبی در تعلیقش نگاشته: صحیح است.

«وعن زر بن حبیش قال: جلس رجلان يتغديان مع أحدهما خمسة أرغفة ومع الآخر ثلاثة أرغفة فلما وضع الغداء بين أيديهما مربهما رجل فسلم فقالا اجلس للغداء فجلس وأكل معهما واستوا في أكلهم الأرغفة الثمانية فقام الرجل وطرح إليهما ثمانية دراهم وقال لهما خذاها عوضا مما أكلت لكما ونلت من طعامكما فتنازعا فقال صاحب الأرغفة الخمسة: لي خمسة دراهم ولك ثلاثة وقال صاحب الأرغفة الثلاثة: لا أرضى إلا أن تكون الدراهم بيننا نصفين فارتفعا إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب فقضا عليه قصتهما فقال لصاحب الثلاثة: قد عرض صاحبك ما عرض وخبره أكثر من خبرك فارض بالثلاثة، فقال: والله ما رضيت إلا بمر الحق فقال علي: ليس لك من الحق إلا درهم واحد وله سبعة دراهم فقال الرجل: سبحان الله قال: هو ذاك قال: فعرفني الوجه في مر الحق حتى أقبله فقال علي: أليس الثمانية الأرغفة أربعة وعشرين ثلثا أكلتموها وأنتم ثلاثة أنفس ولا يعلم الأكثر أكلا منكم ولا الأقل فتحملون في أكلكم على السواء فأكلت أنت الثمانية أثلاث وإنما لك تسعة أثلاث وأكل صاحبك ثمانية أثلاث وله خمسة عشر ثلثا أكل منها ثمانية وبقي سبعة وأكل لك واحدا من تسعة فلك واحد بواحد وله سبعة فقال الرجل رضيت الآن»، أخرجه أبو عمر في الاستيعاب^۱.

و در مسئله‌ی عول گفت: «صَارَ ثُمْنُهَا تِسْعًا»^۲.

و فاروق زیاده تر بود در مناظره و مشاوره در مسائل شرعی، تا اقیسه متعارضه را بسنجد و همه علماء را به آنچه مرجح است قائل کند و اختلاف از میان مردمان مرتفع شود و اصل ثالث که اجماع است متحقق گردد، لهذا ابن مسعود گفته است: «كان عمر إذا سلك

۱- الاستيعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۱/ ص ۳۴۰، علي بن أبي طالب رضي الله عنه بن عبد المطلب بن

هاشم. البته این گونه روایات در عصرهای بعدی درست شده و بیشتر به سوالهای ذهنی و چیستان شباهت دارد.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ ص ۲۵۸، روایت شماره: ۳۱۲۰۲.

مسلكا وجدناه سهلاً»^۱ و در زمان حضرت مرتضی اجماعی منعقد نگشت و مشاورتی با علماء در میان نه آمد و علمی که در همه اهل اسلام شائع گردد ظاهر نشد و این معنی به هر شخصی که ادنی معرفتی به آثار سلف داشته باشد واضح و غیر محتاج به بیانست، و آن حضرت علیه السلام به اختصاص هر یکی به صفتش اشاره فرمود جای که در باب فاروق فرموده: «فأولته الدين»^۲، و در باب مرتضی فرموده: «اقضاكم علي»^۳، «وَأَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَيْي بَابُهَا»^۴؛ زیرا که قضا موقوف بر سرعت انتقال ذهن است و حکمت نیز همچنان، و دین عبارت از چیزيست که مردمان بر وی جمع شوند و از صاحب ملت نقل کنند و اصحاب مرتضی مختلف شدند در فهم کلام او و به مذاهب شتی رو نهادند، مثلاً جمعی از وی روایت کردند تبریه خود از شرکت در دم عثمان و جمعی از کلام وی رضاء قتل وی فهم کردند که «قتله الله وأنا معه» قاله ابن سیرین رواه ابن أبي شيبه^۵.

همچنین در هر حادثه‌ی مشکله از فقه و غیر آن مثل تحریم متعه و غسل رجليں کلمه‌های دقیقه از حضرت مرتضی علیه السلام شنیدند و در تطبیق آن متحیر ماندند و فتح باب اختلاف واقع شد.

و اصحاب حضرت فاروق رضی الله عنه در اکثر احوال همین یک مدعا از کلام وی فهمیدند و بر وی مختلف نشدند و در آنچه رأی اوست متحیر نگشتند، فاروق خود باین نکته ایماء نموده است

۱- سنن دارمی: ج ۴/ ص ۱۸۹۵، باب: في زوج وأبوين وامرأة وأبوين، حدیث شماره: ۲۹۱۴. حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این روایت ضعیف است؛ به سبب انقطاعی که بین ابراهیم و عبد الله بن مسعود وجود دارد، اما خود حدیث صحیح است.

۲- صحیح بخاری: ج ۵، ص ۱۲، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۹۱.

۳- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۱۰/ ص ۱۴۱، مسند عبد الله بن عمر، حدیث شماره: ۵۷۶۳، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث واهی است.

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۳۷، ذکر إسلام أمير المؤمنين علي رضي الله تعالى عنه، روایت شماره: ۴۶۳۷، حافظ ذهبی در تعلیق خویش نگاشته: این روایت موضوعی است.

۵- مصنف ابن ابی شیبه: ج ۷/ ص ۵۱۸، روایت شماره: ۳۷۶۷۹.

جای که گفته: «إن الفجور هكذا وغطى رأسه إلى حاجبيه ألا إن البر هكذا وكشف رأسه»^۱.

و احتیاج به سنجیدن اقیسه متعارضه به مثالی واضح کنم، مثلاً وزن کردن شیر، سرعت انتقال به آن خصیصه مرتضویه است و سنجیدن او با ادله شرعیه و تنبیه به آن که بسیاری از وجود معرفت حال که اطبا به آن قائل اند و تجربه به آن شهادت می دهد در شرع معتبر نیست مثل آنکه علامت بلوغ انشقاق ارنبه (کناره های بینی) اطباء دانسته اند و در شریعت بجز بلوغ خمسة عشر و احتلام و احوال و حیض و نبات عانه معتبر نداشته اند.

پس وزن شیر هر چند اصلی داشته باشد در مظان کلیه شرع معتبر نداشته اند، و لهذا در مذاهب اربعه حکم این مسأله بجز شهادت یا یمین نگفته اند، این سنجیدن خصیصه فاروقیه است، و مثلاً تنبیه به آنکه قرعه در امور مشتبّه فیصل کننده است از خصائص مرتضویه است و نشست دادن او به آنکه قرعه در جای است که حقوق متساویه جمع شوند نه برای اثبات حقی و مثلاً در صورتیکه شخصی خبر دهد به آنکه بر مادر فلانی محتلم شده ام و به این سبب اذیتی به فلانی لاحق شود، علم مرتضوی حاکم به آن است که او را در آفتاب ایستاده کنند و بر سایه ای او دره زنند زیرا که عالم خیال ظل عالم شهادت است و علم فاروقی حاکم به آن است که او را زجری یا تنبیهی کنند تا ردع باشد از ایذا مانند آنکه آن حضرت علیه السلام از سب اموات کافرین منع کردند لا تؤذوا الأحياء^۲ و مانند آنکه حضرت عمر رضی الله عنه از هجو منع نمود^۳.

۱- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۹۸، روایت شماره: ۳۴۴۸۲.

۲- أخبار مكة في قديم الدهر وحديثه: ج ۳/ ص ۱۲۳، روایت شماره: ۱۸۸۴، مؤلف: أبو عبد الله محمد بن إسحاق بن العباس المكي الفاكهي (متوفى: ۲۷۲هـ)، محقق: د. عبد الملك عبد الله دهيش، ناشر: دار خضر - بيروت، طبع دوم، سال: ۱۴۱۴هـ.

۳- عمر فاروق رضی الله عنه جرول بن اوس بن مالك عبي مشهور به حطيئه (متوفى: ۴۵هـ) را از هجو نمودن مسلمانها باز داشت، برای تفصیل زندگی حطيئه مراجعه شود به: فوات الوفيات: ج ۱/ ص ۲۷۶، مؤلف: محمد بن شاكر الكتبي، محقق: إحسان عباس، ناشر: دار صادر - بيروت.

و تحقیق ثانی: شبهه به خلافت نبوت آن است که همان علوم که از انبیاء منقول است در مردمان مشهور کرده آید، آنچه مجمل است او را در اجمال گذاشته شود، و آنچه مفصل است به تفصیل بیان کرده آید، زیرا که شارع هیچ چیز مجمل نگذاشته الا از جهت حکمتی در اجمال او و مفصل نساخته الا از جهت مصلحت در تفصیل او و سنت انبیاء علیهم الصلوات آن است که عمل مقصود تر باشد از علم و علم به قدر تهذیب نفوس عالم القا فرمایند، و سخن دقیق با ایشان نگویند، و چنان نکنند که افهام مخاطبین متحیر شوند، یا مستشرف شوند به آنکه ورای آنچه بر زبان گویند در دل چیزی دیگر پنهان کرده باشند، باز علمی که به نیابت تعلیم آن کنند هر چند حواله به صاحب علم بیشتر باشد و استبداد رأی کمتر و هر چند تقلید زیاده‌تر و خوض به عقل کمتر و هر چند خروج از مضائق اختلاف بیشتر و اجماع آراء بیشتر نیابت قوی تر و خلافت محکم‌تر باشد.

از این غامض تر گوئیم فضیلتی که خلفاء را حاصل است آنست که علم موسس و ممد پیغامبر را که به درجه شهرت نرسیده به شهرت رسانند تا جارحه باشند از جوارح پیغامبر در اتمام امر او. و علوم حادثه اگر چه به دقت نظر زیاده باشد به جوی نمی‌ارزد در جنب جارحه بودن از جوارح پیغامبر و لهذا صحابه با وجود آنکه چندان تدقیق سخن نکرده‌اند مقبول‌تراند عندالله و عند الرسول و عند الصالحین من المؤمنین. و معقولیان زمان ما هر چند دقیقه شناس انداز فیض الهی دور‌ترند.

و این سخن به نسبت معقولیان زمان ما که به علوم مستحدثه مشغول شده از میراث انبیاء محروم مانده‌اند گفته، هداانا الله تعالی وایاهم طریق الحق.

و از حضرت مرتضی مردم چیزها نقل کرده‌اند چون تفتیش آن چیزها از جهت اسناد کرده می‌شود آن همه متلاشی می‌گردد اما جفیر ابیض^۱ و مصحف فاطمه^۲ پس باطل است

۱- برخی ادعا دارند که رسول اکرم بعضی از خصوصیات علی علیه السلام را بیان فرموده بودند، علی علیه السلام آنها را نوشته و در گوشه‌ی ترکش خود محفوظ نمود که به جفر ابیض معروف گشته بود، اما فی الواقع در آن صحیفه بعضی احکام قربانی برای غیر الله، بی‌حرمتی به پدر و مادر و حدود و قصاص نوشته شده بود.

۲- حرّ عاملی در اعیان الشیعه (جلد اول، صفحه‌ی ۱۸۸) نوشته است: چون رسول خدا وفات نمود جبرئیل علیه السلام نزد فاطمه آمده و او را از واقعات آتیه و از مصائبی که در آینده اولاد او خواهند دید با خبر می‌کرد و علی این گفتگوها را می‌نوشت، این مجموعه بعدها به «مصحف فاطمه» معروف گشت.

به طریق تواتر، از مرتضی نقل کرده شده «عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ خَصَّكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِشَيْءٍ؟ قَالَ: مَا خَصَّنَا بِشَيْءٍ لَمْ يَعْمْ بِهِ النَّاسَ كَافَّةً إِلَّا مَا كَانَ فِي قِرَابِ سَيْفِي هَذَا قَالَ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً فَإِذَا فِيهَا: لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَرَقَ مَنَارَ الْأَرْضِ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ آوَى مُحِدًا»، أخرجه احمد وأسانيده متواترة^۱.

این حدیث هر که خواهد در مسند امام احمد مطالعه نماید.

و اما معارف دقیقه‌ی علم وحدت وجود^۲ پس باطل است به اتفاق حملة علم از جناب مرتضی؛ زیرا که حملة علم از جناب او یا اهل سنت اند یا امامیه یا زیدیه و به استقراء تام معلوم می‌شود که غیر این هر سه فریق جمع همت بر حمل علم از آن جناب نکرده‌اند. اما اهل سنت پس علم وحدت وجود در طبقه‌ی صحابه و تابعین و تبع تابعین اصلا مذکور نبود و علماء اهل نقل هرگز آنرا نکرده‌اند، از متأخرین آنانکه به این قائل شده‌اند

علمای شیعه اقوال دیگری نیز در رابطه با مصحف فاطمه گفته‌اند، و بعضی آن را قرآن اصلی دانسته‌اند که فعلا در نزد مهدی است.

۱- مسند امام احمد: ج ۵/ ص ۸۳، حدیث شماره: ۲۹۱۳، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت حسن است، روایتش به جز «عبد الرحمن بن ابی الزناد» از راویان صحیحین هستند، اما احادیث این شخص را اصحاب سنن روایت کرده‌اند، و امام بخاری نیز روایتش را تعلیقا آورده، و امام مسلم در مقدمه کتابش روایات او را نقل کرده، و او حسن الحدیث است.

۲- برای شناخت و تردید عقیده وحدة الوجود مراجعه شود به کتب ذیل: ۱- الرد علی القائلین بوحدة الوجود، مؤلف: علي بن (سلطان) محمد، أبو الحسن نور الدين الملا الهروي القاري (متوفی: ۱۰۱۴هـ)، محقق: علي رضا بن عبد الله بن علي رضا، ناشر: دار المأمون للتراث - دمشق، الطبعة الأولى، ۱۹۹۵. ۲- رِسَالَةُ حَقِيقَةِ مَذْهَبِ الْإِتِّحَادِيِّينَ الْقَائِلِينَ بِوَحْدَةِ الْوُجُودِ، از ضمن تألیفات شیخ الإسلام ابن تیمیه. ۳ - رساله فی ذم ابن عربی، لمحمد الکاملی، مخطوط بدار الکتب المصریة ۸۱۶ مجامیع طلعت. ۴ - الرد علی أهل وحدة الوجود للتفتازانی، طبع إستانبول، سنة ۱۲۹۴ هـ. ۵ - كشف الغطاء عن حقيقة التوحيد وبيان حال ابن عربي وأتباعه المارقين، للحسين الأهدل، طبع تونس، سنة ۱۹۶۴م. ۶ - تنبيه الغبي إلى تكفير ابن عربي، تأليف: البقاعي، طبع مطبعة السنة المحمدية- القاهرة، سال: ۱۳۷۲هـ.

مستند ایشان کشف است نه نقل، اگر به طریق اعتبار سخن از این باب گفته باشند آنرا با بحث ما مساس نیست.

و اما زیدیه پس راه ولایت را به کلی منکرند، و این راه از ائمه خود نقل می کنند خلفاً عن سلف.

و اما امامیه پس آنها نیز منکرند که لا یخفی پس این علوم اگر از حضرت مرتضی مروی می بود لا محاله یکی از این سه فریق آنرا نقل می کرد و بر آن قائل می شد، و اما زُبر و بینات پس حال آن از آن رسوا تر است که احتیاج به مزید بیان داشته باشد، آنچه از آن جناب ثابت شده همین علم سنت است و فقه و تهذیب نفس، و حمله‌ی علم از وی در همین ابواب با یک دیگر به بُرد و مات^۱ مشغول اند و گوی و چوگان در میان دارند، و اگر به فرض چیزی از این ابواب ثابت شود از جنس خلافت نبوت نیست و با مبحث ما مساس ندارد و آنچه از این علوم از حضرت مرتضی روایت کرده شده وی به آن متفرد نیست یکی از علماء صحابه است و روایات او همدوش روایات عبد الله بن مسعود مثلاً مزیتی که از وی ادراک کرده می شود همان خصلت است که ذکر آن کردیم.

اما افضلیت به اعتبار تشبه در جزء عملی نفس ناطقه به نسبت سیاست مدن و ترتیب جیوش پس امری است ظاهر کالشمس فی رابعة النهار، در وقت شیخین عالم مجتمع بود بر رأی واحد و اختلاف در میان ایشان نی، همه با هم متفق مشغول به جهاد کفار بودند ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]. صفت حال ایشان بود و در ایام حضرت مرتضی اختلاف در اختلاف واقع شد و مردمان احزاب متحزبه گشتند، سیوف مسلمین از کفار مغمود گشت و از میان خودها مسلول و هر تدبیری که برای رد این بی انتظامی واقع شد خرق را متسع ساخت و عائد به امنی و اطمینانی نشد، تا آنکه همه امر از دست مرتضی بر آمد و به جز حوالی کوفه در تصرف نماند، آن نیز با هزاران منازعت و مزاحمت، موافق و مخالف بر اصل این حکایت متفق اند هر چند در تصویب و تخطیه و در معذور داشتن و عکس آن مختلف باشند.

۱- «برد» در شطرنج همان اصطلاحی است که تمام مهره‌های حریف زده شده و تنها شاه باقی بماند و این نصف «مات» است، و مات در شطرنج اینست که شاه حریف نیز محصور شود.

سوال: اگر گوئی که فتح عراق و شام و مصر و کسر کسری و قصر قیصر و همه امت را به منزله‌ی یک تن ساختن بعد آن حضرت علیه السلام احتمال که به سبب امور خارجیه بوده باشد، مثلاً تعلق اراده حق (جل) و علا به تأیید اسلام و غلبه مسلمین بر کافرین کما قال عز من قائل: ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿٧٢﴾ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٧٣﴾﴾ [الصافات: ۱۷۱-۱۷۳].

و مثلاً مردمان در عصر اول خوی فتنه و فساد نداشتند و این خصلت آهسته آهسته در میان ایشان پیدا شد، و به برکت صحبت آن حضرت علیه السلام رغبت قویه داشتند در جهاد و چون زمان آن حضرت علیه السلام بعید شد آن برکت مستتر گشت، و در این صورت این امور مثبت افضلیت نباشند، اگر متقدم در زمان متأخر می بود احوال متأخر بر روی کار می آمد و اگر متأخر در زمان متقدم می بود احوال متقدم متحقق می شد.

جواب: گوئیم که فیض الهی هر چند متوقف نیست بر استعدادی دون استعدادی لیکن سنه الله بر آن جاری شده که فیض الهی جاری نمی شود مگر بر دست کسی که مستعد آن باشد، پس از جریان فیض الهی بر دست کسی فضل او می توان شناخت، و لا نسلم که در عصر اول خوی فتنه نداشتند، نمی بینی که بعد وفات آن حضرت علیه السلام بسیاری مرتد گشتند و جمعه قائم نمی شد الا در سه مسجد مسجد حرام و مسجد مدینه و مسجد جواثی^۱ به تدبیر صائب شیخین همه رجوع کردند به اسلام، و اگر جائز باشد که از شخصی اعمال حسنه ظاهر می شود و بر اتفاق حمل کنند، و آن افعال را به خلقی راسخ منسوب سازند قاعده عقل باطل شود و سفسطه لازم آید، و اگر بر سنت الهی حواله کنند و از آن افعال مدحی و ذمی به صاحب آن راجع نشود قاعده‌ی امر معروف و نهی منکر و تفاضل بین الناس برانداخته گردد و همین مقال جاری شود در مرتضی و اوصاف مدحیه او را اعتدادی نباشد سبحانه هذا بهتان عظیم.

یکی از دلائل بطلان این ظن آن است که صحابه که این جماعه را دیدند و صحبت داشتند از افعال ایشان به اخلاق ایشان پی بردند، و آن اخلاق را در وصف هر یکی بیان نمودند، چنانکه از ابن عباس نقل کردیم و بعد اللتیا واللتی آنچه مدار افضلیت در خلافت

۱- این مسجد در بحرین امروزی موقعیت داشته است.

نبوت است جارحه از جوارح پیغامبر بودن است، و اتمام کار پیغامبر بعد از صعود او به رفیق اعلی بر دست خلفای او به اصل اخلاق مثل شجاعت و حکمت کار نداریم چون این معنی در شیخین یافتیم معتقد افضلیت ایشان شدیم.

سوال: اگر گوئی که مقصود حضرت مرتضی از این حروب اظهار حق بود و نفی باطل، پس حروب او نیز به حقیقت نوعی از جهاد باشد.

جواب: گوئیم که شبه نیست در آنکه قصد حضرت مرتضی به جز اصلاح نبود و از همین جهت لوثی از این مقاتلات به دامن او نرسید اما جارحه بودن از جوارح پیغامبر غیر مسلم است، زیرا که اگر نفی این فسادها مقدر می بود آن حضرت علیه السلام به آن امر می کردند و به نوعی از سبب در آن مداخلت می نمودند چنانکه در فتح شام و عراق فرمودند و آن سعی ها منتج ثمرات خود می بود، چون نفی این فسادها واقع نشد بلکه هر تدبیری منعکس گشت دانستیم که از آن جنس نیستند که آن حضرت علیه السلام از نزدیک خدای تعالی به آن موعود شده باشند و چون پیش از اتمام متوفی شدند دیگری به آن قیام نمود و بر دست دیگری صورت گرفت.

آری این معنی در قتال خوارج متحقق است و بشارت آن حضرت علیه السلام در آن حادثه واقع و حضرت مرتضی خود این واقعه را بیان کرد.

«عن أبي كثير مولى الأنصار قال كنت مع سيدي مع علي بن أبي طالب حيث قتل أهل التَّهْرَوَانِ فَكَانَ النَّاسُ وَجَدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مِنْ قَتْلِهِمْ فَقَالَ عَلِيٌّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَدْ حَدَّثَنَا بِأَقْوَامٍ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ ثُمَّ لَا يَرْجِعُونَ فِيهِ أَبَدًا حَتَّى يَرْجِعَ السَّهْمُ عَلَى فُوقِهِ وَإِنَّ آيَةَ ذَلِكَ أَنَّ فِيهِمْ رَجُلًا أَسْوَدَ مُخَدَّجِ الْيَدِ إِحْدَى يَدَيْهِ كَتَدِي الْمَرْأَةِ لَهَا حَلَمَةٌ كَحَلَمَةِ تَدِي الْمَرْأَةِ حَوْلَهُ سَبْعُ هُلْبَاتٍ فَالْتِمِسُوهُ فَإِنِّي أَرَاهُ فِيهِمْ. فَالْتِمِسُوهُ فَوَجَدُوهُ إِلَى شَفِيرِ التَّهْرِ تَحْتَ الْقَتْلِ فَأَخْرَجُوهُ فَكَبَّرَ عَلِيٌّ فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ.

وَأَنَّهُ لَمُتَقَلِّدٌ قَوْسًا لَهُ عَرَبِيَّةٌ فَأَخَذَهَا بِيَدِهِ فَجَعَلَ يَطْعُنُ بِهَا فِي مُحَدِّجَتِهِ وَيَقُولُ صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. وَكَثَرَ النَّاسُ حِينَ رَأَوْهُ وَاسْتَبْشَرُوا وَذَهَبَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَجِدُونَ»، أخرجه احمد^۱.

«وَعَنِ الْحَسَنِ عَنْ قَيْسِ بْنِ عَبَّادٍ قَالَ كُنَّا مَعَ عَلِيٍّ فَكَانَ إِذَا شَهِدَ مَشْهَدًا أَوْ أَشْرَفَ عَلَى أَكْمَةٍ أَوْ هَبَطَ وَادِيًا قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. فَقُلْتُ لِرَجُلٍ مِنْ بَنِي يَشْكُرَ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنْ قَوْلِهِ صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. قَالَ فَانْطَلَقْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رَأَيْنَاكَ إِذَا شَهِدْتَ مَشْهَدًا أَوْ هَبَطْتَ وَادِيًا أَوْ أَشْرَفْتَ عَلَى أَكْمَةٍ قُلْتَ صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. فَهَلْ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيْكَ شَيْئًا فِي ذَلِكَ قَالَ فَأَعْرَضَ عَنَّا وَالْحُحْنَا عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ وَاللَّهِ مَا عَهْدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَهْدًا إِلَّا شَيْئًا عَهْدَهُ إِلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ النَّاسَ وَقَعُوا عَلَى عُثْمَانَ فَقَتَلُوهُ فَكَانَ غَيْرِي فِيهِ أَسْوَأَ حَالًا وَفِعْلًا مِنِّي ثُمَّ إِنِّي رَأَيْتُ أُنِّي أَحَقُّهُمْ بِهَذَا الْأَمْرِ فَوَثَبْتُ عَلَيْهِ فَاللَّهُ أَعْلَمُ أَصَبْنَا أَمْ أَخْطَأْنَا؟» أخرجه احمد^۲.

اما افضليت شيخين به اعتبار زيادت در جزء عملی نفس ناطقه به نسبت تأثیر صحبت در نفوس همنشینان و معامله کنندگان به واسطه استماع این جماعه اقوال ایشان را و مشاهده آن جماعه احوال و اقوال ایشان را پس ظاهر است.

اما تأثیر اقوال پس بیان آن آنست که مسلمین در زمان شيخين متفق بودند به اخذ به سنت ظاهراً که معتبر به فقه است و باطناً که معتبر به احسان و طريقت است.

و مواخذه شيخين اصحاب را به این دو طريق و تأدب ایشان با وجود آنکه شرف صحبت آن حضرت ﷺ در یافته بودند و با شيخين در اصل صحبت و علم و جهاد هم عنان بودند، مانند سعد بن ابی وقاص و معاذ بن جبل و ابوعبيدة ابن الجراح و حذيفه و عبدالله بن

۱- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۹۵، حدیث شماره: ۶۷۳، شعيب الأرنؤوط گفته: حسن لغيره است، و این اسنادی ضعیف می باشد، ابو کثیر مولای انصار مجهول است و جز «اسماعيل بن مسلم عبدی» کسی دیگر از او روایت نکرده، و بقیه راویان آن ثقه و از رواة صحیحین می باشند.

۲- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۳۸۵، حدیث شماره: ۱۲۰۷، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بخاطر ضعف «علی بن زید بن جدعان» ضعیف است.

مسعود رحمته الله علیه شواهد این بسیار است تا جای که ناظر متعجب شود و داند که این تأثیر غیبی است.

هیبت حق است این از خلق نیست هیبت این مرد صاحب دلّی نیست
 قصه بنا کردن سعد بن ابی وقاص خانه را و نصب کردن دروازه بر اسلوب خانه‌های
 اکاسره باز شکستن آن به موعظت فاروق مشهور است، و عزل خالد با آن همه شجاعت و
 جلالت که داشت و مواخذه کردن فاروق او را بر صله شاعری و عدم ثوران فتنه از آن، و
 تهدیدات فاروق عمرو بن العاص را و امثال او در کتب تاریخ و رقائی (زهد و موعظه) مذکور
 است و تقریر او مسائل را و اجتماع آراء بر آنچه مقتضای رأی او بود مثل حادثه وضع خراج در
 کتب آثار مسطور است چون نوبت خلافت به مرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند و
 نفوس ایشان سر بر آوردند و در مسأله اثبات خلافت و جواز تحکیم و عذر از استیفاء قصاص
 حضرت ذی النورین هر چند تقریر مطول تر شد مغلق تر گشت و شبهات بیشتر در میان
 آمدند و لا سیما از صحابه هیچکس از رأی خود بر نگشت و این حکایتها را موافق و مخالف
 هر دو متفق خود کرده باشد.

و اما تأثیر احوال پس از آن می‌توان دانست که مصاحبان شیخین همه متأدب ماندند به
 شریعت و راغب به احسان، و از کسی حرکتی شنیعه ظاهر نشد و مصاحبان حضرت مرتضی
 اکثر ایشان سپاهی منشان بودند اهل طمع و حرص و حقد و حسد، و با حضرت مرتضی
 خلوص محبت نداشتند و نه رسوخ انقیاد چنانکه جناب مرتضی مکرر از ایشان بر سر منبر
 شکایتها می‌کرد که کاشکی اهل کوفه را صرف کنیم با اهل شام مانند صرف دراهم و دنانیر
 ده کس را دهم و یکی بستانم، و بیوفائی از ایشان ظاهر شد چنانکه تا حال الکوفی لا یوفی
 مثل سائر است و با حسن مجتبی و حسین شهید کربلا رحمته الله علیه آنچه از بیوفائی‌ها کردند
 محتاج بیان نیست، و جمعی که خلوص محبت و رسوخ انقیاد داشتند در اعتقاد خود شیر و
 گربه افتادند جمعی افراط کردند در اعتقاد تعظیم تا آنجا رسانیدند که حد غیر نبی نباشد، و
 حضرت مرتضی ایشان را از این افراط مکرر باز میداشت و ایشان منزجر نشدند، چنانکه
 قصه‌های بسیار به نسبت آن جماعه که در صحابه طعن می‌کردند منقول است، و جمعی
 تفریط کردند دون آنچه در حق او می‌بایست، و جمعی متوسط الحال بودند و ایشان
 اصحاب عبد الله بن مسعوداند.

و در حمل کلام او بر معنی مناسب نیز مختلف شدند جمعی این همه مبالغه‌ها و تاکیدها که بر سر منبر می‌فرمود اصغاء نمی‌کردند و می‌گفتند مرد محارب است می‌گوید خلاف آنچه در خاطر دارد و همین عقیده فاسده تخم مذاهب فاسده شد از تقیه و اختیار آنچه مخالف جمهور باشد چنانکه شیعه می‌گویند، و جمعی حمل کردند کلام او را بر آنچه موافق جماعه باشد و ایشان اصحاب عبد الله بن مسعود بودند و روایات ایشان همانست عمده نزدیک اهل سنت و جماعت، پس اگر تأثیر صحبت مرتضی ایشان را می‌گرفت این اختلافها پیدا نمی‌شد چنانکه در زمان آن حضرت علیه السلام و شیخین پیدا نشد.

سوال: اگر گوئی که حضرت مرتضی به مرالحق دعوت می‌نمود و شیخین از مرالحق یک پایه فرود تر می‌آمدند، و یا گوئی مخاطبات مرتضی غامض‌تر بود و عامه را دست به معانی کلام او نمی‌رسید و شیخین در کلام سهل التناول افتاده می‌گفتند، یا گوئی احوال مرتضی به تجرد و ملکیت کامل‌تر بود و احوال شیخین به بشریت و اختلاط مناسب‌تر، و مناسبت شرط است در میان مؤثر و متاثر پس اختلاف قوم هم ناشی از کمال و افضلیت مرتضی است و اگر مرتضی ایشانرا آنچه می‌بایست ارشاد فرمود و ایشان به قول او کار نکردند نقص این جماعه عاصیه ثابت می‌شود نه نقص مرتضی چنانکه جمعی به آن حضرت علیه السلام نگردیدند و به سبب نگردیدن ایشان نقصی به آن حضرت علیه السلام عائد نشد بلکه دائره شقاوت بر ایشان افتاد.

جواب: گوئیم الحق هیچ نقصی به مرتضی عائد نیست و مذهب اهل سنت اثبات نقص به مرتضی به وجهی از وجوه نیست، بحث در فضیلت و افضلیت به اعتبار تشبه به آن حضرت علیه السلام می‌رود و خدای تعالی در باب منت بر پیغامبر و بر اصحاب او می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ۖ وَاللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ﴾ [الأنفال: ۶۲].

وقال: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱ [آل عمران: ۱۰۳].

و معلوم است به وجهی که امکان شک ندارد که عرب پیش از زمان آن حضرت ﷺ اجهل ناس و اقطع ایشان بودند به ارحام، خدای تعالی همه را به فیض صحبت آن حضرت ﷺ متفق ساخت و تألیف فرمود و اهل بدو و حراس ضب و یربوع را متأدب به آداب انبیاء گردانید و هر کسی بر حسب استعداد خود از مائده کرم آن حضرت ﷺ فائده گرفت الا هر ماردی متمردی که ﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَرِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [البقرة: ۷]. حال وی است و همچنین در زمان شیخین اکثر ناس بر حسب استعداد بهره بر داشتند الا اشقیای چند پس میزان رحمت عامه ظهور لطف است در حق اکثر افراد انسان نه کل آن، ما را بحث در همین تواند بود و سنة الله و سنة رسل الله آن است که مر الحق را با شهد مدارات بر آمیزند تا معجونی باشد که بیماران امراض نفسانی به گلو توانند فرو برد لهذا رخص در شریعت نازل شدند و آن حضرت ﷺ با منافقان مدارات نمود و نیز سنة رسل الله آن است که مخاطبات غامضه با ایشان القاء نمایند تا دل ایشان متحیر نگردد و با ایشان بر روش ایشان باشند تا اخذ فیض توانند کرد، و لهذا خدای تعالی آدمیان را پیغامبر ساخت نه ملائکه را چنانکه در قرآن عظیم مکرر بیان فرمود پس مشابهت کامله با انبیاء همین است که به این نوع معامله کنند و هر که این صفت در وی اکمل وی افضل امت باشد به اعتبار نشر ملت و پرورش اهل ملت و همین است تفسیر افضلیت در خلافت پس مانع از ظهور این صفت هر چه باشد خواه شدت ورع و غموض قول و غلبه تجرد یا غیر آن از کمال نیابت و تمام خلافت و انتها در تشبه با پیغامبران در آنچه به نفع ملت عائد است باز داشته است.

۱- ترجمه آیه کریمه: «و همگی به ریسمان خدا (قرآن)، چنگ زنید، و پراکنده نشوید! و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او، برادر شدید! و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد؛ این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد؛ شاید پذیرای هدایت شوید».

و این سخنی است که بر سبیل تنزل گفته می‌شود، و الا اگر مر الحق را بر شگافیم به نسبت تجوز در ماکل و ملابس و تقلل معاش و مانند آن مسلم است و با مبحث ما تعلقی ندارد و اختصاص آن مسلم نیست و اگر به نسبت اموری که به خلافت و ریاست تعلق دارد و به نسبت ترک مقاتلات مسلمین که خطر آن اعظم است بگوئیم مر الحق به جانب شیخین است و نهایت امر مرتضی آن باشد که لا له ولا علیه و اگر به نسبت قلت اعتنا به تألیف جمعی که همراه او بودند اعتبار کنیم، پس مر الحق تألیف ایشان است، چنانکه آن حضرت علیه السلام کردند، زیرا که انتظام مسلمین چون بغیر این معنی متحقق نمی‌شود و این معنی یکی از امور مهمه باشد، و همچنین اگر غموض سخن را بر شگافیم به نسبت علوم دقیقه محل بحث نیست بلکه واقع هم نیست چنانکه به تفصیل بیان کردیم و اگر به نسبت توریه در سخن و دور دور رفتن در مقتضاء الحرب خدعة اعتبار کنیم موجب مدحی نمی‌باشد، و همچنین دعوی مائل بودن به مجرد با وجود آن همه مداخلات و منازعات و کشش و کوشش که سابقاً از هیچ خلیفه مثل آن ظاهر نشد اگر چه منتج ثمرات نگردید، گنجایش تسلیم ندارد و بون بائن است در آنکه همه عرب بعد انهماک در رذائل نفس از این مهالک صعبه به فیض آن حضرت علیه السلام به قدر استعداد خودها خلاص شوند الا ماردی متمردی که ﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ صفت اوست وقلیل ما هو، و همه عرب بعد خلاص از رذائل و تمرن بر فضائل در مهالک صعبه واقع شوند به قدر استعداد خودها الا هر نیک بختی که باد حوادث نیک بختی او را نه جنباند وقلیل ما هو، و اگر چه این چیزها در جلالت مرتضی قدح نمی‌کند، زیرا که وزر آن مخالفان بر آن مخالفان است فقط لیکن چون رجوع ثواب اعمال به پیشوای قوم امر مقرر است می‌باید که اجور اعمال تابعان به شیخین زیاده عائد شوند و به حضرت مرتضی اجر بعض تابعان عائد شود و از دیگران نه اجر عائد شود و نه وزر و این معنی در افضلیت کافی است.

اما افضلیت شیخین به اعتبار تحمل اعباء دعوت پس بیان او آن است که اعباء دعوت سه نوع بوده‌اند نوعی که پیش از هجرت بود وقتی که آن حضرت علیه السلام اظهار دعوت اسلام نمودند و عرب همه به کفر و انکار برخاستند و (با) یک دیگر بر این امر اتفاق نموده به ایذاء آن حضرت علیه السلام و اصحاب مشغول گشتند، در این وقت صدیق اکبر و عمر فاروق سبب کسر جماعه کفار و فل حد ایشان گشتند چنانکه تقریر آن گذشت که صدیق اول کسی است از

احرار بالغین که مسلمان شد و بر فقراء صحابه اتفاق نمود و آن حضرت ﷺ فرمودند: «ما نفعتني مال أحد ما نفعتني مال أبي بكر»^۱ و در مشاق آن حضرت ﷺ نصرت داد و فاروق سبب عزت اسلام و غلبه مسلمین گردید به خلاف مرتضی که در آن عصر صغیر بود، زیرا که وقت اسلام هفت ساله بود یا ده ساله.

«عن عمر مولى عفرة قال سئل محمد بن كعب القرظي عن أول من أسلم أ علي أو أبوبكر قال سبحان الله علي أولهما اسلاما وإنما اشتبه علي الناس لأن عليا اخفى اسلامه من أبي طالب وأسلم أبوبكر فأظهر اسلامه ولا شك عندنا أن علياً أولهما اسلاما»، أخرجه ابو عمر في الاستيعاب^۲.

«عَنْ حَبَّةِ الْعُرَيْيِّ قَالَ رَأَيْتُ عَلِيًّا صَحِيحًا عَلَى الْمِنْبَرِ لَمْ أَرَهُ صَحِيحًا أَكْثَرَ مِنْهُ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ ثُمَّ قَالَ ذَكَرْتُ قَوْلَ أَبِي طَالِبٍ ظَهَرَ عَلَيْنَا أَبُو طَالِبٍ وَأَنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ نُصَلِّي بِبَطْنِ خُحْلَةَ فَقَالَ مَاذَا تَصْنَعَانِ يَا ابْنَ أَخِي فَدَعَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَالَ مَا بِالَّذِي تَصْنَعَانِ بَأْسٌ أَوْ بِالَّذِي تَقُولَانِ بَأْسٌ وَلَكِنْ وَاللَّهِ لَا تَعْلُونِي اسْتَيْ أَبَدًا. وَصَحِيحُكَ تَعَجُّبًا لِقَوْلِ أَبِيهِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ لَا أَعْتَرِفُ أَنَّ عَبْدًا لَكَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَبْدَكَ قَبْلِي غَيْرَ نَبِيِّكَ - ثَلَاثَ مِرَارٍ - لَقَدْ صَلَّيْتُ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ النَّاسُ سَبْعًا»، أخرجه احمد^۳.

و نوعی که بعد از هجرت بود تا وفات آن حضرت ﷺ و شیخین و مرتضی بعد اشتراک در تحمل اعباء و جهاد مختلف شدند، مرتضی به شجاعت پهلوانی پیش قدمی کرد و شیخین به مشورت که شعبه ایست از شجاعت ملوک و امراء و اگر کسی تأمل بلیغ و استقراء تمام

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۱، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۱۰۰، کتاب الصلاة، باب الخوذة والممر في المسجد، حدیث شماره: ۴۶۶.

۲- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۱/ ص ۳۳۶، علي بن أبي طالب رضي الله عنه بن عبد المطلب بن هاشم.

۳- مسند امام احمد (مؤسسة القرطبة): ج ۱/ ص ۹۹، حدیث شماره: ۷۷۶، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث خیلی ضعیف است.

بکار برد بدانند که آن حضرت ﷺ قدری که با شیخین مشوره کرده‌اند و اصغاء صلاح دید ایشان نموده با دیگری نکرده‌اند و این معنی از قصص و حکایات ظاهر است. و نوعی که بعد وفات آن حضرت ﷺ ظاهر شد در اموری که در بعثت آن حضرت ﷺ داخل بود کما قال رسول الله ﷺ «أوتيت مفاتيح الأرض»^۱ لیکن صعود آن حضرت ﷺ به ملاً اعلی پیش از ظهور آن مقدر بود، پس شیخین به طریق نیابت آن معنی را سر انجام دادند، و در آن باب هیچ لاحقی را لحوق به ایشان ممکن نشد چه جای مساوات و مسابقت، و حضرت مرتضی این معنی را روشن تر اداء نمود و گفت: «سَبَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَتَلَّكَ عُمَرُ ثُمَّ خَبَطْتُنَا فِتْنَةً فَهُوَ مَا شَاءَ اللَّهُ»^۲.

و این قول از مرتضی به طریق تواتر روایت کرده شده و هر که اسانید آن می‌خواهد در مسند احمد نظر کند، و حضرت مرتضی در ایام خلافت خود در شغل مناقشه‌ها و منازعه‌ها افتاد و در ایام او هیچ بلد مفتوح نشد و هیچ فتحی ظاهر نگردید بلکه جهاد بالکلیه مسدود ماند.

پس به اعتبار تحمل اعباء جهاد شیخین افضل و ارجح شدند.

باید دانست که شجاعت دو قسم است شجاعت پهلوانان و شجاعت امراء، شجاعت پهلوانان غلبه بر اقران است در مبارزت به قوت بطش و ثبات قلب و شجاعت امراء فتح بلاد و هزیمت دادن جیوش است به سیاست جیش و حسن استعمال آنها در مواضع آنها با ثبات قلب و زیادت عقل و عدالت و دانستن هر چه در وقت مطلوب است از صلح و جنگ و تانی و عجلت و دانستن معرفت هر یک از افراد جیش و کار مطلوب گرفتن از ایشان، و گاهی این دو شجاعت مفترق می‌شوند، چنانکه عنتره^۳ موصوف بود به شجاعت امراء فقط پس تیمور^۱

۱- مسند امام احمد: ج ۲۸ / ص ۵۷۸، حدیث شماره: ۱۷۳۴۴، شعیب الأرنبوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

۲- مسند امام احمد: ج ۲ / ص ۲۳۰، حدیث شماره: ۸۹۵.

۳- عنتره بن شداد عسبی (متوفای ۲۲ ق. هـ) شاعر جاهلی و یکی از صاحبان قصائد سبعة. برای تفصیل حیات او مراجعه شود به: الاعلام، زرکلی: ج ۵ / ص ۹۱.

اشجع ملوک بود هر چند منقول نشد که با پهلوانی مبارزت کرده باشد و او را از پا افکنده باشد، و هر چند حضرات خلفاء همه متصف بودند به هر دو شجاعت اما حضرات شیخین را فضل بود در شجاعت امراء و حضرت مرتضی را زیادت بود در شجاعت پهلوانان و این معنی بدیهی است به نسبت کسی که سیرت کسبی همه ایشان و آثار منقوله همه از ایشان دانسته باشد و شجاعت امراء انفع است در تمشیت ملت، و شجاعت پهلوانان نیز در آن دخیلی دارد به قدر خود و لهذا نصیب آن حضرت ﷺ که میزان شرف و فضل است و منتهای آن، از شجاعت امراء اوفر و اتم بود به نسبت شجاعت پهلوانان و همچنان از رؤساء دین و دنیا شده آمده است.

اما افضلیت شیخین به اعتبار نشر علوم دین، بیان آن آنست که افضل علوم قرآن عظیم و جمع کننده قرآن و نصب کننده قاریان در آفاق شیخین اند، و حضرت مرتضی هر چند روایت قرآن کرده است اما روایت آن نکرده اند الا اصحاب عبدالله بن مسعود از اهل کوفه مثل زر بن حبیش و ابو عبد الرحمن السلمی و ایشان اول بار قرآن را بر عبدالله بن مسعود خوانده بودند و بر مرتضی دوباره گذرانیدند، و اگر نمی گذرانیدند هم روایت ایشان صحیح می بود.

«عن سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلْمِيِّ عَنْ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ. قَالَ وَأَقْرَأَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ فِي إِمْرَةِ عُثْمَانَ حَتَّى كَانَ الْحَجَّاجُ، قَالَ وَذَلِكَ الَّذِي أَقْعَدَنِي مَقْعَدِي هَذَا» أخرجه البخاري^۲.

و بعد از قرآن عظیم حدیث آن حضرت ﷺ است و فاروق محدثین را در آفاق فرستاد و اصل علم حدیث همانست از جمله ایشان عبد الله بن مسعود بود در کوفه و روایت او در کوفه

۱- تیمور گورکان (۷۳۶-۸۰۷ هـ. ق) برای تفصیل زندگی، جنگ‌ها و کشورگشائی های وی مراجعه شود به: تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، غیاث الدین بن هماد الدین خواندمیر، چاپ خیام، جلد ۳ و ۲.۴ - منم تیمور جهان گشا، مارسل بریون، ترجمه ذبیح الله منصوری، کتابخانه مستوفی، تهران ۱۳۷۴.

۲- صحیح بخاری: ج ۴ / ص ۱۹۱۹، کتاب فضائل القرآن، باب خیرکم من تعلم القرآن وعلمه، حدیث شماره: ۴۷۳۹.

ثابت است، و از جمله ایشان ابو موسی و جمعی دیگر در بصره و همچنان در شام جمعی از صحابه، اما مرتضی در بلاد کسی را نصب نکرد وی در حدیث مثل عبدالله بن مسعود است، لیکن اینجا فرقی هست که اهل حدیث آن را می دانند و آن آنست که اصحاب عبد الله بن مسعود ثقات و فقهاء اند و رواة حضرت مرتضی لشکریان مستور الحال و حدیث مرتضی به درجه صحت نرسیده است، الا آنچه اصحاب عبد الله بن مسعود روایت کرده اند.

«عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ أَسْأَلُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِي كِتَابًا وَيُخْفِيَ عَنِّي. فَقَالَ وَلَكِنَّ نَاصِحًا أَنَا اخْتَارُ لَهُ الْأُمُورَ اخْتِيَارًا وَأُخْفِي عَنْهُ. قَالَ فَدَعَا بِقَضَاءٍ عَلِيٍّ فَجَعَلَ يَكْتُبُ مِنْهُ أَشْيَاءَ وَيَمُرُّ بِهِ الشَّيْءُ فَيَقُولُ وَاللَّهِ مَا قَضَى بِهَذَا عَلِيٌّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَلًّا»^۱.

«وَعَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ لَمَّا أَحَدَثُوا تِلْكَ الْأَشْيَاءَ بَعْدَ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَىِّ عِلْمٍ أَفْسَدُوا»^۲.

«وَعَنْ بَنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ الْمُغِيرَةَ يَقُولُ لَمْ يَكُنْ يَصْدُقْ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام فِي الْحَدِيثِ عَنْهُ إِلَّا مِنْ أَصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ»^۳. روي الأحاديث الثلاثة مسلم في مقدمة صحيحه و اما اهل مدینه و اهل شام از حضرت مرتضی حدیث ندارند الا قلیلی.

و بعد از قرآن و حدیث مدار اسلام بر فقه است و امهات فقه مسائل اجماعیه عمر فاروق است و اگر اکثر اهل اسلام را به نظر امتحان نگاه کنی حنفیان و مالکیان و شافعیان اند اما مذهب مالک پس مبنای آن مؤطا است و در مؤطا از روایت مرتضی به جز چند حدیث مرفوعه و چند اثر شمرده شده منقول نیست و همچنین در مسند ابی حنیفه و آثار امام محمد که مبنای فقه حنفیه است از روایت مرتضی بجز حدیث مرفوع و چند اثر شمرده شده زیاده از آنچه در مؤطا است به قلیلی منقول نیست و همچنین در مسند شافعی که مبنای

۱- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۱۳، مقدمة الإمام مسلم رحمه الله، باب في الضعفاء والكذابين ومن يرغب عن حديثهم.

۲- همان: ج ۱/ ص ۱۳، مقدمة الإمام مسلم رحمه الله، باب في الضعفاء والكذابين ومن يرغب عن حديثهم.

۳- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۱۳، مقدمة الإمام مسلم رحمه الله، باب في الضعفاء والكذابين ومن يرغب عن حديثهم.

مذهب شافعیه است از روایت مرتضی بجز چند حدیث مرفوع و چند اثر موقوف که به نسبت احادیث مرویه از دیگران در نهایت قلت است منقول نیست، و کسی که بر اصول و امهات این مذاهب اطلاع دارد شک نمی کند در آنکه اصل این مذاهب مسائل اجماعیه فاروق است و آن مانند امر مشترک است در میان همه آنها.

بعد از آن اعتماد بر فقهاء صحابه از اهل مدینه مانند ابن عمر و عائشه و فقهاء سابعه^۱ از کبار تابعین مدینه و زهری و مانند آن از صغار تابعین مدینه اصل مذهب مالک است که صورت خاص مذهب او از آن پیدا شده همچنین اعتماد بر فتاوی عبد الله بن مسعود در غالب حال و بر قضایای مرتضی در بعض احوال به آن شرط که اصحاب عبد الله بن مسعود روایت کرده باشند و اثبات نموده و بعد از آن بر تحقیقات ابراهیم نخعی و شعبی و تخریجات ایشان اصل مذهب ابی حنیفه است که به سبب آن صورت خاص مذهب او پیدا شده و همچنین تفتیش معتمد فقهای مکه و مدینه و عرض اقوال ایشان بر احادیث مرفوعه و تثقیف آنها بر قواعد اصول و تطبیق مختلفات از آنها و مانند آن سبب صورت خاص مذهب شافعی شده است و جمع و تنقیح احادیث مرتضی و آثار مرتضی نیست، اما این معنی را بجز ماهر در اصول و امهات این مذاهب نمی تواند شناخت.

و بعد از آن علم سیر و رقائق است و حضرت مرتضی یکی است از علماء صحابه در این باب متساوی القدم با عبدالله بن مسعود و غیر آن اما استناد نحو به حضرت مرتضی پس امریست اعتباری، و نقلی به آن صحیح نشده «عن عَاصِمٍ عَنْ مُورِقِ الْعِجَلِيِّ قَالَ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: تَعَلَّمُوا الْفَرَائِضَ وَاللَّحْنَ وَالسُّنَنَ كَمَا تَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ»، أخرجه الدارمی^۲.

۱- فقهاء سابعی مدینه منوره عبارتند از: ۱- سعید بن مسیب، ۲- عروه بن زبیر، ۳- قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق، ۴- سالم بن عبد الله بن عمر فاروق، ۵- خارجه بن زید، ۶- عبید الله بن عبد الله و ۷- سلیمان بن یسار.

۲- سنن الدارمی: ج ۲/ ص ۴۴۱، کتاب الفرائض، باب فی تعلیم الفرائض، روایت شماره: ۲۸۵۰. حسین سلیم اسد گفته: اسناد آن صحیح است، و بر عمر رضی الله عنه موقوف می باشد.

«وفي الدر النثير: اللحن يريد به تعلموا لغة العرب باعرابها»^۱ وفي الكشف في تفسير

قوله تعالى: ﴿أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾ [التوبة: ۳]. «في تأويل رواية ورسوله بالجر على الجوار وقيل على القسم كقوله لعمرک، وحكي ان اعرابيا سمع رجلاً يقرأها فقال ان كان الله بريء من رسوله فانا منه بريء فلبية الرجل الى عمر فحكي الاعرابي قراءته فعندها امر عمر بتعليم العربية، انتهى»^۲.

و این قصه دلالت می کند بر آنکه عجمیان را مقید ساختن به نحو منشاء آن فاروق بود.

اما تصوف به معنی سلوک و تهذیب باطن پس نمی بینم که حضرت مرتضی در روایت این باب اکثر باشد از ابن مسعود و ابن عمر مثلاً.

سوال: اگر گوئی که حضرت مرتضی اعلم ناس بود به قرآن و سنن و مردمان از وی آن همه روایت کردند، اما به سبب سوء تحمل ایشان علم او مختلط شد و انتفاع تام به آن متحقق نگشت، پس افضلیت مرتضی را از این معنی چه خلل رسید؟

جواب: گوئیم آری فضل مرتضی را فی نفسه این معنی خلل نکرد و نه استحقاق او خلافت را و همین است عقیده ما، و لیکن نیابت پیغمبر را از جهت جارحه بودن و در آنچه خدا تعالی اجمالاً پیغمبر را داد و فضل او بر دست یکی از امتیان او مطلوب بود خلل نمایان کرد، زیرا که خلیفه پیغامبر به حقیقت مانند نی است که در دهان نائی باشد.

او بجز نائی و ما جز نی نه ایم
او دمی بی ما و ما بی وی نه ایم
پس اراده الهی منعقد می شود به ظهور علم و رشد در افراد انسان و رفع مظالم ایشان و انقیاد عالم این معنی را از اراده هرگز متخلف نیست کما قال عز من قائل:

۱- کتابهای زیادی به نام «الدر النثیر» تألیف شده، که این روایت را در آن ها نیافتیم، البته ابن الاثیر آن را در النهاية فی غریب الاثر آورده است؛ نگا: النهاية فی غریب الاثر: ج ۴/ ص ۲۵.

۲- الكشف عن حقائق التنزيل و عیون الاقاویل في وجوه التأویل: ج ۲/ ص ۲۳۳، مؤلف: أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمي، تحقيق: عبد الرزاق المهدي، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾﴾^۱ [الصافات: ۱۷۱-۱۷۳].

و این به مثابه آن است که در دل نائی غزلی به هم می‌رسد که مقام راست یا عشاق را مثلا در ضمن فلان غزل بسراید، بعد از آن رنگی از این اراده در قوای عقلیه و قلبیه پیغامبر فرود می‌آید و قوای او را با افعال مناسبه به آن مقصد مداخلت می‌فرماید و این به مثابه آن است که نائی صوتی از گلوی خود بر می‌آرد که اجمال همان نفس‌ها است که بر روی کار خواهد آمد اما برای رفع صوت یا تحسین آن نی را بر دست می‌گیرد بر دهان خود می‌نهد بعد از آن همان اراده الهی به واسطه همت پیغامبر و عزیمت او و مداخلت او و نسبت او در نفس شخصی که مستعد آن کار بوده است کار می‌کند و از وی آن افعال انشاء می‌نماید، و این به مثابه آن است که از نی صوتی حزین بر می‌خیزد و او را صغیری بیش نیست اینست معنی خلافت نبوت و این فضیلتی است قطع نظر از قابلیت و استعداد اگر در فضیلت جمعی مشترک باشند، و اراده الهی تخصیص یکی از آن جمع کند به اعتبار مصالحی که خدای تعالی به علم آن متفرد است این شخص افضل امت باشد و نائب مطلق پیغامبر اینجا وجود بالفعل مطلوب است نه وجود بالقوه، و تفاضل انبیاء از همین جهت به کثرت امت واقع است در حدیث معراج آمده است که حضرت موسی علیه السلام چون کثرت امت آن حضرت صلی الله علیه و آله دیدند رقت کردند و گفتند: «بعث بعدی غلام یدخل الجنة من أمته أكثر ممن یدخل من أمتی»^۲، و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «تَزَوَّجُوا فَإِنِّي مُكَاثِّرٌ بِكُمْ الْأُمَمَ»^۳ اگر وجود بالفعل در این فضیلت مطلوب نمی‌بود چرا کثرت طلب می‌کردند حال آنکه فضل آن حضرت صلی الله علیه و آله فی نفسه همانست که سابق بود، پس وجود خارجی اینجا شرح اراده الهی می‌کند و هر چند کثرت فائده واقع شود خلافت نبوت محکم‌تر باشد.

۱- ترجمه آیات کریمه: «وعدة قطعي ما برای بندگان فرستاده ما از پیش مسلم شده. که آنان یاری شدگانند. و لشکر ما پیروزند!».

۲- مسند امام احمد: ج ۴/ ص ۲۰۸، حدیث شماره: ۱۷۸۶۹، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

۳- سنن ابو داود: ج ۱/ ص ۶۲۵، کتاب النکاح، باب من تزوج الولود، حدیث شماره: ۲۰۵۰، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

و این فضیلت امری است که تا عارف تحقیقا و تخلقا به آن رنگین نشود کنه آن نداند و رجحان او را بر سائر فضائل نفهمد و این فقیر تا رائقه از این بستان نشمید به آن آشنا نشد و این بحثی است که به فن علیحده تعلق دارد، لهذا بسط سخن در این مسأله نمی‌کنم و این فضیلت به حسب حقیقت خود مشروط به استعدادی نیست.

تو چون ساقی شوی درد تنگ ظرفی نمی‌ماند به قدر بحر باشد وسعت آغوش ساحلها

لیکن سنه الله بر آن جاری شده که این فضیلت ندهند مگر کسی را که جامع فضائل شتی باشد جبله و کسباً و مدتها رحمت الهی که به پیغامبر متوجه شده بود در ضمن آن پیغامبر به این شخص نیز کار خود کرده باشد، و اخلاق کامله داشته باشد، و علوم پیغامبر به وجه کامل اخذ کرده بود، شرطیه این شروط از این جهت بر خاسته است. اما افضلیت شیخین به اعتبار صفات قلبیه که آنرا به عرف اهل زمان به طریقت تعبیر کنند پس به دو وجه بیان کنیم.

اول آنکه: زهد مرتضی از قسم زهد اولیاء بود و زهد شیخین مانند زهد انبیاء و ورع مرتضی از قسم ورع اولیاء بود و ورع شیخین مانند ورع انبیاء و دلیل واضح بر این مدعا آنست که اتفاق جمیع اهل تاریخ است بر آنکه ورع مرتضی و زهد او سبب عدم انتظام خلافت او شد و ورع شیخین و زهد ایشان سبب انتظام خلافت ایشان گشت و معلوم است که اوصاف کامله انبیاء به وجهی واقع است که مانع ریاست عالم نمی‌شود به خلاف زهد اولیاء.

و وجه ثانی آنکه: اعظم انواع زهد آنست که بی رغبتی کند در خلافت که صورت جاه است بلکه اگر به حقیقت رجوع کنیم زهد ترک مقتضای نفس خود است هرچه باشد پس اگر شخصی که مقتضای نفس او مال است نه جاه زهد او ترک مال باشد از خوف خدا یا به جهت تفرغ برای ذکر او نه ترک جاه، و شخصی که مقتضای نفس او جاه باشد نه مال زهد او ترک جاه باشد نه ترک مال پس حضرت مرتضی سعی‌ها کرد برای خلافت و جنگها به عمل آورد و تدبیرها نمود، هر چند این همه بر حسب اجتهاد وی باشد و به رخصت شرع لیکن کسی که اصل این حادثه‌ها از وی واقع نشد حال او اصفی است از کسیکه به این حادثه‌ها افتاد، و اعظم انواع ورع آن است که ترک کند مقاتلات را بین المسلمین، زیرا که قتال خطر

او اعظم است و اثم او اشد پس اگر چه در شرع وجه اباحت یافته شود به ادنی شبه ترک نماید و این مقاتلات در شیخین واقع نشد به خلاف حال مرتضی.

و همچنین تواضع اعظم انواع او تواضع با اقران خودست در وقتی که با ایشان در آن فن هم عنان باشند و شیخین با اهل علم و با مستحقین خلافت در زمان خود به غایت تواضع داشتند زیاده از حضرت مرتضی.

و همچنین هر صفتی از این صفات چون بر شگافتیم انواع بسیار دارد و اعظم انواع آن در شیخین می‌یابیم و اگر زهد و ورع به معنی تقلل در معاش بگیریم فضل حضرت مرتضی به حسب آن نیز محل تامل است.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبٍ الْقُرَظِيِّ أَنَّ عَلِيًّا قَالَ لَقَدْ رَأَيْتُنِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِنِّي لَأَرْبُطُ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ وَإِنَّ صَدَقَتِي الْيَوْمَ لَأَرْبُعُونَ أَلْفًا وَفِي رِوَايَةٍ: «وَأَنَّ صَدَقَةَ مَالِي لَتَبْلُغَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ دِينَارٍ»، أخرجه أحمد^۱.

و اگر زهد و ورع به معنی احتیاط در تصرف بیت المال اعتبار کنیم همه در آن متساوی الاقدام اند، از قصص اختصاص حضرت مرتضی به آن ظاهر نمی‌شود.

سوال: اگر گوئی که مداخلات و منازعات حضرت مرتضی در این همه امور لله و فی الله بود و هر سعی که کرد بنا بر بقای تام و معرفت کامله کرد آنجا توکل و تواضع و مانند آن منافاة ندارد.

جواب: گویم احسنت به غور سخن فرو رفتی و آنچه تحقیق است در این باب آوردی، اما هنوز عمق سخن باقی است.

حَفَظْتُ شَيْئًا وَغَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ

در اینجا شبه نیست که حضرت مرتضی از کاملان و مکملان بود و مثل این حرکات از مثل حضرت مرتضی نمی‌آید مگر لله و فی الله و این سعی‌ها با توکل و زهد منافات ندارد، اما آن حضرت ﷺ فرمودند: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى

۱- مسند امام احمد: ج ۱ / ص ۱۵۹، مسند علی بن ابی طالب رضی الله عنه، حدیث شماره: ۱۳۶۷،

علامه آلبانی گفته: بخاطر انقطاع، اسناد آن ضعیف است.

تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا، أَلَا فَاتَّقُوا اللَّهَ، وَأَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ»^۱ و در این حدیث اشاره است به معرفت دقیقه از علم سلوک و آن آنست که آدمی در مبتدا توجه الی الله افعال را به خود مستند می‌گرداند و وی به حقیقت قدری^۲ است در طریقت هر چند به اعتبار شریعت سنی باشد بعد از آن ترقی می‌کند به توحید پس همه حرکات عالم را مستند می‌بیند به فاعل واحد مثل استناد حرکات لعبت‌های مهره بازی به استادی که ورای ستر نشسته است و وی در این حالت جبری^۳ است در طریقت بعد از آن هر دو صفت در وی جمع می‌شوند و رؤیت یکی از دیگری مانع نمی‌آید و در این حالت متوسط شد در قدر و جبر و قائل شد به امر بین الامرین و رجوع نمود به مرتبه عوام اهل سنت و سنی گشت در طریقت، بعد از آن او را لباس دیگر می‌پوشانند در نظر او سست می‌کنند اسباب را هر چند که این اسباب منافی توحید او نیست بلکه هر چند اسباب بیشتر توحید او زیاده‌تر اما با این همه اجمال فی الطلب پیش می‌آرد چنانکه از فلتات لسان وی و مجاری احوال وی مستفاد می‌شود که از این همه وارسته است و حالت اولی حال اولیاء است و حالت ثانیه مقام انبیاء که به وراثت ایشان اکمل اولیاء به آن مشرف می‌شوند همچنین در اول حالت آدمی به زبان ذکر می‌گوید و دل او عین ذکر نشده است، بعد از آن ترقی می‌کند و دل او عین ذکر می‌گردد و از ذکر زبانی مستغنی می‌شود بلکه آنرا نمی‌تواند کرد بعد از آن تفرقه واقع می‌شود در میان زبان وی و دل وی، زبان وی به کلام ناس متکلم است و دل او عین ذکر است و این حال اولیاء است، بعد از آن او را لباس دیگر می‌پوشانند و رغبت می‌دهند به ذکر و او را در مقام ذاکران می‌گذارند و این مقام انبیاء است و لهذا حضرات انبیاء با وجود کمال خود اورع ناس بودند و

۱- شرح السنة، البغوی: ج ۱۴ / ص ۳۰۴، کتاب الرقاق، باب التوکل علی الله عز وجل، روایت شماره: ۴۱۱۲. و نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج ۲ / ص ۵، کتاب البیوع، روایت شماره: ۲۱۳۵، اصل این حدیث در سنن ابن ماجه نیز آمده است؛ نگا: سنن ابن ماجه: ج ۲ / ص ۷۲۵، کتاب التجارات، بابُ الإِفْتِصَادِ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ، حدیث شماره: ۲۱۴۴.

۲- قدریه، انسان را صاحب اراده و اختیار تام می‌دانند.

۳- جبریه، انسان را مجبور محض می‌دانند که صاحب هیچ نوع اراده و اختیاری نیست. برای تفصیل عقیده جبریه و قدریه به کتب فرق و مذاهب کلامی مراجعه شود.

ازهد ایشان و اعبد ایشان نمی‌بینی که مولانا جلال الدین رومی^۱ قدس سره می‌فرماید:
 ترک استثنا ز مردم قسوت است نه همین گفتن که عارض حالت است
 ای بسا نا ورده استثنا بگفت جان او با جان استثنا است جفت
 و شک نیست که آن حضرت علیه السلام به اکمل معنی استثناء متصف بودند مع هذا مواخذه
 کرده شد ایشان را بر ترک استثناء و چند روز وحی نیامد و بعد از آن نازل شد: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ
 لِّشَآئِئٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ عَدَا ۖ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [الکھف: ۲۲-۲۳].

و حضرت سلیمان علیه السلام لا محاله به حقیقت استثناء متصف بودند مع هذا بر ترک لفظ
 استثناء مواخذه واقع شد، و حضرت موسی علیه السلام با آنهمه جلالت گفتند انا اعلم پس بر این
 کلمه عتاب کرده شد، بالجمله ظواهر انبیاء و ورثه ایشان مائل می‌باشند به قصد الی الله
 بعد از آنکه از سیر فی الله و بالله همه فراغ حاصل کرده‌اند. و سرّ این همه آنست که سالک
 را بقا نمی‌دهند مگر بصورت اصل جبلت او پس انبیاء ورثه ایشان در اصل جبلت به وضعی
 مخلوق می‌شوند که قوت ملکیه ایشان قوی تر باشد و قوت بهیمیه ایشان با وجود قوت خود
 منصبغ به صبغ ملکیه و متأثر از وی بود به منزله شعله سراج که بالطبع مائل به علو است و
 بعد از فناء صورتی که ایشان را می‌دهند همان میل به علو و انصبغ قوت بهیمیه به صبغ
 قوت ملکیه خواهد بود به خلاف غیر ایشان، و همین است وجه جمع در اقوال مختلفه ائمه
 سلوک. خواجه نقشبند قدس سره به طریق تمثیل فرمودند.

موسی اندر درخت آتش دید سبز تر می‌شد آن درخت از نار
 شهوت و حرص مرد صاحب دل اینچنین دان و این چنین انگار

۱- جلال الدین محمد بلخی معروف به مولوی و مولانا (متولد: ۶ ربیع الاول ۶۰۴ هـ، بلخ - و متوفای: ۵ جمادی الثانی ۶۷۲ هـ، قونیه). از آثار او می‌توان از: مثنوی معنوی، دیوان شمس تبریزی، رباعیات، فیه ما فیه، مجالس سبعة و مکتوبات نام برد. سازمان «یونسکو» سال: ۲۰۰۷ م را سال مولانا نامگذاری کرد. غربی‌ها برای گسترش افکار مولوی در جهان اسلام و در غرب تلاش‌های زیادی به راه انداخته‌اند؛ بطوری که ترجمه کتاب او در آمریکا به بزرگترین و پر فروش‌ترین کتاب سال تبدیل شد. ترجمه «کولمن بارکس» در سال ۲۰۰۱ بیش از ۵۰۰ هزار نسخه در آمریکا فروش داشت. برای تفصیل زندگی وی مراجعه شود به: مولوی: دیروز و امروز، شرق و غرب، اثر: لوئیس، فرانکلین، ترجمه فرهاد فرهمندفر. تهران: نشر ثالث، سال: ۱۳۸۳.

و بعض اتباع خواجه نقشبند^۱ گفته‌اند که غضب فانی و باقی اشد است از غضب عامی. و سیدی عبدالقادر قدس سره می‌فرمایند که بعد حصول فنا و بقاء مجاهدهء دیگر پیش می‌آید و کسر نفس دیگر بار لازم می‌شود پس هر یکی از ایشان به مقامی خبر داده‌است و اختلاف الأقوال لاختلاف الأحوال و این مسأله یکی از غوامض علم سلوک است، فتدبر^۲ ترشد.

اینست تقریر آنچه در این رساله از دلیل نقلی و عقلی بر تفصیل شیخین اقامت نموده‌ایم.

۱- خواجه محمد بن محمد بخاری "بهاء الدین محمد نقشبند" مؤسس سلسله‌ی نقشبندی، متولد سال ۷۱۸ هـ در "کوشک هندوان" در یک فرسخی بخارا. او مدتی به نزد «سید امیر کلال» رفت و چندی هم نزد عارف "دیک کرانی" از خلفای "امیر کلال" بود. بهاء الدین مدت‌ها در دستگاه خلیل آتای قاضی شرع و محتسب بود، ولی بعد از سقوط خلیل آتای دیگر در گوشه‌ای عزلت کرد و از آن به بعد به تربیت و ارشاد مریدان خود پرداخت. خواجه علاء الدین عطار و خواجه محمد پارسا از مریدان و خلفاء او بودند. سلسله خواجه نقشبند از زمان سید امیر کلال که استاد و مربی او بود، تا یک قرن بعد که خلافت سلسله به «خواجه محمد پارسا و خواجه سعدالدین کاشغری و خواجه عبیدالله احرار رسید. همیشه مورد حمایت و تکریم پادشاهان و شاهزادگان تیموری بود. پادشاهان از یک هم در ماوراءالنهر به این سلسله با همین نظر احترام می‌نگریستند. جامی شاعر نیز با آنان معاصر بود و از آنها به ادب و احترام یاد می‌کرد و خودش به این سلسله از صوفیه منسوب بوده است. طریقت شیخ بهاء الدین نقشبند به معروف کرخی می‌رسید. او ذکر قلبی را بر ذکر زبانی ترجیح می‌داد و سلسله نقشبند را پایه‌گذاری کرد. سال‌های آخر عمر خودش را در همان زادگاهش به سر آورد و سرانجام در همانجا درگذشت. سال وفات او را ۷۹۰ یا ۷۹۱ هـ ق گفته‌اند و مدت طول عمرش ۷۲ یا ۷۳ سال بوده است.

از آثار او: دلیل العاشقین، حیات بخاری یا حیات نامه، رساله قدسیه، الاورد البهائیه و تبیه الغافلین است. به نقل از: گلزار اولیاء، محمد عارف مجددی، انتشارات خواجه عبد الله انصاری، تربت جام-ایران.

۲- فتدبر ترشد: پس غور و فکر کن راهیاب می‌شوی.